تحولات سیاسی اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران

جلد اول

دکتر یحیی فوزی



بسم الله الرحمن الرحيم

تحولات سیاسی اجتماعی

بعد از انقلاب اسلامی در ایران

(۱۳۵۷-۱۳۸۰)

جلد اول

دکتر یحیی فوزی

فوزی‌تویسرکانی، یحیی، ۱۳۳۹ ـ
تحولات سیاسی‌اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران(۱۳۵۷ ـ ۱۳۸۰)(جلد اول)/
نویسنده یحیی فوزی‌تویسرکانی. ـــ تهران: مؤسسه تنظیم ونشر آثار امام‌خمینی(س)،
مؤسسه چاپ ونشر عروج، ۱۳۸۴. ۶۸۳ ص. ۲ج.
ISBN: 964 - 335 - 777 - 5 (دوره)
ISBN: 964 - 335 - 778 - 3 (ج.۱)
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا. (ج.۱)
کتابنامه: ص ۶۶۷ ـ ۶۸۳؛ همچنین به صورت زیرنویس.
۱. ایران ـ ـ سیاست وحکومت. ۱۳۵۷ ـ . ۲. ایران ـ ـ اوضاع اجتماعی، ۱۳۵۷ ـــ .
۳. ایران ـ ـ تاریخ ـ ـ جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸ ـ . ۴. جنگ ایران وعراق،
۱۳۵۹ـ۱۳۶۷. الف. مؤسسه تنظیم ونشر آثار امام‌خمینی(س). مؤسسه چاپ ونشر
عروج. ب. ستاد شناخت وترویج اندیشه‌های امام‌خمینی(س). ج. عنوان.
۳ ت ۹ ف/ ۱۵۷۰ DSR ۹۵۵ / ۰۸۴
کتابخانه ملی ایران ۲۱۳۹۰ ـ ۸۴ م



تحولات سیاسی‌اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران (جلد اول)

طرح: مؤسسه تنظیم ونشر آثار امام‌خمینی(س) ـ ستاد شناخت وترویج اندیشه‌های امام‌خمینی(س)
نویسنده: دکتریحیی فوزی
ناظر: دکتراحمد موثقی
ناشر: چاپ ونشر عروج (وابسته به مؤسسه تنظیم ونشر آثار امام‌خمینی(س))
چاپ سوم: ۱۳۹۲
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: (دوره) ۴۳۰۰۰ تومان

مراکز پخش:
- خیابان انقلاب، بین ۱۲فروردین‌وفخررازی، فروشگاه مرکزی، تلفن: ۶۶۴۰۴۸۷۳ ـ دورنگار: ۶۶۴۰۰۹۱۵
- خیابان انقلاب، تقاطع حافظ، فروشگاه شماره۱، تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷
- خیابان انقلاب، خیابان۱۲فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری، فروشگاه شماره۲، تلفن: ۶۶۹۵۵۷۳۷
- حرم مطهر حضرت امام‌خمینی(س)، ضلع شمالی، فروشگاه شماره۳، تلفن: ۵۵۲۰۳۸۰۱
- کلیه نمایندگیهای فروش در استانها

نشانی الکترونیکی: pub@imam-khomeini.ir

سخن ناشر

انقلاب شکوهمند اسلامی ایران به رهبری فقیه فرهیخته زمان حضرت امام خمینی(س) تحولی بزرگ و فراگیر در عرصه جهانی و در پایان هزاره دوم میلادی پدید آورد، به گونه‌ای که نگاه و نگرشی جدید نسبت به جهان و انسان و مناسبات گوناگون بشری در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی عرضه داشت. چه اینکه انقلاب صنعتی مغرب‌زمین با رویکرد نفی کارکرد سیاسی و اجتماعی دین و دینداری و انکار نقش و تأثیر کارآمد آن در حوزه زندگی انسان، نگاه خویش را از عالم عُلیا معطوف به جهان سفلی، و روند زندگی خود را از حیث نظر و عمل محدود به دنیای ملموس و محسوس توجیه نمود و در نتیجه نسبیت‌گرایی فلسفی مبنای معرفت‌شناسی، و سکولاریسم و لیبرالیسم اساس مناسبات اجتماعی و اقتصادی، و اومانیسم تکیه‌گاه انسان‌شناسی در فرهنگ مغرب زمین گردید. نهایت اینکه انسان را قدرتی خداوندگونه بخشیدند و آدمی را بر عرش اقتدار نشاندند. نظام سرمایه‌داری غرب که بر اساس دنیاگرایی و انسان‌محوری شکل گرفت به انکار هر گونه تأثیر خارج از ارادهٔ انسان همت گماشت و دین و معنویت را از حوزهٔ زندگی اجتماعی انسان مطرود ساخت.

از سوی دیگر در تقابل با اندیشه فردگرایانه غرب، مکتب مارکسیسم جوانه زد و با شعار زندگی و اقتصاد سوسیالیستی و جمع‌گرایانه رقابتی جدی در عرصه جهانی با نظام سرمایه‌داری از خود بروز داد.

نقطه مشترک این دو نگرش نفی دین و دینداری در زندگی انسان است، یکی دین را مربوط به گذشته و دوران سنت قلمداد می‌کرد و دیگری آن را افیون توده‌ها و ملتها برمی‌شمرد و در نتیجه هر دو بر ارتجاعی بودن دین تأکید داشته و ناتوانی و سستی آن را در رابطه با زندگی انسان باور داشتند.

فضای غالب جهانی در عصر جنگ سرد، سیطرهٔ همین دو اردوگاه غرب و شرق بود و حتی جهان اسلام با گرایش به یکی از این دو ابرقدرت، حیات سیاسی خویش را تداوم می‌بخشید و اگر در گوشه‌ای از دنیای اسلام نغمه‌ای دیگر نواخته می‌شد آنچنان کم‌فروغ می‌نمود که در این فضای پرغوغا گم و خاموش می‌گردید.

فریاد حق‌طلبانه ملت مسلمان و غیور ایران به رهبری مرجعیت دینی و زعامت امام خمینی(س) التهابی سخت بر این فضا ایجاد کرد و دنیا را متوجه عظمت این حرکت شگرف نمود. پیروزی این جنبش بزرگ اسلامی که از عمق اعتقادات دینی ملتی مسلمان، آرمانگرا و تکامل‌پو سرچشمه می‌گرفت، بار دیگر این حقیقت را آشکار ساخت که ایمان و اعتقاد دینی برترین سکوی حرکت انسان به سوی رهایی و آزادی و عدالت‌خواهی است به گونه‌ای که پایان قرن بیستم عصر دین و دینداری لقب گرفت.

انقلاب شکوهمند اسلامی ایران بر جهانیان ثابت کرد که نه تنها دین افیون ملتها نیست که پیوند ناگسستنی با روح و روان بشر داشته و همواره می‌تواند بزرگترین حماسه‌ها را بیافریند. قدرت‌آفرینی و اثرگذاری انقلاب اسلامی در جهان اسلام موجی از بیداری و خیزش در میان مسلمانان به وجود آورد و در عرصه سیاست جهانی رقیبی جدی و تازه‌نفس برای استکبار جهانی محسوب گردید. در حقیقت این حرکت با پشتوانه عظیم فکری و اعتقادی، نگاهی دیگر نسبت به جهان، انسان و مناسبات اجتماعی و سیاسی آدمی در جهان مطرح کرد. کار بزرگ معمار این حرکت سترگ که به استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران منجر گردید این بود که اندیشه دینی و اعتقاد اسلامی را احیا نمود و از پیرایه‌ها و اندیشه‌های انحرافی آراست و از انزوای سیاسی و اجتماعی رهایی بخشید. شناخت انقلاب اسلامی ایران و عواملی که در بروز و تکوین آن دخالت داشت قبل از هر چیز مرهون شناخت منظومه فکری معمار توانمند آن است؛ چه اینکه مکتب فکری و اعتقادی امام که قرائتی ناب از اسلام است می‌تواند ما را در تحقق آرمانها و اهداف بلند اسلامی یاری بخشد و جهان اسلام را در

مسیر رسالت واقعی خویش رهنمون سازد.

در راستای این مسئولیت بزرگ، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س) همواره کوشیده است تا هر آنچه را که می‌تواند در کند و کاو مکتب فکری و سیرهٔ عملی حضرت امام(س) گره گشا باشد، مشمول حمایتهای خود قرار دهد.

در یکصدمین سالگرد میلاد این عطیه الهی، کوشش گردید که رسالت شناخت اندیشه و افکار پویای حضرت امام نهادینه گردد و در برنامه‌های مدوّن نظام اسلامی تعریف شود. خوشبختانه در ماده ۱۵۹ قانون برنامه سوم توسعه کشور این مهم شکل گرفت و به دنبال آن ستادی مرکب از صاحبنظران و اندیشمندان جهت برنامه‌ریزی نسبت به پژوهشهای لازم در زمینه افکار و اندیشه‌های حضرت امام تعیین گردید که با همیاری و همکاری این مجموعه پاره‌ای از زوایای فکری حضرت امام در عرصه‌های مختلف دینی، اجتماعی و سیاسی به کوشش اهل فکر و نظر، تحقیق و پژوهش گردید تا مورد استفاده و بهره‌برداری علاقه‌مندان آن حضرت قرار گیرد.

امید آنکه شما عزیزان با نظرات نقادانه خویش ما را در رفع کاستیها و کمبودها مساعدت فرمایید چه اینکه هر پژوهشی نه آخرین یافته و نه کاملترین خواهد بود.

یادآوری می‌شود که مجموعه حاضر پژوهشی است که با تأکید و عنایت بر آرا و دیدگاههای حضرت امام(س) تبیین گردیده و همانند هر کار علمی بیانگر نقطه‌نظرات و یافته‌های مؤلف و پژوهشگر خواهد بود.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام علی‌رغم اشراف بر کلیت پژوهش، مسئولیت آن را متوجه محقق و مؤلف محترم می‌داند.

انتشار اثر حاضر و مشابه آن از سوی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س) به منظور ارائه یافته‌های پژوهشگران در موضوعات مرتبط با انقلاب اسلامی و اندیشه امام خمینی(س) انجام یافته و الزاماً نمی‌بایست به عنوان دیدگاه مؤسسه تلقی شود بلکه انتشار اینگونه پژوهشها بستری است برای بازخوانی مستمر اندیشه و سیره معمار بزرگ انقلاب اسلامی از رهگذر تضارب آرا و اندیشه‌های متنوع صاحبنظران.

اثر پیش روی، نمونه‌ای است از دهها اثر پژوهشی که توسط نویسندگان و پژوهشگران محترم در مباحث مختلف و با فراخوان و نظارت و پیگیریهای «ستاد شناخت و ترویج

اندیشه‌های امام خمینی(س)» به انجام رسیده است. تلاشهای ارزنده این ستاد مدیون زحمات اعضای محترم ستاد و کمیته‌های مختلف آن، خصوصاً حضرات آقایان: دکتر کاظم اکرمی، دکتر نجفقلی حبیبی، امیر محبیان، حجت‌الاسلام مهدی مهریزی، دکتر علیمحمد حاضری، سهراب هادی، سید محمود دهنوی، حجت‌الاسلام سلطانی، دکتر حسن عابدی جعفری، دکتر منوچهر اکبری، دکتر فضل‌الله کوزه کنانی، مهدی ارگانی، آیت‌الله اسدالله بیات، دکتر یحیی فوزی، حجت‌الاسلام قاضی‌زاده، حجت‌الاسلام مستوفی و بیش از همه مرهون حُسن مدیریت دبیر محترم و فرهیخته ستاد جناب حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر محمدعلی مقدم می‌باشد.

حمایتهای بی‌دریغ مقام تولیت مؤسسه جناب حجت‌الاسلام و المسلمین سید حسن خمینی و سرپرست محترم جناب حجت‌الاسلام و المسلمین محمدعلی انصاری و بویژه قائم مقام مؤسسه جناب آقای دکتر حمید انصاری که افزون بر ترغیب و تشویق مداوم با طرح نظرات علمی خود موجبات تقویت ستاد را فراهم آورده‌اند، همواره زمینه‌ساز بالندگی روزافزون مؤسسه و سازمانهای وابسته به آن و ستاد ترویج اندیشه‌های امام خمینی بوده است.

تلاش ارباب قلم و اصحاب اندیشه که زحمت تألیف و تدوین این آثار گرانسنگ را بر خود هموار داشته‌اند و نیز ناظران گرانقدر که مسئولیت نظارت بر حُسن انجام پژوهش را عهده‌دار بوده‌اند، همچنین ارزیابهای عزیز که با دقت‌نظر و علاقه‌مندی فراوان بر غنای علمی آن افزوده‌اند، را صمیمانه سپاس می‌گوییم.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س)

ستاد شناخت و ترویج اندیشه‌های امام

فهرست مطالب

عنوان **صفحه**

مقدمه مؤلف

هدف از تدوین کتاب حاضر، برداشتن گامی جهت پرکردن خلاء وجود یک مجموعه توصیفی دربارهٔ تحولات سیاسی اجتماعی ایران بعد از انقلاب می‌باشد که می‌تواند مورد استفاده دانشجویان رشته‌های علوم سیاسی، تاریخ و رشته‌های مشابه و همچنین محققین و نسل جوانی که مایل به آشنایی اجمالی با حدود ربع قرن تحولات سیاسی اجتماعی ایران بعد از انقلاب می‌باشد قرار گیرد. فقدان مجموعه‌ای جامع که بتواند تحولات مختلف این دوره را پوشش دهد اینجانب را که حدود ده سال درس انقلاب اسلامی را در رشتهٔ علوم سیاسی دانشگاهها تدریس کرده‌ام واداشت تا تدوین این مجموعه را به عنوان گامی نخستین برای تبیین تحولات این مقطع مهم زمانی آغاز کنم تا بتواند زمینه‌ای برای آشنایی با این تحولات و راهگشای محققان برای انجام پژوهشهای دیگر گردد.

در بررسی تاریخ ایران مقاطع مهمی را می‌توان مشاهده کرد که وقوع انقلاب اسلامی یکی از مهمترین این مقاطع می‌باشد. دورهٔ زمانی این پژوهش دربردارندهٔ تحولات سالهای ۵۷ به عنوان سال آغاز پیروزی انقلاب تا سال ۸۰ یعنی تا پایان هفتمین دورهٔ ریاست جمهوری را دربرمی‌گیرد.

در این مجموعه که در دو جلد تدوین شده است، ابتدا به عنوان پیش درآمد، اشاره‌ای به علل و عوامل رخداد انقلاب در ایران شده است که در آن ضمن مروری بر رهیافتهای

مختلف در مطالعهٔ انقلاب اسلامی با تأکید بر قوت رهیافتها تلفیقی به مطالعهٔ عوامل ساختاری و ارادی در رخداد انقلاب پرداخته شده است و در این ارتباط ضمن بررسی مشکلات ساختار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به عنوان بسترهای مهم زمینه‌ساز انقلاب در ایران به عوامل ارادی همچون نقش امام خمینی به عنوان رهبر انقلاب، نقش ایدئولوژی تشیع، نقش بسیج مردمی، نقش گروهها و جریانات سیاسی اشاره شده است و در واقع این پیش درآمد می‌تواند زمینهٔ فکری محقق را برای ورود به بحث اصلی آماده کند.

در بخش اول که تحت عنوان نحوهٔ تکوین نظام جدید سیاسی بعد از انقلاب به آن اشاره شده است تلاش گردیده تا ضمن مروری بر روند رخداد انقلاب، به بررسی ماهیت ساختار و عملکرد شورای انقلاب، دولت موقت و نهادهای انقلابی و رابطه این نهادهای دوران گذار با یکدیگر پرداخته شود و تحولات این مقطع مورد مطالعه قرار گیرد.

همچنین در ادامه به بررسی نحوهٔ تکوین قانونی نظام جدید سیاسی پرداخته شده است و چالشهای موجود دربارهٔ تعیین نوع نظام سیاسی و تدوین قانون اساسی مورد بحث قرار گرفته است و روند تثبیت نهادهای قانونی در کشور یعنی نحوهٔ انتخاب اولین رئیس جمهور، و همچنین اولین انتخابات مجلس و نحوهٔ تأسیس و تثبیت قوهٔ قضاییه بعد از انقلاب مورد بررسی قرار گرفته است.

در مجموع هدف بخش اول، ارائه تصویری از تحولات سالهای اولیه انقلاب و چشم‌اندازی از مشکلات و مسائل مهم این مقطع و نحوهٔ تثبیت نظام سیاسی جدید بوده است.

در بخش دوم به بررسی صف‌بندی نیروهای سیاسی بعد از انقلاب و وقایع مهم دوران گذار، یعنی دوران حاکمیت شورای انقلاب و دولت موقت می‌پردازیم. اختصاص بخش جداگانه‌ای به این تحولات به این دلیل است که وقایع مهم این دوران از گستردگی و اهمیت زیادی برخوردار می‌باشند و در واقع شناخت آنها می‌تواند تصویر صحنه‌ای را که رهبر انقلاب و فعالان سیاسی در سال اول انقلاب به ایفای نقش پرداختند روشنتر کند

اصولاً بعد از انقلاب تحولات مهمی در صف‌بندی جریانهای‌فکری مهم کشور همچون اسلامگرایان، سوسیالیستها و لیبرالیستها به وجود آمد و مواضع آنها شفافیت بیشتری پیدا کرد و این جریانات فکری به چالش با یکدیگر پرداختند که صحنهٔ این چالشها را در تعیین نوع نظام سیاسی، تدوین قانون اساسی، بحرانهای قومی منطقه‌ای، انقلاب فرهنگی بخوبی می‌توان دید که در این بخش به این وقایع مهم و همچنین وقایع سرنوشت‌ساز دیگری مانند اشغال سفارت آمریکا در تهران، کودتای نافرجام نوژه نیز پرداخته شده است.

در ادامه در جلد دوم بخش اول، جنگ ایران و عراق به عنوان یک واقعهٔ مهم در تاریخ انقلاب اسلامی که مدت هشت سال انقلاب را درگیر خود کرد، مورد بررسی قرار گرفته است از آنجا که فضای این جنگ نقش مهمی در تحولات دههٔ ۶۰ ایفا کرد بررسی علل، ابعاد و روند آن به صورت مستقل مطرح گردیده تا بعد از آشنایی با آن به بررسی تحولات عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در دههٔ ۶۰ پرداخته شود.

در بخش دوم در جلد دوم، به بررسی تحولات سالهای ۶۱ تا ۶۸ یعنی دوران نخست‌وزیری میرحسین موسوی پرداخته شده است این مقطع را به دلایل متعدد می‌توان مقطع خاصی در تاریخ انقلاب قلمداد کرد زیرا ساختار قدرت بر اساس قانون اساسی مصوب سال ۵۸ اداره می‌گردد و امام خمینی به عنوان رهبری انقلاب نقش مهمی در روند تحولات ایفا می‌کند و در این مقطع کشور درگیر جنگ گسترده‌ای با عراق است و جنگ جهت‌گیریهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی کشور بشدت تحت تأثیر خود قرار داده است. در این مقطع قوهٔ مقننه و مجالس اول، دوم و سوم شاهد مسائل مهمی می‌باشند و به تدریج مواضع جریانات اسلامگرا در خصوص مسائل مختلف کشور شفافیت بیشتری پیدا می‌کند که این امر زمینه بروز صف‌بندیهای جدید فکری سیاسی بین اسلامگرایان را موجب می‌گردد.

در بخش سوم جلد دوم، تحولات سیاسی و اجتماعی، سالهای ۶۸ تا ۷۶ مورد بررسی قرار گرفته است پایان یافتن جنگ، تغییر در قانون اساسی و افزایش قدرت

ریاست جمهوری، رحلت امام خمینی و جایگزینی آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان رهبر جدید انقلاب و انتخاب آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان رئیس جمهور و جهت‌گیریهای جدید در صحنهٔ سیاست خارجی، اقتصاد و فرهنگ از جمله مسائل مهمی است که این مقطع را از مقطع پیشین مجزا می‌کند که در این بخش این مباحث مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در بخش نهایی در جلد دوم، تحولات سالهای ۷۶ تا ۸۰ بحث می‌گردد انتخابات ششمین دورهٔ ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶ نشان دهندهٔ وضعیت جدیدی در فضای سیاسی کشور بود و نشان می‌داد که تغییرات مهمی در لایه‌های درونی جامعه طی سالهای گذشته و بعد از انقلاب ایجاد شده است که افزایش جمعیت، افزایش جوانان و زنان تحصیل کرده، رشد مراکز دانشگاهی و آموزشی در کشور، رشد شهرنشینی، گسترش ارتباطات و افزایش نقش زنان و جوانان در عرصهٔ سیاسی کشور از جمله تغییراتی بود که نیاز به بازنگری سیاستها و ایجاد اصلاحات مختلف در کشور را ایجاب می‌کرد. انتخاب آقای خاتمی به عنوان رئیس جمهور و گفتمان جدید مطرح شده از سوی ایشان، مقطع تازه‌ای را به وجود آورد که متفاوت از مقاطع پیشین بود. بررسی تحولات قوهٔ مجریه، مقننه، قضائیه و جهت‌گیریهای جدید سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در این مقطع در بخش هفتم تبیین شده و تلاش گردیده است تا تصویری از این دوران را به خواننده منتقل نماید.

در مجموع همان‌طور که ذکر گردید انقلاب بزرگ اسلامی در ایران به عنوان یکی از انقلابات بزرگ قرن و مردمی‌ترین انقلاب قرن، نیازمند شناخت و تعمیق جدی می‌باشد. در داخل کشور هر چند آثار ارزشمند و مختلفی دربارهٔ تبیین این انقلاب و چرایی رخداد آن منتشر گردیده است اما در مورد تحولات سیاسی اجتماعی ۲۳ ساله بعد از انقلاب پژوهشهای جامعی وجود ندارد این در حالی است که شناخت تحولات این سالها می‌تواند زمینه را برای شناخت این تجربه مهم و تاریخی فراهم آورد که نتیجهٔ آن شناخت ضعفها، قوتها، و عملکرد نیروهای انقلابی است که با عشق به آرمانی مقدس تلاش نمودند تا بنایی باشکوه بسازند تا بتوانند چشمان منتظر را به خود جلب کند و

بارقهٔ امید را در دل آنها شکوفا کند. اما در عمل این انقلابیون با مشکلات متعدد مواجه شدند که بررسی این مشکلات و نگاهی آسیب‌شناسانه به آنها می‌تواند دقت، واقع‌گرایی و قوت بیشتری به حرکت بالندهٔ نیروهای اسلامگرا بدهد.

امید است این اثر بتواند قدمی هر چند کوچک در این راه باشد و بتواند زمینه را برای آشنایی بیشتر با انقلاب بزرگ اسلامی که نتیجه رشادتها و پایمردیهای مردان و زنان بزرگ این کشور و آرمان بزرگ همه اصلاح‌طلبان مسلمان می‌باشد را فراهم آورد. و مقدمه‌ای برای پژوهشهای عمیق‌تر و گسترده‌تر گردد.

در خاتمه لازم است از زحمات مسئولین مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، حجت‌الاسلام والمسلمین سید حسن خمینی، آقای دکتر حمید انصاری و همچنین از تلاشهای جناب حجت‌الاسلام دکتر مقدم (ریاست ستاد ترویج اندیشه‌های حضرت امام) و آقای دکتر علی‌محمد حاضری (مسئول محترم کمیتهٔ علمی)، و اعضای محترم کمیته علمی آقایان دکتر نجفقلی حبیبی، دکتر عابدی جعفری، دکتر منوچهر اکبری، دکتر قاضی‌زاده، دکتر اکرمی، حجت‌الاسلام مستوفی و همچنین آقای دهنوی که زمینه را برای انجام پژوهش حاضر فراهم آوردند کمال تشکر و قدردانی را بنمایم.

همچنین از جناب آقای دکتر احمد موثقی که زحمت نظارت علمی بر این اثر را به عهده داشتند و آقای خیرالله اسماعیلی که نگارش اولیهٔ فصل دوم از بخش اول را انجام دادند و آقای دکتر سیدعلی قادری و آقای حمید بصیرت‌منش که با دقت متن حاضر را مطالعه کرده و از نظرات خود اینجانب را بهره‌مند ساختند و از زحمات سرکار خانم فرحناز نعیمی که ویراستاری متن حاضر را به انجام رساندند و همچنین از همکاری سرکار خانم پهلوانی در تدوین این کتاب و از زحمات آقایان میرشکاری و حسینی و خانمها قاسمی، احمدی و سلیمانی در تایپ و نمونه‌خوانی کمال تشکر خود را ابراز می‌دارم.

همچنین از همکاری کلیه مراکز پژوهشی و کتابخانه‌ای از جمله پژوهشکدهٔ امام خمینی و انقلاب اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، سازمان ارتباطات اسلامی، مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری و مرکز اسناد مدارک علمی کشور و کتابخانه

ملی، دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی، وزارت امور خارجه، وزارت کشور، مرکز پژوهشهای مجلس و... قدردانی و سپاسگذاری می‌نمایم.

بررسی علل و عوامل رخداد انقلاب در ایران

□ مروری بر رهیافتهای مختلف در مطالعهٔ انقلاب اسلامی در ایران

□ علل و عوامل مؤثر بر رخداد انقلاب در ایران

□ گروههای سیاسی ایدئولوژیک مهم کشور و نقش آنها در شکل‌گیری انقلاب

مروری بر رهیافتهای مختلف در مطالعهٔ

انقلاب اسلامی در ایران

علل ظهور انقلاب در ایران و فروپاشی رژیم شاه به عنوان یک واقعهٔ مهم همواره مورد توجه تحلیل‌گران و نظریه‌پردازان انقلاب بوده و از دیدگاههای مختلف و با رهیافتهای گوناگون مورد مطالعه قرار گرفته است. اصولاً انقلاب به عنوان یک پدیدهٔ اجتماعی سیاسی در مقایسه با سایر پدیده‌های مشابه بندرت اتفاق می‌افتد و کمتر قابل پیش‌بینی است، لذا نمی‌توان گفت که انقلاب چه وقت و کجا رخ خواهد داد. دربارهٔ انقلاب اسلامی ایران علی‌رغم وسعت تلاشهای علمی برای نظریه‌پردازی در مورد انقلاب، کمتر کسی قبل از شروع ناآرامیهای انقلاب ایران و حتی مدتها پس از سقوط شاه، اضمحلال نظام پادشاهی و استقرار نظام جمهوری اسلامی و ایجاد تزلزل در جزیرهٔ ثبات خاورمیانه را پیش‌بینی می‌کرد.[1] به همین علت انقلابها پس از به وقوع پیوستن، تبیین می‌گردند.

بررسی پژوهشهای مرتبط با تبیین انقلاب اسلامی، نشان دهندهٔ آن است که به طور کلی این مطالعات از چند منظر مختلف انجام گرفته است. برخی با رویکردهای فاقد چهارچوب نظری خاص به بررسی انقلاب پرداخته‌اند.

برخی از این نوع آثار جنبه تقریر خاطرات دارند و نویسنده، خاطرات شخصی

---

۱. کارتر در سفر به ایران در آستانهٔ انقلاب، ایران را جزیرهٔ ثبات خاورمیانه خواند و سازمان سیا در گزارش خود هرگونه تحول انقلابی در ایران را منتفی دانست.

خود را از روزهای انقلاب و پیش از آن به رشته تحریر درآورده است. نوشته‌های سیاستمداران رژیم پهلوی و مأمورین سیاسی و سفرای خارجی در ایران و خاطرات و نوشته‌های اشخاص مهم و کلیدی رژیم پهلوی عمدتاً در این گروه قرار می‌گیرند.(۱)

این تحلیلها به طور کلی مستند به وقایع مختلف زمانی یا موضوعی است و مؤلف تلاش می‌کند بر اساس ذهنیت خود بین آنها ارتباط ایجاد کند. یک سلسله عواملی مثل شخصیتها، شرایط اقتصادی، ساختار اجتماعی، وضعیت نظامی، ارتش و غیره را در کنار هم قرار می‌دهند تا انقلاب را توضیح دهند. ویژگی اینگونه تحلیلها این است که اینها فاقد چهارچوب نظری می‌باشند. البته برای مطالعات علمی این آثار از نظر تحلیلی بی‌ارزش نیستند زیرا خیلی از این آثار به عنوان مواد خام برای مطالعهٔ انقلاب ایران می‌توانند به کار روند و نیز نکاتی را هم مطرح می‌کنند که باید به طور خاص بدان توجه کرد.

علاوه بر تحلیلهای مذکور دربارهٔ انقلاب اسلامی در ایران، که عمدتاً فاقد چهارچوب نظری خاص برای تبیین انقلاب بودند می‌توان به سطح دیگری از مطالعات که عمدتاً با تکیه بر رهیافتهای مختلف نظری به تبیین انقلاب در ایران پرداخته‌اند اشاره کرد. در این ارتباط بسیاری از نویسندگان کوشیده‌اند تا انقلاب اسلامی را بر اساس نظریه‌های مختلفی که در چهارچوب رهیافتهای مختلف علمی به پدیدهٔ انقلاب وجود دارد تبیین کنند، در این مطالعات تلاش شده است تا انقلاب اسلامی به عنوان موردی برای محک تجربی زدن به نظریه‌های موجود به کار گرفته شود هر چند که از این طریق تعدیلهایی در روایات قدیمی و نظریه‌های موجود ایجاد شده است. برخی نیز کوشیده‌اند از چشم‌اندازی متفاوت به انقلاب اسلامی بنگرند و با رهیافتی تلفیقی و ارائه ترکیبی از نظریات مختلف انقلاب اسلامی را تبیین کنند.

در مجموع این نوع تبیین‌های علمی را می‌توان با توجه به تأکیدی که بر عامل

---

۱. رجوع شود به: سولیوان، ویلیام؛ مأموریت در ایران ؛ پارسونز، آنتونی؛ مأموریت در ایران ؛ هایزر، رابرت؛ مأموریت در تهران.

اصلی فروپاشی رژیم پهلوی دارند به دو نوع کلی شامل رهیافتهای تک علتی و رهیافتهای تلفیقی (چند علتی)، طبقه‌بندی کرد که رهیافتهای تک علتی را بر اساس عامل اصلی مؤثر می‌توان به رهیافتهایی همچون رهیافت سیاسی، امنیتی، رهیافت اقتصادی، رهیافت فرهنگی، رهیافت اجتماعی و رهیافت روان‌شناسانه طبقه‌بندی کرد که در ادامه بحث به بررسی این مطالعات در قالب رهیافتهای مذکور می‌پردازیم:

الف ـ رهیافتهای فرهنگی در مطالعه انقلاب

مطالعاتی که تأکید را روی اهمیت فرهنگی انقلاب گذاشته‌اند، ریشه انقلاب را عمدتاً در اقدامات اسلام ستیزانه رژیم می‌بینند. در این راستا، برخی معتقدند که در سالهای دهه ۱۹۷۰ در مقابل تلاشهایی که طی سالهای پس از جنگ دوم جهانی برای تحمیل قرائتی ویژه از پروژه روشنگری مبنی بر جدایی دین از سیاست و رانده شدن دین به حوزهٔ خصوصی، صورت پذیرفت، واکنشی مذهبی شکل گرفته است.

از این دیدگاه، ریشه انقلاب را نباید در عوامل اقتصادی و مادی جستجو کرد بلکه علل انقلاب اسلامی را باید در عوامل مذهبی، فرهنگی یافت. نویسندگان این دیدگاه ضمن حمله به نگرش مادی‌انگارانه علل انقلاب و تقبیح آن، روح حاکم بر انقلاب ایران را مذهبی فرهنگی دانسته و تبیین درست و صحیح از آن را منوط به بررسی نقش ایدئولوژی، مذهب و رهبری در این انقلاب می‌دانند.

مثلاً علی دوانی در کتابی تحت عنوان[1] با بررسی تاریخ مبارزات روحانیون شیعه در ایران معتقد است که در کل انقلاب اسلامی، ادامهٔ همان حرکتهاست و علت سقوط رژیم شاه را نیز باید در بسیج تودهٔ مردم بر مبنای شعارهای اسلامی دانست. حجت‌الاسلام عباسعلی عمید زنجانی نیز[2] سیاست اسلام زدایی شاه را عامل اصلی سقوط وی دانسته است.

---

۱. بنیاد فرهنگی امام رضا؛ نهضت روحانیون ایران؛ ۱۰ ج.
۲. ر.ک به: عمید زنجانی، عباسعلی؛ انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن.

دکتر منوچهر محمدی نیز در اثر خود[۱] اسلام زدایی را علت و زیربنای وقوع انقلاب دانسته است. غیر از نویسندگانی که همدل با انقلاب هستند، حتی کسانی که تحلیل‌گر منتقد انقلاب ایران هستند نیز از این دیدگاه به انقلاب اسلامی نگاه کرده‌اند که نمونهٔ آن سعید امیرارجمند است[۲] که بیشتر روی اهمیت ایدئولوژیک انقلاب تأکید می‌کند و ویژگی اصلی تعریف‌کنندهٔ انقلاب را ماهیت ایدئولوژیک آن و حرکتی که برای دفاع از اسلام صورت گرفته می‌بینند. یان ریشار، اسلام شناس فرانسوی هم به مسألهٔ تشیع به طور خاص اهمیت می‌دهد در کتاب خود تحت عنوان اسلام شیعی، پلیتی، ایدئولوژی و اقتصاد[۳] ضمن بررسی تحولات داخلی گفتمان مذهبی در ایران، انقلاب را به عنوان یک مرحله در تحول گفتمان تشیع مطرح می‌کند. تأکید وی بر این است که برخلاف دیدگاه غربیها، تشیع یک کلیت یکپارچه نیست، تکثر و تنوع و تعدد آرا و تعدد سخنگویان از ویژگیهای تشیع است و انقلاب ایران را عاملی می‌داند که تشیع را از یک باور متعالی به یک ایدئولوژی رادیکال تبدیل کرده است.

این دیدگاههای فرهنگی می‌خواهند با عنصر ایدئولوژی و فرهنگ، انقلاب را تبیین‌کننده و این را زمینهٔ اصلی انقلاب بدانند. اما به نظر می‌رسد که علی‌رغم نقش بسیار زیاد این عامل در وقوع انقلاب، در تبیین انقلاب فقط به این عامل نمی‌توان تکیه کرد. به طور خاص مشکل تجربی که خواهیم داشت سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ و مقایسهٔ آن با سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ است. در سالهای نخست دههٔ چهل نیز با برداشتهای رادیکال از اسلام مواجه هستیم اما انقلاب شکل نمی‌گیرد. می‌توان گفت در حقیقت عنصر فرهنگ و ایدئولوژی که حتماً بخشی از تبیین انقلاب اسلامی محسوب می‌شود، بیشتر بُعد اسلامی شدن انقلاب را و نه تمامیت حرکت انقلابی را توضیح می‌دهد.

به نظر می‌رسد دیدگاه مذهب در انقلاب اسلامی علی‌رغم اشاره به عامل مهم و

---

۱. ر.ک به: محمّدی، منوچهر؛ تحلیلی بر انقلاب اسلامی.

2. *The Turban for the Crown: The Islamic Revolution in Iran*, New York: Oxford University, Press 1988, pp. 91-189.

3. Richard; *Shfite Islam: Politry, Ideology and Creed*, Oxford: Blackwell, 1995.

بنیادی در انقلاب اسلامی، به تنهایی قادر به تبیین تمامیت ابعاد و علل انقلاب نیست. چرا که بسیاری از مسائل مهم را توضیح نمی‌دهد. از جمله اینکه چرا نهضت ۱۵ خرداد ۴۲ که از نظر ایدئولوژی با قیام سال ۵۷ تشابه داشت به پیروزی منجر نشد اما انقلاب اسلامی سال ۵۷ به پیروزی انجامید؟ چرا حرکتهای اسلامی در دیگر کشورهای اسلامی به شکست انجامید؟ مشکل اساسی نظریات مذکور یکسو نگری آنهاست و اینکه عامل مذهب را جدا از سیر کلی تحولات سیاسی اجتماعی جامعه ایران بررسی می‌کنند.

به نظر جان فوران مشکل این دیدگاه این است که با تأکید بر نقش عوامل فرهنگی، تشیع و روحانیون، نقش نیروهای اجتماعی و عوامل اقتصادی و سیاسی دیگر را مورد توجه قرار نمی‌دهد.(۱)

ب ـ تأکید بر اهمیت عوامل جامعه شناختی در وقوع انقلاب

از آنجا که انقلابات یک عمل جمعی بوده و ساختار اجتماعی جامعه را مورد هدف قرار می‌دهند نگرش اجتماعی به تغییر و تحولات سیاسی جوامع، از رهیافتهای عمده مطالعهٔ انقلابات در جهان می‌باشد.

ضرورت تفکیک شرایط اجتماعی وقوع انقلاب از دیگر شرایط و عوامل وقوع آن، از چند پیش فرض سرچشمه می‌گیرد. اول اینکه، پدیدهٔ انقلاب، یک پدیدهٔ چند علتی است و مجموعه‌ای از شرایط و علل بر روی هم اثر می‌گذارند تا وقوع انقلاب را باعث می‌شوند. دوم اینکه، انقلاب یک عمل جمعی است و هر عمل جمعی صرفنظر از هر علتی که زمینه‌ساز وقوع آن باشد در قالبی از همبستگیها، شکلها و جناح‌بندیهای اجتماعی و توسط شبکه‌های ارتباطی و الگوهای عمل جمعی ویژه امکانپذیر می‌شود. سوم اینکه، انقلاب به عنوان یک عمل جمعی آرمانخواهانه و مبارزه جویانه وسیع نسبتاً طولانی، بیش از هر عمل جمعی دیگر با مقوله‌های مربوط به ساختار اجتماعی

---

1. "The Iranian Revolution of 1977-79: A Chalenge for Social Theory", Boulder: Westview, Press 1993, p. 163.

همبستگی دارد. بر همین اساس برخی از نظریه پردازان وقوع یا عدم وقوع انقلاب در یک جامعه را به ویژگیهای ساختار اجتماعی آن جامعه نسبت می‌دهند و نوع خاصی از ساختار اجتماعی را زمینه‌ساز وقوع انقلاب می‌دانند.

در بین جامعه‌شناسان سیاسی در پاسخ به اینکه چه نوع جامعه‌ای استعداد و آمادگی بیشتری برای انقلاب دارد دیدگاههای مختلفی وجود دارد برخی از این محققین وقوع انقلاب را محصول توده‌ای شدن جامعه می‌دانند که به معنای وجود جامعه‌ای فاقد همبستگیهای اجتماعی و یا دارای همبستگیهای ضعیف قومی، ملی، محلی و طبقاتی و ضعف قشربندیهای اجتماعی و تمایزات طبقاتی و ضعف تشکلهای متنوع و مستقل سیاسی، صنفی می‌باشد.[۱]

در مقابل این دیدگاه، گروه دیگری از جامعه شناسان سیاسی معتقدند که انقلاب نیازمند بسیج انقلابی است و بسیج نیازمند وجود تشکلها و شبکه‌های ارتباطی اجتماعی می‌باشد. بنابراین انقلاب نیازمند وجود جامعه مدنی و وجود تشکلها و همبستگیهای قوی در درون جامعه است که این امر افراد جامعه را به خودآگاهی طبقاتی می‌رساند و زمینهٔ بسیج را فراهم می‌آورد.[۲]

گروه سومی از جامعه شناسان معتقدند که انقلاب نیازمند شرایط بینابینی از جامعه مدنی و جامعه توده‌وار است زیرا وجود شبکه‌های ارتباطی گسترده و یا فقدان کامل آنها از انقلاب و بسیج انقلابی ممانعت می‌کند و تنها در دوران گذار یعنی وجود شرایط بینابین است که انقلاب رخ می‌دهد.[۳]

در قالب این سه دیدگاه کلان، برخی محققین تلاش کرده‌اند تا به تبیین شرایط اجتماعی بسیج انقلابی در ایران بپردازند.[۴]

---

1. Walter, Ew.; "Mass Society: The Late Stage of an Idia", *Quoted in Sandor Halebsky,* Mass Society and Political Conflict, New York: Cambridge University, Press 1978, p. 44-46.

۲. نگاه کنید به:

Taylor, Stan; Social Science and Revolutions, New York: St. Martinw Press, pp. 21-22.

همچنین کوهن، آلوین استانفورد؛ تئوریهای انقلاب؛ ص ۶۵ - ۱۲۵.

۳. رجوع شود به: بشیریه، حسین؛ انقلاب و بسیج سیاسی؛ ص ۲۹ - ۳۵.

۴. رجوع شود به:

به طور کلی رهیافت مبتنی بر نظریات جامعه‌شناسی علی‌رغم قوت و اهمیت آن، در صورت عدم توجه به مسائل دیگری همچون عوامل فرهنگی و روان‌شناسانه دارای کاستیهای تئوریک بوده و توانایی تبیین همه جانبه و جامعی از انقلاب را ندارند و مهمترین ضعف آن تک علتی دیدن وقایع در حوزهٔ علوم انسانی و ابهام موجود در روابط علّی بین این عامل و بروز انقلاب است که نمی‌تواند تبیین کاملی باشد.

ج ـ تأکید بر عوامل اقتصادی در رخداد انقلاب

پیشینهٔ نظری تأثیر اقتصاد بر دگرگونی اجتماعی با جامعه‌شناسی انتقادی کارل مارکس آغاز شد. نظریه‌های اقتصادی دربارهٔ انقلاب اسلامی شامل آن دسته از نظریاتی است که به تحلیل عمدتاً اقتصادی دربارهٔ انقلاب ایران پرداخته‌اند. از دیدگاه این نظریات نقش اصلی را در وقوع انقلاب ایران، اقتصاد و برنامه‌های اقتصادی و مشکلات مربوط به آن ایفا کرده است و سایر عوامل فرعی‌اند. بنابراین سایر عوامل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نه آنکه از نظر این دیدگاه مؤثر و دخیل نبوده‌اند، بلکه عوامل اصلی نبوده و علل بروز این عوامل نیز اقتصادی است. متأسفانه آثار معدودی در زمینهٔ رابطه عوامل اقتصادی با وقوع انقلاب ایران در مقایسه با سایر عوامل وجود دارد. اما به طور کلی چند نظریهٔ عمده را در بین محققینی که از دیدگاه اقتصادی به بررسی علل انقلاب اسلامی در ایران پرداخته‌اند می‌توان مشاهده کرد که عبارتند از: نظریهٔ استبداد نفتی، نظریهٔ توسعه ناموزون، نظریهٔ دولت تحصیلدار.

→ - Najmabadi, A.; "Iran´s Turn to Islam: from Modernism to Moral Order", *The Middle East Journal*, vol. 41, Spring 1987, pp. 202-217.

- Green, J.; "Countermobilization in The Iranian Revolution" in *The Origins of Rebolution*, pp. 126-138.
- Brurck, E. and p. lubek; "Explaning Social Movement in Two Oil-Exporting States: Divergent Outcomes in Nigeria and Iran", *Society for Comparative Study of Society and History*, 1987, pp. 560-644.
- Enayat, H.; "Revolution in Iran 1979: Religion as Political Ideology" in Revolution in Third World, pp. 191-194.

مثلاً همایون کاتوزیان با تأکید بر نظریه استبداد نفتی معتقد است افزایش قیمت نفت در اوایل دههٔ ۵۰ منجر به استقلال بیش از حد دولت از جامعه و طبقات اجتماعی شد این امر به دولت جسارت انجام هر اقدامی را داد. بدون آنکه هراسی از واکنش جامعه داشته باشد. اسلام ستیزی، ناسیونالیسم افراطی، غرب‌گرایی دشمنی با طبقات سنتی اقتصادی، حمایت سیاسی و مالی از سرمایه‌داری داخلی و خارجی نوظهور، نظامی‌گری و سرانجام سیاست غیرعاقلانه مبارزه با بحران اقتصادی و تورم و دستگیری همان سرمایه‌دارانی که سالها از آنان حمایت شده بود و ایجاد مزاحمت برای سایر طبقات اقتصادی، همگی نشان‌دهندهٔ افزایش قدرت رژیم است که به برکت درآمدهای نفتی خود را قادر به انجام هر اقدامی از جمله سرکوب مخالفان سیاسی و مطیع ساختن دوستان و دشمنان خارجی می‌دید و با چنین غروری سبب آسیب رساندن به منافع تمام جامعه شد و در نهایت موجب بروز انقلاب اسلامی گردید که انقلابی فراگیر بود و اکثر جامعه و اکثر طبقات اجتماعی به دلیل نارضایی از وضع موجود در آن مشارکت داشتند.[۱]

رابرت لونی یکی دیگر از محققین، ریشه‌های انقلاب ایران را در استراتژی ناهمگون توسعه اقتصادی می‌داند.[۲] از دیدگاه وی عواملی همچون: اجرای استراتژی توسعه بدون توجه به اصلاحات نهادی، بی عدالتیهای اقتصادی، تغییرات و جابه‌جاییهای کوتاه مدت ولی گسترده اجتماعی، عدم پیش‌بینی درست مشکلات ناشی از توسعه باعث بحران اقتصادی، تورم، بیکاری، فاصلهٔ طبقاتی عظیم و بویژه برخورد غیرعاقلانه رژیم برای مهار تورم شد که این عوامل از جمله مهمترین عوامل اقتصادی وقوع انقلاب در ایران می‌باشد.

تدا اسکاچپول یکی دیگر از محققین، در مقاله‌ای[۳] واژهٔ دولت تحصیلدار را

---

۱. رجوع شود به: همایون کاتوزیان، محمد علی؛ اقتصاد سیاسی ایران.

2. E Loont, Robert; *Economic Origins of the Iranian Revolution*, New York: Pergamon, Press 1982.

3. Scochpol; "Rentier State ad shia Islam in the Iranian Revolution", Theory and Society, Vol. 11 p. 3, May 1989.

(Renteir State) که قبلاً توسط برخی محققین مطرح شده بود به عنوان چهارچوب مفهومی جهت تبیین انقلاب اسلامی به کار گرفت. طبق این نظریه حکومت مرکزی ایران بر اثر درآمدهای هنگفت نفتی تبدیل به ساختارهای غول آسایی گردید که قادر بود خود را تنها تعیین کننده همه چیز در داخل نشان دهد. حکومت تنها دریافت کننده درآمدهای نفتی بود و با همین درآمدهای کلان، نوع سرمایه‌گذاریها، نوع و اندازه امتیازدهی به گروهها مانند سرمایه‌داری نوظهور، مخالفت با سرمایه‌داری سنتی و نوع متحدین خویش را در داخل و خارج تعیین می‌نمود. اما بحران مالی دولت بر اثر کاهش قیمت و درآمدهای نفتی بویژه در سال ۱۳۵۶ بدان خاطر که همه جامعه وابسته به حکومت شده بودند. تمامی اقشار جامعه را متوجه رژیم نمود. به عبارت دیگر بر اثر بحران مالی ناشی از بحران قیمت نفت، دولت دیگر مانند گذشته (که با درآمدهای نفتی تمامی جامعه را خدمات رفاهی می‌داد) قادر به ادامه چنین کاری نبود و به این ترتیب مشکل اقتصادی کلیه اقشار جامعه، آنها را متوجه رژیم نمود.[1]

در ارزیابی این دیدگاهها باید گفت: اساساً ریشه نارضایتی مردم از رژیم شاه نه تنها منحصر به سال ۱۳۵۶ نبود بلکه دارای تاریخ طولانی بود.

به‌علاوه اصولاً برخورد صرفاً اقتصادی با پدیده انقلاب ایران بدون توجه به ساختار اجتماعی و فرهنگی نظیر نقش ایدئولوژی (مذهب) و رهبری نمی‌تواند تبیین کاملی از انقلاب اسلامی ارائه کند. چنانچه در بسیاری از کشورهای مانند عربستان و نیجریه استبداد نفتی وجود داشت اما منجر به انقلاب نشد. به‌علاوه طبق تحقیقات کارشناسان اقتصادی و اطلاعات و آمار موجود در سالهای آخر رژیم شاه نه تنها وضع اقتصادی مردم ایران بدتر نشده بود که بهتر و بالاتر نیز رفته بود.

د ـ تأکید بر عوامل سیاسی، داخلی و بین الملل در رخداد انقلاب

نظریاتی که علل انقلاب را علل سیاسی داخلی می‌دانند و به فرایندهای سیاسی جامعه به عنوان عوامل اصلی تأثیرگذار بر تحولات توجه دارند عمدتاً متأثر از رویکرد

---

1. Ibid.

کارکردگرایی و یا رویکرد تعارض سیاسی یا رویکردهای تلفیقی بین دو دیدگاه مذکور می‌باشند.

عده‌ای با بهره‌گیری از نظریهٔ کارکردگرایان و خصوصاً دیدگاه تالکوت پارسونز مبنی بر کارکردهای چهارگانه هر سیستم اجتماعی برای بقا و تعادل خویش، بر این باورند که نوسازی در دهه ۱۹۷۰ در ایران، باعث ایجاد عدم تعادل در کل سیستم شد، این عدم‌تعادل از این امر ناشی می‌شد که به موازات نوسازی در کشور، شاه مبادرت به ایجاد نهادهای جدید ننموده و در نتیجه گروهها و طبقات جدید برآمده از فرایند نوسازی که خواهان سهیم شدن و مشارکت در قدرت سیاسی بودند، احساس بی‌هویتی نموده و تنها راه حل پر نمودن شکاف بین خود و حکومت را، در براندازی آن جستجو نمودند.

آبراهامیان که یکی از معتقدان به این تحلیل است می‌نویسد:

> انقلاب در ایران به این علت رخ داد که شاه در سطح اجتماعی ـ اقتصادی دست به نوسازی زد و به این ترتیب طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد، اما نتوانست در سطح سیاسی دست به توسعه بزند و این ناکامی به شکلی اجتناب‌ناپذیر شکاف میان حکومت و ساختار اجتماعی را تشدید کرد. کانالهای ارتباطی میان نظام سیاسی و کل جمعیت را بست، شکاف میان محفل حاکم و نیروهای اجتماعی جدید را گسترده کرد و مهمتر از همه اینکه چند پلی را که در گذشته میان تشکیلات سیاسی و نیروهای اجتماعی سنتی خصوصاً بازار و مراجع مذهبی پیوند ایجاد کرد شکست.[۱]

برخی دیگر از محققان بر قدرت بسیج منابع از سوی مخالفان رژیم تأکید نموده و با استفاده از نظریهٔ چارلز تیلی به ائتلاف مخالفان از گروهها و طبقات مختلف و شبکه‌های وسیع ارتباطی آنها اشاره داشته و در فرایند تعارضات موجود در جامعه (بسیج و ضدبسیج) عامل فروپاشی رژیم پهلوی را در ناتوانی آن در بسیج همه جانبه منابع خود دانسته‌اند.

---

1. Abrahamian, Ervard; "Structural Causes of the Iranian Revolution", Middle East-Research and Information Project Research Reports, No. 81, May 1980, p. 21.

میثاق پارسا در کتاب ریشه‌های اجتماعی انقلاب ایران با تکیه بر نظریهٔ تیلی، ظهور ائتلافهای انقلابی مبتنی بر منافع گروهی و طبقاتی، شبکه‌های ارتباطی، سازمانها، منابع اقتصادی، عوامل سرکوب، ایدئولوژی و رهبری را در انقلاب ایران توضیح می‌دهد و تحلیل خود را از فعالیتهای گروهی اصلی شرکت کننده در انقلاب مثل روحانیون، بازاریون، و کارگران ارائه می‌کند وی بر آن است که بازاریان نخستین گروهی بودند که بسیج شدند و از طریق مساجد مبارزات خود را هدایت کردند. مساجد شبکه‌های ملی برای بسیج و محل امنی برای گردهمایی و ارتباطات بودند. سیاست بازکردن فضای سیاسی از سوی دولت فرصتی برای سایر گروههای ناراضی خصوصاً در بعد اقتصادی باز کرد، اما خیلی از خواسته‌های آنها نیز جنبهٔ سیاسی پیدا کرد و ائتلاف وسیعی از طبقات اجتماعی شکل گرفت که همگی رهبری آیت‌الله خمینی را پذیرفتند. سرانجام ترکیبی از گسست اجتماعی، ضعف در تشکیلات نظامی و حمله به نیروهای مسلح حکومت را فلج کرد و حاکمیت دوگانه شکل گرفت که به پیروزی انقلابیون و براندازی سلطنت منجر شد.[۱]

یکی دیگر از محققان نیز با استفاده از نظریه بحرانهای توسعهٔ سیاسی برای توضیح انقلاب ایران استفاده کرده است. او معتقد است که چون دولت ایران وابسته و دچار بحران مشروعیت بود. این بحران مشروعیت باعث بحرانهای چهارگانهٔ دیگری از جمله بحران نفوذ، بحران کارایی و بحران مشارکت و... می‌شد که تجمع این بحرانهای پنجگانه باعث فروپاشی رژیم شد.[۲]

برخی محققین نیز شرایط و فشارهای سیاسی بین‌الملل بر دولت را یکی از عوامل مهم سیاسی تأثیرگذار بر بروز شرایط انقلابی دانسته‌اند و به تحلیل آن پرداخته‌اند. در این ارتباط تدا اسکاچپول نظریه‌پرداز ساختارگرای معاصر بر عامل فشارهای بین‌المللی در کنار دو مقوله دیگر یعنی، دولت و ساخت اجتماعی برای تحلیل علل وقوع انقلابها

1.Parsa, Misagh; Social Orgins of the Iranian Revolution, New Burnswick and London: Rutgers University, Press 1984.

2. Shehabi, H. E,; *Iranian Politics and Religious Modernism*, New York: Cornell University, Press. 1985.

تأکید کرد از نظر اسکاچپول فشارها و تهدیدهای بین المللی بر دولت و ساخت اجتماعی (طبقات اجتماعی) در فراهم آوردن شرایط انقلابی نقش بسزایی دارد.[۱]

او معتقد است که انقلابها زمانی در قلمرو و ساختار اتفاق می‌افتد که فشارها و کنشهای بین المللی در روابط فراملی بر یک دولت وارد شود و متذکر می‌شود که برای عوامل فراملی در مقایسه با عوامل ملی اهمیت بیشتری قائل است.[۲]

به نظر او فشارها و تنشهای بین‌المللی در یک ساختار نابرابر، دولت را وادار به اجرای تغییراتی در بافت اقتصادی ـ اجتماعی جامعه سنتی می‌کند. طبعاً این نوع نوسازی آمرانه و از بالا، در دیدگاه اسکاچپول می‌تواند عامل بالقوه‌ای برای ایجاد بحران انقلابی باشد.[۳]

جان فوران یکی از محققین در این ارتباط معتقد است که در تبیین انقلاب اسلامی ایران باید از جنبه‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل و روابط بین‌المللی ایران آغاز کرد. ضمناً می‌گوید که در مطالعهٔ علل بین‌المللی وقوع انقلاب اسلامی، ماهیت ساختار بین‌المللی و قدرتهای بزرگ آن دوره هم حائز اهمیت است.[۴]

فورن استدلال می‌کند که توسعهٔ وابسته به همراه چند عامل باعث سقوط شاه شد. یک عامل سقوط ناگهانی قیمت نفت در دو سال آخر حکومت شاه بود. عامل دوم، باز شدن نظام بین الملل در زمان کارتر و بالاخره سیاست رهاسازی امریکا و عدم حمایت ازشاه بود که این رهاسازی خود نتیجه انعطاف نظام بین الملل است.[۵]

اما در ارتباط با این نظریات باید گفت که استفاده از متغیرهای کلان نظام جهانی در تبیین انقلاب، نمی‌تواند بسیاری از وقایع را توضیح دهد، مثلاً اینکه چرا انقلاب جنبه اسلامی یافته است و چرا دولت در اداره و انتقال از پیرامون به شبه پیرامون بی کفایت است. این مسائل با متغیرهای سیستمی در سطح بین‌المللی توضیح داده نمی‌شود و برای

---

1. Skocpol. T.; op.cit.

۲. رجوع کنید به: هادیان، ناصر؛ «نظریهٔ تدا اسکاچپول و انقلاب اسلامی ایران»، فصلنامهٔ راهبرد؛ ش ۹، بهار ۷۵.

۳. همان‌جا.

4. Foran. j.; op.cit.

5. Ibid.

پاسخ به این پرسشها باید به سراغ متغیرهای اجتماعی در سطح ملی برویم ولی درعین حال متغیرهای کلان نظام جهانی می‌توانند برای توضیح ماهیت دولت و ساختار طبقاتی در ایران به کار روند. به‌علاوه با شروع انقلاب در ایران، نه تنها فشارهای امریکا بر ایران برای فضای باز سیاسی از بین رفت بلکه امریکا به شدت به حمایت از شاه پرداخت و محدودیتهای قبلی را حذف کرد و این حمایتهای گسترده مغایر با پذیرش وجود فشار نظام بین‌المللی بر شاه می‌باشد.

برخی از محققین نیز از عوامل امنیتی و عدم استفاده مناسب از دستگاه سرکوب و زور توسط رژیم به عنوان عامل مهمی که منجر به انقلاب شد یاد می‌کنند. به‌گفته یکی از محققین، عموم رژیمهای سیاسی از نظامی‌ترین آنها گرفته تا دموکرات‌ترینشان در اینکه در موقع مقتضی، چاره‌ای جز به‌کارگیری دستگاه زور و سرکوب ندارند، اتفاق نظر دارند و تنها در تعیین زمان (موقع مقتضی) به‌کارگیری زور است که بین این رژیمها اختلاف نظر وجود دارد نکته اساسی این است که اگر این ابزار، آنگاه که به‌کارگیری و استفاده از آن توسط هیأت حاکمه ضروری تشخیص داده شود از کارآمدی لازم برخوردار نباشد حیات رژیم با خطر جدی مواجه شده و پیروزی مخالفین و یا به عبارت دیگر تغییر رژیم و پیروزی انقلاب قریب‌الوقوع می‌گردد. به‌گفته وی[1] بر اساس مطالعهٔ انجام شده در مورد سقوط رژیم شاه عوامل ذیل را می‌توان به عنوان برخی از اساسی‌ترین دلایل در ناکارآمد ساختن دستگاه زور و سرکوب رژیمهای سیاسی تلقی کرد: رژیم شاه به دلیل عواملی همچون درک غلط از تهدیدات امنیتی، نامناسب بودن ساختار امنیت کشور، تردید و تزلزل در هیأت حاکمه در به‌کارگیری دستگاه سرکوب و تقسیمات نابجا و به‌کارگیری نامناسب دستگاه سرکوب، موفق به استفاده از ابزار زور خود نشد و همین عامل منجر به سرنگونی وی شد.

اما در مورد این تحلیل نیز باید گفت که علل ضعف دستگاه سرکوب ریشه در عوامل دیگری همچون رشد بسیج انقلابی، نفوذ ایدئولوژی انقلاب در بین ارتش، تأکیدهای مناسب رهبر انقلاب و عمدتاً شرایط سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی بسیج

---

۱. درویشی سه‌تلانی، فرهاد؛ تجزیه و تحلیل امنیتی فروپاشی رژیم شاه در ایران.

انقلابی داشت و نمی‌توان عامل اصلی را این امر ذکر کرد.

هـ- تأکید بر عوامل روان‌شناختی فردی و اجتماعی در رخداد انقلاب

تحلیل روان‌شناسی تبیینهایی می‌باشند که به ایستارها و رفتارهای افراد می‌پردازند و آنها را ناشی از فرایندهای ذهنی آنها می‌دانند و آن راعامل مؤثر در شکل‌گیری کنشهای جمعی می‌دانند این نوع تبیینها نیز در مورد انقلاب ایران به کار رفته است برخی در چهارچوب این نظریه‌ها، ویژگیهای شخصیتی شخص شاه را بررسی کرده‌اند. مثلاً در این مورد ماروین زونیس در کتاب شکست شاهانه معتقد است که ویژگیهای شخصیتی شاه که حاصل تربیت دوران کودکی و نوجوانی وی بود او را فردی مردد و دو دل و غیر مؤثر در تصمیم‌گیری بار آورده بود که همین امر عامل سقوط وی شد.(۱)

این نوع رهیافت می‌تواند دلایل اتخاذ سلسله سیاستها را در طول سلطنت، یا عدم توانایی دستگاه سرکوب را در ماههای آخر عمر رژیم را توضیح می‌دهد اما این عوامل، ویژگی تبیین کنندهٔ انقلاب نیست. به‌علاوه در تاریخ بسیاری از جوامع شخصیتهای مشابه شاه وجود داشته‌اند اما با جنبش انقلابی سقوط نکرده‌اند و این رهیافت به دلیل بی‌توجهی به عوامل بلند مدت، کلان و ساختاری نمی‌تواند تبیین مناسبی از انقلاب را ارائه کند.

در همین راستا برخی محققین نیز با رهیافتی کلان‌تر در چهارچوب روان‌شناختی اجتماعی به تبیین انقلاب پرداخته‌اند آنان با استفاده از نظریهٔ دیویس وگر(۲)، (یا مکتب محرومیت نسبی و سرخوردگی)، برای تبیین انقلاب ایران استفاده کرده‌اند. یکی از محققین از منحنی J دیویس استفاده کرده است تا علت نارضایتی ناگهانی مردم در نیمهٔ دوم دههٔ هفتاد را توضیح دهد. نظریهٔ اصلی او این است که بر اساس نظر دیویس، اگر سالهای متوالی رشد اقتصادی داشته باشیم و به موازات آن رشد انتظارات وجود داشته باشد و بعد ناگهان یک افول ناگهانی در رشد اقتصادی به وجود آید، شکاف بین این رشد

---

۱. زونیس، ماروین؛ شکست شاهانه.

2. C.Davies, James;"Toward a Theory of Revolution" in Kelly & Brown (eds.), Strugles in the State, New York: Wiley, 1970.

اقتصادی رو به زوال و انتظارات رو به صعود، به حد غیر قابل تحمل می‌رسد و انقلاب رخ می‌دهد و چنین وضعیتی در انقلاب ایران رخ داد.[۱] زیرا تغییرات اجتماعی - اقتصادی کلان دهه‌های ۱۹۶۰ (۱۳۵۰) و اوایل دههٔ ۱۹۷۰ (۱۳۵۰) باعث بهبود مداوم در سطح زندگی در ایران شده بود. اما بعد از این دوره رفاه نسبی، ناگهان افول در نیمهٔ دههٔ ۱۹۷۰ (۱۳۵۰) هنگامی پیش آمد که دولت با کاهش شدید نرخ رشد اقتصادی مواجه شد. شکاف حاصله میان انتظارات شکل گرفته و سطح ارضای نیازها، ساختارهای شناختی به وجود آورد و زمینه را برای خشم انقلابی فراهم کرد.[۲]

همچنین یکی دیگر از محققین به نام فرخ مشیری با تأکید بر نظریه محرومیت نسبی «تد رابرت گر» (T.R.Gurr) شکاف بین انتظارات روانی و ارزشی جمعی علما و کاهش نفوذ و توان آنان را عامل نارضایی روحانیون دانسته و آن را زمینه‌ساز انقلاب ذکر می‌کند.[۳]

این نوع رهیافتها که متکی بر نظریات روان‌شناسی اجتماعی می‌باشند دارای مشکلات مختلفی می‌باشند مهمترین مشکل این رهیافتها توتولوژیک بودن و غیر منطقی بودن آن با واقعیت انقلاب ایران است. زیرا اصولاً بر خلاف نظر قائلین این مباحث، اقتصاد ایران در سالهای ۷۷-۱۹۷۶ شاهد افول اقتصادی شدیدی نمی‌باشد به‌علاوه تعمیم داده‌های سطح خرد به سطح کلان و عدم امکان اثبات رابطه میان انتظارات فردی و بسط آن به جمع و انتظارات جمعی و نارضایتی جمعی نیز از مشکلات دیگر این نظریه می‌باشد اصولاً روندهای دوری افزایش انتظارات و پس از آن عدم توفیق دولت در تأمین آنها (در نظریهٔ دیویس) در بسیاری از جوامع به شورش جمعی نیانجامیده است همچنین جهش از محرومیت فردی به محرومیت جمعی (در نظریه گر) به اندازهٔ کافی نمی‌تواند بیان کنندهٔ علت حرکت جمعی و تبعیت مردم از روحانیون باشد و محرومیت سایر گروهها را نمی‌توان از محرومیت روحانیون استنتاج کرد. به‌علاوه اصل افول تواناییهای جمعی روحانیون زیر سؤال می‌باشد.

---

1. Bashiriyeh, H.; "State and Revolution in Iran", 1962-1982, Croom Helm: 1984.

2. Ibid.

3. *The State and Social Revolution in Iran,* New York: Peter lang, 1985.

علاوه بر تلاش در تبیین انقلاب با تکیه بر متغیرهای روان‌شناختی، سعی شده است از این عوامل در توضیح فرایند انقلابی نیز استفاده شود. چارلز کرزمن مسألهٔ «برداشت ذهنی» (Perception) را مطرح می‌کند و اینکه چگونه برداشت از آسیب‌پذیری دولت مهمتر از واقعیت آسیب پذیری دولت است. کرزمن می‌گوید شاخصها نشان می‌دهند که دولت پهلوی، دولت آسیب‌پذیری در آن مقطع نبود، اما برداشت ذهنی مردم از آسیب‌پذیری چیز دیگری بود و آنها معتقد بودند که اگر اپوزیسیون تقویت شود توازن به هم می‌خورد و دولت آسیب‌پذیر می‌شود و بر اساس همین برداشت ذهنی هم حرکت کردند و با این برداشت ذهنی توانستند وضعیت عینی را هم تغییر دهند. یعنی اپوزیسیون را تقویت کردند و کار را به جایی رساندند که دستگاه سرکوب دولت را فلج کردند. بنابراین به نظر کرزمن اصلاً دولت آسیب‌پذیر نبوده و مردم فکر می‌کردند که می‌توانند دولت را آسیب‌پذیر کنند و کردند.[۱] اما در این ارتباط نیز باید گفت که استدلال کرزمن مبنی بر آسیب‌پذیر نبودن دولت پهلوی به دلیل حجم دستگاه سرکوب نمی‌تواند دلیل مناسبی باشد و عوامل دیگری نیز در آسیب‌پذیری دولت باید مورد توجه قرار گیرد. به هر حال در مجموع این نوع نظریات روان‌شناختی به دلایل مذکور نمی‌تواند تبیین کاملی از انقلاب را ارائه نمایند.

و ـ رهیافتهای چند علت نگر و تلفیقی

بسیاری از تحلیل‌گران انقلاب معتقدند که انقلاب نتیجه و تقارن عوامل مختلف با یکدیگر در طول محورهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، ایدئولوژیک می‌باشد و تحلیلهای تک علت‌نگر نمی‌توانند تبیین جامعی را ارائه نماید.

در این رهیافت سعی کرده‌اند با ادغام رهیافتهای دیگر به یک تبیین چند علتی از انقلاب برسند. البته نویسندگان قبلی هم کم و بیش علتهای دیگر را مطرح کرده‌اند، اما اینها تأکیدشان بر این است که ما چند علتی به انقلاب نگاه می‌کنیم. مثلاً مایکل فیشر[۲]

---

1. Kurzman, Ch.; "Structural Opportunity and Percieved Opportunity in Social - Movment Theory: The Iranian Revolution of 1979", *American Sociological Reveiw,* Winter 1996.
2.' *from Religious Oisput to Revolution*, Cambridge, Ma: Harvard Univ, Press, 1980.

در کتابش به طور خاص به مذهب و فرهنگ شیعی می‌پردازد ولی در توضیح انقلاب می‌گوید علل انقلاب و زمان وقوع آن اقتصادی و سیاسی بود، مکان و شکل آن نتیجهٔ سنت اعتراض مذهبی بود. نیکی کدی[۱] هم از ترکیبی از عوامل مختلف مثل شکست در سیاستهای توسعه اقتصادی به دلیل تأثیر منفی آن بر گروهها، طبقات اجتماعی، سرکوب و فقدان آزادی به عنوان زمینه‌ساز انقلاب و تحولی که در اندیشهٔ شیعی ایجاد می‌شود به عنوان ایدئولوژی انقلاب نام می‌برد.

فرد هالیدی[۲] هم چند علت از جمله ضعف رژیم، ائتلاف نیروهای مخالف، نقش اسلام و عوامل بین‌المللی را به عنوان علل انقلاب ذکر می‌کند. فریده فرهی[۳] نیز معتقد است باید به دو مسأله توجه بیشتری کرد. یکی آنکه موازنهٔ نیروهای طبقاتی در جامعهٔایران تحت تأثیر فرآیندهای سیاسی و اقتصادی نظام جهانی است و دوم نقش ایدئولوژی است که فرهی به عنوان هژمونی و شکست طبقهٔ مسلط در اعمال هژمونی خودش و شکل گرفتن یک هژمونی از سوی گروههای غیرمسلط و بسط آن به کل جامعه به مسأله نگاه می‌کند. جان فوران[۴] هم سعی می‌کند با یک رهیافت چند علتی یا رهیافت سنتزگونه از رهیافتهای قبلی به انقلاب نگاه کند. او با تأکید بر متغیرهایی همچون نظام جهانی، شیوه‌های تولید داخلی، ساختار اجتماعی، نوع دولتی که تحت تأثیر عوامل تاریخی داخلی و فرآیندهای اقتصاد جهانی است و وجود مجموعه‌ای از سنتهای مخالفت در ایران، معتقد است که مجموعه این عوامل انقلاب را شکل می‌دهند. والنتین مقدم[۵] هم موفقیت انقلاب را ناشی از تقارن چند عامل می‌داند. یکی بحران اقتصادی و مهاجرتها که زمینه‌ساز انقلاب و بسیج است و بعد شبکه‌های هشتاد هزار مسجد مذهبی که بنیان سازمان آن است و بازار که زمینهٔ منابع مالی را فراهم می‌کند و

---

۱. دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ ریشه‌های انقلاب ایران.

2. O.p.cit; *Iran: Dictatorship and Development*, New York: Penguin Books, 1979.

3. "State Distegration and Urban-Based Revolution Crisis: A Comprative Analysis of Iran and Nicaragua", *Comprative Political Studies*, vol. 21, 1988, pp. 231-256.

4. Foron, j.; op. cit.

5. "The Revolution and The Regime: Populism, Islam and The State in Iran", *Social Compass*, p. 415-50.

رهبری امام که نظریاتش تجلی تقاضاهای تمام گروههای اجتماعی بود و زمینه بسیج همه را فراهم کرده و وجود یک گفتمان پوپولیستی را شکل داد.

همان‌طور که دیدیم انقلاب اسلامی ایران همه نظریه‌های موجود در مورد انقلاب در علوم اجتماعی را به چالش کشیده است و نشان داد که اکثر این نظریات از تبیین کامل انقلاب در ایران ناتوانند.

می‌توان گفت که هیچ یک از تبیینهای ارائه شده نمی‌توانند به تنهایی کنش انقلابی توده‌ای را در ایران تبیین کنند. اما در عین حال به نظر می‌رسد که رهیافت چند علتی به شرط آنکه علل و عوامل مختلف در آن در یک چهارچوب نظری دقیق سازمان یابند بیشتر می‌توانند به فهم و تبیین این رویداد مهم تاریخی کمک کنند.

علل و عوامل مؤثر بر رخداد

انقلاب در ایران

دربارهٔ پدیدهٔ انقلاب به طور کل دو نظریهٔ کلان وجود دارد. یک نظریه پدیدهٔ انقلاب را به عنوان بازی بازیگرانی که در صحنه حاضرند و انقلاب را می‌سازند، مورد تحلیل قرار می‌دهد و نقش اراده کارگزاران و فاعل مختار را در ساختن انقلاب، اساسی و تعیین‌کننده می‌داند. از این منظر، انقلاب به مثابه یک فعل متعدی جلوه می‌کند و در نتیجه انقلاب را یک پدیده ممکن و محتمل الوقوع می‌داند و بر این امر تأکید دارد که وقوع آن ضروری و گزیرناپذیر نیست و نظریهٔ دوم معتقد است که انقلاب را جدای از خواست اراده و انتخاب فاعل مختار و بازیگران حاضر در صحنه، یک فرایند ضروری می‌داند و به مثابه یک فعل لازم آن را تحلیل می‌کند. آن را فرایندی می‌داند که خواسته یا ناخواسته و ضرورتاً رخ می‌دهد و در واقع ساختارهای کلان و تاریخ باعث رخداد انقلاب می‌شوند به این دلیل معتقدند که انقلابها رخ می‌دهند و ساخته نمی‌شوند یعنی رهبر انقلاب با علم به ساختارهای موجود، انقلاب را هدایت می‌کند هر چند این گونه نگرشهای تک بعدی در مطالعات انقلاب به چشم می‌خورد اما در نگرشهای جدید در مطالعات انقلاب، به طور عمده بر رویکردهای تلفیقی و ترکیبی از دیدگاه ساختارگرایانه و اراده گرایانه تأکید می‌گردد که در آنها انقلاب را نتیجه مجموعه‌ای از شرایط ساختاری و غیرساختاری می‌بینند و نگاهی چند سطحی و چند وجهی به انقلاب دارند و معتقدند دیدگاههای یک بعدی به هیچ‌وجه پاسخگوی تبیین انقلاب نخواهد بود و در واقع

مجموعه‌ای از شرایط ساختاری و ارادی در سالیان سال و دهه‌های گذشته و ما قبل انقلاب دست به دست هم دادند و شرایطی را برای وقوع و تحقق چیزی به نام انقلاب فراهم کردند. لذا با توجه به قوت این نوع دیدگاههای تلفیقی در مطالعهٔ انقلاب، در ادامه این فصل، عوامل ساختاری و ارادی مؤثر بر انقلاب اسلامی ایران را به صورت اجمال مرور کرده و تلاش می‌کنیم تا بتوان با کمک آنها تبیین مناسب‌تر و جامعتری را در مورد دلایل رخداد انقلاب اسلامی در ایران ارائه کرد.

الف ـ علل ساختاری رخداد انقلاب اسلامی در ایران

همان‌طور که ذکر شد علل رخداد انقلاب در ایران را می‌توان به دو دستهٔ عمده علل ساختاری و علل ارادی طبقه بندی کرد که از علل ساختاری می‌توان به عنوان علل درازمدت و میان مدت از علل ارادی به عنوان علتهای کوتاه مدت و شتابزا یاد کرد. در واقع علل انقلاب را باید چند وجهی و چند سطحی دید و دیدگاههای یک بعدی به هیچ وجه پاسخگوی تبیین انقلاب نخواهد بود. در واقع مجموعه‌ای از شرایط ساختاری در سالیان سال و دهه‌های گذشته و ما قبل انقلاب شرایطی را به وجود آوردند که به رخداد انقلاب انجامید در این قالب در زیر به بررسی ساختار سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مؤثر بر شکل‌گیری انقلاب می‌پردازیم و نوع و جایگاه این ساخت را در نظام بین‌الملل و نوع ارتباط بین المللی که به این ساخت قدرت تداوم حیات در نظام بین‌المللی می‌بخشید را مورد بررسی قرار خواهیم داد و ضعفها و بحرانهای آن، به عنوان عوامل زمینه ساز بحران نهایی منجر به انقلاب مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

اما تنها مطالعه ساختارها نمی‌تواند کافی باشد بلکه باید به نقش اراده کارگزاران و فاعلان مختار در ساختن زمینه‌های انقلاب نیز توجه کرد یعنی علل ارادی منجر به انقلاب را نیز تبیین نمود که در ادامه به آنها نیز اشاره خواهیم کرد.

علل دراز مدت انقلاب اسلامی در ایران عمدتاً ریشه در علل ساختاری دارد که تجلی آن را می‌توان در مشکلات ساختارهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در جامعه ایران ذکر کرد این مشکلات ساختاری که در طی مدت زمانی طولانی شکل

گرفته و ریشه‌دار شده بود زمینه را برای ایجاد یک تحول بنیادی (انقلاب) فراهم آورد و در واقع علل ارادی در شیارهای این علل ساختاری روان شده و بحران را دامن زدند از آنجا که تبیین کاملی از علل انقلاب بدون شناخت این علل ساختاری و ارادی میسر نیست در زیر به شکلی گذرا این مشکلات را مخصوصاً در دوران پهلوی دوم مرور می‌کنیم.

الف ـ ۱ ـ ساختار سیاسی متصلب

ساختار سیاسی ایران در بسیاری از دوره‌های تاریخی و از جمله در دوران قاجار و دوران پهلوی ساختاری بسته، استبدادی و اقتدارگرا بوده است. به طوری که بسیاری از محققان از واژه‌هایی همچون استبداد شرقی، پاتریمونیال، برای رژیمهای قدیمی ایران و از واژه‌هایی همچون سلطانیسم، نئوپاتریمونیال و بناپارتیسم برای تبیین تئوریک ماهیت دولت پهلوی استفاده کرده‌اند و به تحلیل دلایل این استبداد پرداخته‌اند. در واقع نظام سیاسی در دوران پهلوی نیز ادامه نظام اقتدارگرا و نخبه‌گرای دوران قاجار می‌باشد که تنها ماهیت نیروها با توجه به شرایط جدید بین المللی تغییر کرده بود.[۱]

در دوران پهلوی بویژه پهلوی اول به رغم اینکه اقدامات بنیادینی در راستای توسعه یافتگی صنعتی اداری و نظامی انجام شد اما در صحنهٔ توسعهٔ سیاسی، آنها نه فقط مخالفان خود را عقب راندند بلکه کسانی را هم که در به قدرت رسیدن ایشان نقش اساسی داشتند از راههای مختلف (اعدام، تبعید یا خانه نشین کردن) از صحنهٔ سیاسی خارج کرده و تمام قدرت و اختیارات حکومت را در دست خود متمرکز نمود. هر چند برکناری رضاشاه از قدرت در ۱۳۲۰ و روی کار آمدن پهلوی دوم چشم‌اندازهایی را مبنی بر تحول در وضعیت موجود ارائه داد اما محمد رضا شاه نیز همانند پدرش البته در موقعیت خاص تاریخ و با ملایمت بیشتر هیچ نوع انعطاف پذیری برای اقدامات و انجام تغییرات در ساخت قدرت بسته سیاسی خود که مشارکت و انتقاد پذیری را تشویق و

---

۱. رجوع شود به ازغندی، علیرضا؛ ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب.

ترغیب کند، نداشت.[۱]

مخصوصاً بعد از کودتای ۲۸ مرداد، ۱۳۳۲ و با سرکوبی نیروهای سیاسی (ملی، مذهبی و چپگرا)، دولت بتدریج با حمایتهای مالی امریکا به سوی گسترش ارتش و سازمانهای امنیتی به عنوان مهمترین پایگاههای قدرت خود حرکت کرد و با افزایش درآمد نفت، استقلال عمل خود را از گروههای اجتماعی افزایش داد. این امر شاه را قادر ساخت که کنترل خود را بر حکومت تحکیم بخشد. نهادها و رویه‌های دمکراتیک در ظاهر و به صورت قانونی همچون انتخابات، مجلس، قوه قضائیه هنوز پا برجا بود ولی عدم وجود یک جبهه مخالف سبب شد که شاه بتواند نهادها و رویه‌های قانونی مذکور را که از راه آنها، جامعه می‌توانست حکومت را محدود سازد براندازد.[۲] سیاستگذاری حکومت به گونه‌ای روزافزون به سمت متمرکز و شخصی شدن پیش رفت و راههای قانونی تأثیرگذاری گروههای اجتماعی بر حکومت بتدریج از بین رفت.

شاه در این سالها به جای نوسازی نظام سیاسی عمدتاً قدرتش را بر سه پایهٔ اصلی یعنی نیروهای مسلح و امنیتی، شبکه حمایتی دربار و دیوان سالاری گسترده دولتی قرار داد و به این وسیله فاصله و استقلال خود را از گروههای اجتماعی افزایش داد.[۳] در این راستا افزایش تعداد نیروهای مسلح و نیروهای امنیتی همچون ساواک، بازرسی شاهنشاهی و رکن دو ارتش به عنوان مهمترین پشتوانه حفظ نظام سیاسی در اولویت قرار گرفت. در این راه از کمکهای امریکا نیز به شدت برخوردار بود و به وسیله این نیروها به آزار گروههای سیاسی و سرکوب درخواستهای گروههای اجتماعی پرداخت.

در این دوران تصمیمات عموماً به وسیله شخص شاه و با مشورت گروه محدودی از مشاوران قابل اعتماد که نمی‌توان آنها را نماینده منافع گروههای اجتماعی معینی دانست اخذ می‌شد که اسدالله علم، اقبال، شریف امامی، هویدا، آموزگار، فردوست، نصیری، اویسی، طوفانیان از جمله آنان بودند. از سوی دیگر به علت نقش بی چون و چرای شاه در تصمیم‌گیری سازمانهای حکومتی اختیارات مستقلی نداشته یا از اندک اختیاری

---

۱. همان؛ ص ۱۱۴ ـ ۱۱۶.

۲. گازیوروسکی، مارک؛ دیپلماسی امریکا و شاه؛ ص ۳۲۶.

۳. آبراهامیان، یرواند؛ ایران بین دو انقلاب؛ ص ۵۳۵.

برخوردار بودند. نخست‌وزیر صرفاً از سوی شاه برگزیده می‌شد و کابینه‌های سایه‌ای که شامل مشاوران نزدیک شاه بوده و تابع محض اراده او بودند بتدریج شکل گرفتند[۱] این اقدامات سبب کنترل گسترده شخص شاه بر مقامهای حکومتی شد و بیش از پیش توان استقلال عمل فردی آنان را تحت‌الشعاع قرار داد. همچنین اختیارات استانها کاهش یافت و تمرکزگرایی افزایش پیدا کرد. دو مجلس قانونگذاری (سناء و شورا) بـه آلت دست حکومت تبدیل شدند از آنجاکه نیمی از سناتورها انتصابی بودند در حقیقت این مجلس به عنوان ابزاری در دست شاه به شمار می‌رفت و هیچگاه مشروعیت لازم را پیدا نکرد مجلس شورا نیز که قبل از کودتا از اهمیت خاصی برخوردار بود بعد از کودتا زیر سلطه نیروهای امنیتی قرار گرفت و بجز شمار اندکی از کاندیداهای محبوب مردم به مجلس راه نیافتند و در سالهای بعد حتی این تعداد اندک با فشار شدید حکومت مواجه شده و از راهیابی به مجلس بازماندند و مجلس (مخصوصاً بعد از مجلس بیست و یکم) چیزی جز یک مهر امضا برای تأیید تصمیمهای شاه نبود.[۲]

احزاب سیاسی بعد از کودتا ممنوع شدند اما شاه در سال ۱۳۳۶ تصمیم به ایجاد دو حزب رسمی ملیون و مردم گرفت تا به ظاهر یک سیستم سیاسی رقـابت‌آمیز را پـدید آورد و نیروهای اجتماعی طبقهٔ متوسط نوین را در آنها سازمان دهد.

رهبری این احزاب با دو تن از مشاورین وی یعنی منوچهر اقبال و اسدالله علم بود و به دلیل اینکه نیروهای امنیتی مانع تأسیس احـزاب سـیاسی دیگـر بـودند ایـن دو حـزب به صورت تنها مکانیسمهای قانونی برای مشارکت در امور سیاسی درآمدند اما به دلیل فقدان مشروعیت مردمی، این دو حزب نتوانستند بیش از چند هزار عـضو را بـه خـود جلب کنند. تقلبهای انتخاباتی مجلس بیستم نقطه عطفی در بی‌اعتبار کردن این احزاب گردید و باعث تغییر در آنها شد.[۳]

روی کارآمدن دمکراتـها و کـندی در ۱۳۳۹ در امـریکا و بـرنامه‌های اصـلاحی وی

---

۱. رجوع شود به: دانشجویان پیرو خط امام؛ اسناد لانهٔ جاسوسی؛ ج ۷، ص ۲۷ - ۱۰۳.
۲. همان‌جا.
3. Binder, Leonard; *Iran: Political Development in a Changing Society,* Berkely and Los Angeles: Univ. of California Press, 1962, 221-226.

فشارهای بیشتری را بر رژیم شاه برای ایجاد فضای باز سیاسی و انجام اصلاحات در کشور وارد آورد که موجب تحرک نیروهای اجتماعی مخالف ملی ـ مذهبی و حزب توده گردید اما این آزادیهای سیاسی نسبی با سرکوب قیام مردم علیه غیرقانونی بودن رفراندم شاه که در ۱۵ خرداد سال ۴۲ انجام شد دوباره محدود شد و دوره جدیدی از تمرکز و استبداد را که برخی محققین از آن به استبداد نفتی[۱] تعبیر می‌کنند فراهم آورد.

در سال ۴۲ حزب ایران نوین (طرفدار ملت) جایگزین حزب ملیون شد. این حزب از سوی گروه کوچکی از تکنوکراتهای جوان به رهبری حسنعلی منصور تأسیس شد. این حزب خود را طرفدار اصلاحات انقلاب سفید معرفی می‌کرد و حزبی حکومتی بود که از سوی ساواک و دفتر نخست‌وزیری کمک مالی دریافت می‌داشت.[۲]

این حزب تا سال ۵۳ به صورت یک شبکه پیشرفته برای دربرگیری نهادها در آمد و تقریباً ۹۰ درصد اتحادیه‌های کارگری و تعاونیهای روستایی را کنترل می‌کرد و با بسیاری از صنفهای بازاری و سازمانهای بهداشتی، سوادآموزی و توسعه که در اثر انقلاب سفید به‌وجود آمده بود پیوند و ارتباط داشت.

این حزب شصت و هفت روزنامه و مجله منتشر می‌کرد و شبکه‌ای از کانونهای جوانان را در سراسر کشور به گردش درمی‌آورد و حتی اقدام به تأسیس یک دانشکده برای آموزش مدیران سیاسی کرد اما علی‌رغم این اقدامات از هیچ‌گونه مشروعیت همگانی برخوردار نبود و نهادی مردمی به شمار نمی‌رفت.[۳]

در سال ۵۳ شاه از شکست حزب ایران نوین و ناتوانی حزب مردم برای جلب پشتیبانی از سیاست خود دچار سرخوردگی شده بود و حتی نمی‌خواست انتقاد محدودی را که خواه‌ناخواه در سیستم دو حزبی پدید می‌آید تحمل کند ناگهان هر دو حزب را از میان برداشت و به جای آن سیستم یک حزبی و حزب رستاخیز را به دبیرکلی امیرعباس هویدا یک تکنوکرات بهائی مسلک پدید آورد. به این امید که این حزب به صورت نیروی محرکه‌ای برای بسیج کنترل‌شده توده‌ها درآید. اما علی‌رغم تهدیدات

---

۱. همایون کاتوزیان، محمدعلی؛ اقتصاد سیاسی ایران؛ ص ۲۷۹.
۲. گازیوروسکی، مارک؛ دیپلماسی امریکا و شاه؛ ص ۳۳۱.
۳. همان‌جا.

شاه مبنی بر اینکه هرکس عضو حزب نشود باید از ایران بیرون برود، این حزب نیز از مشروعیت همگانی زیادی برخوردار نشد.

هدف حزب رستاخیز در اصل هدایت درخواست مشارکت سیاسی نیروهای جدید اجتماعی بود. مشارکت شعار حزب بود.[۱] در واقع هدف پاسخگویی هدایت شده به درخواست نیروهای تحصیل‌کرده جدید و طبقه متوسط نوینی بود که خواستار شرکت در تصمیم‌گیری بودند. تئوریسینهای حزب عمدتاً کارشناسان جوان علوم سیاسی تحصیل کرده در دانشگاههای امریکا بودند که متأثر از آثار ساموئل هانتینگتون استاد علوم سیاسی بوده و اعتقاد داشتند که تنها راه نیل به ثبات سیاسی در کشورهای در حال توسعه ایجاد حزب دولتی منضبط است به نظر آنان چنین حزبی به حلقه پیونددهنده سازمانمند میان دولت و جامعه تبدیل خواهد شد و دولت را به بسیج مردم توانا خواهد ساخت و بنابراین خطرهای ناشی از عناصر اجتماعی مخرب را از بین خواهد برد. البته گروه نامبرده این نظریه هانتینگتون را نادیده می‌گرفتند که در این عصر مدرن جایی برای پادشاهی وجود ندارد و همچنین از این هشدار وی غافل بودند که حزب نه صرفاً ابزار حکومتی نظارت بر توده‌ها بلکه باید حلقه رابطی باشد که فشارهای جامعه را به دولت و دستورات دولت را به جامعه انتقال دهد.[۲]

بر این اساس حزب هدف اساسی بسیار روشنی داشت و آن تبدیل دیکتاتوری نظامی از مد افتاده به یک دولت فراگیر تک حزبی بود این حزب توانست با تشکیلات خود تسلط و نفوذ دولت را بر طبقه متوسط حقوق‌بگیر، طبقه کارگر شهری و توده‌های روستایی و تا اندازه محدودی بر طبقه متوسط مرفه بویژه بازار فراهم آورد.[۳]

این حزب در نهایت در سال ۵۶ و به دنبال تشدید مبارزات سیاسی مردم منحل گردید.

در همین حال اعمال خشونت و سرکوبی مهمترین ابزاری بود که علیه دیگر مخالفان سیاسی اعمال می‌شد و رهبران سیاسی گروههای ملی و چپ به شدت سرکوب شده و

---

۱. مهدوی، عبدالرضا هوشنگ؛ انقلاب ایران به روایت بی.بی.سی؛ ص ۱۶۲.

۲. آبراهامیان، یرواند؛ ایران بین دو انقلاب؛ ص ۵۴۲.

۳. همان؛ ص ۵۴۴.

یا سکوت کردند و رهبران مذهبی نیز در تبعید و زندان به انزوا رفتند.

هر چند فضای باز سیاسی ناشی از فشارهای کارتر که با روی کارآمدن دمکراتها در ۱۳۵۶ در امریکا بوجود آمد زمینه را برای فعالیت برخی گروههای سیاسی در کشور فراهم آورد اما این اقدام مقطعی نیز تحول جدی را به وجود نیاورد.

در مجموع سطح پایین نهادمندی سیاسی و ماهیت شدیداً شخصی قدرت سیاسی و انحصار سیاسی و گسترش روابط غیررسمی در صحنه سیاسی کشور و خاصه بخشی (Patronage) از جمله ویژگیهای اصلی حوزه سیاسی در این دوره محسوب می‌شد که همگی نشان از استثناء شدن حوزه سیاسی از هر گونه تحول و اصلاحات می‌داد که این اقدام آسیب‌پذیری رژیم و زمینه سازی برای انقلاب را تسریع کرد.

الف ـ۲ـ ساختار ناموزون اقتصادی

ساختار اقتصادی ایران بتدریج از زمان صفویان تا زمان قاجار از اقتصادی خودکفا به اقتصادی وابسته تحول پیدا کرد.[1] از جمله عوامل مؤثر بر این تحول را می‌توان نفوذ استعمار در ایران، جنگهای ایران با روسیه و انگلیس، قراردادهای سیاسی و اقتصادی با این کشورها از یکسو و ضعف و ناکارایی سیستم سیاسی و استبداد و فساد دولت مرکزی در ایران از سوی دیگر دانست. این وضعیت منجر به عقب‌ماندگی و ناکارایی ساختار اقتصادی در ایران شد.

در دوران حکومت رضاشاه، اقداماتی با حمایت انگلیس که خواستار یک دولت مرکزی مقتدر بود، در ایران انجام گرفت و منجر به تحول اقتصادی و صنعتی در کشور شد و زمینه‌های شکل‌گیری اقتصاد شبه سرمایه‌داری در ایران فراهم آمد.

اما مهمترین دوره در تحول اقتصادی در دوران معاصر ایران را بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ می‌توان ذکر کرد. در این مقطع، حمایت امریکا و درآمدهای نفتی در کشور زمینه جهشهای سریع در ساختار اقتصادی ایران را فراهم آورد.

پس از پایان کشمکش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که به نفوذ

---

۱. رجوع شود به: فوران، جان؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران؛ ص ۲۹.

گسترده امریکا در ایران انجامید توجه به اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در کشورهای اقماری و مخصوصاً ایران که در معرض تبلیغات کمونیستها قرار داشت جزء اولویتهای سیاست خارجی امریکا به منظور حفظ ارتباط این کشورها با جهان غرب محسوب می‌شد. بر این اساس در سال بعد از کودتا (۱۳۳۳ / ۱۹۵۴) ابوالحسن ابتهاج (اقتصاددانی که در امریکا تحصیل کرده بود) به سمت سرپرست سازمان برنامه و بودجه کشور منصوب شد. و باکمک وی بتدریج اعضای عضو انجمن تحصیلکردگان امریکا در این سازمان جذب شده و این گروه به کمک مستشاران امریکایی مدیریت برنامه تحول ساختار اقتصاد ایران را به عهده گرفتند که این برنامه تحول مهم ساختاری را در اقتصاد ایران به وجود آورد. آنها با پشتوانهٔ کمکهای گستردهٔ مالی امریکا و بانک جهانی و درآمدهای نفت، برنامهٔ دوم عمرانی پنج ساله کشور (۴۰ـ۳۵) را طراحی کردند.[۱]

هدف برنامه دوم، گسترش زیربنای اقتصادی ایران بویژه سیستمهای ترابری و ارتباطات و نیز ایجاد صنایعی برای جانشین‌سازی واردات بود. صنایع جانشین واردات تا اندازه‌ای از راه فراهم آوردن سرمایه‌های بزرگ از سوی دولت و از منابع خارجی صورت می‌گرفت.[۲]

وامها و کمکهای بلاعوض امریکا در این سالها حدود ۸۰ درصد هزینه‌های سازمان برنامه بود.[۳] همچنین وامهای بانک صادرات ـ واردات امریکا به ایران کمبود بقیهٔ هزینه را تکمیل کرد. دولت امریکا همچنین سرمایه‌های خصوصی امریکایی و بانک جهانی را تشویق کرد تا اقدام به سرمایه‌گذاری در ایران کنند و هر کدام نقشی را در تأمین مالی طرحهای عمرانی ایران ایفا نمایند.[۴] هرچند درآمد نفتی ایران پس از موافقتنامه نفتی اکتبر ۵۴ (۱۳۳۳) به سرعت بالا رفت ولی سیاستگذاران امریکا بر این باور بودند که

---

۱. برنامهٔ عمرانی اول در سالهای قبل از کودتا طراحی و اجرا شد.

2. Razavi, Hossein; *The Political Environment of Economic Planning in Iran 1971-1983*, Bovlder, Colo: Westview, 1984, P. 23-25.

۳. گازیوروسکی، مارک؛ دیپلماسی امریکا و شاه؛ ص ۲۳۳ و جدول شمارهٔ ۵، ص ۲۳۰.

4. U.S. Aid Mission to Iran, Summary Highlights of A.I.D. Economic Assistance Activities in Iran, n.p. 1966.

ایران به مدت چند سال دیگر نیاز به کمک اقتصادی برای اجرای امور مربوط به بهبود وضع اقتصادی خود دارد تا به ثبات سیاسی دراز مدت دست یابد. بر همین اساس به جای برنامه کمک اضطراری اقتصادی که پس از کودتا به اجرا درآمده بود در ماه نوامبر ۱۹۵۴ (۱۳۳۳) برنامه پایدارتری تحت عنوان وامها و اعطای کمکهای اقتصادی امریکا به ایران به اجرا گذاشته شد[۱] که بخش اعظمی از هزینه‌های دولت و در سالهای بعد هزینه برنامه مدرنیزاسیون اقتصادی را تأمین کرد.

به‌علاوه امریکاییان در اجرای برنامه نیز با کمکهای فنی، آموزش نیروی انسانی، و ایجاد تأسیسات مورد نیاز، اجرای طرحهای مهم برنامه همچون ساخت شاهراهها، بندرها، فرودگاهها، سیستم راه‌آهن، شبکه مخابرات و اجرای طرحهای مهم کشاورزی و آبیاری قدمهای موثری در اجرای این برنامه برداشتند.[۲] در نتیجه در این برنامه که با هدف گسترش زیربنای اقتصاد ایران طراحی شده بود، طرحهای زیربنایی مهمی آغاز شد که این روند زمینه را برای برنامه‌های بعدی فراهم آورد.

سومین برنامه عمرانی در سالهای (۴۵-۱۳۴۱) هنگامی آغاز شد که تحولات مهمی در صحنهٔ سیاست خارجی و به تبع آن در سیاست اقتصادی کشور به وجود آمده بود. روی کار آمدن دولت کندی در سال ۱۳۳۸ (۱۹۵۹) در امریکا و تأکید وی بر تسریع بر اصلاحات در کشورهای جهان سوم، فشارهای بیشتری بر شاه مبنی بر تعمیق اصلاحات مورد نظر امریکا در ایران وارد آورد. کندی براساس منافع استراتژیک امریکا معتقد بود که «تنها پیمانهای نظامی نمی‌تواند بر کشورهایی که بی‌عدالتی اجتماعی و هرج و مرج اقتصادی، راه خرابکاری [کمونیستها] را در آنها باز کرده کمک نماید. امریکا نمی‌تواند بر مشکلات کشورهای کم رشد فقط از نظر نظامی توجه کند. هیچ مقدار اسلحه و قشونی نمی‌تواند به رژیمهایی که نمی‌خواهند یا نمی‌توانند اصلاحات اجتماعی کنند ثبات و استواری ببخشند».[۳] وی بر این اساس بر ضرورت تسریع در اصلاحات همه‌جانبه در این کشورها به منظور از بین بردن زمینه‌های اجتماعی گرایش توده‌ها به شعارهای

---

۱. گازیوروسکی، مارک؛ دیپلماسی امریکا و شاه؛ ص ۲۲۹.

۲. همان؛ ص ۲۳۸.

۳. همان‌جا.

عدالت‌خواهانه کمونیستها، تأکید می‌کرد. در این راستا، ایران از اولویت خاصی برخوردار بود. کندی با ورود به کاخ سفید به زودی یک نیروی کاری ویژه را برای بررسی وضعیت ایران، ایجاد کرد که سرپرستی آن به عهدهٔ دستیار وزیر خارجه امریکا (فیلیپین تالبوت) بود. این نیروی ویژه در ماه مه ۱۹۶۱ (۱۳۴۰) طی گزارشی توصیه کرد که باید از اصلاحات در ایران حمایت شود و از نخست‌وزیری امینی به این منظور حمایت گردد.[۱] گرچه ممکن نیست که دامنه اثر فشار امریکا را برای ایجاد اصلاحات بر شاه تعیین کنیم ولی مقامهای دست‌اندرکار امریکایی بر این باورند که فشار امریکا نقش مهمی را برای ایجاد اصلاحات در این دوره بازی می‌کرده است.[۲]

از سوی دیگر تئوریسینهای امریکایی، در این سالها با ارائهٔ نظریات جدید خود توصیه‌های جدیدی به کشورهای جهان سوم ارائه دادند تا بتوانند آن کشورها را به راه نوسازی رهنمون سازند و به رشد اقتصادی مطلوب برسانند در این راستا در سال ۱۳۳۹ (۱۹۶۰) روستو اقتصاددان امریکایی نظریهٔ توسعه خود را در کتاب مراحل رشد اقتصادی «مانیفست غیر کمونیستی»[۳] ارائه داد که تأثیر زیادی بر نظریه‌پردازان توسعه در ایران و تکنوکراتهای سازمان برنامه و بودجه (که به طور عمده تحصیلکرده امریکا بودند) برجای گذارد.

بررسی برنامه‌های سوم، چهارم و پنجم که از سالهای ۴۱ تا ۵۶ طراحی و اجرا شد و همچنین اجرای طرح اصلاحات ارضی در اوایل دههٔ ۴۰ بخوبی تأثیر الگوی مذکور و نظریات روستو را بر این برنامه‌ها در ایران نشان می‌دهد.

هدف برنامه سوم عمرانی کشور (۴۵-۱۳۴۱ / ۶۷-۱۹۶۳) با تأثیرپذیری از رهیافتهای فوق‌الذکر صنعتی کردن سریع کشور و زمینه‌سازی برای رشد استراتژی جایگزینی واردات بود. این برنامه که به کمک مشاوران امریکایی در سازمان برنامه و

---

۱. همان؛ ص ۲۲۳.

۲. نگاه کنید به: دانشجویان پیرو خط امام؛ اسناد لانه جاسوسی؛ ج ۲۰ - ۲۲.

3. Rostow, W.; *The Stages of Economic Growth: A Non-Communist Manifesto,* Cambrige University Press, 1960.

بودجه طراحی شد از برنامه‌های قبلی فراگیرتر بود.[۱]

در اثر این برنامه سرمایه‌گذاری بخش عمومی (دولتی) رشدی فراوان یافت. این رشد در سرمایه‌گذاری، عمدتاً و مستقیماً متوجه زیربنای اقتصادی و صنایع سنگین، از جمله صنایع فولاد و دیگر فلزات و پتروشیمی و ابزار و ماشین‌آلات بود.[۲] رشد سالانه تولید ناخالص ملی به ۸/۸٪ رسید.[۳]

در کنار برنامهٔ سوم، اصلاحات ارضی نیز با فشار دمکراتها در امریکا به مرحله اجرا درآمد و ساختار اقتصادی اجتماعی کشور را دگرگون کرد. برنامهٔ اصلاحات ارضی مقدمه یک برنامه اصلاحات جامعتر تحت عنوان انقلاب سفید بود که توسط شاه مطرح گردید.

از آنجا که اکثر جمعیت در کشورهایی همچون ایران در روستاها می‌زیستند و به کار کشاورزی اشتغال داشتند مسألهٔ زمین و اصلاحات ارضی همواره در کانون توجه تئوریسینهای توسعه قرار داشت. دولتمردان امریکا بی‌توجهی به این امر را موجب گسترش نفوذ کمونیستها در میان دهقانان و بی‌ثباتی سیاسی دولتهای هم‌پیمان خود می‌دانستند بنابراین اصل ۴ ترومن از همان آغاز متوجه اصلاح ساختار کشاورزی و مسائل ارضی کشورهای در حال گذار بود.

در مجموع برنامه اصلاحات ارضی در ایران که به صورت گام به گام و در سه مرحله در سالهای ۳۹ تا ۱۳۴۸ به اجرا درآمد سرانجام به بیش از نیمی از کشاورزان زمین داد و تقریباً همه زمینداران بزرگ را از میان برد اما اصلاحات ارضی کار اندکی برای زدودن فقر انجام داد و حداقل ۷۵٪ کشاورزان صاحب زمین، به دلیل کمی میزان زمین خود و عدم توانایی درگذران زندگی مجبور به رها کردن زمین شدند و عموماً هزینه‌هایی که دولت برای کمک به پیشبرد امر اصلاحات ارضی اختصاص داده بود در محل خود

---

1. Razavi and Vakil; *The Political Environmentat of Economic Planning in Iran 1971-1983*, Boulder, Westview: 1984, pp. 23-25.
2. Baldwin, Gebrge B.; *Planning and Development in Iran*, Baltimore: John Hopkins, Press 1967, pp.40, 120.

۳. رزاقی، سهراب؛ اقتصاد ایران؛ ج ۳، ص ۱۰۵.

هزینه نشد و در راه اجرای طرحهای بزرگ آبیاری به کار رفت[۱] به‌علاوه این اصلاحات می‌بایست با برنامه‌های جنبی مانند تشکیل شرکتهای تعاونی قدرتمند، ایجاد صنایع کشاورزی در روستاها و تأمین نیاز کشاورزان تکمیل می‌شد.[۲] اما فقدان این برنامه‌ها موجب شد که در نهایت تولید فراورده‌های کشاورزی در سالهای بعد با رکود چشمگیر مواجه شود و کشاورزان به عنوان کارگران ساده در بخش خدمات و یا صنعت در شهرها به کار مشغول گردند. اما در عین حال اصلاحات ارضی ساختار روستاها را به هم ریخت و مالکان قدیمی را به سمت سرمایه‌گذاری در بخشهای دیگر (خدمات و صنعت) سوق داد.

در سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۶ برنامهٔ عمرانی چهارم و پنجم تدوین و اجرا شد که هدف رسمی این برنامه‌ها تسریع رشد اقتصادی بود. افزایش قیمت نفت در اوایل دههٔ ۵۰ طی این سالها حادثهٔ مهمی بود که پیامدهای سرنوشت‌سازی بر تحولات اقتصادی ایران داشت. سازمان اوپک در سال ۵۲ (۱۹۷۳) موفق شد برای اولین بار قیمت نفت خام را تعیین کند و قیمت را با ۷۰٪ افزایش به ۵ دلار در هر بشکه ترقی دهد و چندی بعد در کنفرانس تهران در اقدامی دیگر این قیمت را به ۱۱/۶۵۱ دلار در هر بشکه برساند. سپس از آن کشورهای صادرکننده نفت مجدداً طی چند مرحله قیمت نفت خام را افزایش دادند که این امر سطح درآمدهای این کشورها را به شدت افزایش داد.[۳]

با افزایش درآمد نفت در سالهای ۵۲ و ۵۳ که منجر به چهار برابر شدن درآمدهای ارز در ایران شد شاه به رئیس سازمان برنامه دستور داد که برنامه پنجم را به مقدار فراوانی مورد تجدید نظر قرار دهد.[۴]

بررسی تأثیر این تحولات بر بخشهای مختلف اقتصادی کشور نشان می‌دهد که در اثر این برنامه بخش کشاورزی رو به زوال رفت. صنایع سبک در کشور تشویق گردید و بخش

---

۱. گازیوروسکی، مارک؛ دیپلماسی امریکا و شاه؛ ص ۲۸۳.

۲. فصلنامه تاریخ معاصر ایران؛ س ۱، ش ۴، زمستان ۷۴، مصاحبه با عباس سالور(رئیس پیشین سازمان اصلاحات ارضی).

۳. سریر، محمد و مرتضی هاتفی؛ اوپک و دیدگاههای آینده؛ ص ۱۹.

۴. سازمان برنامه و بودجه؛ برنامهٔ پنجم عمرانی کشور (تجدید نظر شده)؛ مرداد ۵۳، ص ۱.

خدمات تقویت شد که جدول زیر در این مورد راهگشا می‌باشد.[1]

سهم بخشهای مختلف در تولید ناخالص ملی در سالهای ۴۰ تا ۵۶

سال	کشاورزی	صنایع و معادن	نفت	خدمات	جمع
۱۳۴۰	۲۰	۸/۴۸	۴۲/۹۸	۲۷/۶۲	۱۰۰
۱۳۵۶	۸/۳۴	۱۵/۰۷	۳۴/۷۲	۴۱/۸۵	۱۰۰

براساس این جدول (که سهم بخشهای مختلف را در تولید ناخالص ملی طی سالهای ۴۰ تا ۵۶ معین می‌کند) سهم کشاورزی طی این سالها در تولید ناخالص ملی بشدت کاهش یافته است. دو عامل مهم یعنی استراتژی صنعتی شدن شتابان برنامه و همچنین اجرای سیاست اصلاحات ارضی دو عامل عمده در کاهش سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی می‌باشد.[2] اصلاحات ارضی موجب تقسیم زمینها و عدم سوددهی مناسب آنها شد. همچنین دولت با توجه به درآمدهای نفتی خود را از مازاد کشاورزی بی‌نیاز می‌دید و اعتبارات بخش کشاورزی را به سوی مجتمعهای کشت و صنعت و شرکتهای زراعی سوق می‌داد. در این مجتمعها که با سرمایه مشترک دولت و بخش خصوصی داخلی و خارجی به وجود آمد، دهقانان به عنوان کارگر روزمزد به کار گرفته می‌شوند و زمینهای آنان به قیمت ناعادلانه به دست مجتمع می‌افتاد.[3]

بر این اساس توجه جدّی به بخش صنعت و اجرای برنامهٔ اصلاحات ارضی موجب کاهش بازده بخش کشاورزی گردید. مسائل دیگری همچون افزایش واردات محصولات کشاورزی، جذب روستاییان به صنایع در شهرها، بازده ناچیز زمینهای کوچک تقسیم شده بین دهقانان، گسترش ارتباط روستاییان با شهر و گسترش فرهنگ مصرفی عوامل مهم دیگر بودند که افول این بخش را تشدید کردند.

در بخش صنعت در این دوران قدمهای مؤثری برداشته شد و عواید سرشار حاصل

---

۱. رزاقی، سهراب؛ اقتصاد ایران؛ ص ۲۰۶.

۲. عظیمی، حسین؛ مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران؛ ص ۲۷۳.

۳. همایون کاتوزیان، محمد علی؛ اقتصاد سیاسی ایران؛ ص ۳۵۷.

از درآمدهای نفتی، بخش صنعت را با رشدی شتابان به حرکت درآورده و صنایعی همچون نفت، گاز، پتروشیمی و مجتمعهای وسیع و گسترده صنعتی در سراسر کشور ایجاد گردید. استراتژی اصلی دولت در این بخش جایگزین کردن واردات بود که بر این اساس بر تأسیس صنایع مصرفی و سبک و ایجاد صنایع سرمایه‌بر که اشغال کمتری را ایجاد می‌کرد تأکید داشت.

اجرای این استراتژی موجب شد که صنایع سرمایه‌بر و عمدتاً مونتاژ به سرعت در کشور رشد کنند که این امر موجب افزایش شدید واردات کالاهای واسطه‌ای و وابستگی شدید کشور به این نوع کالاها شد. این صنایع همچنین به واسطهٔ «سرمایه‌بر» بودن بالا، از اشتغال‌زایی بالایی برخوردار نبودند. مثلاً در سال ۱۳۴۱ حدود یک میلیون نفر در بخش صنعت که سرمایه‌گذاری در آن حدود ۶۶ میلیارد ریال بود اشتغال داشتند. این تعداد در سال ۵۶ به حدود ۱/۶۸ میلیون نفر رسید و این در حالی بود که سرمایه‌گذاری صنعتی کشور به ۱۰۰۵ میلیارد ریال رسیده بود.(۱)

به‌علاوه صنایع داخلی به دلیل وجود موانع صادراتی ناشی از سدهای تعرفه‌ای و رشد واردات اجناس خارجی به کشور نیز بتدریج با مشکلات جدّی مواجه شدند.

یکی از دلایل مهم گرایش به صنایع سبک، وابستگی اقتصاد کشور به قیمت نفت و کشش بازار جهانی بود که این امر سرمایه‌گذاران را به سوی فعالیتهای صنعتی زودبازده و صنایع سبک هدایت می‌کرد. حتی شرکتهای چند ملیتی و سرمایه‌گذاران خارجی نیز به سمت تولید کالاهای مصرفی با عمق و سرعت انتقال تکنولوژی پایین گرایش داشتند.

به این ترتیب هرچند در این دوران سرمایه‌گذاری در بخش صنعت از رشد بالایی برخوردار بود اما نه تنها بین صنایع سنتی و صنایع جدید، و بین صنایع و کشاورزی و بین صنایع و معادن ایران پیوندی به وجود نیامد بلکه ارتباط متقابل بخشهای صنایع سنگین و مصرفی نیز مورد توجه قرار نگرفت و همواره تولیدات صنعتی کشورهای خارجی و عمدتاً غربی جبران کنندهٔ این از هم گسیختگی بود.(۲)

---

۱. رجوع شود به: برنامهٔ اول توسعهٔ اقتصادی اجتماعی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ۶۶-۶۲؛ ج ۲، ص ۶-۱۲، جدول ش ۱.

۲. رزاقی، سهراب؛ اقتصاد ایران؛ ج ۳، ص ۳۶۴.

عدم رشد صادرات غیر نفتی بخوبی نشان دهندهٔ، ضعف صنعت کشور می‌باشد به‌طوری‌که در سال ۱۳۴۲ تقریباً ۴/۷٪ کل تولیدات بخش صنعتی کشور صادر می‌گردید اما در سال ۵۰ این امر به ۲/۳٪ تقلیل یافت.[۱] بررسی ترکیب صادرات غیر نفتی در این دوره نشان‌دهنده اقتصاد غیر صنعتی و سنتی می‌باشد.[۲]

بخش خدماتی یکی از بخشهایی است که در این مقطع از گسترش بالایی برخوردار شد و در فاصله سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۶ سهم آن از حدود ۲۸٪ به ۴۲٪ تولید ناخالص ملی افزایش یافت.[۳]

این امر با توجه به سهم اندک صنعت و کشاورزی بیانگر غیر تولیدی شدن اقتصاد و اتکای بیشتر آن به فعالیتهای غیر مؤثر در توسعه کشور می‌باشد. اصولاً رشد زیربنای اقتصادی در شرایط فقدان رشد تولید داخلی، عملاً تسهیلات برای تولیدکنندگان خارجی و گسترش بخش خدمات را تسریع می‌کند. در این دوره اشتغال در خدمات نیز با افزایش شدید روبرو است به‌طوری‌که از ۲۳/۶٪ در سال ۱۳۳۵ به ۳۱/۸٪ در سال ۱۳۵۵ رسید در حالی که در بخش کشاورزی در همین سالها اشتغال از ۵۶/۳٪ به ۳۴٪ کاهش یافت.[۴]

از سوی دیگر در این مقطع به دلیل کاهش تولید محصولات کشاورزی و تحول در الگوی مصرف، شاهد افزایش واردات می‌باشیم به‌طوری‌که بین سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ این واردات ۳۷ برابر افزایش می‌یابد این در حالی است که صادرات غیر نفتی ایران تنها هفت برابر شده است و صادرات اصلی ایران نفت است که درآمد آن ۷۱ برابر شده است.

به این ترتیب در این دوره از یکسو بتدریج نیازهایی در اثر توسعه در ایران به وجود آمده که حتماً می‌بایستی از خارج برطرف شوند و از سوی دیگر اقتصاد کشور از توان لازم برای تولید و صادرات مناسب با این واردات نتوانست برخوردار شود و عمدتاً

---

۱. پروین، سهیلا؛ زمینه اقتصادی فقر در ایران؛ رسالهٔ دکتری رشتهٔ اقتصاد؛ ص ۲۰.

۲. همان؛ ص ۶۰۴.

۳. رزاقی، سهراب؛ اقتصاد ایران؛ ص ۲۰۶.

۴. همان؛ ص ۱۱۷.

واردات کاملاً متکی به درآمد نفتی است به‌طوری‌که با کاهش و یا افزایش آن درآمد، شاهد کاهش و یا افزایش واردات هستیم که این امر پیامدهای مهمی را در ساختار اقتصادی کشور و گسترش بخش خدمات بر جای گذارد.

در این دوره همچنین افزایش بیکاری یکی از شاخصهای اقتصاد است. علی‌رغم وجود سرمایه‌گذاریهای هنگفت زیربنایی، رشد نیروهای مسلح، ایجاد صنایع جدید و رشد ساختمان‌سازی، در این دوران بیکاری گسترش می‌یابد زیرا به دلیل وارداتی بودن و سرمایه‌بر بودن این فعالیتها، عمده آثار اشتغال‌زایی آنها به خارج منتقل شد و در نتیجه با وجود هزینه‌های بسیار، بیکاری گسترش یافت و تعداد بیکاران از ۱۵۸ هزار نفر در ۱۳۳۵ به ۹۹۶ هزار نفر در ۱۳۵۵ رسید.(۱)

سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در بخش خدمات و برون‌زایی الگوی توسعه از جمله عوامل این عدم اشتغال محسوب می‌شود. اکثر این بیکاران را مهاجران روستایی به شهرها تشکیل می‌دادند. و این بیکاری در کنار بیکاری پنهان یکی از ویژگیهای این دوره است.

تورم و گرانی نیز مخصوصاً از اوایل دههٔ ۵۰ یکی از ویژگیهای دیگر این دوره است. از مهمترین دلایل گرانی مزبور در این سالها می‌توان به رشد شتابان هزینه‌های غیرتولیدی بودجه سالانه بدون رشد متناسب درآمدهای مالیاتی یاد کرد. در حالی در این سالها هزینه‌ها به شدت افزایش می‌یابد تنها ۱۷/۴٪ در سال ۵۶ سهم درآمدهای مالیاتی از کل بودجه است.(۲) که این امر تورم‌زا بودن ساختار درآمدی دولت را در کنار غیر تولیدی بودن هزینه‌های آن نشان می‌دهد که به افزایش قیمتها و گرانی منجر می‌شود.

در یک ارزیابی کلی باید گفت که اولاً برنامه اقتصادی در ایران در دوره پهلوی دوم با فشار عوامل خارجی و مخصوصاً امریکاییان مطرح شد و با کمک مالی، فنی و فکری آنها به اجرا درآمد و بنابراین اهداف و جهت‌گیری کلان آن در راستای اهداف و منافع سرمایه‌داری جهانی و متناسب با الگوی مورد نظر امریکا در جهان سوم بعد از جنگ

---

۱. همان؛ ص ۱۰۷.

۲. همان؛ ص ۱۳۹.

جهانی دوم (به منظور حفظ هم‌پیمانان غرب در مقابل کمونیستها) بود. با کمک این الگوی رشد و توسعه اقتصادی، اقتصاد ایران در بازار جهانی سرمایه‌داری ادغام و بخش خصوصی با خصلت وابستگی به صورت بخشی از سرمایه‌داری جهانی و یا در واقع به صورت کارگذار یا عامل چند ملیتیها در داخل کشور درآمد. در مجموع این اقدامها، شیوه تولید را از وضعیت نسبتاً ابتدایی و متکی بر کشاورزی در اوایل دهه ۱۹۵۰ به یک اقتصاد شبه‌سرمایه‌داری نسبتاً صنعتی متکی بر نفت در دهه ۱۹۷۰ تغییر داد.

برخی محققان از پدیدهٔ ناموزونی به عنوان مهمترین ویژگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران در این دوره یاد می‌کنند.[۱] به نظر این گروه، توسعهٔ ناموزون از عوارض وابستگی است که تجلیات مختلفی همچون گسیختگی (Fragmention)، از ریخت‌افتادگی (Deformation)، نابرابری (Unequalization) دارد. گسیختگی به این معناست که عناصر و اجزای مختلف یک سیستم (بخش اقتصادی، سیاسی، تکنولوژیک و فرهنگی) با یکدیگر پیوندی غیرارگانیک دارند. مهمترین خصوصیت این نوع توسعه آن است که در بعد اقتصادی به جای اینکه تکامل اقتصادی در خدمت هماهنگی میان بخشها و رشته‌های مختلف اقتصادی در داخل جامعه قرار داشته باشد و از این طریق مهمترین خصوصیت عقب‌ماندگی یعنی تعددساختی صورتبندیهای اجتماعی را از بین ببرد به صورت جهشی و ناموزون به عنوان پاسخ مستقیم و عجولانه به بحرآنهاو بن‌بستها، از طریق تجارت خارجی و آن هم با دریافت تکنولوژی بسیار پیشرفته از کشورهای مرکزی سرمایه انجام می‌گیرد. این تکامل جهشی خود باعث دومین خصلت ناموزونی یعنی از ریخت‌افتادگی می‌گردد. از ریخت‌افتادگی به معنای رشد برخی بخشها و یا رشته‌هایی درون یک بخش در کنار لاغرماندن بخشها و رشته‌های همجوار دیگر می‌باشد. از سوی دیگر نابرابری نیز یکی دیگر از تجلیات ناموزونی است که بر اساس آن مازاد اقتصادی از دورترین بخشهای پیرامون به تحت مراکز ستادی متروپل مکیده می‌شود که نتیجهٔ این امر، کند شدن و بی‌رمقی، پویش توسعه در کشور وابسته است و این کشورها به علت این

---

۱. حجاریان، سعید؛ «ناموزونی فرآیند توسعهٔ سیاسی در کشورهای پیرامونی»، فصلنامهٔ راهبرد؛ ش ۲ (زمستان ۷۲)، ص ۶۳.

وابستگی، عناصر پویای اقتصادی خود را بتدریج از دست می‌دهند و به زایده اقتصاد جهان سرمایه‌داری تبدیل می‌شوند.[۱] که مهمترین کار ویژه آنها، فراهم کردن سرمایه و ثروت بیشتر برای متروپلهای سرمایه‌داری است.

با توجه به مباحث مذکور، این نویسندگان در مورد ایران معتقدند که افزایش وابستگی ایران به نظام جهانی و افزایش درآمد نفت مخصوصاً در دوره (۱۳۴۲-۵۷) نقش مهمی در این ناموزونی داشته است. که این ناموزونی اقتصادی زمینه را برای ناکارایی سیستم اقتصادی و در نهایت افزایش نارضایتی از وضع موجود را موجب گردید و بر رخداد انقلاب در ایران تأثیر خود را برجای گذارد.

الف ـ۳ـ ساختار فرهنگی و تحولات آن

فرهنگ ایرانی تحت تأثیر معرفت‌شناسی ایرانی است که آن نیز بشدت تحت تأثیر معرفت‌شناسی شرقی و اشراقی اندیشی شرقی قرار دارد که اعتقاد به ماوراء طبیعه، اهورامزدا، نیروهای خیر و شر و زندگی آن جهانی نتیجهٔ این معرفت‌شناسی است.

محمدعلی اسلامی ندوشن در مقاله‌ای تحت عنوان «ایرانیان و یونانیان به گواهی تاریخ» به بررسی تفاوت معرفت‌شناسی و جهان بینی ایران و یونان پرداخته است و معتقد است که از همان آغاز ایران بر پایهٔ خدا محوری و یونان ماده محور بوده‌اند.[۲]

اصولاً آداب و رسوم فرهنگی ایرانیان تجلی این نوع معرفت‌شناسی، جهان بینی، انسان‌شناسی و نوع نگرش به نظام سیاسی است که در زبان و ادب فارسی و جشنها و مراسم ملی تجلی یافته است.

با ورود اسلام به ایران بنیانهای فکری اسلام با توجه به وحدت درونی ادیان توحیدی، هماهنگی‌های زیادی بر بنیانهای فکری شرقی از جمله ایرانیان داشت و شاید همین هماهنگی عامل مهمی در پذیرش گستردهٔ اسلام در ایران بود. اسلام، فرهنگ عامه، ادبیات و زبان را به صورت نسبی تحت تأثیر قرار داد و نوعی هویت تلفیقی از

---

۱. این مباحث عمدتاً توسط تئوریسینهای مکتب وابستگی (depndency school) مطرح می‌شود.

۲. ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟؛ ص ۴۹.

اسلام و ایران شکل گرفت.

همان طور که ذکر شد مابعدالطبیعه گرایی و اشراقی‌گری ایرانی در اسلام مورد تأکید قرار گرفت و اسلام جهانی متشکل از عرصهٔ مادی و معنوی را ترسیم کرد که جهان ناآشنایی برای ایرانیان نبود.

ایرانی مسلمان تلاش کرد تا بعد از پذیرش اسلام ابعاد مختلف زندگی خود را براساس این چهارچوب جدید معنی کند و به دنبال میزان انطباق و عدم انطباق فرهنگ آداب و رسوم بومی با اسلام بود به طوری که داستانهای مختلفی از برخورد ایرانیان با عقاید پیشین خود را در کتابهای تاریخی نقل شده است که در آنها ارجحیت اعتقادات اسلام بر آداب و رسوم بومی بخوبی به چشم می‌خورد.

اسلامی که از ایران آمد متأثر از دو قرائت مختلف از اسلام بود که عبارت از قرائت فاتحان که همان قرائت تسنن بود و قرائت دیگری که اقلیت را تشکیل می‌داد و قرائت علوی و اهل بیت بود که در بخشهایی از ایران طرفدار داشت.

واقعیت آن بود که روایت تسنن از اسلام که عمدتاً متأثر از قوم‌گرایی عربی بود در طول حاکمیت سیاسی تسنن بر ایران، واکنشهایی را موجب شد[۱] اما تشیع به دلیل گوهر عقلانی خود مشخصه‌های اصیل ایرانی را به رسمیت شناخت و محترم شمرد و به آنها محتوا و جهت داد. در چنین ترکیب و تألیف و پیوندی از خویشاوندی بود که انسان نوین ایرانی هویت یافت.[۲]

به عقیدهٔ برخی محققین برخورد ایران با تمدن غرب عامل سومی را وارد هویت فرهنگی ایرانی کرد که آغازش قرارداد ترکمانچای در تاریخ ۱۸۲۸ میلادی می‌باشد. ایران با دو قدرت بزرگ استعماری روسیه تزاری و امپراتوری انگلیس در هند همسایه می‌شود و از این پس وارد معرکهٔ بین المللی می‌گردد.

از این تاریخ ایران با کوله‌باری از هویت دیرینهٔ خود یک زندگی کم و بیش روستایانه و طرز تفکری یکسره سنتی، چشمش به روی جهان دیگری باز می‌شود.

---

۱. افتخاری، محمودرضا؛ اسلام و ایران؛ ص ۱۱۶.

۲. همان؛ ص ۱۲۰.

گسترش تجدد در ایران تحولات اساسی و مهمی را در زندگی ایرانیان به وجود آورد و تأثیرات خود را به صورت روز افزونی از طریق ارتباطات، اقتصاد، شیوه‌های زندگی و تکنولوژی بر زندگی ایرانیان تحمیل کرد که در نتیجهٔ آن، مشروطه خواهی، مشارکت سیاسی، پیشرفت صنعتی و رفاه اجتماعی از جمله خواستهای ایرانیان گردید و جایگاه خود را در هویت ایرانی باز کرد و بتدریج یک محور سه‌گانه در برابر ایرانیان شکل گرفت که شامل ایران، اسلام و تجدد بود و هویت ایرانی بر پایه سه محور شکل جدیدی به خود گرفت.[1]

اگر این استدلالها را بپذیریم باید گفت فرهنگ ملی در ایران که یکی از کلیدی‌ترین عناصر سازندهٔ هویت ایرانی است بشدت تحت تأثیر سه خرده فرهنگ شامل ایران، اسلام و غرب است که هر سه آنها دارای وجوه مشترک و هسته تلفیقی می‌باشند که آن هسته در عین اینکه از مبانی فرهنگی ایران باستان با اسلام و غرب تأثیرپذیرفته اما ماهیت منحصر به فردی نیز دارد یعنی از نظر منطقی رابطه آن با سه خرده فرهنگ رابطه عموم و خصوص من وجه است. و محور آن هستهٔ فرهنگی ایرانی شامل معنویت‌خواهی، عقل‌گرایی، و ترقی‌خواهی است.

در دوران پهلوی ساختار فرهنگی اجتماعی کشور بتدریج به جای تأکید بر نوعی توازن بین مؤلفه‌های فرهنگی مذکور، به سمت دو قطبی میل پیدا کرد. این روند با تأکید بر قرائتهای خاصی از تجددگرایی و شبه مدرنیسم تشدید شد. در این قرائت خاص از تجدد، که قرائت حاکم در دوران پهلویها محسوب می‌شد، حذف فرهنگ بومی به عنوان فرهنگ سنتی و جایگزین کردن آن با فرهنگ مدرن و غربی مهمترین اولویت کاری تجددگرایان محسوب می‌شد. این گروه با تأکید بر تجربه غرب معتقد بودند که تا فرهنگ تغییر نکند و انسان مدرن (Modern man) شکل نگیرد نمی‌توان اصلاحات اقتصادی لازم را در جامعه شکل داد این نگرش با تأثیر پذیری از مکتب مدرنیزاسیون[2] در اروپا و

---

۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی؛ «ایرانیان و یونانیان به گواهی تاریخ»، ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟؛ ص ۵۰.

۲. برای آشنایی با مکتب مدرنیزاسیون به منابع زیر رجوع کنید:

- Alvin; *So-Social Change and Development*, SAGE Publication Inc, 1990.
- Andrew, *Webster - Introduction to the Sociligy of DevolopMent - london,* macmilan, 1990.

امریکا، با مخالفت و مبارزه علیه فرهنگ بومی و مذهبی که آن را مهمترین مانع توسعه کشور قلمداد می‌کردند ادامه دادند و تمام تلاش خود را برای حذف آن و جایگزینی با فرهنگ جدید به کار بردند.

بر اساس این نگرش تحول در ارزشها و باورها در جامعه سنتی و جایگزین کردن ارزشهای نوین، عامل اصلی تحول در جوامع سنتی است بدین منظور آنان معتقد بودند که این ارزشهای نوین و غربی می‌بایست از طریق ارتباطات فرهنگی و آموزشی و نهادهای آموزشی جدید و نشریات و رسانه‌های گروهی گسترش یابند و در کنار آنها فرهنگ سنتی و مذهبی این جوامع حذف و یا مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد. در این ارتباط طبقهٔ متوسط نوین اجتماعی می‌بایست مهمترین حاملان این فرهنگ نو در جامعه باشند. اصولاً این تحولات فرهنگی با توجه به ماهیت تک بعدی آنکه نوعی تأکید بر فرهنگ غرب و فرهنگ ایران قبل از اسلام از یکسو و مبارزه یا به انزوا راندن فرهنگ اسلامی از سوی دیگر بود منجر به نوعی ناموزونی فرهنگی گردید که پیامدهایی همچون بحران فرهنگی و بحران هویتی را به دنبال داشت.

به هر حال ساختار فرهنگ ایران که ماهیتی تلفیقی داشت در دوران پهلوی دچار عدم توازن شد که این امر منجر به بحران در ساختار فرهنگی ایران گردید. تأکید بر نوع سیاستگذاری تک خطی در این دوران با تأکید بر برخی از عناصر فرهنگ بومی و عدم توجه به عناصر دیگر، منجر به عدم تعادل فرهنگی در کشور گردید که پیامدهای آن را یکی از عوامل مهم در شکل‌گیری انقلاب در سال ۵۷ در ایران می‌توان ذکر کرد.

در این دوران، با افزایش یافتن استقلال و قدرت دولت، اقدامات فرهنگی به منظور ایجاد تحول در ارزشهای جامعه به شدت افزایش یافت و دولت سعی کرد با ترویج ارزشهایی همچون ترویج روابط جنسی آزادتر تحت عنوان آزادی زنان، ترویج پوشاک سبک غربی و ارجحیت دادن به موسیقی و هنر غربی یا غرب‌گرایانه، تغییر در الگوی مصرف و رفع نیازهای جدید طبقه متوسط نوین و ترویج مظاهری که از دید جامعه سنتی فساد نامیده می‌شد به گسترش ارزشهای غربی در جامعه و تضعیف ارزشهای

سنتی، بومی و مذهبی جامعه بپردازد.[۱] این روند با اقداماتی همچون حذف قید اسلام در قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی تغییر تقویم اسلامی و جایگزین کردن تقویم باستانی پارسی، تأکید بر میراث پیش از اسلام مانند جشنهای تخت جمشید تشدید شد[۲] و با اِعمال محدودیتهای برای علما و مذهبیون ادامه یافت. همچنین به کارگیری نیروهای بهایی، یهودی و افراد لائیک در مصادر قدرت حساسیت علما را نسبت به استحالهٔ فرهنگی جامعه تشدید کرد.

این اقدامات بتدریج پدیدهٔ شکاف فزاینده فرهنگی میان ارزشها و عادتهای اجتماعی بخش نوین و بخش سنتی جامعه را به وجود آورد و باعث بیگانگی و تضاد بین دو نیروی اجتماعی در جامعه شد. به طوری که بین طبقات نوین الگوی مصرف خاصی رایج بود که با الگوی طبقات سنتی متفاوت بود. این گروههای جدید با سفرهای متعدد به خارج، تکلم به چند زبان عربی، تحصیل در دانشگاه اروپا و امریکا، استفاده از سرگرمیها و شیوهٔ زندگی متفاوت، استفاده از رفتارهای غیر متعارف در جامعهٔ سنتی‌ایران (مانند استفاده از روابط آزادانهٔ زن و مرد، روابط جنسی آزادتر، پوشاک غربی، مصرف نوشابه الکلی، استفاده از موسیقی و هنر غربی، بی‌اعتنایی به ارزشهای مذهبی) قشر جداگانه‌ای را در کشور تشکیل داده بودند و حکومت نیز آنان را تقویت می‌کرد به طوری‌که اقشار سنتی حکومت را عامل شکل‌گیری این گروه و ترویج رفتارهای آنان می‌دانستند.[۳]

مبادلات گسترده فرهنگی با کشورهای غربی مخصوصاً امریکا جایگاه مهمی پیدا کرده بود که سالانه روند مبادلهٔ دانشجو، هنرمند و پیوند رسانه‌های دو کشور رو به افزایش و رشد داشت. براساس این مبادلات فرهنگی، هزاران امریکایی روانهٔ ایران شدند که این امر جایگاه مهمی در این تحول فرهنگی در این دوران دارد.[۴]

---

1. Hoeyda, Fereydon; The Fall of the Shah, New York: Wyngham, 1979, pp. 31-32, 95-97, 142 & Marvin Zonis, The Political Elite & Iran, Princeton, N.J. Princeton University, Press 1971, pp.177-181.
2. Ibid.
3. Ibid.
4. Pasha Saleh, Ali; *Cultural Ties Between Iran and The U.S*, Tehran: n.p, 1979, p. 135.

در این دوران نفی سنتها و نهادها و ارزشهای بومی و مذهبی به عنوان ارزشهای عقب‌مانده‌ای که سرچشمه حقارت ملی محسوب می‌شدند مورد هدف هواداران مکتب مدرنیزاسیون بود و شاه با حمله به مذهبیون آنان را مرتجع و یا مارکسیست اسلامی می‌نامید و مذهبیون نیز شاه را به تضعیف اعتقادات اسلامی و اسلام‌زدایی و جایگزینی نوعی غرب‌گرایی با تلفیقی از شوونیسم باستانی متهم می‌کردند.

روند حمله به مذهب با تأسیس حزب رستاخیز تشدید شد. تئوریسنهای حزب ضمن حمله به علما به عنوان مرتجعان قرون وسطایی، تلاش کردند که قرائت دولتی از اسلام را تشویق و ایدئولوژی باستان‌گرایی را جایگزین فرهنگ مذهبی کنند آنان تاریخ شاهنشاهی را جایگزین تقویم اسلام کردند و زنان را به نپوشیدن چادر در دانشکده‌ها تشویق می‌کردند بازرسان ویژه‌ای برای بررسی موقوفه‌های مذهبی می‌فرستادند و اعلام کردند که تنها اداره اوقاف مجاز به انتشار کتابهای مذهبی است و دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران را تشویق کردند تا سپاه تازه‌ای تحت عنوان سپاه دین را که شاه اعلام کرده بود، گسترش دهد، برای آموزش اسلام راستین به دهقانان کوشش کنند. اینگونه اقدامات قانونی و قضایی دیگری این روند را تسریع می‌کرد.[۱] حزب رستاخیز تلاش می‌کرد تا با تسلط بر اوقاف و تقویت آخوندهای درباری، انحصاری کردن چاپ کتابهای مذهبی و فرستادن سپاه دین به روستاها برای بدبین کردن دهقانان به مراجع روحانی و سست کردن ارزشهای مذهب سنتی آنان، این استحاله فرهنگی را تشدید کند.[۲]

حکومت کوشید که کنترل خود را بر روحانیون افزایش داده و با ممانعت از فعالیت بسیاری از مدرسه‌های اسلامی، مساجد و مراکز فرهنگی اسلامی اقدامات آنان را محدود کند. در مجموع یکی از اولویتهای مهم حکومت، پیشبرد آداب و سنن غربی و برخی از آداب و سنتهای ایرانی و نادیده انگاشتن نقش اسلام در ایران بود.[۳] که این اقدامات آن هدف را پوشش می‌داد آنان مدرن شدن جوامع جهان سوم را عمدتاً در نفی کامل ارزشهای سنتی و جایگزین ارزشهای غربی به جای آنها، به عنوان مقدمهٔ هر گونه

---

۱. کدی، نیکی آر.؛ ریشه‌های انقلاب ایران؛ ص ۳۱۰.

۲. آبراهامیان، یرواند؛ ایران بین دو انقلاب؛ ص ۵۴۶.

۳. گازیوروسکی، مارک؛ دیپلماسی امریکا و شاه؛ ص ۴۰۴.

حرکت برای پیشرفت در این جوامع، ترویج می‌کرد.

به هرحال در مجموع در اثر این تحولات فرهنگی و اجتماعی، جامعهٔ ایران همچون بسیاری دیگر از کشورهای جهان سوم دچار نوعی ناموزونی در ساختار فرهنگی و اجتماعی شد که این امر با توجه به ساختار فرهنگی کشور، بحران هویت را تشدید کرد و تضادها و تعارضات مختلف را در صحنه اجتماعی و فرهنگی به وجود آورد.

ب ـ علل ارادی رخداد انقلاب اسلامی

همان‌طور که ذکر شد در کنار عوامل ساختاری باید به نقش عوامل ارادی یعنی نقش اراده کارگزاران (Agent) در رخداد انقلاب توجه کرد. در واقع هر چند مشکلات ساختاری در ساختارهای موجود، نقش مؤثری در ایجاد وضعیت بیمارگونه در جامعه قبل از انقلاب داشت و زمینه را برای تحول آماده می‌کرد اما به هرحال سازماندهی و بسیج نیروهای مخالف و ظهور رهبری انقلاب و شکل‌گیری زمینه‌های ذهنی لازم برای رشد ایدئولوژی انقلاب، از جمله عوامل ارادی هستند که با بهره‌برداری از بیماریهای ساختاری تقویت می‌شوند و در شیار به وجود آمده از ساختارها، زمینه‌های انقلاب را فراهم می‌آورند. در واقع عدم توجه به این عوامل ارادی و تأکید صرف بر عوامل ساختاری منجر به نوعی بیان توتولوژیک می‌گردد که نمی‌تواند تبیین مناسبی از انقلاب را فراهم آورد.

لذا در ادامهٔ بحث به بررسی عوامل مهم ارادی منجر به انقلاب ایران شامل نقش امام خمینی به عنوان رهبر انقلاب، شکل‌گیری ایدئولوژی انقلاب و عوامل مؤثر بر بسیج مردمی در انقلاب اسلامی در ایران و نقش گروهها و احزاب سیاسی در رخداد انقلاب می‌پردازیم.

ب ـ ۱ ـ ظهور امام خمینی به عنوان رهبر انقلاب

انقلاب اسلامی با همه عظمتش وامدار شخصیت رهبر بزرگ خود یعنی امام خمینی است اینکه چراو چگونه از درون دستگاه متعارف فقاهت و روحانیت شیعه، این چنین

شخصیتی به تمام معنا انقلابی ظهور می‌کند و طومار نظام دو هزاروپانصد ساله شاهنشاهی را در هم می‌پیچد پدیده‌ای شگفت‌آور است که باید آن را از لحاظ نظری بخوبی تبیین کرد. اصولاً جامعه‌شناسان سه عامل اصلی را به عنوان عوامل موثر بر ظهور رهبر در جوامع مختلف و گرد آمدن توده‌های بر گرد آنها موثر می‌دانند که آنها را تحت عنوان مدعیات جدید از سوی رهبر، حاشیه‌ای بودن رهبر نسبت به دستگاه رسمی جامعه و همچنین شرایط اجتماعی خاص که پذیرش مدعیات جدید ارائه شده از سوی رهبر را امکانپذیر سازد، دسته‌بندی می‌کنند.(۱)

در این ارتباط می‌توان گفت مواضع و نظریات و ایده‌آلهای امام خمینی که شامل انتقادات ایشان از وضع موجود و الگوی جایگزین ایشان برای وضع مطلوب از جمله عواملی بود که توانست توده‌ها را بر گرد ایشان جمع کند و آنها پذیرش خود را نسبت به رهبری ایشان اعلام نمایند این مواضع و نظریات در شرایط خاص اجتماعی مطرح شد و شرایط خاص سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه، زمینه مناسبی را برای پذیرش گفتمان امام خمینی فراهم می‌آورد. امام با تأکید بر وجود نظام سیاسی بسته و استبدادی و همچنین تأکید بر ناعادلانه بودن نظام اقتصادی و تضادهای موجود فرهنگی در جامعه که هویت ملی را تهدید می‌کرد موفق شد در آن شرایط خاص اجتماعی سیاسی و فرهنگی توده‌ها را که از نابسامانیهای موجود رنج می‌بردند و گرفتار بحران هویت شده بوده‌اند و به دنبال یک نجات دهنده می‌گشتند جلب کند و با خود هماهنگ سازد. از سوی دیگر، در کنار بیان انتقاد از وضع موجود، تبیین الگوی حکومت اسلامی از سوی امام خمینی به عنوان الگوی مطلوب نیز مقبولیت امام را به عنوان رهبری انقلاب تقویت می‌کرد طرح الگوی حکومت اسلامی از سوی ایشان در شرایطی مطرح می‌شد که جوّ غالب حوزه‌های دینی مخالف طرح چنین مباحثی بودند و در واقع امام بهمراه اقلیتی از

---

۱. نگاه کنید به:

- Weber, Max; Economy & Society Trans & ed Guenthor Roth Berekily, California, p. 245.
- Tilly, Chares; From Mobilization to Revolution, New York: Mc Graw - Hill, 1978, p. 203.
- Desroche, H.;The Sociology of Hope, Translated From Franch by Corol Martin-Sperry London Routedge, 1979, p. 87.

همفکران خود در شرایطی حاشیه‌ای به طرح مواضع خود می‌پرداختند اصولاً امام همواره از فضای غیر سیاسی غالب بر حوزه‌ها به عنوان نگرش متحجرانه انتقاد می‌کرد.(۱)

و با حاشیه‌نشینی در کنار جوّ غالب در حوزه‌ها، با نقد ارزشهای مذهبی موجود خواستار پیرایش آنان و درک اسلام واقعی بود.

به منظور بررسی دقیقتر موضوع و تبیین علل ظهور امام خمینی به عنوان یک رهبر انقلابی در ایران به مطالعهٔ تاریخی مواضع ایشان و شرایط خاص جامعه ایران در سالهای ۲۰ تا ۵۷ در زیر می‌پردازیم.

امام خمینی در بیستم جمادی الثانی ۱۳۲۰ق. (۱۲۸۱ش.) در خانواده‌ای از اهل علم و مبارزه و هجرت دیده به جهان گشود و در اوان کودکی ناظر درگیری پدر خود با خوانین و حکام منطقه بود که نهایتاً منجر به شهادت وی شد. دوران کودکی و نوجوانی امام همزمان با بحرانهای سیاسی و اجتماعی ایران بود.

امام خمینی رشته‌های مختلف علوم اسلامی همچون فقه و اصول، فلسفه و عرفان را به سرعت طی کرد. در پی هجرت آیت‌الله حائری به قم و تشکیل مرکزیت حوزه‌های علمیه امام خمینی مهاجرت کرد.

موج اسلام ستیزی در اوایل دههٔ ۲۰ که از سوی عمال حکومت و برخی روشنفکران غیرمذهبی مطرح می‌شد منجر به واکنش ایشان شد به طوری که وی کتاب کشف اسرار را در سال ۱۳۲۲ش. (دو سال پس از فرار رضاخان) در رد اتهامات دشمنان دین نوشتند و در آن به طور گسترده به اقدامات اسلام ستیزانه رضاخان حمله کردند.

از همان ابتدا، امام خمینی، پهلوی دوم را حکومتی تحمیلی (که از سوی متفقین به کشور تحمیل شده بود) و غیر قانونی (که مشروعیت آن نه بر اساس شرع و نه بر اساس قانون اساسی بود) می‌دانست.(۲) و به دلیل اینکه احساس می‌کرد که ساختار سیاسی اداری کشور هیچ‌گونه تغییری با دوران رضاخان نکرده است همواره از تداوم استبداد

---

۱. خمینی، روح الله؛ ولایت فقیه؛ ص ۱۳۷ به بعد.

۲. صحیفهٔ امام؛ ج ۴، ص ۷۴.

رضاخانی و تداوم خط فکری شبه مدرنیستهای غربگرا در کشور که به نظر وی جاده صاف‌کن ورود استعمار به کشور و عامل اصلی انهدام هویت ملی و مذهبی کشور بودند، نگران بود.[۱] به طوری‌که در سال ۱۳۲۳ یعنی سه سال بعد از به قدرت رسیدن شاه، در کتاب کشف اسرار نسبت به تداوم حکومت عمال دیکتاتوری رضاخانی هشدار داد و خواستار تغییر اساسی در ساختار و مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی گذشته شد[۲] وی تصفیه وسیع همه عوامل رژیم گذشته، تغییر قوانین ظالمانه گذشته و اصلاح و پاکسازی ابزارها و مجاری فرهنگی دولت و اصلاح ارتش را خواستار شد و اعلام کرد که «باید این کشور همه چیزش عوض شود تا روی اصلاح بخودش ببیند وگرنه فاتحه آن را باید خواند».[۳]

او همچنین در اولین اعلامیهٔ مبارزاتی خود به تاریخ ۱۳۲۳/۲/۱۵، مسلمانان را به «قیام برای خدا» فرامی‌خواند. پیش‌بینی می‌کند که صورت ترک قیام و تداوم تفرقه بین مسلمانان، روزگار آنها را از روزگار رضاخان سخت‌تر خواهد شد.

این مطالب و سخنان نشان می‌دهد که از همان ابتدا امام به دنبال فرصتهایی برای برخورد با رژیمی که آن را ادامه رژیم نامشروع، غیرقانونی و وابسته می‌دانست بود.

امام خمینی در زمان آیت‌الله بروجردی، در درسهای ایشان در قم شرکت می‌کرد و آیت‌الله بروجردی نیز ایشان را جزء مشاوران نزدیک خود قرار داد و در جلسات بحث مسائل مهم سیاسی از ایشان نظرخواهی کرد.[۴] ایشان همچنین تحت عنوان «هیأت مصلحین» از سوی آیت‌الله بروجردی مأمور سروسامان‌دادن به حوزه‌ها شد.[۵] امام در این سالها همچنین با آیت‌الله کاشانی مراوده داشت به طوری که نزدیکان آیت‌الله کاشانی اظهار می‌دارند که امام بارها فرزندش مرحوم حاج آقا مصطفی را به نزد ایشان می‌فرستاد

---

۱. خمینی، روح‌الله؛ کشف اسرار؛ ص ۲۲۵.

۲. همان‌جا.

۳. همان؛ ص ۲۸۶ ـ ۲۸۷.

۴. فصلنامهٔ حوزه؛ ش ۴۳ ـ ۴۴، مصاحبه با آیت‌الله سلطانی ؛ «خاطرات حجت‌الاسلام عبائی»، فصلنامهٔ یاد؛ س ۱ (زمستان ۶۴)، ص ۱۲۸.

۵. فصلنامه حوزه؛ ش ۴۴، مصاحبه با سلطانی.

و پیامهای شفاهی و کتبی ایشان را مبادله می‌کرد.[۱]

اما در مجموع امام به دنبال آیت‌الله بروجردی دربارهٔ جریان ملی‌شدن نفت سکوت اختیار کرد.[۲] بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، امام برای جلوگیری از اعدام فدائیان اسلام، شخصاً به دیدار آیت‌الله بروجردی می‌رود و از ایشان می‌خواهد مانع این اعدام گردد. اما هنگامی آیت‌الله بروجردی اظهار داشت که در آن باره دخالتی نخواهد کرد امام خود شخصاً به سه نفر از رجال کشور (قائم مقام رفیع، بهبهانی و صدرالاشراف) نامه نوشت و از آنها خواست که مانع این امر شوند.[۳] به نظر برخی تحلیلگران، امام احساس می‌کرد که اعدام نواب صفوی به معنای انتقام از روحانیت سیاسی و مبارز است و ممکن است این اعدام سرآغاز اعدامهای دیگر گردد.[۴]

امام در سال ۱۳۳۲ ضمن درس خارج فقه و رسیدن به بحث تقیه رساله‌ای مستقل و کم‌حجم در این‌باره تألیف کرد که در آن ضمن اشاره به معنی اصلی تقیه که تا حدودی مغایر معنای رایج و مصطلح آن در میان خواص و عوام بود تأکید کرد که تقیه برای حفظ دین است نه محو آن[۵] و بر این اساس خواستار اجتناب از تقیه در مقابل اقدامات اسلام‌ستیزی حکومت شد.

به دنبال فوت آیت‌الله بروجردی و هنگامی که با فشار کندی، برخی اقدامات در اواخر دههٔ ۳۰ توسط شاه مطرح شد. امام در این مقطع به دلیل اینکه هنوز ابعاد و نتایج عملی روشن نشده بود مدتی سیاست سکوت را پیشه کرد.[۶]

اما در ۱۶ مهر ۱۳۴۱ لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی در هیأت دولت مطرح و تصویب شد. تشکیل این انجمنها در اصول ۹۱ و ۹۲ متمم قانون اساسی ذکر شده بود اما در مواد ۹ و ۷ نظامنامه این انجمنها که مصوب دوره اول مجلس بود شرایطی را برای

---

۱. رجبی، محمد حسن؛ زندگینامه سیاسی امام خمینی؛ ص ۲۱۷.
۲. همان؛ ص ۲۱۹.
۳. سبحانی، جعفر؛ کیهان فرهنگی (گفتگو)؛ س ۶ (خرداد ۶۸).
۴. رجبی، محمد حسن؛ زندگینامه سیاسی امام خمینی؛ ص ۲۳۷.
۵. همان؛ ص ۲۳۹.
۶. همان؛ ص ۲۵۰.

انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده در نظر گرفته بود که بر اساس آن اعتقاد به دین اسلام، عدم فساد عقیده، سوگند به قرآن و مذکربودن از جمله شرایط آنها بود.[۱] دولت علم سعی کرد با پیشنهاد این لایحه اصلاحی جدید، اقداماتی را به منظور ورود زنان در این انجمنها (باحذف قید مذکربودن) و ورود غیرمسلمانها (با حذف قید اسلام و قسم به قرآن) انجام دهد.

امام خمینی در مقابل طرح این موضوع از خود واکنش شدیدی نشان داد و آن را مقدمه‌ای برای تشدید برنامه‌های ضد اسلامی شاه دانست. بلافاصله علمای طراز اول قم را دعوت به مشورت و تصمیم‌گیری در این مورد پرداخت.

بررسی دقیق مواضع امام خمینی نشان می‌دهد که امام به دلیل اینکه حاکمیت را در دوران پهلوی دوم، تداوم جریان فکری شبه مدرنیستی اسلام‌ستیز و وابسته در دوره پهلوی اول می‌داند معتقد بود که این اقدامات تلاشهایی به منظور تداوم همان خط فکری و گسترش نفوذ عوامل استعمار (صهیونیستها، بهاییان) در ارکان تصمیم‌گیری کشور و گسترش فساد و فحشا در کشور است.

در این مقطع مسألهٔ نفوذ بهاییان در دستگاههای سیاسی کشور در دههٔ ۲۰ و ۳۰ به شکل ویژه‌ای درکشور مطرح بود. حضور پزشکی بهایی به نام «ایادی» در دربار به عنوان طبیب مخصوص شاه و تلاشهای وی برای گسترش نفوذ بهاییان در دستگاههای سیاسی و تصمیم‌گیری کشور[۲] و حمایت دربار از این امر همواره با واکنشهای منفی در بین علما روبه‌رو بود. به رسمیت شناختن اسراییل توسط دولت ایران و حمایت از نفوذ صهیونیستها در ایران نیز این مسأله را تشدید می‌کرد به طوری که به نظر بسیاری از علما، صهیونیستها و بهاییان به عنوان عوامل اصلی امریکا و انگلیس تلاش می‌کنند تا دستگاههای سیاسی را در قبضه خود گیرند و به حذف اسلام و روحانیت بپردازند.[۳]

این قضیه حتی در زمان آیت‌الله بروجردی باعث گردید تا ایشان که کمتر در مسائل سیاسی دخالت می‌کرد به واکنش بپردازد و نگرانی خود را از گسترش نفوذ آنان به شاه

---

۱. مدنی، جلال الدین؛ تاریخ سیاسی معاصر ایران؛ ج ۱، ص ۳۷۵.

۲. فردوست، حسین؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ ص ۲۰۳.

۳. مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی؛ ص ۱۸۷.

اعلام دارد.[۱] و در نهایت نیز سخنرانیهای مذهبی علیه این گروهها منجر به حملات مردم مسلمان به مراکز تبلیغاتی بهاییان ۱۳۳۴ در تهران (حظیرة القدس) شد که شاه را بر آن داشت تا دستور بستن این مرکز را صادر نماید.[۲] اما همواره حمایتهای دربار از این گروه مایه نگرانی آیت‌الله بروجردی تا پایان عمر بود.[۳]

بر این اساس به نظر علما، هدف دولت در لایحهٔ انجمنها بعد از فوت آیت‌الله بروجردی که با فشارهای امریکا انجام می‌شد این بود که در ایران نیز، یهودیان و بهاییان را به حکومت برساند و فرقه ضاله بهایی بطور قانونی سرکار آید و بعد از آن بتدریج فعالیت رسمی خود را برای تصرف تمامی اهرمهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آغاز کند.[۴]

امام با توجه به ذهنیت خاص خود که رژیم را وابسته و اسلام‌ستیز می‌داند در این باره معتقد است که الزامات بین‌المللی دولت را وادار به چنین امری کرده و به همین دلیل در پیام به شاه می‌گوید: «تشبث به الزامات بین‌المللی برای سرکوبی قرآن کریم و اسلام و قانون اساسی و ملت، جرم بزرگ و «ذنب لایغفر» است».[۵] وی در پاسخ نامه جمعی از مردم قم اعلام کرد: تصویبنامه که شاید به دست جاسوسان یهود و صهیونیستها تهیه شده برای نابودی استقلال... به قوت خود باقی است.[۶] وی سپس از اینکه: استقلال مملکت و اقتصاد آن در معرض قبضهٔ صهیونیستهاست، که در ایران به حزب بهایی ظاهر شدند.[۷]

امام همچنین هدف دولت از ورود زنها به صحنهٔ سیاسی را زمینه‌سازی برای گسترش فساد می‌داند و اهداف دولت از این امر را نه گسترش مشارکت سیاسی زنها بلکه گسترش بی‌بندوباری و فحشا در جامعه می‌داند.

---

۱. همان؛ ص ۱۸۹.
۲. همان؛ ص ۱۹۳.
۳. همان؛ ص ۲۰۰.
۴. همان؛ ص ۲۳۶.
۵. صحیفهٔ امام؛ ج ۱، ص ۸۹.
۶. همان؛ ص ۱۰۹.
۷. همان؛ ص ۱۱۰.

در نهایت با برخورد قاطع امام خمینی و مراجع دیگر، دولت وادار به عقب‌نشینی شد و اصلاحیه لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی را از مجلس بازپس گرفت و موقتاً اولین چالش روحانیت و دربار فروکش کرد. اما مجدداً چندی بعد شاه در ۱۹ دی ماه ۴۱ رسماً اعلام کرد که قصد دارد اصول ششگانه‌ای را به رفراندم بگذارد که از آن بعدها به عنوان انقلاب سفید یاد کرد. تصمیم به اعلام این اصول بعد از بازگشت شاه از امریکا و به دنبال توافق کندی و شاه آغاز شد که به دنبال آن شاه با کنار گذاردن امینی، خود ابتکار عمل را در دست گرفت و برنامه انقلاب شاه و ملت را که شامل ۶ اصل بود، اعلام کرد.

در واکنش به اعلام این اصول، امام برای تبادل نظر با مراجع و علمای قم آنها را به جلسه‌ای دعوت کرد. در این جلسه امام به تشریح ابعاد مسأله پرداخت و اهداف شاه و امریکا را از انقلاب سفید مطرح کرد و خواستار موضعگیری مناسب از سوی علما شد. اما در جلسات اولیه نتیجه‌ای حاصل نشد و جلسات ادامه یافت تا بالاخره قرار شد که از دولت خواسته شود تا نماینده‌ای را به قم اعزام و اهداف و انگیزه‌های شاه را از طرح این اصول تشریح کند و نظریات علمای قم را نیز به شاه ابلاغ کند.[۱]

به دنبال اعلام این تصمیم، یکی از مقامات دولتی بنام بهبودی و بنا به درخواست علما، روانهٔ قم شد و با علما به گفتگو نشست. اما این جلسه نتوانست ابهامات را رفع کند و علی‌رغم اینکه وی چندین بار بین قم و تهران رفت و آمد کرد و نظریات و پیشنهادات مقامات روحانی قم و دربار را به یکدیگر منتقل کرد اما نتیجهٔ مشخصی به دست نیامد و ابهام درخصوص لوایح ششگانه هنوز وجود داشت و جوابهای غیردقیق دربار این ابهامات را نزد علما افزایش داد[۲] و این ابهامات با سفر رئیس تشریفات دربار و رئیس کل ساواک به قم و گفتگو با مراجع نیز برطرف نشد.[۳] در نهایت دولت تصمیم به انجام رفراندم برای تصویب برنامه‌های مذکور گرفت که متعاقب آن امام خمینی طی اعلامیه‌ای برگزاری رفراندم برای تصویب اصول انقلاب سفید را بی‌اعتبار دانست. وی در این

---

۱. روحانی، حمید؛ نهضت امام خمینی؛ ج ۱، ص ۲۲۳.
۲. رجوع شود به: رجبی، محمدحسن؛ زندگینامه سیاسی امام خمینی؛ ص ۲۶۳ ؛ عراقی، مهدی؛ ناگفته‌ها ـ خاطرات شهید عراقی؛ ص ۱۵۳.
۳. همان‌جا.

اعلامیه ضمن اشاره به اشکالات قانونی رفراندم می‌نویسد که اولاً، در قوانین ایران رفراندم پیش‌بینی نشده و مرجع صلاحیت‌دار برای برگزاری رفراندم را باید قانون معین کند. ثانیاً، در ممالکی که رفراندم برگزار می‌گردد آنقدر به ملت مهلت داده می‌شود تا درخصوص یک‌یک مواد آن بحث و بررسی کنند و مطبوعات و وسایل تبلیغات عمومی آزادانه نظریات مخالفین و موافقین را منعکس می‌کنند و مردم آگاهانه بر آنها رأی می‌دهند به‌علاوه رأی‌دهندگان از معلومات لازم برای اظهار نظر برخوردارند در حالی که در ایران این امور وجود ندارد و نیروهای آگاه جامعه نیز مخالف می‌باشند و سپس با تأکید بر وجود جوّ اختناق، فشار و ارعاب در جامعه اعلام کرد: اگر تهدید و تطمیع در کار نباشد و ملت بفهمد که چه می‌کند این رفراندم بخوبی می‌تواند رأی مردم و روحانیت را منعکس نماید. ثالثاً، امام استفاده از ابزار رفراندم را که در هنگام تعطیلی مجلس و در جوّ عدم آزادی و ارعاب انجام می‌گیرد را مقدمه‌ای برای از بین بردن مواد مربوط به مذهب می‌داند و نسبت به آن احساس خطر می‌کند.[۱]

به نظر می‌رسید که امام جدای از ماهیت اقدامات شاه، مهمترین حمله را متوجه استفاده از ابزار رفراندم توسط شاه به منظور توجیه و پیشبرد اقدامات خود کرد و معتقد بود که استفاده از این ابزار و ظاهر فریب در جامعه فاقد آزادی ایران می‌توانست زمینه‌ای برای پیشبرد دیگر اقدامات ضد اسلامی و ضد ملی شاه باشد به همین منظور مبارزه با رفراندم مهمترین هدف امام خمینی در این مقطع محسوب می‌شود وی در عین حال تأکید دارد که اگر از این ابزار بخوبی و درست استفاده گردد حتماً رأی مردم که همان مخالفت با اصلاحات تحمیل شده امریکایی از سوی شاه است را نشان خواهد داد.

حجت‌الاسلام فلسفی در این باره در خاطرات خود می‌نویسد: از آنجا که استنباط می‌گردید که این رفراندم پوششی برای انجام یک سلسله کارهای خلاف شرع توسط رژیم است، لذا امام و سایر آقایان مراجع طی اعلامیه‌ای به برگزاری رفراندم اعتراض کردند. بر این نکته تأکید نمودند که مراجعه به آرای عمومی در قبال احکام شرعی فاقد

---

۱. همان؛ ص ۲۳۰ ـ ۲۳۱.

اعتبار است.[۱]

به هرحال به دنبال این اعلامیه مردم و دانشجویان در تهران و طلاب در قم با شعار «رفراندم قلابی مخالف اسلام است» و «اصلاحات آری، دیکتاتوری هرگز» به خیابانها ریختند و با مأمورین درگیر شدند و دیگر علما نیز به حمایت از امام خمینی و مخالفت با رفراندم پرداختند.[۲] آیات عظام گلپایگانی، خویی، خوانساری، محمد بهبهانی و شریعتمداری در همان روز طی اعلامیه‌های مشابهی رفراندم را تحریم کردند.[۳] و در چنین شرایطی در روز ۶ بهمن، رفراندم در جوّی از ارعاب و فشار پلیسی و سرکوب برگزار گردید.

به دنبال رفراندم، علمای قم با محوریت امام خمینی جلسات خود را ادامه دادند. درحقیقت مبارزهٔ علما ناشی از بی‌اعتمادی به حکومت و نگرانی از قدرت‌یابی خط فکری خاصی بود که می‌توانست روند اسلام‌زدایی را مانند دورهٔ رضاخانی تداوم بخشد به همین دلیل تلاش برای جلوگیری از فرارفتن دولت از قانون اساسی (به عنوان حداقل موجود) و جلوگیری از استفادهٔ دولت از ابزارهای غیرقانونی برای مشروعیت دادن به اعمال خود مانند رفراندم، از اولویت مبارزه علما بود که بخوبی در اعلامیه‌های آنها مندرج است.

در دوم فروردین سال ۴۲ بار دیگر در حالی که نوروز آن سال را علما عزای عمومی اعلام کرده بودند، نیروهای نظامی با حمله به مدرسهٔ فیضیه در قم به ضرب و شتم طلاب پرداختند و جمع زیادی از آنان را مجروح کردند. این وقایع با ضرب و شتم طلاب در تبریز و حملهٔ سبعانه به دانشجویان در دانشگاه تهران ابعاد جدیدی یافت. رئیس شهربانی قم به نمایندگی از سوی دولت، مراجع را تهدید به قتل، هتک ناموس و خرابی خانه‌هایشان نمود.[۴] و دستور داد که طلاب را روانه سربازی نمایند این اقدامات بر

---

۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ خاطرات حجت الاسلام فلسفی؛ ص ۲۴۶.

۲. رجبی، محمدحسن؛ زندگینامه سیاسی امام خمینی؛ ص ۲۶۵.

۳. مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ اسناد انقلاب اسلامی (اعلامیه‌ها، اطلاعیه‌ها، بیانیه‌ها، پیامها، تلگرافها و نامه‌های آیات عظام و مراجع تقلید)؛ ج ۱، ص ۵۷.

۴. روحانی، حمید؛ نهضت امام خمینی؛ ج ۱، ص ۳۹۹.

تشنج اوضاع افزود و علما را به طور کاملتری در مقابل دولت قرار داد به طوری که طی اطلاعیه‌ها و اعلامیه‌هایی به محکوم‌کردن اقدامات دولت پرداخته و موضع صریحتری در مقابل اقدامات وی اتخاذ کردند.[۱]

تلگرامها و اعتراضها و اعتصابات تا چهلم حادثهٔ فیضیه ادامه داشت و بخوبی صف‌بندی روحانیت و دولت را وارد مرحلهٔ جدیدی کرد. علما دولت را نامشروع، وابسته، عامل دست صهیونیستها، خاین به اسلام که تلاش می‌کند فرهنگ ملی و اسلامی را نابود سازد قلمداد می‌کردند و دولت نیز علما را مرتجع، ضد اصلاحات می‌دانست و معتقد بود که این جریان باید به شدت سرکوب شوند تا راه اصلاحات هموار گردد.

آیت‌الله خمینی به دنبال این تحولات که به شفافیت مواضع طرفین کمک کرد ضمن اشاره به اقدامات سرکوبگرانه رژیم گفت:

> ما پیروز شدیم؛ ما از خدا می‌خواستیم که این دستگاه ماهیت خود را بروز دهد و خود را رسوا کند.[۲]

امام در اطلاعیهٔ مهمی ضمن اشاره به حمله کماندوها و مأمورین انتظامی به مدرسه فیضیه، تقیه را حرام و اظهار حقایق را واجب دانستند و در این اعلامیه «شاه دوستی» یعنی غارتگری،... را ضربه‌زدن به پیکر قرآن و اسلام، سوزاندن نشانه‌های اسلام و....[۳] و افزود من تا قلم در دست دارم کارهای مخالف مملکت را بر ملاء خواهم کرد.

این تحولات از روزعاشورا و در حرکت انبوه عزادارانی که شعارهای سیاسی به نفع امام خمینی در تهران و قم می‌دادند و با سخنرانی امام خمینی در قم در عصرعاشورا که حمله اصلی آن متوجه شاه و وابستگی او بود، تشدید شد.

به دنبال این سخنان، امام خمینی در شب ۱۲ محرم (۱۵ خرداد ۴۲) دستگیر و به زندان منتقل شد که این امر واکنشهای مردمی گسترده‌ای را به دنبال داشت و قیام

---

۱. اطلاعیه‌های متعدد علما در این مقطع در سه جلد کتاب تحت عنوان اسناد انقلاب اسلامی به وسیله مرکز اسناد انقلاب اسلامی تدوین و گردآوری شده است.

۲. روحانی، حمید؛ نهضت امام خمینی؛ ج ۱، ص ۳۵۸ ؛ صحیفهٔ امام؛ ج ۱، ص ۱۶۶.

۳. همان؛ ص ۳۷۲ ؛ صحیفهٔ امام؛ ج ۱، ص ۱۷۸.

۱۵ خرداد را شکل داد که به کشته و مجروح‌شدن حدود ۱۵ هزار نفر در شهرهای تهران، قم، ورامین و دستگیری و تعدادی از علما و مراجع انجامید.[۱]

کشتار ۱۵ خرداد موضع علما را شدیدتر کرد. رژیم نیز تبلیغات خود علیه علما را افزایش داد شاه و رسانه‌های ارتباطی با رهنمود ساواک می‌کوشیدند تا مالکان را محرک علما معرفی نمایند و انگیزهٔ علما را مخالفت با اصلاحات ارضی و اصلاحات اجتماعی‌شاه و در یک جمله: مخالفت با ترقی و پیشرفت به رهبری شاه و دفاع از فئودالیسم و ارتجاع معرفی نمایند.[۲]

مواضع امام خمینی در سالهای بعد از ۴۲ بخوبی در پیامها و سخنرانیهای وی که در این سالها ارائه شده مشهود است. در کتب صحیفه نور حدود ۴۵ مورد سخنرانی و پیام از امام خمینی طی سالهای ۴۳ تا ۵۶ ضبط و درج شده است که تحلیل محتوای این پیامها و سخنرانیها نشان می‌دهد که امام از یکسو تلاش می‌کند تا ماهیت اصلاحات شبه مدرنیستی حکومت را غیربومی و ملی معرفی کرده و آنها را همسو با اهداف استعمار می‌داند و از سوی دیگر این ادعا راکه روحانیون مخالف ترقی و پیشرفت کشور هستند را تخطئه کند و بر این نکته تأکید نماید که استعمار یکی از موانع مهم سلطه خود را فرهنگ اسلامی و قرآنی، و همچنین روحانیون (به عنوان حافظان این فرهنگ) می‌داند و بنابراین درصدد نابودی مبارزه با آنهاست.

وی با طرح مشکلات اقتصادی کشور همچون عدم اشتغال، فقر و وضع مادی و بهداشتی مردم جنوب کشور و همچنین حیف و میل بودجهٔ کشور، ادعای دولت مبنی بر پیشرفت و ترقی کشور را نفی می‌کند و معتقد است:

> مسیر برنامه‌های دولت، اصلاح این امور نیست بلکه تبعیت از الگویی است که به جای حل مشکلات کشور، جای پای استعمار را در کشور تثبیت خواهد کرد.[۳]

امام خمینی در سخنرانی کوبنده‌ای که در تاریخ ۴۳/۸/۴ علیه کاپیتولاسیون ایراد کرد و در نهایت نیز منجر به تبعید گردید مجدداً شعارهای تجددطلبانه شاه را مورد انتقاد

---

۱. رجوع شود به: مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ اسناد انقلاب اسلامی؛ ج ۱، ص ۱۲۸.
۲. پهلوی، محمدرضا؛ پاسخ به تاریخ؛ ص ۱۷۷.
۳. همان؛ ص ۱۰۰.

قرار می‌دهد و با اشاره با اعطای کاپیتولاسیون (مصونیت قضایی) به مستشاران و کارمندان امریکایی در ایران که وی به عنوان مستعمره‌شدن ایران از آن نام می‌برد، می‌گوید:

امروز که دولتهای مستعمره یکی پس از دیگری با شهامت و شجاعت خود را از تحت فشار استعمار خارج می‌کنند و زنجیرهای اسارت را پاره می‌کنند مجلس مترقی ایران با ادعای سابقه دوهزار و پانصد ساله با لاف هم‌ردیف بودن با ممالک مترقیه به ننگین‌ترین و موهن‌ترین تصویبنامه غلط دولتهای بی‌حیثیت رأی می‌دهد و ملت ایران را پست‌ترین و عقب‌مانده‌ترین ملل به عالم معرفی می‌کند.[۱]

امام خمینی در سالهای بعد در تبعید انتقادات خود را از دولت ادامه می‌دهد. و در مقابل تلاشهای دولت برای جدا کردن دین از سیاست معتقد بود که ترویج اسلامی که ارتباطی به سیاست نداشته باشد موجب تحکیم و تداوم سلطه استعمار در کشور می‌گردد وی عدم نقش مذهب در حکومت را سرچشمهٔ تمام مفاسد (از جمله وابستگی کشور و نفوذ استعمار، اختناق، سلب آزادی، فقر، چپاول ثروت کشور و...) می‌داند و از طبقهٔ روشنفکر و جوان می‌خواهد تا کوشش کنند که مذهب نقش پیدا کند.[۲]

از سوی دیگر، امام خمینی در سال ۴۸ در کنار انتقاد از وضع موجود، به ارائهٔ الگوی مطلوب و جامعهٔ ایده‌آل خود پرداخت. وی در مجموعهٔ دروس خارج فقه خود در نجف که تحت عنوان ولایت فقیه منتشر شد به ارائهٔ تبیین الگوی حکومت اسلامی به عنوان یک الگوی حکومتی مطلوب پرداخت.

در مجموع رهبری امام خمینی را می‌توان به تفکیک به سه بخش «ایدئولوژ»، «بسیج‌گر» و «مدیر و معمار» در انقلاب طبقه‌بندی کرد. وی در سالهای قبل از ۵۶ عمدتاً نقش یک ایدئولوگ را ایفا کرد وی با تأکید بر اصولی همچون تفکیک‌ناپذیری دین از سیاست، وجوب کوشش برای استقرار حکومت اسلامی و زدودن زنگارهای عزلت‌گرایی و گوشه‌نشینی از اسلام و تأکید بر آزادیخواهی، استقلال‌طلبی و عدالت‌گرایی به عنوان مبانی حکومت اسلامی تلاش کرد تا تصویری از اسلام به عنوان

---

۱. همان؛ ص ۱۴۹.

۲. همان؛ ص ۳۹۱.

دینی سیاسی، مترقی، همه جانبه و کامل ارائه کند و آن را به عنوان ایدئولوژی برتر در مبارزه با شبه مدرنیسم رژیم مطرح سازد.

در سال ۵۶ و با حرکت انقلابی مردم قم در ۱۹ دی ماه زمینه برای ظهور مجدد امام خمینی در صحنهٔ سیاسی فراهم گردید در این مقطع ماهیت اعلامیه‌های امام عمدتاً نقش «بسیج‌گر» را ایفا می‌کند. وی در این اعلامیه‌ها ضمن طرح اقدامات رژیم، به مردم امید پیروزی می‌دهد و آنها را به وحدت و انسجام دعوت می‌کند و هرگونه سکوت و بی‌تفاوتی را مخالف مصالح عالیه اسلامی می‌داند[۱] وی در این مقطع از یکسو با بهره‌گیری از فضای فرهنگی جامعه که در دهه‌های چهل و پنجاه بشدت شاهد رواج مذهب‌گرای بود و از سوی دیگر با مطرح کردن پیامدهای ناگوار اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برنامه‌های نوسازی رژیم پهلوی موفق گردید به عنوان شخصیتی آرمانی که می‌توانست فرماندهی، هدایت و رهبری جنبش را به سوی وضع مطلوب پیگیری نماید مورد پذیرش اقشار و گروههای مختلف اجتماعی قرارگرفت و توانست انبوه توده‌ها را بر گرد خود و در راه مبارزه با رژیم سازماندهی کند و در اعلامیه‌های خود در دوران مبارزه ضمن سازش ناپذیری و قاطعیت در مبارزه با رژیم، با خطاب قرار دادن همه اقشار ملت بر مهمترین استراتژی بسیج خود یعنی مردمگرایی تأکید می‌کرد. مهمترین ابزار ارتباطی امام اعلامیه و نوارهای سخنرانی بود و وی با تمام این ابزارها، تلاش خود را بر ارتباط با مردم و آگاهی بخشی به آنها مصروف داشت وی در عین قاطعیت بر مقاومت منفی و عدم خشونت تأکید می‌کرد و با تحریک هر گونه همکاری با رژیم، خواستار تظاهرات آرام، برقراری اعتصاب و اعتراضات گسترده مردمی و سرپیچی از قوانین رژیم بود و به این وسیله مظلومیت نیروهای انقلابی را به نمایش گذارد.

استفاده از مساجد، مراسم، تقویم مذهبی، منابر، روحانیون و نیروهای جوان و انقلابی دانشگاهی و تلاش برای جداسازی بدنهٔ اصلی ارتش از سران آن و ایجاد جوّ عدم همکاری همه جانبه با رژیم در بین اقشار مختلف مردم و تأکید بر سازش‌ناپذیری و

---

۱. همان‌جا.

عدم پذیرش برخی اقدامات اصلاحی شاه و تأکید بر لزوم حذف آن رژیم، همه در راستای رهبری بسیج‌گر امام خمینی بود که تا پایان مبارزه و حذف رژیم پهلوی ادامه یافت.(۱)

سومین ویژگی امام یعنی مدیریت و معماری نظام جدید به صورت خاص از آغاز پیروزی بخوبی مشهود می‌باشد وی از همان ابتدا با تأکید بر ضرورت شکل‌گیری نهادها و ساختار قانونی و لزوم مشروعیت مردمی نظام جدید بر انجام رفراندم برای تعیین نظام سیاسی جدید تأکید کرد و سپس با جدیّت نگارش و تصویب قانون اساسی جدید را مورد حمایت قرار داد و در نهایت از استقرار نهادهای قانونی جدید در کشور حمایت نمود و با درایت و دیدگاههای انقلابی خاص خود، گره‌های قانونی و مشکلات تئوریک را حل و فصل نمود.

ب ـ ۲ ـ شکل‌گیری ایدئولوژی انقلاب در ایران

ب ـ ۲ ـ ۱ ـ مذهب تشیع به عنوان ایدئولوژی انقلاب

ایدئولوژی یکی از ابعاد اصلی روند بسیج انقلابی است. ایدئولوژی از دید جامعه‌شناسان حاوی سه ویژگی و کارکرد اصلی است. اولین ویژگی و کارکرد ایدئولوژی این است که واقعیت پیچیده را ساده سازی می‌کند. دوم اینکه ایدئولوژی تلاش می‌کند تا طرحی ذهنی را سازمان دهد و نوعی توجیه عقلانی جهان بینی و نظام ارزش را عرضه کند و سومین کارکرد ایدئولوژی آن است که انسان را به عمل ترغیب می‌نماید. و با ارائه هدفها و وسایل به افراد امکان می‌دهد که به عمل سیاسی دست بزنند.(۲) البته هر ایدئولوژی در جهت توجیه و تفسیر بنیادها، کارکردها و مقبولیت خود احتیاج به ایدئولوگهای کارآزموده نیاز دارد و شیوایی بیان، رسایی قلم و سلامت شخصیتهای ممتاز، در تحکیم مبانی یک ایدئولوژی اثر قاطع دارند هر چه یک ایدئولوژی با نیازهای مادی و معنوی اساسی جوامع انطباق بیشتری نشان دهد از قوام دوام، کارایی و تحرک

---

۱. در مورد زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی ظهور مجدد امام خمینی در صحنهٔ سیاسی رجوع شود به: حسینی، حسین؛ رهبری و انقلاب: نقش امام خمینی در انقلاب اسلامی؛ص ۱۹۷، ۲۲۷.

۲. بشلر، ژان؛ ایدئولوژی چیست؟؛ ص ۸ - ۱۰.

بیشتری برخوردار خواهد بود.[۱]

بر اساسی واقعیت موجود، اسلام شیعی توانست در فرایند انقلاب اسلامی ایران کارکردهای معمول و چندگانه ایدئولوژی در روند بسیج سیاسی را به نحو مطلوبی انجام دهد. توفیق تشیع به مثابهٔ ایدئولوژی انقلاب می‌بایست با ملاحظه روند با افول دیگر ایدئولوژیها و جریانهای فکری که بالقوه و بالفعل رقیب آن بودند، مورد ارزیابی قرار گیرد.

در شرایطی که ایدئولوژیهایی همچون سوسیالیسم و ناسیونالیسم لیبرال به عنوان رقبای اصلی ایدئولوژیک اسلام شیعی در ایران با بن بست و تنگناهای نظری و نیز عدم توفیق در عملکرد مواجه بودند، اسلام شیعی در هیأت جدید خود که بتدریج با توجه به مسائل و موضوعات روز و مبتلا به جامعه به نحوی فزاینده مدعی راه حلهای بدیع و اصیل بود، قدم به عرصه رقابت با اندیشه‌های وارداتی گذاشت و نهایتاً توانست به صورت مدعی پیروز این میدان، بسیج مردمی منجر به انقلاب اسلامی ایران را هدایت کند.[۲]

ناصر کاتوزیان در همین باره می‌نویسد:

> اسلام (شیعی) پیامی بود آشنا که قرنها در دل و جان مردم نفوذ داشت؛ پیامی با مایه‌های انقلابی تند و نافذ که وعدهٔ حکومت مستضعفان را می‌داد؛ پیامی که همه آن را می‌شناختند و آن را مظهر شخصیت و هویت از دست رفتهٔ خویش می‌دیدند. به اضافه، در جنگ نابرابر مردم و حکومت، انقلابیون به سلاحی نیاز داشتند که در دل خصم نیز نفوذ کند و سربازان را از لحاظ روانی سست و مردد سازد... کدام آرمان است که به نیروی عشق بتواند توده‌های مردم عادی را به میدان کشد و شهادت را شعار آنان سازد؟ هیچ پاسخی جز اسلام (شیعی) وجود نداشت... و این باور عمومی راسختر شد که تنها راه پیروزی و نجات، اسلام (تشیع) است. به همین دلیل بود که در راهپیماییهای عظیم روزهای تاسوعا و عاشورا، حرکتها همه رنگ اسلامی داشت، شعارها از مساجد و تکایا به مردم تلقین می‌شد... و انقلاب را به وصف اسلامی

---

۱. آراسته‌خو، محمد؛ نقد و نگرش به فرهنگ اصطلاحات علمی و اجتماعی؛ ص ۱۷۵ ـ ۱۸۰.

۲. حاضری، علی محمد؛ «فرایند بالندگی ایدئولوژی انقلاب اسلامی»، متین؛ ش ۱ (زمستان ۷۷)، ص ۱۱۳-۱۱۴.

آراسته کرد.(۱)

وی می‌افزاید:

چگونه ممکن است مردمی را که عقد والدینشان با خطبه‌های مذهبی بسته شده و هنگام تولدشان اذان گفته‌اند والله اکبر به عنوان نخستین کلام در گوششان خوانده‌اند و به هنگام جشن و عزا، سرودها و نوارهای مذهبی شنیده‌اند، مردمی را که به شیوه‌های اسلامی به هم سلام و تعارف می‌کنند و روزی چند بار بانگ اذان را از مناره‌های مساجد می‌شنوند، به کلی از مذهب بیگانه کرد؟ به نظر اینان «الله اکبر» و «لا اله الاّ الله» پیامی آشناست، دلشان را می‌لرزاند و به اعماق روحشان نفوذ می‌کند، پس چه بهتر که در زیر همین شعار در برابر ظلم قیام کنند... به اضافه، انقلاب مردم ایران از آنجا که قیامی مسلحانه نیست، نیاز به ازخودگذشتگی فروان دارد و سینه سپر کردن در برابر گلوله به طور معمول از عهدهٔ مردمی بر می‌آید که به زندگانی جاودانه دیگر معتقد باشند و خود را پس از شهادت زنده ببینند، بنابراین از جهت شیوهٔ مبارزه نیز اسلام مناسبترین آرمانها بود.(۲)

یکی دیگر از محققان در تأیید این نکته می‌نویسد:

در ایران، عناصر مورد توافق که می‌تواند موجد شخصیت دسته جمعی یا احساسات جمعی شود، عمدتاً مذهبی است: نماز، حج، پرداخت خمس، زکات و... همگی حق وحدت فرد با جامعه را تقویت می‌کنند و شدت احساسات در مراسم عبادی جمعی بیشتر از مجموع احساسات افراد است. مراسم قربانی عید قربان و سفره‌هایی که به نام معصومین برگزار می‌شوند با شریک کردن همگان در غذا، نوعی احساس جمعی ایجاد می‌کنند... مراسم تشییع و ترحیم همراه با نوعی نمادگرایی است که تدوام جامعه را نشان داده خودآگاهی جامعه را افزایش می‌دهند. مراسم تاسوعا و عاشورا را با زنده کردن یاد حسین(ع)، نوعی حس پیروزی بزرگ را تداعی می‌کنند... آنچه اهمیت دارد شناخت عناصر اجتماعی است این مراسم را تجویز و پیام آن را تعریف و با اهمیت می‌سازند... مراسم عبادی شیعی بر پایه تودهٔ مردم است و جهت آن نیز به سوی توده‌هاست و همین واقعیات به اضافه توانایی شیعه در تفسیر مجدد نمادهای

---

۱. کاتوزیان، ناصر؛ گذری بر انقلاب ایران؛ ص ۶ - ۷.

۲. همان؛ ص ۵۴ - ۵۵.

مقدس به گونه‌ای که بتوان از آنها برای توضیح مسائل جاری و معاصر استفاده کرد، شیعی شدن انقلاب ایران را توضیح می‌دهند.[۱]

از سوی دیگر، حوادث تعیین کننده در انقلاب ایران در ایام و روزهای خاصی اتفاق افتاده است که در فرهنگ تاریخی شیعی بسیار مهم هستند. حوادث شهریور ۱۳۵۷ در تهران در ماه رمضان و عید فطر در پایان آن رخ داده است. حوادثی مثل تظاهراتهای میلیونی مردم تهران و سایر شهرها در روزهای تاسوعا و عاشورا با الهام شیعه از ماه محرم به وقوع پیوسته است. بنابراین انقلاب صبغهٔ شیعی داشت و به همین دلیل توده‌های وسیعی را از میان تمام اقشار به خود جذب کرد «انقلاب از خانه مذهب یعنی مسجد و مدرسه دینی آغاز شد و جهت‌گیری مذهبی در انقلاب روز به روز افزایش پیدا کرد و نقش مذهب و ارزشهای معنوی آن قدرقوی شد که کسانی را به میدان انقلاب کشاند که معمولاً در هیچ انقلابی این گونه آدمها به میدان نمی‌آیند».[۲]

همچنین شعارهای دوران انقلاب نیز نشان می‌دهند که این انقلاب به لحاظ ایدئولوژیک مبتنی بر اسلام شیعی بوده است. زیرا در شکل دادن به شعارها و آرمانهای انقلاب، تشیع نقش برجسته‌ای ایفا نموده و فریادهای مردم حول محور آن بلند شده است[۳] و این نکته قابل توجهی است که شعارهای مردم در تظاهرات متعدد در استانها، شهرستانها ولایات مختلف همه دارای صبغهٔ مذهبی و منبعث از الهامات فرهنگ شیعی بوده تا آنجا که یک همگونی بین این شعارها کاملاً ملموس است.[۴] جان فوران در این رابطه می‌نویسد:

در طول انقلاب واژهای دینی دارای اهمیت زیادی بودند. یکی از راههای آشنایی با فرهنگ سیاسی انقلاب، بررسی شعارهای بی‌شماری است که در طول انقلاب سر

---

1. Sheikhololeslami, A, "From Religious Accomodation to Religious Revolution: The Transformation of Shiism in Iran", In A.Banou Azizi and M.Weiner (eds.), The State, Religion and Ethnic Politics, Iran, Afghanestan and Pakistan, Syrecus University, New York: 1986, pp. 247-248.

۲. خامنه‌ای، علی؛ «انقلاب اسلامی ایران، یک انقلاب استثنایی بود»، قدس؛ ۲۲ بهمن ۱۳۷۵، ص ۳.

۳. مطهری، مرتضی؛ پیرامون انقلاب اسلامی؛ ص ۲۵ - ۱۱۶.

۴. همان‌جا.

داده می‌شد... اکثر شعارها به زبان آهنگین شعر فارسی سر داده می‌شدند. از جمله شعارهای اسلامی عبارت بودند از: «نهضت ما قرآنیه، کشور ما اسلامی»، «سکوت هر مسلمان، خیانت است به قرآن»، «این حکومت از حکومت یزید کثیف‌تر است» و... همچنین در شعارهای اسلامی از [آیت‌الله] خمینی بدین شکل ستایش می‌شد؛ «حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله»، «این است شعار ملی، خدا قرآن خمینی»... بنابراین مضمونهایی که ائتلاف مردمی حول آنها شکل گرفت عبارت بودند از: «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»، «زنده باد خمینی»، «اسلام، دموکراسی، آزادی و برابری».(۱)

یکی از روشهای به‌کارگرفته شده در بیان نارضایتی، نوعی خاص از تظاهرات بود که «تکبیر شبانه» نام‌گرفت و در هیچ یک از انقلابهای گذشته دیده نشده بود. شبها، هنگامی که برقها خاموش می‌شد و شهر در ظلمت فرو می‌رفت، غریو الله اکبر از سرتاسر شهر برمی‌خاست، صدای تکبیر با صدای گلوله درهم می‌آمیخت و همواره صدای گلوله بود که مغلوب می‌گشت.(۲) الگار نیز معتقد است با نگاه به روند بسیج سیاسی و شعارهای مردم، می‌توان به ماهیت اسلامی انقلاب از حیث ایدئولوژی، سازماندهی و رهبری اذعان نمود:

اگر شالودهٔ جنبشهای پیشین[در ایران] را ائتلافی از نیروها و چهره‌های شاخص اسلامی با گروههای غیر مذهبی و ملی گرا تشکیل می‌دادند که به نسبتهای مختلف با یکدیگر ترکیب شده بود، در مقابل، انقلاب سال ۷۹ـ۱۹۷۸ میلادی جوهری کاملاً اسلامی داشت و مشارکت عناصر غیرمذهبی در آن کاملاً حاشیه‌ای بود... شعارهایی که در تظاهرات گسترده مردم داده می‌شد، عمدتاً اسلامی بود و سلاح انقلابیون تا آخرین مرحله، نماز جماعت و شهادت بود و روزهای مهم مذهبی بخصوص روزهای ماه محرم، حرکت انقلاب را به جلو مشخص می‌کرد. توجه به نقش مساجد نیز بسیار مهم است زیرا واحد سازمانی انقلاب را فراهم آوردند.(۳)

---

۱. فوران، جان؛ مقاومت شکننده؛ ص ۵۷۵ ـ ۵۷۶.
۲. خیر، غلامحسین؛ انقلاب در تئوری و عمل؛ ص ۷۴ ـ ۷۵.
۳. الگار، حامد؛ «نیروهای مذهبی در ایران قرن بیستم»، ترجمه عباس مخبر، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج؛ ص ۳۲۱ـ۳۲۲.

فوکو متفکر فرانسوی، در مسافرت به تهران در شهریور ۱۳۵۶ با ملاحظهٔ روند انقلاب از نزدیک ضمن تأکید بر اینکه مذهب شیعه همچون یک ایدئولوژی در انقلاب‌ایران عمل می‌کند و می‌نویسد:

> حکومت اسلامی به عنوان خواست سیاسی مرا تحت تأثیر قرار داده است چون کوششی است برای اینکه سیاست یک بعد معنوی پیدا می‌کند ایران از همین اسلام، مذهبی بیرون آورده است که چشمه‌های خشک نشدنی برای مقاومت در برابر قدرت دولت در اختیار این ملت نهاده است.[۱]

در مجموع، می‌توان گفت اسلام شیعی در شرایطی که ایدئولوژیهای دیگر همچون لیبرالیسم، مارکسیسم و ناسیونالیسم به بن‌بست رسیده بودند موفق شد به عنوان یک ایدئولوژی مقبول، مشروع و در دسترس نقش خود را در پیروزی انقلاب ایران ایفا کند و با به عهده گرفتن کارکردهای یک ایدئولوژی به نقد وضع موجود و ادامه طرحی از وضع مطلوب بپردازد و توده‌های میلیونی مردم مسلمان را برای فداکاری، ایثار، صبر و شکیبایی انقلابی آماده سازد و آنها در راه تحول انقلابی در وضع موجود رهنمون گردد.[۲]

با توجه به این مباحث و اینکه ایدئولوژیک غالب و آن نظام معنایی که به جامعهٔ ایران در زمان وقوع انقلاب، شکل داد و باعث شد مردم در آن زمان از وضع و حال خود تعریف جدیدی ارائه دهند و آرمانها و خواستهای خود را به نحو تازه‌ای بیان نمایند، ایدئولوژی تشیع بوده است. این سؤال پیش می‌آید که آیا مفاهیم کلیدی ایدئولوژی شیعه به عنوان ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران، مورد باز تفسیر (به نحوی که مناسب برای بسیج توده‌ای باشند) قرار گرفته‌اند یا خیر؟ در پاسخ به این سؤال دو دیدگاه مطرح است برخی محققان غربی و غیرغربی معتقدند مفاهیم کلیدی شیعه که مفاهیمی صلح‌جویانه و آرام‌کننده هستند در انقلاب ایران، مورد تفسیر مجدد قرار گرفته‌اند، به نحوی که به مفاهیمی حرکت زا و مناسب برای بسیج توده‌ای بدل شده‌اند. بدین ترتیب،

---

۱. خرمشاد، محمد باقر؛ «فوکو و انقلاب اسلامی ایران، معنویت‌گرایی در سیاست»؛ متین؛ ش ۱ (زمستان ۷۷)، ص ۲۱۳ - ۲۱۷.

۲. رجوع شود به: اخوان مفرد، حمیدرضا؛ ایدئولوژی انقلاب ایران؛ ص ۲۰۹.

مطابق با این دیدگاه برخی عقاید و مفاهیم دینی انتخاب، تفسیر مجدد، بازسازی و در قالب یک ایدئولوژی ظاهر شده‌اند.[۱]

در پاسخ به نظر این محققان، دیدگاه دوم طرح شده است. مطابق با دیدگاه دوم در دین همه مفاهیم اعم از مفاهیم حرکت آفرین و مسالمت‌آمیز (نظیر جهاد، صلح، هجرت، شهادت، اهتمام به امور مؤمنین، رحم و شفقت) وجود دارد. این مفاهیم به‌لحاظ معنایی مفاهیمی ثابت و لایتغیرند و به لحاظ زمانی و مکانی مطلق هستند و چنین نیست که برخی مفاهیم مخصوص زمان و مکان خاصی باشند (مثلاً مفهوم شهادت خاص دورهٔ صدر اسلام باشد) و چنین نیست که معنای مفاهیم در طول زمان تغییر کند. (مثلاً شهادت در دورهٔ ماقبل انقلابی به یک معنا باشد و در دورهٔ انقلاب باز تفسیر شود و معنای دیگر پیدا کند.) مطابق با این دیدگاه در عرصهٔ اجتماع در دوران استقرار (برای مثال دوران قبل از انقلاب) آن دسته ازمفاهیم دینی و ایدئولوژیکی که به نظم و ثبات و آرامش دعوت می‌کنند؛ جاری و ساری هستند، اما در «دوران تأسیس» (برای مثال دوران انقلاب) آن دسته از مفاهیمی که به انقلاب دعوت می‌نمایند، احیا می‌شوند و توده‌ها را با انقلاب بسیج می‌کنند.[۲]

بنابر دیدگاه اول، این ایدئولوگها هستند که مفاهیم انفعالی را مورد تفسیر مجدد قرار داده‌اند و آنها را به مفاهیمی حرکت زا و حرکت آفرین تبدیل کرده‌اند، اما بنابر دیدگاه

---

۱. رجوع شود برای نمونه به نظریات: عنایت، هگلند، بیات و فیشر در آثار زیر: عنایت، حمید؛ اندیشه سیاسی در اسلام معاصر؛ ص ۲۸۰ ـ ۲۸۱.

- Hegland, Mary; "Two Images of Hussain: Accomodation and Revolution in An Iranian Village" in N.R.Keddie(ed.), *Religion and Polities in Iran: Shiism From Vietism to Revolvtion,* New Haven: Yale Univ. Press 1983, P. 235.
- Bayat, M.; *Philipp, The Iranian Revolvtion of 1978-79: Fundamentalist or Modern? The Middle East Jovmal,* No.37, Winter 1983, P. 33.
- Fisch, Michael; *From Religious Dispute to Revolution, Cambridge,* MA: Harard Univ. Press 1980, P.Zo.

۲. نگاه کنید به:

Keddie, Nikki.R.; "Shiism and Revolution", in Bruce Linkdn(ed.), *Religion, Rebellion and Revolution,* Minnesota: Macmillan, 1985, P. 22, 160.

دوم مفاهیم ایدئولوژیکی (و در اینجا آن دسته از مفاهیمی که به قیام و انقلاب دعوت می‌کنند، نظیر شهادت، هجرت و غیره) همواره دارای معنایی ثابت بوده‌اند (مثلاً مفهوم شهادت هیچ‌گاه معنای انفعالی نداشته است) و وظیفهٔ ایدئولوگ در این دیدگاه تفسیر مجدد این مفاهیم نیست بلکه تنها باید این مفاهیم ثابت را با مصادیق خارجی تطبیق دهد؛ یعنی اگر اوضاع برای قیام و انقلاب مساعد بود، مفاهیم مذکور را وارد جامعهٔ زبانی می‌کند و در اختیار مردم قرار می‌دهد.

دیدگاه دوم مفاهیم کلیدی شیعی در قرون اولیه تشیع را مفاهیم انفعالی و آرام کننده نمی‌دانند. بلکه همواره این مفاهیم عامل حرکت و قیام بوده است.[۱]. به طوری که در قرون اول و دوم و سوم (ق.)، قیامهای شیعی زیادی به وقوع پیوسته است که محتوای انقلابی داشت و همچنین مورد تایید ائمه معصومین نیز بود.[۲] از جمله این قیامها می‌توان به قیام حجربن عدی (۵۱ ق.) قیام زید بن علی (۱۲۲ ق.) قیام یحیی بن زید (۲۵۱ ق.) قیام حسین‌بن علی (۱۶۹ ق.) قیام محمد بن ابراهیم و ابوالمسرایا (۱۱۹ ق.) قیام یحیی بن عمربن الحسین (۲۴۹ ق.) اشاره نمود این قیامها (۲۶۰-۵۱ ق.) در ارتباط مستقیم با امامت بودند و واضح است که بدون وجود یک ایدئولوژی حرکت آفرین چنین قیامهایی نمی‌توانسته است، قوام یابند.

بنابراین در قرن اولیه، شیعیان دوازده امامی، زیدیه و اسماعیلیه همگی به مبارزهٔ منفی یا مثبت و مسلحانه در برابر حاکمان اسلامی که به عقیدهٔ آنان جائر و غاصب بودند دست می‌زدند و شیعه امامیه حتی در مواردی (همچون دوران آل بویه و مدتی در دوران ایلخانان مغول و روزگار صفویه) موفق به تشکیل حکومت هم شدند که این نشان دهندهٔ مبارزهٔ شیعهٔ امامیه در طول تاریخ و در اشکال گوناگون فرهنگی عقیدتی و سیاسی بوده

---

۱. کشاورز شکری، عباس؛ «ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران: ایدئولوژی شیعه و باز تفسیر آن»، متین؛ ش ۸ (پاییز ۷۹)، ص ۱۷۱ - ۱۹۰.

۲. رجوع شود به:

- آئینه وند، صادق؛ قیامهای شیعه در تاریخ اسلام.
- زین عاملی، محمد حسین؛ شیعه در تاریخ.
- حلبی، علی اصغر؛ تاریخ نهضتهای دینی - سیاسی معاصر.

است.[۱]

بنابراین مفاهیم کلیدی اسلام شیعی دارای حقیقتی ثابت هستند و اگر زمانی از آنها استفاده نشده خللی به معانی اصلی این مفاهیم وارد نیامده است و این مفاهیم کلیدی شیعه همواره مفاهیمی حرکت زا و حرکت آفرین بوده‌اند.

در مجموع ایدئولوژی انقلاب، تجلی مشخصه‌هایی از اسلام و تشیع است که هر چند در تاریخ و سنت فکری و اعتقادی مردم ریشه داشته ولی به نحو ویژه و خاصی مجدداً احیا و ادراک شده است احیای این نوع نگرش به آموزه‌های شیعی به طور عمده در کلام و رهنمودهای امام خمینی تجلی کرد و نیروهای مختلف اجتماعی را گرد وی جمع کرد و موتور انقلاب را به حرکت در آورد.

این نوع قرائت از اسلام که از جانب نسل جدید روحانیون و روشنفکران مسلمان و بخش عظیمی از تحصیلکرده‌های دانشگاهی نیز پذیرفته می‌شد، همان ایدئولوژی پیروز و موفقی بود که توانسته بود در رقابت با دیگر ایدئولوژیهاگوی سبقت را از آنها برباید و به لحاظ سازگاری آن با فرهنگ مردم مسلمان و حجیت و اعتباری که رهبری آن نزد مردم داشت به سرعت شگفت‌انگیزی به صورت باور عمومی و مسلط نزد توده‌های مردم مسلمان نمایان شود و حماسه‌های عظیم و میلیونی و فراگیر مردم در سالهای ۵۷-۵۶ را خلق نماید.

اصولاً روشنفکران مسلمان در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ همچون علی شریعتی، مرتضی مطهری، مهدی بازرگان و محمد حسین بهشتی تلاش می‌کردند تا با نقد ایدئولوژهای رقیب، چهره‌ای عقلانی و توانا از اسلام را ارائه کنند که قادر به ادارهٔ جهان معاصر باشد. این گروه با تأکید بر نفی تعارض علم و دین، تلاش می‌کردند تا با توجیه علمی دین و سازگاری آموزه‌های دینی با علم و سازگاری «عقل و وحی»، «علم و ایمان» قدمهای مؤثری را در طرح ایدئولوژی اسلامی به عنوان ایدئولوژی برتر بردارند همچنین با تأکید بر اثبات عدم کفایت دانشهای تجربی، فلسفی و ماتریالیستی برای پاسخگوی به همهٔ عرصه‌ها و نیازهای انسانی و همچنین دفاع فلسفی از دین و متافیزیک و دفاع از دین در

---

۱. همان‌جا.

مقابل شبهات و اتهامات سیاسی و اجتماعی همچون نقد نظریهٔ «افیونی بودن دین» که توسط مارکسیستها مطرح شد و ردّ نظریه‌های جبرگرایانه و قدرگرایانه و نقد سنت و ارزشهای سنتی از یکسو و نقد ارزشهای مدرن و مدرنیسم از سوی دیگر، تلاش نمودند چهره‌ای عقلانی و انسانی از دین را ارائه نمایند و اسلام را به عنوان ایدئولوژی برتر در مقابل ایدئولوژیهای رقیب به صحنه وارد کنند. این نوع مباحث هر چند بخش زیادی از نیروهای روشنفکر و دانشگاهی را به خود جذب می‌کرد اما آنچه باعث گستردگی آن در بین توده‌ها شد همراهی بخشی از نسل جوان روحانیون و همچنین حضور امام خمینی به عنوان یک رهبر دینی بوده است. در واقع امام حلقهٔ اتمام و اکمال ایدئولوژی انقلاب بود که نیروهای مختلف بر گرد وی جمع آمدند هر چند مشخصه‌های اسلام، انقلاب و مبارزه‌ای که از جانب روشنفکران مسلمان ارائه و تبلیغ شده بود عیناً با دریافت حضرت امام و اسلام مورد نظر ایشان یکی نبود ولی هوشمندی و اعتبار ایشان وضعیتی فراهم آورد که بخش اعظم تحصیلکرده‌های مسلمانی که اساس رغبت و تمایلشان به اسلام را مرهون تلاشهای پرجاذبه روشنفکران مسلمان بودند بتدریج خود را با دریافتهای حضرت امام تطبیق دادند.[۱]

بویژه آنکه هر چه مسیر نهضت و انقلاب پیش می‌رفت و امام خمینی فرصت و موقعیت مناسبتری برای طرح تفصیلی مواضع و دیدگاههای خود می‌یافتند تمایز دریافتهای ایشان از منادیان سنتی اسلام بیشتری می‌شد و روشنفکران مسلمان گمشده خود را در وجود ایشان با وضوح هر چه تمامتر می‌یافتند و موارد اختلاف و تباینهای احتمالی نیز به نفع تفکرات امام از میان برداشته می‌شد.

به هرحال اگر بخواهیم مشخصه‌های اساسی اسلام امام را به عنوان «ایدئولوژی انقلاب» باز شماریم و از اسلامی سخن بگوییم که توانست در دهه‌های ۵۰ در عرصه رقابتهای تنگاتنگ ایدئولوژیها و در شرایطی که ایدئولوژیهای رقیب از فرصت ما و امکانات تبلیغی بسیار قوی نیز برخوردار بودند، حقانیت خود را به اثبات برساند باید از اسلامی سخن بگوییم که تقریباً همه مزایا و نقاط قوت ایدئولوژیهای رقیب را در خود

---

۱. حاضری، علی محمد؛ «فرایند بالندگی ایدئولوژی انقلاب اسلامی»، متین؛ ش ۱ (زمستان ۷۷)، ص ۱۳۸.

نهفته داشت وفراتر از همهٔ آنها آینده و نظامی را ترسیم می‌نمود که در آن «آزادی و عدالت» همچون دو بال برای نیل به عرفان و تحقق معنویت به حساب می‌آمدند.[۱]

اسلام با مشخصه‌های فوق بود که توانست از رقبا پیشی بگیرد و اینکه چگونه این تفکر به عنوان گفتمان مسلط در فضای کشور گسترانده شد مرهون تلاش نیروهای مختلف از جمله نسل جدیدی از روحانیون که از اواسط ۳۰ فضای فکری سیاسی کشور را تحت تأثیر قرار دادند و همچنین تلاش اندیشه‌ورزی جمعی از روشنفکران دانشگاهی مسلمان بود که مواضع و نظریات آنها در فصل آتی و تحت عنوان «گروهها و جریانات‌فکری سیاسی قبل از انقلاب» آورده خواهد شد. آنان با طرح اسلام به عنوان یک ایدئولوژی جامع و فراگیر که دارای الگوهای مشخصی در حوزه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بود تلاش کردند تا آلترناتیو مناسب را برای دو ایدئولوژی رقیب یعنی مارکسیسم و لیبرالیسم ارائه دهند و بسیج انقلابی در ایران را براساس این ایدئولوژی هدایت و سازماندهی کنند.

ب ـ ۳ـ حرکت مردمی و بسیج اجتماعی در انقلاب اسلامی ایران

یکی از ویژگیهای انقلاب اسلامی در ایران، بسیج میلیونی مردمی بود که برای حمایت از انقلاب به خیابانها می‌آمدند. در مورد اینکه چگونه این بسیج در انقلاب ایران شکل گرفت نظریات مختلفی مطرح گردیده است.[۲]

برخی از نظریه‌پردازان وقوع انقلاب را محصول توده‌ای شدن جامعه می‌دانند که در اثر فروپاشی همبستگی سنتی و عدم پیدایش همبستگی جدید حادث می‌شود. آنها هم بسیج انقلابی و هم پیدایش ایدئولوژیهای انقلابی و هم ظهور رهبران انقلاب را تنها در

---

۱. همان‌جا.

۲. رجوع کنید به منابع زیر:

ـ کوزر، ل.؛ زندگی و اندیشهٔ بزرگان جامعه‌شناسی؛ ص ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۶.

- T.Parsons Em.le *Durknam in Intnational Encyclipedia Sical Sciences*, NewYork Macmilan, 1985, Vol. 4, p. 313.

ـ ر.ک به: آرون، ریمون؛ مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی؛ ج ۲، ص ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۸۲.

جامعه‌ای امکانپذیر می‌دانند که توده‌ای شده باشد. هانا آرنت (Hanna Arendt)، ویلیام کورن هاوزر از معروفترین این نظریه پردازان به حساب می‌آیند.[۱]

در مقابل این دیدگاه گروه دیگری از نظریه پردازان انقلاب را محصول منازعاتی می‌دانند که در درون جامعهٔ مدنی و بین جامعهٔ مدنی و دولت در جریان است؛ بنابراین وجود گروه‌بندی تشکلها، همبستگی‌ها و ائتلافهای اجتماعی و برخورد این گروهها و تشکلها در شبکه‌های ارتباطی اجتماعی، الگوهای عمل جمعی را شرط ضروری بسیج انقلاب می‌داند. از جمله این نظریه‌پردازان می‌توان به برینگتون مور، تدا اسکاچپول وتیلی اشاره کرد.[۲] در مقابل این دو گروه دیدگاه سومی نیز وجود دارد که شرایط اجتماعی وقوع انقلاب را با مشخصه‌های بینابینی (بین جامعهٔ توده‌وار و جامعهٔ مدنی) توضیح می‌دهد.

این دیدگاه بینابین در مباحث جورف گاسفیلد ارائه شده است[۳]. به نظر گاسفیلد چنین ساختار اجتماعی زمینهٔ مساعدی را برای تشدید منازعات اجتماعی و پیدایش جنبشهای انقلاب و توده‌ای فراهم می‌کند.[۴]

در تلفیق نظریات مذکور در انقلاب اسلامی در ایران می‌توان گفت: جامعهٔ ایران در دهه‌های قبل از انقلاب ـ بویژه طی سالهای ۱۳۴۰ به بعد از یکسو ـ دگرگونیهای سریعی را به خود دید که این دگرگونیها باعث از هم گسیختن همبستگیهای سنتی جامعه شد و زمینه را برای توده‌ای شدن جامعه فراهم آورد. این دگرگونیها جامعهٔ شهری را شدیداً تحت تأثیر خود قرار دادند. اجرای اصلاحات ارضی، افزایش سریع جمعیت شهرنشین، مهاجرت وسیع روستاییان به شهرها (بویژه شهرهای بزرگ)، گسترش تحصیلات عمومی در سطوح متوسط و عالی، گسترش و رشد بخشهای جدید اقتصادی شهری

---

۱. رجوع شود به:

ـ آرنت، هانا؛ توتالیتاریسم؛ ص ۴۲ ـ ۴۳.

- Kornhouser, W.; *Politics in Mass Society*, NewYork: 1959, PP. 22-54.

۲. مور، برینگتون؛ ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی؛ ص ۵۷ ـ ۶۲.

- Skocpol, T.; *States and Social Revolutions*, NewYork: Cambridge Univ, Press 1979, PP. 14-140.

۳. رجوع شود به: بشیریه، حسین؛ انقلاب و بسیج سیاسی؛ ص ۱۰۰.

۴. همان‌جا.

(تجارت، خدمات، صنایع)، رشد سریع دیوانسالاری و ارتش از جملهٔ مهمترین این دگرگونیها بودند.

هر یک از دگرگونیهای مزبور با جابه‌جاییهای سریعی در موقعیت افراد، قشرها و طبقات اجتماعی همراه بود. این جابه‌جاییها شامل محیط اجتماعی، محل سکونت، شغل، درآمد، منزلت اجتماعی و موقعیت سیاسی می‌شد. تغییر سریع این موقعیتها در هر جامعه‌ای به طور بالقوه می‌تواند به برخی نابسامانیها و اختلالهای اجتماعی منجر شود. اختلال در جایگاه اجتماعی (social dislocation) و نابسامانی و اختلال در ارزشها و جهت‌یابیهای اجتماعی (social dislocation) افراد و گروههای اجتماعی از جمله مهمترین این نابسامانیهاست.[۱]

از سوی دیگر، در جامعهٔ شهری ایران در سالهای قبل از انقلاب برخی عناصر و ویژگیهای یک جامعهٔ مدنی در حال گسترش بود که به پیدایش تشکلهای پایدار صنفی و سیاسی انجامیده بود و موفق شد در میان افراد، نوعی احساس تعلق به یک پایگاه اجتماعی و طبقاتی را ایجاد کند. در این زمان در میان برخی از قشرها و طبقات شهری -بویژه در میان طبقات متوسط سنتی و جدید شهری - تشکلهای صنفی و سیاسی، هر چند به صورت ضعیف یا مخفی، وجود داشت که وجود همبستگی‌های صنفی در میان بازاریان و همچنین وجود برخی مجامع و سازمانهای صنفی و سیاسی در میان روشنفکران و دانشجویان و تحصیلکردگان شهری از جملهٔ این تشکلها بود. مهمتر و بارزتر از همه اینها، وجود یک دستگاه نسبتاً مستقل مذهبی بود که حول محور نهادها و مؤسسات دینی (مرجعیت شیعه، حوزه‌های علوم دینی، مساجد و...) سازمان یافته بود و بخشهای وسیعی از جمعیت شهری را زیر نفوذ خود داشت.

گرچه عقاید مذهبی در میان بخشهایی از جمعیت شهری تضعیف شده بود اما در میان بخشهای وسیعی از طبقات متوسط و پایین شهری، این عقاید نه تنها تضعیف نشده بود بلکه به شکلهای مختلفی در حال تقویت شدن بود: تقویت مذهب در میان طبقات

---

۱. نگاه کنید به:

Amir Arjomand, Said; "Iran's Islamic Revoultion in Comparative Perspective", World Politics, Vol.38, April 1989, PP. 383-384.

متوسط سنتی و توده‌های شهری به صورت تمایل آنها به حفظ و تقویت برخی شعایر، مناسک و منادهای مذهبی دیده می‌شد. تلاش و پیشقدمی این بخش از جامعهٔ شهری برای تأسیس و یا تجدید بنای مساجد، حسینیه‌ها و دیگر مراکز مذهبی، تأسیس یا تقویت مجامع و هیأتهای مذهبی (بویژه هیأتهای عزاداری مذهبی) در سالهای آخر حکومت شاه وسعت بیشتری یافته بود.

در میان بخشهایی از قشرهای تحصیلکرده روشنفکر شهری، اعتقادات و همبستگی‌های مذهبی به صورت دیگری در حال تقویت شدن بود. روی آوردن این قشرها به جنبه‌ها و تفسیرهای سیاسی اسلام و تلقی مذهبی (شیعه) به عنوان یک ایدئولوژی انقلاب و بدیلی در مقابل ایدئولوژیهای غیر مذهبی (چه سکولاریسم و ناسیونالیسم مورد نظر رژیم شاه و چه مارکسیسم) جلوه‌هایی از تقویت مذهب در میان این قشرها و گروههای شهری بود. این موضع نیز صرفنظر از علل و دلایل آن، بیان‌کنندهٔ تقویت همبستگی‌های اجتماعی و سیاسی در میان این بخش از جامعه شهری بود که در عین حال می‌توانست زمینه‌های پیوند و ارتباط اجتماعی (و سیاسی) این بخش از جامعه شهری را با طبقات متوسط سنّتی و پایین شهری نیز فراهم کند.

علاوه بر اینها، بخشی از روحانیون که از عقاید سیاسی امام خمینی پیروی می‌کردند در سالهای آخر حکومت شاه به تشکل و سازماندهی خود دست زده بودند.

این همبستگی‌های اجتماعی و تشکلهای سیاسی زمینه‌ای برای سازماندهی مخالفت علیه دولت را فراهم آورد به طوری که در سال آخر حکومت شاه، فشارهای وارده بر رژیم حاکم ـ فشارهای ناشی از تشدید بحرانهای داخلی و فشارهای بین المللی ـ این فرصت را برای این تشکلها مهیا کرد تا به ابراز وجود و تشدید فعالیت خود پرداخته و برخی حرکتهای اعتراضی علیه رژیم حاکم را سازمان دهد. همین حرکتهای اعتراضی محدود بود که در تعامل با رویدادهای یک ساله آخر حکومت شاه به یک بسیج انقلابی توده‌ای در ایران انجامید.

بنابراین می‌توان گفت با استفاده از تشکلها و شرایط اجتماعی فوق بسیج انقلابی

درایران فراهم آمد و وجود چنین شرایط اجتماعی به همراه شـرایـط خـاص سـیاسی و ناکارایی تصمیم‌گیران سیاسی در مجموع موقعیت مناسبی را برای بسیج مخالفان فراهم آورد و مخالفان نیز به دلیل بهره‌مندی از ایدئولوژی توانـمند اسـلامی و رهـبری قـوی امام‌خمینی و اتخاذ تاکتیکهای هوشیارانه موفق شدند بر نظام سیاسی موجود غلبه کنند و شرایط انقلاب را در کشور تحقق بخشند.

گروههای سیاسی ایدئولوژیک مهم کشور و نقش آنها در شکل‌گیری انقلاب

شناسایی وضعیت جریانهای فکری ـ سیاسی مهم کشور در آستانهٔ انقلاب می‌تواند به تبیین مناسبتری از علل و عوامل تحولات سیاسی اجتماعی اقتصادی و فرهنگی کشور بعد از انقلاب، کمک شایانی نماید. شناخت این جریانات به عنوان کارگزاران تاریخی تحولات، می‌تواند اهداف و جهت گیریها مختلف و چالشهای نظری بعد از انقلاب را به شکل مناسبتری ترسیم نماید. لذا این پژوهش ابتدا به شکلی گذرا و مختصر، مروری بر وضعیت واقعی صف‌بندی جریانات فکری ـ سیاسی در آستانه انقلاب انجام خواهد داد تا بتواند تصویری واقعی از عوامل مؤثر در تحولات بعد از انقلاب را ارائه کند.

اصولاً گروههای مؤثر در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران متأثر از خرده فرهنگهای سیاسی مسلط بر ایران معاصر می‌باشند که از تنوع زیادی برخوردار است. علت این تنوع از یکسو گسترش حوزهٔ اجتماعی سیاسی و درگیر شدن روز افزون گروههای مختلف اجتماعی درامور سیاسی و از سوی دیگر ورود جریانهای فکری و ایدئولوژیک جدید و معمولاً خارجی به ایران و تأثیر آن بر گروههای مختلف اجتماعی بوده در یک نگاه کلی می‌توان گفت: سه جریان اصلی سیاسی ایدئولوژیک یعنی «اسلام»، «سوسیالیسم» و «ناسیونالیسم لیبرال» تقریباً در طول دورهٔ معاصر ایران به طور همزمان خودنمایی کرده‌اند که هر یک از این سه جریان نیز به نوبه خود و بسته به محتوای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی گوناگون که به خود گرفته‌اند، در شکلهای متعددی ظاهر

شده‌اند. چنان که هر یک از این سه جریان از لحاظ اجتماعی اقتصادی گاه محتوای محافظه‌کارانه گاه اصلاح‌طلبانه و گاه انقلابی به خود گرفته‌اند و از لحاظ سیاسی نیز گاه گرایشهای اقتدارگرایانه و گاه دموکراتیک داشته و از لحاظ شیوهٔ کنش سیاسی نیزگاه در شکل مسالمت‌آمیز و گاه خشونت‌آمیز ظاهر شده‌اند. هر چند هر کدام از این جریانات در مقطعی از تاریخ معاصر ایران نقش مهمتری را ایفا کرده‌اند اما رگه‌های اصلی این سه جریان را به صورت خفیف و یا شدید در همه مقاطع تاریخ معاصر ایران می‌توان دید. در زیر ضمن مروری اجمالی بر نحوهٔ روند شکل‌گیری این گروهها به بررسی وضعیت و تواناییهای آنها در هدایت و جهت‌دهی به تحولات در آستانهٔ انقلاب در ایران و در دوران پیروزی انقلاب اسلامی در ایران می‌پردازیم.

الف ـ اسلامگرایان

اسلام به عنوان یک فرهنگ سیاسی و یک مجموعه فرهنگی و اعتقادات معین تأثیرات خاص خود را در صحنهٔ سیاسی ایران بجا گذارده است؛ به طوری که در تاریخ معاصر ایران همواره می‌توان جریان اسلامگرایان را به عنوان یک طیف فکری سیاسی مهم تأثیرگذار بر تحولات سیاسی در ایران در نظر گرفت. اسلامگرایان خود طیف وسیعی را تشکیل می‌دهند اما همهٔ آنها در پذیرش لزوم تاثیر جهت گیریهای سیاسی اجتماعی از اسلام اشتراک نظر دارند هر چند در میزان این تاثیر پذیری دارای اختلاف نظر می‌باشند.

نیروهای اسلامگرا را می‌توان بر اساس نوع قرائت خاص آنها از اسلام و مرجع تفسیر اسلام واقعی از دیدگاه آنان و همچنین از نظر روش مبارزه به گروههای مختلفی طبقه‌بندی کرد که در این‌باره برخی محققان از واژه‌هایی همچون «بنیادگرا»، «سنت‌گرا»، «نوگرا»، «اصول‌گرا» و یا «محافظه‌کار»، «میانه‌رو» و «رادیکال» استفاده می‌کنند.

اما به نظر می‌رسد نیروهای سیاسی، فکری اسلامگرا در ایران در سالهای ۲۰ الی ۵۷ را نمی‌توان به طور دقیقی در صف‌بندی فکری مذکور طبقه بندی کرد زیرا اولویت گروههای مختلف اسلامگرای مخالف رژیم پهلوی عمدتاً مبارزه با استبداد و استعمار بود و شرایط موجود آن روز، پرداختن به امور فکری و شفاف کردن مواضع تئوریک را به

آنان نمی‌داد و لذا در جریانات مذکور ما شاهد حضور افراد متعددی می‌باشیم که عملکرد و مواضع بعدی آنان از مواضع کلان گروه سیاسی منتسب به آن بسیار دور می‌باشد. اما شرایط مبارزه و عدم پرداختن مبارزان به مباحث تخصصی نظری در حوزه‌های مختلف اجتماعی سیاسی اقتصادی باعث همکاری آنان می‌گردید و لذا بعد از انقلاب که نیاز به موضع‌گیری صریحتری در مورد مسائل مختلف گردید ما شاهد انشعاب در گروههای مذکور و جدا شدن بعضی از اعضا از آن گروهها می‌باشیم.

اما به هرحال با توجه به فضای غالب فکری و موضع گیریهای فکری خاصی آن گروهها، می‌توان گروههای مبارز موجود را علی‌رغم تأکید همه آنها بر اسلام، بر اساس عناوین گروهی و سازمانی طبقه‌بندی کرد.

بر این اساس در زیر به بررسی این گروههای مهم اسلامگرای و میزان تأثیرگذاری آنها بر فضای فکری سیاسی کشور در آستانه انقلاب و سالهای اولیهٔ بعد از انقلاب می‌پردازیم.

الف ـ ۱ ـ فداییان اسلام

اصولاً بعد از اشغال ایران و سقوط رضاشاه، رهبران و گروههای مذهبی نیز فرصت یافتند که آزادانه‌تر به صحنه اجتماعی و سیاسی بازگردند. آنها این امکان را یافتند که شبکه‌های ارتباطی مذهبی را بازسازی کنند و مراسم و شعایر مذهبی نظیر مجالس وعظ و عزاداری مذهبی و... که در دوران رضا شاه بشدت محدود شده بود، رونق دوباره‌ای بخشند. آنها همچنین فرصت درگیری با جریانهای فکری و اعتقادی منافی اعتقادات مذهبی را به دست آوردند. از جمله اولین جریانهای فکری سیاسی مهم که روحانیون و گروههای مذهبی در سالهای بعد از اشغال با آن روبه‌رو شدند کسروی و همفکران او بودند. کسروی از جمله روشنفکران صدر مشروطه بود که از همان آغاز، مخالفت خود را با روحانیون آشکار کرده بود. او در دوران سلطنت رضا شاه فرصت و امکان بیشتری برای بیان نظریات خود یافت و کتابهای متعددی در زمینه‌های تاریخ، ادبیات، دین و عرفان و... منتشر کرد که در بیشتر آنها عقاید مذهبی موجود را به باد انتقاد و تخطئه

گرفت. البته کسروی یک ماتریالیست نبود او خود را خداپرست می‌دانست و دین را نیز برای هدایت جامعه مفید می‌شمرد اما بر این باور بود که ادیان موجود بویژه اسلام و از همه بیشتر مذهب شیعه دچار انحراف شده‌اند و با خرافات در آمیخته‌اند او به زعم خود با کمک هوداران خود در تلاش برای پالودن دین از این انحرافات و انطباق آن با خرد بود و این کار خود را نهضت «پاک دینی» قلمداد می‌کرد.[۱]

رهبران مذهبی نمی‌توانستند در مقابل چنین جریان فکری‌ای بی‌تفاوت باقی بمانند عقاید کسروی و روشنفکران او در مجامع مذهبی و حوزه‌های علوم دینی روز به روز با حرارت بیشتری مطرح می‌شد. در سال ۱۳۲۲ آیت‌الله خمینی در کتابی با عنوان کشف اسرار کوشید به مطالبی که یکی از همفکران کسروی به نام حکمی‌زاده علیه اعتقادات شیعی منتشر کرده بود، پاسخ دهد. آیت‌الله خمینی در این کتاب این نوع عقاید را به عقاید «ابن تیمیه» تشبیه کرد.[۲] شدیدترین واکنش علیه کسروی و افکار او از سوی برخی از طلاب و جوانان مذهبی صورت گرفت که بعدها به نام فداییان اسلام به عرصهٔ کشمکشهای سیاسی ایران وارد شدند. رهبری این گروه را طلبهٔ جوانی موسوم به نواب صفوی به عهده داشت او که در هنگام اشغال ایران در یکی از هنرستانهای فنی به تحصیل مشغول بود بعد از اشغال ایران به تحصیل علوم دینی پرداخت او در سال ۱۳۲۲ در نجف تحت تاثیر نگرانیهای علمای دینی نسبت به فعالیتهای کسروی و همفکران او تصمیم گرفت به ایران برگردد و کسروی را (که توسط برخی از مراجع دینی تکفیر شده بود) از ادامه کار خود باز دارد و در غیر این صورت به قتل برسانند.[۳]

وی با احساس تکلیف شرعی و برای دفاع از کیان دین به ایران آمد و بعد از مناظرات مفصل با کسروی برایش مسلّم شد که او هدفی انحرافی دارد و حاضر نیست از این هدف نیز باز گردد به همین دلیل دست به ترور وی زد؛ اما موفق به قتل او نشد ولی در نهایت کسروی سرانجام در سال ۱۳۲۵ توسط یکی از همفکران نواب به قتل رسید.

فداییان اسلام در سال ۱۳۲۷ اعلام موجودیت کردند. آنها که متشکل از جوانان

---

۱. رجوع شود به: کسروی، احمد؛ راه رستگاری؛ ص ۲۰ - ۱۴۲؛ همو؛ شیعگری.

۲. خمینی، روح الله؛ کشف اسرار؛ ص ۴، ۵۶.

۳. بنگرید به: نواب صفوی، مجتبی؛ فداییان اسلام و تاریخ عملکرد اندیشه‌ها.

مذهبی متعلق به طبقات متوسط و پایین (عمدتاً طلبه یا جوانان مذهبی شاغل در بازار) بودند از یک‌سو نگران تضعیف ایمان دینی و گسترش عقاید و اخلاقیات غیر دینی در جامعه بودند و از سوی دیگر از آنچه آن را نفوذ بیگانگان و حاکمیت «نوکران اجنبی» بر جامعهٔ اسلامی می‌نامیدند، به شدت رنج می‌بردند. چکیدهٔ اندیشه‌ها و آرای فدائیان اسلام و نیز اهداف و آرمانهای آنها در مجموعه‌ای به نام راهنمای حقایق به قلم سید مجتبی نواب صفوی، رهبر این جمعیت، در سال ۱۳۲۹ش. منتشر شد[۱]. این اثر که می‌باید مبنای اندیشه و عمل هواداران این جمعیت قرار گیرد و در صورت امکان در سراسر ایران به اجرا درآید، در حقیقت تعقیب و طراحی یک آرمانشهر دینی است که قرنها پس از پایان دوران اندیشه‌های مبتنی بر مدینه‌های فاضله نگارش یافته است. راهنمای حقایق در دو بخش جداگانه سازماندهی شده است. بخش اول تحت عنوان «ریشه‌های مفاسد خانمانسوز ایران و جهان» در چهارده بند مجزا به طرح آنچه که علت فساد و ریشهٔ گمراهی بشر آن روزگار و به طور مشخص جامعهٔ ایران بوده، پرداخته است. در بخش دوم راهکارهای اصلاحی یا برنامه‌های انقلابی این جمعیت با عنوان «طریق اصلاح عموم طبقات و دستورالعمل برای شئون مختلف حکومت و جامعه» ارائه شده است.

به طور خلاصه و در یک نگاه اجمالی، این کتاب ریشه‌های مفاسد را در اصول زیر جمع‌بندی می‌کند:[۲]

۱) گسستن ریشه‌های نورانی ایمان به حقایق؛ ۲) اجرا نشدن احکام اسلام و قانون مجازات؛ ۳) نبودن علم و فرهنگ و ترویج شهوت آموزی؛ ۴) عدم حجاب زنان؛ ۵) استفاده از مشروبات الکلی؛ ۶) استعمال مواد مخدر؛ ۷) قمار؛ ۸) سینماها، نمایش‌خانه‌ها، رمانها، تصانیف و اشعار موهوم و شهوت‌انگیز و جنایت‌آموز؛ ۹) موسیقی غیر مشروع؛ ۱۰) دروغ و چاپلوسی و مداحیهای فضیلت کُش؛ ۱۱) فقر عمومی و بیکاری؛ ۱۲) فحشا و امور منافی اخلاق و عفت؛ ۱۳) رشوه‌خواری گسترده؛ ۱۴) بی‌اعتمادی فراگیر در میان اقشار ملت و حکومت نسبت به یکدیگر.

---

۱. رجوع شود به: نواب صفوی، مجتبی؛ راهنمای حقایق.

۲. همان‌جا.

اگر بخش اول را وجه سلبی اندیشهٔ فداییان اسلام در نظر بگیریم، بخش دوم کتاب وجه ایجابی آن است. بخش دوم کتاب راهنمای حقایق به طور کلی رویکردی اصلاح گرانه دارد و به مثابهٔ دستورالعملی برای شئون مختلف حکومت و جامعه طراحی شده است که از نگاه نگارندهٔ آن «این دستورات بایستی به یاری خدا مو به مو عملی گردد.»

نخستین موضوعی که نواب در بخش دوم به آن پرداخته است، مسألهٔ «روحانیت» می‌باشد. کتاب بدون آنکه تعریف کند روحانی کیست و چه ویژگیهایی دارد از مراجع تقلید خواسته است کسانی که فاقد صلاحیت بوده و به لباس روحانیت درآمده‌اند، معرفی و از صف روحانیان خارج کنند، امور درسی را بر اساس رشته‌های خاص طبقه‌بندی نمایند و سلامت منابر، مجامع و محافل و مؤسسات دینی را تضمین کنند و....

در ادامهٔ این کتاب برنامه‌های اصلاحی و پیشنهادی نواب را به شکلی آرمانگرایانه می‌خوانیم که دربارهٔ چهارده وزارتخانهٔ موجود و نیز نقش شاه صحبت کرده است. اما در باب چند وزارتخانه نسبتاً مفصل سخن می‌راند؛ در باب وزارت فرهنگ خواهان حذف دروسی مانند موسیقی که غیر مشروع بود و از تفکیک کلاسهای دختران از پسران و نیز آموزگاران آنها بر مبنای جنسیت سخن می‌گوید و برای دبیرستانها و دانشگاههای کشور دستور العملهای علمی و اخلاقی توصیه می‌کند، رادیو، جراید و تبلیغات را بر محور دین و منافع مسلمانان و رعایت عفت اسلامی خواستار می‌شود، فعالیت سینماها را به دلیل ابتذال آنها یکسره نفی می‌نماید و پیشنهاد می‌کند اگر نیازی به فعالیت چنین مراکزی هست بر اساس دستورات دین و با جدا کردن محل نمایش زنان و مردان و بر محور موضوعات تاریخ اسلام مانند تعزیه‌ها سازماندهی شود و در سایر حوزه‌های تابعه وزارت فرهنگ به همین ترتیب پیشنهادهای مقتضی ارائه می‌دهد.

دربارهٔ وزارت دادگستری خواهان اجرای دقیق و صریح همهٔ احکام اسلامی بویژه قانون مجازات است.

وزارت کشور را متولی برگزاری نماز جمعهٔ رسمی و عمومی در سراسر کشور می‌داند که در آن همهٔ اقشار تحت امامت روحانیون می‌بایست شرکت کنند و خطبه‌های آنان در رادیوها و جراید انعکاس یابد. شهربانی و امنیه در راه اجرای احکام اجتماعی

اسلام می‌باید همهٔ مشروب‌فروشیها و اماکن فساد را تعطیل، رعایت حجاب و پوشش اسلامی را اجباری و ایجاد فواصل میان مرد و زن در اماکن عمومی را عملی سازند. برای سایر بخشهای تابعه نیز دستورهای مقتضی صادر می‌کند از جمله پیشنهاد ازدواج موقت را می‌دهد.[۱] برای اسلامی شدن این امر خواهان تبدیل بانکهای رباخوار ـ که از عوامل بزرگ فقر عمومی و راکد ماندن سرمایه‌های مسلمانان به دست پول‌اندوزان است ـ به بانکهای قرض‌الحسنه می‌شود.

برای سایر وزارتخانه‌ها دستورالعمل ویژه‌ای نمی‌دهد اما برای اسلامی شدن آنها یا در واقع ظاهر اسلامی بخشیدن به آنها توصیه می‌کند که در همهٔ وزارتخانه‌ها و نهادهای تابعهٔ آنها پرچم ایران به اهتزاز درآید، اذان گفته شود و نماز به جماعت برگزار گردد و صندوقهای قرض‌الحسنه برای کمک مالی به کارکنان نهاد مربوطه برپا شود.[۲]

از نگاه این اثر، نمایندگان حق دارند فقط بر اساس دین اسلام در راه عظمت ملت مسلمان مشورت کنند و راههای مشروعی برای ارتقای ملت ایران در عرصه‌های علمی، صنعتی، اخلاقی، ادارهٔ کشور، افزودن بر ثروت مسلمانان و... بیابند و در انجام این وظایف مقدس تحت نظر حوزهٔ روحانیت طرز اول قرار گیرند تا از حدود شرع مقدس بیرون نروند.

فداییان اسلام در این کتاب هر چند خواهان به دست گرفتن مصادر امور توسط مسلمانان و اجرای احکام اسلام بودند؛ با وجود این، آنها در این اعلامیه به ضرورت برقراری یک نظام سیاستی خاص برای اجرای احکام اسلامی اشاره نکرده‌اند. با اینکه آنها در اعلامیه‌های خود بارها شاه و دیگر اولیای امور را غاصب و خاین قلمداد می‌کردند ولی به نظر می‌رسد که آنها مخالفتی با اساس نظام سلطنتی نداشته‌اند. شاه مطلوب از نظر آنها کسی بود که به آن محمد(ص) و ائمه هدی تأسی کند و مجری قوانین اسلام و شیعه باشد و در انجام شعایر و مظاهر دینی پیشگام باشد. از جمله پیشنهاد می‌کنند که درباره بیوتات سلطنتی باید به مساجد و ماذنه‌ها و پرچمهای مذهبی مزین

---

۱. همان‌جا.

۲. همان‌جا.

شود و در پایان نیز اولیای امور و دولتمردان را تهدید می‌کند که اگر هر چه زودتر به برقراری شعایر اسلامی و جلوگیری از منکرات اقدام نکنند دست به انتقام زده و تمام آنها را نابود خواهند کرد.[۱] در مجموع آنچه فداییان به عنوان برنامه خود ارائه دادند مزین کردن نظام اجتماعی و سیاسی موجود به شعایر و مظاهر مذهبی بود در مباحث و نوشته‌های آنان بر خلاف اسلامگرایان نظیر «اخوان المسلمین» هیچ نشانه‌ای از ارائهٔ نظام ایدئولوژیک منسجم دیده نمی‌شد و عمدتاً خواستار اجرای ظواهر شریعت در جامعه بودند به قول یکی از صاحبنظران، فداییان اسلام اصولاً فاقد عده‌ای نظریه‌پرداز (به معنای خاص آن) بودند.[۲] اما آنان از لحاظ سیاسی بسیار عملگرا بودند و همین خصیصه آنها را از جریان اصلی مذهبی دستگاه روحانیت متمایز می‌ساخت و حتی آنها را در مقابل یکدیگر قرار می‌داد. به احتمال زیاد یکی از دلایل تصمیم مراجع مذهبی قم از جمله آیت‌الله بروجردی درمورد بر حذر داشتن طلاب و روحانیون از دخالت در سیاست و تعیین مجازات خلع لباس برای خاطیان، نگرانی این مراجع از پیوستن طلاب به جمعیت فداییان اسلام بوده است.[۳] همین عملگرایی بود که آنها را در اواخر دهۀ ۱۳۲۰ در حالی که گروههای کوچکی بودند به یک نیروی موثر سیاسی تبدیل کرد. اقدام آنها به ترور برخی دولتمردان نظیر هژیر و رزم آرا در سالهای ۱۳۲۸ تا ۱۳۲۹ش. و در هنگام جنبش ملی شدن نفت نقش مهمی در تسریع جنبش مزبور داشت.

در سال ۱۳۲۵ که آیت‌الله کاشانی از تبعید به تهران بازگشت جمعیت فداییان اسلام نیز وارد سیاست شدند اما از همان ابتدا اختلافاتی در روشهای نیل به مقصود در بین جمعیت فداییان و آیت‌الله کاشانی وجود داشت زیرا آیت‌الله کاشانی بر اساس قانون اساسی مشروطه قدم برمی‌داشت و معتقد به سیاست گام به گام بود اما نواب صفوی در فکر دولت و حکومت اسلامی بود که در آن قوانین اسلامی جاری باشد و با این حال تا سال ۱۳۳۰ حمایت جمعیت از آیت‌الله کاشانی ادامه داشت. از سوی دیگر، ترور هژیر (۱۳۲۸) و از آن مهمتر سپهبد رزم آرا (اسفند ۱۳۲۹) فداییان اسلام را در صدر اخبار آن

---

۱. نواب صفوی، مجتبی؛ جامعه و حکومت اسلامی؛ ص ۱ ـ ۳۶.
۲. عنایت، حمید؛ اندیشه سیاسی در اسلام معاصر؛ ص ۱۶۸.
۳. اخوی، شاهرخ؛ نقش روحانیت در صفحهٔ سیاسی ایران؛ ص ۱۵۰.

روز قرار داد و از موجی که به طور عمده از جانب آنها ایجاد شد ملی گراها نهایت استفاده راکردند. در نگاهی کلی‌تر می‌توان نواب صفوی و جمعیت فداییان اسلام راتابع و پیرو شهید شیخ فضل‌الله نوری دانست که دنبال مشروطهٔ مشروعه بودند.(۱)

با روی کار آمدن مصدق، فداییان اسلام انتظار داشتند که او خواسته‌های آنها را در زمینه اجرای احکام اسلامی ازجمله ممنوع کردن خرید وفروش مشروبات الکلی، بی‌حجابی و مشارکت زنان در امور اجتماعی و اداری... بر آورده کند. همچنین از دولت مصدق خواهان آزادی یکی از اعضایشان (خلیل طهماسبی) بودند که به جرم قتل رزم آرا در زندان بود. اما انتظارشان برآورده نشد و بزودی در مقابل مصدق قرار گرفتند. همین موضوع در کنار اقدام ناموفق یکی از اعضای فداییان اسلام به ترور وزیر امور خارجه مصدق (فاطمی)، موجب بازداشت نواب صفوی توسط دولت شد. ظاهراً در آن زمان رابطه فداییان و آیت‌الله کاشانی نیز خوب نبود در هر صورت اختلاف فداییان با مصدق تاکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ادامه پیدا کرد. نواب صفوی در سال ۳۲ پس از آزادی از زندان به کشورهای اسلامی (مصر، اردن، فلسطین) سفر و طی آن درکنفرانس کشورهای اسلامی در شهر قدس شرکت کرد.(۲)

مقارن با بازگشت نواب به ایران برنامهٔ سفر حسین علا، نخست وزیر وقت، به بغداد مطرح شد تا ایران را به پیمان سنتو ملحق کند. بر اساس پیمان ۸ ماده‌ای سنتو ایران رسماً پایگاه نظامی امریکا در منطقه می‌شد تا به اسم مقابله با خطر کمونیسم از منافع امریکا در منطقه دفاع کند. بدین خاطر فداییان اسلام با انتشار اعلامیه‌ای با پیوستن ایران به پیمان سنتو مخالفت کردند و برای جلوگیری از سفر علاء به بغداد و امضای این قرار داد، تصمیم به ترور وی گرفتند و در تاریخ بیست و پنجم آبان ماه ۱۳۳۴ در حالی که حسین علاء برای شرکت در مراسم ختم فرزند مرحوم آیت‌الله کاشانی به مسجد شاه وارد می‌شد توسط مظفر علی ذوالقدر مضروب شد. بلافاصله فرمانداری نظامی دستور دستگیری رهبر و اعضای فداییان اسلام را صادر کرد و نواب صفوی، خلیل طهماسبی،

---

۱. جاسبی، عبدالله؛ تشکل فراگیر، مروری بر یک دهه فعالیت حزب جمهوری اسلامی؛ ج ۱، ص ۳۰۳.
۲. نواب صفوی، مجتبی؛ فداییان اسلام و تاریخ عملکرد اندیشه‌ها.

عبدالحسین واحدی و چند تن دیگر از رهبران جمعیت بازداشت شدند.

عبدالحسین واحدی، معاون جمعیت فداییان اسلام، ضمن درگیری لفظی با تیمور بختیار، فرماندار نظامی تهران، به دست وی به شهادت رسید و در بیست هفتم دی ماه ۱۳۲۴ سید مجتبی نواب صفوی، خلیل طهماسبی، سید محمد مجتبی واحدی و مظفر ذوالقدر اعدام شدند و با شهادت آنها پرونده یکی از گروههای مهم تأثیرگذار در این دوره، حرکتی مبتنی بر ایمان مذهبی و غیرت دینی بسته شد.[۱] هر چند که عقاید و نظریات سیاسی آنها در سالهای بعد نیز طرفداران زیادی یافت و ادامه پیدا کرد.

در مجموع جنبش فداییان اسلام و بویژه شخص نواب صفوی بر روحانیون انقلابی دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ تاثیر فراوانی گذاشتند. دیدگاههای هر چند ابتدایی آنها دربارهٔ یک حکومت آرمانی اسلامی بود که برای نخستین بار مطرح شد و پیش‌زمینهٔ اندیشیدن روحانیون به یک حکومت جایگزین را فراهم نمود و دوم شیوه‌های مبارزهٔ مسلحانه این گروه که توانست برای حکومتهای مسلحانه پس از دهۀ ۱۳۴۰ الهام‌بخش باشد.[۲]

الف ـ۲ـ حزب ملل اسلامی

از جمله دیگر گروههای مذهبی دهۀ ۴۰ در ایران، می‌توان به حزب ملل اسلامی اشاره کرد. این گروه سعی نمود تا تشکیلات مخفی ایجاد نموده و طی یک برنامهٔ چند مرحله‌ای با رژیم به مبارزه برخیزد. در بخشی از این برنامه، مبارزهٔ مسلحانه با رژیم پیش‌بینی شده بود اما ساواک در همان اوایل کار گروه در سال ۱۳۴۴ موفق گردید رد پایی از آن به دست آورده و به فاصله چند هفته کلیه اعضای آن را قبل از اینکه موفق شوند عملیاتی را به انجام برسانند، دستگیر کند. سید کاظم بجنوردی، رهبر گروه به حبس ابد محکوم گردید و مابقی اعضای رهبری از جمله محمد میر محمد صادقی، ابوالقاسم سرحدی‌زاده، سید محمودی، هاشم آیت‌الله زاده به حبسهای سنگینی محکومیت یافتند. از جمله متهمین این گروه حجت‌الاسلام شیخ محمد جواد حجتی کرمانی بود که

---

۱. جاسبی، عبدالله؛ تشکل فراگیر، مروری بر یک دهه فعالیت حزب جمهوری اسلامی؛ ج ۱، ص ۳۱۱.
۲. شیخ فرشی، فرهاد؛ تحلیلی بر نقش عالمان شیعی در پیدایش انقلاب اسلامی؛ ص ۲۲۷.

به ده سال محکوم گردید. از مجموع نزدیک به ۸۰ نفر دستگیرشدگان این گروه پنجاه و پنج نفر محکومیت یافته و مابقی آزاد شدند. اعضای مرتبطین حزب ملل اسلامی مقید به اسلام بوده و اکثراً محصل دیپلمهٔ شاغل بودند. به‌علاوه بر خلاف دیگر گروهها، حزب مللی‌ها اکثراً جوان و فاقد تجربهٔ سیاسی بودند.

حزب ملل اسلامی بیشتر تحت تأثیر اندیشهٔ وحدت مسلمانان که در این زمان از جانب شیخ محمد تقی، شیخ عبدالمجید سلیم، شیخ محمود شلتوت در «دارالتقریب» و تعدادی از علمای شیعه تبلیغ می‌شد، قرار داشت. از لحاظ عملی نیز بعضی از اقدامات دولتهای مسلمان عربی و احزاب سیاسی سنّی و شیعه در شکل‌گیری و تکوین اندیشهٔ تشکیل حکومت واحد اسلامی موثر بوده است.

اندیشهٔ سیاسی این حزب آمیزه‌ای از اندیشه‌های شیعی و سنّی جریانهای مختلف اسلامی موجود در ممالک اسلامی عرب بود، کتابها، نشریه‌ها اعلامیه‌های احزاب گروههای اخوان المسلمین، حزب دعوت اسلامی، حزب التحریر اسلامی، تبلیغات شباب‌المسلم و اعلامیه‌های جماعة عراق در شکل‌گیری آن موثر بوده است و در مرامنامهٔ حزب ملل اسلامی بجز در یک اصل، اشاره‌ای آشکارا یا تلویحی به مرام شیعی نشده است تا به این طریق از پیش کشیدن بحثهای تفرقه‌انگیز بین مسلمانان ـ شیعی و سنی ـ اجتناب کند.[۱]

حزب پیش‌بینی تشکیلات سازمانی بسیار پیچیده‌ای را داشت در رأس این سازمان تشکیلاتی، رهبر حزب (که تأکیدی بر فقاهت آن وجود نداشت) با اختیارات وافر قرار داشت. در واقع حق عزل و نصب تمام مناصب حزبی بر عهدهٔ او بود.[۲]

حزب ملل، رژیم سلطنتی را مورد حمله قرار می‌داد. همچنین آنان علی‌رغم تفاوت ماهوی با نظام سلطنتی از نظام حکومتی جمهوری با دلایل دیگر انتقاد می‌کردند. آنها جمهوری را به خلف وعده در اعطای آزادی به مردم و دروغگویی در تبلیغاتشان مبنی بر حفظ حقوق بشر متهم می‌کردند. هدف نهایی حزب ملل، تشکیل حکومت اسلامی فرا

---

۱. حسن‌زاده، اسماعیل؛ «تأملاتی در پیدایش و تکوین حزب ملل اسلامی»، متین؛ ش ۵ ـ ۶ (زمستان ۷۸)، ص ۵۳.

۲. حزب ملل اسلامی؛ «انضباط شرط لازم پیروزی است»؛ ش ۲، ص ۳.

ملتی در کل جهان اسلامی بود اما آنها تصویری روشن از مبانی معرفتی و دورنمای حکومت اسلامی مورد ادعای خود ارائه نداده بودند.[۱]

حکومت اسلامی حزب ملل دارای دو جنبهٔ الهی و مردمی است زیرا قوانین را از اسلام می‌گیرد و نحوهٔ اداره را به دست توده‌ها می‌سپارد. کادر رهبری حزب علی‌رغم مخالفتهای خود با نظامهای دیکتاتوری و جمهوری، قواعد و چهارچوب نوینی برای انتخاب مقام رهبری در حکومت اسلامی مورد ادعایشان ارائه ندادند. شرایط و ویژگیهای انتخاب اعضای کمیته مرکزی (به عنوان مرجع اعلای دولت اسلامی مطلوب آنها) و رهبر به هیچ وجه مشخص نشده است و عزل و نصب رهبر نیز از اختیارات کمیتهٔ مرکزی بود که ریاست عالیه آن به عهده خود رهبر بود مجالس دوگانه اما تحت عناوین مجلس مردم و مجلس بزرگان نیز وظیفه‌ای جز نظارت بر کلیهٔ برنامه‌ها و رساندن خواسته‌های مردم به دولت را نداشتند و حتی بر اساس اصل یازدهم «پارلمان دولت اسلامی مقنن قانون نیست» بلکه فقط جنبه نظارتی دارد.[۲]

بر اساس اصل هشتم مرامنامهٔ حزب، زنان نیز حق دادن رأی و انتخاب کردن را داشتند. حتی عضویت زنان در فعالیتهای مخفی حزبی را نیز به رسمیت شناخته و عملاً اقدام به جذب زنان کرده بودند.[۳]

نگرش حزب ملل به قدرت، نگرش تمامیت خواه و اقتدارگر است زیرا حزب ملل به دلیل دیدگاههای خاص خود، تحمل فعالیت هیچ حزب دیگری را نداشت و براساس اصل دوازدهم مرامنامهٔ حزبی، فعالیت کلیه احزاب غیرمجاز به شمار می‌آید.

از آنجا حزب ملل، داعیهٔ حاکمیت و تسلط بر کل جهان اسلام را در سر داشت، برای حکومت اسلامی مرز سیاسی و جغرافیایی نیز نمی‌توانست قائل شود. مرزهای گستردهٔ ایدئولوژی اسلامی در حال تغییر و نوسان بود و حتی در یک دید آرمانی هدف نهایی

---

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ جزوه شرح مواد تنظیمی؛ پروندهٔ حزب ملل اسلامی، کد پرونده ۳۶۷۵، ص ۱.

۲. برای آگاهی از مرامنامه حزب ملل رجوع کنید به: پیام انقلاب؛ س ۱۳۶۱، ش ۸۷، ص ۵۴ ـ ۵۶.

۳. حسن‌زاده، اسماعیل؛ «تأملاتی در پیدایش و تکوین حزب ملل اسلامی»، متین؛ ش ۵ ـ ۶ (زمستان ۷۸)، ص ۵۳ (به نقل از: مصاحبه مرکز اسناد با محمد کاظم موسوی بجنوردی، بنیاد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی در تاریخ ۱۳۷۹/۲/۲۲).

خود را «عضویت تمام توده‌های جهان در حزب ملل اسلامی»[1] قلمداد کرده بود.

در مجموع حزب ملل اسلامی نیز از نوع حرکتهای سیاسی ـ نظامی طبقات پایین و متوسط شهری بود این حزب بر خلاف برخی از گروههای اسلامی پیش از خود همچون فداییان اسلام نه تنها متکی بر طبقات پایین سنتی جامعه نبود بلکه منبع اصلی تأمین نیروی انسانی‌اش طبقات متوسط جدید و سنتی بودند و رهبران حزب تلاش می‌کردند افراد مستعد با گرایشهای مذهبی و متعصب دینی که مخالفتی با تفسیرهای جدید اسلام نداشته باشند را به عضویت در آورند.

اما کمی سن و بی‌تجربگی اعضای حزب سبب شد تا اعضا در عمل موفقیتی در پیاده کردن دقیق این تشکیلات پیچیده به دست نیاوردند و به دنبال دستگیری یکی از اعضای رده پایین (مسئول کلاس)، کل تشکیلات لو رود و اعضای آن دستگیر و به زندانهای طولانی از سه یا چهار سال تا حبس ابد محکوم شوند.

الف ـ ۳ـ هیأتهای مؤتلفهٔ اسلامی

در دههٔ چهل هیأتهای مؤتلفهٔ اسلامی در واقع تعدادی از هیأتهای عزاداری مذهبی‌تهران بودند که با یکدیگر ارتباط و همکاری داشتند. گردانندگان و فعالان این هیأتها معمولاً بازاری و دارای گرایشهای سیاسی بودند و بعضاً سابقهٔ همکاری با فداییان اسلام، آیت‌الله کاشانی و حتی جبههٔ ملی داشتند.

این نیروها در اوایل دههٔ ۴۰ و شروع نهضت امام خمینی و مخصوصاً در جریان اصلاح لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی به صورت پراکنده با ایشان همکاری می‌کردند.

هستهٔ اولیه این گروه را سه هیأت شامل هیأت مسجد امین‌الدوله، هیأت مسجد شیخ علی و هیأت اصفهانیها تشکیل می‌دادند که همگی از کسبه و تجار مذهبی بازار تهران بودند.

در اوایل سال ۱۳۴۲ امام خمینی سه گروه از این افراد که عبارت بودند از گروه مسجد شیخ علی با چهره‌های چون صادق امامی، اسدالله لاجوردی، صادق اسلامی و

---

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ جزوه شرح مواد تظیمی؛ پروندهٔ حزب ملل اسلامی، کد پرونده ۳۶۷۵، ص ۱.

هیأت مسجد امین الدوله که به نام جبهۀ مسلمانان آزاده با چهره‌هایی چون حبیب‌الله عسگراولادی، مهدی عراقی، علی درخشان و محمد گچونی معروف بودند و گروه اصفهانیهای مقیم مرکز که با یکدیگر پیوند تشکیلاتی داده بودند، به پیشنهاد حاج مهدی عراقی نام «هیأتهای مؤتلفۀ اسلامی» بر آنها نهاده شد.[۱]

بر این اساس، شکل حرکت طرفداران امام خمینی و بویژه کسانی که فعالان روز پانزدهم خرداد بودند سیمایی تشکیلاتی‌تر به خود گرفت. شورای مرکزی این جمعیت تشکیل شد و هیأتهای مؤتلفه دارای شورای روحانیتی گشت که نقش رابط را در بین هیأتها و امام خمینی ایفا می‌کردند که آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله انواری، حجت الاسلام باهنر و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در آن فعال بودند. تکثیر اعلامیه‌های امام، ترتیب تظاهرات و راهپیماییها و مجالس و سخنرانیهای متعدد برای طرفداران نهضت امام ازجمله دیگر فعالیتهای هیأتهای مؤتلفه بود.[۲]

این جمعیت، در قضیۀ رفراندوم طرح شش ماده‌ای ارائه شده از سوی شاه که به انقلاب سفید و انقلاب شاه و ملت معروف بود، نقش اساسی در شکل‌گیری اعتراضات عمومی به این طرح را داشت. در این رابطه پس از برگزاری چند جلسه بین نمایندگان جمعیت و امام، اعضای جمعیت نظر ایشان را دربارۀ طرح پیشنهادی شاه جویا شدند که امام در پاسخ به این استفتا به تاریخ ۱۳۴۱/۱۱/۲ صراحتاً رفراندوم را اجباری و آن را مقدمه‌ای برای از بین بردن مواد قانونی مربوط به مذهب دانستند که این اطلاعیه را می‌توان سرآغاز انقلاب سفید و واقعۀ ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ دانست. جمعیت مؤتلفۀ اسلامی در عاشورای سال ۱۳۴۲ با ایجاد راهپیماییهای مختلف، اعتراضات مردمی را علیه شاه شدت بخشید و پس از سخنرانی امام در بعد از ظهر عاشورای ۱۳۴۲، اعضای جمعیت مؤتلفه پس از اطلاع از دستگیری امام با اطلاع‌رسانی عمومی، مردم را در شکل‌دهی بر قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تشویق کردند به طوری که برخی از اعضای برجستۀ این گروه برای اطلاع‌رسانی مردم از خبر دستگیری امام در نقاط شلوغ بازار با صدای

---

۱. شادلو، عباس؛ احزاب و جناحهای سیاسی؛ ص ۱۵۷.
۲. جاسبی، عبدالله؛ تشکل فراگیر، مروری بر یک دهه فعالیت حزب جمهوری اسلامی؛ ج ۱، ص ۳۶۱.

بلند خبر دستگیری ایشان را اعلام نمودند.(۱)

این عده بعد از تبعید امام خمینی یک گروه مخفی تشکیل دادند و در ابتدا همچون فداییان اسلام خواهان مبارزهٔ مسلحانه با رژیم شاه و گردانندگان آن بودند اما به دنبال اولین اقدام مسلحانهٔ خود یعنی ترور نخست وزیر (حسنعلی منصور) در بهمن ماه ۱۳۴۳ تشکیلات آنها شناسایی و متلاشی شد. رهبران و فعالان اصلی آن دستگیر و عده‌ای به اعدام و بقیه به زندان محکوم شدند. بدین ترتیب فعالیت آنها محدود شد و گویا بعد از آن جریان اصلی، هیأتهای مؤتلفه از شیوه‌های مبارزهٔ مسلحانه دست کشیدند هر چند تعدادی از افراد گروه بعدها با گروههای سیاسی طرفدار مبارزهٔ مسلحانه نظیر مجاهدین خلق همکاری کردند؛ اما جریان اصلی هیأتهای مؤتلفه همچنان به صورت مخفی و محدود به فعالیت سیاسی در چهارچوب برنامه‌های سیاسی روحانیون مخالف رژیم (بویژه آیت‌الله خمینی) به فعالیت خود ادامه دادند.(۲)

پس از دستگیری اعضای اصلی جمعیت مؤتلفه در سال ۱۳۴۳ و به دلیل زندان طویل‌المدت برخی آنان (که تا سال ۱۳۵۷ در زندان بودند) فعالیت مؤتلفه تا حدودی کاهش پیدا کرد و به صورت پراکنده در قالب فعالیتهای فرهنگی و اقتصادی (حمایت مالی بازار از مبارزان) ادامه یافت.

در مورد ایدئولوژی و مبانی نظری و فکری این گروه باید گفت: هیأتهای موتلفهٔ اسلامی، کمتر از همتایان خود در جمعیت فداییان اسلام به کار احیای مفاهیم دینی و تدوین یک ایدئولوژی سیاسی ـ مذهبی همت گماردند آنها صرفاً هیأتهای مذهبی فعال در بازار (متشکل از تجار و شاگردان آنها) بودند که به فعالیتهای دینی (آموزش مذهبی از راه ارتباط برقرار کردن با روحانیونی نظیر آیت‌الله بهشتی و یا مطهری) و فعالیتهای اجتماعی و خیریه اشتغال داشتند آنها در اوایل دههٔ چهل تحت تأثیر رهبری امام خمینی فعالیت سیاسی خود را آغاز کردند و پس از تبعید ایشان نیز فعالیت سیاسی آنها به خاموشی گرایید در واقع از هیچ یک از اعضای مؤتلفهٔ، کتاب و یا اثری باقی نمانده که

---

۱. شادلو، عباس؛ احزاب و جناحهای سیاسی؛ ص ۱۵۷.

۲. رجوع شود به: عراقی، مهدی؛ ناگفته‌ها، خاطرات شهید حاج مهدی عراقی؛ [به کوشش محمود مقدسی و دیگران].

نشان دهندهٔ کوشش فکری آنها برای احیا، تعریف اندیشه‌های دینی و یا ارائهٔ نوعی اسلام سیاسی باشد و شاید به دلیل همین کاستی بود که برخی از اعضای مؤتلفه در هنگام اوجگیری فعالیتهای چریکی و مسلحانه جذب سایر گروهها از جمله مجاهدین خلق شدند و در واقع جمعیت مؤتلفه در اساس سازمانی بسته و متشکل از نیروهایی بود که خواهان ترویج ارزشهای اسلامی خاص بودند و از مبانی فکری مستقلی و طراحی شده‌ای برخوردار نبودند.

الف ـ۴ـ روحانیت مبارز

حضور آیت‌الله خمینی بعد از آیت‌الله بروجردی در بین مراجع تقلید نقطه عطفی در تحول روابط روحانیت با دولت گردید. ایشان نقش مهمی در تشکل مراجع تقلید و اعتراض دسته جمعی آنان در مقابله با اقدامات شبه مدرنیستی و آمرانه دولت داشت. تلاش دولت برای اجرای دکترین کندی در ایران در ابتدای دههٔ ۴۰، رویاروییهای جدیدی را در بین روحانیت و دولت به وجود آورد. در این جریان آیت‌الله خمینی نقش محوری را در تشکل مراجع به عهده داشت. اعتراض علیه لایحهٔ اصلاحی مربوط به قانون انتخاب انجمنهای ایالتی و ولایتی در سال ۴۱، به دنبال آن تصمیم دولت برای انجام رفراندم اصول ششگانه موسوم به انقلاب سفید، حمله به مدرسهٔ فیضیهٔ قم، تظاهرات گستردهٔ ۱۵ خرداد و سرکوب آن توسط دولت و اعتراض علما علیه لایحهٔ اعطای مصونیت به مستشاران امریکایی و در نهایت اعتراض علیه تبعید آیت‌الله خمینی را می‌توان از جمله این رویاروییها بین روحانیت و دولت ذکر کرد.

این اقدامات منجر به آن شد که بخشی از روحانیت در مقابله با استبداد و وابستگی و دین‌ستیزی رژیم به همراهی امام خمینی برخیزند و موضع محکمی را اتخاذ کنند و دولت را به عنوان یک «غیر» به حساب آورده و در مقابل آن خود را تجهیز نمایند.(۱) در این دوره موج تفکرات جدید که از یکسو ناشی از تفکر و اقدامات شبه مدرنیستی هواداران مکتب مدرنیزاسیون در ایران و از سوی دیگر رشد نگرشهای مارکسیستی و

---

۱. ر.ک: بروجردی، مهرزاد؛ روشنفکران ایرانی و غرب.

الحـادی بـود شـرایـط جـدیدی را بـرای روحـانیت بـه وجـود آورد. هـواداران مکـتب مدرنیزاسیون در ایران با حمایت از نوعی مهندسی اجتماعی خواستار حذف ارزشهای فرهنگ سنتی و از جمله ارزشهای مذهبی به عنوان مهمترین مانع توسعه در رسیدن به سرمایه‌داری در ایران بودند. آنان با گسترش آموزشهای جدید و استفاده از ابـزارهـای تبلیغاتی دولتی و سرکوب مخالفین به ستیزه‌جویی با مذهب برخاستند، این اقدامات با شکل جدیدی ادامه یافت. از سوی دیگر، تحولات اجتماعی و اقتصادی و گسترش نفوذ غرب در ایران، زمینه‌ای برای رشد جریانات چپ مارکسیستی در بین توده‌ها و اقشـار تحصیل کرده فراهم آورد که در مجموع هر دو این جریانات، مذهب را مورد تهدید قرار می‌داد.

مجموعهٔ عوامل فوق‌الذکر باعث گـردید تـا بـخشی از نسـل جـوانـتر روحـانیون بـا تأثیرپذیری از موج بیداری اسلامی جهان اسلام و در واکنش به شرایط موجود اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور خواستار یک حرکت اصلاحی گردید. این نسل نقاد روحانیون که بتدریج در دههٔ ۳۰ و ۴۰ پدیدار شد موفق به شکل‌دهی یک جنبش مذهبی و ارائهٔ تصویری انقلابی از اسلام گردید. این نسل جدید از روحـانیون ضـمن انـتقاد از وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه و با انتقاد از سکوت سـنگین برخی از فقهای حوزه‌ها در مقابل این جریانات و دوری جستن آنها از مسائل سیاسی، خواستار تبیین یک نظریهٔ سیاسی جایگزین از اسـلام بـودند کـه بـتوانـد رهـایی‌بخش مشکلات جامعه گردد. اما آنان بزودی به این نتیجه رسیدند که اگر قرار است انـقلابی اسلامی به وجود آید بدون پیدایش دگرگونیهای درونی در میان علمای دین نه می‌تواند پیدا شود و اگر پیدا شود سرانجام درخشانی برای جامعه نخواهد داشت. به نظر آنـان دشواری اصلی بر سر نوع نگرش به اسلام بود زیرا اسلامی که آنها از آن سخن می‌گفتند اسلامی اجتماعی و سیاسی بود که آن را اسلامی اصیل می‌دانستند.

اصولاً در دههٔ ۳۰ تا ۵۰ دیدگاههای مختلفی دربارهٔ نحوهٔ برخورد با مسائل سیاسی و اجـتماعی در بـین روحــانیون وجـود داشت بـرخـی بـا تـوجه بـه تـجربهٔ تـاریخی و سرخوردگیهای قبلی در دوران مشروطه و نهضت ملی نفت، خـواسـتار دوری جسـتن

مراجع شیعه از سیاست بودند و معتقد بودند که مبارزه با رژیمهای قدرتمند حاکم به نفع دین آل محمد نیست[۱] برخی نیز تشکیل هر حکومتی را در عصر غیبت نامشروع می‌دانستند. بر این اساس اعلام می‌کردند که در سیاست دخالت نمی‌کنند[۲] که مجموعه این تفکرات به سود وضعیتی تمام می‌شد که هیچ کاری برای تغییر شرایط موجود انجام نمی‌داد و وضعیت سکوت و سکون را از سوی مذهبیون ترغیب می‌کرد. در چنین شرایطی نسل جدید منتقد روحانیون، ضمن اعتراض به وضع موجود، این نظریات را به عنوان سلطهٔ روح عافیت‌طلبی مدعیان پیشوایی دینی قلمداد کرده و خواستار تحرکی جدّی از سوی روحانیون بودند. اما روحانیون طرفدار جنبش انقلاب بزودی متوجه شدند که ابتدا باید به تحولی درونی اقدام کنند و دیدگاهها غیرسیاسی از اسلام را مورد نقد قرار دهند و موانع درونی و فرهنگی جامعه روحانیت را مرتفع سازند آنان با انتقاد از برخی نگرشهای اخباریگری در حوزه‌ها و دیدگاههای غیرسیاسی و اجتماعی از مذهب و انتقاد از عوامزدگی روحانیت و وضعیت تدریس برنامه‌های تحصیلی روحانیون که مرتبط با نیازهای روز نمی‌باشد، خواستار تحول جدّی در حوزه‌ها بودند. این گروه از روحانیون بتدریج نظریهٔ سیاسی حکومت اسلامی را که عمدتاً دارای وجوه سلبی و ایجابی بود، تبیین کردند و آن را به عنوان نظریه‌ای متفاوت از مکاتب رقیب همچون مارکسیسم و لیبرالیسم به تصویر کشیدند.

آنان با تأکید بر اینکه همهٔ پیامبران برای تشکیل حکومت قیام کرده‌اند و بدون حکومت احکام اسلام اجرا نخواهد شد به ارائهٔ تبیین آرمانهای اجتماعی اسلام به عنوان یک مکتب فکری پرداختند و اسلام را به عنوان یک مکتب و ایدئولوژی فکری مستقل که هر چند دارای وجوه اشتراک و افتراق با دیگر مکاتب رقیب مثل مارکسیسم و لیبرالیسم می‌باشد اما دارای یک چهارچوب مستقل است، مطرح کردند. آنان حرکتهای سیاسی و انقلاب را عملی عبادی (مانند نماز) دانستند و با حمایت از آرمانهایی همچون

---

۱. رجوع شود به: باقری، علی (گردآورنده)؛ «خاطرات علی حجتی کرمانی» (مصاحبه)، مجموعه خاطرات ۱۵ خرداد؛ ج ۱، ص ۵۹.

۲. رجوع شود به: باقری، علی (گردآورنده)؛ «خاطرات آیت‌الله امامی کاشانی» (مصاحبه)، مجموعه خاطرات پانزده خرداد؛ ج ۱، ص ۲۵.

آزادی بشر (به عنوان ایجاد بستر مناسب برای رشد استعدادهای بشری در جامعهٔ اسلامی)، برابری و عدالت و ظلم‌ستیزی، تصویر آرمانی را از جامعهٔ اسلامی ارائه کردند و به قول برخی علمای شیعه «باید اسلام را آنطور که هست معرفی کنند.»[۱] چنین خواسته‌ای فقط با دگرگونی کامل نظام سیاسی موجود امکانپذیر خواهد بود. فقط در این صورت است که در خارج از مرزهای نظام اسلامی می‌توان گفت:

به دنیا که ما یک همچو کالای بزرگی داریم، یک همچو قوانین مترقی داریم؛ محتاج نیستیم به اینکه در قوانین به کسی دیگر مراجعه کنیم.[۲]

و در داخل مرزهای حکومت اسلامی فاجعه دوگانگی در شخصیت فرد مسلمان که بر اثر حکومتهای ضد و نقیض بر زندگی او تحمیل شده است، پایان خواهد یافت.[۳] آنان دریافتند که ایجاد یک تحول اجتماعی به رهبری روحانیت بدون پالایش درون جامعهٔ روحانیت و ایجاد تحول اصلاحی در درون حوزه‌ها و فرهنگ موجود مذهبی ممکن نیست به همین دلیل اصلاح ساختار درونی روحانیت از اولویتهای این گروه محسوب می‌شد.

از جمله بلافاصله پس از فوت آیت‌الله بروجردی موجی از بحثها و نظریات جدید در مورد مرجعیت و نقش سیاسی آن از سوی برخی از علما و روحانیون جوان و نوگرا و روشنفکران مذهبی مطرح شد. در این بحثها غالباً بر ضرورت اصلاح نظام آموزشی و اداری و مالی حوزه‌های علوم دینی و پویاتر کردن فقه.شیعه و تضمین استقلال اقتصادی دستگاه دینی و انطباق نظام مرجعیت با تحولات و مقتضیات علمی اجتماعی و سیاسی و دخالت فعال مراجع دینی در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی و تلاش برای جذب مردم بویژه جوانان تأکید شد[۴]. این گروه از روحانیون نقادکه نقش مهمی در تحولات بعد ایفا کردند عمدتاً متاثر از مواضع امام خمینی بودند که تهیهٔ مقدمات حکومت اسلامی را

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۲، ص ۳۲.
۲. همان؛ ص ۳۶.
۳. صدر، محمد باقر؛ «سرچشمه‌های قدرت در حکومت اسلامی»، ترجمهٔ دکتر نبوت، مجموعه مقالات همراه یا تحول اجتهاد؛ ص ۳۰.
۴. رجوع شود به: جمعی از نویسندگان؛ مباحثی پیرامون مرجعیت و رهبری؛ ص ۳۴۱.

«شرط واجب» (نه وجوب) می‌دانستند که تهیهٔ آن مقدمه نیز واجب می‌شد و در واقع اصلاح حوزه را مقدمه حرکت اصلاحی جامعه می‌دانستند.[۱] آنان در تحلیل جنبش اسلامی و علل شکست و عدم پیروزی آن معتقد بودند عواملی چون فاصله روحانیت و علمای اسلام از مسائل روز و جامعه، کید مکاران و استعمارگران، استبداد، بریده شدن پیوند روحانیت و استنکاف آنها از حضور فعال و همه جانبه در بزنگاههای سیاسی - اجتماعی، عدم نظم در فعالیتهای گروه معدود فعال حاضر در صحنه و سوءاستفاده عناصر مزبور از این بی نظمی که این شکل بخصوص در بیت و دفتر علمای طراز اول به‌گونه برجسته‌ای جلوه‌گری می‌کرد. در کنار این عوامل قدرت بیگانگان و برنامه‌ریزی منظم آنها در جهت ایجاد تفرقه و نفوذ عامل شکستها می‌باشد.[۲] به منظور رفع این مشکلات، اولین تشکیلات سیاسی - نظامی که از درون حوزهٔ علمیه قم سربرآورد، جمعیت سرّی اصلاح حوزه بود. از جمله افراد آن می‌توان به آقایان خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی، منتظری، مشکینی، ربانی شیرازی، قدوسی، مصباح یزدی و امینی اشاره کرد که هدف اصلی این جمعیت بررسی اصلاح جامعه بود اولین جلسه این جمعیت در اردیبهشت ۱۳۴۳ تشکیل شد. این جمعیت دارای اساسنامهٔ مدون مفصلی بود که نشریات مخفی بعثت و انتقام را منتشر می‌کرد. جمعیت مذکور در خرداد ماه ۱۳۴۵ لو رفت.[۳] مروری بر سخنان امام خمینی در این مقطع و مروری نیز بر کتاب مرجعیت و روحانیت بخوبی دیدگاههای اصلاحی جدید را منعکس می‌کند مثلا جمعی از فضلای حوزه‌ها در مقالاتی در کتاب مرجعیت و روحانیت به نقد وضعیت موجود حوزه‌های و نهاد مرجعیت و ارائه راهکاری اصلاحی پرداختند. این کتاب که توسط افرادی همچون آیت‌الله محمد بهشتی، سید مرتضی جزایری، مرتضی مطهری، علامه طباطبایی، سید محمود طالقانی، سید ابوالفضل موسوی زنجانی در سال ۱۳۴۱ نگاشته شد نخستین تحول مربوط به تلاش نسل جدید روحانیت برای ایجاد و اصلاحات درونی از سوی

---

۱. شیخ فرشی، فرهاد؛ تحلیلی بر نقش عالمان شیعی در پیدایش انقلاب اسلامی؛ ص ۷۰.
۲. جاسبی، عبدالله؛ تشکل فراگیر، مروری بر یک دهه فعالیت حزب جمهوری اسلامی؛ ج ۱، ص ۳۵۸.
۳. همان؛ ص ۳۵۹.

روحانیون و توانا کردن روحانیون برای پرداختن به امور سیاسی و اجتماعی بود.[۱] درکنار این حرکت درونی در حوزه، بسیاری از این روحانیون دریافتند که تنها راه نجات دادن اسلام از تسلط مکتبهای فکری رقیب دست زدن به یک مبارزه ایدئولوژیک است یک راه دست زدن به این مبارزه انتشار کتابهای محققانه بود. مثلاً در پاسخ به افراد غیر مذهبی علامه طباطبایی اصول فلسفه و روش رئالیسم را تهیه کرد که به هر صورت فرهیخته‌ترین ردّیه روحانیون بر فلسفهٔ ماتریالیستی بود.

علاوه بر این آیت‌الله مطهری در کتاب مفصل دیگری به نام خدمات متقابل اسلام و ایران به آن گروه از ناسیونالیستهای ایرانی که منکر خدمات اسلام به فرهنگ ایران بودند پاسخ داد. آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی در سال ۱۳۴۸ کتابی با عنوان اسرار عقب‌ماندگی شرق منتشر ساخت که در آن به تمدن فرهنگ علوم و سیاست غرب حمله شد و از یک آلترناتیو اسلامی ـ شرقی دفاع نمود. آیت‌الله طالقانی کتاب اسلام و مالکیت را نوشت که در آن از اندیشه‌های اسلام دربارهٔ موضوعهای اقتصادی مهمی همچون انواع مالکیت اموال خصوصی و عمومی بانکداری و نرخ بهره سخن رفته بود.

این کتابها که سکولاریسم، مارکسیسم، تمدن غربی، دوگانگی شرق و غرب، ناسیونالیسم ایرانی و نیز عقاید اسلامی در مورد اقتصاد و سیاست را مورد بحث قرار می‌دهد تنها چند نمونه از نوشته‌های گسترده‌ای است که طبقهٔ روحانی آنها را منتشر کرد. آنچه در گزینش این موضوعها جلب نظر می‌کند شکل مدرن آنها و مناسبت موضوعاتشان است. چهرهٔ سیاسی اسلام در حال گسترش بود و از آن مهمتر اینکه به یک ایدئولوژی تبدیل می‌شد.[۲] حضور فکری روحانیت به نشریات مردم پسند نیز گسترش یافت. در سال ۱۳۳۷، نخستین شماره از ماهنامهٔ «درسهایی از مکتب اسلام» درقم به وسیلهٔ انتشارات دارالتبلیغ اسلامی که سرپرستی آن را آیت‌الله سید محمد کاظم شریعتمداری به عهده داشت، منتشر شد. در مقدمهٔ نخستین شمارهٔ این نشریه، از آن به عنوان آلترناتیوی در برابر سیل مدهش فساد اخلاقی، بی‌دینی و روحیه مال‌پرستی که

---

۱. جمعی از نویسندگان؛ مباحثی پیرامون مرجعیت و رهبریت.

۲. بروجردی، مهرزاد؛ روشنفکران ایرانی و غرب؛ ص ۱۳۲.

بر جامعهٔ ایران و بویژه جوانان آن حاکم است، یاد شده بود. این نشریه بزودی جای شایستهٔ خود را در صحنهٔ فکری ایران به دست آورد تا جایی که مطابق یک پژوهش در اواخر دههٔ ۱۳۵۰ / ۱۹۷۰ ماهانه پنجاه هزار نسخه از آن به فروش می‌رفت.[۱] به دنبال «درسهایی از مکتب اسلام» نشریهٔ دیگری در قم به نام «مکتب تشیع» به وسیله جمعی از روحانیون نقاد طرفدار امام خمینی منتشر شد. نشریهٔ جدید در حالی که هدفهایی همانند نشریه قبلی را دنبال می‌کرد، از نظر سیاسی رادیکالتر بود. این نشریه در اردیبهشت ۱۳۳۸ با تیراژ ده هزار نسخه کار خود را آغاز کرد. یک ماه بعد در پنج هزار نسخه دیگر تجدید چاپ شد[۲] روحانیون و متحدان آنها در بنگاههای انتشاراتی برای ترویج عقاید خود نیز شرکت کردند. مطابق پژوهشی که در سال ۱۳۵۵ سعید امیر ارجمند آن را نقل کرده تنها در تهران چهل و هشت ناشر کتابهای مذهبی وجود داشت که بیست و شش تای آنها فعالیت خود را با چاپ کتابهای مذهبی در دهۀ چهل آغاز کرده بودند.[۳] وسایل و منابع و فضای مساعد فرهنگی به سود نیروهای مذهبی عمل می‌کرد. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که مبارزه ایدئولوژیک روحانیون را مجبور ساخت که گفتمان شفاهی را گفتمان نوشتاری سازند تا بدین طریق امکانات ارتباطی آنان هر چه بیشتر قدرتمند گردد.[۴]

از ۱۳۲۳ تا ۱۳۴۰ که آیت‌الله بروجردی در رأس حوزهٔ علمیهٔ قم بود فاصله میان حوزه‌های علمیه و دانشگاهها کمتر شد. آیت‌الله بروجردی از اهمیت تبلیغات چه در داخل و چه در سطح بین‌المللی بخوبی آگاه بود. او نمایندگانی به مصر، کویت، پاکستان، سودان و لبنان فرستاد و مرکز اسلامی را در هامبورگ آلمان بنیان نهاد علاوه بر این او به بسیاری از فارغ التحصیلان حوزه‌ها اجازه داد که وارد دانشگاهها شوند. تا هم علوم

---

۱. به نقل از:

Tehranian, Majid; *Communication and Revolution in Iran: The Times*, London, 1982, 3AGU, IO.

۲. همان، ص ۱۴۰.

3. Said Amir Arjomand, *Iraditionalism in Twentieth - Century Iran, Albany, State Univ,* New York, Press 1987.

۴. بروجردی، مهرزاد؛ روشنفکران ایرانی و غرب؛ ص ۱۴۴.

جدید را بیاموزند و هم اسلام را ترویج کنند، اندیشهٔ او صورت واقع یافت زیرا دانشورانی که آموزش سنتی دیده بودند کسانی چون سید جلال الدین آشتیانی، محمد تقی دانش پژوه، مهدی حائری یزدی، حجةالاسلام محمد جواد حجتی کرمانی، احمد مهدوی دامغانی، یحیی مهدوی، آیت‌الله محمد مفتح، مهدی محقق، جواد مصلح، آیت‌الله مرتضی مطهری، آیت‌الله موسی صدر، سید جعفر شهیدی به زندگی دانشگاهی وارد شدند.[۱] این دانشوران که بسیاری از آنان نویسندگانی پرکار بودند به تغییر فضای دانشگاهها بسیار کمک کردند. کار این نویسندگان و تفسیرهای آنها بر متنهای گوناگون اسلامی موجب رونق چنین آثاری شد علاوه بر این آنان مراسم بزرگداشت و یادبود برای حکیمان و بزرگان برپا می‌کردند، گروههای خصوصی بحث و مطالعه تشکیل می‌دادند، نماز جماعت برپا می‌ساختند، با مخالفان خود به بحثهای کلامی یا سیاسی و جدلهای قلمی می‌پرداختند و سرانجام نسل تازه‌ای از دانشجویان و آموزگاران را پرورش دادند. این پیشروان راه را بر بسیاری از طلابی گشودند که پس از آن در مدارس الهیات در دانشگاههای جدید ایران مشغول تحصیل شدند. برگزیدگان روحانی شهرستانها نیز رضایت دادند که فرزندان خودرا به محیط تازه بفرستند و به آنها اجازه دادند سبک زندگی تازه‌ای در پیش گرفتند بسیاری از این افراد پس از فارغ‌التحصیل شدن به استخدام وزارتخانه‌هایی چون آموزش و پرورش و دادگستری درآمدند و به عنوان آموزگار دبستان، دبیرستان، واعظ، محضردار و قاضی به شهرستانها فرستاده می‌شدند بدین‌سان روحانیون در زندگی فرهنگی در حال تغییر ایران، موقعیت با نفوذی برای خود به دست می‌آوردند.[۲]

جهاد آموزشی روحانیون از دانشگاهها بسیار فراتر رفت. هدف مهم دیگر، تلاش در دبستانها و دبیرستانها بود. از همان دههٔ ۱۳۳۰ روحانیون کوشایی چون آیت‌الله محمد جواد باهنر، آیت‌الله محمد بهشتی، آیت‌الله محمد مفتح و آیت‌الله مطهری به جامعهٔ معلمان که بیشتر غیر مذهبی بودند، پیوستند تا آرمان مشترک خود را در مقابله با دولت و

---

۱. همان‌جا.
۲. همان؛ ص ۱۴۵.

جناح چپ کمونیسم پیش ببرند. جامعهٔ روحانیون توانستند یک رشته مدارس خصوصی پسرانه و دخترانه به نام مدارس علوی و رفاه تأسیس کنند.

روحانیون در دبیرستانهای معمولی نیز رخنه کرده بودند زیرا غالباً در آنجا به عنوان معلم تعلیمات دینی، انشاء، عربی و ادبیات فارسی استخدام می‌شدند. آنان شاگردان خود را تشویق می‌کردند که انجمنهای اسلامی تشکیل دهند تا به فعالیتهای گوناگونی چون برپایی کلاسهای تفسیر قرآن، تشکیل گروههای بحث دربارهٔ مسائل فلسفی و اخلاقی، شرکت در فعالیتهای مافوق برنامه و درست کردن کتابخانه بپردازند. این فعالیتها برای بسیاری از شاگردان جالب بود.[۱]

به هرحال مجموعه این اقدامات که توسط نسل جدیدی از روحانیون در حال انجام بود منجر به گسترش و نشر نگرشهای جدید و عقلانی‌تری از مذهب شیعه به جوانان، روشنفکران و اقشار مختلف اجتماعی شد و تفکر اسلامی را به عنوان یک گفتمان مسلط به گفتمان رهایی‌بخش برای مردم ترسیم کرد.

این گروه از روحانیون از نظر سیاسی با طرح نظریات ضد استعماری و ضد استبدادی امام خمینی و تأکید لزوم به مبارزه علیه رژیم، روحانیون میانه‌رو را نیز علی‌رغم تمایلشان، وادار به قطع هر گونه ارتباطی با دولت کرد.

یکی از اقدامات مهم آیت‌الله خمینی در این دوران تئوریزه کردن نظریهٔ حکومت اسلامی در تبعید بود. این بحثها بعدها در کتابی با عناوینی نظیر حکومت اسلامی و ولایت فقیه منتشر شد. در این کتاب ابتدا به ناشناخته ماندن اسلام واقعی حتی در میان علما و طلاب علوم دین اشاره شده و سپس بی‌توجهی فقها و مراجع تقلید به مباحث اجتماعی اقتصادی و سیاسی موجود در منابع اسلامی مورد انتقاد قرار گرفته است. آنگاه نظام سیاسی موجود در ایران (نظام سلطنتی) ضد اسلامی معرفی شده و سرانجام با اشاره به آیات، احادیث و همچنین با توجه به تاریخ صدر اسلام (دوران پیامبر) ضرورت تشکیل یک حکومت مبتنی بر احکام اسلام اثبات گشته و این عقیده که احکام اسلامی برای

---

۱. همان؛ ص ۱۴۷.

جامعه امروز کافی نیست، به عنوان یک نقشهٔ استعماری رد شده است.[۱] اما نکتهٔ مهم مباحث آیت‌الله خمینی در این کتاب، نخست تأکید بر ضرورت مبارزه با حکومت فاسد موجود و تدارک انقلاب برای برپای یک حکومت اسلامی است و دوم تأکید بر این نکته که چنین حکومتی دارای همان ولایتی است که حضرت رسول(ص) در امور جامعه دارا می‌باشد و همهٔ مردم لازم است که از او اطاعت کنند.[۲]

برخی محققین معتقدند می‌توان روحانیون را بعد از فوت آیت‌الله بروجردی به سه گروه تحت عناوین «علما» و «محتاط غیر سیاسی»، «روحانیون مخالف میانه‌رو» و «روحانیون مخالف تندرو» تقسیم‌بندی کرد.[۳] گروه نخست که شاید بزرگترین گروه بود، از علما محتاط غیر سیاسی تشکیل می‌شد که معتقد بودند روحانیون باید از سیاست دوری کرده به مسائل معنوی تبلیغ کلام خداوند، تحصیل در حوزه‌ها و آموزش علما و نسل آینده بپردازند. این روحانیون غیر سیاسی با وجود برکنار بودن از سیاست در سالهای ۵۶ ـ ۱۳۵۴ به دلیل تدوین و اجرای سیاستهای دولتی نامطلوب راجع به بازار و نهادهای مذهبی به عرصهٔ سیاست کشیده شدند.

آنان می‌خواستند که رژیم را به حال خود بگذارند اما این بدان معنی نبود که رژیم هم کاری به آنها نداشته باشد آنها همچنین از ناتوانی یا بی‌میلی مقامات در جلوگیری از آنچه انحطاط فزاینده اخلاق عمومی قلمداد می‌کردند، ناراحت بودند.[۴]

سید احمد خمینی دربارهٔ این گروه معتقد است اکثر آخوندها تا دههٔ ۱۳۵۰ غیرسیاسی بودند نه باشاه مخالفت می‌کردند و نه آشکارا پشتیبان او بودند اما ناگهان به انقلاب پیوستند زیرا رژیم در رویارویی با فساد اخلاقی و زدودن خیابانها «از بی‌بند و باریها» شکست خورده بودند.[۵]

گروه دوم را می‌توان روحانیون مخالف میانه‌رو نامید. این گروه علی‌رغم مخالفت با

---

۱. خمینی، روح‌الله؛ ولایت فقیه؛ ص ۱۴.
۲. همان‌جا.
۳. آبراهامیان، یرواند؛ ایران بین دو انقلاب؛ ص ۵۸۳.
۴. همان‌جا.
۵. اطلاعات؛ ۱ مهر ۱۳۵۸.

حق رأی زنان و اصلاحات ارضی و سیاستهای فرهنگی شبه مدرنیستی شاه، ترجیح می‌دادند که همچنان با شاه ارتباط داشته باشند تا از این طریق بتوانند سیاستهای حکومت را تعدیل کنند و در حد امکان با نفوذهای پنهانی از منافع حیاتی نهادهای مذهبی محافظت نمایند. جنبه دیگر میانه‌روی گروه مورد بحث این بود که خواستار سرنگونی سلطنت نبودند بلکه فقط خواستار اجرای کامل قانون اساسی بودند. آنها با توسل به قانون اساسی مشروطه امیدوار بودند روزی برای نخستین بار «کمیته عالی» متشکل از پنج مجتهد را تشکیل دهند، کمیته‌ای که برای تضمین مطابقت قوانین مصوب مجلس با شرع مقدس در قانون اساسی پیش‌بینی شده بود. هنگامی که شاه در سالهای ۵۶ - ۱۳۵۴ این در امید را بست حمله و تعرض به بازار و حوزهارا شدت بخشید و از طریق حزب رستاخیز برای در دست گرفتن کامل تشکیلات و نهادهای مذهبی به تکاپو افتاد. موضع نیمه انفعالی این روحانیون میانه‌رو و دیگران توجیه‌پذیر بود.

سومین گروه را می‌توان روحانیون مخالف تندرو نامید که خواهان حذف سلطنت و برقراری حکومت اسلامی بودند و آیت‌الله خمینی را می‌توان رهبر این گروه نامید که شبکه‌ای مخفی و غیررسمی از روحانیون در ایران از ایشان حمایت می‌کردند.[۱]

آیت‌الله خمینی در تشریح دیدگاه خود، روحانیون غیرسیاسی و روحانیون مخالف میانه‌رو را مورد بازخواست قرار می‌دهد. وی گروه نخست را به ترک تکالیف شرعی خود و پناه بردن به حوزه‌های علمیه و پذیرفتن نظریهٔ جدایی دین از سیاست که توطئهٔ استعمار است، متهم می‌کند. ایشان در انتقاد از روحانیون مخالف میانه‌رو محتاطانه عمل می‌کند. او می‌گوید که تنها راه نابودی ظلم، ستم، فساد و خیانت، یک انقلاب سیاسی اسلامی است.[۲] لازم به ذکر است که در مراحل آغازین نهضت، خواستهٔ این گروه از روحانیون و حتی مهمترین مخالف روحانی شاه یعنی امام خمینی نیز وارد شدن در برخورداری تند و رادیکال با رژیم نبود، به طوری که خود امام در سال ۴۱ در قالب نصایحی به شاه آشکار گفت:

---

۱. رجوع شود به: خمینی، روح الله؛ ولایت فقیه؛ ص ۱۱۵ به بعد.

۲. آبراهامیان، یرواند؛ ایران بین دو انقلاب؛ ص ۵۸۹.

من به شاه مملکت نصیحت می‌کنم این قوه (یعنی روحانیون) را از دست ندهند.[۱]

اما رفتارهای مستبدانه و توهین آمیز شاه نسبت به روحانیون و خشونت عریان او در حمله به باورهای مذهبی، در نهایت برخورد رادیکال با وی را گریزناپذیر ساخت و گروه سوم از روحانیون را به این باور رساند که «انقلاب سیاسی اسلام» چارهٔ کار می‌باشد.

به طوری که مراجع دیگر نیز هر چند اختلاف‌نظرهایی در مورد نحوهٔ تشکیل حکومت اسلامی با امام خمینی داشتند، اما در آستانهٔ انقلاب و با تشدید اقدامات دولت، اعتراض خود را علیه استبداد و وابستگی دین‌ستیزی رژیم اعلام کردند که این اعتراضات را می‌توان در تحلیل محتوای اعلامیه‌های آنها در سالهای ۴۰ و ۵۰ دید. در این سالها گسترش فرهنگ و اخلاقیات غیرمذهبی یا آنچه که از سوی رهبران و مبلغان گسترش فساد و فحشا می‌نامیدند که معمولاً به سیاستهای رژیم نسبت داده می‌شد و همچنین تلاش دولت برای اعمال کنترل بر امور مذهبی از طریق تشکیل سپاه و دین، تغییر تقویم رسمی کشور از اسلامی به شاهنشاهی، از جمله موضوعاتی بود که در طی سالهای مزبور بویژه در سالهای دههٔ ۱۳۵۰ تشدید شده بود. با وجود این، واکنش بخش اعظمی از دستگاه دینی (مراجع تقلید و مبلغان مذهبی) به اینگونه مسائل نه مبارزه‌جویی سیاسی و انقلابی بلکه نوعی اعتراض و مقاومت فرهنگی و اخلاقی بود که بیشتر در قالب نکوهش مظاهر بی‌دینی و فساد و دعوت مردم به پایبندی به مذهب جلوه‌گر می‌شد. چنین گفتمان اعتراضی را بخوبی در تشکیلات مذهبی فعال می‌توان مشاهده کرد که به گونه‌ای غیر مستقیم زمینه‌های پذیرش ایدئولوژیهای انقلابی را در میان بخشی از مخاطبان این گروهها فراهم می‌کرد.

مهمترین نقطهٔ قوت مبارزان روحانیون مخالف، تبعیت کامل آنان از امام بود، به‌علاوه شماری از روحانیونی که از امام جانبداری می‌کردند. اگر چه به معنای اخص کلمه (آیت‌الله) نبودند اما در آستانهٔ سال ۱۳۵۶ جزء مدرسین‌حوزه‌های علمیه و در ردهٔ بالای هرم روحانیت به حساب می‌آمدند. این دو عامل یعنی تبعیت کامل از امام و قرار داشتن برخی از طرفداران امام در ردهٔ مدرسین حوزه‌ها، چنین نتیجه داد که اگرچه رهبری

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۱، ص ۱۲۱.

انقلاب بر حسب ظاهر فاقد یک حزب و تشکیلات منسجم بود، اما در عمل و در سطح کشور شبکه‌ای از طرفداران امام همچون سازمانی نیرومند و متشکل، گردونهٔ انقلاب را به حرکت درآوردند.[۱] که این گروه در آستانهٔانقلاب متشکل‌تر شد و تعدادی از فعالان این گروه روحانیون، در آستانهٔانقلاب با ایجاد تشکل جدیدی به نام «جامعهٔ روحانیت مبارز» نقش زیادی در تحولات انقلابی و همچنین مسائل بعد ازانقلاب ایفا کردند.

افرادی همچون استاد مطهری، آیت‌الله خامنه‌ای، دکتر بهشتی، دکتر باهنر، آیت‌الله موسوی اردبیلی، آیت‌الله جنتی، آیت‌الله ربانی، آیت‌الله امامی کاشانی، آیت‌الله ملکی، دکتر محمد مفتح، حجت الاسلام طاهری خرم‌آبادی، واعظ طبسی، حجتی کرمانی، آیت‌الله مشکینی، آیت‌الله خوئینی‌ها، هاشمی‌نژاد و موحدی کرمانی در این تشکل به فعالیت پرداختند و ضمن برگزاری جلسات و تماسهای پی در پی، گامهای مهمی در جهت هماهنگ ساختن مبارزات مردمی علیه دولت برداشتند.

جامعهٔ روحانیت مبارز، نقش مهمی در تحکیم رهبری روحانیت در جریان گسترش انقلاب ایفا نمود. این تشکیلات که مرتباً با امام خمینی در ارتباط بود علاوه بر مشاوره با ایشان نقش بازوی اجرایی انقلاب را نیز بر عهده داشت. بویژه آنکه تعداد بیشماری از مساجد تهران همچون ستادهای کوچک فرماندهی، همهٔ محلات را تحت پوشش قرار داده و امکان تحرک برای مبارزان مسلمان و نیروهای مرتبط با روحانیت را بسیار افزایش می‌داد.[۲] این تشکیلات باعث شد که روحانیون هوادار امام خمینی در راستای گسترش نهضت، متشکل شده و به سازماندهی امور بپردازند. جامعهٔ روحانیت مبارز در تهران به هشت منطقه تقسیم می‌شد که در هر منطقه با پایگاه قرار دادن یک مسجد به سازماندهی مبارزین همان منطقه می‌پرداخت. در هر منطقه دو نفر رابط وجود داشت که در شورای مرکزی تشکیلات حضور می‌یافتند و هدایت مبارزه را در تهران به طور جمعی به عهده می‌گرفتند، استاد مطهری، آیت‌الله دکتر بهشتی، دکتر باهنر، دکتر مفتح، سمت شورای‌عالی شورای مرکزی این جامعه را داشتند. نظیر همین تشکل در مقیاسهای

---

۱. زیبا کلام، صادق؛ مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی ایران؛ ص ۲۸۷.

۲. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۱۳۵.

محدودتر در شهرستانها نیز دیده می‌شد.

تشکل روحانیون ایران در سال ۱۳۵۶ شکل واقعی به خود گرفت. رهبران این جریان با ارسال تلگرام به محضر امام خمینی و انتشار بیانیه‌ای در ۵ آبان ۱۳۵۶ نسبت به درگذشت حاج آقا مصطفی خمینی واکنش نشان دادند. این واکنش به مثابه اعلام موجودیت جریان پیشتاز روحانیت در صحنهٔ مبارزات سیاسی و حرکتهای سیاسی حوزه‌های علمیه بود.[۱]

درست پس از این تاریخ اعلامیه‌ها و نوشته‌های پخته و سنجیده‌ای از سوی روحانیت منتشر شد که حاوی رهنمودهای دقیقی خطاب به مردم بود. بررسی محتوای این نامه‌های بخوبی نشان می‌دهد که جریانی پخته با اهداف مشخص مسائل و موضوعاتی را که بعضاً صبغهٔ ترویجی و تعلیماتی دارد، مطرح می‌کند و شعارهایی گزینش شده را با هدف جریان‌سازی سیاسی در افکار عمومی می‌پراکند. مسلماً بحثهای بسیاری در پس این بیانیه‌ها و اطلاعیه‌ها نهفته بود.

نامه‌های سرگشاده که خطاب به مراجع و آیات عظام نوشته می‌شد، یکی دیگر از شگردها و شیوه‌های روشنفکران مبارز این جریان بود. در پس این حرکت چند هدف موازی دنبال می‌شد اول اینکه خطاب نامه‌ها به نهادها و دستگاههای مرکزی روحانیت و حوزه بود و در نتیجه بر اعتبار آن می‌افزود، به همین دلیل خود به خود نشان‌دهندهٔ بی‌اعتباری دستگاههای دولتی و مسئولان رژیم سلطنتی محسوب می‌شد. علاوه بر این شخصیتهای عظیم‌الشأن و ذی‌نفوذ روحانیت در جریان امور قرار گرفته و به عکس‌العملهای لازم دست زدند. در میان این گروه حتی محافظه‌کارترین رجال روحانی نیز ناچار از مشخص نمودن مرزبندی خود در قبال اوضاع و شرایط سیاسی می‌شدند. در کنار همهٔ این مسائل، بهانه‌ای برای روشنگری در میان مردم و فضاسازی سیاستهای رژیم پدید می‌آمد که به همین دلیل جریان و تشکیلات هدایت و مبارزه در میان روحانیون با امضاهایی که در ذیل بیانیه‌ها و تلگرامها و نامه‌های بود، برای مردم مشخص

---

۱. دارابی، علی؛ جامعه روحانیت مبارز تهران و نقش آن در تحولات نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران؛ پایان‌نامه دورهٔ کارشناسی ارشد علوم سیاسی، ص ۱۰۳.

می‌گردید.[۱]

در دوران انقلاب، جامعهٔ روحانیت نقش بسیار مهمی را در بسیج و سازماندهی تظاهرات ایفا کرد. به طوری که بخش عمده‌ای از برنامه‌ریزی راهپیماییها و سخنرانیها در مساجد، تهیهٔ شعارها و در مجموع سازماندهی نهضت عمدتاً توسط روحانیت مبارزه صورت می‌گرفت. به عبارت دیگر، در حالی که بسیاری از نیروهای مخالف با مشکلاتی همچون فقدان رهبری، ضعف تشکیلاتی، عدم انسجام فکری، تفرقه و انشعابات روبه‌رو بودند؛ اما روحانیت با وجود امام و دارا بودن شبکه‌های از روحانیون در سراسر کشور از مزیت مهمی برخوردار بود.

به‌علاوه روحانیت مبارز بویژه امثال مطهری و بهشتی به عنوان حلقهٔ اتصال بین امام در نجف و سپس در پاریس با مردم در ایران عمل می‌کردند. هستهٔ اصلی همه تظاهرات و راهپیماییهای سالهای ۵۷-۵۶ بویژه راهپیمایی بزرگ روز تاسوعا با استفاده از شبکهٔ مساجد و روحانیون آنها اداره می‌شد. با نگاهی گذرا بر روزشمار انقلاب اسلامی، نقش روحانیت مبارز در برگزاری مجالس یادبود و گرامیداشت شهدا، اعلام عزای ملی، تعطیل عمومی، برنامه‌ریزی اعتصابات و تظاهرات (بویژه در ماه مبارک رمضان و ماه محرم) و دعوت به میتینگها در راهپیماییها (بویژه برگزاری نماز با شکوه عید فطر در تپه‌های قیطریه تهران به امامت آیت‌الله مفتح و سخنرانی ایشان و دکتر باهنر و نقش برجستهٔ این اجتماع در تشدید مبارزات ضد رژیم) به طور اساسی نمایان است.[۲] در سال ۱۳۵۷ نیز جامعهٔ روحانیت مبارز به ایجاد کمیتهٔ تنظیم اعتصابات، کمیتهٔ برپایی راهپیماییها، کمیتهٔ استقبال از امام که گروه وسیعی از روحانیون مبارز و انقلابیون را در برمی‌گرفت، دست زد. جامعه روحانیت مبارز همچنین نقش بسیار مهمی را در شورای انقلاب ایفا کرد به طوری که اکثر اعضای اولیهٔ شورای انقلاب را این گروه تشکیل می‌دادند.[۳]

---

۱. همان‌جا.
۲. همان‌جا.
۳. اطلاعات؛ ۳۱ تیر ۱۳۵۹، مصاحبه دکتر محمدحسینی بهشتی.

الف ـ۵ـ نهضت آزادی

در آغاز دههٔ ۴۰ جمعی از نیروهای اسلامگرا شامل آیت‌الله سید محمود طالقانی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سحابی که از نیروهای عضو جبههٔ ملی و دارای گرایشات مذهبی بودند، از نهضت مقاومت ملی (که به وسیلهٔ جمعی از نیروهای ملی مذهبی عمدتاً هوادار جبههٔ ملی بعد از کودتای ۲۸ مرداد تشکیل شده بود) جدا شده و گروه سیاسی جدیدی تحت عنوان نهضت آزادی تشکیل دادند.

به گفتهٔ یکی از محققین، یکی از زمینه‌های مهم تأسیس نهضت آزادی وجود اختلاف فرهنگی بین دو جریان درون نهضت مقاومت ملی بود که شامل جناح غیرمذهبی که خود به دو گروه ناسیونال ـ سوسیالیسم (همچون خلیل ملکی، محمد علی خنجی، مهندس مجازی) و لیبرال ناسیونالیسم (به رهبری سنجابی) تقسیم می‌شدند و جناح مذهبی (همچون آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله زنجانی، مهندس بازرگان، یدالله سحابی) می‌شد.[۱]

به دنبال این اختلاف و همچنین سرکوب نهضت مقاومت ملی، عده‌ای از نیروهای ملی مذهبی عضو نهضت مقاومت ملی در سال ۱۳۴۰ تصمیم به فعالیت علنی گرفتند. مرحوم مهدی بازرگان در توضیح علت تشکیل نهضت آزادی می‌گوید:

جبههٔ ملی ایران همان‌طور که از اسمش پیداست جبهه بود یعنی اجتماع و اتحادی از واحدهای یا مکتبهای اجتماعی و بعضی افراد شاخص که دارای مقصد مشترک (استقلال کشور آزادی ملت) بودند. ولی مقصد مشترک داشتن ملازم با محرک مشترک داشتن نیست چنین انتظاری نباید داشت محرک بعضی ناسیونالیسم بعضی دیگر عواطف انسانی با تعصبات نژادی و محرک بعضیها مثلاً سوسیالیسم ولی برای ما و برای عده‌ای زیادی از همفکران و شاید اکثریت مردم ایران محرکی جز مبانی و معتقدات مذهبی اسلامی نمی‌توانست وجود داشته باشد.

نمی‌گوییم سایرین مسلمان نبودند یا مخالفت با اسلام داشتند، خیر برای آنان اسلام ایدئولوژی اجتماعی و سیاسی حساب نمی‌شد ولی برای ما مبانی فکری و محرک موجب فعالیت اجتماعی و سیاسی بود.

---

۱. فارسی، جلال الدین؛ زوایای تاریک ۴ هفته‌نامهٔ یالثارات الحسین؛ ۲۷ تیر ۱۳۸۰، ص ۷، مصاحبه با جلال‌الدین فارسی.

اتفاقاً چنین حزب با جمعیتی در ایران تشکیل نشده بود و یا اگر شده بود فعلاً وجود نداشت.[۱] به هرحال در سال ۴۰ عواملی همچون مشکلات داخلی جبهۀ ملی از یکسو ظاهر شدن موج مذهب‌گرایی که از چند سال قبل بتدریج در دانشگاه شروع شده بود از سوی دیگر دست به دست هم دادند و باعث شدند تا آن جناح از جبهۀ ملی کـه اولاً، مذهبی‌تر بود و ثانیاً، تمایل بیشتری به اتخاذ مواضع رادیکالتر در برخورد با رژیم داشت دست به تشکل جدیدی به نام نهضت آزادی ایران بزند.[۲]

این گروه طیف مختلفی از نیروهای مذهبی را در برمی‌گرفت آنها با صدور بیانیه‌ای به تبیین عقیدتی خود پرداخته و مرزبندی خود را با نیروهای لیبرال غیرمذهبی مشـخص کردند این گروه در سال ۴۱ ضمن انتقاد از رفراندم انقلاب سفید و بـعدها حـمایت از امام‌خمینی و محکوم کردن سرکوب قیام ۱۵ خرداد و اتخاذ موضع تند علیه رژیم عملاً صف خود را از نیروهای لیبرال غیر مذهبی جدا کردند که همین امر منجر به دستگیری رهبران آن و رکود نهضت گردید.

هر چند نهضت آزادی سازمانی بود که طیفی از نیروهای مذهبی ملی گرا را در خود جمع کرده بود و شرایط مبارزه، زمینۀ طرح موضوعات عقیدتی را به صـورت دقیق و شفاف ایجاب نمی‌کرد اما بتدریج در سالهای بعد این مواضع شفافتر شد. به طوری که می‌توان طیفهای فکری مختلفی را در نهضت آزادی مورد شناسایی قرار داد که بعد از انقلاب این مرزبندیها شفافتر و باعث جدایی برخی نیروها از نـهضت شـد. اصـولاً در درون نهضت آزادی نیز، جریانهای فکری مختلفی وجود داشت به طوری که این نهضت را نمی‌توان یک جریان فکری واحد یا خط واحدی دانست. بـه گـفتۀ سـحابی نـهضت آزادی تشکیلاتی واحد با یک طرز تفکر نبود و افکار گرایشهای فکری مختلفی در درون آن دانست.[۳]

برخی از محققین این جریان را تحت عنوان جریان هواداران بازرگان و منتقدان وی

---

۱. شادلو، عباس؛ احزاب و جناحهای سیاسی؛ ص ۲۰۸.

۲. زیبا کلام، صادق؛ مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی ایران؛ ص ۲۴۵.

۳. رجوع شود به: مظفر، محمد جواد؛ اولین رئیس جمهوری؛ ص ۲۵۳ ـ ۲۵۷ (مصاحبه با عزت‌الله سحابی).

طبقه‌بندی کرده‌اند.[۱] برخی دیگر از منتقدان جریانهای داخل نهضت آزادی در واقع دو برداشت مختلف از اسلام و رفتارهای مذهبی داشتند که از آنها تحت عناوین جریان سیاسی و جریان مکتبی یاد می‌کنند.[۲] حسن حبیبی (یکی از اعضای نهضت) و نهضت آزادی معتقد است اصلاً دو خمیرمایه دارد و از اصل دو جریان وجود داشته است.[۳]

به گفتهٔ وی گروهی عمدتاً توجهشان بیشتر به یک مبارزهٔ ضد استبدادی بود و استبداد را عامل اساسی بدبختی هزار و پانصد سال ایران می‌دانستند و کمتر بر مسألهٔ استعمار تأکید داشتند اما گروه دیگر اصالت رابه مبارزه با استعمار می‌دادند.[۴] وی برخی از اعضا در نهضت (همچون بازرگان) را واسطه‌العقد بین این دو گروه می‌دانست.[۵]

فعالیت نهضت آزادی در داخل کشور در سالهای ۴۲ تا ۵۶ بر اساس مشی مسالمت‌آمیز و آگاهی‌بخش قرار داشت و محدود به انتشار تعداد اعلامیه، بیانیه، نشریه و برگزاری برخی سخنرانیها و مجالس مختلف خلاصه می‌شود. فعالیت نهضت آزادی در خارج ازکشور طی این مدت بیش از داخل بود و با صدور بیانیه به مناسبتهای گوناگون و انتشار تحلیلهای سیاسی و نشریه‌ای تحت عنوان «پیام مجاهد» از سال ۱۳۵۱ به صورت ماهنامه فعالیت خود را ادامه می‌داد[۶]. نهضت آزادی خارج از کشور هر چند دنبالهٔ نهضت آزادی داخل محسوب می‌شد اما تندروانه‌تر عمل می‌کرد، از جمله فعالان آن در خارج کشور دکتر مصطفی چمران، شریعتی و یزدی بودند که با امام خمینی در نجف به عنوان رهبر مذهبی و سیاسی ارتباط نزدیکی داشتند. گرایش ضد مارکسیستی آنان نیز آنها را از گروههای چپگرای اسلامی دیگری مثل سازمان مجاهدین جدا می‌کرد.

نهضت آزادی خارج از کشور ارتباط نزدیکی با انجمن اسلامی دانشجویی اسلامی

---

۱. همان؛ ص ۲۵۶.

۲. همان؛ ص ۲۰۲ (مصاحبه با حسن حبیبی).

۳. همان‌جا.

۴. همان؛ ص ۲۰۳ ـ ۲۰۴.

۵. همان؛ ص ۲۰۳.

۶. خواجه سروی، غلامرضا؛ «تعارضات جناحهای سیاسی دوره اول مجلس شورای اسلامی»، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)؛س ۱، ش ۱ (پاییز ۷۴)، ص ۹۷.

خارج از کشور داشت که توسط دانشجویان مذهبی در مقابل تشکیلات غیرمذهبی کنفدراسیون اداره می‌گردید. از جمله عناصر آنها قطب‌زاده و بنی‌صدر بودند که در سالهای بعد از انقلاب ازنقش مهمی برخوردار شدند.[۱]

نهضت آزادی در آستانهٔ انقلاب از انسجام و امکانات لازم برخوردار نبود. اعضا و هواداران آن به صورت پراکنده، اقداماتی را انجام می‌دادند. برخی اعضا به صورت پراکنده بشدت علیه گرایشهای مارکسیستی برخی نیروهای سازمان مجاهدین خلق که در پی انتشار بیانیهٔ تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین در سال ۱۳۵۴ به وقوع پیوست، موضع گرفتند.[۲] این نیروها در یک هسته سه نفری کاملاً مخفی وظیفه داشتند با تهیه و منتشر ساختن تحلیلهایی در قالب اعلامیه‌های مختلف جلوی تأثیرات نامطلوب این انحرافات را بگیرند. این اعلامیه‌ها با نامهای مستعار مختلفی از جمله «مسلمان آگاه، دانشجویان دانشگاه، دانشجویان مسلمان، مسلمانان متعهد»، و غیره بین سالهای ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶ در دانشگاههای مختلف بین دانشجویان توزیع می‌شد.[۳]

دسته‌ای دیگر از این نیروها از اوایل سال ۱۳۵۶ دست به تشکیل هسته‌های مخفی برای روشنگری نسل جوان و دانشجویان زدند و مهمترین اقدام این گروه انتشار توزیع نشریه‌ای به نام «جنبش مسلمان ایران» و در سال ۵۷، نشریه‌ای تحت عنوان «اخبار جنبش اسلامی» بود.[۴]

با اوجگیری انقلاب اسلامی، نهضت آزادی با حمایت از امام خمینی به مبارزه با رژیم پرداخت و با افزایش تماس و همکاری با روحانیت تلاشهای خود را در راستای تحقق انقلاب اسلامی افزایش داد. و امام خمینی در آستانهٔ پیروزی، به مهندس بازرگان و یدالله سحابی برخی مسئولیتها را واگذار کرد و در نهایت نیز برخی اعضای این گروه نقش مهمی را در شورای انقلاب ایفا کردند و با انتخاب بازرگان به عنوان رئیس دولت موقت، نقش این گروه در دولت بعد از انقلاب بشدت افزایش یافت.

---

۱. زیبا کلام، صادق؛ مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی ایران؛ ص ۳۰۲.
۲. تاریخ معاصر ایران، اسناد نهضت آزادی ایران؛ ص ۱ ـ ۵.
۳. شادلو، عباس؛ احزاب و جناحهای سیاسی؛ ص ۲۱۰.
۴. همان‌جا.

الف ـ۶ـ سازمان مجاهدین خلق و گروههای سوسیالیست اسلامگرا

در سالهای دههٔ ۱۳۲۰، گروهی از جوانان مذهبی که با گروههای سیاسی ملی همکاری می‌کردند، گرایشهای عدالتخواهانه داشتند. آنها تا حد زیادی تحت تأثیر عقاید سوسیالیستی بودند و می‌کوشیدند تا آموزه‌های عدالتخواهانهٔ اسلام را با سوسیالیسم انطباق دهند. گروه موسوم به «سوسیالیستهای خداپرست» محصول چنین گرایشها و تلاشها بود. این گروه که از سوی دانشجویان و روشنفکران مذهبی نظیر جلال الدین آشتیانی و محمد نخشب پایه‌گذاری شد، در مباحث و نوشته‌های خود می‌کوشیدند تا ثابت کنند: اول اینکه، اسلام دین عقب‌مانده و متعلق به جوامع عقب‌مانده نیست، بلکه دینی است پویا و متعلق به همهٔ زمانها و مکانها و البته این فهم مسلمانان از این دین است که باید پویا، متکامل و متناسب با زمان باشد. دوم اینکه، سوسیالیسم در انحصار مارکسیستها نیست و هدف اسلام نیز برقراری یک جامعهٔ عادلانه سوسیالیستی است.[1]

خداپرستان سوسیالیست مدتی با حزب ایران همکاری کردند اما در سال ۱۳۳۱ از این حزب جدا شدند و با نام «جمعیت آزادی مردم ایران» به فعالیت خود ادامه دادند. آنها از حامیان پر و پا قرص مصدق بودند و بعد از کودتای ۲۸ مرداد نیز در تشکیل نهضت مقاومت ملی و سپس تشکیل جبههٔ ملی دوم نقش فعالی داشتند. پایگاه آنها را عمدتاً جوانان مذهبی تشکیل می‌داد.[2] آنها از سال ۱۳۴۲ به بعد همچون بسیاری دیگر از گروههای سیاسی مخالف رژیم به فکر مبارزهٔ مسلحانه افتادند و با عنوان «جنبش انقلاب مردم مسلمان ایران» (جاما) به تجدید سازمان خود پرداختند. اما همچون دیگر گروههای سیاسی مشابه سریعاً توسط دستگاههای امنیتی در سال ۴۴ شناسایی و متلاشی شدند و رهبران آن به زندان افتادند. برخی از عناصر باقی ماندهٔ آن بعد از تشکیل سازمان مجاهدین خلق به آن سازمان پیوستند. با وقوع انقلاب، جاما فعالیت خود را از سر گرفت و رهبر آن (دکتر سامی) در دولت موقت پست وزارت بهداری را به عهده داشت، بعد از متلاشی شدن جاما فعالیتهای آن به همراه گروههای همفکر و

---

۱. نکوروح، محمود؛ نهضت خداپرستان سوسیالیست؛ ص ۲۲ ـ ۲۵.

۲. راضی، حسین؛ «نقدی بر مقاله نهضت خداپرستان سوسیالیست»، گفتگو؛ ش ۱۸ (زمستان ۷۶)، ص ۱۵۶ ـ ۱۶۸.

مشابه دیگری نظیر «جنبش مسلمانان مبارز» به رهبری دکتر پیمان (که گروهی منشعب از جاما بود) به صورت بسیار محدود ادامه پیدا کرد.

الف ـ ٦ـ۱ـ سازمان مجاهدین خلق تا سال ۵۴

از دهۀ ۱۳۴۰ به بعد پر سر و صداترین گروه سیاسی مرتبط با جریان چپگرای اسلامی «سازمان مجاهدین خلق» بود. این سازمان در سال ۱۳۴۴ به وسیلۀ گروهی از جوانان مذهبی دانشگاهی که سابقۀ فعالیت در نهضت آزادی داشتند، تأسیس شد، که بنیانگذاران اولیۀ آن سه نفر از دانشجویان دانشگاه تهران به نامهای حنیف‌نژاد، سعید محسن و بدیع‌زادگان بودند. آنان بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به این نتیجه رسیده بودند که ادامۀ این مبارزات سیاسی به صورت مسالمت‌آمیز، غیرحرفه‌ای و غیرمتشکل بی‌فایده است. آنها همچنین ضعف نیروهای سیاسی مذهبی را، فقدان چهارچوبهای نظری و ایدئولوژی منسجم و استراتژی مشخص و مناسب برای مبارزه می‌دانستند.[۱] بر این اساس بنیانگذاران اصلی سازمان، اقدام به برپایی کلاسهای آموزشی (انقلابی ـ ایدئولوژیک) شامل مباحث ایدئولوژی، اقتصاد، سیاست و تشکیلات نمودند و نسبت به جذب جوانان مستعد و دارای زمینه‌های مذهبی اهتمام کردند.[۲]

با این اقدامات هستۀ اولیه کم کم از تهران به دیگر استانها گسترش یافت و در اصفهان، شیراز و تبریز سلولهایی تشکیل داد. همچنین تعدادی از اعضا به اردن و نزد سازمان آزادیبخش فلسطین جهت آموزش فنون جنگ چریکی اعزام شدند.

بنیانگذاران سازمان از یکسو تحت تأثیر تفسیرهای نوگرایانه و علم‌پسندانۀ رهبران نهضت آزادی از عقاید آموزه‌های اسلامی و از سوی دیگر متأثر از تجربیات انقلابیون مارکسیست در نقاط مختلف جهان بودند. آنها ضمن رد ماتریالیسم فلسفی مارکسیسم، آموزه‌های تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این مکتب را همچون یک علم انقلاب قابل استفاده می‌دانستند. آنها بویژه در جزواتی که در سالهای اولیه تشکیل این سازمان از سوی رهبران آن منتشر شد، قواعد دیالکتیک را همان‌گونه که از سوی مارکسیستها بیان

---

۱. سازمان مجاهدین خلق ایران؛ تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیستهای چپ‌نما.

۲. رجوع شود به: علوی، محمد صادق؛ بررسی مشی چریکی در ایران؛ ص ۸۲ ؛ سازمان مجاهدین خلق ایران؛ سازماندهی و تاکتیکها؛ ص ۲۳.

شده بود، به عنوان روش شناخت مسائل اجتماعی قبول کردند. همچنین نظریهٔ تکامل اجتماعی بر مبنای پذیرش اصل تضاد طبقاتی (آنگونه که در متون مارکسیستی مطرح بود)، نیز مورد قبول آنها واقع شد. بنا به نوشته‌های رهبران سازمان، جامعهٔ بشری از میان تعارضات و مبارزات اجتماعی و طبقاتی به سوی برقراری یک «جامعهٔ بی‌طبقهٔ توحیدی» حرکت می‌کرد و این سیر تا زمان آخرین پیامبر مرسل توسط پیامبران دنبال می‌شد، از آن به بعد توسط انقلابیون موحد دنبال می‌شود.[۱] نخستین اثر تئوریکی سازمان مجاهدین، نهضت حسینی و نوشتهٔ احمد رضایی بود. بحث اصلی کتاب این بود که نظام توحیدی مورد نظر پیامبر(ص) نظام مشترک المنافع کاملاً وابسته‌ای بود چراکه تنها خدا را پرستش می‌کرد و جامعهٔ بی‌طبقه‌ای بود که برای اصلاح عامه‌گام برمی‌داشت. از دیدگاه رضایی ائمهٔ شیعه بویژه امام حسین(ع) علیه زمین‌داران فئودال و سرمایه‌داران تاجر استثمارگر و همچنین خلفای غاصبی که به هدف راستین نظام توحیدی خیانت کرده بود، قیام کرد. به نظر مجاهدین و رضایی، این وظیفهٔ همهٔ مسلمانان است که مبارزه به منظور برقراری جامعه‌ای بی‌طبقه و نابودی هرگونه ظلم بویژه امپریالیسم سرمایه‌داری، استبداد و روحانیت محافظه‌کار را ادامه دهند.[۲]

از لحاظ استراتژی و شیوهٔ مبارزه، مجاهدین خلق مبارزهٔ مسلحانه را تنها راه «شکستن سدّ یاس و ترس» و «شکستن جوّ پلیسی» و فراهم کردن شرایط برای توده‌ای کردن مبارزه می‌دانستند اما بر خلاف رهبران اولیه فداییان، خلق شهرها را برای شروع چنین مبارزه‌ای مناسبتر از روستاهای می‌دانستند[۳]

مجاهدین همچون دیگر گروههای سیاسی چریکی، در اولین عملیات خود شناسایی و مورد هجوم نیروهای امنیتی قرار گرفتند.

سازمان در سال ۵۰ تلاش کرد تا اقداماتی را به منظور بر هم زدن جشنهای پر خرج ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی انجام دهد. به این منظور اقدام به بمبگذاری در تأسیسات برق تهران و تلاش برای ربودن یک هواپیمای شرکت ایران نمود. به دنبال آن نُه تن از

---

۱. رجوع شود به سازمان مجاهدین خلق؛ تکامل.

۲. رضایی، احمد؛ راه حسین.

۳. رجوع شود به: سازمان مجاهدین خلق ایران؛ شرح تأسیس و تاریخچه سازمان مجاهدین خلق ایران.

مجاهدین دستگیر شدند، که یک تن از آنان بر اثر شکنجه اطلاعاتی را به ساواک داد که به دستگیری شصت و شش عضو دیگر انجامید، طی ماههای بعدی همه اعضای اولیه کادر رهبری دستگیر یا اعدام شدند و یا در درگیریهای خیابانی جان خود را از دست دادند.[۱]

به دنبال این ضربات، بقایای سازمان با برخورداری از حمایت برخی محافل سیاسی و مذهبی از جمله برخی از روحانیون فعال ضدّ رژیم و تعدادی از بازاریان به بازسازی سازمان و فعالیتهای خود دست زده، موفق شدند گروهی از جوانان دانشجویان را جذب کنند و سازمان دهند و به چند عملیات نظامی دیگر علیه حکومت دست یازند.

مجاهدین با بسیاری از روحانیون مبارز، اعضای نهضت آزادی و بازاریان مسلمان، ارتباط فکری و مالی داشتند و از میان جوانان همین گروهها به جذب نیرو می‌پرداختند بدیهی بود که به دلیل اعتقادات اسلامی این گروه، جاذبهٔ بسیاری در میان جوانان مسلمانی که گرایشهای سیاسی داشتند، نسبت به آنها ایجاد شود.

در این زمان شهرت مجاهدین به مثابه مبارزان مسلمان چنان گسترش یافته بود که سایر جریانات مبارزه را تا حدودی تحت شعاع قرار داده و بسیاری از روحانیون و مبارزان مسلمان با طیب خاطر به آنان مدد می‌رساندند. بویژه ارتباط نزدیک خانواده‌های آنان با آیت‌الله طالقانی و مجامعی همچون مسجد هدایت و حسینیه ارشاد بر دامنه جذابیتشان می‌افزود و از این رو کمکهای مالی بازاریان و روحانیون و سایر مسلمانان انقلابی همچنان در اختیارشان قرار می‌گرفت.[۲] در این مقطع علی‌رغم اینکه بسیاری از مسلمانان انقلابی از سازمان حمایت می‌کردند اما یکی از استثنائی‌ترین برخوردها، برخورد امام خمینی با آنان بود. به رغم تلاش بسیار مجاهدین و برخی از روحانیون که کتباً از امام خواستار تأئید سازمان بودند اما امام هیچ گاه مستقیم یا غیرمستقیم جریان مجاهدین را مورد تایید قرار نداد.

پس از وقایع سال ۱۳۵۴ حکمت این رفتار و حتی برخوردهای سرد امام با جریان

---

۱. آبراهامیان، یرواند؛ ایران بین دو انقلاب؛ ص ۶۰۶.
۲. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۷۵.

مجاهدین بر همگان مکشوف و مشخص گردید. بویژه آنکه دو تن از رابطین سازمان با امام خمینی (حق شناس و روحانی) از فعالترین مارکسیستهای بعدی سازمان محسوب شدند.(۱)

با از بین رفتن کادر اولیهٔ مجاهدین در سال ۱۳۵۰ گرایش به مارکسیسم در سازمان گسترده‌تر گردید. آثار و متون مارکسیستی بخش قابل توجهی از برنامهٔ آموزش سازمان را در سالهای اولیهٔ دههٔ ۱۳۵۰ تشکیل می‌دادند. دوگانگی فکری بین اسلام و مارکسیسم که بتدریج در سازمان ریشه دوانده بود، رشد کرده و سرانجام با بیرون رانده شدن اسلام از سازمان این تضاد به نقطه پایانی خود رسیده بود.(۲)

بررسی دقیق آثار تئوریک مجاهدین، مشتمل بر «جزوهٔ شناخت»، اقتصاد به زبان ساده، تفسیر سورهٔ توبه، راه حسین، تکامل، راه انبیا راه بشر، نشان دهندهٔ آن است که این جریان مشکلات و تعارضات شدید تئوریک را در ذات خود پرورش داده و با رشد این نارسایی تئوریک سرانجام سازمان به این نتیجه رسید که باید اسلام را رها کند و مارکسیسم را محورکار خود قرار دهد که این امر صدمات بسیاری را به سازمان وکل جنبش انقلابی و اسلامی ایران وارد ساخته است. استنادات رهبران اولیهٔ مجاهدین به قرآن، نهج البلاغه، تاریخ اسلام و ایران، صرفاً خصلت صوری داشته وکیفیت و جوهر آن با آثار آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان و امثالهم که ایشان ادعای پیروی از آنان در نزدشان را داشته‌اند، به وضوح متفاوت بود. بر اساس نظر دکتر حمید عنایت، «جسارت مجاهدین» در این تلفیق ایدئولوژیک بشدت از به‌کارگرفتن ماتریالیسم دیالکتیک در تفسیر قرآن و بعضی از فراز و نشیبهای زندگی پیامبر(ص)، علی(ع) و امام حسین(ع) مشهود است. کاری که آنها کرده‌اند این است که این مفهوم و مقولات فرعی را به عنوان یک ابزار تحلیلی به کار می‌برند بی‌آنکه اساساً اسمی از آن به میان آورند. بدین سان مفهوم سنت‌الله را کمابیش به معنای «قانون تکامل» یکی از قوانین علمی و اساسی جهان آفرینش به کار می‌برند. می‌گویند هر پدیده‌ای که نتواند خود را با این سنت همپا بگرداند، محکوم به

---

۱. رجوع شود به: روحانی، حمید؛ نهضت امام خمینی؛ ج ۳، ص ۶۴۲؛ رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۷۷.
۲. زیبا کلام، صادق؛ مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی ایران؛ ص ۲۶۴.

نابودی است. برای مثال نظام سرمایه‌داری و جهان امپریالیسم از آنجا که دیگر هماهنگ با واقعیتهای حیاتی جامعهٔ بشری نیست، دشمن و آنتی‌تز خود یعنی طبقهٔ کارگر و زحمتکش را در کنار خود می‌پرورد و سرانجام با انقلاب توده‌های تحت ستم، قدرت غول آسای سرمایه‌داری از بین خواهد رفت و طبقهٔ کارگر وارث قدرت و وسایل تولید و وارث زمین خواهد شد.[۱] در مهرماه سال ۱۳۵۴ ناگهان بیانیه‌ای از سوی گروهی از مجاهدین مبنی بر تغییر ایدئولوژیک سازمان انتشار یافت. البته رهبری و اکثر مسئولان سازمان، عملاً از اواخر سال ۵۳ مواضع مارکسیستی را پذیرا شده بودند. اما در مهر ماه ۵۴ سازمان با انتشار بیانیهٔ اعلام مواضع ایدئولوژیک، به طور رسمی پذیرش مارکسیسم ـ لنینیسم را اعلام کرد.[۲] در این بیانیه گفته شده بود:

> پس از چهار سال مبارزه مسلحانه و دو سال بحث و گفتگوی ایدئولوژیکی بدین نتیجه رسیده‌ایم که مارکسیسم تنها فلسفهٔ واقعی انقلاب است.[۳] در آغاز گمان می‌کردیم می‌توانیم مارکسیسم و اسلام راترکیب دهیم و فلسفه جبر تاریخ را بدون ماتریالیسم و دیالکتیک بپذیریم اینک دریافتیم که چنین پنداری ناممکن است... ما مارکسیسم را انتخاب کردیم زیرا راه درست و واقعی برای رها ساختن طبقهٔ کارگر زیر سلطه است. از آنجا که اسلام به دلیل اعتقاد به خدا و نبوت و قیامت نمی‌تواند در ردیف نیروهای بالنده اجتماعی بشر و زمینه‌ساز پیروزی نهایی زحمتکشان و مستضعفان (کارگر ـ دهقان) بر نظامات طبقاتی استثماری بوده و جامعه تولیدی بی‌ظلم و ستم و بی‌طبقات را عملا بر پا سازد، پس اجتماع توحیدی و نفی کامل هرگونه بهره‌کشی و ظلم و ستم اعتقاد و باور عینی قابل حصول در اسلام نیست.[۴]

و به این وسیله سازمان تحول ایدئولوژیکی خود از اسلام به مارکسیسم را اعلام کرد. سازماندهی این دگرگونی در داخل سازمان به مساعی و همکاری دو تن از اعضای سازمان به نامهای تقی شهرام و بهرام آرام میسر گردید. باکشته شدن رضایی در درگیری با پلیس در سال ۵۲ و فرار تقی شهرام از زندان، رهبری سازمان به دست او و بهرام آرام

---

۱. عنایت، حمید؛ اندیشه سیاسی در اسلام معاصر؛ ص ۲۶۶ ـ ۳۶۷.
۲. رجوع شود به: سازمان مجاهدین ایران؛ بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان؛ ص ۱۶.
۳. همان؛ ص ۲۴۱ ـ ۲۴۶.
۴. همان‌جا.

افتاد که دارای گرایشات مارکسیستی بودند و سازمان را به آن سمت هدایت کردند.[۱] با این حال بسیاری از اعضای کادرها و هواداران مجاهدین، از این جریان که به اعتقاد آنها خنجری از پشت و مظهر اپورتونیسم و فرصت‌طلبی بود، تمکین نکردند و بر ایمان و اعتقاد دینی خویش پای فشردند. معروفترین افرادی که در برابر جریان مارکسیستی پایدار ماندند، مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف بودند.

در روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۴ آرام و شهرام همراه با چندین تن از دیگر همفکران و یاران سازمانی، شریف واقفی و صمدیه لباف را ربوده و مبادرت به قتل آنها نمودند، صمدیه در حالی که زخمی شده بود، گریخت اما بزودی دستگیر و در دی‌ماه همان سال اعدام شد. اما شریف واقفی در چنگال آنان ماند و کشته شد و جسدش را در یکی از مراکز جمع آوری زباله به آتش کشیدند.[۲] در تیرماه سال ۱۳۵۴ سران دستگیر شده سازمان طی یک مصاحبهٔ تلویزیونی رسماً و صراحتاً اعلام کردند که هم خود مارکسیست بوده‌اند و هم سازمان را عملا مسلح به ایدئولوژی و عقاید مارکسیستی کرده‌اند. آنان تشریح نمودند که سالهاست مارکسیست شده‌اند و افکار و اندیشه‌های مارکسیستی را تحت عنوان «مارکسیست علم مبارزه» و یا در پوشش تعالیم اسلامی به اعضا و کادرهای سازمان آموزش می‌داده‌اند. در میان بهت و ناباوری بینندگان بالاخص صدها مسلمان معتقدی که هستی خود را به پای سازمان ریخته بودند، رهبران سازمان در مصاحبهٔ خود اعتراف نمودند که آن دسته از اعضای سازمان را که به اسلام وفادار مانده و در مقابل مارکسیست شدن رهبری اعتراض کرده بودند، به قتل رسانده‌اند.[۳]

وحید افراخته یکی از رهبران مارکسیست شده سازمان مجاهدین، پس از دستگیری مبادرت به همکاری با ساواک کرد و جمعی باور نکردنی و حیرت‌انگیز از اطلاعات را در اختیار ساواک قرار داد. دستگیری افرادی همچون آیت‌الله طالقانی و حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، فقط گوشه‌ای از تبعات این امر بود.[۴]

---

۱. علوی، محمدصادق؛ بررسی مشی چریکی در ایران؛ ص ۹۱.
۲. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۷۹.
۳. زیباکلام، صادق؛ مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی ایران؛ ص ۲۶۴.
۴. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۸۰.

پس از این وقایع جایگاه سازمان مجاهدین در بین نیروهای مذهبی بشدت متزلزل شد زیرا فقط به دلیل تصویر مذهبی که از مجاهدین به وجود آمده بود، آنها قادر شدند جدا از اقشار دانشجویی و فارغ التحصیلان، در میان بازاریان، روحانیت و کسبه نیز نفوذ کنند. از دید بسیاری از هواداران که خانه، زندگی و هستی خود را در اختیار سازمان قرار می‌دادند مجاهدین جلوه‌های از تشیع انقلابی و اسلام و مبارزه راستین بودند.

البته در این میان جریانات و شخصیتهای مذهبی‌ای وجود داشتند که از همان ابتدا و بتدریج که نظریات مجاهدین توسعه بیشتری می‌یافت، حداقل بخشهایی از این افکار و برداشتهایی مذهبی به نظرشان انحرافی می‌آمد. اما شرایط به گونه‌ای بود که به نظر می‌رسید اصلی‌ترین و عمده‌ترین هدف مبارزه، فقط مبارزه با رژیم شاه است، در چنان شرایطی طرح مسائل ایدئولوژیک آن هم پیرامون مجاهدین که آن چنان در عرصهٔ مبارزه با رژیم امریکایی شاه، مجلس‌آرایی می‌کردند، عملی انحرافی و حتی مشکوک به نظر می‌رسید و حرکتی بی‌موقع و نامناسب تلقی می‌گردید.

اما به دنبال اعترافات رهبران دستگیر شده مجاهدین در تابستان ۱۳۵۴ مبنی بر مارکسیست شدن، تقدس مجاهدین شکسته شد. آنچه که خشم نیروهای مذهبی را افزایش می‌داد، فقط این نبود که رهبری و سازمان از سالها قبل مارکسیست شده و امکانات و تجهیزاتی که به نام اسلام در اختیار سازمان قرار گرفته بود، صرف اشاعهٔ مارکسیست می‌نموده بلکه اعلام همبستگی تعدادی از اعضای سازمان در داخل سازمان با مارکسیستها بود، آنان از اعتقادات مذهبی خود دست کشیده و رسماً اعلام نموده که مارکسیست شده‌اند. برخی از آنها قبل از اعلام مواضع رهبری مارکسیست شده بودند و بنابر مصلحت اعلام نکرده بودند و برخی نیز آن چنان معتقد و مقید به اطلاعات رهبری بودند که تغییر مواضع رهبری لاجرم برای آنان واجب‌الاطاعة بوده برای نیروهایی که از دیر باز مخالفت با نظریات مجاهدین داشتند، اکنون دیگر قادر نبودند جلوی بروز علنی مخالفتهایشان را بگیرند.

تحولات و ضربهٔ سال ۵۴ از داخل سازمان برای ساواک بسیار ارزشمند بود و موفق شد با استفاده از آن ضمن دستگیری بسیاری از کادرها و اعضای سازمان و اطلاعات

به دست آمده از آنها در مورد نیروهای اسلامی، به سرعت سازمان را از هم فروپاشند ظرف چند ماه بقایای نیروهای سازمان اعم از مارکسیست و مسلمان به چنگ ساواک گرفتار شدند و از اواسط سال ۱۳۵۵ دیگر عملاً سازمانی وجود نداشت.(۱)

در هر صورت بحران ایدئولوژیک درون سازمان اثرات مهمی در فرهنگ سیاسی نیروهای اسلامگرا باقی گذاشت، این رویداد افزون بر تشدید فرقه‌گرایی سیاسی ایدئولوژیک در درون سازمان، موجب ایجاد انشعابات مختلف در بین نیروهای عدالتجوی اسلامی (چپ) گردید و قطب بندی و تخاصم میان آنها را شدت بخشید که این قطب بندی و تخاصم در سالهای بعد از انقلاب اثرات خود را بر فضای سیاسی ایران باقی گذاشت.

الف ـ۶ـ۲ـ صف بندی جدید نیروها بعد از تحولات سال ۵۴

به دنبال تحولات سال ۱۳۵۴، بسیاری از نیروهای مذهبی خواهان پایان «اتحاد استراتژیک» با مارکسیستها شدند. فی‌الواقع انزجار از عملکرد مارکسیستها آن چنان بالا گرفته بود که حتی برخی از نیروهای مذهبی معتقد بودند که مبارزه با مارکسیستها از مبارزه با رژیم بهتر است. با این وجود مسعود رجوی و همفکرانش که رهبری مجاهدین درون زندان را در دست داشتند، مخالف جداگشتن از مارکسیستها بودند و هنوز بر روی «اتحاد استراتژیک» و زندگی اشتراکی با آنها پای می‌فشردند، به‌علاوه در محکومیت رهبر مارکسیست شده سازمان نیز تعلل ورزیده و عملا حاضر به تقبیح صریح و قاطع آنان نبودند. رهبر نه تنها حاضر نبود، بپذیرد که روند مارکسیست‌گرایی در سازمان نشان دهندهٔ حضور مشارکت فکری ریشه‌دار در سازمان است بلکه این جریان را صرفاً حرکت یک عده عناصر اپورتونیسم (فرصت‌طلبی) می‌دانست که تحت شرایط خاصی که پیش آمده بود، توانسته بودند از امکانات سازمان استفاده برند. هر چیز دیگری بیش از این از دید رهبری مجاهدین در زندان، انحراف از آرمان اصلی محسوب می‌شد که همانا مبارزه با رژیم بود. طرح مسائل عقیدتی از نظر آنان مترادف بود با ریختن آب به آسیاب دشمن. اما واقعیت این بود که حتما در همین واکنش مختصری هم که رهبری مجاهدین

---

۱. زیبا کلام، صادق؛ مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی ایران؛ ص ۲۶۷.

در زنـدان در قـبال مـارکسیست شـدن سـازمان نشـان داده بـود، بـاز رگـه‌هایی از مارکسیست‌گرایی به چشم می‌خورد.[۱]

استدلال همیشگی مجاهدین دربارهٔ اینکه همه چیز بایستی تحت الشعاع مبارزه قرار گیرد و سعی آنها در وضع و رجوع آنچه که پیش آمده بود بی‌نتیجه ماند، برای بسیاری از نیروهای مذهبی سرخورده از عملکرد مارکسیستها، توجیهات رهبری مجاهدین دیگر ثمربخش و مؤثر نبود. سرانجام دامنهٔ اختلاف به روحانیون درون زندان کشـانده شـد، تعدادی زیادی از آنها خواهان تعیین مرزبندیهای مشخص با مارکسیستها بودند.

صدور فتوا و جدایی بین نیروهای اسلامی و مارکسیستها صـرفاً بـخشی از تـبعات ضربهٔ سال ۱۳۵۴ بود. بروز انشعاب و جداییهای متعدد در میان نیروهای مذهبی درون زندان، نتیجهٔ دیگر این جریانات بود. برخی از شخصیتهای مستقلتر مرتبط با مجاهدین همچون مرحوم محمد علی رجایی، مهندس عزت‌الله سحابی، بهزاد نبوی به کل از آن جدا شدند، برخی نیز انشعاب کردند. مهمترین واقعه‌ای که در حول و حوش این موضوع رخ داد، صدور بیانیه‌ای از سوی چند تن از روحانیون نامدار و بسیار سرشناس مبارزه بود محتوای این بیانیه، ضربه‌ای سخت بر جریان مارکسیستی و افشای عملکرد آنان در میان زندانیان مسلمان و حتی خارج از زندان محسوب می‌شد.[۲]

این بیانیه که در واقع حکم یک فتوای فقهی و طبعاً یک تکلیف شرعی را داشت بنا به گفتهٔ آیت‌الله طالقانی برای جلوگیری از سوء استفادهٔ رژیم مکتوب نگردیده بود، بلکه دیگران وظیفه داشتند که این فتوا را به سایرین ابلاغ کنند.[۳] زمان صدور فتوا همزمان با بیانیه‌ای است که در اواخر اسفند سال ۱۳۵۴[۴] تـوسط آیـات عـظام طـالقانی، ربـانی شیرازی، مهدوی کنی، انواری، لاهوتی و هاشمی رفسنجانی صادر گردیده و طـی آن، خواستار حفظ مرزبندی بین مسلمانان مارکسیستها در داخل و خارج زندان شـدند.[۵]

---

۱. همان؛ ص ۲۷۰.

۲. همان؛ ص ۲۷۱.

۳. روحانی، حمید؛ نهضت امام خمینی؛ ج ۳، ص ۷۲۷.

۴. بنا به نقل: رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۱۲۴.

۵. همان، به نقل از: هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی؛ ج ۲، ص ۶۶۰.

متن منتشر شده این محتوا چنین بوده است:

باسمه تعالی با توجه به زیانهای ناشی از زندگی جمعی مسلمانها با مارکسیستها و اعتبار اجتماعی که بدین وسیله آنان به دست می‌آوردند و با در نظر گرفتن همه جهات شرعی و سیاسی و با توجه به حکم قطعی نجاست کفار از جمله مارکسیستها، جدایی مسلمانها از مارکسیستها در زندان لازم و هر گونه مسامحه در این امر موجب زیانهای جبران ناپذیری خواهد شد.[۱]

صدور این فتوا، ریشه‌های بسیار دیگری نیز داشت، اساساً تنازعی پنهان مابین مذهبیون وکمونیستها در دههٔ پنجاه به وجود آمده بود که ریشه در مسائل دهه‌های قبل تا این زمان داشت. مذهبیها پایبندیهای اخلاقی و اجتماعی ویژه‌ای داشتند.[۲] در پی صدور فتوا، صف‌بندیهای درون زندان شفافتر گردید و نیروهای اسلامی با تمرکز و وحدت بیشتری به فعالیت پرداختند. در این شرایط که نسبت به همکاری برخی مجاهدین مارکسیست شده با ساواک کینه‌های بسیاری به وجود آمده بود، روحانیون به مسائل ایدئولوژیک توجه بیشتری مبذول می‌کردند. از جمله در زندان در زمینهٔ تفسیر معرفت‌شناسی و مسائل اساسی فلسفه و جهان‌بینی اسلامی، از سوی روحانیونی همچون آیت‌الله طالقانی، حجت الاسلام شیرازی، محمد علی گرامی و هاشمی رفسنجانی، برگزار می‌شد. در خارج از زندان نیز در زمینهٔ تألیف کتب جدید دینی دکتر بهشتی و دکتر باهنر و مطهری عده‌ای دیگر از روحانیون موج جدیدی از اندیشه مباحثات دینی به راه انداخته بودند.[۳] از سوی دیگر، جمعی از نیروهای قبلی هوادار سازمان، گرد لطف‌الله میثمی، یکی از رهبران مارکسیست نشده سازمان که در جریان انفجار بمبی که خود ساخته بود نابینا گشته بود، آمدند. گروههای پراکنده و کوچکتری نیز همچون «صلواتیون» و «اعتراضیون» از مجاهدین جدا شدند. بیرون از زندان نیز وضع نیروهای اسلامی بهتر نبود.[۴] شمار دیگری از گروههای کوچک همچون

---

۱. رجوع شود به: روحانی، حمید؛ نهضت امام خمینی؛ ج ۳، ص ۷۲۳.

۲. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۱۲۳.

۳. همان؛ ص ۱۲۶.

۴. زیبا کلام، صادق؛ مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی ایران؛ ص ۲۷۰.

«منصورون»، «فلق»، «حدید»، «فجر اسلام»، «موحدین»، «صف»، «ابوذر»، «الفلاح»، «مهدویون» که به گونه‌ای پراکنده نوعاً در شهرستانها تشکیل شدند و با مجاهدین مرتبط بودند، همکاری خود را با سازمان قطع کرده و به صورت پراکنده با روحانیت و امام‌خمینی ارتباط خود را ادامه دادند این گروهها که تحولات ایدئولوژیک مجاهدین را نمی‌پذیرفتند بر مواضع اسلامی باقی ماندند و هفت گروه از آنها شامل گروههایی است به نامهای: واحد، توحیدی بدر، توحیدی صفا، الفلاح، فلق، منصور رون و موحدین، بعد از انقلاب، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را شکل دادند[۱] و از مواضع امام خمینی و روحانیت انقلابی حمایت کردند و در تحولات سالهای اولیه انقلاب موثر بودند.

به دنبال این ضربات مجاهدین بعد از سال ۱۳۵۴ همچون فداییان خلق عملاً با سازمان متلاشی شده روبه‌رو بودند آنچه مانده بود عبارت بود از برخی اعضا و هوداران سازمان که در زندان به سر می‌بردند. آنان بتدریج و در طی ماههای آذر و دی ماه سال ۱۳۵۷ آزاد شدند، کادر رهبری سازمان نیز در یک ماه به پیروزی انقلاب آزاد شد.

ب ـ سوسیالیسم

ب ـ ۱ ـ حزب توده

اولین جریان مهم سیاسی کشور جریان فکری چپ متأثر از مارکسیسم و سوسیالیسم می‌باشد که با شکل‌گیری شوروی در مرزهای شمالی ایران بذر آن پاشیده شد و بتدریج در سالهای بعد، این ایدئولوژی با شکل‌گیری حزب توده در ایران فضای فکری سیاسی ایران را بشدت تحت تأثیر قرار داد. هدف آنها ایجاد یک دولت چپگرا و نظام سوسیالیستی در کشور بود.[۲]

اصولاً به دنبال اشغال ایران توسط متفقین (امریکا، انگستان و اتحاد شوروی سابق) در زمان جنگ دوم جهانی در شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضاشاه، تعداد زیادی از زندانیان سیاسی آزاد شدند و فضای سیاسی مناسبتری فراهم آمده از جمله زندانیان سیاسی

---

۱. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی؛ تاریخچه گروههای تشکیل‌دهنده سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی؛ ج ۱ (مقدمه).
۲. آبراهامیان، یرواند؛ ایران بین دو انقلاب؛ ص ۳۴۶.

آزاد شده گروه معروف به ۵۳ نفر بود. آنان جمعی شامل پنجاه و چند نفر مارکسیست بودند که به رهبری دکتر تقی ارانی یک گروه مطالعاتی را تشکیل داده بودند. اما در همان اوایل کار، شناسایی و دستگیر شدند. این افراد معمولاً از کمونیستهای قدیمی ایران بوده که برخی از آنان قبلاً عضو حزب عدالت در باکو بودند و پس از ورود ارتش سرخ به ایران در جنگ جهانی اول در شهر انزلی حزب کمونیست را بر اساس توصیه انترناسیونالیسم سوم در ۱۹۲۱ تشکیل دادند. این گروه پس از آزادی از زندان (طی مهر ماه و آبان ماه سال ۱۳۲۰)، هستهٔ مرکزی حزب توده را پایه‌گذاری می‌کنند و با حمایت روسها، موفق به پیشرفت زیادی در گسترش تشکیلات سازمانی حزب شدند.

حزب توده با تشکیلات منسجم و قوی و همچنین شعارهای عدالت‌خواهانه و ضداستثماری خود موفق به جذب هواداران از اقشار مختلف مردم شد و بتدریج به عنوان یکی از قدرتمندترین احزاب سیاسی کشور در دههٔ ۲۰ به ایفای نقش پرداخت. بنیادگذاران حزب توده، مارکسیست (همچنان که رویدادهای بعدی نشان داد طرفدار سرسخت اتحاد شوروی هستند) بودند، امّا خودشان راکمونیست نمی‌خواندند. دلیل آن را می‌توان ترس رهبران حزب از علما و همچنین قانون اساس ۱۳۱۰، که هر گونه «مرام اشتراکی» را ممنوع کرده بود، دانست. علاوه بر اینکه عملکرد روسیه در ایران و تبلیغات بیست و پنج ساله حکومت، «بین مردم نگرش خصمانه‌ای را نسبت به سوسیالیسم، کمونیسم و اتحاد شوروی ایجاد کرده بود» بنابراین حزب توده که علاقه به جذب اصلاح‌طلبان، رادیکالها و انقلابیون مترقی داشت با درک این واقعیت که طبقهٔ کارگر صنعتی هنوز بخش کوچکی از کل جمعیت را تشکیل می‌دهد، از اعلام مارکسیست بودن خود امتنان می‌کرد و تلاش می‌نمود[۱] با تأکید بر روی مبارزات سیاسی ـ اجتماعی و اقتصادی و عدم طرح مقولاتی همچون متافیزیک ماتریالیزم تاریخی و کلاً مباحث فلسفی، مخالفین خود را که ممکن بود از این طریق بخواهند به وجه اجتماعی حزب آسیب برسانند، خلع سلاح کند.[۲]

---

۱. همان؛ ص ۳۴۸.

۲. زیبا کلام، صادق؛ مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی ایران؛ ص ۲۴۰.

حزب توده به هنگام اوج قدرتش در سالهای قبل از کودتای سال ۱۳۳۲ دارای صدها کادر کارآزموده و تشکیلاتی روزنامه و هفته نامه و ماهنامه‌های متعددی را هدایت می‌کرد و کنترل اتحادیه کارگری را به عهده داشت و همین طور طرفداران بسیاری در دانشگاهها و مدارس و بین هنرمندان و نویسندگان و حتی نظامیان فراهم آورد.[۱]

اما پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حزب توده که به عنوان جاده صاف‌کن شوروی در ایران محسوب می‌شد یک‌باره فرو پاشید و ضربات سنگینی بر آن وارد آمد و قدرت آن بشدت کاهش یافت. به طوری که در اوخر دهۀ ۳۰ تنها بخشی از آن حزب قدرتمند باقی ماند. به نظر یکی از محققین چهار عامل در این افول مؤثر بود یکم، ضربات سخت نیروهای امنیتی رژیم علیه رهبران حزب که به دستگیری گسترده و اعدام تعدادی از رهبران و بخش وسیعی از هواداران حزب منجر شد. دوم، تبلیغات رژیم که حزب را عامل استالین و نیروهای وابسته به شوروی می‌دانستند و ستون پنجم آن کشور در ایران و دشمن اسلام، سلطنت و مالکیت خصوصی در ایران معرفی کردند. سوم، دگرگونیهای اجتماعی حاصل از نوسازی سریع و روند صنعتی‌شدن کشور که در واقع حزب را خلع سلاح کرده و چهارم، تضعیف رهبری حزب که بتدریج با مرگ پیشکسوتان حزب انجام شد.[۲] جدا از موج سنگین قلع و قمع حزب در سالهای ۱۳۳۵-۱۳۳۴ که هزاران توده‌ای زا روانۀ دادگاهها نظامی نمود مجموعۀ عملکرد حزب در دورۀ اقتدارش از یکسو و ضعف بی‌تحرکی و سیاست تسلیم‌طلبانه رهبران حزب در مواجهه باکودتا سبب گردید تا حزب مقدار زیادی از محبوبیت خود را در میان روشنفکران و جریانات رادیکال مخالف رژیم ازدست بدهد. در سالهای بعد از کودتا حزب از یکسو، مواجه با بگیر و بندهای رژیم بود و از سوی دیگر، با انبوه سؤالات طرفداران خود پیرامون نحوۀ برخورد رهبری حزب در قبال کودتا و سیاستهای حزب در دوران زمامداری حکومت دکتر مصدق مواجه شده بود. سؤالاتی که غالباً بدون جواب ماند افزون بر اینها، باقیماندۀ رهبری حزب مجبور به ترک وطن و اقامت اجباری در اروپای شرقی شد. دور بودن از

---

۱. همان؛ ص ۲۳۹ ـ ۲۴۰.

۲. آبراهامیان، یرواند؛ ایران بین دو انقلاب؛ ص ۵۵۵ ـ ۵۵۸.

ایران خود مشکلات دیگری بر انبوه مشکلات حزب افزود. از حزب تودهٔ توانمند، سازمان یافته، متشکل و با نفوذ سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ آنچه بر جای مانده بود گروه کوچک و ناتوانی بود به نام «تشکیلات تهران» که ده نفری را به طور پراکنده در تهران، اصفهان و در صنایع وابسته به حزب هدایت می‌کرد. این گروه طی این سالها به دو نشریهٔ «ضمیمهٔ مردم» و «شعلهٔ جنوب» که هر دو از سوی بقایای حزب در سالهای بعد از کودتا منتشر می‌شد، تقلیل پیدا کرد.[۱]

فعالیت حزب توده در دههٔ ۴۰ و ۵۰ به طور عمده در کشورهای بلوک شرق متمرکز بود و در حدّ انتشار مجله، بیانیه و راه‌انداز ایستگاه رادیویی در خارج از کشور و فعالیت برخی هسته‌های مقاومت بسیار کوچک زیرزمینی در داخل کشور محدود شد.

اما گسترش روابط شاه باکشورهای بلوک شرق و شوروی در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ زمینهٔ فعالیت حزب توده را که بشدت نیازمند و وابسته به این بلوک بود، پیش از پیش محدودکرد. این نوع وابستگی به شرق و حمایت بی‌چون و چرای حزب از مواضع شوروی باعث کاسته شدن محبوبیت روزافزون حزب در میان روشنفکران ایران شد. به طوری که گروهها و جریانات چپ که در دههٔ ۱۳۴۰ پا به عرصهٔ وجودگذاردند علی‌رغم تنوعشان در یک وجه اساسی اشتراک داشتند و آن هم دوری ازحزب توده و محکوم نمودن رهبری آن بود[۲]. این عوامل منجر به ایجاد انشعابهای حزبی حزب توده در دههٔ ۱۳۴۰ گردید. تشکیل سازمان چریکهای فدایی خلق در اواخر دههٔ ۱۳۴۰ که پس از آن بسیاری از نیروهای جوان مارکسیست را به سوی خود جلب کرد، باز هم ازموقعیت و نفوذ حزب توده کاست. با وجود این، حزب توده تا پیروزی انقلاب همچنان سازمان مخفی خود در ایران را حفظ کرد هرچند رهبران آن عموماً خارج از کشور به سر می‌بردند.

---

۱. زیباکلام، صادق؛ مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی ایران؛ ص ۲۴۱.
۲. همان؛ ص ۲۴۳.

ب ـ۲ـ سازمان چریکهای فدایی خلق

از درون حزب توده، جریانات جدید چپ در ایران شکل گرفتند که با توجه به تجربهٔ حزب توده و با اتخاذ استراتژی جدیدی به مبارزه با رژیم پهلوی دوم پرداختند. این نیروهای جدید، ابتدا به صورت گروههای مجزایی به برنامه‌ریزی اقدام مسلحانه علیه رژیم پرداخته و سپس با ادغام در یکدیگر سازمان چریکهای فدایی خلق ایران را در فروردین ۱۳۵۰ تشکیل دادند و مشی مبارزهٔ مسلحانه را در قالب جنگ چریک شهری سرلوحه اهداف سازمان قرار دادند.

ریشهٔ این جریان جدید را در فضای باز سیاسی سالهای ۴۲ـ۳۹ (که باروی کار آمدن کندی و فشار برای اصلاحات در ایران موجب آن شد) می‌توان دید. در این سالها و با فعال شدن محیط سیاسی دانشگاهها زمینه برای فعالیت برخی از کسانی که از بقایای سازمان جوانان حزب توده بودند، فراهم آمد. از جمله این افراد بیژن جزنی است که در سالهای بعد با مطالعهٔ آثار مارکسیست لنینیست امریکای لاتین و با تشکیل یک گروه مطالعاتی مشی مسلحانه را به عنوان راه رهایی مطرح ساخت و با کمک حدود هفت نفر از دوستان خود که بعدها به نام گروه جزنی ظریفی نامیده شد به شکل عملی مشی مبارزهٔ مسلحانه را پی‌گرفتند. شعار اولیهٔ این گروه که اعضایش طی سالهای ۳۹ تا ۴۲ به مبارزه روی آورده بودند[۱] به اختصار چنین بود: بحث و گفتگو دربارهٔ مبارزهٔ مسلحانه و مشی قهرآمیز باید جای خود را به تدارک مشی و پراتیک آن بدهد.[۲] در این هسته اصلی و کوچک، مارکسیسم ـلنینیسم به عنوان ایدئولوژی و رسمی گروه مطرح شد و در ذیل این ایدئولوژی هدف نهایی، برپا ساختن انقلاب دمکراتیک نوین عنوان گردید[۳] که تحقق آن در گرو مبارزهٔ مسلحانه و قهرآمیز بود.[۴] از دید جزنی، از آنجا که در شرایط حاکمیت «بورژوازی کمپرادور» نیروهای رادیکال و مخالف رژیم امکان فعالیت سیاسی نداشتند و از آنجا که در نهایت و در صورت تضعیف و شکست بورژوازی کمپرادور،

---

۱. جزنی، بیژن؛ تاریخ سی ساله؛ ص ۶۱.

۲. مزدک؛ گروه جزنی، ظریفی پیشتاز جنبش مسلحانهٔ ایران؛ ص ۴۱.

۳. همان؛ ص ۱۳.

۴. علوی، محمدصادق؛ بررسی مشی چریکی در ایران؛ ص ۶۲.

امپریالیزم خود رأساً به مداخله می‌پرداخت، بنابراین تنها یک راه برای تکوین انقلاب رهایی‌بخش امکان داشت و آن هم ایجاد جنگ توده‌ای مسلحانه بود که در آن تمام خلق با امپریالیزم وارد پیکاری مسلحانه می‌گردید.(۱) نظریات جزنی در میان نیروهای رادیکال در خلال دهۀ ۱۳۵۵-۱۳۵۴ بسیار متداول و پرطرفدار گردید. اما به دلیل شناسایی این گروه توسط ساواک هنگامی که گروه جزنی درصدد اولین اقدام عملیاتی خود (دستبرد به بانکی در شمال تهران در سال ۱۳۴۶) بود، ساواک شروع به دستگیری اعضای آن نمود(۲) و به دنبال آن ساواک موفق به دستگیری اکثر قاطع عناصر گروه جزنی شد.(۳)

این حرکت مسلحانه با تعدادی محدود در سالهای بعد توسط حمید اشرف (از اعضای گروه جزنی) پیگیری شد که آنها نیز در سال ۴۹ هنگامی که قصد داشتند، اقدامی شبیه اقدام جنگلیها را از جنگلهای سیاهکل در شمال ایران به عنوان نقطۀ شروع مبارزۀ مسلحانه آغاز کنند، هنگام حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل دستگیر شدند و در جنگ و گریز با قوای دولتی از پای درآمدند که از مجموعه، ۹ عضو تیم کشته و یا دستگیر شدند که دستگیرشدگان نیز بعد از یک ماه اعدام شدند.

همزمان با پیدایش گروه جزنی، جریان مشابه دیگری به وسیله سه دانشجوی مشهدی در تهران که به نام گروه پویان ـ احمد زاده مشهور بود، شکل گرفت. که با تأثیرپذیری از مارکسیست به مشی مسلحانه روی آوردند. اما آنان بر یک جنگ چریکی شهری و نقش روشنفکران تأکید داشتند این گروه بعدها با ادغام برخی عناصر به جای مانده از گروه جزنی موفق به تأسیس تشکیلات جدیدی به نام سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در سال ۵۰ شدند.(۴) و بدین ترتیب سازمان چریکها فدایی خلق با پیوستن باقیماندۀ سه گروه فوق یعنی گروه جزنی ظریفی و گروه حمید اشرف (گروه

---

۱. جزنی، بیژن؛ جمع‌بندی مبارزات سی ساله اخیر ایران و تحلیل موقعیت اقتصادی فعلی جامعه؛ ص ۷۱-۱۵۲.
۲. تاریخچۀ سازمانهای چریکی در ایران، همان، ص ۲۸.
۳. زیبا کلام، صادق؛ مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی ایران؛ ص ۲۵۰.
۴. رجوع شود به: آبراهامیان، یرواند؛ ایران بین دو انقلاب؛ ص ۵۹۸ ؛ علوی، محمدصادق؛ بررسی مشی چریکی در ایران؛ ص ۶۳.

جنگل) و گروه احمدزاده ـ پویان، در فروردین ۱۳۵۰ پا به عرصهٔ حیات سیاسی کشور نهاد.[۱] این گروه که تفکر جنگ شهری بر آن غالب بود، در سال ۵۰ موفق به حمله به کلانتری قلهک در تهران و ترور تیمسار فرید رئیس دادرسی ارتش شد اما با تلاش ساواک و ارتش اعضای این سازمان دستگیر شدند. سازمان در این ماجرا بیشترین صدمه را متحمل شد و تنها تعداد انگشت‌شماری موفق به فرار از چنگال ساواک شدند که در سالهای بعد اقداماتی را انجام دادند اما در نهایت با دستگیری آنها، سازمان در سال ۵۵ تجزیه (به اکثریت و اقلیت) شد و سپس در آستانهٔ انقلاب چون توان فعالیت گسترده و جدی‌ای را نداشت و یا هواداران اندک خود از توانایی محدودی برخوردار بودند، از هم پاشیده شد.

ب ـ ۳ـ دیگر نیروهای مارکسیست

علاوه بر چریکهای فدایی گروههای کوچک دیگری نیز با مشی کمونیستی در ایران ظهور کردند که برخی از آنها قبل از فداییان فعالیت خود را شروع کردند اما با آنها مرتبط بودند. از جمله می‌توان به گروه منوچهر دامغانی در تربت حیدریه و گروه فلسطین که موسس آن فردی به نام شکرالله پاک نژاد بود و چند جریان مسلحانهٔ دیگر در کردستان در دهٔ پنجاه اشاره کرد. همچنین گروه آرمان خلق در لرستان و سپس مارکسیستها منشعب از سازمان مجاهدین خلق نظیر سازمان پیکار و راه کارگر نیز از جمله دیگر گروههای مارکسیست بودند.[۲] اما همهٔ این گروهها در آستانهٔ انقلاب در صحنهٔ سیاسی حضور نداشتند و بسیاری دستگیر یا به خارج از کشور رفته بودند.

یکی از تشکلهایی که بشدت توسط نیروهای مارکسیست در خارج از کشور مورد استفاده قرار می‌گرفت، کنفدراسیون دانشجویان خارج از کشور بود. این تشکل که علی‌الاصول و بر حسب ظاهر تشکیلاتی دانشجویی بود و اساسنامه‌اش آن را سازمانی صنفی تعریف می‌کرد، در دههٔ ۳۰ و با ایجاد پیوندهایی بین اتحادیه‌های دانشجویی

---

۱. علوی، محمدصادق؛ بررسی مشی چریکی در ایران؛ ص ۶۴.

۲. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب (به نقل از: جزنی، بیژن؛ طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران؛ ص ۷۲).

دانشجویان ایرانی در کشورهای مختلف اروپایی و امریکا شکل گرفت و به نام کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی) معروف شد. با افزایش شمار دانشجویان ایرانی، این کنفدراسیون در دههٔ ۴۰ بتدریج به عنوان پایگاه اصلی دانشجویان خارج از کشور محسوب می‌شد و آلمان و امریکا از مراکز مهم آن بودند.

این کنفدراسیون بتدریج در مسیری کاملاً سیاسی قرار گرفت و اساساً بجز فعالیتهای سیاسی، عمل دیگری انجام نمی‌داد. از ابتدا به وجود آمدن کنفدراسیون عملاً، عرصهٔ فعالیتهای جریانهای مختلف سیاسی همچون حزب توده، جبههٔ ملی، نهضت آزادی، نیروی سوم، حزب ملت... شد. اما بتدریج کمونیستها و بخصوص حزب توده بر آن تفوق یافتند. از همان ابتدا دسته‌بندی، رقابتهای گروهی و اختلافات مسلکی عمده‌ترین ویژگی کنفدراسیون شد و در واقع اختلافات درون کنفدراسیون ادامهٔ جریانات اپوزسیون داخل کشور بود. بسیاری از اعضا و مرتبطین با کنفدراسیون بعد از پیروزی انقلاب به ایران بازگشتند.

ج ـ ناسیونالیسم لیبرال

بعد از دههٔ ۲۰ ناسیونالیسم، اندیشهٔ مسلطی است که بخشی از نیروهای سیاسی جامعه ایران را به خود مشغول می‌داشت، اما قرائتهای مختلفی از ناسیونالیسم وجود داشت. ناسیونالیسم لیبرال یکی از گرایشهای این دوران است که متأثر از انقلاب کبیر فرانسه بود و به صورت خاص در انقلاب مشروطیت به عنوان یک الگوی فکری مطرح گردید.

در چهارچوب فکری ناسیونالیسم لیبرال ملت دارای حق تعیین سرنوشت بود و این حق توسط هیچ عاملی دیگری حتی مذهب نیز نمی‌توانست محدود و مقید شود. عرفی کردن جامعه و جدا کردن حوزهٔ دین از سیاست یکی از اهدافی بود که این گروه دنبال می‌کردند.

میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم‌خان و مستشار الدوله را از جمله طرفداران اولیه این تفکر می‌توان دانست. سایر پیشوایان گرایش فکری فوق، تقلید از غرب و اخذ تمدن اروپا را راه نجات ایران می‌دانستند.

در آغاز دههٔ بیست، ادامه این نوع ناسیونالیسم را می‌توان به عنوان یکی از جریانات مهم سیاسی این دوران دانست. هر چند مبانی تئوریک لیبرال این جریان، در ابتدای کار تحت‌الشعاع بیگانه‌ستیزی گروههای مذکور قرارگرفت اما بتدریج با شفاف شدن مواضع فکری این گروهها، می‌توان از آنها به عنوان یک جریان مستقل یاد کرد.

بخشی از نیروهای عضو جبههٔ ملی در دههٔ ۲۰ و ۳۰ را می‌توان از هواداران این جریان فکری دانست. از آنجاکه جبههٔ ملی متشکل از احزاب و جمعیتهای مختلفی بود و هیچ‌کس بدون اینکه ابتدائاً عضو جبهه و یا جمعیت خاصی باشد، نمی‌توانست در جبههٔ ملی عضویت داشته باشد؛ بنابراین این جبهه در سال ۱۳۲۸ متشکل از مجموعه‌ای از نیروهای ملی و مذهبی بودند که با تأثیر پذیری از ناسیونالیسم، اسلام، لیبرالیسم و سوسیالیسم گردهم آمده و هدف مشترک آنان مبارزه با استبداد و استعمار و تحکیم نهادهای پارلمانی و صیانت از قانون اساسی بود.

یکی از گروههای مهمی که با اندیشهٔ ناسیونالیسم لیبرال به جبههٔ ملی پیوست و نقش مهمی در آن داشت و حزب ایران است که در سالهای اشغال ایران در جنگ جهانی دوم فعالیت سیاسی خود را در همکاری با تعدادی از روشنفکران جوان و تحصیلکرده در خارج آغاز کرد.

حزب ایران توسط روشنفکران متمایل به استفاده از نیروی امریکا، در مقابل انگلیس و روس تأسیس شده بود،[۱] ایدئولوژی حزب ایران[۲] مبتنی بر اعتقاد به دموکراسی و حاکمیت ملی و طرد هر نوع حکومت فردی و دیکتاتوری، لزوم تأسیس انجمنهای ایالتی و ولایتی جهت حفظ شیوه‌ها و سنن محلی در عین حفظ تمامیت ارضی کشور و در بُعد سیاست خارجی ارتباط مبتنی بر حسن همجواری، تفاهم و همزیستی مسالمت‌آمیز با دوَل خارجی بویژه ممالک همجوار و طرد هر نوع مداخلهٔ بیگانگان و مبارزه با امپریالیزم و در بعد اقتصادی اعتقاد به نوعی سوسیالیسم و تحقق عدالت اجتماعی که هر کسی به اندازه استعدادش کار و به اندازهٔ لیاقتش از محصول عمل برخوردار شود، بود.[۳]

---

۱. سنجابی، کریم؛ خاطرات سنجابی؛ ص ۶۹.
۲. حق‌پناه، جعفر؛ نقش گروههای ملی‌گرا (جبهه‌ملی) در انقلاب اسلامی؛ پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد علوم سیاسی، ص ۱۴.
۳. همان‌جا (به نقل از: کانون انتشارات حزب ایران؛ سوسیالیسم حزب ایران؛ ص ۴).

آمـوزه‌های حـزب، جـهت‌گیری سکـولاریستی و غـیرمذهبی حـزب را بـخوبی نشـان می‌دهد.[۱] این حزب در سال ۱۳۲۸، تنها یکی از احزاب موثر درکادر رهبری جبههٔ ملی بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد فعالیت حزب ایران به رکود و خمود گرایید. برخی اعضای حزب به نهضت مقاومت ملی پیوستند و به همین دلیل به زندان افتادند. هنگامی که در سال ۳۹ جبههٔ ملی دوم شکل گرفت، اغلب رهبران جبههٔ ملی دوم را کادرهای حـزب ایران تشکیل می‌دادنـد کـه ایـن امـر نـقش زیـادی در چـالش بـین نـیروهای مـذهبی و غیرمذهبی در درون جبههٔ ملی در نهایت در غلبه تـفکر سکـولاریستی بـر جـبههٔ مـلی داشت. کمیتهٔ مرکزی حزب ایران طی اعلامیه‌ای بر خلاف مواضـع جـبههٔ مـلی لوایـح ششگانهٔ انقلاب سفید را تایید کرد که این امر با مخالفت نیروهای مذهبی مواجه شد.

با گسترش اختلافات بین نیروهای مختلف درون جبههٔ ملی و جوّ خفقان‌آمیز جامعه پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مجدداً فعالیتهای حزب ایران دچار رکود شد و طـی سـالهای ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۶ از حزب هیچ فعالیتی مشاهده نشد.[۲]

از جملهٔ دیگر جریانات هوادار ملی‌گرایی لیبرال می‌توان به جریان «پان ایرانیست‌ها» اشاره کرد که در دل جریان ملی گرایی عمومی دههٔ بیست و در واکنش به اشغال ایران توسط متفقین، طیف جوان پرشور و میهن‌پرستی ظاهر شد که معتقد بود فلات ایران باید زیر پرچم ایران باشد. این جریان به مکتب (پان ایرانیسم) معروف شد که اولین بار توسط دکتر محمود افشار و در مورد جریانات فرهنگی به کار رفت.[۳]

این جریان بتدریج وارد فعالیتهای سیاسی شد. در سال ۱۳۲۶ بود که «مکـتب پـان ایرانیسم» شکل تشکیلاتی به خود گرفت، هدف مکتب احیای عظمت ایران بـاستان و مبارزه با حزب توده بود.

در بحبوحهٔ مبارزات ملی شدن نفت و روی کار آمدن مصدق بین پان‌ایرانیسمها در مورد حمایت از مصدق اختلاف افتاد. گروهی معتقد به نوعی ملی گرایی سلطنتی شدند و در عین خوش‌بینی به شاه و طرفداری از دربار، حامی مصدق نیز بودند، گروه دیگر نیز

---

۱. همان؛ ص ۱۴.

۲. همان‌جا.

۳. همان؛ ص ۱۷ (به نقل از: مصاحبه با دکتر ناصر تکمیل همایون).

به ناسیونالیسم اجتماعی معتقد بودند و دربار را به خاطر وابستگی به خارج قبول نداشتند البته خودخواهیهای فردی و مقام خواهی درگسترش اختلاف این دوگروه اثر بسزایی داشت در نتیجه «حزب ملت ایران» به رهبری داریوش فروهر تشکیل شد.

حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر پس از انشعاب از پان ایرانیسمها به جبههٔ ملی پیوست. پایگاه حزب در میان دانشجویان و دانش‌آموزان دبیرستانها بود.[۱]

بعد از کودتای ۲۸ مرداد در اواخر سال ۳۳، جریان لیبرال مجدداً دست به ائتلاف با نیروهای مذهبی و سوسیالیست زد اما مجدداً اختلافات فکری این جریان مانع از ادامهٔ همکاری شد در این ارتباط برخی اعضای پراکندهٔ جبهه، با عنوان جدید نهضت مقاومت ملی، دوباره به حوزهٔ فعالیت سیاسی بازگشتند. این نهضت که ابتدا در بردارندهٔ نیروهای ملی‌گرای غیرمذهبی و مذهبی و ائتلافی از تشکلهای اجتماعی مانند بازار، روحانیون، دانشگاهیان، کارگران، دهقانان و احزاب سیاسی مانند حزب ایران، حزب مردم ایران، حزب ملت ایران، حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) بود و خواستار ادامهٔ نهضت ملی، اعادهٔ حیثیت و استقلال ایران و برقراری حکومت ملی و مبارزه با استعمار خارجی و عمال دست نشان دهندهٔ داخلی آنها شد.[۲]

از اعضای مهم رهبران این نهضت می‌توان از کریم سنجابی (سخنگوی اصلی حزب ایران)، حسینی، زیرک زاده، زنگنه، پارسا، شاپور بختیار، داریوش فروهر (مؤسس حزب ملت ایران)، خلیل ملکی (مؤسس حزب نیروی سوم)، مهدی بازرگان، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله زنجانی و یدالله سحابی نام برد.[۳]

اما به دلیل عدم همگونی فکری بین نیروهای مذکور، در نهایت ائتلاف به اختلاف و انشقاق مبدل شد و پس از تصویب قرارداد کنسرسیوم در آبان ۱۳۳۳ اختلاف نظر بین سران نهضت مقاومت بالا گرفت. رهبران حزب ایران اعتقاد داشتند که رژیم کودتا با داشتن مجلس و نهادهای مربوطه یک رژیم قانونی مورد شناسایی کشورهای جهان است. با تصویب قرارداد کنسرسیوم و دریافت کمکهای خارجی وضع اقتصادی دولت

---

۱. همان؛ ص ۲۴.
۲. همان؛ ص ۳۷.
۳. آبراهامیان، یرواند؛ ایران بین دو انقلاب؛ ص ۵۶۳.

روز به روز بهتر خواهد شد بنابراین باید آن را به صورت یک واقعیت بپذیریم و به عنوان اپوزسیون عمل کنیم.

در مقابل دیدگاه مزبور، جناح دیگر نهضت از جمله آیت‌الله زنجانی، مهندس بازرگان، دکتر سنجابی، کریم عطایی، عباس رادنیا و چند تن دیگر معتقد بودند که رژیم با کودتای امریکا و انگلیس و براندازی دولت قانونی و ملی به وجود آمده و با ایجاد محیط ارعاب و وحشت و در پناه سرنیزه حکومت می‌کند و فاقد مشروعیت است. متعاقب اختلاف دیدگاه فوق، حزب ایران از نهضت جدا شد و با جدایی سران حزب زحمتکشان (نیروی سوم) از نهضت ضعف آن شدت یافت. به عبارت دیگر علاوه، بر مشکلات تاکتیکی مسأله شخصیتها و برخوردهایشان نیز در از هم پاشیدن ائتلاف دخالت داشت.(۱)

روی کار آمدن کندی در امریکا منجر به فشار بر دولت ایران برای باز کردن فضای سیاسی در ایران و ملایمتر شدن فشار رژیم بر مخالفین از اواسط سال ۱۳۳۹ گردید.

در شرایط باز شدن فضای سیاسی رهبران اپوزیسیون (نهضت مقاومت ملی، حزب ایران، حزب ملت ایران و حزب مردم ایران) مجدداً پس از بررسیهای لازم به این نتیجه رسیدند که می‌توان در شرایطی نوین با سازماندهی و تشکل کلیه نیروهای ملی و مذهبی و اتخاذ استراتژی و تاکتیک مناسب با شرایط و اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور موفق به بسیج قابل توجه نیروها و عقب زدن رژیم و نیل به آزادی دموکراسی و رفاه شد.

سرانجام روز ۲۳ تیرماه ۱۳۳۹ش. ۱۷ تن از شخصیتهای سیاسی در زمینهٔ تشکیل یک سازمان سیاسی به توافق رسیدند. روز بعد نام «جبههٔ دوم» برای سازمان جدید به تصویب رسید و روز سی‌ام تیر ماه ۱۳۳۹ اعلامیهٔ تشکیل جبهه ملی دوم به طور گسترده‌تر انتشار یافت.(۲) اما بار دیگر فقدان استراتژی منسجم از یکسو و اختلافات داخلی از سوی دیگر موجب شد تا این جبهه نتواند مواضع واحدی را در برابر وقایع آن دوران (همچون رفراندم انقلاب سفید و اصلاحات رژیم و قیام ۱۵ خرداد ۴۲) اتخاذ

---

۱. کریمی مله، علی؛ «تاریخ چهل ساله جبهه ملی»، فصلنامهٔ ۱۵ خرداد؛ ش ۲۱ (بهار ۷۵)، ص ۳۸.
۲. همان؛ ص ۴۰.

کند.

پس از قیام پانزده خرداد تشتت آرای رهبران جبهه دربارهٔ صدور اعلامیه مبنی بر تقبیح و محکوم کردن کشتار مردم به اوج خود رسید و زمینهٔ فروپاشی و انحلال جبهه را فراهم نمود و در واقع نیروهای مذهبی و غیرمذهبی جبهه که از دو منظر متفاوت لیبرالی و اسلامی به اصلاحات می‌نگریستند، دچار تفرقه شدند و نیروهای غیرمذهبی حاضر به حمایت از امام خمینی و محکوم کردن کشتار ۱۵ خرداد نبودند. جبههٔ ملی به دلیل اختلاف عدیده در دستگاه رهبری بسیار ضعیف شده بود و قادر به تجدید سازماندهی ساختار نامتجانس خود نبود لذا از اوایل سال ۱۳۴۳ش. با مبادله نامه‌هایی بین دکتر مصدق و رهبران جبههٔ ملی بر سر ساختار تشکیلاتی جبهه که همچنان حل نشده باقی مانده بود به استعفای دستگاه رهبری و اعلام انحلال جبههٔ مالی دوم انجامید.[۱]

مشکلات داخلی جبهه ملی از یکسو و ظاهر شدن موج مذهب گرایی که از چند سال قبل بتدریج در دانشگاه شروع شده بود از سوی دیگر دست به دست هم دادند باعث شدند تا آن جناح از جبههٔ ملی که اولاً، مذهبی‌تر بود و ثانیاً، تمایل بیشتری به اتخاذ مواضع رادیکالتری و برخورد با رژیم داشت در سال ۱۳۴۰ از جبههٔ ملی جدا شده و دست به تشکیل گروه جدیدی به نام نهضت آزادی ایران بزند.[۲] که از جمله اعضای آن مهندس بازرگان، طالقانی، سحابی بودند (این گروه در صفحات آتی و در بخش مربوط به گروههای سیاسی اسلامی معرفی خواهد شد).

تلاشهای بعدی برای ائتلاف مجدد بین نیروهای لیبرال و دیگر نیروها در قالب جبههٔ ملی در سالهای بعد (سال ۴۴ جبهه ملی سوم) ادامه یافت اما باز با موفقیت همراه نبود. و در سالهای بعد جناح لیبرال عمدتاً با سکوت و خزیدن در لاک خود و یا همکاری با حکومت و اقامت در خارج به حیات سیاسی آرام خود ادامه داد و در حقیقت اقدامات شبه مدرنیستی شاه نیز آنان را خلع سلاح کرده بود.

فضای باز سیاسی ایران در سال ۵۶ با روی کار آمدن کارتر در امریکا شکل گرفت.

---

۱. همان؛ ص ۴۵.

۲. زیبا کلام، صادق؛ مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی ایران؛ ص ۲۴۵.

همین امر موجب شد که بار دیگر این نیرو در قالب احیای مجدد جبهه گردهم آیند و جبههٔ ملی چهارم را در ۲۸ آبان ۵۶ اعلان کنند.

به موجب این اعلامیه جامعهٔ سوسیالیستهای نهضت ملی ایران، حزب ایران و حزب ملت ایران عناصر متشکلهٔ جبههٔ ملی چهارم تشکیل دادند. حسیبی به عنوان رئیس شورای مرکزی، سنجابی، بختیار، فروهر، رضا شایان، مشیری به عنوان اعضای کمیته مرکزی انتخاب شدند.[۱]

جبههٔ ملی چهارم را با توجه به مواضع و تفکرات سیاسی، رهبران و عناصر تشکیل‌دهندهٔ و ساختار سازمانی‌اش می‌توان به عنوان جبهه‌ای میانه‌رو نه رادیکال و تندرو و اپوزیسیون خواستار مبارزه در رژیم نه با رژیم تلقی کرد. این جبهه ضمن انتقاد از عملکرد دولت در اوایل شکل‌گیری هنوز امیدوار بود که شاه بتواند با اعمال مدیریت اصلاحات لازم را انجام دهد. اما در عمل با ایجاد تکروی در مواضع منجر به تضاد در درون لیبرالها گردید که بخوبی این تضاد را در مواضع دوگانهٔ بختیار و سنجابی می‌توان مشاهده کرد.

انتخاب شاپور بختیار به نخست‌وزیری از طرف شاه پس از ملاقات سنجابی با شاه مسألهٔ عدم تجانس فکری و فقدان مواضع سیاسی مشترک نسبت به سلطنت و نحوهٔ مبارزه با رژیم را بار دیگر آشکار و به انشعاب فکری بین رهبران جبهه دامن زد.[۲]

شورای مرکزی جبهه با درک حساسیت افکار عمومی و نفرت جامعه از عمل بختیار اقدام وی را خیانت‌آمیز تلقی کرد.[۳]

به هر حال، در مجموع در آستانهٔ انقلاب نیروهای مختلف متأثر از ناسیونالیسم لیبرال که از ضعف تشکیلاتی و ضعف مواضع منسجم و مشترک نسبت به نحوهٔ مبارزه با رژیم و محدود بودن تعداد اعضا و هواداران و محدودیت توانایی اعمال نفوذ به توده‌های به عنوان یک جریان فکری رنج می‌بردند، به حیات سیاسی آرام خود ادامه دادند.

---

۱. کریمی مله، علی؛ «تاریخ چهل ساله جبهه ملی»، فصلنامهٔ ۱۵ خرداد؛ ش ۲۱ (بهار ۷۵)، ص ۵۲.
۲. رجوع کنید به: مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد؛ طرح تاریخ شفاهی ایران، خاطرات شاپور بختیار.
۳. همان؛ ص ۵۴.

بخش اول

نحوهٔ تکوین ساختار سیاسی بعد از انقلاب

فصل اول

مروری بر روند رخداد انقلاب

وقایع و روند انقلاب مؤید آن است که می‌باید قیام ۱۹ دی مردم قم در اعتراض به نگارش مقالهٔ توهین‌آمیزی که در روزنامهٔ اطلاعات ۱۷ دی‌ماه ۵۶ به چاپ رسید را نقطهٔ آغاز انقلاب ذکر کرد[۱] و وقایع بعدی را می‌توان حلقه‌های اصلی این واقعه پنداشت. ماهیت سازمان‌دهندگان، مکانهای سازماندهی تظاهرات، شعارها و فاصلهٔ زمانی خاص بین اعتراضات، همگی این موضوع را تأیید می‌کنند.

مقالهٔ مذکور که بعد از سفر کارتر به ایران و تأکیدات او مبنی بر حمایت از شاه و ابراز حق‌شناسی و دوستی عمیق با وی[۲] نگاشته شد. با دستور ساواک و با این هدف انتشار یافت که آیت‌الله خمینی را که همچنان در نجف علیه رژیم فعالیت می‌کرد، از صحنه خارج کند. لذا در این مقاله که تحت عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» منتشر شد با بیانی بسیار تحقیر کننده از آیت‌الله خمینی با القابی نظیر «سمبل ارتجاع سیاه»، «عامل

---

۱. برخی گروههای سیاسی، وقایعی همچون ارسال نامهٔ سه نفر از رهبران جبههٔ ملی به شاه (خرداد ۵۶)، اعتصابات کارگری (خرداد ۵۶) و مبارزات ساکنان خارج از محدوده با شهرداری (تابستان ۵۶) را به عنوان اولین جرقه‌های انقلاب یاد کرده‌اند.

ر.ک:

ـ زیباکلام، صادق؛ مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی ایران؛ ص ۱۵۸.

ـ آبراهامیان، یرواند؛ ایران بین دو انقلاب؛ ص ۶۱۴ ـ ۶۲۰.

۲. اطلاعات؛ ۱۱ دی ۱۳۵۶.

استعمار»، «غیر ایرانی» و «سید هندی مرتبط با انگلستان» یاد شده بود.[۱]

در مورد علت نگارش چنین مقاله‌ای باید کمی به گذشته برگشت و تحولات سال قبل آن را مرور کرد. از اواسط سال ۱۳۵۵ شاه تحت فشار افکار عمومی جهان مبنی بر عدم رعایت حقوق بشر در ایران از شدت اختناق و سرکوب کاست و فضای سیاسی را باز نمود البته در ایجاد فضای باز سیاسی علاوه بر تحولات بین المللی (مانند پیروزی کارتر در انتخابات ریاست جمهوری امریکا) تحولات اجتماعی سیاسی جامعه و وضعیت جسمانی خود شاه نیز مؤثر بوده است.[۲]

هر چه شاه در تداوم سیاست جدید خود مبنی بر رعایت حدود فضای بازسیاسی پیشتر می‌رفت، مخالفان سیاسی رژیم اعم از نیروهای مذهبی، ملی و چپگرا، میدان و فرصت بیشتری برای فعالیت پیدا می‌کردند. محافل، مساجد، تکایا و هسته‌های حزبی به کانونهای علنی مخالفان سیاسی رژیم تبدیل شد که برخی روحانیون و روشنفکران نیز جزء این مخالفان محسوب می‌شوند. در دوران اوج‌گیری مبارزات مردمی علیه رژیم شاه، چند حادثه به گسترش دامنهٔ مبارزات و تعمیق آن کمک مؤثری کرد. فوت مشکوک دکتر علی شریعتی، نامه‌های سرگشادهٔ برخی رهبران سیاسی مخالف به شاه، اعلامیه‌های علما در مخالفت با عملکرد شاه، تظاهرات دانشجویان ایرانی در امریکا به هنگام مسافرت شاه به آن کشور و مهمتر از همه رحلت مشکوک آیت‌الله مصطفی خمینی در اول آبان ۱۳۵۶ از جمله عوامل مهمی بودند که شرایط ذهنی مناسبی را در جامعه ایجاد کردند. اما رحلت مشکوک فرزند امام خمینی در پیروان امام و تودهٔ مردم مسلمان انزجار شدیدی از رژیم ایجاد کرد؛ زیرا آنان رژیم، در نهایت شاه و ساواک را مسئول اصلی قتل وی معرفی می‌کردند. البته چنین تحلیلی مبتنی بر عملکردهای نادرست ساواک در قتل مرموز چهره‌های مخالف در گذشته بوده است. چنین ذهنیتی با فوت مشکوک دکتر علی شریعتی در خرداد سال ۱۳۵۶ در مردم پیدا شد و با رحلت حاج مصطفی به قطعیت رسید.

---

۱. همان؛ ۱۷ دی ۱۳۵۶.

۲. نجاتی، غلامرضا؛ تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)؛ ج ۲، ص ۱۸ ـ ۱۹.

مجلس ترحیم ایشان در شهرهای مختلف ایران بویژه تهران و قم، به مجلس تجلیل از امام خمینی و کانون مخالفت علنی با رژیم تبدیل شد این نوع مجالس ترحیم نه تنها از طرف روحانیون بلکه از جانب نیروهای روشنفکر مخالف نیز برگزار گردید.[۱] در واقع این مجالس ترحیم عامل وحدت‌بخش نیروهای مخالف در سراسر کشور شد و این مهم را به مخالفان سیاسی فهماند که کانونها و راهکارهای سنتی که رژیم تسلط بسیار کمی بر آنها دارد بهتر از احزاب سیاسی و قانونی می‌تواند به اهداف نزدیک کند. به علت کار آمد نبودن راهکارهای رسمی و نهادهای قانونی و سیاسی برای ابراز مخالفت، برخی نهادهای سنتی این وظیفه را انجام دادند. این امر سبب گسترش دامنهٔ نفوذ دست‌اندرکاران و گردانندگان چنین نهادهایی شد. در یکی ازمجالس ترحیم مصطفی خمینی در تهران، عنوان «امام» از جانب واعظ مجلس، حسن روحانی، برای اولین بار به رهبر در تبعید نهضت، داده شد.[۲] این عنوان اندکی بعد به بارزترین مشخصهٔ رهبری امام خمینی تبدیل شد. رحلت آیت‌الله مصطفی خمینی نفوذ اجتماعی و سیاسی علما را بار دیگر به معرض نمایش گذاشت و تعلل در مبارزه با روحانیون را برای شاه جایز نساخت. احسان نراقی به نقل از یکی از مسئولان ساواک می‌گوید: که شاه به دنبال این وقایع دستور نگارش مقاله علیه خمینی را داد.[۳]

بعد از گذشت چند ماه از واقعهٔ رحلت فرزند امام، رژیم اشتباه سیاسی تاریخی خود را در نوشتن مقالهٔ مذکور مرتکب شد که این اشتباه نقطه عطفی در تعمیق گسترش نهضت اسلامی گشت. مقاله با عنوان توهین‌آمیز «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به قلم رشیدی مطلق و به مناسبت روز کشف حجاب و نزدیکی سالگشت انقلاب سفید در ۱۷ دی ماه ۱۳۵۶ در روزنامهٔ اطلاعات چاپ و منتشر شد.[۴]

در مورد نویسندهٔ مقاله بین صاحبنظران اتفاق نظر وجود ندارد و با این همه بر سر

---

۱. باقی، عمادالدین (به کوشش)؛ تاریخ شفاهی انقلاب ایران به روایت رادیو بی. بی. سی؛ ص ۲۶۱ - ۲۶۲.

۲. شیرخانی، علی (کوشش)؛ حماسهٔ ۱۹ دی قم ۱۳۵٦: (خاطرات عبدالکریم عابدینی)؛ ص ۱۴۱.

۳. باقی، عمادالدین (به کوشش)؛ تاریخ شفاهی انقلاب ایران به روایت رادیو بی. بی. سی؛ ص ۲۶۳، ۲۹۴.

۴. برای کسب آگاهی بیشتر از محتوای مقاله ر.ک: اطلاعات؛ ۱۷ دی ۱۳۷۷ ؛ باقی، عمادالدین؛ بررسی انقلاب ایران؛ ضمیمه شمارهٔ ۱ ؛ شیرخانی، علی (به کوشش)؛ حماسه ۱۹ دی قم ۱۳۵٦؛ ص ۲۳۳ - ۲۳٦، ضمایم.

اینکه احمد رشیدی مطلق، اسمی مستعار است تقریباً از همان روزهای اول وحدت نظر وجود داشت. در فهرست احتمالی نویسندگان، اسامی داریوش همایون (وزیر اطلاعات و جهانگردی کابینهٔ جمشید آموزگار) فرهاد نیکوخواه، پرویز نیکخواه،[۱] امیر عباس هویدا در ساواک دیده شد.[۲] لازم به ذکر است که در این مقطع ساواک بر مطبوعات نظارت کامل داشت و بدون اجازهٔ آن سازمان، مطالبی به این مهمی اجازه چاپ نداشت.

با توزیع روزنامهٔ اطلاعات در شهر قم خبر اهانت به امام و روحانیون به سرعت در محافل علمی و مذهبی حوزه پیچیده طلاب حوزهٔ علمیه این خبر تازه را به اطلاع اساتید و فضلای حوزه رساندند.

صبح روز هیجدهم دی ماه کلاس درس حوزه به طور هماهنگ تعطیل و حدود ۲۰۰ نفر از طلاب با راهنمایی مدیران مراسم از جلوی مدرسه خان به سوی منازل آیات عظام راهپیمایی نمودند.[۳]

به هر حال راهپیمایان حرکت به سوی بیت آیات عظام و اساتید حوزه را آغاز کردند. تظاهرات عصر روز نوزدهم به خشونت گرایید و تعدادی کشته و تعدادی دیگر نیز زخمی شدند. ظاهراً درگیری پراکنده و شلیک تیرهای هوایی تا پاسی از شب ادامه یافت اما رژیم به سرعت کنترل شهر را در دست گرفت. در مجموع در واقعهٔ ۱۹ دی، ۷ نفر به شهادت رسید و حدود ۱۶-۱۳ نفر نیز زخمی شدند.[۴]

این واقعه سرآغاز تظاهراتی بود که هر چهل روز یکبار به رسم شیعیان برای یادبود شهدای تظاهرات قبل برپا می‌شد و هر بار با کشته شدن عده‌ای دیگر مراسم یادبود آنها در چهل روز بعد حوادث تازه پدید می‌آورد.[۵]

---

۱. نیکخواه از سران حزب توده بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به اروپا رفت و بعد به جمع طرفداران سلطنت پیوست.

۲. برای کسب آگاهی بیشتر ر.ک: نجاتی، غلامرضا؛ تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)؛ ج ۲، ص ۶۳-۶۴ ؛ باقی، عمادالدین (به کوشش)؛ تاریخ شفاهی انقلاب ایران به روایت رادیو بی. بی. سی؛ ص ۲۲۳-۳۲۸ ؛ پارسونز، آنتونی؛ مأموریت در ایران ؛ ص ۹۹.

۳. شیرخانی، علی (به کوشش)؛ حماسهٔ ۱۹ دی قم ۱۳۵۶: (خاطرات عبدالکریم عابدینی)؛ ص ۵۸.

۴. رجوع شود به: همان؛ ضمایم کتاب.

۵. روبین، باری؛ جنگ قدرتها در ایران؛ ص ۱۴۹.

پس از حادثهٔ قم که خبر آن همان روز (۱۸ دی ماه ۱۳۵۶) به نجف رسید، آیت‌الله خمینی در کوبنده‌ترین پیام خود پس از تبعید از کشور به رژیم هشدار داد و به طور آشکار آنها را به مبارزه طلبید.

قیام ۱۹ دی و تبعات آن نقش مهمی در رادیکالیزه وتوده‌ای کردن فرایند بسیج و تسریع حضور مردم و روحانیت در عرصهٔ کارزار سیاسی داشت. در مراسم چهلمین روز کشتار مردم در ۲۹ بهمن ۵۶ بازارهای اصلی و دانشگاهها بسته شد، روحانیون در شهرهای بزرگ مراسم یادبود برپا کردند و در دوازده شهر تظاهرات آرامی برگزار شد اما در تبریز به دنبال تیراندازی یک افسر پلیس به سوی یک نوجوان و کشته شدن او، تظاهرات به خشونت کشیده شد.[۱] در تبریز هزاران تن به خیابانها ریختند و با سر دادن شعارهایی علیه رژیم و به طرفداری از آیت‌الله خمینی، سینماها و مشروب فروشیها را در هم کوبیدند و به بانکها و ساختمانهای دولتی حمله کردند و خساراتی را بر آنها وارد ساختند، چند قرارگاه پلیس، محل حزب رستاخیز نیز مورد تهاجم قرار گرفت و در زدوخورد بین مردم و نیز نیروهای انتظامی عدهٔ زیادی کشته و مجروح شدند.[۲]

در ۱۰ فروردین ۵۷، بزرگداشت چهلم شهدای قیام تبریز در ۱۵ شهر برگزار شد و در برخی شهرها همچون یزد حملهٔ پلیس به کشته شدن تعدادی انجامید. مراسم چهلم بعدی در ۲۰ اردیبهشت ۵۷ منجر به تظاهرات خشونت‌آمیز در ۲۴ شهرستان و لغو دیدار شاه از اروپای شرقی شد.

شعار مشترک همه این تظاهرات «مرگ بر شاه»، «درود بر خمینی»، و «زنده باد شهدای قم و تبریز» بود.[۳]

سولیوان سفیر امریکا در ایران در مورد این وقایع می‌نویسد:

> مراسم چهلم شهیدان و تظاهراتی که هر چهل روز یکبار به این مناسبت بر پا می‌شد در آغاز کاملاً رنگ مذهبی داشت و گروههای سیاسی مخالف اعم از لیبرالها و سوسیالیستها و دموکراتها یا کمونیستها در آن نقش نداشتند برخی از این گروهها چنان

---

۱. آبراهامیان، یرواند؛ ایران بین دو انقلاب؛ ص ۶۲۵.
۲. همان‌جا.
۳. همان؛ ص ۶۲۵ - ۶۲۶.

تحت مراقبت و کنترل ساواک بودند که فعالیت علنی آنها امکانپذیر نبود به همین جهت و با توجه به رنگ مذهبی تظاهرات ضد رژیم بسیاری از ناظران سیاسی آن را خطری جدی برای رژیم تلقی نمی‌کردند و به طور کلی کمتر کسی رژیم شاه را در معرض یک خطر جدی از داخل یا خارج می‌دید.(۱)

شاه در این زمان سعی کرد اقداماتی نیز برای جلب نظر مذهبیون صورت دهد، از جملهٔ آنها ارسال تعدادی زیادی عکس بزرگ شاه در لباس احرام (پوشش زایران مکه) به وزارتخانه و سازمانهای دولتی بود. در خرداد ماه ۶۷ به اتفاق ملکه و گروهی از درباریان به شهر مشهد رفت تا در مقابل دوربین تلویزیون به زیارت مرقد امام رضا(ع) بپردازد.(۲)

شاه برای فرو نشاندن ناآرامی و تظاهرات روزافزون، در ۲۸ تیرماه ۱۳۵۷، سپهبد نصیری رئیس ساواک را از کار بر کنار کرد، ولی انتصاب وی به عنوان سفیر کبیر در پاکستان، مانوری فریب دهنده تلقی شد.

در این مرحله که آن را می‌توان مرحلهٔ اول انقلاب دانست تظاهرات گسترش یافت و بتدریج ائتلافی غیر رسمی بین روحانیون و روشنفکران و بازار شکل گرفت و فعالیتهای انقلابی به شهرهای مختلف گسترش یافت شمار فعالیتهای ضد دولتی سه برابر و تعداد مخالفان فعال چهار برابر شد.(۳)

مرحلهٔ دوم انقلاب که از آن می‌توان به عنوان مرحلهٔ تظاهرات توده‌ای یاد کرد از ۱۵ مرداد ماه با شروع ماه رمضان آغاز شد. در این ماه حوزه‌های علمیه بنا به سنت دیرین تعطیل شد. روحانیون مدارس دینی نیز برای تبلیغ، راهی مناطق مختلف حتی روستاهای دور دست شدند. اغلب روحانیون خاصه طلاب جوان حاملان پیام انقلاب بودند. رژیم شاه از اقدامات احتمالی و نقش اینان در بسیج سیاسی و سازماندهی مردم کمابیش آگاهی داشت اما با توجه به تعداد فراوان طلاب مبلّغ و پراکندگی جغرافیایی آنها

---

۱. سولیوان، ویلیام؛ مأموریت در ایران؛ ص ۱۰۰.
۲. صمیمی، مینو؛ پشت پردهٔ تخت طاووس؛ ص ۲۲۱ ـ ۲۲۲.
۳. کتاب جمعه‌ها؛ س ۴، ش ۳ (بهار ۱۳۶۷)، ص ۱۵۸.

قادر به واکنش لازم نبود.[۱]

روز پانزدهم مرداد ماه، همزمان با ماه مذهبی رمضان حرکتهای مخالف رژیم اوج تازه‌ای یافت و روحانیون با استفاده از اجتماعات مذهبی، حرکت منظم و گسترده‌ای در سرتاسر کشور به وجود آوردند. روز بیستم مردادماه، اصفهان شاهد تظاهرات و درگیریهای بی‌سابقه‌ای شد که به برقراری حکومت نظامی در آن شهر منجر گشت.[۲]

روز ۲۹ مرداد ماه آتش‌سوزی مهیبی در سینما رکس آبادان روی داد که در نتیجهٔ آن صدها نفر کشته شدند، در این ماجرا مردم، ساواک را مسئول آتش‌سوزی دانستند.[۳]

روز اول شهریور ماه ۵۷ آموزگار تحت فشار فزاینده، تصمیم به استعفا گرفت و شریف امامی به مقام نخست وزیری منصوب شد و برنامهٔ دولت خود را آشتی ملی و احترام به شعایر مذهبی و اصول قانون اساسی و مبارزه با فساد اعلام داشت و در اولین قدم، تاریخ شاهنشاهی را که از سه سال قبل جانشین تاریخ هجری شمسی شده بود، منسوخ و تاریخ مذکور را مجدداً به عنوان تاریخ رسمی کشور اعلام نمود. وی دستور بستن کازینوها و مراکز فساد را صادر و تشکیل احزاب قانونی را آزاد اعلام کرد و سیستم تک حزبی را با انحلال حزب رستاخیز در ایران عملاً منسوخ نمود. تعدادی از زندانیان از جمله آیت‌الله طالقانی و منتظری را آزاد نمود اما همه این اقدامات به عقب‌نشینی دولت در مقابل خواستهای مردم تعبیر شد. مهمترین اقدام دولت وی که حرکتهای مخالف رژیم را به سرعت گسترش داد، آزادی مطبوعات بود که ناگهان با انتشار عکسهای بزرگی از آیت‌الله خمینی، به نقل گزارشهای مربوط به اقدامات و سخنان ایشان پرداختند. در دومین هفتهٔ حکومت شریف امامی، مراسم نماز عید فطر با حضور جمعیت انبوهی در تپه‌های قیطریه تهران برگزار شد و بعد از برگزاری نماز، جمعیت به طرف شهر به راه افتاد. این راهپیمایی با وسعت بیشتری در روز شانزدهم شهریور ماه ادامه یافت و در جریان آن شعارهای تند علیه رژیم داده شد. در پایان این راهپیمایی برای تداوم حرکت از مردم خواسته شد تا صبح روز بعد که مصادف با جمعه بود اجتماع

---

۱. رجوع شود به: وزارت اطلاعات؛ فرازهایی از تاریخ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک و امریکا.

۲. دفتر ادبیات انقلاب اسلامی؛ روز شمار انقلاب اسلامی.

۳. همان‌جا.

دیگری در میدان ژاله برپا نمایند. شاه که از گسترش تظاهرات نگران بود از دولت خواستار مهار این حرکتها شد و دولت، حکومت نظامی را در تهران و یازده شهر دیگر اعلان کرد ولی این تصمیم، صبح روز بعد (۱۷ شهریور) که اکثر مردم بدون اطلاع از برقراری حکومت نظامی از خانه خارج شده بودند، اعلام گردید و نظامیان در مواجهه با اجتماع مردم در میدان ژاله (در شرق تهران) به سوی آنان آتش گشودند و در درگیری نزدیک به دو ساعت، صدها نفر در خاک و خون غلتیدند.[۱] این فاجعه یکی از وقایع مهم دوران انقلاب بود که موج اعتصابات و تظاهرات وسیعتری را به دنبال داشت و انعکاس آن در سطح جهانی، موقعیت بین المللی رژیم را به شدت تضعیف کرد. بعد از ۱۷ شهریور، مقطع جدیدی در مبارزه آغاز گردید که بتدریج با اعتصابات عمومی همراه است و با گسترش تظاهرات مبارزه عمق بیشتری پیدا می‌کند.

نخستین اعتصابات بزرگ، دو روز بعد از فاجعهٔ میدان ژاله (که پس از آن حادثه میدان شهدا نام گرفت) در پالایشگاه نفت تهران آغاز گردید و بتدریج سایر واحدهای تولیدی و صنعتی و سازمانهای دولتی بخصوص صنایع نفت جنوب را در برگرفت.[۲] تا این زمان هنوز علایم وضعیت انقلابی تمام عیار در جامعه دیده نمی‌شد. در جبههٔ مخالف با وجود افزایش علایم نارضایی و گسترش مخالفتها و افزایش مخالفان هنوز نیرویی که بتواند رژیم را تهدید اساسی کند، وجود نداشت. مخالفان و ناراضیان پراکنده بودند، رهبری متحد نداشتند، در نیروهای مسلح نیز اثری از ضعف و فتور مشهود بود.[۳]

در مهرماه ۵۷ امام خمینی از نجف به پاریس هجرت کرد و سرفصل نوینی در رهبری جنبش انقلابی و بسیج توده‌ها باز شد. بر عکس تصورات شریف امامی که گفت آیت‌الله در پاریس به کلی فراموش خواهد شد، ایشان در مرکز توجه مطبوعات محافل سیاسی جهان قرار گرفت و با رادیو و تلویزیونهای دنیا تماس روزانه برقرار کرد. چهرهٔ عجیب و استثنایی این مرد روحانی که در زیر درختی در حومهٔ پاریس نشسته و با سخنان دلنشین خود بر ضد شاه از هزاران کیلومتر آن طرفتر انقلاب را رهبری می‌کرد، توجه همه

---

۱. همان‌جا.
۲. طلوعی، محمود؛ داستان انقلاب؛ ص ۳۱۳، ۳۲۱.
۳. پارسونز، آنتونی؛ غرور و سقوط؛ ص ۴۸.

جهانیان را به خود جلب کرده بود[۱]، همین امر به یکباره او را به یک چهرهٔ بین المللی تبدیل کرد که طرفداران او در ایران نه فقط به وسیلهٔ تلفن و رابطینی که مرتباً بین تهران و پاریس در حرکت بودند، بلکه به وسیلهٔ رادیوها و مطبوعات و خبرگزاریهای بین المللی از نظریات و دستورالعملهای روزانه او آگاه شدند.[۲] در طول آبان ماه آیت‌الله خمینی، بر پافشاری خود برای سرنگونی رژیم افزود و با بلندتر شدن صدای او که در سراسر جهان به گوش می‌رسید صدای نیروهای میانه‌رو در ایران ضعیف و ضعیفتر شد و در این میان شریف امامی بیهوده می‌کوشید تا وی را از ادامهٔ مبارزه با شاه منصرف کند.[۳] روز ۱۳ آبان ماه دانشگاه تهران شاهد گسترده‌ترین تظاهرات دانشجویان بود. در این تظاهرات، تیراندازی از طرف مامورین حکومت نظامی آغاز شد و چون قبلاً دربهای دانشگاه بسته شده بود راه فرار برای دانشجویان نبود و در نتیجه عدهٔ زیادی مضروب و بسختی مجروح گردیدند و چند نفر نیز کشته شدند.[۴]

همان طور که ذکر شد ویژگی عمدهٔ این مرحله استفاده از روش مقاومت بدون خشونت و راه اندازی اعتصابات بود. اعتصاب، کارمندان دولت و کارگران بخش خصوصی را به انقلاب کشاند. با آغاز سال تحصیلی مدارس و دانشگاهها، دانش‌آموزان، دانشجویان و اساتید نیز به جرگهٔ اعتصابیون پیوستند خواسته‌های کارمندان اعتصابی به سرعت از تقاضاهای صنفی و افزایش حقوق به خواسته‌های سیاسی و انجام اصلاحات ارتقا یافت. در اوایل آبان ۵۷ اعتصاب به حیاتی‌ترین بخش اقتصادی کشور یعنی صنایع نفت نیز سرایت کرد و شیرازه اقتصادی امور را از هم گسست.[۵]

حکومت هفتاد روزهٔ شریف امامی روز پانزدهم آبان ماه با شکست و ناکامی کامل از انجام مأموریتی که به عهده گرفته بود، خاتمه یافت و شاه با برکناری او، در ادامه سیاستهای پرنوسان خود، ژنرال «غلامرضا ازهاری» فرماندهٔ گارد شاهنشاهی را به

---

۱. سولیوان، ویلیام؛ مأموریت در ایران؛ ص ۱۸۳.
۲. روبین، باری؛ جنگ قدرتها در ایران؛ ص ۱۵۴، ۱۵۵.
۳. سولیوان، ویلیام و آنتونی پارسونز؛ خاطرات دو سفیر، اسراری از سقوط شاه، و نقش پنهان امریکا و انگلیس در ایران؛ ص ۳۶۶.
۴. عاقلی، باقر؛ روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی؛ ج ۲، ص ۳۷۲.
۵. ر.ک: کیهان؛ ۷ مهر ۱۳۵۷، ص ۷ و ۸.

نخست وزیری منصوب کرد. شاه هنگام اعلام تعیین دولت نظامی، نطق ملتمسانه‌ای به صورت پیام رادیو و تلویزیونی ایراد کرد و اظهار داشت:

من نیز پیام انقلاب شما ملت ایران را شنیدم و آنچه را که شما برای به دست آوردن آن قربانی داده‌اید، تضمین می‌کنم.(۱)

آیت‌الله خمینی متعاقب روی کار آمدن دولت نظامی از مردم خواست تا سقوط رژیم به مبارزهٔ خود ادامه دهند. ازهاری ابتدا یک کابینهٔ تمام نظامی تشکیل داد و مخالفان را مرعوب کرد ولی این ترس و وحشت با روش ملایم او در حکومت فرو ریخت و دولت وی بتدریج به یک دولت غیر نظامی مبدل شد. آیت‌الله خمینی از همان روز نخست دولت نظامی شاه را به استهزا گرفت.

دولت ازهاری برای جلب رضایت مردم بعضی از مقامات مهم سابق رژیم مانند هویدا و نصیری را بازداشت کرد. از سوی دیگر، برخی رهبران جبههٔ ملی مانند سنجابی و فروهر دستگیر شدند تا مخالفان نیز حساب کار خود را بکنند.

دولت نظامی علاوه بر سیاست متزلزل شاه از یک ضعف درونی رنج می‌برد و آن وضع نیروهای مسلح ایران بود که در سطوح پایین‌تر عدم رضایت حکمفرما بود و در رویارویی با مردم کشور خود و تیراندازی به سوی هموطنان، نمی‌توانستند تابع مقررات خشک نظامی باشند. با فرمان آیت‌الله خمینی از اواخر آذرماه فرار و غیبت از خدمت در پادگانهای نظامی آغاز شد و آنها هم که ترک خدمت نکردند، در موج فزایندهٔ تظاهرات مخالف بتدریج روحیه و توان مقاومت خود را از دست دادند.(۲)

طی ماه محرم (آذر و دی) تظاهرات خشونت‌آمیز ابعاد گسترده‌تر می‌یافت. ازهاری از مأمورین حکومت نظامی خواست شدت عمل نشان دهند و متقابلاً آیت‌الله خمینی از مردم خواست تا پیروزی خون بر شمشیر، نهضت را ادامه دهند و در مصاحبه‌ای با بی بی سی اظهار داشت:

هیچ راه حلی جز سرنگونی رژیم پهلوی را نخواهد پذیرفت و پس از سرنگونی

---

۱. طلوعی، محمود؛ داستان انقلاب؛ ص ۳۴۴ ـ ۳۴۶.

۲. روبین، باری؛ جنگ قدرتها در ایران؛ ص ۱۶۳ ـ ۱۶۵.

پهلوی، حکومت جمهوری اسلامی را در ایران مستقر خواهد کرد.[۱]

در اولین شب ماه محرم، مردم تهران و دیگر شهرها به بالای منازل خود رفتند و با سردادن شعارهای سیاسی و بانگ «الله اکبر» به شکل تازه‌ای اعتراض خود را نشان دادند. در تهران هزاران نفر ساعات منع عبور را نادیده گرفتند و در خیابانها به تظاهرات پرداختند. نظامیان پس از شلیک هوایی، مردم را به گلوله بستند و تعداد زیادی کشته شدند. با نزدیک شدن تاسوعا و عاشورا (سال‌روز شهادت امام سوم شیعیان) درگیریهای شبانه کمتر شد و دولت نظامی کاهش تظاهرات را به حساب خود گذاشت و از شدت خشونتها کاست و برای ارائهٔ حسن نیت خود، سنجابی و فروهر و ۴۷۰ تن از زندانیان سیاسی را آزاد کرد و تصمیم گرفت برای جلوگیری از برخوردهای خونین، تظاهرات دو روز تاسوعا و عاشورا را آزاد بگذارد. راهپیمایی تاسوعا و عاشورا از لحاظ عظمت، انضباط و یکپارچگی شرکت کنندگان نمونه و بی‌سابقه بود و نتایج فوری و تعیین‌کننده‌ای داشت که اهم آن شکست دولت نظامی و ناتوانی آن در امور مملکت، یکپارچگی گروههای سیاسی اعم از ملی و مذهبی و تأیید رهبری آیت‌الله خمینی بود.[۲] با روی کار آمدن ازهاری، سانسور مطبوعات مجدداً برقرار شد و با تهدید اعتصاب‌کنندگان، اعتصابات کارکنان صنایع نفت و بازار شکسته شد. در پایان این مرحله رهبری جنبش یکدست شد و گروههای ملی و مذهبی همچون (جبهه ملی و نهضت آزادی) به رهبری امام خمینی تمکین کرده بودند.[۳] بدین ترتیب راه حل میانی بین حکومت اسلامی و رژیم سلطنتی از بین رفته بود. در دی ماه ۵۷ با استعفای ازهاری و روی کار آمدن بختیار مرحله جدیدی که از آن می‌توان به عنوان حاکمیت دوگانه یاد کرد در کشور آغاز می‌شود.

سیاست مشت آهنین یا شدت عمل، که در مراحل اولیهٔ بحران مورد حمایت جناحی از رهبران امریکا بود، در این مرحله کارساز به نظر نمی‌رسید. شدت عمل در برابر مخالفان احتمالاً به یک جنگ داخلی می‌انجامید و بهانه‌ای برای مداخلهٔ شوروی فراهم

---

۱. طلوعی، محمود؛ داستان انقلاب؛ ص ۳۷۴.

۲. دفتر ادبیات انقلاب اسلامی؛ روزشمار انقلاب اسلامی.

۳. کدی، نیکی آر.؛ ریشه‌های انقلاب ایران؛ ص ۳۷۱.

می‌ساخت، دخالت نظامی امریکا برای حفظ رژیم شاه هم امری غیر محتمل بود. در این مرحله خطرناک امریکا نیروی خود را صرف یافتن یک راه حل میانه و تشکیل یک حکومت ائتلاف ملی با شرکت عناصری از جبههٔ ملی و مخالفان معتدل رژیم نمود.(۱)

شاه که تصور می‌کرد با تشکیل یک دولت غیر نظامی به ظاهر ملی گرا می‌تواند اوضاع را تحت کنترل بگیرد، شاپور بختیار یکی از اعضای جبههٔ ملی را جانشین غلامرضا ازهاری ـچهرهٔ خشن و نظامی ـ نمود. بختیار بعد از رسیدن به نخست‌وزیری دست به یکسری اقدامات اصلاح‌طلبانه زد تا با این وسیله اعتماد مخالفین حکومت را جلب نماید. وی در حالی که عکسی از دکتر مصدق را پشت سر خود نگه می‌داشت، از فعالیتهای خود در جبههٔ ملی سخن می‌گفت و به ملت قول داد که شاه بزودی برای گذراندن تعطیلات، کشور را به مقصد یک کشور اروپایی ترک خواهد کرد و حکومت نظامی مستقر در شهرهای کشور بویژهٔ تهران که مردم را به شدت رنجور ساخته بود، ملغی می‌شود؛ انتخابات آزاد سراسری که همیشه خواست ملت ایران بود، برگزار خواهد شد؛ یکسری از رجال سیاسی دوران پهلوی که در میان مردم جزء چهره‌های منفور بودند، زندانی و در مقابل، بسیاری از زندانیان سیاسی که اغلب مذهبیون و ملی‌گراها بودند، آزاد می‌شوند؛ به مردم قول داد سازمان جاسوسی شاه (ساواک) را که ابزار ترور و شکنجه حکومت بود، منحل نماید؛ کل داراییهای بنیاد پهلوی که تحت پوشش یک مؤسسهٔ خیریه، پشتوانه قدرتمندی برای شاه و اطرافیانش به حساب می‌آمد را ضبط و از همه مهمتر اعلام نمود که امام خمینی به عنوان روحانی عالی‌رتبهٔ مذهبی می‌تواند به وطن باز گردد. در حوزهٔ سیاست خارجی نیز نخست‌وزیر جدید قرارداد هفت میلیارد دلاری اسلحه را لغو نمود، فروش نفت به دو کشور نژادپرست آفریقای جنوبی و اسراییل را ممنوع کرد و همچنین اعلام نمود که از پیمان سنتو خارج خواهد شد و دیگر ایران نقش ژاندارم منطقه را نخواهد داشت.

اما رهبران مذهبیون از جمله امام خمینی چندان توجهی به وعده‌های نخست‌وزیر شاه نکردند و بر مبارزهٔ اصولی و قاطع تا براندازی کامل حکومت وی اصرار ورزیدند.

---

۱. روبین، باری؛ جنگ قدرتها در ایران؛ ص ۱۶۷.

بختیار نیز در مقابل بلافاصله شورای سلطنت جهت ادارهٔ امور تشکیل داد و هشدار نمود هر کس یا هر گروهی که قصد تعرض به حکومت را بنماید با مشت آهنین روبه‌رو خواهد شد. همچنین اعلام نمود قصد ما ایجاد حکومت مشروطه است که حق و حقوق ملت بدرستی رعایت گردد، اما علی‌رغم این سخنان رهبران مذهبی بویژه امام خمینی شدیداً بر مبارزه علیه حکومت شاه و بختیار اصرار داشتند. ناگفته نماند، موضع‌گیری رهبران جبههٔ ملی که بختیار نیز عضوی از آن به شمار می‌رفت بسیار حائز اهمیت بود. سنجابی (رهبر جبههٔ ملی) به همراه تعدادی دیگر از رهبران جبههٔ ملی همانند داریوش فروهر، بختیار را از حزب اخراج نمودند و این جبهه اعلام داشت تنها با تشکیل یک دولت انقلابی است که می‌توان گفت ملت به حقوق خود رسیده و دولت آشتی ملی محلی از اعراب ندارد.(۱)

در این مقطع امام خمینی در پیامهای پیاپی، ملت را به مبارزه فراگیر علیه رژیم فراخواند و به تبع دستورات ایشان، اعتصابات گسترده که از ماههای قبل شروع شده بود با شدت بیشتری ادامه پیدا کرد. به صورتی که کل دستگاههای کشور به دلیل نبود امکانات سوختی و نیروی انسانی فلج گردید. ارتش که نقطهٔ قوت دولت بختیار بود، همچنان در حالت منفعلانه باقی ماند، البته در پی اعتصاب و تظاهراتهای خیابانی مردم، اختیار و توان خود را از دست داده بود و همه روزه شاهد فرار روزافزون سربازان و درجه‌داران از سربازخانه‌ها بود، فرماندهان ردهٔ میانی ارتش نیز انگیزهٔ خود برای حفاظت از رژیم، از دست دادند، تنها یکسری افسران و فرماندهان عالی‌رتبهٔ ارتش بودند که همچنان در رؤیای حفظ حکومت بودند. همه شهرها و خیابانهای ایران شاهد حضور مردمی در دفاع از حکومت اسلامی بودند. سایروس برام، خبرنگار معروف غربی، که خود شاهد اوضاع بود در توصیف اجتماع و اشتیاق مردمی چنین می‌نگارد:

> نمی‌دانم در کدام کشور و در کدام دوران ملتی این چنین خرم و خندان شده است اما می‌دانم که ایرانیان دیریست، قرنهاست که چنین یکدل و یکصدا و چنین شاد و سرحال نبوده‌اند من هرگز ایرانی را این چنین خندان ندیده‌ام... هرگز مردی یا زنی از

---

۱. آبراهامیان، یرواند؛ ایران بین دو انقلاب؛ ص ۶۴۸.

این تبار اندوه بی‌پایان را ندیده بودم که در ملأ عام و سراسر روز خنده از لبهایش از چشمانش و از دستهایش دور شود... هرگز این همه اشک شوق ندیده بودم... .[۱]

بختیار، دولت خود را تشکیل داد و بدون آنکه منتظر عزیمت شاه از ایران باشد، دست به اقداماتی برای کسب محبوبیت و آرام کردن اوضاع زد. عده‌ای از مقامات سابق بازداشت و گروهی از کار برکنار شدند. تلاش کرد تا مردم را قانع کند که او سیاستهای شاه را کنار گذاشته و درصدد یک تغییر بنیادی در وضع کشور است.

سرانجام در ۲۶ دی ماه (۱۶ ژانویه ۱۹۷۹) شاه در حالی که یک جعبهٔ کوچک، محتوی مشتی از خاک ایران را به همراه خود داشت، تهران را به مقصد مصر ترک گفت. واشینگتن که در مراحل اولیهٔ انقلاب ایران در ارزیابی بحران و جدی بودن خطر دچار اشتباهات فراوانی شده بود در مورد توانایی بختیار و دوام حکومت او نیز دچار اشتباه شد. کارتر و مشاورانش در کاخ سفید تصور می‌کردند که می‌توانند با حمایت از دولت بختیار و حفظ قدرت و وحدت ارتش بر اوضاع مسلط شوند[۲] و در این جهت پس از کنفرانس «گوادلوپ»، «ژنرال هایزر» به تهران عازم گردید.

مأموریت ژنرال هایزر در ایران در آخرین روزهای عمر رژیم گذشته یکی از معماهای تاریخ انقلاب ایران است و با وجود انتشار خاطرات خود او و سایر دست‌اندرکاران، این ماجرا هنوز بدرستی روشن نشده است. لکن از نوشته‌های خود او و سایر مقامات رسمی امریکا چنین بر می‌آید که، مأموریت وی جلوگیری از فروپاشی ارتش‌ایران پس از خروج شاه و تضمین حمایت ارتش از حکومت بختیار بود و در عین حال می‌بایست از هر گونه اقدام نظامی برای جلوگیری از خروج شاه پیشگیری می‌کرد.[۳]

حکومت ۳۷ روزهٔ بختیار، آخرین مرحله از سیر حوادثی بود که به سقوط سلطنت ۳۷ سالهٔ محمد رضا شاه پهلوی انجامید، بختیار با اقدامات نسنجیده خود، شتاب و سرعت بیشتری به حرکتهای انقلابی بخشید و سقوط رژیم را سریعتر و آسانتر از آنچه

---

۱. برام، سایروس؛ انقلاب ایران و مبانی رهبری امام خمینی؛ ص ۷۶.
۲. روبین، باری؛ جنگ قدرتها در ایران؛ص ۱۶۷ - ۱۷۵.
۳. طلوعی، محمود؛ داستان انقلاب؛ ص ۴۰۰.

تصور می‌رفت، امکانپذیر ساخت.

آیت‌الله خمینی بلافاصله پس از تشکیل دولت بختیار این دولت را نیز غیر قانونی خواندند و در پیام مهمی از پاریس، تشکیل شورای انقلاب اسلامی و چگونگی انتقال حکومت را اعلام داشتند.[1] وجود این شورا در کنار حکومت بختیار به معنای وجود حاکمیت دوگانه در کشور بود.

در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ با اصرار مردمی، دولت بختیار عقب نشینی کرد و فرودگاه مهرآباد گشوده گردید و امام در میان استقبال بی‌سابقه مردم که از فرودگاه تا بهشت زهرا ایستاده بودند، به وطن بازگشت. ایشان در سخنرانی کوتاهی در فرودگاه گفتند اگر چه بیرون راندن شاه از کشور کار بزرگی بود، پیروزی بزرگتر ما قطع نفوذ خارجی است. بعد از آن مستقیم از فرودگاه رهسپار بهشت زهرا گردیدند و در بهشت زهرا سخنرانی بسیار مهمی ایراد فرمودند و دولت بختیار را به سرنگونی تهدید کردند. امام همچنین در اولین کنفرانس مطبوعاتی خود اعلام نمود که بزودی دولت موقت و مشروعی را منصوب خواهد کرد. این سخن بختیار را نگران ساخت چنان که گفت اگر صحبتهای امام خمینی از حرف به عمل آید مشکلات و مسائل پیش بینی نشده‌ای رخ خواهد داد و اضافه کردند ایشان می‌توانند به قم بروند و در همان شهر دولت موقت تشکیل دهند و همانند یک واتیکان عمل نمایند.

در این مرحله از انقلاب میان گروههای سیاسی بر سر مخالفت و مبارزه با رژیم تقریباً اشتراک نظر وجود داشت، جریانات مختلف سیاسی فرهنگی در کنار هم ـ هر چند هر کدام مسیر و اهداف خاص خود را دنبال می‌کرد ـ دست به بسیج گستردهٔ مردمی زدند، اعتصابات و تظاهراتها دنبال گردید، کلیه اقشار جامعه از طبقهٔ متوسط سنتی گرفته تا متوسط جدید در پیروزی نقش داشتند، رهبری عالی مذهبی انقلاب نیز بدرستی اوضاع را تحت کنترل گرفت. شورای انقلاب که تازه توسط امام برای سروسامان دادن اوضاع شکل گرفته ملاقاتهایی را با یکسری افسران میانه‌رو شروع کرد تا با این اقدام از خونریزیهای بیشتر خیابانی جلوگیری شود. در روز پانزدهم بهمن، امام خمینی، مهندس

---

۱. همان؛ ص ۴۳۰ ـ ۴۳۸.

بازرگان را به عنوان نخست‌وزیر و مأمور تشکیل دولت موقت کرد. با انتصاب بازرگان به نخست وزیری هر روز نفوذ و تحرک جنبش انقلابی ـ دینی مردم تحکیم بیشتری پیدا می‌کرد. در مقابل، ارتش که مهمترین ابزار رژیم شاه و بختیار بود رو به ضعف نهاد و ارتشبد قره‌باغی رئیس ستاد ارتش مشترک که به مذاکره با مقامات شورای انقلاب دل بسته بودند، سعی داشت چهره‌ای معتدل و میانه رو از خود نشان دهد. به همین جهت خود را به دولت انقلاب بازرگان با پیشینه و سابقهٔ نخست‌وزیری نزدیک ساخت. در مقابل، تعداد دیگری از فرماندهان رده بالای رژیم همچنان بر سرکوب اصرار می‌ورزیدند؛ بویژه اعضای شورای عالی نیروهای مسلح که مستقیماً از جانب شاه انتخاب شده بودند، همه روزه مذاکرات و جلساتی را دایر می‌کردند که به دلیل اختلاف‌نظر میان اعضا به جایی نرسیدند در نهایت از صحنهٔ سیاست کنار کشیدند و بتدریج وفاداری خود به انقلاب را ابراز نمودند.(۱)

آخرین مرحلهٔ وقایعی که به سقوط رژیم انجامید در روزهای نوزدهم و بیستم بهمن ماه شکل گرفت و در روزهای بیست و یکم و دوم بهمن به ثمر رسید. روز پنجشنبه نوزدهم بهمن ماه عده‌ای از پرسنل نیروی هوایی با لباس نظامی در برابر محل اقامت آیت‌الله خمینی در مدرسهٔ رفاه اجتماع کردند و همبستگی خود را با انقلاب اعلام داشتند. جمعه شب (۲۰ بهمن ماه) در مرکز نیروی هوایی در «دوشان تپه» هنگام نمایش فیلم جریان بازگشت رهبر انقلاب از تلویزیون، بین پرسنل نیروی هوایی که نسبت به ایشان ابراز احساسات می‌کردند و افراد گارد شاهنشاهی درگیری رخ داد و کار به تیراندازی کشید. مردم به کمک «همافران» شتافتند و درب اسلحه‌خانه‌ها را باز کردند و به توزیع اسلحه بین خود پرداختند.

تا ظهر روز شنبه ۲۱ بهمن درگیری از خیابانهای اطراف مرکز آموزش هوایی به تمام شهر سرایت کرد و از ساعت یک بعد از ظهر حمله به کلانتری و تأسیسات نظامی در داخل شهر شروع شد و انقلابیون در موضع قویتر قرار گرفتند.(۲)

---

۱. ر.ک: یزدی، ابراهیم؛ آخرین تلاشها در آخرین روزها ؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ مذاکرات فرماندهان ارتش.
۲. طلوعی، محمود؛ داستان انقلاب؛ ص ۴۶۲.

روز بعد ارتش اعلام بیطرفی کرد و بختیار مخفی شد و انقلابیون به حملات خود علیه مراکز دولتی ادامه دادند و یکی پس از دیگری این مراکز را تصرف کردند تا آنکه مرکز فرستندهٔ رادیو تلویزیون دولتی بعد از ظهر ۲۲ بهمن ماه به تصرف نیروهای انقلاب در آمد و سقوط رژیم به مرحلهٔ قطعی رسید و بدین ترتیب سلسله پادشاهی پهلوی درایران فروپاشید.

فصل دوم

دوران گذار و تلاش برای تأسیس

نظام جدید سیاسی

گفتار اول: تشکیلات و نهادهای انقلابی دوران گذار

در نیمهٔ دوم سال ۵۷ و با اوجگیری انقلاب، امام خمینی و دیگر فعالان نهضت تلاش کردند تا با پایه‌ریزی نهادهای انقلابی، ضمن ایجاد تشکل و سازماندهی نیروهای انقلابی، به حل مشکلات و مسائل کشور و مردم پرداخته و زمینه را برای تأسیس ساختار سیاسی آتی کشور فراهم آورند که در این راستا می‌توان به تشکیل شورای انقلاب و دولت موقت و کمیته‌های مختلفی همچون کمیتهٔ سوخت، کمیتهٔ گمرکات، کمیتهٔ تنظیم اعتصابات، کمیتهٔ برپایی راهپیماییها و... اشاره کرد. شورای انقلاب مهمترین نهاد انقلابی تصمیم‌گیری بود که در اواسط پاییز سال ۵۷ شکل گرفت و بتدریج به عنوان عمده‌ترین کارگزار و تعیین کنندهٔ خط مشی کشور تبدیل شد و به منظور حل مقطعی برخی مشکلات و مسائل کشور همچون سوخت، گمرکات و اعتصابات، کمیته‌هایی به این منظور تعیین گردید.

در این راستا با پیام امام در پاییز ۵۷، کمیتهٔ سوخت با تعداد پنج نفر تشکیل شد که هدف آن حل مشکل سوخت داخلی کشور در شرایطی بود که کلیهٔ مراکز صنایع نفت کشور و پالایشگاهها در اعتصاب به سر می‌بردند. امام خمینی در پیام خود به مهندس بازرگان از ایشان خواست که به اتفاق هیأت مربوطه که در بین آنان هاشمی رفسنجانی نیز وجود داشت ضمن بازدید از مناطق نفتی، در امر تولید نفت در حدّ مصرف داخلی نظارت کنند. امام خمینی در این پیام دو موضوع را ممنوع اعلام کردند یکی، خروج

نظامیان از مناطق و مراکز نفتی و دوم، حق احتکار مواد نفتی‌ای که برای مصرف داخلی تهیه می‌شود.[۱] این امر باعث گردید تا اعتصاب شرکت نفت موجب فشار کمتری بر مردم گردد. در این ایام کمبود سوخت به شدت در کشور محسوس بود و صفهای طولانی برای گرفتن سوخت به چشم می‌خورد بنابراین این کمیته به عنوان اولویت مهم به سازماندهی توزیع سوخت در کشور پرداخت.

در همین زمان هیأت دیگری به ریاست دکتر یدالله سحابی، ماموریت کنترل، ترخیص و حمل و نقل کالا و اجناس وارداتی در گمرکات را به عهده گرفت و ماموریت خود را با موفقیت انجام داد.[۲]

همچنین با پیروزی انقلاب اسلامی در روز ۲۲ بهمن ۵۷، مسائل و مشکلات جدیدی همچون پخش اسلحه‌های پادگانها در بین مردم، آزادی عمل گروههای فرصت‌طلب، یاغی، فاسد و خرابکار و ظهور گسترش گروههای سیاسی جدید و درگیریهای آنها با هم و با نیروهای انقلابی و نیاز به تأمین امنیت مردم و اموال عمومی از جمله موضوعات مهمی بود که شکل‌گیری کمیته‌های مردمی تحت عنوان کمیته‌های امام که بعدها کمیتهٔ انقلاب اسلامی نامیده شد را ضروری ساخت.[۳] این کمیته‌ها علی‌رغم بی‌تجربگی و ناهمگونی اعضای آن نقش مهمی را در ایجاد نظم و امنیت در ماههای اول پیروزی ایفا کردند.

بتدریج با توجه به نیاز نیروهای انقلابی، دادگاههای انقلاب به منظور محاکمهٔ بازماندگان رژیم سابق و عناصر ضد انقلاب با حکم امام خمینی شکل گرفت و در ماههای بعد نهادهایی همچون سپاه پاسداران، جهاد سازندگی، سازمان مسکن، کمیتهٔ امداد تشکیل شد و تلاش کردند تا خلاءهای اجرایی موجود در کشور را پر کنند.

اما مهمترین نهادهایی که از درون شورای انقلاب پدیدار شد، دولت موقت بود که امور اجرایی انقلاب در زمینه‌سازی تأسیس ساختار باثبات سیاسی در کشور را به عهده داشت.

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۵، ص ۳۰۳.
۲. ر.ک: رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۱۴۷.
۳. همان؛ ص ۱۶۱.

به دلیل نقش آنها در تحولات آتی انقلاب و با توجه به اهمیت برخی از این نهادهای دوران گذار در زیر به بررسی مشروح روند شکل‌گیری و عملکرد نهادهای مهم این دوران می‌پردازیم.

الف ـ شورای انقلاب

الف ـ ۱ ـ چگونگی شکل‌گیری شورای انقلاب

شورای انقلاب به عنوان اولین و بنیادی‌ترین ارکان قدرت سیاسی و عالی‌ترین نهاد تصمیم‌گیری در کشور بعد از امام خمینی، در تاریخ ۲۳ دی ماه ۵۷ با پیام امام علناً موجودیت خود را اعلام کرد. بنیاد این شورا در آذر ماه همان سال در پاریس و بعد از مشورت امام خمینی با برخی عناصر سرشناس نهضت از جمله آیت‌الله مطهری و مهندس بازرگان ریخته شد.[۱]

بعد از تصمیم به تشکیل شورای مذکور، امام خمینی یک گروه ۵ نفره از روحانیون مورد اعتماد خود با محوریت آیت‌الله مطهری را مسئول شناسایی افراد واجد صلاحیت برای عضویت در شورای انقلاب نمود. این هستهٔ پنج نفره اولیه شامل شهید مطهری، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی، دکتر باهنر و دکتر بهشتی بود که بعدها با عضویت افراد دیگری همچون مهدوی کنی، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله خامنه‌ای، مهندس بازرگان، دکتر سحابی، احمد صدر حاج سید جوادی، مهندس کتیرایی، سرلشگر قرنی، سرتیپ مسعودی و عباس شیبانی تکمیل گردید. با توجه به اینکه تا پایان این شورا ترکیب آن مرتباً عوض می‌شد، افراد دیگری نیز در مقاطع خاص به شورا وارد شده و در مقاطع دیگر از آن خارج می‌شدند از جملهٔ این افراد می‌توان به مهندس موسوی، بنی‌صدر، قطب زاده، ابراهیم یزدی، حبیب‌الله پیمان نیز اشاره کرد[۲] و در ماههای بعد افراد دیگری نیز به آن اضافه شدند.

نحوهٔ انتخاب به این ترتیب بود که ابتدا لیستی از افراد مورد نظر آماده شد و سپس

---

۱. ر.ک: همان؛ ص ۱۴۲ ؛ نجاتی، غلامرضا؛ خاطرات بازرگان؛ ج ۲، ص ۲۸۹ ؛ بازرگان، مهدی؛ شورای انقلاب و دولت موقت.

۲. ر.ک: رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۱۴۲.

آیت‌الله مطهری طی مصاحبه‌ای با آنها، میزان سنخیت، خطوط فکری آنها را با انقلاب اسلامی ارزیابی و نتیجه را به امام خمینی اعلام کرد و در نهایت با تأیید امام این شورا کار خود را آغاز نمود.

امام در پیام بسیار مهم خود در ۲۲ دی ماه ۵۷، که چند روز قبل از عزیمت شاه از کشور، صادر گردید، اعلام کرد:

به موجب حق شرعی و بر اساس رأی اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران که نسبت به اینجانب ابراز شده است، در جهت تحقق اهداف اسلامی ملت، شورایی به نام «شورای انقلاب اسلامی» مرکب از افراد با صلاحیت و مسلمان و متعهد و مورد وثوق موقتاً تعیین شده و شروع به کار خواهند کرد. اعضای این شورا در اولین فرصت مناسب معرفی خواهند شد. این شورا موظف به انجام امور معین و مشخصی شده است؛ از آن جمله مأموریت دارد تا شرایط تأسیس دولت انتقالی را مورد بررسی و مطالعه قرار داده و مقدمات اولیه آن را فراهم سازد. دولت موقت در اولین فرصت که مناسب و صلاح دانسته شود به ملت معرفی و شروع به کار خواهد نمود.[۱]

لازم به ذکر است مسأله تشکیل شورای انقلاب قبل از این پیام رسمی، یکبار دیگر نیز از سوی امام خمینی در نوفل لوشاتو صریحاً عنوان شده بود. ایشان در ۱۸ دی در پاسخ به نمایندگان والری ژیسکاردستن، رئیس جمهور فرانسه، که حامل پیامی از جیمی کارتر برای امام بودند، اظهار داشت:

تأکید می‌کنم که اگر بخواهید آرامش در ایران حاصل شود راهی جز این نیست که نظام شاهنشاهی ـ که قانونی نیست ـ کنار برود، و ملت را به حال خود باقی بگذارند، تا من یک شورای انقلاب تأسیس کنم از اشخاص پاکدامن، برای نقل قدرت؛ تا امکانات مناسب جهت حکومت مبعوث ملت انجام گیرد.[۲]

به گفتهٔ هاشمی رفسنجانی، در آغاز کار، شورا یکبار در هفته و سپس دوباره به طور مخفی در منازل افراد تشکیل جلسه می‌داد و تصمیمات اخذ شده در این جلسات بلافاصله با امام در میان نهاده می‌شد و پس از کسب تکلیف از ایشان به مرحلهٔ اجرا

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۵، ص ۴۲۶.

۲. یزدی، ابراهیم؛ آخرین تلاشها در آخرین روزها؛ ص ۹۴؛ صحیفهٔ امام؛ ج ۵، ص ۳۷۷.

درمی‌آمد.[۱]

از اقدامات مهم شورای انقلاب قبل از پیروزی، مذاکرات با مقامات نظامی و نیروهای مسلح، دیدارهای دیپلماتیک، ترتیب دادن مسافرت دکتر بختیار به پاریس برای ملاقات امام خمینی، مأموریت انتخاب رئیس دولت موقت بود. همچنین در این مقطع به طور خود جوش شورای انقلاب به عنوان طبیعی‌ترین شکل مدیریت در انقلاب مطرح و پذیرفته شد که تمام تصمیمها از آنجا هدایت می‌شد و بر کارها و کمیته‌هایی که فعالیت داشت (همچون: کمیتهٔ سوخت و کمیتهٔ اعتصابات) نظارت می‌کرد.[۲]

همچنین این شورا به بررسی نحوهٔ تعیین ساختار سیاسی بعد از انقلاب پرداخت و مباحثی همچون نحوهٔ تشکیل دولت و تشکیل مجلس و ایجاد مجلس مؤسسان قانون اساسی از جمله بحثهای مهم این شورا در این دوران بود.

با پیروزی انقلاب، شورای انقلاب با هدف پرنمودن خلای قانونگذاری در شرایطی که هیچ نهاد انقلابی اعم از قانونی و غیرقانونی وجود نداشته، تشکیل و فعالیت خود را آغاز نمود.

هاشمی رفسنجانی یکی از اعضای بلندپایه انقلاب و شورا که بعدها سمتهای عالی حکومتی را نیز پذیرفتند، در این‌باره چنین گفته است:

> شورای انقلاب در شرایطی کار را به عهده گرفت که هیچ ارگان قابل اعتمادی در این کشور وجود نداشت و مشکلاتی که از برخورد نیروهای پلیسی و ارتش با مردم ایجاد شده بود و انتظاراتی که مردم از حکومت انقلابی داشتند و صف‌بندیهایی را که در مقابل انقلاب می‌شد شورای انقلاب مسئولیت اداره کشور را در این شرایط به عهده گرفت همه‌چیز را می‌بایست از صفر شروع می‌کردیم از تأسیس دولت گرفته تا [سایر موضوعات]... پلیس نبود، اسلحه‌ها غارت شده بودند، امنیت تهدید می‌شد، کمیته‌ها خودجوش به وجود آمده بود که هیچ‌گونه انضباط و نظمی نداشتند... .
>
> کارخانه‌ها تعطیل بود. صاحبان کارخانه‌ها فرار کرده بودند انبارها خالی بود، نفت به کلی شش ماه یا چند ماه تعطیل بود. خوب روابط خارجی به هم خورده بود،

۱. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۱۴۲.
۲. همان؛ ص ۱۴۳.

شورای انقلاب بایست به همه اینها برسد ما جلسات طولانی تا اواخر شب داشتیم و گاهی شب می‌خوابیدیم در محل کارمان. و این را هم باز باید قبول کنیم که ما آشنا به کشورداری نبودیم، اکثر ماها مثلاً طلبه بودیم یا اگر کارهای اجتماعی می‌کردیم، اکثراً زندان بودیم. در حد خواندن روزنامه‌ها و مراجعه به مؤسسات، اطلاعات پیدا کرده بودیم... شورای انقلاب موفق شد دولت موقتی را تشکیل بدهد و به کشور یک نظم ابتدایی بدهد، امنیت را تأمین بکند، در عین حال حرکت بکند به طرف ایجاد نهادهای دموکراتیک در کشور، قانون اساسی را تنظیم کند، مجلس خبرگان را تشکیل دهد. انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات مجلس را انجام بدهد...، قانون بنویسد و تصویب کند و در عین حال هر روز لوایح زیادی داشتیم. ما نزدیک به دو هزار لایحه (در طول دو سال) در شورای انقلاب تصویب کردیم... از طرفی هم ما که در یک محفظهٔ جدا از مردم نبودیم، دائماً رابطه با مردم و توقعات مردم، شکایات مردم، کمبودهای مردم که به طور شخصی افراد به ما مراجعه می‌کردند... .[۱]

اسامی اعضای شورای انقلاب که قبلاً ذکر شد به دلیل مسائل امنیتی در ابتدا به صورت محرمانه باقی ماند و هیچ‌گاه فاش نگردید و بعضاً پیش می‌آید که در مطبوعات از یکسری افراد به عنوان عضو شورای انقلاب سخن گفته می‌شد در حالی که بعدها مشخص گردید، عضو شورا نبوده‌اند.

در مورد رهبری شورا نیز اطلاعات دقیقی وجود نداشت اما بعدها مشخص شد که آیت‌الله مطهری رئیس شورا بود و بعد از وی آیت‌الله طالقانی این امر را به عهده داشت. بعد از وی دکتر بهشتی این سمت را به عهده گرفت همچنین بعد از استعفای دولت موقت و انتقال مجدد بازرگان به شورای انقلاب، بسیاری از جلسات مخصوصاً آخرین جلسه شورا در ۲۶ تیر ۵۹ با ریاست ایشان برگزار شد.

بعداز انتصاب بازرگان به نخست‌وزیری اولین تغییر و تحول در ترکیب شورا پدید آمد زیرا عده‌ای از افراد شورا به کابینه راه یافتند و به ناچار افراد دیگری جایگزین گردید. در این مرحله بنی‌صدر، قطب‌زاده، مهندس موسوی، دکتر پیمان و جلالی وارد شورا شدند. در تیرماه ۱۳۵۸ به علت تداخل وظایف میان دو نهاد دولت موقت و شورای انقلاب لازم

---

۱. هاشمی رفسنجانی، اکبر؛ سروش، (گفتگو)؛ ۲ اسفند ۱۳۵۹، ص ۸ - ۱۳.

گردید که تعدادی از افراد رد و بدل گردند که متعاقب آن آقایان هاشمی رفسنجانی، سیدعلی خامنه‌ای، شهید باهنر، مهدوی کنی و بنی‌صدر به دولت انتقال یافته و در مقابل داریوش فروهر، کتیرایی، میناچی، صباغیان و صادق طباطبایی به شورای انقلاب راه یافتند. بعداز استعفای دولت موقت در ۱۴ آبان ۱۳۵۸ دکتر پیمان، مهندس موسوی و جلالی از شورا خارج شده و به جای آنان مهندس معینی‌فر، دکتر رضا صدر و بازرگان اجازه ورود به شورا را یافتند. همچنین یکی دیگر از اعضای بلندپایه شورای انقلاب، آیت‌الله حسینعلی منتظری ریاست مجلس خبرگان قانون اساسی را نیز عهده‌دار بود که دقیقاً تاریخ ورود ایشان به شورا در جایی ذکر نگردیده است. مورد دیگر که باز تغییر و تحول در شورا را الزامی ساخت اتفاقات ناگوار و ترور شخصیتهای برجستهٔ اوایل انقلاب به دست ضد انقلابیون بود، همانند رحلت آیت‌الله طالقانی و قبل از آن ترور شهید مطهری که هر دو از اعضای عالی رتبه شورای انقلاب به شمار می‌رفتند.

با یک نظر کلی به ترکیب اعضای شورای انقلاب، مشخص می‌شود که امام به جهت تعادل در قدرت و اقناع کلیه جریانات سیاسی مفید انقلاب ترجیح می‌دادند که اعضای این شورا تلفیقی از دو گرایش روحانیون مذهبی نزدیک به خویش و ملی ـ مذهبی‌های میانه‌رو باشد. اما در نهایت به دلیل تسلط کمّی و نفوذ بیشتر افراد روحانی بر شورا، نتیجهٔ صورت‌جلسات آن، بازتاب نگرش انقلابی و دینی بود که چنان که در ادامه این فصل خواهیم دید شورای انقلاب به عنوان نهاد قانونگذاری و نمایندهٔ جناح انقلابی در مقابل میانه‌روهای بعضاً لیبرال که در دولت موقت اکثریت را داشتند، قرار گرفت.

در ادامهٔ این بحث به بررسی عملکرد شورای انقلاب و همچنین نقش آن شورا در مقاطع مختلف قبل از پیروزی و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی می‌پردازیم.

الف ـ ۲ـ عملکرد شورای انقلاب قبل از پیروزی

همان طور که ذکر شد شورای انقلاب زمانی کار خود را آغاز کرد که کشور در شرایط بحرانی به سر می‌برد. اعتصابات ادامه داشت، نظم و امنیت قانونی وجود نداشت، رفع مشکلات روزمره مردم همچون سوخت بشدت مطرح بود و چشم انداز آینده در هاله‌ای

از ابهام قرار داشت. بنابراین شورا در چند سطح کار خود را آغاز کرد از یکسو تلاش نمود تا با ایجاد کمیته‌هایی به رفع برخی مشکلات همچون مشکل سوخت و گمرکات بپردازد و از سوی دیگر، نظارت و هدایت بر اعتصابات و تظاهرات را پیگیری می‌کرد و در یک سطح کلان‌تر و نیز ضمن انجام هماهنگیهای لازم بین رهبری انقلاب و نیروهای مختلف در داخل کشور، بر تحقق اجرای رهنمودهای ایشان تلاش می‌نمود.

اما یکی از اقدامات مهم این شورا در این مقطع تماسهایی بود که با برخی مسئولین رژیم و برخی مقامات امریکایی و مذاکره به منظور کاهش هزینه‌های مبارزهٔ انقلابی و انتقال مسالمت‌آمیز قدرت انجام می‌گرفت.

تاکتیک رهبران انقلاب اسلامی با این هدف اتخاذ گردید که تصویری انسان مدار، معقول و نیرومند از جنبش گستردهٔ انقلابی ترسیم کنند و در عین حال قدرت مجازات جنایتکاران را نیز برای خود محفوظ بدارند. در سطح عمومی تاکتیک نیروهای انقلابی، بسیج گستردهٔ مردم و فلج کردن اساس حکومت با راه‌اندازی اعتصابات پی‌درپی و رویاروییهای خشن خیابانی بود. رهبران انقلابیون در کنار درگیرشدن در مبارزه یک جنگ تمام عیار و همه جانبه با حکومت، یکسری اقدامات را نیز جهت کم کردن هزینهٔ مبارزه انجام دادند. به همین منظور شورای انقلاب مأموریت یافت که با بعضی از رجال وابسته به رژیم و مقامات امریکایی گفتگوهایی صورت دهد که عمدهٔ این گفتگوها از جانب جناح غیرروحانی شورا همانند بازرگان و یزدی صورت گرفت. بنابراین اولین اقدام شورای انقلاب تماس و مذاکره با مقامات دولتی و نظامی، دیدارهای دیپلماتیک و تلاش برای وادار کردن بختیار به استعفا و هماهنگ ساختن عملیات برای پیشبرد روند انقلاب بود.

پس از ورود امام به کشور، شرایط مبهمی وجود داشت که از جمله امکان دخالت نظامیان در صورت پافشاری امام بر مواضع خود و به رسمیت شناختن بختیار بود. اعضای شورای انقلاب با تماسهایی که با مهره‌های کلیدی رژیم داشتند و مذاکرات طولانی با آنان از طریق واسطه‌ها به دفع الوقت و ایجاد زمان مناسب برای انتقال حکومت و تحکیم پایه‌های انقلاب می‌پرداختند. آنان برای هر یک از مسئولان کلیدی

رژیم واسطهٔ مناسبی پیدا کرده بودند.

هاشمی در تحلیل شرایط آن روزها می‌نویسد:

سیاست کلی این بود که عوامل رژیم را به هر ترتیب با مذاکره سرگرم کنیم و تا آنجا که ممکن است، نگذاریم کار به خشونت بکشد تا مردم آماده‌تر بشوند، روحیهٔ مردم تقویت بشود. موضوع مذاکره هم وادار کردن بختیار به استعفا بود. این مقطع تاریخ آشفته‌تر و شلوغتر از آن است که همه جزئیات آن را الان به یاد بیاوریم. سرانجام گفتگوها به بن بست رسید و روشن شد که نه بختیار آمادگی برای استعفای دارد، و نه امام به کمتر از تشکیل حکومت اسلامی رضایت می‌دهند.(۱)

در ۳ بهمن ۱۳۵۷ بازرگان طی تماس تلفنی با پاریس گزارش تماسهای شورای انقلاب با بختیار را به اطلاع امام رساند که در آن به درخواستهای بختیار اشاره شده بود. به گفتهٔ بازرگان، بختیار بر سه محور زیر تأکید دارد:

۱ـ آیت‌الله خمینی حداقل دو ماه سفرش را به تهران به تأخیر اندازد.

۲ـ چند پست خالی وزارتخانه‌ها را در اختیار شورای انقلاب می‌گذارد.

۳ـ نظارت نسبی شورای انقلاب را بر دولت خود می‌پذیرد.(۲)

در مقابل شورای انقلاب نیز یکسری پیشنهادات را در جواب خواسته نخست‌وزیر پهلوی مطرح کرد که فرمول پیشنهادی این شورا به شرح زیر بود.

۱ـ دولت بختیار بگوید من در اختیار شما هستم.

۲ـ دولت بختیار استعفانامهٔ کتبی تقدیم کند و امام خمینی این استعفا را بپذیرند و مجدداً او را مأمور تشکیل کابینه نمایند.(۳)

دکتر ابراهیم یزدی از زبان امام نقل کرده‌اند که ایشان بعداز کسب اطلاع از شروط شورای انقلاب فرمودند تنها شرط سوم آن هم استعفای فوری نخست‌وزیری قابل بحث است.(۴) بختیار که همه چیز را از دست رفته می‌دید و به دنبال روزنه‌ای برای برقراری

---

۱. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۱۵۰.

۲. یزدی، ابراهیم؛ آخرین تلاشها در آخرین روزها؛ ص ۱۳۹.

۳. همان‌جا.

۴. همان؛ ص ۱۶۲.

ارتباط با امام بود، آمادگی خود را برای عزیمت به پاریس و ملاقات با امام اعلام کرد. اما در آخرین ساعات شب امام فرمودند آمدن بختیار منوط به استعفای قبلی ایشان است:

> من گفتم که اگر دولت بیاید اینجا یعنی رئیس دولت بیاید ـ به قول خودشان ـ بیاید اینجا، تا استعفایش را قبلاً ننویسد و اعلام نکند با من ملاقات نمی‌تواند بکند. این هم که من می‌گویم استعفا، نه اینکه این معنای واقعی استعفا دارد؛ این نیست. این نخست‌وزیر نیست نه اینکه نخست‌وزیر است و استعفا کند؛ لکن برای حفظ ظاهری که حالا کلمه استعفا را ما هم ذکر می‌کنیم و الا استعفا یعنی چه! تو نخست‌وزیر اصلاً نیستی.[۱]

اما یکباره همه‌چیز تحت شعاع حادثهٔ دیگری قرار گرفت. در ۶ بهمن بختیار دستور کشتار مردمی را صادر کرد و بعد از این اقدام، از جانب امام، وی دیگر یک جانی و آدمکش تلقی گردید و اعلام کردند حتی اگر استعفا هم بدهد او را نخواهم پذیرفت. فرماندهان نظامی ارتش از جمله ارتشبد قره‌باغی (رئیس ستاد ارتش) تأکید داشتند که [امام] خمینی باید دولت قانونی ایران را به رسمیت بشناسد تا راه ورود او به کشور فراهم شود اما امام بدون کوچکترین نرمشی، رژیم سلطنتی که دولت بختیار را نیز شامل می‌شد، مورد حمله قرار می‌داد و اندک تسامحی در گفتارش مشاهده نشد.[۲]

همچنین از مهمترین این ملاقاتها دیدار بازرگان با سولیوان، سفیر امریکا، در تهران بود و از آن جهت که امریکاییان از حفظ رژیم پهلوی ناامید شده بودند و دل به چهره‌های میانه‌رو انقلاب بسته بودند، این دیدار حائز اهمیت بود. سولیوان و استمپل رئیس بخش سیاسی سفارت امریکا در تهران نیز در خاطرات خود به این ملاقاتها اشاره داشته‌اند.[۳]

مهمترین اقدام شورای انقلاب در شرایط دشوار آن مقطع، نفوذ در ارتش و تسلط بر آن بود زیرا برای کاهش هزینهٔ انقلاب و پیشبرد مناسب امور لازم بود ارتش حداقل در مقابل انقلابیون قرار نگیرد و همچنین ارتش و دیگر نیروهای نظامی و انتظامی طی

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۵، ص ۵۴۹.

۲. یزدی، ابراهیم؛ آخرین تلاشها در آخرین روزها.

3. H.Solivan, William; *Mission to Iran*, W.W Norton and Company New York, 1981, p.236; Stempel, John D.; *Insid the Iranian Revolution*, 1981.

چند ماه مبارزهٔ پراکنده با مردم و زد و خوردهای بعضاً خونین در خیابانها خسته شده بودند. کادر عالی‌رتبه ارتش که وابستگی مستقیم به شاه داشت مشروعیت خود را در میان این نیروها از دست داده بود. فرار روزافزون سربازان از سربازخانه‌ها نوید بحرانی عظیم در ارتش را داد سرانجام فرار ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ شاه از کشور که بدون تشریفات معمول صورت گرفت، ضربهٔ نهایی را بر پیکر نظامیان وارد کرد.

ژنرال هایزر در مورد ملاقات برخی از اعضای شورای انقلاب با ژنرال مقدم (فرماندهٔ نیروی...) در ۳ بهمن ۱۳۵۷ که نشان از برنامهٔ انسجام یافته انقلابیون را دارد، چنین گفته است:

> در جبههٔ [امام] خمینی کارهای دقیق و حساب شده‌ای صورت می‌گرفت که من پیوسته تعجب می‌کردم که این برنامه‌ریزیها را چگونه انجام می‌دهند و هنوز علاقمندم پاسخ این سؤال را پیدا کنم. باز هم از مقدم در مورد تماسهایش با رهبران مخالفین سؤال کردم حالا به این امر علاقهٔ بیشتری داشتم زیرا یکی از راههایی که می‌شد از طریق آن مانع بازگشت [امام] خمینی شد، این بود که از همین کانالها به او اطلاع داده شود که امکان کشته شدن او وجود دارد. مقدم گفت که بحثها ادامه دارد و اگر چه آنها در سطح بالایی نیستند اما افراد مهمی هستند... .[۱]

همچنین در ۶ بهمن ۱۳۵۷ در مذاکراتی که بین ارتشبد قره‌باغی و سپهبد ناصر مقدم با بازرگان و یدالله سحابی نمایندگان شورای انقلاب صورت گرفت طرفین بر سر ورود امام به کشور به توافق رسیدند.[۲] در هر صورت امام در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ پس از ۱۴ سال و چند ماه تبعید به کشور بازگشت و از ارتش خواست تا به ملت بپیوندد و دست از حمایت دولت غاصب بختیار بردارد.

بنابراین اقدامات گسترده‌ای از جانب جناح میانه‌روی شورای انقلاب که شامل بازرگان، دکتر سحابی، عباس امیرانتظام و احمد صدر حاج سیدجوادی می‌شد برای ارتباط با دولت بختیار و فرماندهان ارتش صورت گرفت. این اقدامات تا آنجا که تاریخ گواهی می‌دهد روحانیون عالی رتبهٔ شورای انقلاب مستقیماً درگیر آن نبودند اما این به

---

۱. هایزر، رابرت؛ مأموریت در تهران؛ ص ۱۹۲.

۲. نجاتی، غلامرضا؛ خاطرات بازرگان؛ ص ۲۹۹.

معنای عدم مقبولیت این مذاکرات از جانب آنان نیز نبود بلکه این بستر انقلاب بود که چنین اقداماتی را الزامی ساخته بود. شهید بهشتی که از اعضای عالی رتبه شورای انقلاب بود در ۲۹ بهمن ۱۳۵۸ به چگونگی ملاقات بعضی از اعضای شورا با یکسری از چهره‌های سرشناس رژیم پهلوی اشاره کرده‌اند و آن را اقدامی مثبت در جهت تثبیت و تحکیم انقلاب به شمار آورده است.

... من دوستانی را که با مأموریت از طرف شورای انقلاب با هایزر و هر فرد خارجی دیگر ملاقات کرده باشند آنها را محکوم نمی‌دانم. برای اینکه این طبیعی است که در ادارهٔ یک انقلاب و ادارهٔ یک جامعه ما باید با نمایندگان دشمن هم صحبت کنیم مهم این نیست که کی با کی صحبت کند مهم این است که چگونه صحبت می‌کنند و از چه موضعی صحبت می‌کند. من مکرر گفته‌ام که آنچه مهم است این نیست که افراد با نمایندگان خارجی صحبت می‌کنند یا نه این مسأله اصلاً نباید به عنوان یک مسأله ناپسند و نامطلوب مطرح شود تا روی آن شایعه به وجود بیاید.... .[1]

الف ـ ۳ـ شورای انقلاب تا ۱۵ آبان ۱۳۵۸

شورای انقلاب بعد از پیروزی به عنوان مهمترین رکن سیاستگذاری و تصمیم‌گیری در کنار دولت موقت مطرح بود و درواقع این شورا بعد از پیروزی، نقش قوهٔ مقننه را ایفا کرد هر چند در ابتدای کار در برخی امور اجرایی نیز مداخله می‌کرد که این موضوع با مخالفت دولت موقت مواجه می‌شد. اصولاً تعیین شرح وظایف شورا و دولت موقت در برخی موارد با یکدیگر تلاقی می‌کرد که این امر مشکلات و اصطکاکاتی را در پی داشت. به طور کلی فعالیت شورا بعد از انقلاب را می‌توان در دو مقطع مختلف یعنی از زمان پیروزی تا ۱۵ آبان ۵۸ (زمان استعفای دولت موقت) و همچنین از این تاریخ تا پایان کار شورا در تاریخ ۲۶ تیرماه ۵۹ طبقه‌بندی کرد.

در مقطع اول یعنی بعد از پیروزی انقلاب تا زمان استعفای دولت موقت، ساختار سیاسی کشور و سلسله مراتب قدرت و تصمیم‌گیری از امام خمینی به عنوان تجسم

---

۱. «آیا با هایزر ملاقات کرده‌اید»، اطلاعات هفتگی؛ تیر ۱۳۶۰، ص ۱۴ ـ ۱۷.

قدرت و خواستهای خلق آغاز می‌شد. سپس شورای انقلاب به واسطه اختیاراتی که ایشان به شورا داده بود، در مسائل کلی و اساسی اتخاذ تصمیم و ارائه امر می‌نمود. پس از آن دولت موقت به مثابهٔ کارگذار این دو محور قدرت، دست به اجرای دستورات و جاری ساختن امور و تنظیم برنامه‌ها می‌زد.

این هرم سه گانه با مجموعه‌ای از نهادها و شبکه‌ای از نمایندگان امام تکمیل می‌شد (نظیر حکمی که برخی از مقامات قضایی نظیر آیت‌الله خلخالی داشتند یا برخی از نمایندگان امام در سپاه و نهادهای دیگر). در ذیل این مجموعهٔ سیاسی، انبوه مردم و جامعه‌ای قرار داشت که ساختار سابق را به کلی پشت سر نهاده و هنوز در مدار و شرایط مشخص و جدیدی قرار نگرفته بود. همچنین تعداد بسیار زیادی از عناصر و گروههای ناراضی، مخالف، منتقد و یا معاند بعضاً وابسته وجود داشتند که در چرخهٔ حرکت جامعه به سوی ثبات، مشکل و مانع ایجاد می‌نمودند.[۱]

در این مقطع، شورای انقلاب، مرکز ثقل قدرت و بازوی قدرتمند نظام به شمار می‌رفت و بسیاری از حوادث جاری کشور متأثر از اعلام نظر و قانونگذاری آن بود که در جلسات غیرمنظم و عمدتاً غیرعلنی اتخاذ می‌شد و امور اجرایی کشور عمدتاً به وسیلهٔ دولت موقت پی‌گیری می‌گردید.

شورا در این مقاطع با توجه به نیازهای خاص کشور در حوزه‌های گوناگون اقتصادی، قضایی، اجتماعی و سیاسی به تصمیم‌گیری پرداخت.

در حوزهٔ اقتصادی با هدف سامان دادن به امور اقتصادی کشور، شورای انقلاب تصمیمات مهمی را اتخاذ نمود.

اصولاً بعد از انقلاب آشفتگی اوضاع اقتصاد کشور که از یک سال قبل از انقلاب آغاز شده بود، موجب سقوط فعالیتهای اقتصادی، فرار سرمایه‌ها از کشور، افزایش فشارهای تورمی، کسری بودجهٔ دولت، بیکاری، قطع صادرات نفت و... شده که نتیجهٔ این عوامل رکود اقتصادی در کلیه بخشها بود. این امر در ماههای اولیه انقلاب با ظهور پدیده‌های جدیدی مانند تشتت در تصمیم گیریها، تعدد مراکز قدرت، تازه کار بودن مدیریت،

---

۱. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۲۲۱.

فقدان نظریات و کنترل، درهم ریخته شدن نظام بانکی و وجود تنگناهای مالی، کمبود شدید مواد اولیه، پیدا شدن مشکل سوخت رسانی، سست شدن انضباط کار، برهم خوردن روابط بین منابع عرضه مواد، ماشین آلات، قطعات و دانش فنی با واحدهای تولیدی تحت مدیریت انتصابی تشدید شد.[۱]

به منظور حل این مشکلات، شورای انقلاب با اتخاذ تصمیماتی تلاش کرد تا در راه تعدیل نابرابریهای اقتصادی گام بردارد.

در این راستا این شورا حدود ۶۰ مصوبه دارد که نتیجهٔ نهایی آنها تضعیف شدید بخش خصوصی و متقابلاً بزرگتر و قدرتمندتر کردن بخش دولتی و یا وابسته به دولت بوده است.[۲] این اقدامات در راستای اجرای قانون اساسی و اهداف و اصول حاکم بر آن بود. لازم به ذکر است که برخی از تصمیمات شورا قبل از نگارش قانون اساسی انجام شد اما از آنجا که اعضای شورا، نقش مهمی در تدوین این قانون داشتند، در نهایت کمتر تناقضی بین اقدامات شورا و اصول قانون دیده می‌شود.

از جمله مصوبات اقتصادی شورای انقلاب می‌توان به ایجاد بنیاد مستضعفان[۳] (۱۴ اسفند ۵۷)، ملی کردن بانکها و تعیین مدیر برای آنها توسط دولت،[۴] انتقال حق انتخاب هیأت رئیسه اتاق بازرگانی، صنایع و معادن و اتاق اصناف به دولت،[۵] انتقال مدیریت واحدهای تولیدی، صنعتی، تجاری، کشاورزی و خدماتی به دولت،[۶] انتقال مالکیت صنایع،[۷] انتقال مالکیت ۲۳ شرکت خصوصی به بانک کشاورزی به تبع ملی کردن بانکها،[۸] انتقال مالکیت شرکتهای پیمانکاری و مهندسی مشاور به دولت،[۹] ملی

---

۱. رشیدی، علی؛ «تحولات اقتصادی ایران در دورهٔ پس از انقلاب»، اطلاعات سیاسی اقتصادی؛ ش ۶۵ - ۶۶، ص ۷.
۲. اطلاعات سیاسی اقتصادی؛ ش ۶۷ - ۶۸، ص ۷۸.
۳. کیهان؛ ۱۴ اسفند ۱۳۵۷.
۴. همان؛ ۱۷ خرداد ۱۳۵۸.
۵. همان؛ ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۸.
۶. همان؛ ۲۸ خرداد ۱۳۵۸.
۷. همان؛ ۲۵ تیر ۱۳۵۸.
۸. همان؛ ۲۰ مرداد ۱۳۵۸.
۹. همان؛ ۱۸ اسفند ۱۳۵۸.

کردن مؤسسات بیمه و مؤسسات اعتباری،[۱] واگذاری اعتبارات نامحدود به شرکتهای ملی شده[۲] و ملی کردن اراضی در سال ۵۸، اشاره کرده همچنین شورای انقلاب در سال ۵۸ شش لایحه در مورد لغو مالکیت اراضی موات شهری، نحوهٔ واگذاری و احیای اراضی برای کشاورزی، ایجاد هیأتهای پنج نفره برای رسیدگی به دعاوی املاک مزروعی، باغات، جنگلها و تفکیک اراضی شهری را تصویب کرد که هدف آنها انتقال مالکیت اراضی مورد تصرف سازمانهای عمران اراضی اعم از شهری و روستایی از دارندگان سند به دولت و افراد بود.[۳]

به این ترتیب تلاش برای تسلط دولت در اقتصاد افزایش یافت هر چند در قانون اساسی بخشهای خصوصی و تعاونی نیز پیش بینی شده بودند اما در نهایت آنچه که براساس مصوبات شورای انقلاب اساسی در اختیار دولت و نهادهای عمومی قرار گرفت جامعتر و عامتر از تسلط دولت در قبل از انقلاب بود.

درکنار تلاش مسئولین برای افزایش قدرت دولت در اقتصاد، تلاش برای کاهش نابرابریهای اقتصادی و تعدیل ثروت نیز در جامعه آغاز شد. این اقدامات از طریق اعطای تسهیلاتی برای خرید زمین (مسکن) از طریق تعاونیها به اقشار پایین، کوپنی کردن ارزاق عمومی و اعطای سوبسید، مصادرهٔ اموال و زمینهای سرمایه‌داران و زمینداران بزرگ و... انجام شد.[۴]

به گفتهٔ دکتر باهنر:

> تا سال ۵۸ در حدود ۸/ ۷۰ درصد از کل منابع بخش خصوصی به مالکیت دولت و بخش عمومی درآمد، ۱۲۰۰ مدیر جدید برای کارخانه‌ها در نظر گرفته شد.... .

این اظهارات نمادی از کلی‌ترین سمت گرایی اقتصادی اجتماعی شورای انقلاب اسلامی بود.[۵]

---

۱. همان؛ ۲۶ آبان ۱۳۵۸.

۲. همان؛ ۱۲ دی ۱۳۵۸.

۳. رشیدی، علی؛ «تحولات اقتصادی ایران در دورهٔ پس از انقلاب»، اطلاعات سیاسی اقتصادی؛ ش ۶۷ - ۶۸، ص ۷۸.

۴. رفیع‌پور، فرامرز؛ توسعه و تضاد؛ ص ۱۷۶.

۵. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۲۳۸.

در این ارتباط شورای انقلاب طی اعلامیه‌ای اموال سرمایه‌داران بزرگ را ملی اعلام کرد که در میان آنان سرمایه‌داران مشهور همانند جعفر اخوان، حبیب ثابت، فرمانفرماییان، محمود رضایی، قاسم لاجوردی، احمد لاجوردی، سید محمود لاجوردی، حبیب لاجوردی، علی‌اصغر پیروس، خسرو ابتهاج، ابوالحسن ابتهاج، آذر ابتهاج و حسین دانشور دیده می‌شدند. البته آنچه که شورای انقلاب به تصویب رساند شامل ملی کردن آن دسته از داراییهای افراد فوق است که به صورت کارخانه یا تأسیسات صنعتی وجود دارد.[1] صدور این اعلامیه از جانب شورای انقلاب اعتراضات، مخالفتها و در عین حال حمایتهای زیادی را در پی داشت. فشارهای بین‌المللی ناشی از نگرانی حقوق بشر در ایران افزایش پیدا کرد. در مقابل، نهادهای انقلابی همگام با مردم خواستار توقف سرمایهٔ این سرمایه‌داران بزرگ که در حیات خود نقطهٔ قوت رژیم پهلوی بودند، گردیدند.

در حوزهٔ سیاسی اجتماعی نیز شورا تلاش کرد تا ضمن بحث در خصوص ساختار سیاسی آتی کشور، زمینه را برای استقرار نهادهای قانونی با کمک دولت موقت فراهم آورد. در این‌باره شورا از یکسو، تلاش کرد تا با همکاری دولت موقت رفراندوم نوع نظام سیاسی را برگزار و زمینه را برای تدوین قانون اساسی و تثبیت نهادهای قانونی در کشور فراهم آورد و از سوی دیگر، با تصویب مصوباتی سعی نمود تا اقدامات نهادهای موجود همچون دادگاههای انقلاب کمیته‌ها را ضابطه‌مند کند.

در این راستا ضمن تلاش جهت تعدیل اقدامات دادگاههای انقلاب در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۸ شورا اعلامیهٔ بسیار مهمی دربارهٔ توقف فعالیت دادگاهها و دادسراهای انقلاب منتشر کرد که منشای تغییر و تحولات زیادی گردید. عده‌ای پیام رهبری انقلاب در مورد توقف فعالیت دادگاههای انقلاب را پایان فعالیت آنان تصور می‌کردند. لیکن شورای انقلاب ابتکار عمل را به دست گرفته و با صدور این اعلامیه خاطرنشان ساخت که دادگاهها منحل نشده بلکه نیاز به یکسری اصلاحات و ایجاد بستر قانونی که آن هم با

---

۱. کیهان؛ ۴ تیر ۱۳۵۸.

همت همین شورا انجام می‌گیرد، دارد.[۱]

همچنین یکی از مباحث جنجال‌برانگیز که مخالفتها و صف‌بندیهای زیادی را متوجه انقلاب نمود جریان اعدامهای دادگاه انقلاب بود. در همین راستا در تیر ماه ۱۳۵۸ شورای انقلاب لایحهٔ عفو عمومی را صادر کرد. براساس مادهٔ ۱ این لایحه هر کس در مورد اتهاماتی که رسیدگی به آن در صلاحیت دادسراها و دادگاههای انقلاب جمهوری اسلامی ایران می‌باشد و علیه افراد پرسنل شامل ارتش، شهربانی، ژاندارمری جمهوری اسلامی ایران شکایت یا اعلام جرمی داشته باشد، می‌تواند حداکثر تا تاریخ ۵۸/۴/۱۹ با ذکر دلایل و ارائهٔ مدارک با قید نام و مشخصات کامل خود و کسی که از او شکایت دارد به دادسرای انقلاب اسلامی ایران تسلیم نمایند. در تبصرهٔ دومین ماده آمده است: چنانچه شاکی یا اعلام‌کننده نتواند ادعای خود را به اثبات برساند مفتری محسوب می‌شود و با شکایت شاکی در دادسرای انقلاب جمهوری اسلامی ایران تحت پیگرد قرار خواهد گرفت و به مجازات حبس جنحه‌ای تا دو سال محکوم خواهد شد. مادهٔ ۵ لایحه نیز می‌گوید از تاریخ تصویب این لایحهٔ قانونی کلیه مقررات قانون و آیین‌نامه‌های دادسراها و دادگاههای انقلاب جمهوری اسلامی ایران که مغایر با این لایحهٔ قانونی باشد، لغو می‌گردد.

از تصمیمات بنیادین دیگر شورای انقلاب به منظور اصلاح سیستم قضایی لایحهٔ دگرگونی در تشکیلاتی قضایی کشور و انحلال دادگاههای شهرستان استان، دیوان کیفری، شوراهای داوری در مهر ۱۳۵۸ بود که سیستم قضایی کشور را بشدت و به شکل بنیادین تحت تأثیر قرار می‌داد.

آنچه که در مورد بررسی عملکرد شورای انقلاب در مدت زمان یاد شده حائز اهمیت است، چگونگی اجتماع نظر در آن با وجود نگرشهای سیاسی متفاوت درون آن می‌باشد. عده‌ای که غالباً روحانیون عالی‌رتبه بودند با گرایش به سوی نهادهای انقلابی خواستار انجام تغییرات گسترده در جامعه شدند. در مقابل عده‌ای دیگر که به میانه‌روهای انقلاب مشهور بودند، انجام سیاستهای گام به گام و محافظه‌کارانه با رعایت

---

۱. همان؛ ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۸.

ضوابط و قوانین بین‌المللی خواهان بودند. به همین دلیل شورا در مدت فعالیت یاد شده با معضل شکاف در تصمیم‌گیری مواجه بود.

مورد دیگر که به عنوان معضل در تصمیم‌گیری شورای انقلاب اثرگذار شد شهادت شهید مطهری در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۸ توسط گروه فرقان همچنین رحلت آیت‌الله طالقانی در ۱۹ شهریور همان سال بود. فقدان این دو روحانی عالی‌رتبه که نقش محوری در شورا داشتند، بسیاری از تصمیم‌گیریهای شورا را با نبود اجماع میان اعضا روبه‌رو ساخت. چنان‌که شکاف عقیدتی و سیاسی میان آنان تا حدودی ملموستر گردید. در نهایت آنچه که از بررسی عملکرد شورای انقلاب در ۹ ماههٔ اول می‌توان آموخت تسلط نسبی روحانیون انقلابی بر این شوراست که با وجود تغییر و تحولات اساسی در ترکیب آن، همچنان نفوذ و توان خود را حفظ کردند.

شورای انقلاب بعد از استعفای دولت موقت، مسئولیت اجرایی کشور را نیز تا روشن شدن تکلیف انتخابات ریاست جمهوری به عهده گرفت. بعد از استعفای دولت موقت، شورای انقلاب اقدام به صدور اعلامیهٔ بسیار مهمی خطاب به ملت نمود که در آن اعلام کرد:

> شورا مصمم است در فرصت محدودی که عهده‌دار ادارهٔ امور شده است اقدامات زیر را به مرحلهٔ اجرا درآورد: ۱ـ برگزاری همه‌پرسی دربارهٔ قانون اساسی و انجام انتخابات مجلس شورای ملی و ریاست جمهوری؛ ۲ـ استفاده هرچه بیشتر از عناصر مؤمن به انقلاب و مخصوصاً نیروهای عظیم نسل جوان... و به کار انداختن چرخهای مملکت و ایجاد دگرگونیهای بنیادی اقتصادی و اجتماعی؛ ۳ـ پاکسازی مؤسسات و وزارتخانه‌ها از عناصر فاسد وابسته برای ایجاد نظام اداری متناسب با انقلاب؛ ۴ـ تهیه و اجرای طرحهای مناسب ضربتی برای بهسازی زندگی محرومان با خودیاری مردم؛ ۵ـ برداشتن گامهای مؤثر در راه سامان بخشیدن به مسأله کشاورزی و حل مشکل زمین برای روستاییان و مبارزه با فئودالیسم؛ ۶ـ همبستگی بیشتر باکشورهای اسلامی و انقلابی و پیوند با ملل ضعیف جهان و نفی هرگونه سلطه و اعمال زور در روابط خارجی... .[۱]

---

۱. اطلاعات؛ ۱۶ آبان ۱۳۵۸.

بعد از صدور این بیانیه شورای انقلاب به صورت قاطعتر به ادارهٔ امور پرداخت و برای تحقیق وعده‌های داده شده تقسیم وظایف میان اعضا صورت گرفت بنی‌صدر مسئولیت ادارهٔ امور خارجی، هاشمی رفسنجانی مسئولیت وزارت کشور، آقای خامنه‌ای مسئولیت دفاع و پاسداران، آقای باهنر مسئولیت آموزش و پرورش، مهدوی‌کنی مسئولیت دادگستری، محمد حسن بهشتی مسئولیت جهاد سازندگی، معینی‌فر مسئولیت نفت، حسن حبیبی مسئولیت آموزش عالی، عزت‌الله سحابی مسئولیت برنامه و بودجه، میناچی مسئولیت ارشاد ملی و آیت‌الله قدوسی مسئولیت دادگاه انقلاب را عهده‌دار شدند. با این اقدام عملاً خلای نخست‌وزیری مرتفع گردید زیرا هر وزارتخانه نماینده‌ای مرتبط با تخصص خود در شورای انقلاب پیدا کرد. نقطهٔ قابل توجه دیگر آنکه شورای انقلاب بعداز استعفای نخست‌وزیر متوجهٔ معضلات اقتصادی کشور گردید و مسائلی همچون اشتغال بیکاران، مورد بحث در شورا قرار گرفت و در این راستا، تلاش برای راه‌اندازی واحدهای تولیدی صنعتی در حوزه‌های مختلف و گسترش تعاونیها مطرح شد.

در همین زمان موضوع گروگانهای امریکایی نیز که به دنبال اشغال سفارتخانه امریکادر تهران توسط جمعی از دانشجویان که خود را پیرو خط امام می‌نامیدند، نیز یکی از مسائل مهم فراروی شورای انقلاب بود و مناقشات سیاسی ایران و امریکا در این مقطع بسیاری از امور را تحت الشعاع خود قرار داده بود که شورا در این امر وظیفه مهمی را ایفا می‌کرد. همچنین بحرانهای قومی ـ منطقه‌ای که عمدتاً به وسیله گروههای چپگرا و مارکسیست، شورا را بشدت تحت تأثیر خود می‌داد نیازمند تصمیم‌گیری مناسب از سوی شورا بود. به طوری که در واکنش به این امر، شورا طرح تقسیم اراضی را جهت کاستن از بحران (بویژه در ترکمن صحرا) تصویب کرد. همچنین فعالیت گروههای سیاسی، مطبوعات، فعالیت ضدانقلاب و درگیریهای داخلی بین نهادهای سیاسی کشور، احزاب و گروههای سیاسی، از جمله مسائل دیگری بود که مورد بحث و تصمیم‌گیری در شورا بود.

هنگامی که انتخابات ریاست جمهوری در وقت قانونی برگزار گردید و بنی‌صدر به

پیروزی رسید، تنش میان دولت و شورای انقلاب یکبار دیگر اوج گرفت. شورا اصرار نمود که حکم ریاست جمهوری باید به تأیید مجلس شورای اسلامی برسد و در وضعیت کنونی که هنوز مجلس شکل نگرفته رئیس جمهور باید صبر کند که مجلس شورای اسلامی تشکیل گردد یا اینکه شورای انقلاب حکم را تأیید نماید. هاشمی رفسنجانی در این مورد گفت:

... دو حالت وجود دارد یا اینکه یک دولتی باید معرفی شود به شورای انقلاب و اگر شورای انقلاب تصویب کرد آن دولت تا شروع مجلس دست‌اندرکار است و یا اینکه باید صبر کند تا دولت را مجلس تأیید بکند چرا که رئیس جمهور تا از نمایندگان رأی اعتماد نگیرد نمی‌تواند نخست‌وزیر را تعیین بکند. به هر حال دولت تا قبل از تشکیل مجلس همچنان در صدر کار باقی است... .(۱)

همچنین با انتخاب بنی‌صدر، میان رئیس جمهور و شورای انقلاب اختلافاتی در مورد مسئولیت اجرایی کشور ظاهر شد. رئیس جمهور گفت:

اینک این مسأله مطرح است که مسئول امور کشور کیست؟ شورای انقلاب یا رئیس جمهور.(۲)

که این مشکل با انتخاب بنی‌صدر به عنوان دبیر شورا تا حدودی مرتفع شد.

در نهایت در ۲۶ تیر ۱۳۵۹ با شروع کار مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان، وظیفهٔ شورای انقلاب به پایان رسید و این شورا آخرین جلسه خود را به ریاست مهندس مهدی بازرگان برگزار کرد و عملاً از این تاریخ ساختار سیاسی قدرت در نظام جمهوری اسلامی شکل قانونی و با ثبات خود را پیدا کرد.

ب ـ دولت موقت

ب ـ ۱ ـ نحوهٔ انتخاب دولت موقت

امام خمینی در روز ۱۵ بهمن ۵۷ در مدرسهٔ علوی در تهران، طی مراسمی با حضور خبرنگاران داخلی و خارجی و جمعیت کثیری از شخصیتهای سیاسی و مردمی که در

---

۱. کیهان؛ ۱۸ دی ۱۳۵۸.

۲. همان؛ ۱۹ دی ۱۳۵۸.

داخل و خارج مدرسه گرد آمده بودند، طی حکمی که توسط هاشمی رفسنجانی قرائت شد، مهندس مهدی بازرگان را به عنوان نخست وزیر دولت موقت معرفی کرد.

مهندس بازرگان به عنوان اولین نخست وزیر انقلاب اسلامی که مشروعیت خود را مستقیماً از انقلاب (رهبر انقلاب) و نه قانون نوشته شده، گرفت در ۱۵ بهمن ۵۷ و پیش از سقوط رژیم پهلوی و در حالی که شاپور بختیار با حکم محمدرضا پهلوی مدعی نخست‌وزیری بود، حکم نخست وزیری خود را از امام خمینی تحویل گرفت.

حضرت امام در این مراسم تأکید کرد با توجه به حق شرعی قانونی ناشی از آرای اکثریت قاطع ملت که طی تظاهرات به رهبری ایشان ابراز شده رئیس دولت موقت را به منظور خاتمه دادن به آشفتگیهای کشور و زمینه‌سازی برای تشکیل مجلس مؤسسان و رفراندوم جمهوری اسلامی، معرفی می‌کند. امام در این حکم با اشاره به سوابق شناخت خود از نخست وزیر افزود: بدون گرایش به چیزی که خلاف مقررات شرع است، من ایشان را به عنوان رئیس دولت معرفی می‌کنم و ایشان واجب الاتباع است. در این مراسم حکم نخست وزیری بازرگان به شرح زیر قرائت شد:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

جناب آقای مهندس مهدی بازرگان

بنا به پیشنهاد شورای انقلاب، برحسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آرای اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است، و به موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابقتان در مبارزات اسلامی و ملی دارم، جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص، مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم تا ترتیب اداره امور مملکت و خصوصاً انجام رفراندم و رجوع به آرای عمومی ملت دربارهٔ تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت بر طبق قانون اساسی جدید را بدهید. مقتضی است که اعضای دولت موقت را هر چه زودتر با توجه به شرایطی که مشخص نموده‌ام تعیین و معرفی نمایید. کارمندان دولت و ارتش و افراد ملت با

دولت موقت شما همکاری کامل نموده و رعایت انضباط را برای وصول به اهداف مقدس انقلاب و سامان یافتن امور کشور خواهند نمود. موفقیت شما و دولت موقت را در این مرحلهٔ حساس تاریخی از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم.[۱]

بازرگان در جواب پیشنهاد امام گفتند که خداوند را شاکرم که چنین اعتماد و اعتبار و حُسن شهرت را نصیبم کرده و همین موهبت الهی باعث شده که مورد عنایت حضرت امام قرار گیریم بازرگان ادامه می‌دهد این مأموریت در این شرایط سخت و دشوار، افتخاری بس عظیم است که نصیب من گردیده، حساسیت موضوع و سنگینی وظیفه ایجاب می‌کند که چنین پیشنهادی را نپذیرم ولی بنا به ضرورت و وظیفه و مسئولیت طبیعی و انتظاری که داشتند، مجبور بودم قبول کنم.

بنا به نقل برخی منابع، هرچند از اولین روزهای ورود امام به ایران بحث تعیین دولت مطرح شد اما انتخاب بازرگان به ریاست دولت موقت در یک جلسهٔ شورای انقلاب که در روز ۱۴ بهمن ۵۷ در دبیرستان رفاه محل اقامت امام تشکیل شد، با حضور امام‌خمینی و توسط آیت‌الله مطهری پیشنهاد گردید[۲] و امام بعد از اینکه احساس کرد که اکثر اعضای شورا موافق چنین انتخابی هستند با آن موافقت کرد.

انتصاب بازرگان به نخست‌وزیری در شرایطی انجام شد که قدرت همچنان در اختیار عوامل وابسته به رژیم پیشین قرار داشت که در این میان جدال بازرگان و بختیار دو یار قدیمی حائز اهمیت بود. بختیار صراحتاً اعلام داشت بازرگان نمی‌تواند به عنوان رئیس دولت اوضاع را کنترل نماید و ما هیچ راهی جز توقف وی نداریم زیرا لزوماً در یک مملکت دو دولت نمی‌تواند وجود داشته باشد. در مقابل، بازرگان با شیوه‌ای محافظه‌کارانه سعی در آرام کردن اوضاع را داشت و چندان به تشدید بحران مایل نبود زیرا می‌دانست نظام موجود برای حفظ حداقل قدرت، دست به هر اقدامی می‌زند که در نهایت ممکن است به خونریزی بیشتر و ویرانی مضاعف منتهی گردد. در چنین شرایطی آخرین رئیس مجلس پهلوی با درک مناسب اوضاع درصدد بهره‌برداری از آن

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۶، ص ۵۴ ـ ۵۵.

۲. ر.ک: برزین، سعید؛ زندگینامهٔ سیاسی مهندس مهدی بازرگان؛ ص ۲۶۷ ؛ بازرگان، مهدی؛ شورای انقلاب و دولت موقت؛ ص ۳۳ ؛ رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۲۲۲.

برآمد.[۱] جواد سعید طی یک پیشنهاد به نمایندگان مجلس درخواست دادن رأی عدم اعتماد به بختیار را مطرح نمود هدف وی از این پیشنهاد ایجاد یک فضای قانونی برای دولت موقت بازرگان بود اما نمایندگان مجلس حاضر به پذیرش چنین پیشنهادی نگردیدند و رأی عدم اعتماد به نخست‌وزیری رد شد.[۲]

با تشدید روند انحطاط و سقوط حکومت پهلوی در بیست و دوم بهمن ۵۷، ارتش وفاداری خود را به امام و انقلاب اعلام نمود و در اعلامیهٔ شورای نظامی از تمام نیروهای نظامی در هر دسته و مقامی خواسته شد به پادگانها برگردند و از خونریزی بیشتر جلوگیری کنند. با این عمل بختیار مخفیانه از کشور خارج و دولت موقت عملاً اداره امور کشور را عهده‌دار شد.

ب ـ ۲ ـ دلایل انتخاب مهندس بازرگان به عنوان رئیس دولت موقت

بعد از بررسی مختصر چگونگی انتخاب بازرگان به نخست‌وزیری به دلایل اساسی این انتصاب می‌پردازیم که از سوی بسیاری از نویسندگان مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و در این ارتباط به دلایل زیر اشاره کرده‌اند.

ب ـ ۲ ـ ۱ ـ فقدان تجربهٔ لازم در جمع روحانیت برای مدیریت اجرایی کشور

روحانیون همیشه به عنوان یک قشر متنفذ در ساختار اجتماعی ایران مطرح بوده است و از توان بسیج گستردهٔ مردمی قابل توجهی برخوردار بوده‌اند که موارد زیادی از آن به وضوح در متن تحولات تاریخی ـ سیاسی کشور قابل رؤیت است. بعداز انقلاب، مشروطیت قدرت سیاسی علما در دستگاه حکومت جنبهٔ رسمی پیدا کرد. چنان که طبق قانون اساسی مقرر گردید هیأت ۵ نفره‌ای از علما مسئولیت تطبیق قوانین با موازین شرع را عهده‌دار شوند. اما در عمل چنین ماده‌ای از قانون اساسی به مرحلهٔ ظهور نرسید و با گسترش حوزهٔ سیاسی ـ فکری روشنفکران لائیک حصار فعالیت روحانیون محدود گردید. در دورهٔ حاکمیت رضاشاه نیز روحانیون اولین قربانی سیاست مدرنیزاسیون شاه

---

۱. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۱۵۴.

۲. استمپل، جان؛ درون انقلاب ایران؛ ص ۲۵۴.

بودند و محدودیتهای فراوانی برای اعمال قوانین دینی وضع گردید مانند تأسیس محاکم عرفی و تشکیلات دادگستری از سال ۱۳۱۵ که موجب خروج بسیاری از مناصب قضایی از دست روحانیون گردید.[۱]

بعداز سال ۱۳۲۰ تلاشهایی از سوی روحانیون برای بازگشت به مدیریت سیاسی جامعه انجام شد اما به نتیجهٔ مطلوبی نرسید. بعداز دههٔ ۳۰ دیدگاههای متفاوتی در بین روحانیون دربارهٔ ساختار سیاسی و دخالت در حوزهٔ حاکمیت و قدرت وجود داشت. یک گروه به رهبری آیت‌الله بروجردی خواهان عدم دخالت علما در امور اجرایی شدند و گروه دوم خواهان درگیری جدّی با مسائل سیاسی گردیدند. رهبر شاخص این جریان آیت‌الله کاشانی بود. بعداز قیام خرداد ۱۳۴۲ رهبری نهضت روحانیت شکل و قالب منظم و منسجم‌تری یافت و شکاف بیشتری میان حاکمیت و این طیف به وجود آمد و روحانیون از محرومیت شرکت در ساختار سیاسی اجرایی قدرت رهایی نیافتند. با این توضیحات مختصر درمی‌یابیم که روحانیون عملاً هیچ‌گاه حکومت کردن را تجربه نکرده بودند و بنابراین آنها ترجیح می‌دادند از نیروهای دانشگاهی مذهبی برای این منظور استفاده گردد که در آن شرایط بازرگان و همفکران وی به عنوان چهره‌های شاخص مذهبی دانشگاهی که اکثراً نیز با امور اجرایی در برخی سطوح آشنایی داشتند، مطرح شدند.

ب ـ۲ـ۲ـ فقدان انگیزهٔ لازم میان روحانیت برای تصدی قدرت اجرایی کشور

علاوه بر موضوع مذکور یعنی فقدان تجربه اجرایی لازم در بین روحانیون، می‌توان گفت که روحانیون هوادار امام خمینی فاقد انگیزهٔ لازم برای گرفتن پستهای اجرایی بودند. این فقدان انگیزه ناشی از عواملی همچون ماهیت کار فکری، فرهنگی روحانیون و همچنین تأکیدات مکرر رهبر روحانی انقلاب مبنی بر این بود که روحانیون به نظارت و هدایت اکتفا خواهند کرد و هیچ گونه نقش اجرایی را به عهده نخواهند گرفت. بر این اساس، اکثر روحانیون انقلابی، بعد از انقلاب بیشتر مایل بودند که امور اجرایی را افراد غیرروحانی که متدین و صالح و وفادار به ملت باشند، اداره نمایند و خود در نقش نظارت انجام

---

۱. بشیریه، حسین؛ جامعه‌شناسی سیاسی؛ ص ۲۴۴.

وظیفه کنند. در تاریخ ۵۷/۸/۱۰ حضرت امام در جواب خبرنگاری که سؤال کرد «آیا بعد از رفتن شاه خود شما قدرت را به دست می‌گیرید» فرمودند:

من خود نمی‌خواهم حکومت را در دست بگیرم. اما مردم را برای انتخاب حکومت، هدایت خواهم کرد و شرایط آن را نیز به مردم اعلام می‌کنم.(۱)

ایشان همچنین در جواب سؤال خبرنگار مجله اکونومیست که در تاریخ ۵۷/۱۰/۱۸ صورت گرفت فرمودند:

ما به خواست خدای تعالی در اولین زمان ممکن و لازم برنامه‌های خود را اعلام خواهیم نمود. ولی این بدان معنی نیست که من زمام امور کشور را به دست بگیرم و هر روز نظیر دوران دیکتاتوری شاه، اصلی بسازم و علی‌رغم خواست ملت به آنها تحمیل کنم. به عهده دولت و نمایندگان ملت است که در این امور تصمیم بگیرند؛ ولی من همیشه به وظیفه ارشاد و هدایتم عمل خواهم کرد.(۲)

علاوه بر امام، دیگر رهبران روحانی بلندپایهٔ انقلاب نیز چنین نقشی را برای روحانیون مورد تأکید قرار دادند که در این میان نقش شهید مطهری در تحکیم و تثبیت ستون فکری انقلاب و احتراز از پذیرفتن مقام اجرایی حائز اهمیت است، ایشان در مدت کوتاهی اقدام به تدوین تألیفات متنوع زیادی در حوزهٔ سیاسی و دینی نمودند. همچنین شهید بهشتی به قول افراد نزدیک به ایشان از پذیرفتن هر سمت اجرایی دوری می‌کرد زیرا معتقد بود که روحانیت شدیداً زیر ذره‌بین گروههای مختلف قرار دارد بنابراین تصاحب سمتهای اجرایی توسط آنان اتهاماتی همچون دیکتاتوری روحانیت را به دنبال خواهد داشت.(۳) شهید بهشتی حضور در حزب جمهوری اسلامی و تربیت افراد فعال و مؤثر را بسیار مهمتر و مناسب‌تر از پذیرفتن مسئولیتهایی همچون نخست‌وزیری می‌دانست.

به گفتهٔ هاشمی رفسنجانی:

همهٔ ما به این نتیجه رسیده بودیم که در زمینهٔ تشکیل دولت از نیروهای نهضت

---

۱. در جستجوی راه از کلام امام؛ دفتر یازدهم، ص ۴۲؛ صحیفهٔ امام؛ ج ۴، ص ۲۵۰.
۲. همان؛ ص ۳۱؛ صحیفهٔ امام؛ ج ۵، ص ۳۸۵.
۳. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۲۲۶.

آزادی استفاده بشود که طبعاً آنها از نیروهای جبههٔ ملی هم استفاده می‌کردند نیروی دیگری نبود مگر نیروهایی مثل منافقین (مجاهدین خلق) که به هیچ وجه مورد اعتماد نبودند. هنوز بنا نبود که روحانیت در کارهای اجرایی دخالت کنند این یک اصل پذیرفته شدهٔ غیر مکتوب بود. بر این اساس گفتیم ما به عنوان مجلس کار می‌کنیم و اجراییات را به غیر روحانی بسپاریم، بگذریم که تجربه و آمادگی کافی هم برای اجراییات نداشتیم.[۱]

اگر یک تقسیم‌بندی نسبی از ترکیب نیروهای غیر روحانی موجود در کشور در آستانهٔ انقلاب ارائه دهیم می‌توان آنان را به چهار گروه تقسیم نمود. گروه اول، ملی‌گراهای لیبرال که خواهان رسیدن به جامعهٔ دموکراسی مشابه غرب بودند. این گروه نسبت به اعتقادات دینی بیگانه بودند و سابقهٔ تاریخی آنان بروشنی چنین فعلی را نشان می‌دهد. گروه دوم، نیروهای چپگرا که خواهان استقرار یک نظام لائیک و کمونیستی بودند. سوم، گروههای چپ اسلامی همانند مجاهدین خلق که این گروه با تغییر در مواضع عقیدتی وفکری خود و داشتن ایدئولوژی التقاطی، روند پذیرش گسترش نظام لائیک را دنبال می‌کردند و از همان ابتدا مورد شک و تردید رهبری نظام قرار گرفتند. چهارم، گروههای ملی ـ مذهبی که نهضت آزادی قویترین و متشکل‌ترین آنان به شمار می‌رفت. این گروه در عین وفاداری به مبانی فکری ناسیونالیستی معتقد به استقرار نظام متأثر از اسلام بود. بنابراین بخوبی پیداست که در شرایطی که روحانیون فاقد توان و انگیزه لازم برای به دست‌گیری قدرت اجرایی بودند. بازرگان و نهضت آزادی مناسب‌ترین گزینه برای به دست گرفتن مدیریت اجرایی کشور محسوب می‌شدند.

ب ـ۲ـ۳ـ سابقهٔ سیاسی ـ دینی روشن بازرگان

علاوه بر دلایل مذکور، شخصیت بازرگان به عنوان یک چهره مذهبی و روشنفکر مورد توافق اکثر نیروهای هوادار انقلاب اسلامی بود و سوابق مبارزاتی و آثار مکتوب ایشان مقبولیت لازم را در بین دانشگاهیان و روحانیون برای وی فراهم کرده بود.

فعالیتهای سیاسی و دینی بازرگان از همان ابتدای دهه ۲۰ شروع شد. وی ابتدا در

---

۱. هاشمی رفسنجانی، اکبر؛ دوران مبارزه، خاطرات، تصویرها، اسناد، گاه‌شمار؛ زیر نظر محسن هاشمی، ص ۳۳۴.

«کانون اسلام» که تشکلی اسلامی بود، به فعالیت پرداخت و با ورود به انجمن اسلامی دانشگاه تهران فعالیتهایش رنگ و بوی سیاسی گرفت. بازرگان همچنین یکی از بانیان و چهره‌های شاخص کانون مهندسین به شمار می‌رفت. این کانون هرچند یک مکان علمی به شمار می‌رفت و تخصص‌گرایی و مبارزه با فساد اداری را سرلوحهٔ برنامه خود قرار داد اما بعداز انشعاب آن در سال ۱۳۲۲، بنیانگذار اولین حزب ملی‌گرایی متشکل (حزب ایران) گردید همچنین انشعاب کنندگان چپگرا جانب حزب توده را گرفتند و به تقویت آن پرداختند اما با این اوصاف مهمترین تجربهٔ اداری و سیاسی بازرگان که از وی یک فعال سیاسی ساخت همان مأموریت خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس در جریان نهضت ملی شدن نفت در دوران مصدق بود که با نمایش یک بازی جسورانه توانست شرکت نفت انگلیسی را خلع ید نماید. بازرگان بعداز کودتای ۲۸ مرداد چهرهٔ سیاسی مشخص‌تری به خود گرفت و با فعالیت در نهضت مقاومت ملی، محدودیتهایی را از جانب حکومت متوجه خود ساخت که ناچار گردید فعالیت سیاسی را رها نماید و برای مدتی محیط علم و دانش را ترجیح دهد. فعالیت دینی بازرگان نیز بخوبی عقاید و نظریات وی را نشان می‌دهد. این فعالیتها هر چند مقدم بر فعالیتهای سیاسی وی بود اما با جهت‌گیری مبارزه با جریان کمونیست و نگرش سنتی و محافظه‌کارانه دینی تقریباً تا انقلاب اسلامی ادامه پیدا کرد.

از امتیازات عمدهٔ بازرگان که در جلب نظر مساعد امام و شورای انقلاب مؤثر افتاد، سابقه مبارزات سیاسی وی بود که اوج آن به سال ۱۳۴۰ یعنی تأسیس نهضت آزادی‌ایران برمی‌گشت. بازرگان در این سال با همکاری دکتر سحابی و آیت‌الله طالقانی بزرگترین تشکل ملی ـ مذهبی تاریخ کشور را ایجاد نمود. بازرگان با داشتن انگیزهٔ سیاسی و دینی و مخالفت با نظام سیاسی پهلوی و دفاع از امام خمینی در جریان ۱۵ خرداد، سالها زندان را تحمل نمود، آن هم دقیقاً در شرایطی که امام خمینی رهبری نهضت اسلامی را به عهده گرفته بود. از نظر امام مهمترین وجه بازرگان ناسازگاری با رژیم پهلوی بود به همین دلیل بازرگان و گروه او در میان طیف ملیگراها شدیداً مورد آزار و اذیت حکومت قرار گرفتند و عدم پذیرفتن هر نوع مقام و سمتی در ماهها و

روزهای آخر حکومت پهلوی امام را بیشتر به همکاری با وی امیدوار ساخت.

بازرگان در ۳۰ مهر ۱۳۵۷ برای انجام یک دیدار تاریخی و به منظور برنامه مبارزات آینده، رهسپار پاریس محل اقامت امام خمینی گردید. این دیدار تا آن حد حائز اهمیت بود که بسیاری تطفهٔ نخست‌وزیری‌اش را در آن جستجو کرده‌اند.

به گفته بازرگان: در این ملاقات امام ضمن تأکید بر اینکه باید به فکر تشکیل مجلس و دولت اسلامی باشیم افزود: شما (بازرگان) تعدادی افراد متدین و مورد اعتماد را معرفی کنید که به عنوان مشاور مرا در انجام امور یاری دهند. بازرگان بعداز شنیدن چنین سخنی اشاره کرده‌اند که احساس من این بود که ایشان از ما برای مرحله بعد از انقلاب که تشکیل دولت و مجلسین و اداره مملکت است می‌خواهند استفاده نماید.[۱]

بازرگان بعداز مراجعت به تهران در قالب نهضت آزادی اقدام به صدور اعلامیه‌ای حساس در حمایت از امام نمود و برای اولین بار در متن این اعلامیه حمایت جدی بازرگان و نهضت آزادی از مسیر امام احساس می‌شد، زیرا تا آن تاریخ این حزب خواستار اجرای صحیح قانون اساسی مشروطیت بود. و با مطرح ساختن سرنگونی بنیان پهلوی موافقت آشکاری نداشتند.

که در مجموع این مواضع جدید نقش مؤثرتری در پیشنهاد سمت نخست‌وزیری به بازرگان را ایفا کرد.

ب ـ ۲ـ ۴ـ رابطهٔ نزدیک میان بازرگان و نزدیکان امام

بازرگان رابطهٔ نزدیک و صمیمی‌ای با بعضی از نزدیکان و همفکران حضرت امام داشت که در این میان نقش شهید مطهری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. ایشان کسی بود که به زعم آقای هاشمی رفسنجانی به تمام معنا مورد تأکید رهبری بود و به عبارتی نزدیکترین فرد به امام به شمار می‌رفت.[۲] نزدیکی بازرگان و شهید مطهری بیشتر به تلاش مشترک این دو در محیط دانشگاه برمی‌گشت که نمونهٔ آن تنظیم اعلامیه‌ای در تاریخ ۵۶/۹/۱۳ در جهت حمایت از اندیشه‌های شریعتی بود. این دو در این اعلامیه

---

۱. نجاتی، غلامرضا؛ خاطرات بازرگان؛ ص ۲۵۶ ـ ۲۵۷.

۲. مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر ایران؛ سرگذشتهای ویژه‌ای از زندگی شهید مطهری؛ ص ۷۰.

اتهامات وارده بر شریعتی که او را متناسب با وهابی‌گری و سنّی‌گرایی می‌دانستند، رد کرده بودند.(۱)

گفته شده که انتخاب بازرگان به ریاست کمیتهٔ سوخت به پیشنهاد شهید مطهری بوده و خود بازرگان نیز به این مطلب مهر تأیید نهاده و می‌گوید:

جلسه شورای انقلاب آن زمان را یک روز در منزل بنده قرار دادند مرحوم مطهری هم حضور داشتند... مرحوم مطهری که گویا قبلاً با امام صحبت کرده بود مسألهٔ نفت و تعیین یک هیأت را برای آن و این مطلب را که پیشنهاد خوبی است و یک چنین کاری لازم است و از هر کسی مناسب‌تر فلان کس [بازرگان] است، مطرح کرد.(۲)

بنا به گفتهٔ کریم سنجابی:

شهید مطهری با تأکید خاصی نام بازرگان را وارد لیست شورای انقلاب نمود، وی ادامه می‌دهد که تلاش ما برای کنار گذاردن بازرگان به دلیل اصرار شهید مطهری سودی نبخشید.(۳)

دکتر ابراهیم یزدی نیز طی مقاله‌ای به نام «چرا بازرگان نخست‌وزیر شد» به بررسی نقش شهید مطهری در این انتصاب پرداخته بنابه گفته یزدی:

امام ابتدا با مشورت شهید مطهری بود که به تصمیم انتصاب بازرگان به نخست‌وزیری رسید.(۴)

اگر نسبت به گفتهٔ ابراهیم یزدی تردید نماییم، ولی در این نکته که متن حکم نخست‌وزیری بازرگان در یکی از جلسات شورای انقلاب با حضور حضرت امام که مورد موافقت کلیهٔ اعضای دیگر ـ بجز یک نفر ـ قرار گرفت، توسط شهید مطهری طراحی و تنظیم گردیده بود جای هیچ شکی نیست.(۵)

علاوه بر این امر، موضع‌گیریها و تلاشها از جانب بازرگان و همفکرانش برای رسیدن

---

۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ سند شماره ۱۶۴/۱۷، ص ۲۷.

۲. نجاتی، غلامرضا؛ همان؛ ص ۲۸.

۳. همان؛ ص ۲۹۲.

۴. مجله صفحه اول؛ ش ۳۶، ص ۲۷.

۵. بازرگان، مهدی؛ همان؛ ص ۳۹ ـ ۴۰.

به قدرت اجرایی نیز انجام می‌شد که می‌توان آن را ناشی از دو عامل اساسی دانست: ابتدا اینکه بازرگان سعی داشت با به دست گرفتن نخست‌وزیری از یک بحران اساسی که ناشی از خلأ قدرت مشروع باشد، جلوگیری نمایند. این نکته تا آن حد حائز اهمیت است که ابراهیم یزدی گفته است:

> اگر بازرگان نخست‌وزیری را نمی‌پذیرفت ایران وضعیتی مشابه یا بدتر از افغانستان پیدا می‌کرد.(۱)

مطلب دوم آنکه، بازرگان سالهای سال بود که شعار دولت دینی و همگونی دنیا و آخرت و عقل و دین را مطرح می‌کرد و حال شرایط را مساعد اجرای آن می‌دید و نگران بود عدم حضور و یا نپذیرفتن قدرت، این اصول اساسی را دچار لطمه سازد. تنها چند روز بعد از نخست‌وزیری‌اش گفت:

> خوشحالم که به آرزوی دیرینه‌ام که سازش میان دو برادر اصیل یعنی دین و دانش بود، رسیده‌ام.(۲)

هر چند در سالهای بعد (در سال ۶۸) امام خمینی طی نامه‌ای خطاب به آیت‌الله منتظری نوشت که:

> والله قسم، من با نخست‌وزیری بازرگان مخالف بودم ولی او را هم آدم خوبی می‌دانستم... نظر دوستان را پذیرفتم.(۳)

ب ـ ۳ـ ترکیب و ویژگیهای کابینهٔ دولت موقت

در جدول زیر اسامی اعضای کابینهٔ دولت موقت ذکر شده که نشان دهندهٔ آن است که این دولت پی در پی در مدت عمر کوتاه خود در حال ترمیم و تغییر و تحول اعضا بوده است. به نظر می‌رسد شرایط حساس و کمبود وقت موجب تعجیل و بی‌دقتی در انتخاب وزرا و مسئولین سیاسی گردید و همین امر باعث شد که نخست وزیر دائماً به تغییر و تحول در ترکیب کابینه مبادرت ورزد. ایشان در جایی گفته است:

---

۱. مجلهٔ صفحه اول؛ ش ۳۶، ص ۹۷.
۲. برزین، سعید؛ زندگینامه سیاسی مهندس مهدی بازرگان؛ص ۲۷ - ۷۱.
۳. صحیفهٔ امام؛ ج ۲۱، ص ۳۳۱.

این مملکت قحط الرجال است و آنکه ما دنبالش هستیم (که ترکیب از تعهد و تخصص را داشته باشد) براحتی پیدا نمی‌شود.

به هر حال در کابینهٔ دولت موقت ۱۹ وزیر، ۴ معاون دیده می‌شود که به شرح زیر می‌باشد.

جدول ۱

ردیف	کابینهٔ اول: مهندس مهدی بازرگان		
	وزارتخانه	وزرا	تغییرات و تحولات
۱	نخست‌وزیر	مهندس (مهدی) بازرگان	
۲	وزیر کشور	احمد صدر حاج سید جوادی	در نیمهٔ تیرماه ۵۸ هاشم صباغیان به سمت وزیر کشور منصوب شد.
۳	وزیر امور خارجه	دکتر کریم سنجابی	در تاریخ ۱۳۵۸/۱/۲۷ رسماً استعفا نمود و ۱۳۵۸/۲/۴ دکتر ابراهیم یزدی منصوب گردید.
۴	وزیر اقتصاد و دارایی	علی اردلان	
۵	وزیر پست و تلگراف	دکتر حسن اسلامی	در تاریخ ۵۸/۸/۱۴ استعفا داد.
۶	وزیر آموزش و پرورش	دکتر غلامحسین شکوهی	در تاریخ ۵۸/۷/۷ شهید رجایی کفیل وزارت آموزش و پرورش شد.
۷	وزیر دادگستری	دکتر اسدالله مبشری	احمد صدر حاج سید جوادی در نیمهٔ تیرماه ۵۸ جایگزین شد.
۸	وزیر راه و ترابری	مهندس محمد یوسف طاهر قزوینی	
۹	وزیر بازرگانی	دکتر رضا صدر	

۱۰	وزیر کشاورزی و عمران روستایی	دکتر علی محمد ایزدی	
۱۱	وزیر کار و امور اجتماعی	داریوش فروهر	در تاریخ ۵۸/۷/۷ علی اسپهبدی کفیل وزارت کار و امور اجتماعی شد.
۱۲	وزیر بهداری و بهزیستی	دکتر کاظم سامی	دکتر سامی در تاریخ ۵۸/۷/۲۵ از وزارت بهداری استعفا داد.
۱۳	وزیر ارشاد ملی	دکتر ناصر میناچی	
۱۴	وزیر نیرو	مهندس عباس تاج	
۱۵	وزیر فرهنگ و آموزش عالی	دکتر علی شریعتمداری	در تاریخ ۵۸/۷/۷ دکتر حسن حبیبی کفیل وزارت فرهنگ و آموزش عالی شد.
۱۶	وزیر صنایع و معادن	دکتر محمود احمدزاده هروی	
۱۷	وزیر دفاع ملی	دریادار احمد مدنی	در ۵۸/۱/۱۱ تیمسار ریاحی و در ۵۸/۷/۷ دکتر مصطفی چمران به این سمت منصوب شدند.
۱۸	معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب	دکتر ابراهیم یزدی	
۱۹	وزیرمسکن‌وشهرسازی	مهندس‌مصطفی‌کتیرایی	
۲۰	وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه	مهندس علی اکبر معین‌فر	در تاریخ ۵۸/۷/۷ مهندس عزت‌الله سحابی به سمت وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه و بودجه منصوب شد.

۲۱	وزیر مشاور در طرحهای انقلاب	دکتر یدالله سحابی	
۲۲	معاون نخست‌وزیر	عباس امیرانتظام	
۲۳	سرپرست سازمان امور استخدامی	علی اکبر معین‌فر	
۲۴	وزیر مشاور در امور سیاسی	دکتر صادق طباطبایی	
۲۵	سخنگوی دولت ملت	عباس امیرانتظام	

کابینهٔ فوق‌الذکر در تاریخ ۱۳۵۸/۷/۶ مورد ترمیم قرار گرفت و به حضور رهبر انقلاب رسید. اعضای کابینهٔ ترمیمی طبق جدول ذیل عبارت بودند از:

ردیف	کابینهٔ دوم: مهندس مهدی بازرگان		
	وزارتخانه	وزرا	تغییرات و تحولات
۱	نخست‌وزیر	مهندس(مهدی)بازرگان	
۲	وزیر کشور	مهندس هاشم صباغیان	هاشمی رفسنجانی در ۱۳۵۸/۸/۲۱ سرپرست وزارت کشور شد.
۳	وزیر امور خارجه	دکتر ابراهیم یزدی	بنی‌صدر در ۱۳۵۸/۸/۱۸ سرپرست شد و قطب‌زاده در ۱۳۵۸/۹/۸ به وزارت انتخاب شد.
۴	وزیر اقتصاد و دارایی	علی اردلان	بنی‌صدر در سمت سرپرست انتخاب شدند، ۱۳۵۸/۸/۲۰ سرپرست شد و در ۸/۲۵ به سمت وزیر انتخاب شد اما در ۱۳۵۸/۱۱/۲۱ رضا سلیمی سرپرست شدند.

۵	وزیر دادگستری	احمد صدر حاج سید جوادی	۱۳۵۸/۸/۲ دکتر بهشتی سرپرست این وزارتخانه شد.
۶	وزیر پست و تلگراف	دکتر حسن اسلامی	در ۵۸/۹/۸ دکتر محمود قندی وزیر شد.
۷	وزیر بازرگان	دکتر رضاصدر	
۸	وزیر دفاع ملی	دکتر مصطفی چمران	
۹	وزیر آموزش و پرورش	محمدعلی رجایی	
۱۰	وزیر راه و ترابری	مهندس (محمد یوسف) طاهری قزوینی	در ۱۳۵۸/۱۰/۱۱ مهندس موسی کلانتری جایگزین شد.
۱۱	وزیر کشاورزی و عمران روستایی	دکتر علی محمد ایزدی	در ۱۳۵۸/۸/۲۵ دکتر عباس شیبانی سرپرست این وزارتخانه شد.
۱۲	وزیر بهداری و بهزیستی	دکتر کاظم سامی	در ۸/۲۵ دکتر موسی زرگر جایگزین وی شد.
۱۳	وزیر نیرو	مهندس عباس تاج	در ۱۳۵۸/۸/۲۵ دکتر حسن عباس‌پور جایگزین شد.
۱۴	وزیر کار و امور اجتماعی	علی اسپهبدی	۱۳۵۸/۸/۲۵ مهندس محمدرضا نعمت‌زاده جایگزین شد.
۱۵	وزیر صنایع و معادن	دکتر محمود احمدزاده هروی	
۱۶	وزیر مسکن و شهرسازی	مهندس مصطفی کتیرایی	در ۱۳۵۸/۸/۲۵ محسن (یحیوی) سرپرست وزارتخانه شد.
۱۷	وزارت ارشاد ملی	دکتر ناصر میناچی	
۱۸	وزیر مشاور در تعلیمات و تحقیقات	دکتر یدالله سحابی	

۱۹	وزیر آموزش عالی کفیل تا ۱۳۵۸/۷/۷	دکتر حسن حبیبی	
۲۰	وزیر مشاور	دکتر داریوش فروهر	
۲۱	وزیر نفت	علی اکبر معین‌فر	
۲۲	وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه	مهندس عزت‌الله سحابی	
۲۳	وزیر مشاور در امور اجرایی جهاد سازندگی	مهندس (حسین) بنی‌اسدی	دکتر بهشتی در (۵۸/۸/۲۵) سرپرست این وزارتخانه شد.
۲۴	معاون نخست‌وزیر	ابوالفضل بازرگان	
۲۵	معاون وزیر مشاور	رستگارپور	
۲۶	معاون وزیر مشاور	افجه‌ای	
۲۷	مشاور وزیر کشور	حجت‌الاسلام مهدوی کنی	
۲۸	مشاور وزیر کشور	حجت الاسلام رفسنجانی	
۲۹	مشاور وزیر دفاع ملی	حجت‌الاسلام خامنه‌ای	
۳۰	مشاور وزیر آموزش و پرورش	حجت الاسلام باهنر	
۳۱	نماینده در وزارت دادگستری	آیت‌الله دکتر بهشتی	
۳۲	سرپرست جهادسازندگی	آیت‌الله دکتر بهشتی	
۳۳	سرپرست نخست‌وزیری	(صادق) طباطبایی	

امام در حکم خود مهندس بازرگان را «بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و وابستگی به گروهی خاص مأمور تشکیل دولت موقت کردند.» مهندس بازرگان ترکیب دولت خود را چنین معرفی می‌کند:

> پنج نفر از نهضت آزادی بودند، بقیه از حزب ایران، جاما، افراد جبههٔ ملی، حزب ملت ایران، انجمن اسلامی مهندسین، افسران بازنشسته ملی و... .[۱]

بجز بازرگان چهره‌هایی چون یدالله سحابی، هاشم صباغیان، ابراهیم یزدی از نهضت آزادی، کریم سنجابی و علی اردلان از حزب ایران، داریوش فروهر از حزب ملت و علی اکبر معین‌فر از انجمن اسلامی مهندسین، دولت موقت انقلاب اسلامی را تشکیل دادند. هیأت مشاوران بازرگان برای انتخاب دولت موقت نیز عبارت بود از: یدالله سحابی، احمد صدر حاج سید جوادی، ابراهیم یزدی، مصطفی کتیرایی، هاشم صباغیان و تیمسار مسعودی.

بازرگان خود معتقد بود که توزیع منصفانه‌ای از قدرت بین گروههای عمدهٔ سیاسی که هر کدام یک گرایش فکری مشخص را دنبال می‌کردند، انجام داده است. ۱۱ نفر از نهضت آزادی (۳۶/۶٪)، ۱۱ نفر از جبههٔ ملی و منفردین وابسته به آن (۳۶/۶٪) ، ۴ نفر از انجمن اسلامی مهندسین (۱۳/۳٪) و ۴ نفر از روحانیون شورای انقلاب (۱۳/۳٪) را انتخاب کرده تا تعادل لازم جهت پیشبرد امورات مملکتی صورت گیرد.[۲] به هر حال براساس اظهارات مهندس بازرگان ۷۳ درصد از اعضای کابینه و جریان غالب در کابینه را نیروهای هوادار نهضت آزادی و جبهه ملی تشکیل می‌دادند که به شرح زیر بود.

---

۱. خاطرات بازرگان شصت سال خدمت و مقاومت، گفتگو با سرهنگ غلامرضا نجاتی؛ ص ۴۴۵.

۲. بازرگان، مهدی؛ همان؛ ص ۳۹ ـ ۴۰.

جدول ۲: وابستگی‌های حزبی و گروهی اعضای دولت موقت

نام	وابستگی حزبی و تشکیلاتی
مهدی بازرگان	نهضت آزادی
ابراهیم یزدی	انجمن اسلامی دانشجویان ایران در اروپا، نهضت آزادی
عباس امیرانتظام	عضو نهضت آزادی ـ عضو کنفدراسیون دانشجویان ایرانی و انجمن اسلامی دانشجویان در امریکا
هاشم صباغیان	جبههٔ ملی دوم، عضو مؤسسین جمعیت دفاع از آزادی
احمد صدر حاج سیدجوادی	جبههٔ ملی دوم، نهضت آزادی ایران، رئیس جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر
کریم سنجابی	از رهبران حزب ایران، جبههٔ ملی اول، جبههٔ ملی دوم، جبههٔ ملی سوم، جبههٔ ملی چهارم
علی اردلان	حزب ایران، جبههٔ ملی دوم
تقی ریاحی	از وابستگان به جبهه ملی و نهضت ملی ایران و عضو کانون افسران ناسیونالیست
حسن اسلامی	نهضت آزادی
مصطفی چمران	انجمن اسلامی در امریکا، نهضت آزادی ایران
اسدالله مبشری	جبههٔ ملی
محمدیوسف طاهری قزوینی	نهضت آزادی، انجمن اسلامی مهندسین
رضا صدر	نهضت آزادی ایران
محمد توسلی	نهضت آزادی ایران
صادق طباطبایی	نهضت آزادی ایران
ابوالحسن بنی‌صدر	انجمن اسلامی دانشجویان ایران در اروپا، همکاری با جبههٔ ملی سوم، نهضت مقاومت ملی

صادق قطب‌زاده	کنفدراسیون دانشجویان ایران در امریکا، انجمن اسلامی دانشجویان مسلمان در اروپا
دریادار مدنی	جبهه ملی و نهضت مقاومت ملی
حسن نزیه	از بنیانگذاران نهضت آزادی ایران
حسین شاه حسینی	جبهه ملی ایران
ناصر مجللی	جبهه ملی
عزت‌اله ممتاز	جبهه ملی
محمدعلی ایزدی	حزب مردم، حزب ایران، جبهه ملی ایران، جنبش دانشجویی در امریکا
داریوش فروهر	حزب ملت، حزب ایران، جبهه ملی ایران
کاظم سامی	حزب مردم، حزب جاما (جنبش اسلامی مردم ایران)
ناصر میناچی	از نزدیکان آیت‌اله شریعتمداری، نهضت آزادی ایران
عباس تاج	نهضت آزادی، انجمن اسلامی مهندسین
علی‌شریعتمداری	جبهه ملی ایران، حزب جاما
محمد احمدزاده چرومی	نهضت آزادی
مصطفی کتیرایی	نهضت آزادی، انجمن اسلامی مهندسین
علی‌اکبر معینی‌فر	انجمن اسلامی مهندسین، نهضت آزادی
عزت‌الله سحابی	از وابستگان قبلی نهضت آزادی ایران
یدالله سحابی	از رهبران نهضت آزادی ایران

کابینه بازرگان را اکثراً نیروهای سیاسی سالخورده و میانه‌رو تشکیل می‌دادند. همچنین از نظر سابقه اجرایی اعضای دولت موقت را به دو گروه متمایز می‌توان تقسیم نمود. گروهی که دارای تجربه اجرایی و مدیریتی هرچند ناچیز در اداره امور کشور را دارا بودند. دیگر کسانی که بیشتر فعالیت فکری و سیاسی و علمی داشته که بعضاً در خارج از کشور به سر می‌بردند و از کارهای اجرایی حکومتی به دور بودند.

جدول ۳: سوابق اجرایی اعضای دولت موقت

نام	سابقهٔ اجرایی	تحصیلات
مهدی بازرگان	معاونت وزیر در کابینه مصدق، سرپرست هیأت خلع ید، رهبری تشکیلات حزبی	فوق‌لیسانس
ابراهیم یزدی	کارشناس بهداشت در ایالت تگزاس امریکا	دکترای داروشناسی
عباس امیرانتظام	مسئول یک شرکت تزئینات ساختمانی	مهندسی
هاشم صباغیان	کارمند سازمان مسکن	کارشناسی
احمد صدرحاج سیدجوادی	وکیل دادگستری، دادستان تهران در حکومت دکتر علی امینی	کارشناسی ارشد حقوق
کریم سنجابی	وزیر در کابینهٔ دکتر مصدق، رئیس دانشگاه تهران، رهبر تشکیلات حزبی	دکترای حقوق
علی اردلان	مدیرکل وزارت دارایی سابق، مدیر روزنامه	کارشناسی
تقی ریاحی	رئیس ستاد ارتش در حکومت دکتر مصدق	کارشناسی
حسن اسلامی	استاد دانشگاه	دکتری
مصطفی چمران	فعال سیاسی ـ مذهبی در خارج از کشور ـ بنیانگذار جنبش امل در لبنان	دکتری ـ مهندسی
اسدالله مبشری	وکیل دادگستری	دکتری
علی‌اکبر معینی‌فر	کارشناس در سازمان برنامه و بودجه در حکومت هویدا	مهندسی
عزت‌الله سحابی	از فعالان سیاسی	مهندسی
یدالله سحابی	استاد دانشگاه، فعال سیاسی و از رهبران حزبی	دکترای زیست‌شناسی
محمد توسلی	فعال سیاسی	مهندسی
صادق طباطبایی	فعال سیاسی	دکتری
ابوالحسن بنی‌صدر	استاد دانشگاه	دکترای اقتصاد

صادق قطب‌زاده	فعال سیاسی	کارشناس زبان
احمد مدنی	از افسران ارتش	
حسن نزیه	حقوقدان، رئیس کانون وکلای دادگستری در رژیم گذشته	کارشناسی ارشد حقوق
حسین شاه‌حسینی	کارمند	
ناصر مجللی	افسر ستاد توپخانه و ریاست شهربانی فارس در حکومت دکتر مصدق	کارشناسی
عزت‌الله ممتاز	فرمانده گارد محافظین منزل دکتر مصدق	کارشناسی
محمدیوسف طاهری قزوینی	وزیر مشاور در حکومت هویدا	مهندسی
رضا صدر	فعال سیاسی و ریاست یک مؤسسه تجاری در امریکا	
محمدعلی رجایی	معلم آموزش و پرورش	تربیت معلم
محمدعلی ایزدی	معاون وزیر در دورهٔ مصدق	
کاظم سامی	روانپزشک، رهبری تشکیلات حزبی	دکترای روانپزشک
ناصر میناچی	وکیل برجستهٔ دادگستری و عضو کانون وکلا	دکتری
عباس تاج	معاون وزیر در کابینه‌های رژیم گذشته	مهندسی
علی شریعتمداری	استاد دانشگاه	دکتری
مصطفی کتیرایی	مدیر کل در حکومت هویدا	مهندسی
داریوش فروهر	معاون وزیر در دوره مصدق و رهبری حزبی	کارشناسی

مهندس بازرگان در مورد نحوهٔ انتخاب وزرای خود می‌نویسد: برای انتخاب وزرای دولت موقت چهار شرط را مدّ نظر قرار داده بودیم که عبارت بود از: ۱ـ مسلمان عامل به فرایض؛ ۲ـ سابقه مبارزاتی مشخص و عدم همکاری با رژیم شاه؛ ۳ـ حسن شهرت؛

۴ـصلاحیت اداری و فنی.[۱]

البته شرایط پیش‌بینی شده بازرگان در مورد همه کابینه او به دست نیامد.[۲] بتدریج دولت بازرگان علی‌رغم همگونی نسبی فکری اولیه، دچار برخی اختلافات گردید، اولین چالش میان دو آشنای قدیمی صورت گرفت. مهدی بازرگان (نخست وزیر) و کریم سنجابی (وزیر خارجه) هر دو از اعضای پیشین جبههٔ ملی بودند. این دو به دلیل اختلاف دربارهٔ سازمان‌دهی جبههٔ ملی دوم، کدورتی دیرینه از یکدیگر داشتند.

بازرگان نوشته است هنگامی که شهید مطهری به عنوان نمایندهٔ امام به دکتر سنجابی پیشنهاد عضویت در شورای انقلاب را می‌دهد او می‌پرسد:

> که شورای انقلاب از چه کسانی تشکیل می‌شود؟ آقای مطهری می‌گوید: اگر شما قول همکاری دادید و شرایط لازم را تعهد کردید نام آنها را ذکر خواهم کرد. دکتر سؤال می‌کند: آیا مهندس بازرگان هم هست؟ چون جواب مثبت می‌شنود می‌گوید من با بازرگان نمی‌توانم کار کنم.[۳]

سنجابی در مقام وزارت خارجه چندان نماند. در اواخر بهمن ۱۳۵۷ به این مقام منصوب شد، اواخر اسفند ماه تصمیم به استعفا گرفت و در اواسط اردیبهشت ۱۳۵۸ استعفا و جای خود را به ابراهیم یزدی داد. شاید بتوان ابراهیم یزدی را در زمره جوانترین اعضای دولت موقت دانست. بجز او از میان جوانان (یا جوانترها) تنها معدودی چون شهید چمران، دکتر سامی و صادق طباطبایی در دولت حضور داشتند. از کسانی که مایل به عضویت در دولت بودند و این توفیق یارشان نمی‌شد، ابوالحسن بنی‌صدر بود. او با وجود آنکه خود لیبرالی تمام عیار بود می‌کوشید مانند یک انقلابی از دولت بازرگان انتقاد کند. بازرگان در خاطرات خود به ملاقاتی با حضرت امام اشاره می‌کند و می‌نویسد:

> در یکی از روزهای اول [امام راحل] پرسیدند: وزارتی را برای آقای بنی‌صدر در نظر گرفته‌اید؟ گفتم: بنده می‌ترسم به کسی که سابقهٔ اداره یک مکتب‌خانه را هم

---

۱. نهضت آزادی (گردآورنده)؛ از ولادت تا رحلت؛ ص ۴۰.
۲. فارسی، جلال‌الدین؛ زوایای تاریک؛ ص ۴۶۶.
۳. نجاتی، غلامرضا؛ خاطرات بازرگان؛ ص ۴۴۵.

> ندارد وزارتخانه بدهم. فرمودند: من او را می‌شناسم. عرض کردم بنده هم از زمانی که جزء دانشجویان جبههٔ ملی در دانشکدهٔ حقوق بود، آشنایی مختصری پیدا کرده‌ام و آنچه شاخص دیده‌ام این است که اهل همکاری نیست و هیچ کسی را قبول ندارد.(۱)

بنی‌صدر تنها با سقوط دولت بازرگان در آبان ماه ۱۳۵۸ و در دولت شورای انقلاب به وزارت (ابتدا وزارت خارجه و سپس وزارت اقتصاد) رسید.

به هر حال با شروع به کار دولت موقت، امام خمینی بشدت از آن دولت حمایت کرد و مردم را به حفظ وحدت و پشتیبانی از دولت فراخواند و دولت با این حمایتها کار خود را آغاز کرد.

ب ـ ۴ـ نگرشی کوتاه بر عملکرد داخلی و خارجی دولت موقت

عملکرد دولت موقت را باید در قالب شرح وظایف آن، که طی حکم امام خمینی خطاب به مهندس بازرگان اعلام گردید، ـ ارزیابی کرد ـ بر آن اساس این دولت وظیفهٔ انتقال مسالمت‌آمیز قدرت را در دوران گذار به نهادهای قانونی بعدی عهده دار بود و در این مقطع می‌بایست به برگزاری رفراندوم نوع حکومت آتی در کشور، برگزاری مجلس مؤسسان قانون اساسی و انجام رفراندوم قانون اساسی بپردازد و بعد از تثبیت ساختار سیاسی قانونی، کار را به رئیس جمهوری تحویل دهد. بنابراین حل مشکلات جاری و تبیین استراتژی مشخص اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را باید به عنوان کار فرعی این دولت به حساب آورد.

در این مقطع وجود مشکلات متعدد، وجود عوامل مختلف تأثیرگذار بر قدرت، عدم اجماع کافی در بین نیروهای انقلابی در مورد چگونگی ادارهٔ کشور، عدم همگونی فکری بین مسئولین سیاسی، فقدان برنامهٔ مشخص توسط دولت، وجود سلایق مختلف دربارهٔ راهکارهای اجرایی، موجب گردید تا هرگونه تصمیم‌گیری اساسی با مشکلات متعددی مواجه باشد.

---

۱. نهضت آزادی (گردآورنده)؛ از ولادت تا رحلت؛ ص ۴۱.

توقعات روز افزون مردم و نیروهای انقلابی که خواستار تحول اساسی و بنیادین در همهٔ زمینه‌ها و حوزه‌ها بودند، دولت موقت را که اکثر اعضای آن را بروکراتهای پیر و میانه‌رو تشکیل می‌دادند، شدیداً تحت فشار قرار داده بود. شعارهای افراطی و اقدامات برخی گروههای مارکسیستی و اسلامگرایان چپگرا نیز جوّ موجود را ملتهب‌تر می‌ساخت.

از سوی دیگر، رهبری انقلاب که از یکسو سخنگوی خواست و توقعات انقلابیون بود و از سوی دیگر، نگران تمامیت انقلاب و حفظ انسجام و قدرت دولت بود نقشی پدرگونه ایفا می‌کرد که در عین تأکید بر خواسته‌های مردم، از آنان می‌خواست که از دولت موقت حمایت کنند و دولت در این فضا اقدامات خود را هرچند بعضاً با خواسته‌های انقلابیون هماهنگ نبود، پیش می‌برد.

در مجموع اقدامات دولت را علاوه بر انجام رفراندوم و تلاش برای تثبیت نهادهای قانونی، در بعد داخلی می‌توان تلاش برای اصلاح بوروکراسی اداری، تلاش برای اصلاح ساختار ارتش و حل برخی مشکلات اقتصادی و سیاست خارجی کشور ذکر کرد که به بررسی آنها می‌پردازیم.

ب ـ۴ـ۱ـ راه‌اندازی نظام اداری و تلاش در جهت اصلاح آن

یکی از برنامه‌های اساسی دولت موقت تلاش در جهت راه‌اندازی اصلاح ساختار اداری و تنظیم فعالیت دستگاههای دولتی بود. به نظر بازرگان در حکومت پهلوی همه‌چیز ناشی و تحت اختیار دستگاه حکومت بود که این امر باعث گردیده یک بوروکراسی فاسد، وابسته، تنبل و حجیم شکل گیرد و به جهت پیشینهٔ طولانی حکومت استبدادی، ضعف مالکیت خصوصی، طولانی شدن دوران هرج و مرج و بی‌برنامگی دولتها، جامعهٔ مدنی رشد لازم پیدا نکرد.[۱] در تأیید گفته‌های بازرگان باید گفت که دولت بعد از پیروزی انقلاب در حیات دولت موقت ۱/۶ میلیون نفر کارمند مستقیم و تقریباً همین اندازه هم کارمند غیرمستقیم داشت. به عبارتی ۱۰٪ کل جمعیت کشور در استخدام و یا دست‌اندرکار مشاغل دولتی بودند به صورتی که ۰/۳۵ تولید ناخالص ملی صرف حقوق

---

۱. برزین، سعید؛ زندگینامه سیاسی مهندس مهدی بازرگان؛ ص ۲۷۴.

و دریافتی آنان می‌گردد.[۱]

هیأت وزیران در ۱۷ اسفند ۵۷ در خصوص کارمندان زاید تصمیم لازم گرفت که براساس این تصمیم از کلیهٔ ادارات دولتی و غیردولتی ولی وابسته به دولت خواسته شد لیستی از کارمندان زاید خود تهیه نمایند و به مدت ۶ ماه از کارکنار گذاشته شوند. البته تا مدت ۶ ماه از محل اعتبارات وزارتخانه‌های مربوطه استفاده نمایند و اگر در این فرصت شغل دیگری خارج از حوزهٔ دولت پیدا نکردند یا بازنشسته و یا آماده به خدمت خواهند شد و یا راه‌حل دیگری برابر مقررات اتخاذ می‌گردد.[۲] همچنین بازرگان در سخنرانی رادیو تلویزیونی خود در تاریخ ۵۸/۱/۲۴ به تشریح مسألهٔ بیکاری پرداخت و آن را معضل اساسی جامعه و کشور دانست و در ادامه این بحث می‌افزاید که دیگر استخدام کردن چندان با واقعیات موجود سازگاری ندارد و بعداز مشروطیت هر دولتی بر سرکار آمده سعی در بزرگتر نمودن پیکرهٔ دولت را داشته که دولت موقت مصمم است راه پیشینیان را ادامه ندهد.[۳] جدای از بازرگان دیگر اعضای عالی‌رتبه دولت موقت نیز بارها در سخنرانیهایشان به تشریح این معضل پرداخته و در این اقدام نسبتاً هماهنگ روند کاهش نیروهای دولتی و بودجهٔ اداری را پیشنهاد می‌دادند. اما این تلاشها نه تنها از حجم دولت چیزی نکاست بلکه در سطح قابل توجهی به حجیم‌تر شدن پیکرهٔ دولت نیز منجر گردید زیرا روند طبیعی انقلاب فرصتی برای انجام چنین اقداماتی فراهم ساخت. بسیاری از بانکها و مؤسسات که قبلاً توسط بخش خصوصی اداره می‌گردید، به بخش دولتی محول گردید. به طور کل فشارهای وارده از جانب جناح چپ ـ اسلامی و چپ مارکسیست در دولتی کردن کلیه امور و همچنین ایجاد نهادهای انقلابی جدید همگی نشان از افزایش تعداد پرسنل دولتی را داشت.

ب ـ ۴ ـ ۲ ـ تلاش برای اصلاح ساختار ارتش

از جمله مباحث جنجال‌برانگیز بعداز انقلاب که موجبات تنش و مباحثه میان نظریات و گروههای متفاوت را فراهم ساخت چگونگی ادارهٔ ارتش بود. دولت موقت در برخورد با

---

۱. همان؛ ص ۲۷۵.

۲. اطلاعات؛ ۱۷ بهمن ۱۳۵۷.

۳. بازرگان، عبدالعلی؛ مسائل و مشکلات اولین سال انقلاب؛ ص ۱۲۴.

ارتش از دو جهت تحت فشار شدید قرار گرفت. از یک جهت گروههای سیاسی چپگرا خواستار تصفیه‌های گسترده در ارتش شدند. بعضی از این گروهها به بهانهٔ وابستگی ارتش به ساختارهای رژیم پهلوی خواستار انحلال کلی آن گردیدند. آنان که عمده‌ترینشان سازمان مجاهدین خلق و سازمان چریکهای فدایی خلق بود، تقاضای سپردن اسلحه‌های نظامی بین مردم را نمودند.[۱] اما چنین تقاضاهایی مخالفت شدید دولت را در پی داشت زیرا دولت موقت آن را نافی نظم عمومی و عامل هرج و مرج کشور دانست. بازرگان در تاریخ ۵۷/۲/۹ گفت:

راجع به ارتش به بهانهٔ اینکه این ارتش امپریالیستی است باید از بین برد البته این موضوع به قدری حساس و مهم است که مقالات و سخنرانیهای بسیاری لازم دارد ولی آنچه به طور خلاصه می‌توانم عرض کنم اینکه اگر بنا باشد ارتش ما به این دلیل که فرماندهان آن قبلاً در دستگاه استعماری و استبدادی بوده‌اند باید از میان برود بگویند کدام یک از دستگاهها غیر از این است ؟ مگر فرهنگیان ما از رئیس و وزیر گرفته تا شاگرد دبستانی در رژه‌ها راه نمی‌افتادند... .[۲]

که این امر به شدت از حمایت امام خمینی نیز برخوردار بود و ایشان نیز در سخنان خود موضوع انحلال ارتش را یک توطئه می‌دانست. دولت موقت در راستای دنبال کردن سیاستهای خود مخالف تغییرات گسترده در سطح میانی و پایین ارتش بود و تعویض فرماندهان عالی‌رتبه را در این مسیر کافی می‌دانست. به زعم بازرگان، فرماندهان میانی و پایین در متن انقلاب اسلامی جایی گرفته و آرمان این انقلاب را پذیرفته‌اند:

ارتش به قدر کافی مجهز و قوی بود که اگر می‌خواست براحتی می‌توانست انقلاب و مبارزه را سرکوب کند اما نخواست و نکرد برای اینکه در داخل آن چه وظیفه و چه غیر از آن مخصوص در کادرهای از سرتیپ به پایین کسانی بودند که صمیمانه مثل سایر کارمندان و اساتید که با وجودی که قبلاً از غربال ساواک گذشته بودند معذالک به انقلاب و ملت پیوستند... .[۳]

---

۱. اطلاعات؛ ۲۹ بهمن ۱۳۵۷.

۲. بازرگان، عبدالعلی؛ مسائل و مشکلات اولین سال انقلاب؛ ص ۹۲.

۳. همان‌جا.

از سوی دیگر، نیروها و نهادهای تازه تأسیس انقلابی نیز خواستار تصفیه‌های عمیق و کلی در ساختار ارتش گردیدند. این نیروها ارتش را مظهر سرکوبیهای سیاسی و عملیاتهای خرابکارانه می‌دانستند اما پافشاری آنان تا به آنجا پیش نرفت که انحلال ارتش را خواستار شدند و به اعدام و دستگیری بعضی از فرماندهان شناخته شدهٔ ارتش اکتفا کردند.

تلاش گستردهٔ دولت موقت آن بود که ارتش و ساختار آن را با انقلاب و جمهوری اسلامی هماهنگ نماید و ارتشی که تا قبل از انقلاب وابسته به یک فرد بود، در خدمت انقلاب و ملت قرار گیرد. همچنین بالا بردن توان علمی ارتش را از ضرورتهای اساسی انقلاب می‌دانست. مصطفی چمران وزیر دفاع ملی در ۱۴ مهر ۱۳۵۸ گفت:

> ما سعی در حد مدرنیزاسیون ارتش را داریم که در سطح بین‌المللی یا منطقه از نظر علمی و تکنولوژیکی توان آن را بالاتر از دیگران قرار دهیم.

چمران همچنین تغییر در ساخت زیر بنای فکری و فلسفی ارتش را مورد تأکید قرار داد:

> ... از نظر زیر بنای فکری و فلسفی ارتش در سابق می‌توان گفت که بر پایه پرستش طاغوت بنا شده بود و همه چیز بر محور شاه دور می‌زد... در سیستم جدید می‌خواهیم ارتشی بسازیم که بر پایه فلسفی پرستش خدایی یگانه استوار است....[1]

ظهور و شکل‌گیری نهادهای نظامی انقلابی همانند کمیته‌ها و سپاه پاسداران، با مخالفت دولت موقت همراه بود اما نیروهای انقلابی، معتقد بودند عدم تشکیل این نیروهای جدید انقلاب را به شدت در مقابل توطئه‌ها آسیب‌پذیر می‌سازد و شروع برخی تنشها و درگیریهای قومی در برخی نقاط پیرامون کشور و اقدامات ضد انقلاب، و عدم کارایی لازم ارتش، زمینه را برای این دیدگاه مهیاتر ساخت. این امر دولت موقت را که مایل به تمرکز نیروهای نظامی و انجام اصلاحات گام به گام و تدریجی در ارتش بود، روبه‌روی دیگر نیروهای انقلابی که خواستار تحول اساسی در ارتش و گسترش نیروهای موازی نظامی مردمی بودند، قرار می‌داد و چالشها و مباحث متعددی را موجب شد و

---

۱. اطلاعات؛ ۱۴ مهر ۱۳۵۸.

دولت موقت معتقد بود که این امور موجب توقف اصلاحات در قوای نظامی شده است.

ب ـ۴ـ۳ـ تلاش برای حل مشکلات اقتصادی کشور

اصولاً دولت موقت، دولت انتقال بود و همان طور در حکم حضرت امام تأکید شده است وظیفهٔ آن ایجاد ساختار قانونی لازم برای تحکیم و تثبیت نظام است اما از آن جهت که این دولت، مرحلهٔ انهدام را تمام یافته می‌دانست به سازندگی و آبادانی روی آورد. به تبع تغییرات گستردهٔ سیاسی ـ اجتماعی، ساختار اقتصادی کشور نیز دگرگون شده بود و فشارهای وارده بر اثر اعتصابات پی در پی، فرار سرمایه‌داران و صاحبان مؤسسات خصوصی، مضاعف بر فساد دستگاه اقتصادی پهلوی اوضاع اسفناکی را پیش روی دولت موقت قرار داده بود که رفع آن نیازمند نیرو و توان مناسب بود. بازرگان در پیام تلویزیونی خود در ۵۸/۱/۲۴ به تشریح معضلات اقتصادی کشور پرداخت و می‌گفت:

> مالکین و صاحبان سرمایه‌ها رفته‌اند و پولها را هم برده‌اند و برای ما ارث بدهکاری و زحمت گذاشته‌اند... .[۱]

اما دولت با وجود این معضلات جدی در صدد رفع آنها برآمد.[۲]

بازرگان همچنین در پیام تلویزیونی خود در تاریخ ۵۸/۴/۲۸ گفت:

> چاره‌ای نیست باید دست به اصلاحات اقتصادی لازم زد هر چند تمام تلاش ما صرفاً به مثل قرص مسکنی است که تنها تا مدت محدودی درد را تسکین می‌دهد.[۳]

اما عملاً سیاستهای دولت در این بخش نیز توفیقات لازم را کسب نکرد زیرا شرایط کشور حساستر از آن بود که بتوان با فراغت خاطر به دنبال اصلاحات اقتصادی رفت. همچنین دولت، استراتژی کارایی در این زمینه ارائه نکرد و دیدگاههای مختلف و گاهاً افراطی نیز در کشور وجود داشت و تصمیم‌گیریهای گاهاً موازی، این عدم کارایی را تسریع می‌کرد. به عنوان مثال، دولت از جهتی سعی در کوچکتر کردن حجم دولت را داشت اما در عمل با طرح ملی کردن صنایع بزرگ و بانکها جهت خلاف آن را دنبال می‌کرد.

---

۱. بازرگان، عبدالعلی؛ مسائل و مشکلات اولین سال انقلاب؛ ص ۱۶۲.

۲. همان؛ ص ۲۰۲.

۳. اطلاعات؛ ۱ شهریور ۱۳۵۸.

ب ـ۴ـ۴ـ سیاست خارجی دولت موقت

سیاست خارجی دولت موقت یکی دیگر از حوزه‌هایی بود که مخالفتها، رقابتها و تنشهای فراوانی را به دنبال آورد. برخی گروههای چپگرا و انقلابی، دولت را متهم می‌نمودند که در اجرای سیاست خارجی اهداف یک دولت انقلابی را نادیده گرفته و با سازشکاریهای غیر اصولی، مواضع انقلابی را در سیاست خارجی دنبال نمی‌کند. از سوی دیگر، تعدد مراکز قدرت خاصه در ایجاد و هدایت سیاست خارجی دولت موقت را با مشکلات زیادی روبه‌رو ساخت.

ب ـ۴ـ۴ـ۱) دولت موقت و روابط با امریکا: در میان روابط خارجی دولت موقت با کشورهای دیگر، رابطه با امریکا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوذ. بازرگان بعد از رسیدن به نخست وزیری به اظهار نظر در مورد رابطه با امریکا پرداخت و در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت ایران می‌تواند براساس احترام متقابل رابطهٔ دوستانه‌ای با امریکا داشته باشد و دلیلی وجود ندارد که ایران از امریکا سلاح نظامی خریداری نکند.[۱]

در مقابل، جیمی کارتر، رئیس جمهور امریکا، نیز روز بعد در یک مصاحبه اظهار امیدواری کرد که روابط دوستانهٔ ایران و امریکا با استقرار دولت موقت لطمه نبیند.[۲]

ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه، در ۵۸/۲/۲۲ گفت ما خود را درگیر اختلاف میان دو ابرقدرت نمی‌کنیم و بی‌طرفی مثبت را پی‌می‌گیریم و در این مسیر قرارداد کاپیتولاسیون که در سال ۱۳۴۳ با امریکا امضا شده را لغو کرد زیرا شرایط جدید را مناسب حفظ آن نمی‌دانست.

اما علی‌رغم این مواضع در سطوح بالای مسئولان دو کشور، در مجموع در این مقطع سیاست واحد و اجماع نظر جمعی در ایران و امریکا دربارهٔ روابط دو کشور وجود نداشت و به همین دلیل شاهد برخوردهای گاهاً متناقضی از سوی دو کشور می‌باشیم و اصطکاکات مختلفی را در این مقطع شاهد هستیم که از جملهٔ آنها حمایت امریکا از بحرانهای قومی و منطقه‌ای در ایران، و تلاش آن کشور برای ایجاد اغتشاش در ایران،

---

۱. روبین، باری؛ جنگ قدرتها در ایران؛ ص ۱۷۹.

۲. همان؛ ص ۲۰۰.

محکوم کردن ایران به عنوان ناقض حقوق بشر، مخالفت با دادگاههای انقلاب و اعدام عناصر ساواکی و وابسته به رژیم پیشین، و از سوی دیگر موج مخالفت گروههای مختلف در ایران با سیاستهای پیشین امریکا می‌باشد.

در این ارتباط ابراهیم یزدی، وزیر خارجه دولت موقت، در ۱۲ مهر ۱۳۵۸ سخنرانی مهمی را از تریبون سازمان ملل ایراد نمود که در این سخنرانی صراحتاً امریکا مورد حمله قرار گرفت. وی به دنبال ملاقاتهایی که با بعضی رجال امریکایی داشت در بازگشت عنوان نمود:

> اختلافات میان ایران و امریکا برخلاف تصور بعضی‌ها که آن را ناشی از خریدهای کلان تسلیحاتی ایران و عدم پایبندی امریکاییان به تعهداتشان می‌دانند فراتر از عوامل مادی فوق می‌باشد و مشکل اساسی در عدم درک انقلاب ایران از جانب امریکاییان است و تا آنان برداشت سطحی و غیر منصفانه خود را از مذهب و انقلاب‌ایران تغییر ندهند جایی برای روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی وجود ندارد.[۱]

به هر حال روابط متزلزل دو کشور در نهایت با حملهٔ دانشجویان به سفارت امریکا در تهران فروپاشید و بحران دو کشور اوج گرفت. این در حالی بود که روز قبل از آن مذاکراتی بین بازرگان و برژینسکی انجام شد.[۲]

ب ـ۴ـ۴ـ۲) دولت موقت و شوروی: اتحاد جماهیر شوروی نیز از جمله کشورهایی بود که بلافاصله دولت موقت بازرگان را به رسمیت شناخت اما مطبوعات و رادیو ـ تلویزیون این کشور با اندکی تأخیر به حمایت از انقلاب اسلامی در ایران پرداختند.[۳] این مطلب تا حدی دولت موقت را در نگرانی فرو برد. بازرگان در خصوص چگونگی به رسمیت شناختن انقلاب اسلامی توسط شورویها چنین گفته است:

> نگرانی داشتیم یک روز که وابستهٔ بازرگانی شوروی در زمان اعتصابات گمرک و راه آهن به منظور ترخیص محصولات نیروگاه رامین اهواز به بنده مراجعه کرد و صحبتهای متفرقه پیش آمد گله کردم که چرا تبلیغات شوروی هنوز طرفدار

---

۱. همان؛ ۲۲ مهر ۱۳۵۸.

۲. دلایل اشغال سفارت امریکا در تهران در ادامه بحث خواهد شد.

۳. روبین، باری؛ جنگ قدرتها در ایران؛ ص ۱۶۵.

دستگاه‌شاه بود و انقلاب مردم ایران را تأیید نمی‌کند؟ جواب داد: دولت شوروی همیشه مدافع قیامهای مردمی است و آقای برژنف اخیراً اظهارات مساعد در قبال این قیام کرده است. پرسیدم: اگر انقلاب ما حکومت را در دست بگیرد آیا شما آن را به رسمیت خواهید شناخت؟ گفت: باید از مسکو سؤال کنم و سه ـ چهار روز بعد جواب مثبت آورد. این جریان در اوایل بهمن بود.[۱]

رابطهٔ دولت موقت با شورویها نیز دارای پایداری و ثبات لازم نبود و اساساً دو نظریه نسبت به روسها در میان اعضای دولت موقت وجود داشت. عده‌ای خواستار عادی‌سازی رابطه با این کشور و به طور کل ارتباط نزدیک با بلوک شرق بودند. عده‌ای دیگر نزدیکی بیش از حد را به شورویها تقبیح کرده و آن را نافی منافع ملی و انقلاب تصور می‌کردند. بازرگان گفت:

... در سیاست خارجی و صحنه بین‌المللی لزومی ندارد در مناقشات بین‌المللی ابرقدرتها شرکت کرده آلت دست شورویها و بلندگوی کمونیسم بشویم... .[۲]

یزدی نیز در ۵۸/۲/۲۲ در یک اظهار نظر اعلام کرد:

هنوز سیاست روشنی میان ما و روسها وجود ندارد و این مسأله از جانب ما در حال بررسی است.[۳]

بتدریج حوادث و اتفاقات پی در پی موجبات نزدیکی روابط دولت موقت و شورویها را فراهم آورد. خروج ایران از پیمان سنتو، تعطیل پایگاههای جاسوسی امریکا در ایران، عدم ایفای نقش ژاندارم در منطقه، قطع رابطه با اسرائیل و امریکای جنوبی که هر کدام قرینه‌ای برای رابطه بیشتر و نزدیکی دو کشور گردیدند.[۴] بعد از اشغال سفارت امریکا توسط دانشجویان در تهران، روسها با انعکاس وسیع این رویداد، بهره برداریهای لازم را از آن نمودند. بازرگان نیز در یک اظهار نظر چنین اقدامی را در راستای منافع شوروی دانست زیرا به نظر وی:

---

۱. بازرگان، مهدی؛ انقلاب ایران در دو حرکت؛ ص ۷۲.
۲. همان؛ ص ۱۷۳.
۳. اطلاعات؛ ۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۸.
۴. همان؛ ۱۲ مهر ۱۳۵۸.

آبروریزی بین‌المللی امریکا، الگو قرار گرفتن آن توسط ملل ضعیف، واداشتن امریکا به عکس‌العملهای خشن و مداخلات امریکا در ایران چیزی جز تأمین منافع روسها نیست.[۱]

ب -۴-۴-۳) دولت موقت و کشورهای اسلامی: دیدگاه اعضای دولت موقت به داشتن ارتباط با جهان اسلام مخصوصاً چگونگی حمایت از نهضتهای آزادیبخش اسلامی منشای اختلاف‌نظرهای اساسی در درون این دولت گردید. یکی از موضوعات اساسی بعد از پیروزی انقلاب مسأله صدور انقلاب بود که توسط نیروهای انقلابی مطرح می‌شد اما در مورد راهکارهای اجرایی آن برداشتهای مختلفی وجود داشت. برخی تصور می‌کردند صدور فیزیکی به معنای اعزام نیرو و دخالت فیزیکی در دیگر کشورها به منظور تسریع در راه‌اندازی فرایند انقلاب و حمایت فیزیکی از نیروهای مخالف در آن کشورهاست که این امر موجب نگرانی کشورهای همسایه نیز بود. دیدگاه دیگر، که امام‌خمینی نیز از آن حمایت می‌کرد صدور انقلاب به معنای اعزام سرباز و نیرو و دخالت در دیگر کشورها نبود بلکه به معنای تلاش برای گسترش فرهنگ انقلاب اسلامی در جهان اسلام و جلب توجه دیگر مسلمانان و حمایت از مسلمانان و تلاش برای رفع مشکلات آنها می‌باشد. آنان حمایت از دیگر مسلمانان را نوعی اعتقاد دینی می‌دانستند. در دولت موقت نیز نگرشهای مختلفی به موضوع وجود داشت و به نظر می‌رسید علاوه بر وجود هواداران برای دیدگاه دوم، برخی نیز اصولاً با تأکید بر منافع ملی، هرگونه حمایت از دیگر مسلمانان را نوعی دخالت تلقی کرده و آن را منع می‌کردند.

اما به‌طور کل استراتژی سیاست خارجی دولت موقت نسبت به کشورهای اسلامی فاقد ثبات، انسجام و پایداری لازم بود که عواملی همچون دخالت نهادهای هم عرض دولت، سریع بودن تحولات کشور و عدم وجود برداشت یکسان از مفاهیمی همچون «حمایت از مسلمانان» و «صدور انقلاب» و همچنین عدم شناخت کافی کشورهای اسلامی از انقلاب اسلامی این بی‌ثباتی در سیاستگذاری را تشدید کرد.

---

۱. بازرگان، مهدی؛ انقلاب ایران در دو حرکت؛ ص ۱۷۸.

ج ـ نهادهای انقلابی

تحولات و نیازهای ناشی از پیروزی انقلاب، مسئولان بلندپایه انقلاب از جمله رهبری، شورای انقلاب و دولت موقت را بر آن داشت که به منظور برآوردن نیازهای انقلاب و حفظ دستاوردهای آن به ایجاد نهادهای انقلابی اقدام نمایند. در این راستا یکسری نهادها با مسئولیت به ظاهر معین و با ماهیت انقلابی که برخاسته از متن جامعه و فعل و انفعالات درونی انقلاب بود، شکل گرفتند. این نهادها که هر کدام برای حل معضل و چالش خاصی پدید آمده بودند به دو دسته تقسیم می‌شوند. دسته اول نهادهایی بودند که نیاز به آن طولانی تشخیص داده شد همانند سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، جهاد سازندگی، وزارت اطلاعات، کمیته‌ها و دادگاههای انقلاب و همچنین یکسری نهادهای دیگر که بعدها برخی تبدیل به وزارتخانه شدند. گروه دوم شامل سازمانهایی است که در رابطه با مسائل و مشکلات تحمیل شده بر انقلاب به وجود آمده و به منظور حل مقطعی این معضلات تبلور سازمانی یافته همانند بنیاد شهید انقلاب اسلامی، بنیاد مهاجرین جنگ تحمیلی، سازمان بسیج اقتصادی، هیأتهای هفت نفرهٔ تقسیم زمین... .[۱]

اگرچه وجود وظایف مشابه و مضاعف در یک مجموعه ومرتبط از نظر علم و اصول سازماندهی حکومتی قابل توجیه نمی‌باشد و ارگانهایی اجرایی هم عرض را به تقابل، تعارض، تعلل و کارشکنی در کار همدیگر وامی‌دارد و تهیه بودجه کشور را که فعالیتهای دولت را براساس طبقه‌بندی دستگاهی، حوزهٔ عملیاتی و هزینه‌ها... مشخص می‌نماید به چالش وامی‌دارد و آثار سوء اجتماعی، اقتصادی، فنی و علمی... نیز به جای می‌گذارد لیکن بعد از انقلاب دلایلی، نیروهای انقلابی را به ایجاد چنین نهادهایی وادار کرد که مهمترین این دلایل را می‌توان در عدم سرعت کافی دستگاههای موجود اداری برای حل مشکلات بعد از انقلاب و عدم اطمینان نیروهای انقلابی به دستگاههای موجود و خطر نفوذ مخالفین انقلاب در تصمیم سازیها و... ذکر کرد.

این سازمانها که هر کدام بنا به ضرورت و نیاز خاصی شکل گرفتند، بدین‌صورت بودند: ۱ـ دادسراها و دادگاههای انقلاب؛ ۲ـ کمیته‌های انقلاب اسلامی؛ ۳ـ سپاه

---

۱. فخیمی، فرامرز؛ تحولات سازمانهای دولتی ایران از مشروطیت تا انقلاب اسلامی؛ ص ۳ ـ ۸.

پاسداران انقلاب اسلامی؛ ۴ـ بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی؛ ۵ـ بنیاد شهید انقلاب اسلامی؛ ۶ـ بنیاد ۱۵ خرداد؛ ۷ـ ستاد بازسازی و نوسازی مناطق جنگ زده؛ ۸ـ سازمان تبلیغات اسلامی؛ ۹ـ شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ ۱۰ـ هیأتهای هفت نفره واگذاری زمین؛ ۱۱ـ بنیاد علوی؛ ۱۲ـ ستاد اقتصادی؛ ۱۳ـ مؤسسه نهضت سوادآموزی؛ ۱۴ـ جهاد سازندگی ۱۵ـ مجمع امور صنفی؛ ۱۶ـ دبیرخانهٔ ائمه جمعه و جماعات و... .

با توجه به اهمیت و میزان تأثیرگذاری این نهادها در تحولات انقلاب، تعدادی از آنان را در زیر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

ج ـ ۱ ـ کمیته‌های انقلاب اسلامی

کمیته‌ها قبل از پیروزی انقلاب شکل گرفتند به‌صورتی که در هر شهر و محله تعدادی از طرفداران شیفته انقلاب اسلامی اطراف روحانی محل جمع گردیده و با استفاده از اسلحه‌هایی را که از اسلحه‌خانه‌ها به دست آورده تحرکاتی را علیه رژیم شاه شروع نمودند. عمید زنجانی یکی از اعضای روحانیت مبارز و چهره‌های مؤثر در شکل‌دهی به کمیته‌ها در این مورد می‌گوید:

> کمیته‌ها قبل از انقلاب کار خود را شروع کرده و در اواخر سال ۱۳۵۷ خود به خود به یک تشکل رسمی تبدیل گردید یعنی رژیم در حال فروپاشی بود و مملکت صاحب نداشت بالاخره حرف، حرف امام بود ولی هنوز انقلاب به پیروزی نهایی نرسیده بود که کمیته‌های موقت انقلاب تشکیل شد... .[۱]

مهمترین پایگاه کمیته‌های انقلاب در ابتدا جنوب تهران بود و با استفاده از خیل عظیم طرفداران انقلاب در این بخش از پایتخت براحتی تعداد قابل ملاحظه‌ای نیروی مسلح مهیا گردید. عمید زنجانی در این مورد می‌گوید:

> بعد از آمدن امام به کشور که همه امور مخصوصاً در جنوب تهران به دست انقلابیون افتاده بود ما این تشکیلات یا نیمه تشکیلات را به یک مراکز مسلح تبدیل کردیم و دوستان سلاحهای زیادی را که از جاهای مختلف نظامی به دست می‌آوردند در یک مرکز جمع‌آوری کردند و بدین‌ترتیب کمیتهٔ موقت انقلاب اسلامی در جنوب تهران

---

۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ خاطرات عمید زنجانی؛ ص ۲۷۰.

شکل گرفت.[۱]

بزرگترین مشکل کمیته‌های انقلاب در ابتدا آشنا نبودن به فنون نظامی بود زیرا اکثر افراد جمع‌آوری شده توان هدایت و یا اجرای جنگ نظامی حتی درگیریهای خیابانی که برحسب ضرورت و فوق‌العاده، نیازمند و با اهمیت بودند، نداشتند اما با برنامه‌های فشرده و با کمک افرادی که در نهادهای نظامی مخصوصاً ارتش عضویت داشتند تا حدودی جبران گردید. عمید زنجانی می‌گوید:

... ما به لحاظ مسائل نظامی تجربه‌ای نداشتیم لذا تعدادی از نظامیان متدین انقلابی را آوردیم اسلحه‌ها را تحویل اینها دادیم و آموزش نظامی را به آنها محول کردیم بعد از آن افرادی را عضوگیری نمودیم سریعاً عضوگیری توسعه پیدا کرد و همه مسلح شدند در نتیجه قبل از عید ۱۳۵۸ یعنی در اسفند ۱۳۵۷ ما ده‌هزار نفر پاسدار به صورت رسمی با کارت داشتیم....[۲]

قبل از سال ۱۳۵۸ یعنی در همان دو ماه آخر سال ۱۳۵۷ مسئولان ذی‌ربط موفق شدند تشکیلات نیم‌بند کمیته‌ها را به سازمانی مجهز و با سلسله مراتب معین و دارای قدرت کافی برای رسیدن به اهداف خاص تبدیل کنند که مهمترین هدف آن حفاظت از انقلاب اسلامی در برابر بازماندگان رژیم پهلوی و دیگر معاندان و مخالفان انقلاب بود. کمیته ده هزار نفری تهران از چنان تحرکی برخوردار بود که هر اقدام تحریک‌آمیز از جانب مخالفان را سریعاً سرکوب می‌کرد.

مهمترین مشکل کمیته‌های انقلاب، فقدان بستر قانونی آن بود. به صورتی که بسیاری از میانه‌روهای انقلاب حاکم بر دولت موقت و شورای انقلاب و همچنین گروههای متعدد سیاسی را به تحریک علیه آن واداشت. به طوری که از همان روزهای آغازین انقلاب، دولت موقت وعدهٔ انحلال این کمیته‌ها را داد و آنها را به عنوان نهادی مزاحم برای اقدامات دولت معرفی کرد. در همین حال گروههای سیاسی همچون فداییان و مجاهدین که کمیته‌ها را مانع آزادی عمل خود می‌دانستند، نیز خواستار انحلال آنها

---

۱. همان؛ ص ۲۷۱.
۲. همان‌جا.

بودند.[۱] اما این واقعیت مشهود بود که کمیته‌ها بتدریج از جایگاه پیش‌بینی شده خود در انقلاب فراتر رفته و در بسیاری از امور حکومتی که تحت کنترل دولت موقت و دیگر نهادهای قانونی بود، دخالت می‌نمود تا اینکه شورای انقلاب در آخرین روزهای سال ۱۳۵۷ آیین‌نامهٔ تشکیل آنها را تنظیم و اعلام نمود. براساس این آیین‌نامه هدف از تشکیل کمیته‌ها تنها حفظ انتظامات کشور و تأیید دولت قانونی در جهت پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی ذکر شده بود. همچنین در ادامهٔ این مطلب قید گردیده که ضروری است مردم و کمیته‌ها برنامه‌های خود را در این جهت تنظیم کنند که هیچ‌گونه اصطکاکی با برنامه‌های دولت قانونی پیش نیاید. در آیین‌نامهٔ فوق به طور دقیق وظایف کمیتهٔ مرکزی تهران که مرکز ثقل فعالیت بود به همراه کمیته‌های شهرستان معین گردیده است. بر اساس آن از جمله وظایف کمیتهٔ مرکزی عبارت بود از:

۱ـ نظارت کامل در اجرای فرامین حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی؛

۲ـ نظارت و ایجاد هماهنگی در کمیته‌های مناطق تهران و شهرستانها؛

۳ـ تشخیص صلاحیت و عزل و نصب مسئولین کمیته‌ها و تأسیس و انحلال کمیته‌ها؛

۴ـ رسیدگی به شکایات واصله از کمیته‌های مناطق و شهرستان و اشخاص و ارجاع آنها به مقامات صلاحیتدار؛

۵ـ صدور احکام و دستورات جهت دستگیری مجرمین و افراد ضد انقلاب اسلامی در مواقع ضروری؛

۶ـ تشکیل شوراها و صدور اعلامیه‌ها به منظور آشنایی هرچه بیشتر افراد به وظایف شرعی و قانونی خود؛

۷ـ ارتباط با مقامات مسئول دولتی، خاصه مقامات قضایی و انتظامی در جهت نزدیکی مساعی با مأموران دولتی؛

۸ـ سعی و کوشش در تشریح وظایف کمیته‌ها به مقامات مسئول دولتی و تلاش در استقرار کامل و تسلط دولت موقت انقلاب اسلامی بر کلیهٔ امور و انحلال کمیته‌ها.

---

۱. ر.ک. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۱۶۲ ؛ کیهان؛ ۶ فروردین ۱۳۵۸، سخنرانی مهندس بازرگان در تبریز.

همچنین در این آیین‌نامه از کمیته‌های مناطق تهران و شهرستانها خواسته شده بود که:

کلاس درس برای مسئولان انتظامی تشکیل دهند و آنان را به وظایف شرعی و اخلاقی آشنا سازند. از وظایف اصلی هر کمیته به انتخاب افراد با ایمان، شایسته و متعهد به عنوان مسئول انتظامی و طرد افراد بی‌ایمان، فاسد و ضد انقلاب دست زنند و به مساعدت و همکاری با سازمانهای دولتی در فعالیتهای اجرایی تا تسلط و استقرار کامل نیروهای رسمی دولتی، حفظ انتظامات و امنیت منطقه‌ها بخصوص اماکن عمومی و سازمانهای دولتی، مبارزه با فعالیتهای ضد انقلاب از هر گروه تحت هر نام و هر عنوان به وسیله افراد آگاه و متعهد و خنثی کردن توطئه‌های خرابکارانه آنان و با تشکیل مجامع عمومی به منظور ایراد سخنرانی جهت آگاهی دادن افراد منطقه به رسالتهای اصیل انقلاب اسلامی و آشنا ساختن به وظایف شرعی خود در این موقعیت حساس اقدام کنند. همچنین محافظت اموال مصادره شده یا اموالی که فاقد سرپرست می‌باشند تا تعیین تکلیف قطعی آنها از طرف مقامات صلاحیتدار، دستگیری مجرمین سیاسی یا جنایتکاران رژیم سابق و دستگیری متهمان جنایی از قبیل قاتل و سارق، متجاوز به نوامیس مردم و امثال اینها، رسیدگی به دعاوی حقوقی و اختلافات و نزاعها بین افراد به صورت اصلاح و کدخدامنشی وارجاع به محاکم صالحه و جلوگیری از گرانفروشی، همکاری در حفظ بهداشت و نظافت شهر و همکاری با پلیس از جمله وظایف کمیته‌ها محسوب شده بود.[۱]

فعالیت کمیته‌های انقلاب بعد از به دست آوردن جایگاه قانونی مناسب، تا حدودی تعدیل گردید و مسئولان عالی‌رتبه کمیته‌ها نیز پذیرفتند که در پیکرهٔ آن به عنوان یک نهاد خودجوش مردمی، بسیاری افراد غیر صالح و حتی ساواکی وجود دارد که در پناه کمیته سعی در اذیت و آزار مردم و رسیدن به مطامع سیاسی ـ اقتصادی خود را دارند. آیت‌الله مهدوی کنی، مسئول کمیته انقلاب اسلامی، در ۵۸/۲/۱۶ دستورالعملی را صادر نمود که نماد آگاهی مسئولین از یکسری انحرافات و تصمیم راسخ آنان به حل این

---

۱. اطلاعات؛ ۱ اردیبهشت ۱۳۵۸.

معضلات می‌باشد. ایشان گفتند:

> ما موظفیم کمیته‌ها را تصفیه کنیم و اکنون چنین اقداماتی را آغاز کرده‌ایم باید افرادی در کمیته‌ها بمانند که مورد تأیید و شناسایی کامل سرپرست کمیته‌ها قرار گرفته باشند. ایشان همچنین در مورد افراد خاطی که از کمیته‌ها اخراج می‌شوند گفتند که افرادی که از کمیته‌ها اخراج شده یا می‌شوند به گروهها و طیفهای مختلف سیاسی تعلق دارند. در بین آنها مأموران ساواک پلیس، مأموران شهربانی و افرادی که فاقد صلاحیت اخلاقی هستند وجود دارند.[۱]

به هر حال کمیته‌های انقلاب به عنوان یک نهاد خودجوش مردمی که در شرایط دشوار دوران گذار قاطعانه از موجودیت انقلاب اسلامی در مقابل سخت‌ترین دشمنان آن دفاع کرده بود از قوتها و ضعفهایی برخوردار بود که ارزیابی آن نیازمند پژوهش مستقلی است. این کمیته در سالهای بعد نیز نقش مهمی در استقرار نظم و امنیت جامعه عهده‌دار شدند و در پایان جنگ با ادغام در شهربانی و نیروهای ژاندارمری که ساختار مشابه قبل از انقلاب را داشتند نهاد دیگری به نام نیروی انتظامی را تشکیل دادند.

ج ـ ۲ـ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

به منظور مقابله با اقدامات نظامی گروههای سیاسی، مدعیان مسائل قومی، تجزیه طلبان و بالاخره آشوبگرانی که همچون قارچ از گوشه و کنار سربرمی‌آوردند، انقلاب و نظام ناچار از تدارک تمهیداتی بود. این مسأله، همچون ضرورتی حیاتی و اجتناب‌ناپذیر از آغاز رودرروی دولتمردان قرار داشت و حتی دولت موقت نیز نسبت به ضعف دستگاههای انتظامی موجود و ضرورت تأسیس و سازماندهی نیرویی تازه و قابل اعتماد وقوف داشت.[۲]

در ۲ اسفند ۵۷، معاون نخست وزیر اعلام کرد که به تصمیم هیأت دولت، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تشکیل می‌شود.[۳]

---

۱. همان؛ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۵۸.

۲. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۱۷۵.

۳. اطلاعات؛ ۲ اسفند ۱۳۵۷.

چند روز بعد فعالیت جدی برای تشکیل سپاه، با اشارهٔ امام آغاز شد. آیت‌الله لاهوتی، رئیس سپاه پاسداران انقلاب، که از سوی امام خمینی مأمور تشکیل نیروی رزمندهٔ حافظ انقلاب شده است، علت تشکیل این نیرو را حفظ انقلاب از حملات ضدانقلاب و عوامل مخرب دانست.[۱]

در این ارتباط شورای انقلاب، خواستار تعلیم نیروهای سپاه به وسیلهٔ مجاهدین انقلاب اسلامی و دکتر چمران شد. همچنین در این جلسه، مطرح شد که نخست امام به شورای انقلاب حکم بدهد که پاسداران زیر نظر شورا عمل کنند، دوم اینکه هاشمی مسئول عملیات و فعالیت آنها باشد و سوم نیز بودجهٔ لازم جهت این امر در نظر گرفته شود.[۲]

سپس در جلسات بعد، آیین نامه و اساسنامهٔ سپاه پاسداران تهیه شد و به شورای انقلاب توسط هاشمی رفسنجانی ارائه شد. در این شرایط ۴ گروه جداگانه از پاسداران در کشور وجود داشت که در یکدیگر ادغام شدند و تحت امر واحدی درآمدند. این ۴گروه، ۱۲ نفر را برای «شورای سپاه» انتخاب کردند. بر اساس اساسنامهٔ جدید، شورای سپاه با تصویب شورای انقلاب اسلامی رسمیت می‌یافت، در این شورا یک نماینده از دولت و یک نماینده از شورای انقلاب و فرمانده سپاه حضور داشت. ۶ واحد شامل شورای فرماندهی، عملیات، ایدئولوژی، تدارکات و امور مالی، تعلیمات و اطلاعات برای سپاه در نظر گرفته شده بود.[۳]

در نیمهٔ دوم اردیبهشت ۱۳۵۸ شورای انقلاب طی اعلامیه‌ای تشکیل سپاه و ساختار سازمانی آن را قانونی اعلام کرد. بر اساس این اعلامیه، «حسب‌الامر رهبر عالیقدر انقلاب اسلامی امام خمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تحت نظارت شورای انقلاب تشکیل شده و شورای فرماندهی آن به تأیید و تصویب این شورا رسیده است مسئولین منتخب و افراد ذیصلاح به یاری خداوند متعال و براساس ضوابط مصوبه در

---

۱. همان؛ ۱۳ اسفند ۱۳۵۷.

۲. صورت مذاکرات شورای انقلاب: نسخهٔ مرکز اسناد، ریاست جمهوری و دفتر نشر معارف انقلاب، مورخ ۵۸/۱/۱۴ (به نقل از: رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۱۷۳).

۳. همان، مورخ ۵۸/۱/۲۶ (به نقل از: همان؛ ص ۱۷۴).

یاری و پیشبرد امر عظیم انقلاب اسلامی کوشا و به انجام وظایف محوله موفق گردند.[۱]

از همان ابتدای فعالیت این تصور غالب شکل گرفت که سپاه برخلاف کمیته‌ها عمری دائمی بیابند مخصوصاً بعد از سخنرانی بسیار مهم آیت‌الله حسن لاهوتی، مسئول تشکیل سپاه پاسداران، که در ۵۸/۲/۲۰ ایراد گردید. ایشان گفتند با توجه به دستورات امام خمینی پیرامون تشکیل این سپاه که آن را مهمترین و مجربترین سپاه عنوان کردند، این امکان شکل گرفت که در آینده و در صورت اجرای صحیح وظایف و هدفهای پیش‌بینی شده گروهی از مشمولان در سپاه خدمت انجام وظیفه را انجام خواهند داد و بعد از پایان دوران عمل تحقیق افراد واجد شرایط را از میان آنان دعوت به ادامه خدمت خواهیم نمود. ایشان در ادامه افزودند که افراد سپاه پاسداران انقلاب به هیچ وجه عمل سانسور و تفتیش عقاید را انجام نخواهند داد و از دو قسمت حرفه‌ای و آماتور تشکیل گردیده افراد حرفه‌ای تمام وقت در خدمت سپاه بوده در حالی که نیروهای آماتور تنها اوقات بیکاری خود را در این سپاه خواهند گذراند. به گفتهٔ آیت‌الله لاهوتی داشتن حداقل سیکل و صداقت، درستکاری، ایمان و نداشتن سوء سابقه از مهمترین شرایط حضور و عضویت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خواهد بود. ایشان همچنین با اشاره به رابطه این نیروها با کمیته‌ها افزودند با فراگیر شدن سپاه پاسداران انقلاب که مجزا از ارتش، شهربانی، ژاندارمری است و به صورت مستقل زیر نظر شورای انقلاب فعالیت می‌کنند گروهی از افراد کمیته‌های موجود جذب این سپاه می‌شوند و احتمالاً کمیته نیز منحل می‌گردد.[۲] شورای انقلاب در ادامه مباحث خود دربارهٔ طول زمان استفاده از سپاه، اختلاف نظر داشت. هاشمی رفسنجانی، در جلسهٔ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۸، نظریات شورا را در مورد میزان عمر سپاه اینگونه خلاصه کرد: «چمران عقیده داشت سپاه باید باشد برای همیشه، مهدوی کنی می‌گوید تا برقراری نظم.» و اساساً این دو دیدگاه، تلخیص همهٔ دیدگاهها بود. در مورد نیروهای سپاه نیز برخی اعضای شورای انقلاب معتقد بودند که به کمونیستها و التقاطیها نباید فرصت ورود به سپاه را داد.[۳]

---

۱. کیهان؛ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۸.

۲. اطلاعات؛ ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۸.

۳. صورت مذاکرات شورای انقلاب؛ ۵۸/۲/۱۶.

در نهایت امام خمینی در ۵۸/۲/۲۷ فرمان تشکیل سپاه پاسداران را به‌طور قطعی و علنی صادر نمود که این نهاد در آینده‌ای نه چندان دور منشأ خدمات ارزنده‌ای به انقلاب و کشور گردید. بحران کردستان، گنبد و... متعاقب آن جنگ تحمیلی ایران و عراق عرصه فعالیت مشتاقانه سپاه پاسداران بود که امنیت و آرامش را به بهای رشادتها و فداکاری و شهادتها به انقلاب و کشور باز گرداند.

ج ـ ۳ـ دادگاههای انقلاب

با پیروزی انقلاب، موضوع نحوهٔ رسیدگی به جرایم و اقدامات ضد انقلابی عناصر رژیم سابق و برخی مفسدان اجتماعی از اهمیت خاصی برخوردار بود و ضرورت تأسیس تشکیلاتی را برای این امر طلب می‌کرد.

در این میان عده‌ای به کمیتهٔ رفاه (محل استقرار اولیهٔ دادگاه انقلاب) روی آورده و به کار تحقیق و تفحص از وابستگان به رژیم گذشته پرداختند. در میان این افراد تعدادی وکیل، قاضی دادگستری و دانشجوی رشتهٔ قضایی و زندانیان در بند رژیم سابق وجود داشت که تعداد آنان به حدود سی نفر می‌رسید که بیست نفر آنان اعضای ثابت و بقیه به صورت نیمه‌وقت فعالیت داشتند.[۱]

دادگاههای انقلاب ابتدا به صورت مستقل عمل می‌نمودند اما سپس زیر نظر شورای انقلاب قرار گرفت و فعالیت خود را به مراکز تمام استانها گسترش دادند. اولین حاکم شرع این دادگاه آیت‌الله صادق خلخالی بود. ایشان در تاریخ ۵۷/۱۲/۵ از جانب امام به حاکم شرع منصوب گردید که حکم آن به شرح زیر بود:

> جناب حجت‌الاسلام آقای شیخ صادق خلخالی ـ دامت افاضاته به جنابعالی مأموریت داده می‌شود تا در دادگاهی که برای محاکمه متهمین و زندانیان تشکیل می‌شود، حضور به هم رسانده و پس از تمامیت مقدمات محاکمه، با موازین شرعیه حکم شرعی صادر کنید.[۲]

خلخالی در خاطرات خود آورده است:

---

۱. دادسراهای سابق انقلاب اسلامی؛ ص ۶.

۲. صحیفهٔ امام؛ ج ۶، ص ۲۱۵.

به امام عرض کردم برای حسن انجام این حکم لازم است سردمداران رژیم پهلوی را محاکمه نمایم، پس می‌توان گفت کاری بسیار سنگین است زیرا ممکن است تصویر چهره‌ای خونین از من نزد ملت و حتی جهانیان شکل گیرد. حضرت امام فرمود: برای شما سنگین نیست، من حامی شما هستم.[۱]

اولین اقدام قانونی دادگاهها در ۱۷ فروردین ۱۳۵۸ اعدام ۹ نفر از عاملان کشتارهای مردمی به نامهای سرتیپ ایرج امین افشار، فرمانده نظامی نجف‌آباد، سرلشکر محمد جواد مولوی طالقانی، رئیس سابق پلیس تهران، سرهنگ هادی گلستانه، افسر فرمانداری نظامی تهران، سرهنگ افتخار منش، افسر فرمانداری نظامی تهران و سرباز صدری جمعی، فرمانده نظامی تهران بود.[۲] همین دادگاه روز بعد یعنی ۱۸ فروردین ۱۳۵۸ امیر عباس هویدا آخرین نخست‌وزیر شاه را بعد از یک محاکمهٔ جنجالی که انعکاس وسیعی در سطح کشور و بین‌الملل داشت، اعدام نمود. فشارهای وارده بر این دادگاه مسئولان آن را در شرایط دشواری قرار داد زیرا نهادهایی همچون دولت موقت و حتی شورای انقلاب و گروههای سیاسی متفاوت با گرایشهای مختلف با چنین اقداماتی مخالفت داشتند. این اقدامات تا آن حد مؤثر واقع شد که تنها چند روز بعد از اعدام هویدا یعنی ۵۸/۲/۳ تعداد ۱۷۵ نفر از بازداشت‌شدگان به دستور آیت‌الله هادوی، دادستان انقلاب، آزاد گردیدند. دادستان انقلاب همچنین طی اطلاعیه‌ای در این تاریخ ضمن تأکید بر لزوم حفاظت از آرامش به کشور و آسایش خیال مردم تأکید کرد:

بدون دستور دادستانی کسی بازداشت نشود زیرا مشاهده شده است، کسانی بر خلاف مسیر انقلاب خودسرانه اقدام به دستگیری اشخاص و حتی بازرسی منازل بر حسب اغراض شخصی می‌نماید. لذا بر این اساس می‌بایست نگهبانان درب زندان هیچ کس را بدون حکم جلب معتبر تحویل نگیرند و در هر مورد به دادستانی انقلاب راهنمایی شوند تا اگر دستگیر شده از کسانی که می‌بایست بازداشت شوند نبوده و اغراض یا اراده شخصی محرک آنها باشد مورد تعقیب قرار بگیرند.[۳]

---

۱. به نقل از: خلخالی، صادق؛ خاطرات؛ ص ۲۹۱.
۲. اطلاعات؛ ۱۸ فروردین ۱۳۵۸.
۳. همان؛ ص ۸ اردیبهشت ۱۳۵۸.

اما با این وجود روند اعدامهای گستردهٔ جنایتکاران و وابستگان به رژیم گذشته ادامه پیدا کرد. چنان که جواد سعید آخرین رئیس مجلس پهلوی به همراه چند تن از وزیران و مقامات کابینهٔ هویدا در ۵۸/۲/۱۷ و سرلشکر القائیان در ۵۸/۲/۲۰ اعدام گردید. اعدام القائیان موجبات فشارهای بیشتر بویژه در خارج از کشور بر انقلاب اسلامی را فراهم آورد و سنای امریکا قطعنامه‌ای را صادر نمود که طی آن اعدامهای انقلابی را بشدت محکوم نمود. متعاقباً آین بگین، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی، نیز از جهانیان خواست در مقابل اعدامهای انقلابی ساکت نباشند. اما آنچه که فشارهای وارده بر دادگاههای انقلاب را تشدید بخشید حکم اعدام غیابی شاه، فرح، غلامرضا، اشرف، فریده، دیبا، شریف امامی، اویسی، پالیزبان، نهاوندی، اردشیر زاهدی و شعبان جعفری در ۵۸/۲/۲۳ بود. به گفتهٔ صادق خلخالی صادر کنندهٔ این حکم:

هر ایرانی که یکی از این افراد را در کشور خارجی بیابد و به قتل برساند عامل اجرای حکم دادگاه انقلاب محسوب خواهد شد.[۱]

چنان که گفتیم، این مسأله به تنهایی انعکاسی جهانی یافته و چهرهٔ انقلاب اسلامی‌ایران را در خارج از مرزها تحت تأثیر قرار داد.

شهید مطهری در این باره ضمن انتقاد از برخی اقدامات دادگاهها و با توجه به نقش و برجستگی چهرهٔ صادق خلخالی در زمینهٔ محاکمات واعدامها، معتقد بود:

تنها خلخالی نیست. جوّی است که او هم آمادگی دارد. در روزنامه‌ها متن حکم، جوری تنظیم می‌شود که عوامانه است و تعجب می‌کنم آنها قاضی هستند....[۲]

بالاخره مسألهٔ محاکمات انقلابی و اعدامها، که چهرهٔ پی گیر و شاخص آن خلخالی بود، به دستور امام متوقف گردید و تحت نظارت شورای انقلاب قرار داده شد. تصمیم گرفته شد تا آیین‌نامهٔ تازه‌ای برای دادگاهها تدوین شود.[۳] به پیشنهاد دکتر بهشتی مقرر شد کمیسیونی مختلط از اعضای شورا و نمایندگان دولت، آیین‌نامهٔ لازم را در مدت

---

۱. همان؛ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۸.

۲. صورت مذاکرات شورای انقلاب: نسخهٔ مرکز اسناد، ریاست جمهوری و دفتر نشر معارف انقلاب، مورخ ۵۷/۱۲/۲۲.

۳. کیهان؛ ۲۶ اسفند ۱۳۵۷.

زمانی معین به وسیلهٔ حقوقدانان با صلاحیت تنظیم کنند و به دنبال آن امام خمینی در ۲۳اردیبهشت ۱۳۵۸ در پیامی خطاب به دادستان انقلاب اسلامی محدودیتهای زیادی را برای اجرای اعدامهای پی در پی ایجاد کرد. متن پیام به شرح زیر بود:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

آقای دادستان دادگاه انقلاب اسلامی.

در غیر از دو مورد زیر:

۱ـ کسی که ثابت شود آدم کشته است؛

۲ـ کسی که فرمان کشتار عمومی داده است و یا مرتکب شکنجه‌ای شده که منجر به مرگ شده باشد، هیچ دادگاهی حق ندارد حکم اعدام صادر کند و نباید اشخاص در غیر از دو مورد مذکور اعدام شوند. تخلف از این امر جرم است و موجب ثبوت قصاص.[۱]

بعد از پیام امام، ترکیب دادگاه انقلاب تغییر یافت و بسیاری از مسئولان اولیهٔ آن کنار گذاشته شدند و افراد جدیدی جایگزین گردیدند. در این فضا فرصت برای ایجاد بستر قانونی دادگاهها از طریق شورای انقلاب فراهم آمد و شورا بعد از چند جلسهٔ فشرده در ۵۸/۲/۲۷ مصوبه‌ای را در خصوص شکل‌گیری قانونی این دادگاهها با صلاحیتهای معین اعلام نمود و جرایمی که بر اساس مصوبهٔ قانونی شورای انقلاب رسیدگی آنها به دادگاههای انقلاب واگذار گردید، عبارت بودند از:

۱ـ قتل و کشتار به آمریت و معاشرت به منظور سرکوبی مبارزات مردم و حمایت از رژیم پهلوی؛

۲ـ حبس و شکنجه به آمریت و مباشرت؛

۳ـ جنایات بزرگ اقتصادی مثل غارت بیت‌المال و یا اتلاف ثروت کشور و به نفع بیگانگان؛

۴ـ توطئه علیه جمهوری اسلامی ایران یا اقدام مسلحانه و ترور و تخریب مؤسسات و جاسوسی به نفع بیگانگان؛

۵ـ سرقت مسلحانه، تجاوز به عفت، ساختن و وارد کردن و توزیع و فروش مواد

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۷، ص ۲۷۴.

مخدر طبق آیین نامهٔ شورای انقلاب.

دادگاه انقلاب از یک قاضی شرع به پیشنهاد شورای انقلاب و به تصویب امام و یک قاضی دادگستری به انتخاب قاضی شرع و یک نفر مورد اعتماد مردم و آگاه به مقتضیات انقلاب به تصویب شورای انقلاب تشکیل می‌شد، این سه نفر اعضای اصلی دادگاه انقلاب بودند و تعدادی عضو علی‌البدل نیز برای این دادگاهها از بین قضات شرع و قضات دادگستری و افراد مورد اعتماد مردم تعیین می‌گردید. سن افراد نمی‌بایست کمتر از ۳۰ سال باشد و ریاست دادگاه با قاضی شرع بود.

دادگاههای انقلاب با سازمان و تشکیلات ذکر شده تا سال ۱۳۶۲ جایگاه قانونی خود را حفظ نمودند و به دعاوی مختلف رسیدگی می‌کردند و در همین سال صلاحیتهای قانونی در دادگاههای انقلاب اسلامی با اصلاحاتی تغییر و از سوی مجلس شورای اسلامی به عنوان مادهٔ واحده به شرح زیر تصویب گردید و رسیدگی دادگاههای مذکور را به آن الزامی ساخت.

۱ـ کلیه جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی و محاربه یا فساد فی‌الارض؛

۲ـ سوء قصد به مقامات سیاسی؛

۳ـ کلیهٔ جرایم مربوط به مواد مخدر و قاچاق؛

۴ـ قتل و کشتار و حبس و شکنجه به منظور تحکیم رژیم پهلوی و سرکوب مبارزات ملت ایران به آمریت و مباشرت؛

۵ـ غارت بیت‌المال؛

۶ـ گرانفروشی و احتکار ارزاق عمومی.

پس از این قانون، قوانین دیگری نیز به مناسبتهای مختلف از سوی مراجع قانونگذاری کشور تصویب و صلاحیتهای قانونی دادگاههای انقلاب افزایش یافت که عبارت است از:

۱ـ قانون اراضی کشت موقت در خصوص اعتراض به مالکیت و اخلال در اجرای قانون؛

۲ـ قانون نحوهٔ اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی؛

۳ـ قانون نحوهٔ رسیدگی به تخلفات و مجازات فروشندگان لباسهایی که استفاده از آنها در ملای عام خلاف شرع است و یا عفت عمومی را جریحه‌دار می‌کند؛

۴ـ قانون مجازات اخلالگران در نظام اقتصادی کشور.

دادگاههای مذبور با صلاحیتهای قانونی ذکر شده که البته نشان از افزایش حوزهٔ اختیارات آن را دارد به انجام وظیفه خود مشغول بوده تا اینکه در سال ۱۳۷۳ بر اساس قانون مصوب ۷۳/۴/۱۵ مجلس شورای اسلامی، صلاحیتهای قانونی دادگاههای انقلاب یکبار دیگر تغییر و به شرح ذیل اصلاح شد.

۱ـ کلیه جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی و محاربه یا افساد فی‌الارض؛

۲ـ توهین به مقام بنیانگذاری جمهوری اسلامی ایران و مقام معظم رهبری؛

۳ـ توطئه علیه جمهوری اسلامی ایران یا اقدام مسلحانه و ترور و تخریب مؤسسات به منظور مقابله با نظام؛

۴ـ جاسوسی به نفع اجانب؛

۵ـ کلیه جرایم مربوط به قاچاق و مواد مخدر؛

۶ـ دعاوی مربوط به اصل ۴۹ قانون اساسی.[1]

و بر این اساس جرایمی که ماهیتاً با اساس نظام اسلامی و امنیت کشور در ارتباط بود و برخورد ضعیف با مجرمین آن بنیاد کشور و نظام را تهدید می‌کند از سوی قانونگذاران به عهده دادگاههای انقلاب اسلامی سپرده شد.

ج ـ۴ـ جهاد سازندگی

با پیروزی انقلاب اسلامی، به منظور سرعت بخشیدن به سازندگی مناطق محروم و روستاها که وسعت این محرومیتها نیازمند یک حرکت گستردهٔ انقلابی و مردمی بود، طرح جهاد برای سازندگی کشور در جلسه استانداران کل کشور در تاریخ ۱۳۵۸/۲/۲۶ مطرح گردید. در این جلسه هدف از ایجاد این نهاد چنین بیان شد:

۱ـ ایجاد ارتباط بین مستضعفین و گروههای متفکر و پیشرو در حرکت به سوی جامعهٔ

---

۱. قریشی، مجتبی؛ قانون دادگاههای انقلاب اسلامی؛ ص ۶.

توحیدی؛

۲ـ کمک به توسعه اقتصاد روستایی از طریق ایجاد شرایط بهتر جهت افزایش تولید و کار بیشتر و بهبود شرایط و محیط زیست در روستاها؛

۳ـ کمک به امر سوادآموزی و توسعه دانش و قابلیتهای حرفه‌ای و فنی روستاییان جهت بهبود زندگی خویش؛

۴ـ نشر فرهنگ اصیل اسلامی و روح انقلاب اسلامی در متن روستاها؛

۵ـ ایجاد سازمانی متشکل از کلیه نیروهای مذهبی ـ سیاسی و اجرایی موجود در کشور با همکاری و پشتیبانی دولت موقت جمهوری اسلامی در سراسر کشور.

در این جلسه همچنین علاوه بر اهداف یاد شده، ساختار این نهاد نیز مورد بحث قرار گرفت که براساس آن گروههای داوطلب در مناطق مختلف کشور به صورت تیمهای اجرایی کوچک در یک روستا و یا میان چندین روستا عملیات خود را به انجام می‌رسانند. همچنین قید گردید به منظور کمک به این گروهها و تأمین لوازم و تجهیزات و اجرای اموری که خود آنها به واسطه محدودیت مقررات، تخصصها و دوری فواصل قادر به انجام آن نیستند، هماهنگی کلی در اجرای فعالیت گروههای داوطلب در هر منطقه، یک شورای مشترک از داوطلبین که ممکن است یک شهرستان یا مجموعه چندین شهرستان باشد، تشکیل گردد.[۱]

موضوع پیشنهادی این جلسه، تحت بررسی دقیق شورای انقلاب، رهبری نظام و همچنین کارشناسان قرار گرفت و تنها در یک ماه بعد از آن یعنی تاریخ ۵۸/۳/۲۶ امام خمینی در یک پیام بسیار مهم به ملت تشکیل آن را اعلام داشت:

> ما در مشکلات باید متوسل بشویم به ملت. ملتی که ـ بحمدالله ـ مهیا برای کمک و فداکاری بوده و هستند. با فداکاری ملت ـ بحمدالله ـ مراحلی را که بسیار اهمیت داشت پشت سر گذاشتیم، موانع مرتفع شد... دانشجوهای عزیز، متخصصین، مهندسین و بازاری، کشاورز، همه قشرهای ملت، داوطلب برای این است که ایرانی که به طور مخروبه به دست ما آمده است بسازند. از این جهت، باید ما بگوییم یک

---

۱. اطلاعات؛ ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۸.

جهاد سازندگی، موسوم کنیم این جهاد را به «جهاد سازندگی» که همه قشرهای ملت، زن و مرد، پیر و جوان، دانشگاهی و دانشجو، مهندسین و متخصصین، شهری و دهاتی، همه با هم باید تشریک مساعی کنند و این ایران را که خراب شده است بسازند... همه موفق باشند که در این جهاد شرکت کنند و آن خرابه‌ها را بسازند.(۱)

متعاقب این پیام، ستاد مرکزی جهاد برای سازندگی در نخست‌وزیری زیر نظر معاون نخست وزیر در امور همکاریهای مردمی قرار گرفت و بزودی موفق گردید امکانات لازم برای انجام مأموریتهای محوله، کسب و فعالیت خود را که بیشتر چهرهٔ عمرانی داشت، آغاز نماید. بزودی این نیرو از نظر اعتقاد و قابلیت دینی که ترکیب شده از افرادی دلسوز و فعال در عرصه انقلاب بود، به عنوان یک نهاد انقلابی قوی موجد تحولات اساسی در روستاها گردید.

فعالیت جهاد سازندگی گستردگی لازم را در روستاها و مناطق دور افتاده پیدا کرد و توانست منشأ خدمات عظیمی در عرصهٔ اقتصادی ـ اجتماعی و فرهنگی گردد.

جهاد سازندگی به دلیل نیاز حیاتی انقلاب و کشور بتدریج در ساختار رسمی کشور جایگاه مناسب خود را یافت و به یک سازمان بزرگ و نهایتاً به یک وزارتخانه مبدل گردید به صورتی که این نهاد انقلابی فعالیتش منحصر به دوران انقلاب و گذار ختم نگردید و عمری دائمی با فعالیتهایی متفاوت یافت.

ج ـ۵ـ هیأتهای هفت نفره واگذاری زمین

پس از پیروزی انقلاب حل مسألهٔ زمین یکی از اصلی‌ترین مسائلی بود که برای حل مشکلات و معضلات روستاهای ایران و ساماندهی به امر کشاورزی از اولویت خاصی برخوردار بود. نگاهی به آخرین آمارها دربارهٔ توزیع زمین میان گروههای روستایی بعد از اصلاحات ارضی سال ۴۱ نشان می‌دهد که ۱/۶۰۰/۰۰۰ خانوار، زمینی برابر با ۲/۴۳ میلیون هکتار در اختیار داشتند. در مقابل ۹۵۰۰ خانوار بزرگ مالک ۲/۴۵ میلیون هکتار زمین را در تصرف خود داشتند؛ یعنی هر خانواده بزرگ مالک به اندازه ۱۷۱ برابر

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۸، ص ۱۷۹ ـ ۱۸۰.

خانواده‌های کم زمین زمین، در اختیار داشتند.[۱] این امر باعث گردید که بعد از انقلاب روستاییان موقعیت را برای مطالبهٔ حقوق خود مناسب ببینند. علاوه بر اینکه مسألهٔ زمین، ریشهٔ بحرانهای مختلف قومی در مناطق پیرامونی کشور از جمله کردستان و ترکمن صحرا و... بود.[۲] و این امر برخوردهایی را بین زمینداران و روستاییان و ایجاد بحرانهای مختلفی را در این مناطق موجب شد.

به منظور حل این مسائل در فروردین ۵۸ بنا به پیشنهاد دولت موقت قانون «جلوگیری از تصرف عدوانی اراضی کشاورزی» به تصویب شورای انقلاب رسید و در شهریور ۵۸ قانون نحوهٔ واگذاری و احیای اراضی مزروعی از تصویب گذشت اما چون قانون مزبور عمدتاً در جهت تثبیت مالکیت و واگذاری اراضی موات تنظیم شده بود، جوابگوی مسأله زمین نگردید.[۳] تا اینکه در فروردین ۵۹ قانون دیگری در زمینهٔ واگذاری اراضی مزروعی به تصویب شورای انقلاب رسید. در این لایحه زمینها به چهار دسته تقسیم‌بندی شده که شامل زمینهای الف. موات؛ ب. مصادره شده؛ ج. دایر؛ د. بایر بودند. بر اساس لایحهٔ مذکور مسئولیت اجرای این قانون به عهده ستاد مرکزی و هیأت هفت نفره محول گردید.

این قانون درواقع نتیجهٔ بررسی طرحی بود که سه تن از فقها (آیت‌الله مشکینی، آیت‌الله منتظری و آیت‌الله بهشتی) با حمایت امام خمینی آن را مورد تصویب قرار داده بودند و شخصی به نامهٔ رضا اصفهانی، معاون وقت وزیر کشاورزی، آن را مطرح کرده بود و در شورای انقلاب نیز به تصویب رسید. اصل و اساس این قانون مبتنی بر «نظریهٔ مالکیت مشروع و محدود» بود که اعتقاد به محدودیت اراضی مالکین داشتند.[۴]

همان طور که ذکر شد در این لایحه اراضی چهارگانه به شکل زیر طبقه‌بندی شده‌اند.

الف) اراضی موات و مراتع؛

ب) اراضی آباد شده توسط افراد یا شرکتها که دادگاه صالح اسلامی به استرداد آنها

---

۱. بیگی نسوان، حسین؛ «اصلاحات ارضی در جمهوری اسلامی»، فصلنامهٔ ۱۵ خرداد؛ ش ۲۵، ص ۶۴.
۲. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب.
۳. میلانی، علی؛ «کشاورزی ایران»، اطلاعات سیاسی اقتصادی؛ ش ۱۴۱ ـ ۱۴۲، ص ۱۷۲.
۴. بیگی نسوان، حسین؛ «اصلاحات ارضی در جمهوری اسلامی»، فصلنامهٔ ۱۵ خرداد؛ ش ۲۵، ص ۶۷.

حکم داده است؛

ج) اراضی بایر که قبلاً دایر بوده و برحسب ملاکهای رژیم قبلی ملک اشخاص یا مؤسسات شمرده می‌شده است؛

د) اراضی دایر.

براساس مادهٔ دو این لایحه بند «الف» و «ب» در اختیار حکومت می‌باشد و بند «ج» دولت با رعایت ضوابطی که در مورد اراضی بند «د» خواهد آمد، نخست به صاحبان آنها اولویت می‌دهد تا به عمران آن بپردازند و اگر اقدام نکردند آنها را در اختیار خود می‌گیرد تا کشت و بهره‌برداری از آنها را به افراد واجد شرایط واگذار کند. در مورد بند «د» نیز اگر مالک شخصاً به امر کشاورزی در آن اشتغال دارد تا سه برابر مقداری که در عرف محل برای تأمین زندگی کشاورز و خانواده او لازم است، در اختیار او می‌ماند و اگر شخصاً به کشاورزی در آنها اشتغال ندارد و منبع درآمد کافی برای تأمین زندگی خود و خانواده‌اش ندارد فقط تا دو برابر مقدار مزبور در اختیار او می‌ماند و در مورد بقیهٔ آن در جاهایی که کشاورزانی وجود دارند که فاقد زمین زراعتی هستند و جز از راه گرفتن مازاد زمین اینگونه مالکان نمی‌توان آنها را صاحب زمین زراعتی کرد، وظیفهٔ آنها این است که مازاد بر حد مذکور به اینگونه زارعین واگذار کنند و اگر به میل خود به این عمل اقدام ننماید، به مقتضای قوانین شرعی و دستور حکومتی از آنها گرفته و در اختیار کشاورزان نیازمند گذارده می‌شود و دولت بهای این زمینها را پس از کسر بدهیهای مالک به بیت‌المال به او می‌پردازد. همچنین براساس این لایحه ترکیب هیأت هفت نفره بدین صورت خواهد بود:

۱ـ دو نفر نمایندهٔ وزارت کشاورزی؛

۲ـ یک نفر نمایندهٔ وزارت کشور یا استانداری محل؛

۳ـ یک نفر نمایندهٔ جهاد سازندگی؛

۴ـ یک نفر نمایندهٔ حاکم شرع و ولی‌امر؛

۵ـ دو نفر نمایندهٔ مردم ده به تأیید نماینده حاکم شرع.[۱]

---

۱. ستاد مرکزی هیأتهای هفت نفره؛ کارنامه هشت ماهه ستاد مرکزی و هیأتهای هفت نفره واگذاری زمین؛ ص ۲.

یکی از مهمترین مسائلی که هیأتهای هفت نفره و گروه تحقیق در بدو ورود به روستاها با آن مواجه شدند، اختلافات و درگیریهایی بود که اغلب ریشهٔ تاریخی داشتند. این اختلافات تا بدان حد پیش رفت که بسیاری از روستاها به علیا و سفلی تقسیم شدند. گروههای سیاسی بویژه گروههای چپگرا با نفوذ در ترکیب روستاها مخصوصاً روستاهای مناطقی که استعداد آشوب و تفرقه در آنها وجود داشت، سعی در ایجاد ناآرامی داشتند. مزید بر آن، وجود خوانین و ملاکین زمین که ریشه عمیقی در ساختار قدرت سیاسی ـ اجتماعی ایران داشتند مشکلاتی را برای اجرای مأموریت هیأتهای هفت نفره تقسیم زمین ایجاد می‌کرد.

هیأتهای هفت نفره اقدامات اساسی در بسیاری از مناطق از جمله ترکمن صحرا ـ که مهمترین معضل آن موضوع زمین بود و گروههای سیاسی و چپگرا حداکثر استفاده در جهت ایجاد بحران و تفرقهٔ قومی مذهبی با استفاده از موضوع مذکور به عمل آوردند ـ، خراسان، کرمانشاه، فارس، قزوین، زنجان و... انجام دادند، اما بتدریج فعالیت آنها تحت شعاع مسائل دیگری همچون جنگ تحمیلی قرار گرفت و در بسیاری مناطق نیمه کاره باقی ماند و انحلال آنها از جانب مقامات ذی‌صلاح اعلام گردید.

لازم به ذکر است که اجرای این طرح همواره با مخالفتهایی از سوی جمعی از فقها نیز مواجه بود. مخالفین به مبانی فقهی مبنی بر عدم محدودیت مالکیت و حرام بودن و داشتن اجبار افراد برای چشم‌پوشی از مالکیت خود «معتقد بودند که این قانون موجب آشوب در بسیاری از مناطق روستایی شده و کاهش تولیدات کشاورزی را به همراه داشته است»[1].

بر این اساس، با وجود تأکید نمایندگان امام مبنی بر ادامهٔ اجرای بند «ج»، امام خمینی طی فرمانی در تاریخ ۵۹/۶/۲۱ دستور توقف اجرای بندهای «ج» و «د» یعنی واگذاری اراضی دایر و بایر را صادر نمودند تا مجلس به آن رسیدگی نماید. در تاریخ اسفند ۶۰ مجلس کلیات طرح قانونی واگذاری و احیای اراضی مزروعی را از تصویب گذراند. اما این قانون مورد تأیید شورای نگهبان قرار نگرفت و مفاد بندهای «ج» و «د» مغایر با روح

---

۱. بیگی نسوان، حسین؛ «اصلاحات ارضی در جمهوری اسلامی»، فصلنامهٔ ۱۵ خرداد؛ ش ۲۵، ص ۶۷.

اسلام تشخیص داده شد.[۱]

آنچه که در رابطه با این طرح اهمیت دارد حمایتهای جدی امام خمینی از طرح اصلاحات ارضی بعد از انقلاب است که به وسیله هیأتهای هفت نفره انجام می‌شد. وی با ابزارهای مختلف سعی کرد تا این حمایت خود را نشان دهد. ابتدائاً هنگامی که طرح توسط معاونت وقت کشاورزی مطرح گردید امام سه تن از فقها را به منظور بررسی طرح مأموریت داد و سپس در مرحلهٔ بعد هنگامی که طرح توسط شورای نگهبان روبه‌رو گردید مجلس طی نامه‌ای از امام خمینی درخواست کرد که صلاحیت و حق تصویب احکام ثانویه را به مجلس واگذار کند و امام خمینی در تاریخ ۶۰/۷/۲۰ در پاسخ طی نامه‌ای صلاحیت تصویب احکام ثانویه را با شرط کسب $\frac{۲}{۳}$ آرای نمایندگان مجلس و نیز لزوم تصریح به موقتی بودن آنها به مجلس شورای اسلامی واگذار کرد.

این اجازه موجب واکنشهایی در میان فقهای سنتی از جمله آیت‌الله گلپایگانی شد. ایشان ضمن تأکید بر اینکه احکام اولیه توانایی حل مشکلات اقتصادی را دارند نسبت به تفویض اختیار در مورد شرعی بودن امور از سوی امام خمینی به مجلس، اظهار نگرانی کردند[۲] که همین واکنشها موجب توقف اجرای برخی بندهای طرح گردید.

با توقف اجرای بندهای «ج» و «د»، پس از ماهها بلاتکلیفی و معطلی قانون اراضی کشت موقت در تاریخ ۶۵/۸/۸ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید. بر اساس مادهٔ واحده، کلیه اراضی بایر و دایر که بعد از پیروزی انقلاب به نحوی تا پایان سال ۵۹ در اختیار غیرمالک قرار گرفته و روی زمین کشت شده است به حکم ضرورت به کشاورزان متصرف که واجد شرایط خاصی (مانند بی‌زمینی یا کم زمین بودن، ساکن محل بودن و...) بودند، واگذار شود. این قانون بعد از ارسال برای شورای نگهبان تا سال ۶۷ به علت عدم تأیید آن شورا قوت قانونی نیافت تا اینکه در نهایت بعد از تشکیل مجمع تشخیص مصلحت توسط امام این قانون بـه آن مجمع محول گردید و مجمع مذکور آن را در ۱۵ شهریور ۶۷ به تصویب رساند.[۳]

---

۱. همان‌جا.

۲. کیان؛ ش ۴۶، ص ۱۳۷، نامهٔ آیت‌الله گلپایگانی به تاریخ ۶۰/۱۲/۲۰.

۳. میلانی، علی؛ «کشاورزی ایران»، اطلاعات سیاسی اقتصادی؛ ش ۱۴۱ ـ ۱۴۲.

با توجه به آنچه در مورد عملکرد هیأتهای هفت نفره واگذاری زمین که بازوی اجرایی قانون اصلاحات ارضی محسوب می‌شوند تا سال ۶۷ منتشر شده است تقریباً ۱/۵ میلیون هکتار زمین اعم از موات، مصادره‌ای و اراضی مالکین بزرگ مشمول اصلاحات ارضی شده و تقریباً تعداد ۲۵۰ هزار خانوار روستایی زمین دریافت کرده‌اند.(۱)

گفتار دوم: ارزیابی روابط تشکیلات سیاسی و نهادها در دوران گذار

الف ـ روابط شورای انقلاب و دولت موقت

هدف از ایجاد شورای انقلاب پر نمودن خلای مجلس و قانونگذاری بود. بنابراین طبیعی است که این شورا به امر قانونگذاری بپردازد. دولت موقت و شورای انقلاب هر دو از عمده‌ترین کارگزاران اولیهٔ انقلاب بودند که در این میان شورای انقلاب به جهت وظیفهٔ قانونگذاری در مرتبه‌ای بالاتر از دولت موقت قرار داشت. به‌علاوه آنچه که وزنهٔ شورای انقلاب را تقویت نمود ارتباط نزدیک امام با بسیاری از اعضای این شورا از جمله شهید مطهری، شهید بهشتی، آیت‌الله طالقانی، شهید باهنر و هاشمی رفسنجانی... بود و اعتماد رهبری به آنان شورای انقلاب را به عنوان سمبل اقتدار و قدرت انقلاب مبدل کرده بود.

ترکیب شورای انقلاب با تمام تغییر و تحولات همچنان در اختیار همین یاران نزدیک به امام قرار داشت در مقابل دولت موقت نیز با وجود جا دادن تعدادی از روحانیون و یا چهره‌های غیر روحانی انقلابی در انحصار گرایش ملی ـ مذهبی و چهره‌های میانه‌رو وابسته به نهضت آزادی و جبههٔ ملی قرار گرفت. اما در ابتدای انقلاب که هنوز خطر نفوذ و مقابله نیروهای وابسته به رژیم پیشین احساس می‌شد دولت موقت و شورای انقلاب دوشادوش هم به بازسازی و تقویت چهره انقلاب و روحیهٔ انقلابی‌گری پرداختند، نقش محوری حضرت امام در ایجاد تعادل میان این دو نهاد مهمترین عامل انسجام و همیاری میان آنان بود. اما بتدریج که خطر نفوذ مخالفین جدی انقلاب کاهش پیدا کرد اختلافات

---

۱. نشریه پیام زمین؛ ش ۲۰ (پاییز ۱۳۶۷)، گزارش ستاد مرکزی هیأتهای هفت نفره واگذاری زمین.

میان دو نهاد افزایش یافت.

هاشمی رفسنجانی که تجربهٔ فعالیت در سطح عالی میان دو نهاد مذکور را داشته گفته است:

> شورای انقلاب در شرایطی کار را به عهده گرفت که هنوز شرایط حساس انقلاب منتفی نگشته و ارتباط سالم و تفکیک قوا شکل نگرفته بود که این امر نهایتاً تداخلات و تعارضات در عملکرد شورا و دولت موقت را به وجود می‌آورد.(۱)

اختلافات این دو نهاد باعث گردید که در بهار ۱۳۵۸ به داوری نزد امام بروند و جلسه‌ای مشترک با حضور امام در قم تشکیل دهند. بازرگان، یدالله سحابی، فروهر و کاظم سامی اعتراضات خود را نسبت به عملکرد شورای انقلاب بیان کردند. بازرگان تلویحاً اعلام نمود شورای انقلاب باید واقعیات انقلاب و فشارهای وارده بر دولت را درک کند، در مقابل بعضی از اعضای شورای انقلاب نیز از خود دفاع کردند. در این ارتباط هاشمی رفسنجانی گفت:

> بسیاری نارساییها در وضعیت و عملکرد دولت موقت بود که شورای انقلاب را ملزم به دخالت نموده است و شرایط انقلاب و کشور حساستر از آن است که دست روی دست نهد و شاهد نارساییهای مختلف باشد.

این جلسه در نهایت باعث کاهش تنش در روابط دو نهاد گردید. دکتر پیمان طرح جدیدی را در همان جلسه ارائه نمود براساس این طرح نهاد دیگری به نام شورای رهبری مافوق هر دو نهاد شورای انقلاب و دولت موقت تشکیل گردید تا مشکل تداخل اختیارات حل گردد و تعدد مراکز قدرت منتفی گردد اما در نهایت طرح فوق چندان مورد استقبال طرفین قرار نگرفت.(۲)

جلسهٔ ۱۴ تیر ۱۳۵۸ شورای انقلاب نقطهٔ عطفی در روابط آن با دولت موقت بود، بیشتر اعضا ضمن نگرانی از وضعیت کشور و عملکرد دولت، دخالتهای بیشتر در حوزهٔ اجرایی کشور را خواستار شدند. دکتر پیمان، هاشمی رفسنجانی را برای وزارت کشور و بنی‌صدر، عزت‌الله سحابی را برای نخست وزیری و جانشینی بازرگان پیشنهاد دادند. اما

---

۱. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۲۲۵.

۲. همان‌جا.

آیت‌الله خامنه‌ای، شهید بهشتی را برای مدیریت اجرایی کشور مناسب‌تر تشخیص داد که البته با مخالفت ایشان مواجه گردید.[۱]

بعد از این جلسات، در تیر ماه ۱۳۵۸ طرح جدیدی از جانب نخست‌وزیری اعلام گردید که براساس این تصمیم دولت موقت و شورای انقلاب در جهت تسریع در روند ادارهٔ کشور درهم ادغام شوند و برای عملی نمودن آن لازم است تعدادی از اعضای دولت موقت به شورای انقلاب یا بالعکس تعدادی از اعضای شورا به دولت موقت انتقال داده شوند که مورد موافقت شورای انقلاب نیز قرار گرفت و در پی جلسه ۲۰ تیر ۱۳۵۸ شورا، داریوش فروهر، کتیرایی، ناصر میناچی، صباغیان و صادق‌طباطبایی به شورای انقلاب راه یافتند، از طرف مقابل آقایان هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله خامنه‌ای، مهدوی کنی، دکتر باهنر و بنی‌صدر به ترتیب به عنوان معاونت وزارت کشور، وزارت دفاع، آموزش و پرورش و دارایی به کابینه راه یافتند.[۲]

تغییر و تحولات و اتصالات محدود نتوانست چالشهای بین دولت موقت و شورای انقلاب را از بین ببرد و رقابتهای سیاسی باز هم با اندکی تعدیل از جانب دو نهاد دنبال گردید اما در نهایت بازرگان به علت فشارهای وارده از جانب شورای انقلاب دست به تغییرات اساسی و محسوسی در کابینه زد.[۳] که براساس آن یکسری از اعضایی که حساسیت بیشتر شورای انقلاب و دیگر نهادهای انقلابی را تحریک می‌کرد، جای خود را به اعضای دیگر دادند. این روند تا ۱۵ آبان ماه ۵۸ ادامه یافت و در نهایت تشدید جوّ انقلابی در کشور، و حوادثی همچون اشغال سفارتخانهٔ امریکا در تهران دولت موقت را وادار به استعفا نمود و شورای انقلاب عهده‌دار وظایف آن گردید.

ب ـ روابط دولت موقت و نهادهای انقلابی (کمیته‌ها، دادگاهها و پاسداران انقلاب)

دولت موقت در ابتدای شکل‌گیری نهادهای جدید انقلابی مایل به همکاری با آنان بود. بازرگان و بعضی دیگر از اعضای بلندمرتبهٔ دولت حضور کمیته‌ها و دادگاهها و پاسداران

---

۱. همان؛ ص ۲۲۶.
۲. همان؛ ص ۲۴۲.
۳. همان؛ ص ۲۴۳.

انقلاب را نشانی از اقتدار و توان مردمی که برای مبارزه با بقایای رژیم پیشین لازم و ضروری هستند، می‌دانستند. بازرگان در یک سخنرانی در اسفند ۱۳۵۷ گفت:

> کمیته‌ها و پاسداران برای استقرار و حفاظت از انقلاب به وجود آمده که در جهت انجام صحیح مأموریت و موفقیت در عمل باید همکاری و هماهنگی لازم با دولت موقت داشته باشند.[۱]

آنان معتقد بودند فعالیت خودسرانه این نهادها حداقل به دوگانگی در قدرت می‌انجامید که در این رهگذر فعالیت دولت را نیز با مشکل مواجه خواهند کرد بازرگان باز در اسفند ۱۳۵۷ به این مسأله اشاره کردند و گفتند آیین‌نامهٔ کمیته‌ها و سپاه پیش‌بینی گردیده است که براساس آن این نهادها فعالیتی قانونی در ساختار رسمی کشور می‌یابند و با استقرار قطعی نیروهای انتظامی و دولتی در آنها ادغام می‌گردند.

دولت موقت و بازرگان بخوبی می‌دانستند که کمیته‌ها زادهٔ ارادهٔ عمومی هستند و فعالیت آنها بازتابی از نگاه مردمی به رویدادهاست. به گفتهٔ بازرگان دو خصوصیت بارز را می‌توان نماد آزادی بیان و حضور مستقیم مردمی در صحنه دانست که وجود کمیته‌ها و دادگاههای انقلاب یکی از آنهاست.

> بعد از پیروزی انقلاب، ما در برابر دو پدیده و دو امر تازه قرار گرفتیم از یک طرف زبانها و قلمها باز شد و مردم آنچه در دل دارند می‌گویند... و از طرف دیگر پدیدهٔ ملت است که دست و پا در آورده و به راه افتاده است ملت کمیته‌ها را درست کرده....[۲]

بنابراین در ابتدای پیروزی انقلاب، دولت موقت، این نهادهای انقلابی را مورد پذیرش قرار داد اما گستردگی کمّی و کیفی فعالیت این نهادها، دولت موقت را نگران ساخت، بویژه برخی اقدام دادگاههای انقلاب این نگرانیها را شدت بخشید. دولت موقت برخی اقدامات این دادگاهها را موجب خدشه‌دار شدن چهرهٔ انقلاب در نزد جهانیان قلمداد می‌کرد. در مورد این اختلافات آیت‌الله خلخالی حاکم شرع دادگاه انقلاب می‌گوید:

---

۱. اطلاعات؛ ۲۴ اسفند ۱۳۵۷.
۲. کیهان؛ ۱۰ اسفند ۱۳۵۷.

> فردای آن شب که نصیری، ناجی، رحیمی و خسرو داد اعدام شدند مهندس بازرگان مصاحبه مطبوعاتی تشکیل داد و با کمال تعجب اعلام نمود ما از وضع دادگاههای انقلاب کوچکترین اطلاعی نداریم. این در حالی بود که سخنگوی دولت، امیر انتظام همچنین صباغیان و ابراهیم یزدی در مدرسه رفاه محل استقرار اولیه دادگاه انقلاب حضور داشتند. به اعضای دولت و بعضی اعضای میانه‌رو شورای انقلاب تمام تلاش خود را به کار برده تا از افزایش تعداد حکمهای صادر شده اعدامی بکاهند.

خلخالی می‌افزاید:

> من خواستم در آن شب تعداد ۲۴ نفر را اعدام کنم چشم همه آنها را بسته بودیم اما این آقایان دائماً این پا و آن پا می‌کردند و می‌آمدند و من هم خون دل می‌خوردم این آقایان حتی برای وقت گذرانی و ایجاد فرصت برای جلوگیری از اعدام آنها کاغذهایی تهیه کرده و گفتند که می‌خواهیم نام متهمین را با خط درشت روی آنان بنویسیم و به سینهٔ آنها بچسبانیم من وضع را ناجور دیدم و متوجه شدم که ابراهیم یزدی در آنجا حضور ندارد حس کردم که ممکن است خدمت امام رفته باشد در همین موقع، از مقر امام مرا خواستند. دویدم و خودم را به مدرسهٔ علوی شمارهٔ یک که محل اقامت امام بود، رساندم. نفس زنان از پله‌ها بالا رفتم و نفسم تنگ شده بود. با کمال تعجب دیدم که آقایان ابراهیم یزدی و مطهری و دکتر بهشتی و احمد آقا خمینی در خدمت امام هستند عرض کردم: ای امام! حاضر نیستم به جهنم برویم. امام فرمودند: مگر جهنمی در کار است. عرض کردم: بلی اگر این ۲۴ نفر را اعدام نکنیم همه ما به جهنم می‌رویم و خلاصه خیانت به انقلاب است. امام ما را به بردباری دعوت کرد و فرمودند: تعداد اعدامها امشب چهار یا پنج نفر بیشتر نباشد....[۱]

این توضیحات رویارویی این دو جریان که یکی مایل به برخورد قاطعانه با عوامل رژیم گذشته و دیگری خواهان برخوردی میانه‌رو و متعادل در برخورد با مخالفین بود را بخوبی نشان می‌دهد.

بازرگان در اواخر اسفند ۱۳۵۷ تلویحاً اعلام کرد که دخالت کمیته‌ها و دادگاهها در فعالیت دولت به حدی رسیده است که این دولت چاره‌ای جز استعفا ندارد. زیرا

---

۱. خلخالی، صادق؛ خاطرات؛ ص ۳۶۲.

کمیته‌ها، بعضی مأموران دولتی را که مشغول فعالیت قانونی خود هستند را دستگیر کرده و امکان هر نوع خدمتی را از آن سلب نموده است. نخست وزیر طی گزارشی به شورای انقلاب که نشان از اعتراض شدید نسبت به عملکرد کمیته‌ها و دیگر نهادهای انقلاب را داشت، چنین نوشت:

روحیه انتقامجویی از جنایتکاران و خطاکاران گذشته و احساس وظیفهٔ شرعی و وجدانی در تنبیه و تصفیه‌های دامنه‌دار بلافاصله بعد از پیروزی اولیهٔ انقلاب حالتی و شرایطی را در محیط حاضر به وجود آورده است که صرفنظر از اسلامی و انقلابی صحیح بودن و نبودن آن و به موقع و بجا بودن با چنین شدت و وسعت تأثیر بسیار نامساعدی برای پیروزی در مراحل بعدی انقلاب هم به لحاظ آرامش و امنیت و رضایت عمومی به وجود آورده است و هم سبب تنزل فوق‌العاده در روحیهٔ کارمندان دولت و مخصوصاً ارتشیان و نظامیان شده است که در شرایط حاضر نهایت احتیاج را به خدمتگزاری و دلگرمی و جانفشانی آنها داریم، بازداشتها، سختگیریها و احیاناً اهانتها و بیرحمیها که به دستور یا به نام دادگاههای انقلاب صورت می‌گیرد علاوه بر گسترش محیط وحشت و ناامنی و نارضایتی در طبقاتی از مردم برنامهٔ انقلاب و دولت را از مجرای ضروری آن خارج ساخته و تعارض و تضعیف‌های فراوان در دستگاه دولت به وجود می‌آورد... .(۱)

بازرگان در پیام تلویزیونی خود در ۵۷/۱۲/۱۹ ضمن انتقاد از عملکرد دادگاهها و کمیته‌ها افزود:

کمیته‌های مختلف به نام امام اعتصاب و آشوب به راه می‌اندازند و کل اعمال خود را با ذکر نام امام مشروعیت می‌بخشند در حالی که خود امام نیز حساب و کتاب دقیقی از آنان ندارد.(۲)

رویارویی دولت با نهادهای جدیدالظهور که حمایت امام را پشت سر خود داشتند، نهایتاً مؤثر واقع شد و امام خمینی با تذکرات خود به نهادهای انقلابی، موجبات یکسری تعدیلها در عملکرد رادیکالانه آنان گردید و بسیاری از چهره‌های واقع‌گرا و شاخص

---

۱. بازرگان، عبدالعلی؛ مسائل و مشکلات اولین سال انقلاب؛ ص ۳۳.

۲. همان؛ ص ۹۰.

کمیته‌ها و دادگاه انقلاب با پذیرش انتقادهای مذکور تلاش برای رفع آنان را آغاز کردند. در این مورد حجت‌الاسلام عمید زنجانی مسئول کمیتهٔ اسلامی منطقهٔ ۱۰ تهران در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ گفت:

مطبوعات باید از پاسداران و کمیته‌ها انتقادات سازنده بکنند، کارتهای پاسداران کامپیوتری و در سراسر تهران متحدالشکل خواهند شد و فقط به کسانی که صلاحیت دارند، کارت داده می‌شود.

ایشان اضافه کردند:

گله آقای نخست‌وزیر و انتقاد وزیران از کمیته‌ها از دو جهت لازم بود اول اینکه، این انتقادها افکار عمومی را متوجه نقش واقعی کمیته‌ها کرد و دوم اینکه، باعث شد جنبه‌های منفی کمیته‌ها برای مردم آشکار شده و کارهایی که در سایه کمیته‌ها و به نام کمیته‌ها انجام می‌شود.[۱] [معلوم گردد]

همچنین به دنبال این انتقادات تدوین آیین‌نامه برای نحوهٔ کار دادگاههای انقلاب آغاز شد. در تاریخ ۱۳۵۸/۳/۱ لایحه‌ای در دولت موقت و شورای انقلاب مورد تصویب قرار گرفت که اقدام دادگاههای انقلاب را در اعدام وابستگان به رژیم پیشین را محدود می‌کرد، براساس این لایحه کلیه نمایندگان مجلس در دورهٔ پهلوی شامل عفو عمومی قرار گرفتند.[۲] روز بعد از صدور این لایحه، هادوی دادستان انقلاب اسلامی نیز بعضی از انتقادات وارده بر فعالیت کمیته‌ها از جانب دولت را موجه دانست. دولت موقت پیشتر خواهان عدم دخالت کمیته‌ها در امور مربوط به نهادهای نظامی از جمله عزل و نصب و یا دستگیری نیروهای ارتش و ژاندارمری گردیده بود. دادستان در این زمینه گفت:

ضمن ابراز سپاس بیکران از فرامین رهبری انقلاب که در سخنرانی اخیرشان خطاب به استانداران فرموده‌اند ارتش و ژاندارمری دستهای قدرت اسلامی هستند که بایستی در تمام مناطق و تمام کشور ابراز قدرت نمایند و با در نظر گرفتن فرامین معظم‌له مبنی بر مأموریت نیروهای مسلح به مبارزه با فساد و مفسدین و اخلال‌کنندگان در کشاورزی و با حمایت از موجودیت ارتش و قوای انتظامی، بدین وسیله جلوگیری از هرگونه

---

۱. اطلاعات؛ ۱۲ فروردین ۱۳۵۸.
۲. همان؛ ۱ خرداد ۱۳۵۸.

تعرض به پرسنل نیروهای مسلح از جانب کمیته‌ها و سپاه ممنوع است.[۱]

مهمترین اقدام دادگاههای انقلاب صدور حکم غیابی اعدام شاه، فرح و دیگر خانواده و اطرافیان دربار پهلوی بود که انعکاس وسیعی در سطح جهانی داشت. خبرگزاریهای مختلف داخل و خارجی آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند. ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه بعد از آنکه خلخالی خود را به عنوان صادر کنندهٔ این حکم مهم معرفی نمود، او را مورد سرزنش قرار داد و در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی اعلام کردند که خلخالی هیچ سمتی در دادگاه انقلاب ندارد و حکم اعدامهای غیابی او قابل تردید است. در پی این اظهار نظر خلخالی از حاکم شرع دادگاه انقلاب استعفا نمود. اما امام خمینی حکم استعفای او را نپذیرفت. خلخالی در پی این رویداد یزدی را متهم کرد که قصد حفظ جان شاه و خانواده او را دارد اما جرأت ابراز آن را ندارد.[۲]

یکی از اقدامات دولت موقت در جهت تحت فشار وارد آوردن بر دادگاههای انقلاب، فعالیت برای تأسیس دادگاههای مشابه و در نهایت انحلال و یا ادغام دادگاههای انقلاب بود. فتح‌الله بنی‌صدر، دادستان کل کشور، در مورد فعالیت دادگاههای جدیدالتأسیس تحت کنترل دولت موقت در ۱۵ تیر ۱۳۵۸ گفت:

> تاکنون سه شعبه از این دادگاهها تشکیل شده و پس از ایجاد این شعب، همین دادگاهها مرتب دولت را در جریان امور قرار خواهند داد تا پس از تصویب شورای انقلاب دستور انحلال دادگاهها و دادسراهای انقلاب صادر شود.[۳]

مطبوعات وابسته به دولت موقت و میانه‌روها نیز به انتشار برخی اخبار در راستای تخریب نهادهای انقلابی می‌پرداختند. مثلاً روزنامه انقلاب اسلامی که سرپرستی آن با ابوالحسن بنی‌صدر بود در ۵۸//۳/۳۱ به جهت تحقیر و کم اهمیت جلوه دادن فعالیت این نهادها نوشت: دو پاسدار در حین شرابخواری دستگیر شدند»[۴] روزنامه کیهان نیز در فروردین ۱۳۵۸ به بررسی اجتماع مردم زنجان در اعتراض به عملکرد کمیته‌ها پرداخت

---

۱. همان؛ ۱۲ فروردین ۱۳۵۸.
۲. همان؛ ۲ خرداد ۱۳۵۸.
۳. همان؛ ۱۵ تیر ۱۳۵۸.
۴. انقلاب اسلامی؛ ۳۱ خرداد ۱۳۵۸.

و نوشت: «مردم این شهر از وضع کمیته‌ها به ستوه آمده‌اند، آرامش از این شهر به علت هرج و مرج ناشی از خودسری این نهاد سلب گردیده» همین روزنامه بعد از دستگیری فرزندان آیت‌الله طالقانی نوشت:

> در جریان این دستگیری و ربودن فرزندان آیت‌الله، برادران ارتش به هیچ عنوان دخالتی نداشته‌اند، فقط کمیتهٔ سلطنت‌آباد تهران بانی و عامل این اقدام ناگوار بوده است.[۱]

روزنامه اطلاعات نیز در راستای اهداف فوق در اردیبهشت ۱۳۵۸ نوشت:

> کمیته‌های خرمشهر و کاشان به دلیل ادامهٔ اقدامات ناشیانه و ناپسند منحل شدند.[۲]

همچنین همین روزنامه در خرداد همان سال نوشت:

> هدایت‌الله متین دفتری به هنگام خروج از کشور در فرودگاه تهران با عمل خشن و گستاخانه چند نفر پاسدار مسلح روبه‌رو شد....[۳]

طبیعی است که نهادهای انقلابی علی‌رغم منشای پیدایش خیرخواهانه خود، دارای نقاط ضعفی نیز بودند که بیشتر ناشی از ساختار و نوع فعالیت آنان بود زیرا در این نهادها هیچ اقدام گزینشی و نظارتی بر روی اعضا انجام نمی‌گرفت افراد بسیاری به دلیل سوء استفاده از موقعیت، در پیکره این نهادها جای گرفته و موجبات اذیت و آزار و یا اخلال نظم عمومی می‌شدند. بنابراین نباید عملکرد نامعقول یک و یا چند فرد را در فلان شهرستان به عملکرد و فعالیت دلسوزانه هزاران انسان مخلص که جز استواری انقلاب و تبعیت از رهبری چیز دیگری در سر نداشتند، زیر سؤال برد. دیگر آنکه، این نهادها به دلیل ظهور قریب‌الوقوع، فرصت آموزش لازم به نیروهای خود پیدا نکردند. همین خود عاملی گردید برای برخی اقدامات ناشیانه که بعضاً به وسیلهٔ مخالفان و معاندان انقلاب مورد بزرگنمایی قرار گرفت. در یک جمعبندی می‌توان گفت که دولت موقت و نهادهای انقلابی هر کدام پرچمدار یک نوع گرایش نسبت به اوضاع و تحولات جامعه بودند. شورای انقلاب حد وسط این دو، نقش مهار دوجانبه را در پیش گرفته بود

---

۱. کیهان؛ ۲۴ مهر ۱۳۵۸.

۲. اطلاعات؛ ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۸.

۳. همان؛ ۲۳ خرداد ۱۳۵۸.

در این رهگذر هرچند نزدیکی شورا به نهادهای تازه تأسیس بیشتر احساس می‌شد اما نقش آن شورا در مهار دادگاهها و کمیته‌های انقلاب که به سرعت مسیر انهدام معارضین و مخالفین را دنبال می‌کردند، مؤثر واقع شد. به طوری که نقش شورا در صدور فرمان عفو عمومی، منع کمیته‌ها در دستگیری اعضای دولت و همچنین نظامیان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار گردید.

فصل سوم

مرحله تکوین قانونی نظام سیاسی جدید

گفتار اول: تعیین نوع نظام سیاسی

تثبیت الگوی سیاسی جمهوری اسلامی

بعد از پیروزی انقلاب اولین و مهمترین مسأله در این حوزه تعیین نوع نظام سیاسی در کشور بود که دیدگاههای مختلفی دربارهٔ آن وجود داشت. این نگرشها در ماههای اسفند ۵۷ و فروردین ۵۸ در روزنامه‌ها و نشریات آن دوران دربارهٔ تعیین حکومت آینده ایران منعکس شده است.

اصولاً در قبل از پیروزی به دلیل تحت الشعاع قرار گرفتن همه امور با مبارزه علیه رژیم سابق، کمتر سخنی در مورد نحوهٔ نوع نظام سیاسی توسط گروههای سیاسی مطرح می‌شد، شاید فقدان چشم‌اندازی سریع پیروزی عدم ضرورت پرداختن به این بحث را موجب می‌گردید. اما به هرحال یکی از قدیمی‌ترین شعارهای ایام انقلاب شعار درخواست برپایی حکومت اسلامی بود اما اینکه قالب اجرایی این حکومت چگونه باشد، کمتر مورد بحث قرار می‌گرفت. بتدریج در اواخر ماههای پیروزی شعار حکومت اسلامی به جمهوری اسلامی تبدیل شد و محوری‌ترین شعار مردم شعار «آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی» و یا «به گفتهٔ خمینی نظام شاهنشاهی نابود باید گردد، جمهوری اسلامی ایجاد باید گردد» بود. امام خمینی نیز به صورت موردی بویژه در برخی مصاحبه‌ها باخبرنگاران خارجی از جمهوری اسلامی به عنوان نظام مورد انتظار خود نام می‌برد اما علی‌رغم این مباحث، موضوع تعیین نوع نظام سیاسی به صورت جدی بعد از پیروزی مطرح و دیدگاههای مختلفی دربارهٔ آن ابراز شد.

در این مقطع برخی از جریانات سیاسی خواستار عنوان «جمهوری» و یا «جمهوری دمکراتیک» و برخی دیگر، از عنوان جمهوری دمکراتیک اسلامی و یا جمهوری اسلامی حمایت کرده و گروه دیگر «حکومت اسلامی» را عنوان مناسبی برای دولت انقلاب می‌دانستند که هر کدام از این عناوین بالتبع دارای معنای خاص خود و متکی بر تفکر سیاسی خاص بود و هر یک از این جریانات، آن تفکر سیاسی را مد نظر داشتند.

امام خمینی در برخی مصاحبه‌های خود قبل و بعد از پیروزی، از جمهوری اسلامی به عنوان نوع حکومت آتی ایران نام برده بود. وی اعلام کرد که حکومت پیشنهادی ایشان برای آیندهٔ کشور «جمهوری اسلامی» است که باید به آرای عمومی گذاشته شود و آن را «حکومت جمهوری، متکی به آرای عمومی و اسلامی، متکی به قانون اسلام» تعریف کرد.[۱] وی همچنین، چنین نظام نوینی را مشروط به تدوین قانون اساسی مناسب که «متکی به قانون اسلام است» دانست[۲] و تأکید کرد که «جمهوری اسلامی متکی به آرای عمومی و قوانین اسلام برقرار خواهیم کرد»[۳] و «جزئیات نوع جمهوری و مسائل مربوط به آن را تعیین خواهد نمود.»[۴] اما دولت موقت از موضع اسلامگرایان لیبرال در ۵۷/۱۱/۳۰ ناگهان اعلام کرد که در تعیین همه‌پرسی برای شکل رژیم، مردم باید به این سؤال پاسخ دهند که جمهوری دمکراتیک اسلامی آری یا نه؟[۵] حتی عنوان «جمهوری دمکراتیک اسلامی» در اساسنامه مصوب شورای انقلاب که از طرف اعضای شورا تهیه شده بود، نیز برای نظام آتی در نظر گرفته شده بود.[۶] به دنبال این موضع نیروهای لیبرال و چپ بشدت مخالفت خود را با الگوی تلفیقی امام خمینی مطرح کردند. در این باره حسن نزیه (عضو نهضت آزادی و رئیس کانون وکلا) طی مصاحبه‌ای با روزنامهٔ کیهان اعلام کرد.

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۵، ص ۱۴۴.
۲. همان؛ ص ۱۴۴، ۱۸۱.
۳. همان؛ ص ۲۰۴.
۴. همان؛ ص ۲۵۶.
۵. کیهان؛ ۳۰ بهمن ۱۳۵۷.
۶. صورت مذاکرات شورای انقلاب اسلامی؛ ج ۱، اساسنامهٔ مادهٔ یک.

عنوان جمهوری ایران هم می‌تواند کافی باشد و قید اسلامی ضروری نیست. زیرا قانون اساسی آینده شامل فلسفهٔ اسلامی است.[۱]

جمعی دیگر از وکلای عضو کانون وکلا نیز طی سخنانی ضمن تأکید بر اینکه جمهوری اسلامی عنوان مبهمی است، اعلام داشتند:

این عنوان معجونی از یک کلمهٔ سنتی و یک کلمهٔ خارجی و دارای تضاد شدیدی است. زیرا جمهوری اصلاً قوانین الهی را رد می‌کند چون منشأ آن ملت و مردم است ولی قوانین الهی لایتغیر است.[۲]

داریوش شایگان (یکی از اعضای جبهه ملی) نیز خواستار ایجاد یک دموکراسی واقعی و دولتی مدرن مانند دولت آلمانی گردید.[۳] دبیر حزب ایران وابسته به جبهه ملی نیز «جمهوری اسلامی» را یک مجهول مطلق دانست و از «جمهوری دمکراتیک ایران» حمایت کرد و معتقد بود از آنجا که اکثر مردم ایران مسلمانند و متأثر از اسلام می‌باشند بنابراین همیشه تار و پود رژیم ما در بافت آیین ماست. وی الگوی جمهوری اسلامی را مبهم و مخالف دموکراسی آزاداندیش دانست.[۴] علی اصغر حاج سید جوادی (مسئول یک گروه سیاسی به نام جنبش) نیز در این باره می‌گوید:

از آنجا که مردم ایران اکثراً مسلمان هستند و انقلاب ما هم اسلامی است خود به خود احتیاجی به اضافه کردن صفت اسلامی به دنبال جمهوری نیست.[۵]

عبدالکریم لاهیجی (سخنگوی انجمن لیبرال دفاع از آزادی و حقوق بشر) نیز جمهوری اسلامی را یک چیز غلط دانست و معتقد بود اساساً نمی‌توان بین جمهوری و اسلام آشتی داد.[۶] برخی دیگر نیز حکومت را امری بشری دانسته و مخالف دولتی شدن دین بوده و حکومت جمهوری را که در بردارندهٔ تجربه، خطا و تصحیح است،

---

۱. کیهان؛ ۲ اسفند ۱۳۵۷، ص ۴.
۲. همان؛ ۱۲ اسفند ۱۳۵۷، ص ۸.
۳. همان؛ ۵ اسفند ۱۳۵۷، ص ۶؛ ۶ اسفند ۱۳۵۷، ص ۸.
۴. همان؛ ۶ اسفند ۱۳۵۷، ص ۵.
۵. همان؛ ۷ اسفند ۱۳۵۷، ص ۶.
۶. همان؛ ۱۶ اسفند ۱۳۵۷، ص ۶.

پیشنهاد می‌کردند.(۱)

به دنبال این اظهارنظرها، امام خمینی در بیانیه‌ای که در ۵۷/۱۲/۹ و هنگام ترک تهران به سوی قم منتشر کرد، اعلام نمود که در رفراندوم آتی «من به جمهوری اسلامی رأی می‌دهم» و از مردم نیز خواست به «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد» رأی دهند. وی آن را «تنها مسیر انقلاب دانست» هر چند در این اعلامیه اضافه شده است:

> کسانی که مخالف هستند آزاد و مختارند که اظهار مخالفت نمایند و... آزادانه هرکس رأی خود را بدهد.(۲)

وی در سخنان دیگری در هنگام ورود به قم، استفاده از لفظ «دمکراتیک» برای رژیم اسلامی را تقبیح کرد و آن را فرم غربی نامید و افزود: «آن که می‌گوید جمهوری دمکراتیک یعنی جمهوری به فرم غرب» و افزود: «ما فرمهای غربی را نمی‌پذیریم» وی در عین حال تأکید کرد که «ما تمدن غرب را قبول داریم لکن مفاسدش را نمی‌پذیریم». وی افزود: «آنکه ملت ما می‌خواهد جمهوری اسلامی است نه جمهوری فقط، نه جمهوری دمکراتیک، نه جمهوری دمکراتیک اسلامی؛ «جمهوری اسلامی».(۳) وی در ادامه «جمهوری اسلامی» را تأمین کنندهٔ استقلال، عدالت، آزادی و رفاه دانست.

وی در سخنان دیگری تأکید کرد که عمال اجانب می‌خواهد اسلام را از این کشور حذف کنند و افزود:

> آنها می‌خواهند یا جمهوری را در اینجا ایجاد کنند که اسلام نباشد، یا جمهوری دمکراتیک را ـ که باز اسلام در کار نباشد ـ یا جمهوری دمکراتیکی اسلامی؛ دمکراتیک را که باز یک رنگ غربی به آن بدهند. شما باید بیدار باشید و جز جمهوری اسلام به هیچ چیز رأی ندهید.(۴)

امام خمینی در سخنان بعدی خود نیز این مباحث را تأکید کرد. به طوری که در اکثر

---

۱. همان؛ ۸ فروردین ۱۳۵۸، ص ۲.
۲. صحیفهٔ امام؛ ج ۶، ص ۲۶۵ ـ ۲۶۶.
۳. همان؛ ص ۲۷۶.
۴. همان؛ ص ۳۷۲.

سخنرانیها و اعلامیه‌های ایشان در دو ماه اسفند ۵۷ و فروردین ۵۸، نامبرده ضمن اشاره به عنوان «جمهوری اسلامی» و تشویق مردم به رأی دادن به آن به نقد نظریات مخالفین می‌پردازد. وی در این سخنان مخالفین جمهوری اسلامی را افرادی می‌داند «با اسلام مخالفند» و معتقد است آنها با طرح «جمهوری» و یا «جمهوری دمکراتیک» و حذف اسلام «می‌خواهند همان مصایب قبل را با فرم دیگر برای ما به بار بیاورند». وی می‌افزاید: «ما اسلامی را می‌خواهیم، ملت ما اسلام را می‌خواهد[۱]». در سخنان دیگری می‌افزاید: «آنها که اصرار دارند اسلام را از کنار جمهوری کنار بگذارند، اینها خائنانی هستند که در ملت می‌خواهند اختلاف ایجاد کنند... آنها غربزدگانی هستند که نمی‌فهمند چه می‌گویند.... اینها مگر با اسلام دشمنند؟! اینها مگر با ملت اسلام دشمنند؟!... که می‌خواهند منحرف کنند؟...».[۲] «ملت ما خون داده است تا جمهوری اسلامی وجود پیدا کند نه جمهوری؛ نه جمهوری دمکراتیک یعنی جمهوری غربی، یعنی بی‌بندوباری غرب. این تقلیدها را کنار بگذارید، این غربزدگیها را کنار بگذارید؛ بگذارید ملت با این مسیری که [در پیش]گرفته است، استقلال خودش را تمام کند».[۳]

این مواضع امام خمینی بشدت مورد حمایت مراجع و فقهای اصولی شیعه قرار گرفت و آنان در سخنان و اعلامیه‌های خود ضمن حمایت از جمهوری اسلامی به عنوان نظامی مطلوب از مردم می‌خواهند تا به آن رأی دهند و آن را ضامن حاکمیت احکام اسلام و سعادت مردم می‌دانند. در این باره آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله خوئی (دو تن از مراجع بزرگ شیعی) ضمن اشاره به اینکه اکثر مردم ایران شیعه بوده‌اند و باید قوانین موافق مذهب آنان باشد، حمایت خود را از جمهوری اسلامی اعلام کردند.[۴] آیت‌الله شریعتمداری نیز جمهوری اسلامی را دموکراسی واقعی و خواست همه مردم دانست و معتقد بود دموکراسی به معنای غربی یعنی حاکمیت مردم بر مردم، در حالی که جمهوری اسلامی شامل دو بعد حکومت خدا بر مردم و مردم بر مردم می‌باشد یعنی

---

۱. همان؛ ص ۳۵۳.
۲. همان؛ ص ۳۶۱ ـ ۳۶۲.
۳. همان؛ ص ۳۶۲.
۴. کیهان؛ ۹ فروردین ۱۳۵۸.

مردم نمایندگان خود را انتخاب می‌کنند و نمایندگان نیز ملزمند که بر اساس خـواست مردم مسلمان، قوانین و احکام اسلام را مراعات کنند. وی تأکید دارد که دموکراسی در ایران باید متناسب با مفاهیم فکری و عقیدتی مردم ایران باشد و دموکراسی واقعی در چهارچوب انقلاب اسلامی خواست مردم است که در قالب جمهوری اسلامی به نحوی تحقق خواهد یافت.[۱] آیت‌الله طالقانی نیز معتقد بود جمهوری اسلامی یعنی مال همه مردم، نظر همه مردم و طبق موازین اسلام (که خواست همه مردم است). وی می‌افزاید:

> دموکراسی و دمکراتیک غربی از نظر اسلام یک حکومت مردمی نیست زیرا در غرب سرمایه و تبلیغات تسلط دارد و فحشا و فساد را گسترش می‌دهد و ما آن چنان دموکراسی را نمی‌خواهیم. ما دموکراسی اسلامی یعنی جمهوری اسلامی را که طبق معیارهای اعتقادی و اخلاقی و انسانی و آزادی همه مردم است خواستاریم.[۲]

محمد مفتح (یکی از روحانیون نزدیک به امام خمینی) نیز اعلام کرد:

> من به جمهوری اسلامی رأی می‌دهم زیرا معتقدم اگر اسلام راستین زیر بنای حکومت جمهوری یعنی مردم باشد بهتر از هر مکتب می‌تواند سعادت اجتماعی و فردی مردم را تأمین کند.[۳]

در همین حال برخی از روحانیون حتی عنوان جمهوریت را نیز نپسندیده و از حکومت اسلامی به عنوان رژیم مورد علاقه خود نام بردند در این باره آیت‌الله روحانی طی مصاحبه‌ای با روزنامهٔ کیهان اعلام کرد که من به حکومت اسلامی رأی می‌دهم چون کیفیت حکومت اسلامی به نفع عامهٔ مردم است.[۴]

این مشاجرات باعث گردید تا برخی جریانات سیاسی مانند کمونیستها، رفراندوم را تحریم کنند.[۵] برخی نیز مانند سازمان مجاهدین به صورت مشروط به جمهوری اسلامی رأی دهند[۶] و برخی رهبران و گروههای عضو جبههٔ ملی موضع خود را تعدیل

---

۱. همان؛ ۲۰ اسفند ۱۳۵۷، ص ۴.
۲. همان؛ ۲۶ اسفند ۱۳۷۶، ص ۳.
۳. همان؛ ۸ فروردین ۱۳۵۸، ص ۶.
۴. همان؛ ۲۴ اسفند ۱۳۵۷.
۵. همان؛ ۹ فروردین ۱۳۵۸، ص ۲ (بیانیهٔ چریکهای فدائی خلق) ؛ ۷ فروردین ۱۳۵۸، ص ۳.
۶. همان؛ ۹ فروردین ۱۳۵۸، ص ۱ (بیانیهٔ سازمان مجاهدین خلق).

کنند و حمایت خود را از جمهوری اسلامی اعلام دارند.[۱] به طوری که سنجابی، دبیر کل جبههٔ ملی، جمهوری اسلامی را طبیعی‌ترین ثمرهٔ انقلاب دانست.[۲] اما در نهایت رفراندوم تعیین نوع نظام، در روز ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ با استقبال گستردهٔ مردمی روبه‌رو شد و ۹۹٪ از رأی دهندگان با رأی سبز رنگ و آری خود از جمهوری اسلامی حمایت کردند.[۳] آنان همان طور که امام خمینی می‌گفت: «آری» اسلام است و «نه» خلاف اسلام[۴] جمهوری اسلامی را به معنای حاکمیت اسلام و تحقق آرمان انقلاب اسلامی می‌دانستند.

بر این اساس نگاهی گذرا به مباحث مذکور حول «نوع رژیم سیاسی» در ایران بعد از انقلاب نشان می‌دهد که مهمترین منازعه، نحوهٔ ارتباط بین اسلام و دموکراسی و یا جمهوریت و اسلامیت می‌باشد که این منازعه از همان سال نخستین انقلاب آغاز شد و در سالهای بعد نیز هر چند به صورتی نهفته در مجامع روشنفکری ادامه یافت. در حالی که گروههایی همچون لیبرالها، چپی‌های غیر مذهبی از منظرهای متفاوت بر عدم قابلیت تلفیق اسلام و دموکراسی و اسلام و جمهوریت سخن می‌گفتند و جایگزینهایی همچون «جمهوری» و «جمهوری دمکراتیک» را مطرح می‌کردند. روشنفکران مسلمان بومی مذهبی و اصول گرایان طرفدار امام خمینی قائل به تلفیق اسلام و دموکراسی بودند و «جمهوری دمکراتیک اسلامی» و یا «جمهوری اسلامی» را مطرح می‌کردند که بین این جریان نیز دو گرایش مختلف را می‌توان دید. لیبرالهای مذهبی، اسلام را تنها در قالب یک فضای فرهنگی که تأثیرات خود را بر رفتار تصمیم‌گیران سیاسی بر جای خواهد گذاشت، می‌دیدند. قرائتی از اسلام را مورد توجه قرار می‌دادند که مرجع آن ارزشهای غربی بود و جمهوری اسلامی وقتی مطلوب بود که تفاوتی با دموکراسی در غرب نداشت اما بسیاری از علمای اصولی و بویژه امام خمینی معتقد بودند که اسلام خود دموکراسی واقعی را در بردارد و بر برخی تفاوتها بین دموکراسی غربی و دموکراسی

---

۱. همان؛ ۲۲ اسفند ۱۳۵۷ (اعلامیهٔ جبههٔ ملی).
۲. همان؛ ۹ فروردین ۱۳۵۸، ص ۲.
۳. همان؛ ۱۴ فروردین ۱۳۵۸.
۴. صحیفهٔ امام؛ ج ۶، ص ۴۳۲.

واقعی که در اسلام است، اشاره داشته و جمهوری اسلامی را در بردارندهٔ نوعی قرائت دمکراتیک از اسلام که در عین حال دارای برخی تفاوتها با قرائت غربی بود، می‌دانستند.

بر این اساس هدف نوسازی سیاسی امام خمینی رسیدن به یک نظام ایده‌آل سیاسی بود که هر چند وجوه مشترکی با دموکراسی غربی (یعنی حاکمیت مردم بر مردم) داشت اما به طور کامل بر دموکراسی غربی انطباق نداشت و این دو دارای تشابهات و تعارضات خاصی بودند و در واقع جمهوری اسلامی الگوی مستقلی را تشکیل می‌داد و در نوع خود منحصر به فرد بود که می‌توان از آن تحت عنوان الگوی نوسازی تأسیسی ـ تلفیقی یاد کرد. یعنی هم دارای وجوهی منحصر به فرد تأسیسی است و هم دارای وجوهی مشترک با الگوهای دیگر و تلفیقی است. امام خود در این باره بر وجه مشترک منظور خود از «جمهوری» با قرائت دیگران از «جمهوری» اشاره می‌کند و می‌گوید:

> اما جمهوری، به همان معنایی است که همه جا جمهوری است. لکن این جمهوری بر یک قانون اساسی‌ای متکی است که قانون اسلام است. اینکه ما جمهوری اسلامی می‌گوییم برای این است که هم شرایط منتخب و هم احکامی که در ایران جاری می‌شود اینها بر اسلام متکی است، لکن انتخاب با ملت است و طرز جمهوری هم همان جمهوری است که همه جا هست.[۱]

ابعاد این الگوی جدید سیاسی در مراحل بعدی و بویژه هنگام تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ترسیم شد و نشان داد که الگوی جدید دارای تفاوت با نظر کسانی است که یا ایده‌آل دموکراسی غربی را به عنوان هدف برتر مدّنظر داشتند و یا ارزشهای دمکراتیک را در قرائت خود به عنوان ارزشهای مرجع برای تفسیر اسلام مطرح می‌کردند.

گفتار دوم: قانون اساسی جمهوری اسلامی

تعیین اهداف وجهت‌گیریهای کلان نظام سیاسی جدید

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نیاز جامعهٔ انقلابی را به تجدید میثاقی

---

۱. همان؛ ج ۴، ص ۴۷۹.

نوین آشکار ساخت. این پیمان تازه که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نام گرفت، بیان کنندهٔ ظهور سامان یافته‌تری از انقلاب اسلامی ایران بود و همانند همهٔ انقلابها، بر نظم قبلی شورید و مدعی نظم برتر و نوین‌تری شد که شکل ملموس و مکتوب آن در قالب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نمایان گشت.

فکر تدوین قانون اساسی، قبل از پیروزی انقلاب و به هنگام اقامت امام در پاریس (۱۳ مهر تا ۱۱ بهمن ۵۷) به وجود آمد پیش‌نویس اولیه در همان جا تهیه شد و پس از آن در ایران، مورد بررسیهای متعدد قرار گرفت.[۱]

بر این اساس امام خمینی در دی ماه ۵۷ برای نخستین بار به صراحت از تدوین قانون اساسی جدیدی سخن به میان آورد. در تاریخ ۵۷/۱۰/۱۸، در مصاحبه با خبرگزاری انگلیسی روزنامهٔ فاینشنال تایمز از «مشغول بودن به تهیّهٔ قانون اساسی جدیدی» خبر داد و در مصاحبهٔ خبرنگاران خارجی در تاریخ ۵۷/۱۰/۲۵، در جواب سؤال «آیا برنامه‌ای برای تغییر قانون اساسی دارید؟» با جواب بله این امر را تأیید نمودند. در همین روز در مصاحبه با تلویزیون فرانسه یکی از اهداف شورای انقلاب را ایجاد حکومت موقّتی که بتواند مجلس مؤسّسان را برای تصویب قانون اساسی تأسیس کند، دانست.[۲] و در تاریخ ۵۷/۱۰/۲۹، «یکی از برنامه‌های سیاسی مهم آینده برای مرحلهٔ انتقالی تنظیم و تصویب قانون اساسی جدید»[۳] ذکر کرد.

ایشان در روز بازگشت به ایران در تاریخ ۵۷/۱۱/۱۲، در بیاناتشان باز هم بر اینکه «به موجب آرای مردم، مجلس مؤسّسان را تشکیل خواهیم داد»، تأکید کردند. سه روز بعد یعنی در تاریخ ۵۷/۱۱/۱۵، در مصاحبه با خبرنگاران داخلی و خارجی پس از حکم انتصاب مهندس مهدی بازرگان به نخست وزیری دولت موقّت در پاسخ به پرسش «آیا به نظر حضرتعالی قانون اساسی ۱۹۰۶ غیر قانونی است یا اینکه این قانون اساسی ۱۹۰۶ می‌تواند چهارچوبی باشد برای دورهٔ انتقالی؟» جواب دادند:

این قانون غیر از بسیاری از موادّش که به زور در او وارد شده است، تا ملّت رأی

---

۱. هاشمی، محمد؛ حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ ج ۱، ص ۲۷.
۲. همان؛ ص ۲۲۹.
۳. نجاتی، غلامرضا؛ تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران: از کودتا تا انقلاب؛ ج ۲، ص ۲۹۷.

برخلاف نداده است، به قوّت خودش باقی است.

در حکم انتصاب مهندس بازرگان به نخست وزیری نیز از وی خواست «ترتیب انتخاب مجلس مؤسّسان را بدهد و مقدمات آن را درست کند و مجلس تأسیس بشود».[1] بنابراین تا این زمان امام خمینی تأکید داشت که قانون اساسی جمهوری اسلامی باید هر چه سریعتر در مجلس مؤسسان تدوین و به تصویب مردم برسد. ایشان تأکید کرد که این قانون اساسی هر چند دارای وجوه مشترکی با قانون اساسی قبلی خواهد داشت اما به هر حال شکل تأسیس دارد. به نظر ایشان: «قانون اساسی مشروطه اصول مغفول عنهی داشت که موافق اسلام بود و در رژیم پهلوی به آن عمل نمی‌شد اما امکان به اجرا در آمدن آنها بود». بررسی سخنان امام خمینی در این دوران نشان می‌دهد که ایشان به طور مطلق با قانون اساسی مشروطیت مخالف نبودند چون این قانون به طور کامل با اصول اسلام مغایرت نداشت. اما به نظر می‌رسید امام صلاح نمی‌دیدند انقلاب با نام اسلام به پایان برسد و جمهوری اسلامی اعلام شود ولی هنوز به قانون اساسی مشروطیت اکتفا گردد. از طرفی قانون اساسی مشروطیت پاسخگوی همه نیازهای یک حکومت جدید نبود، بنابراین تدوین قانون اساسی نوین امری ضروری تلقی می‌شد.

بر این اساسی و به این منظور، پس از آغاز کار دولت موقت، با تصویب هیأت دولت در تاریخ ۱۳۵۸/۱/۸ شورای عالی طرحهای انقلاب تأسیس گردید و اساسنامهٔ آن به تصویب رسید. به موجب مادهٔ ۲ اساسنامهٔ مذکور یکی از وظایف شورا: «تهیه طرح قانون اساسی بر مبنای ضوابط اسلامی و اصول آزادی» بود.[2]

الف ـ از مجلس مؤسسان تا مجلس خبرگان

همان طور که در سخنان امام خمینی مشهود بود، به منظور تدوین قانون اساسی ابتدا قرار بود که قانون اساسی در مجلس مؤسسان مورد بحث و تصویب قرار گیرد اما پس از تأکیدات حضرت امام در مورد تشکیل این مجلس، عواملی همچون: چگونگی انتخاب

---

۱. همان؛ ص ۳۵۹.

۲. هاشمی، محمد؛ حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ ج ۱، ص ۲۷.

افراد واجد صلاحیت، تعداد آنان و مدت مورد نیاز برای تشکیل مجلس و مدتی که تدوین قانون اساسی در آن مجلس به طول می‌انجامید، از جمله مشکلات زمان‌گیری بود که تدوین قانون اساسی را به تعویق می‌انداخت. به این دلیل بسیاری از اعضای شورای انقلاب با توجه به ضرورت تسریع تدوین قانون اساسی و تثبیت نظام سیاسی و همچنین با توجه به وجود توطئه‌ها و بحرانهای مختلف موجود در کشور و احتمال تشدید آنها که می‌توانست ثبات انقلاب را به خطر اندازد پیشنهاد برگزاری مجلس محدودتری از نمایندگان مردم را به جای مجلس مؤسسان برای بررسی پیش‌نویس قانون اساسی بنام به مجلس خبرگان (که مجلس محدودتری را شامل می‌شد) ارائه کردند. بعد از جلسه‌ای مشترک، اتخاذ شد که با شرکت اعضای شورای انقلاب و اعضای دولت موقت در حضور امام در قم تشکیل شود.[۱] در این جلسه با توجه به شرایط خاص انقلاب، دو دیدگاه مطرح گردید. نظر اول این بود که، به علت کمی وقت، تشدید توطئه‌ها و ضرورت تثبیت سریع نظام از تشکیل مجلس مؤسسان صرفنظر گردد و پیش نویس قانون اساسی به رفراندوم گذاشته شود. نظر دیگر اینکه، به علت وعده به ملت، مجلس مؤسسان به منظور بررسی و تصویب قانون اساسی تشکیل گردد.[۲] هواداران تشکیل مجلس مؤسسان معتقد بودند که: اولاً، تدوین قانون اساسی از عهدهٔ هر کسی بر نمی‌آید و مستلزم تخصص و مهارت بسیار است. ثانیاً، اگر مجلس مؤسسان قانون اساسی را تدوین کند مورد تأیید سایر کشورهای جهان نیز قرار خواهد گرفت. مخالفان تشکیل مجلس مؤسسان معتقد بودند که: اولاً، تشکیل مجلس مؤسسان نیازمند ضوابط و قوانینی است که در حال حاضر و در چنین شرایطی موجود نیست. ثانیاً، کشور هم در این زمان دچار شرایط ویژه‌ای است ضد انقلاب، جنگ روانی، خونریزی و جدال. بنابراین نمی‌توان سرنوشت تدوین قانون اساسی را به دست رویدادهایی سپرد که همگی آشفته ساز هستند. ثالثاً، در عین حال اگر مهلتی هم در نظر بگیریم و تدوین قانون اساسی را منوط و محدود به زمان خاصی کنیم خود، شرایط محدود کننده‌ای است.[۳] بالاخره، با تصویب

---

۱. همان؛ ص ۲۸.

۲. همان‌جا.

۳. خلیلی، محسن؛ بررسی تأثیرات پس از انقلاب اسلامی بر قانون اساسی؛ ج ۱؛ «ایران و چگونگی بازنگری آن»؛ ←

اکثریّت و موافقت امام خمینی مقرّر گردید «مجلس بررسی قانون اساسی» (معروف به خبرگان) با تعداد کمتری تشکیل گردد و طرح پیشنهادی قانون اساسی، بعد از بررسی به همه‌پرسی گذاشته شود. پس از آن، از طرف امام، فرمان مورّخ ۱۳۵۸/۳/۴ خطاب به نخست وزیر دولت موقت، به ترتیب ذیل صادر گردید:

لازم است ملت مبارز ایران هر چه زودتر سرنوشت آینده مملکت خویش را به دست گیرد و ثمره انقلاب عظیم اسلامی خود را در همه روابط و نظامات اجتماعی به دست آورد و حقوق از دست رفته خود را باز یابد، و عدالت اسلام را در همه شئون جامعه پیاده کند. از این رو طرح قانون اساسی را... با سرعت تکمیل، و به تصویب شورای انقلاب رسانده و هر چه زودتر در اختیار افکار عمومی بگذارید تا همه صاحبنظران و تمامی اقشار ملت ـ در مدت محدودی که تعیین می‌نمایید ـ پیشنهادها و نظرات خود را درباره آن ابراز نمایند؛ و بنابر تصمیمی که با تبادل نظر با شورای انقلاب و دولت گرفته شد، ترتیبی دهند تا مردم هر استان و هر یک از اقلیتهای مذهبی نمایندگان صاحبنظر خود را به تعدادی که شورای انقلاب اسلامی و دولت تعیین می‌کنند، انتخاب کنند. و مجلس متشکل از نمایندگان مردم با توجه به همه پیشنهادهای مفیدی که رسیده است مواد قانون اساسی را به صورت نهایی بررسی و تنظیم نمایند. و سعی شود که در آن کلیه حقوق و آزادیها و فرصتهای رشد و تعالی و استقلال این ملت بر مبنای موازین اسلامی ـ که ضامن حقوق حقه همه افراد است و اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران بدان رأی مثبت داده است ـ پیش بینی گردد. پس از آنکه این قانون اساسی در جمع نمایندگان صاحبنظر مردم مورد بررسی نهایی قرار گرفت، به رأی گذارده شود و طی یک همه پرسی نهایی، همه آحاد ملت قبول یا رد خود را مستقیم درباره آن ابراز نمایند. و سعی شود که تمام این مراحل در اسرع وقت انجام گیرد تا با انتخاب رئیس جمهوری و نمایندگان مجلس، ارکان حکومت جمهوری اسلامی استقرار یابد.[1]

در اجرای فرمان مذکور لایحهٔ قانونی انتخابات «مجلس بررسی نهایی قانون اساسی ایران» (مجلس خبرگان) در تاریخ ۱۳۵۸/۴/۱۴ به تصویب شورای انقلاب رسید.

پایان‌نامهٔ دورهٔ کارشناسی ارشد رشتهٔ علوم سیاسی، ص ۸۴.

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۷، ص ۴۸۲ ـ ۴۸۳.

به موجب مادهٔ یک این لایحهٔ قانونی: «به منظور اظهارنظر نهایی در متن قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که قبلاً تنظیم و در مراحل مختلف بررسی شده مجلس بررسی نهایی قانون اساسی ایران در تهران تشکیل می‌شود». مادهٔ ۲ لایحهٔ فوق عدهٔ اعضای مجلس را با احتساب نمایندگان اقلیتهای مذهبی (زرتشتی، کلیمی، مسیحی و آشوری هر کدام یک نماینده) ۷۳ نفر اعلام نموده بود، تا با رعایت جمعیّت و ضوابط جغرافیایی استانها (بر مبنای هر پانصد هزار نفر یک نماینده) انتخاب شوند. بدین ترتیب، روز ۲۹ تیر ماه ۱۳۵۸ اعضای مذکور که عدّه‌ای از آنان متخصصین و شخصیّتهای ملّی و اسلامی و اقلیّتهای دینی و جمع کثیری از آنان فقها و متخصّصین احکام شرعی بودند به عنوان نمایندهٔ مردم انتخاب شدند و «مجلس بررسی نهایی قانون اساسی» (خبرگان) در تاریخ ۲۸ مرداد ماه همان سال با پیام امام خمینی آغاز به کار کرد.

بعد از تصمیم اکثر مسئولان کشور مبنی بر جایگزینی مجلس خبرگان به جای مجلس مؤسسان، امام خمینی در سخنان عمومی خود بشدت از این تصمیم حمایت کرد و دلایل آن را به شکل واضحتری توضیح داد.

هر چند در این باره محتوای نامهٔ مورخ ۱۳۵۸/۳/۴ خطاب به نخست وزیر که قبلاً ذکر شد بخوبی نظر امام را مبنی بر نگرانی از گذشت زمان و تشدید توطئه‌ها و ضرورت تسریع در تثبیت نظام را بیان می‌کند، اما ایشان در سخنان بعدی خود تأکید کردند تشکیل مجلس مؤسسان با آن عرض و طول، توطئه و خطر است. به گفتهٔ ایشان:

> توطئه این است که تصویب قانون اساسی را به تعویق بیندازند. یک سال، دو سال بحث و شور قرار بدهند، و ریشه‌های گندیده به هم متصل بشوند و اساس اسلام را از بین ببرند.[۱]

زیرا تشکیل چنین مجلس مؤسسانی خود به خود به معنای تعویق تصویب قانون اساسی است. این تعویق:

> موجب این می‌شود که اشخاص توطئه‌گر در مرزهای ما در داخل، در خارج، با هم متصل بشوند، و با اتصال با هم اصل قانون اساسی و اصل اساس اسلام را پایمال

---

۱. همان؛ ج ۸، ص ۱۶۰.

کنند.[۱]

در حالی که به نظر ایشان از حیث نمایندگی از جانب ملت بین مجلس مؤسسان و مجلسی با نام دیگر تفاوتی وجود ندارد. شدیداللحن‌ترین سخن امام خمینی درباره نفی مجلس مؤسسان در واکنش به اظهارات برخی گروههای سیاسی چنین بیان شد:

اگر آن مجلس مؤسسان با طول و عرض و عمق، که دو سال، سه سال، باید طول بکشد تا قانون تصویب بشود، اگر آن طرف را ما بخواهیم از این روشنفکران غربزده، که بعضی از این قشرهای روشنفکر هستند،... از آنهایی که می‌خواهند رژیم سابق را برگردانند و یا شبیه آن را، از آنهایی که از آن طرف مرزها به آنها کمک می‌شود، از آنهایی که مزد می‌دهند به کارگرها که کار نکنند، از آنهایی که اسلام را کهنه می‌دانند، از آنهایی که از اسلام می‌ترسند، اگر ما بخواهیم تعویق بیندازیم و آنطوری که آنها با شیطنت طرح کردند و مع‌الاسف... باید برای اسلام فاتحه بخوانیم؛ باید برای کشور خودمان فاتحه بخوانیم.[۲]

و طرح مجلس مؤسسان با چنین ویژگیهایی را الهام گرفته از شیاطین غرب دانستند و باز هم بر تسریع در تصویب قانون اساسی تأکید کردند. ایشان در عین حال چنین مجلسی را خطری برای اسلام و رسول‌الله(ص) و امام زمان(عج) دانستند. همچنین اذعان کردند مجلس دیگری که قرار است برای تصویب قانون اساسی تشکیل شود باز نمایندگان خود ملت هستند و از این جهت با مجلس مؤسسان تفاوتی ندارد. امام اشکال دیگری را نیز بر مجلس مؤسسان وارد دانستند و آن اینکه چنین مجلسی غربی است و ما نیازمند حقوقدان غربی نیستیم: «ما می‌خواهیم قانون اسلامی بنویسیم، از غرب بیایند نظر بدهند.»[۳] ایشان همچنین از حیث وکالت، بین نمایندگان مجلس مؤسسان و مجلسی با نام دیگر تفاوتی قائل نبودند و می‌گفت:

نگویند که ما مجلس مؤسسان کوچک را نمی‌خواهیم... مگر مجلس مؤسسان چیست؟ جز این است که اشخاصی که مردم آنها را انتخاب می‌کنند باید بنشینند و

---

۱. همان‌جا.

۲. همان؛ ص ۱۶۱ - ۱۶۲.

۳. همان؛ ص ۱۷۱.

قانون را ملاحظه کنند؟ باید حتماً ششصد ـ هفتصد نفر باشند تا نوبت به شما هم برسد! اگر تمام ملت پنجاه نفر را تعیین کنند، اینها وکیل ملت نیستند؟[۱]

به نظر یکی از محققین، در پاسخ به این پرسش که چرا رهبری انقلاب اصرار بر تشکیل «مجلس خبرگان» نمود با اینکه نام «مجلس مؤسسان» ضمن وظایف دولت موقّت قید شده بود؟ دلایل ذیل می‌تواند مسأله را روشن سازد:

۱ـ مجلس مؤسّسان مجلسی است که اعضای آن برگزیدهٔ ملت می‌باشند و از حیث نمایندگی ملت، مجلس خبرگان و مؤسسان تفاوتی نداشتند؛

۲ـ منظور از تشکیل مجلس مؤسسان وضع اصول و تأسیس قوانین اساسی است که در مورد مجلس خبرگان نیز این جهت عیناً می‌توانست تطبیق داشته باشد. مجلس خبرگان نباید چیزی خلق و ابداع کند بلکه چون ملت جمهوری اسلامی را پذیرفته بودند و باید اصول اسلام پیاده می‌شد، کارش ابداع و تأسیس نبود؛ «بلکه گردآوری، بررسی و تنظیم کردن» بود؛

۳ـ در باب عدهٔ نمایندگان هیچ ضابطه و قانونی در دست نیست که تعداد نمایندگان چقدر باشد و از حیث تعداد نمایندگان می‌توان تفاوتی بین مؤسسان و خبرگان قائل شد؛

۴ـ ادّعا می‌شد که مجلس مؤسسان باید از تمام گروهها باشد و چنین ویژگی در مجلس خبرگان وجود ندارد. ولی از یکسو میزان، رأی ملّت و مردم است نه گروهها و از سوی دیگر اگر رأی گروهها هم معیار بود باز هم مجلس مؤسسانی با هر چقدر از افراد، کافی نبود؛

۵ـ تشخیص سودمندی و خبرویّت با مردم بود و مردم هم اجبار نداشتند روحانی انتخاب کنند بلکه بایستی اسلام شناس بر می‌گزیدند.[۲]

در مجموع امام خمینی با تأکید بر تصمیم مسئولان انقلاب، سرانجام تشکیل مجلس مؤسسان را به دلیل اتلاف وقت و احتمال اتحاد نیروهای مخالف جمهوری اسلامی و امکان براندازی نظام کاملاً مردود اعلام کرد و از مجلس خبرگان به عنوان جایگزین آن حمایت نمود. ایشان در سخنرانی شدید اللحن ۲۵ خرداد ۱۳۵۸، از خبرگان اسلامی یاد

---

۱. همان؛ ص ۱۷۲.

۲. مدنی، جلال الدین؛ حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران؛ ج ۱، ص ۹۵.

کردند و آن را ضامن تدوین اسلامی قانون اساسی بر شمردند. به گفتهٔ ایشان:

ما می‌خواهیم یک مملکت اسلامی درست کنیم، ما نمی‌خواهیم یک مملکت غربی درست کنیم... ما قانون اساسی مسکو را که نمی‌خواهیم درست بکنیم؛ و یا قانون اساسی امریکا را. ما می‌خواهیم قانون اساسی اسلام را درست کنیم.(۱)

سپس شرط محدود کنندهٔ دیگری هم گذاشتند:

اسلام‌شناس باید در اینجا دخالت داشته باشد. اسلام‌شناس روحانیون هستند، و بعضی از اشخاصی که در روحانیت داخل هستند، ولو از صنف دیگر، لکن اطلاعات اسلامی ـ سیاسی دارند.(۲)

و ضمن یادآوری به تسریع در تدوین قانون اساسی و تأیید طرح دولت مبنی بر تشکیل یک مجلس هفتاد و پنج نفره، خواهان مغتنم شمردن فرصتها شدند:

این طرح را قبول کنید؛ و به مردم هم تزریق کنید که همین طرح صحیح است. و باقی‌اش برای اینکه می‌خواهیم زود بگذرد... توطئه و [دسیسه] است.(۳)

و ضمن مردود شمردن مجدد مجلس مؤسسان، آن را محصول توطئهٔ غربیها و امریکاییها تلقی کردند و افزود:

ما مجلس موسسانی که غربیها می‌گویند نمی‌خواهیم. همین معنایی که دولت گفته است و زود انجام می‌گیرد؛ نه آنی که یک سال، دو سال، سه سال،... طول بکشد، تا خدای نخواسته یکوقت این ترلزل اسباب این بشود که به هم بخورد اوضاع.(۴)

بنابراین همه بایستی روی پیش نویس قانون اساسی مطالعه کنند و نظر بدهند و این کار را با عنایت به مهلت یک ماهه و همچنین با توجه به اینکه علما بیش از دیگران حق نظر دارند انجام دهند: «همه حق نظر داریم؛ و شما علمای اعلام بیشتر حق نظر دارید».(۵)

و به ملت هم توصیه کردند:

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۸، ص ۱۹۱.
۲. همان‌جا.
۳. همان؛ ص ۱۹۲.
۴. همان؛ ص ۲۱۲.
۵. همان؛ ص ۲۱۹.

ملت علما را تعیین کنند... وقتی سرنوشت اسلام در یک مجلسی باید تعیین بشود، حق علما است که بروند.[۱]

از نظر ایشان همه حق داشتند در مورد پیش نویس قانون اساسی رأی و نظر دهند ولی روحانیون در موارد اسلامی آن بیشتر، سپس امام خمینی روشی را که جمهوری اسلامی برای تصویب قانون اساسی جدید در پیش گرفته بود، ستودند و آن را بهترین روش اعلام کردند:

هیچ دموکراسی‌ای بالاتر از این نیست که یک مطلبی در اختیار مردم دو دفعه [باشد].[۲]

همچنین صفاتی را نیز برای اعضای این مجلس برشمردند:

انتخاب اشخاص متدین، اشخاص مطلع، اشخاص متعهد، اشخاص عقیده‌مند به نهضت... در صراط مستقیم انسانیت و اسلام.[۳]

به نظر امام: از دست دادن فرصتها برای تدوین قانون اساسی مقدمه‌ای برای پذیرفتن شکست بعد از کسب پیروزی بود.

مثل یک لشکر فاتح می‌ماند که زده و رفته و یک جایی را گرفته است لکن معلوم نیست که بتواند حفظش بکند.[۴]

در حالی که برای حفظ پیروزی باید سرداران کارآمد را به میدان فرستاد، کسانی که نه تنها خود از انحراف به‌دورند بلکه اعوجاجها را زود تشخیص می‌دهند و تحت تأثیر دیگران قرار نگیرند.

اگر امروز چهار نفر از این معوجها بروند در این مجلس خبرگان، ممکن است این چهار نفر آدم توطئه‌چی مطلع از مسائل خارج، این دیگران را هم، بسیاریشان را تحت تأثیر قرار بدهند.[۵]

بنابراین همه کوشش و تلاش امام خمینی بر آن قرار گرفته بود که هر چه زودتر

---

۱. همان؛ ص ۲۲۰.
۲. همان؛ ص ۲۳۸.
۳. همان؛ ص ۳۸۵.
۴. همان؛ ص ۵۰۲.
۵. همان؛ ص ۵۳۴.

مجلس خبرگان بررسی قانون اساسی، تشکیل و اساس و مقدرات مملکت معلوم شود. بنابراین بایستی در عین تسریع، روی یک متن پیش نویس کار شود تا هر چه زودتر، نوع و محتوای حکومت استقرار یابد. اما در عین حال بر اسلامی بودن قانون اساسی نیز همواره تأکید می‌کردند که در نظر ایشان اصلی اجتناب‌ناپذیر بود:

> قانون اساسی ما باید اسلامی باشد و اگر حرفی از او اسلامی نباشد، نه من رأی خواهم به او داد و نه ملت.(۱)

که پیام امام خمینی به مجلس خبرگان نیز این موارد را تأکید می‌کند.

ب ـ ماهیت و جهت‌گیریهای مجلس خبرگان

بالاخره نمایندگان مجلس خبرگان که در انتخابات عمومی برگزیده شدند کار خود را برای بررسی نهایی قانون اساسی در تاریخ ۲۷ مرداد ۱۳۵۸ شروع کردند که در ادامه به نحوهٔ تدوین قانون اساسی توسط خبرگان می‌پردازیم.

در انتخابات خبرگان کاندیداهای سه گروه سیاسی مهم یعنی حزب جمهوری اسلامی، جامعهٔ روحانیت مبارز و سایر گروههای همسو با آنان در یک طرف و نهضت آزادی در طرف دیگر و یک جریان مهم شامل ائتلاف ۵ گروه سیاسی (سازمان مجاهدین خلق، جنبش مسلمان مبارز، جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران، جنبش برای آزادی و سازمان اسلامی شورا) در طرف سوم به رقابت پرداختند.(۲)

اما در نهایت حزب جمهوری اسلامی و جامعهٔ روحانیت مبارز تهران همراه با گروههای مؤتلفه، اکثریت قاطع را در مجلس مزبور به دست آوردند.(۳) و مجلس خبرگان در ۲۸ مرداد ۵۸ آغاز به کار کرد و بعد از گذشت ۹ روز در ۲۴ آبان ۱۳۵۸ به کار خود پایان داد. از جمع ۷۲ نفره مجلس خبرگان ۴۱ نفر مجتهد، ۱۲ نفر درس خارج خوانده، ۳ نفر آشنا به سطح و ۲ نفر آشنا به مقدمات بودند و جمعاً ۵۸ نفر تحصیلات

---

۱. همان؛ ج ۹، ص ۱۶۶.
۲. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۲۵۴ ـ ۲۵۵.
۳. همان؛ ص ۲۵۸.

حوزوی داشتند.[۱]

امام خمینی در پیامی به مجلس خبرگان نکاتی را یادآور شدند که نقش زیادی در جهت‌گیریهای آتی این مجلس داشت در این پیام ضمن تأکید بر اینکه اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران به جمهوری اسلامی رأی داده است خواستار آن شدند که قانون اساسی و سایر قوانین در این جهت‌گیری باید صد در صد بر اساس اسلام باشد و اگر یک ماده هم بر خلاف احکام اسلام باشد، تخلّف از جمهوری اسلامی و آرای اکثریّت قریب به اتفاق ملت است. بر این اساس هر رأی یا طرحی که از طرف یک یا چند نماینده به مجلس داده شود که مخالف اسلام باشد، مردود و مخالف مسیر ملت و جمهوری اسلامی است و اصولاً نمایندگانی که بر این اساس انتخاب شده باشند، وکالت آنان محدود به حدود جمهوری اسلامی است و اظهارنظر و رسیدگی به پیشنهادهای مخالف اسلام یا مخالف نظام جمهوری، خارج از حدود وکالت آنهاست وی افزود:

> تشخیص مخالفت و موافقت با احکام اسلام منحصراً در صلاحیّت فقهای عظام است که الحمدلله گروهی از آنان در مجلس وجود دارند. و چون این یک امر تخصّصی است، دخالت وکلای محترم دیگر در این اجتهاد و تشخیص احکام شرعی از کتاب و سنّت دخالت در تخصّص دیگران بدون داشتن صلاحیّت و تخصّص لازم است. البته در میان نمایندگان، افراد فاضل و لایقی هستند که در رشته‌های حقوقی و اداری و سیاسی تخصص دارند و صاحبنظرند که از تخصّصشان در همین جهات قوانین استفاده می‌شود.[۲]

وی همچنین اضافه کرد:

> من با کمال تأکید توصیه می‌کنم که اگر بعضی از وکلای مجلس تمایل به مکاتب غرب یا شرق داشته یا تحت تأثیر افکار انحرافی باشند، تمایل خودشان را در قانون اساسی جمهوری اسلامی دخالت ندهند و مسیر انحرافی خود را از این قانون جدا کنند؛ زیرا صلاح و سعادت ملّت ما در دوری از چنین مکتبهایی است که در محیط

---

۱. ادارهٔ کل امور فرهنگی در روابط عمومی مجلس شورای اسلامی؛ راهنمای استفاده از صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی؛ ج ۱، ایران همراه با معرفی مجلس و اعضای خبرگان، ص ۴۰۸.

۲. صحیفهٔ امام؛ ج ۹، ص ۳۰۹.

خودشان هم عقبزده شده و رو به شکست و زوال است.[۱]

وی در خاتمه توصیه کرد:

علمای اسلام حاضر در مجلس اگر مادهای از پیشنویس قانون اساسی و یا پیشنهادهای وارده را مخالف با اسلام دیدند، لازم است با صراحت اعلام دارند و از جنجال روزنامهها و نویسندگان غربزده نهراسند، که اینان خود را شکست خورده میبینند و از مناقشات و خردهگیریها دست بردار نیستند.[۲]

در اولین جلسهٔ مجلس، به موجب مادهٔ ۱۴ آییننامهٔ داخلی پس از تعیین هیأت رئیسهٔ مجلس، جلسات رسمی با حضور هیأت وزیران تشکیل گردید. در اولین جلسه پیشنویس قانون اساسی مشتمل بر ۱۵۱ اصل توسط نخست وزیر با ذکر مقدمهای کوتاه در ارتباط با نحوه تنظیم اصول قانون اساسی تقدیم رئیس مجلس شد.[۳] و سپس مجلس بررسی نهایی قانون اساسی بر اساس فصل چهارم آییننامه داخلی خود، کار بررسی و تصویب اصول قانون اساسی را طی ۶۷ جلسه در مراحل زیر انجام داد.

مرحلهٔ اول: بررسی مقدماتی با هماهنگی شورای هماهنگی و گروههای هفتگانهٔ تخصصی اصول؛

مرحلهٔ دوم: تهیه اصول در گروهها؛

مرحلهٔ سوم: طرح و تصویب اصول پیشنهادی در جلسات عمومی؛

مرحلهٔ چهارم: رسیدگی و تصویب مجموعه اصول.

و در نهایت بر اساس لایحهٔ قانون مصوب ۱۳۵۸/۸/۲۰ شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران که اظهار نظر نهایی نسبت به متن قانون اساسی مصوب مجلس بررسی نهایی را از طریق رأی آری یا نه، بر عهدهٔ آحاد ملت مقرر داشته بود این قانون در روزهای ۱۱ و ۱۲ آذر ماه ۱۳۵۸ به همه پرسی گذاشته شد و با اکثریت ۱۵/۵۷۸/۹۵۶ رأی مثبت به تصویب نهایی ملت ایران رسید.[۴]

---

۱. همانجا.

۲. همانجا.

۳. هاشمی، محمد؛ حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ ج ۱، ص ۳۱.

۴. همان؛ ص ۳۲.

در جلسات مختلف این مجلس، اعضا با تقسیم شدن در گروههای تخصصی هفتگانه‌ای به بررسی اصول و مواد قانون اساسی شامل (اهداف و اصول، دین، زبان، خط، پرچم، حق حاکمیت مجلس، شوراها، حقوق ملت و نظارت عمومی، قوهٔ مقننه، قوهٔ مجریه، قوهٔ قضاییه مسائل اقتصادی و امور مالی) پرداختند.(۱)

در چهار و نیم ماهی که افتتاح مجلس خبرگان به طول انجامید، فرصتی بود که افراد و گروهها با آزادی خاصی که در آن دوره وجود داشت، بحثهای بسیاری دربارهٔ اولین قانون اساسی مطرح نمایند و سمینارها و کنفرانسهای زیادی تشکیل دهند و مقالات بسیاری منتشر کنند و پس از اینکه از جانب دولت طرح پیش نویس قانون اساسی انتشار یافت صدها طرح اصلاحی تکمیلی ارائه شد که دبیرخانهٔ مجلس خبرگان به جمع‌آوری آنها پرداخت و در اختیار کمیسیونهای مربوط گذاشت.(۲)

هر چند که اکثریت قاطع نیروهای موجود در مجلس نیروهای بومی مذهبی بودند اما در بین آنان دو گرایش اصلی وجود داشت. گرایش اکثریت که روحانیون و اصول‌گرایان مذهبی را شامل می‌شد و گرایش اقلیت که نیروها و هواداران نهضت آزادی و برخی هواداران ناسیونال لیبرال مذهبی را در برمی‌گرفت که هر چند بر نقش مذهب در زندگی سیاسی اجتماعی تأکید داشتند اما دارای تفاوتهای مهمی در نگرش با گروه اول بودند.

در تصویب بسیاری از موارد قانون اساسی چالشها و مباحثات جدی‌ای بین این دو جریان فکری به وجود آمد. نحوهٔ تلفیق اسلامی و جمهوریت، حد و حدود آزادیهای فردی و اجتماعی، آزادی مطبوعات، احزاب و گروههای سیاسی، ویژگی نظام اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی از جمله مباحث مهمی بود که این دو جریان به ارائهٔ دیدگاههای خود پرداختند.

در حالی که جریان اول با حمایت امام خمینی از نوعی «اسلام عقلایی» حمایت کرده و معتقد بود که از آنجا که مردم به جمهوری اسلامی رأی داده‌اند در حقیقت مردم به حاکمیت اسلام و اسلامی کردن سیاست، اقتصاد و فرهنگ رأی داده‌اند که دارای

---

۱. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۲۶۷.
۲. مدنی، جلال الدین؛ حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران؛ ص ۳۹.

ویژگیهای مربوط به خود است و می‌تواند وجوه مشترک و یا مغایری با اهداف نوسازی در غرب و شرق داشته باشد. جریان دوم در مقابل، از نوعی «مدرنیزم اسلامی» با تأکید بر مرجعیت ارزشهای مدرنیستی برای تغییر اسلام به عنوان الگوی اصلاحات یاد می‌کرد و تلاش می‌نمود قرائتی از اسلام را مطرح کند که با ارزشهای مدرنیستی نیز هیچ گونه مخالفتی نداشته باشد.

امام خمینی به عنوان هدایت کنندهٔ اصلی جریان اول از همان ابتدای نهضت بر اساس نگرش اصولی ـ عقلانی خود از ارائهٔ چهارچوبی اسلامی و عقلانی حمایت می‌کرد. وی در نیمهٔ اول سال ۵۸ و در آستانهٔ تصویب نوع حکومت و قانون اساسی به شکل شفافتری به تبیین این آرمان پرداخت. وی مکرر در سخنان خود اعلام کرد:

> مسیر ما اسلام است؛ ما اسلام می‌خواهیم... آزادی و استقلال بی‌اسلام به چه دردمان می‌خورد... شما شهادت را برای خودتان فوز می‌دانید برای اینکه مثل ـ مثلاً ـ سوئیس بشوید؟[۱]

وی همچنین مکرراً خواستار: «تحقق محتوای اسلام در جمهوری اسلامی می‌شود» و معتقد است:

تحقق اسلام موجب تحقق آزادی واقعی، دموکراسی واقعی و رشد و تعالی انسان می‌گردد که با الگوی غربی آن متفاوت است.

وی که «الگوی نوسازی به سبک غرب»[۲] را متفاوت از الگوی «اسلامی کردن» قلمداد می‌کند به نقد آن الگو می‌پردازد و می‌گوید:

> ما می‌خواهیم یک مملکت اسلامی درست کنیم، ما نمی‌خواهیم یک مملکت غربی درست کنیم.[۳]
>
> مملکت اسلامی قانونش باید اسلامی باشد.... ما بیاییم یک قانون امریکایی درست کنیم، یک قانون اروپایی درست کنیم... خون جوانهامان را هدر بدهیم.[۴]

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۷، ص ۴۵۹ ـ ۴۶۰.

2. Westernization.

۳. صحیفهٔ امام؛ ج ۸، ص ۱۹۱.

۴. همان؛ ج ۹، ص ۲۴۵ ـ ۲۴۶.

مثل یک رژیمی که در اروپا هست مثلاً، مثلاً مثل فرانسه ما بخواهیم بشویم، که ما رژیم محمدرضا راکنار بگذاریم، یک رژیمی مثل رژیم فرانسه که کاری به اسلام ندارد... عدالت اسلامی به آنطوری که در اسلام است نیست. ما همچو چیزی را نمی‌خواستیم و نمی‌خواهیم.(۱)

وی معتقد است الگوی نوسازی غرب نمی‌تواند الگوی مناسبی برای جامعه اسلامی باشد:

آیا این پیشرفتها رو به تمدن دارد می‌رود، یا رو به توحش دارد می‌رود؟... به این معنا که انسانها را دارند حیوان درنده بار می‌آورند.(۲)

غرب حیوان بار می‌آورد. آنهم نه حیوان آرام، یک حیوان وحشی... پیشرفت، پیشرفت انسانی نیست. پیشرفت حیوانی است. تربیت انسانی نیست. در غرب تربیت حیوانی است.... آنکه انسان درست می‌کند آن مکتبهای الهی است.(۳)

اسلام انسان می‌خواهد درست کند،... غرب دنبال این است که طیاره درست کند؛ به انسان کار ندارد.(۴)

وی در عین حال به وجوه مشترک تمدن اسلامی و غربی اشاره دارد و می‌گوید:

اسلام آمده است که این طبیعت را بکشد طرف روحانیت... این جور نیست که به طبیعت کار نداشته باشد. تمدن را به درجهٔ اعلایش اسلام قبول دارد و کوشش می‌کند برای تحققش؛ و لهذا حکومتهایی که در اسلام بوده‌اند یک حکومتهایی بوده‌اند که همه جور تمدنی در آنها بوده است.... همان چیزهایی که در ممالک متمدنه باشد، اسلام هم آنها را قبول دارد و کوشش هم برایش می‌کند. در عین حال آنها به این نگاه می‌کنند و همین است. او به این نگاه می‌کند که بکشدش طرف روحانیت، بکشدش طرف توحید، از این جهت فرق است مابین «اسلام و غیراسلام»... لکن حدودش تا همین دیدی است که دارند بیشتر از این نیست. مکتب اسلام دیدش تا آخر است.(۵)

اسلام با هیچ تمدنی مخالف نیست... اسلام مخالف نیست، با دلبستگی و محدود

---

۱. همان؛ ج ۸، ص ۴۲.
۲. همان؛ ص ۱۰۰.
۳. همان؛ ص ۹۵ - ۹۶.
۴. همان؛ ص ۸۱.
۵. همان؛ ص ۴۱۵.

شدن مخالف است که همهٔ آمال و آرزوی ما همین باشد؛ همهٔ هَمِ ما همان علفمان باشد؛ تمام همت ما این باشد که خوب بخوریم، خوب بخوابیم و خوب شهوت،... همه مظاهر تمدن را انبیا قبول دارند، لکن مهار شده؛ نه مطلق و رها. شهوات را جلویش را نگرفتند؛ جلوی اطلاقش را گرفتند. جلو رهایی و آزادی را گرفتند.... آن آزادی که شما می‌گویید که حل شده همان است که حیوانات در صدر خلقت آزاد بودند! انبیا آمدند این آزادی را جلویش را بگیرند و اصلش را مخالف نیستند.[۱]

ما مخالف با ترقیات نیستیم... آنی که آنها می‌خواهند به ما بدهند تمدن نیست.[۲]

وی سپس با انتقاد از روشنفکرانی که معتقد به «عدم قابلیت اجرای اسلام هستند»[۳]، آنان را غربزده می‌داند و می‌گوید:

ای غربزده‌ها! ای اجنبی‌زده‌ها! ای انسانهای میان تهی!... به خود آیید همه چیز خودتان را غربی نکنید.... هی دم از غرب چقدر می‌زنید!... باید احکام اسلام را با احکام غرب بسنجیم! چه غلطی است.[۴]

همچو غربزده شده‌اند، نمی‌توانند تصور بکنند که یک کشور با برنامه اسلامی می‌تواند اداره بشود.[۵]

اعتقاد بچه‌ها و جوانان ما این شد و حالا هم شاید خیلی‌شان این باشد که باید همه چیز ما غربی باشد.[۶]

ما را همچو مؤمن به غرب کردند که حاضر نیستیم غیر از مطالب غرب چیزی را قبول بکنیم.[۷]

امروز مملکت ما غربزده است که از زلزله‌زده بدتر است! امروز بعضی از اشخاص در این مملکت می‌خواهند نگذارند اسلام تحقق پیدا بکند.[۸]

---

۱. همان؛ ص ۵۱۶ ـ ۵۱۷.
۲. همان؛ ج ۱۰، ص ۴۳.
۳. اشاره به سخنان «حسن نزیه» که اجرای اسلام را نه ممکن و نه مفید دانسته بود. ر.ک: روزنامه‌های آن تاریخ.
۴. صحیفهٔ امام؛ ج ۸، ص ۵۶، ۵۸.
۵. همان؛ ص ۷۹.
۶. همان؛ ص ۹۴ ـ ۹۵.
۷. همان؛ ص ۹۹.
۸. همان؛ ص ۱۷۶.

البته آن تمدنی که آنها می‌گویند مثل تمدن شاه است دیگر.[۱]

امام با تأکید بر بازگشت به هویت اسلامی می‌گوید:

هم آنهایی که کتاب می‌نویسند از خودشان بی‌خبر شده‌اند، و هم ماها و مردم از خودمان تهی شده‌ایم و به جای یک موجود شرقی اسلامی، یک موجود غربی بر ما تحمیل شد خودمان را گم کرده‌ایم؛ و به جای مغز شرقی، مغز غربی نشسته است... این یک مرضی است در شرق،... که تا این مرض هست شرق نمی‌تواند صحیح باشد. تا این مرض هست، شرق؛ انگل است؛ تبع.[۲]

اسلام هم وقتی می‌خواهند بشناسند، با حرفهای اروپاییها می‌شناسند. حرفهای غربیها را می‌آورند. فلان غربی اسلامشناس! اسلامی که غربی‌ها برای ما معرفی می‌کنند! این برای این است که ما خودمان را باخته‌ایم در مقابل غرب... تا از این باختگی بیرون نیاید، تا محتوای خودش را پیدا نکند، نمی‌تواند مستقل باشد.... مغز خود آدم مال خودش باشد.[۳]

وی در این مقطع در کنار انتقاد از الگوی رقیب به تشریح و تبیین الگوی مورد نظر خود می‌پردازد و معتقد است:

اسلام؛ متاعی است ارزشمند... همه این مکتبهایی که اسمشان را مکتب «مترقی» می‌گذارند در مقابلش هیچ‌اند و مع‌الاسف نتوانستیم عرضه‌اش کنیم....[۴]

وی هر چند معتقد است دموکراسی و سرمایه‌داری به آن معنایی که در غرب است در اسلام نیست و آزادی اسلامی با آزادی غربی متفاوت است. نگاه اسلام به انسان، جهان و طبیعت متفاوت از غرب است. اما در عین حال وجوه مشترک اسلام و غرب را نیز نفی نمی‌کند. و با دیدی مثبت به دموکراسی، آزادی، رشد علوم و تکنولوژی و ترقی در صنعت و... می‌نگرد و معتقد است این ارزشها در غرب مسخ شده‌اند و اسلام موجب دموکراسی واقعی و آزادی واقعی خواهد شد به نظر وی:

ما اگر موفق بشویم و جمهوری اسلامی را با محتوای اسلام پیاده کنیم... برای همه

---

۱. همان؛ ص ۳۳۸.
۲. همان؛ ج ۹، ص ۳۹۱.
۳. همان؛ ص ۳۷۹.
۴. همان؛ ج ۱۰، ص ۱۴۶.

کشورها که معنی دموکراسی را به معنای حقیقی،... نه به آن معنایی که برای اغفال دیگران است.[۱]

وی می‌افزاید:

ما مخالف با ترقیات نیستیم... آنی که آنها می‌خواهند به ما بدهند تمدن نیست.[۲]

ما با همه علوم و با همه ترقیات موافقیم، الا آنهایی که با اسم ترقی آوردند اینجا و... برای تباه کردن ما.[۳]

اسلام همه ترقیات و همه صنعتها را قبول دارد؛ با تباهیها هم مخالف است.[۴]

روحانیت. نه با آزادی بیان؛ نه با آزادی قلم؛ نه با آزادی گفتار؛... کی مخالف با آن است... حالا هم می‌گویند باز اگر بخواهیم که ضرر ندهیم... ما از باب اینکه آدمی هستیم که مار گزیده و او از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد، ما از آن قبیل هستیم.[۵]

بر این اساس در یک جمعبندی نهایی از این نگرش می‌توان گفت هدف الگوی نوسازی امام خمینی که توسط جریان غالب در مجلس خبرگان حمایت می‌شد، قرائتی از اسلام بود که مبتنی بر آموزه‌های استنباط شده از قرآن، حدیث و عقل در همه ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و اجتماعی کشور بود که دارای وجوه اختلاف و اشتراک با الگوهای دیگری همچون «غربی سازی»[۶] و یا «مدرنیسم اسلامی»[۷] (که مبتنی بر تطبیق مفاهیم اسلامی بر الگوی مدرنیستی است) می‌باشد. اما در عین حال خود الگوی منحصر به فردی است و درواقع نوعی الگوی تأسیسی تلفیقی است.

این الگو مبتنی بر جهان‌بینی و معرفت‌شناسی متفاوتی از الگوهای دیگر است و بر این اساس نگرش متفاوتی به انسان و جامعه دارد. بر خلاف دیدگاه مادی گروه رقیب قائل به وجود حقیقت مطلق بوده و برای انسان رسالتی خاص قائل است که هرگونه

---

۱. همان؛ ج ۹، ص ۷۲.
۲. همان؛ ج ۱۰، ص ۴۳.
۳. همان؛ ص ۴۶.
۴. همان؛ ص ۵۱.
۵. همان؛ ص ۷.

6. Westernization.
7. Islamic Modernism.

اصلاحات اجتماعی باید مبتنی بر رساندن انسان به آن هدف باشد و در این قالب از دموکراسی واقعی، آزادی واقعی سخن می‌گوید. این دیدگاه در عین حال با واقع‌بینی، نیازهای مادی انسان را نیز می‌پذیرد و مایل به استفاده از ترقیات مادی و تکنولوژیک غرب می‌باشد اما تکنولوژی را بدون ایدئولوژی غرب طلب می‌کند، کالبدی بی‌روح می‌خواهد که در آن روح دیگری باید دمید.

این نظریات صریح امام خمینی، طرفداران جریان لیبرال و لیبرالهای اسلامگر را در انفعال خاصی قرار داده بود اما این امر مانع از اظهارنظر آنان در مطبوعات و مجلس خبرگان نمی‌شد. به طوری که در تصویب بسیاری از مواد قانون اساسی مباحثات جدی بین هواداران امام خمینی و دیگر جریانات مذکور مطرح شد. نحوهٔ تلفیق اسلام و جمهوریت، بحث منشأ حاکمیت، آزادی فردی و اجتماعی و آزادی احزاب و گروههای سیاسی و جهت گیریهای اقتصادی و فرهنگی کشور از جمله این مواد مورد مناقشه بود.

ج ـ مباحث مهم خبرگان

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوّب ۱۳۵۸، در مجموع شامل یک مقدمه و دوازده فصل و یکصد و هفتاد و پنج اصل بود که فصول آن عبارتند از:

الف) فصل اوّل: اصول کلّی، از اصل ۱ تا ۱۴؛

ب) فصل دوم: زبان، خطّ، تاریخ و پرچم کشور، از اصل ۱۵ تا ۱۸؛

پ) فصل سوّم: حقوق ملّت، از اصل ۱۹ تا ۴۲؛

ت) فصل چهارم: اقتصاد و امور مالی، از اصل ۴۳ تا ۵۵؛

ث) فصل پنجم: حق حاکمیّت ملّت و قوای ناشی از آن، از اصل ۵۶ تا ۶۱؛

ج) فصل ششم: قوّهٔ مقنّنه، از اصل ۶۲ تا ۹۹؛

چ) فصل هفتم: شوراها، از اصل ۱۰۰ تا ۱۰۶؛

ح) فصل هشتم: رهبر یا شورای رهبری، از اصل ۱۰۷ تا ۱۱۲؛

خ) فصل نهم: قوّهٔ مجریّه، از اصل ۱۱۳ تا ۱۵۱؛

د) فصل دهم: سیاست خارجی، از اصل ۱۵۲ تا ۱۵۵؛

ذ)فصل یازدهم: قوّهٔ قضاییّه، از اصل ۱۵۶ تا ۱۷۴؛

ر) فصل دوازدهم: رسانه‌های گروهی، اصل ۱۷۵.

با بررسی فصول مذکور می‌توان از جمله ویژگیهای مهم قانون اساسی را در حوزه سیاسی، تأکید بر حاکمیت و مشروعیت الهی و مردمی نظام جمهوری اسلامی و تفکیک‌ناپذیر بودن آنها، تأکید بر اصل ولایت فقیه و اتکاء امور عمومی کشور به آراء عمومی و نظام شورائی ذکر کرد.

و در حوزه اجتماعی و فرهنگی، این قانون بر نظارت عمومی، حمایت از آزادیهای مشروع ملت و تفکیک‌ناپذیر بودن استقلال و آزادی، و گسترش فرهنگ اسلامی تأکید می‌کند و در حوزه اقتصادی از اقتصادی متکی بر حمایت از بخشهای سه گانه خصوصی، دولتی و تعاونی حمایت نموده است.

که در زیر به بررسی توصیفی تحلیلی این ویژگیها و همچنین چالشها و منازعات‌فکری در مجلس خبرگان هنگام تصویب این مباحث و همچنین چالشهای گروههای حاضر در مجلس دربارهٔ مباحث مطروحه در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی می‌پردازیم.

ج ـ۱ـ مباحث مهم خبرگان در حوزهٔ سیاسی ـ اجتماعی

ج ـ۱ـ۱ـ نحوهٔ ارتباط حاکمیت خدا و حاکمیت مردم در نظام سیاسی جدید

یکی از مباحث مهم مجلس خبرگان، بحث دربارهٔ نحوهٔ ارتباط حاکمیت خدا و حاکمیت مردم در نظام اسلامی بود. اصولاً بر اساس آموزه‌های اسلامی «حاکمیت از آن خداست» و بنابراین نحوهٔ اجرای این اصل در جامعهٔ اسلامی و تأثیر آن بر الگوی خاص نظام مبتنی بر اسلام یکی از مباحث مهم خبرگان بود. به صورت خاص رابطهٔ اسلام و دموکراسی اولین بحث مهم تئوریک بعد از انقلاب در حوزهٔ اندیشهٔ سیاسی محسوب می‌شد. مهمترین این مناقشات و بحثها عمدتاً حول اصل پنجم قانون اساسی یا اصل معروف به ولایت فقیه مطرح گردید. این اصل در پیش‌نویس قانون اساسی ذکر نشده بود، بتدریج در آستانه انتخابات خبرگان توسط برخی صاحبنظران و علمای مذهبی مطرح گردید. هر چند این بحث از آموزه‌های مهم فقهای شیعه در طول تاریخ بوده است اما امام خمینی در سال ۴۸ و در جلسات درس خود این مبحث را احیا کرد. ایشان هر چند در سالهای بعد و در طول نهضت اشاره زیادی به آن نداشت اما در تابستان سال ۵۸ بتدریج مسأله ولایت فقیه در روزنامه‌ها از سوی صاحبنظران مطرح شد[۱] و برخی متن پیش‌نویس قانون اساسی را به دلیل عدم ذکر این مسأله نارسا می‌دانستند و پیشنهاد گنجاندن آن در قانون اساسی را داده بودند. در این مورد آیت‌الله گلپایگانی طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد:

> اگر قانون اساسی به طور کامل طبق قوانین شرع تدوین نشود و مسألهٔ اتکای حکومت به نظام امامت و ولایت فقیه روشن نشود حکومت بر اساس طاغوت و ظالمانه خواهد بود.[۲]

یا آیت‌الله مرعشی نجفی معتقد است که باید «ولایت فقیه جامع الشرایط» به اصول قانون اساسی افزوده شود.[۳]

---

۱. به عنوان نمونه رجوع شود به: کیهان؛ ۲ تیر ۱۳۵۸ (اطلاعیه آیت‌الله منتظری) ؛ همان؛ ۱۰ تیر ۱۳۵۸ (مصاحبه آیت‌الله صدوقی) ؛ همان؛ ۲۴ تیر ۱۳۵۸ ؛ جمهوری اسلامی؛ ۲۵ تیر ۱۳۵۸ (قطعنامهٔ کنگره قانون اساسی).

۲. جمهوری اسلامی؛ ۳۰ خرداد ۱۳۵۸.

۳. کیهان؛ ۱ مرداد ۱۳۵۸.

آیت‌الله منتظری نیز طی اطلاعیه‌ای با اشاره به اعتقاد شیعهٔ امامیه در عصر غیبت معتقد بود:

> حکومت، قضاوت و تشخیص قوانین کلی و جعل قوانین و دستورات جزیی در زمان غیبت ولی عصر به فقیه عادل آشنا به حوادث و مسائل روز تفویض شده است.... حکومت و قانون باید به فقهایی که عادل و آشنا به حوادث روز باشند، منتهی شود.... سه قوهٔ مقننه و مجریه و قضاییه از یکدیگر جدا نمی‌باشند و هر سه به فقیه عادل آشنا به مسائل روز منتهی می‌شوند.[۱]

همچنین حدود یکصد و ده نفر از علمای حوزهٔ علمیه قم نیز طی نامه‌ای خواستار درج ولایت فقیه در قانون اساسی شدند. آنان اعلام کردند قانون اساسی دورهٔ مشروطه به مراتب متین‌تر و اسلامی‌تر از پیش‌نویس فعلی می‌باشد و افزودند که ملت عالی‌ترین مقام کشور را جز در مرجعیت شیعه نمی‌داند.[۲] محمد خاتمی (یکی از روحانیون هوادار امام خمینی که بعدها رئیس جمهور ایران شد) طی مقاله‌ای در روزنامهٔ کیهان نوشت:

> در پیش‌نویس قانون اساسی آنچه که نیست، اسلام است. بختیار هم طالب چنین قانون اساسی بود یعنی خواستار یک حکومت جمهوری به جای پادشاهی بود.[۳]

بر این اساس به دنبال پیشنهادات واصله به دبیرخانهٔ مجلس، بررسی نهایی قانون اساسی و نظر مساعد اکثریت خبرگان منتخب مردم، اصل ولایت فقیه در گروه اول مجلس (که متکفل مباحث مقدمه و فصل اول قانون اساسی بود) مطرح شد. سپس در جلسهٔ مشترک کمیسیونها و گروههای مجلس با حضور اکثر نمایندگان به مدت سه روز در حدود یازده ساعت مورد بحث قرار گرفت و بالاخره در ۲۱ شهریور ۵۸ در پانزدهمین جلسهٔ مجلس با اکثریت پنجاه و سه نفر موافق در مقابل هشت مخالف و چهار ممتنع به تصویب رسید.[۴] که در بخشی از آن آمده است.

---

۱. جمهوری اسلامی؛ ۲۴ تیر ۱۳۵۸.

۲. اطلاعات؛ ۱۳ تیر ۱۳۵۸، ص ۱.

۳. همان؛ ۲۱ تیر ۱۳۵۸، ص ۹.

۴. رجوع شود به: دبیرخانه مجلس؛ مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی؛ ج ۱، ص ۳ - ۲۳، ۳۷۹، ۳۸۴ (سخنان آیت‌الله بهشتی).

در زمان غیبت حضرت ولی عصر(عج) در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهدهٔ فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که اکثر مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند.

تفضیل این اصل در قانون اساسی طی فصل هشتم قانون اساسی با عنوان «رهبری و شورای رهبری» آمده و در اصول ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱ و ۱۱۲ توضیح، تفسیر شده بود. بویژه در اصل ۱۱۰ قانون اساسی، وظایف و اختیارات زیادی به مقام ولایت فقیه تفویض گردید به طوری که ولایت فقیه رأس هرم سیاسی کشور محسوب گردید. اهم این اختیارات به طور خلاصه عبارت بود از:

تعیین فقهای شورای نگهبان، نصب عالی‌ترین مقام قضایی کشور، فرماندهی کل نیروهای مسلح، اعلان جنگ و صلح، امضای حکم ریاست جمهوری، عزل رئیس جمهور، عفو و تخفیف مجازاتهای محکومین.

تصویب این اصول، نظریات گروههای مختلف را در داخل مجلس و خارج آن موجب شد. در داخل مجلس، سحابی (عضو نهضت آزادی و نمایندهٔ تهران) ضمن تأکید بر اینکه نظارت اسلام شناسان در اصل شورای نگهبان قابل قبول است، گفت:

اما ولایت فقیه نوعی حاکمیت و سرپرستی بدون رقیب در مقابل دولت است و قابل قبول نیست زیرا اولاً، هیچ فردی معصوم نیست ثانیاً، قدرتی در مقابل دولت است و جامعه را به دو قطب تقسیم می‌کنند و نظم جامعه را به هم می‌زند. ثالثاً، روحانیت را در قدرت قرار می‌دهد و آنها مجبورند مروج دین دولتی شوند که این باعث افول اسلام و جدایی روحانیت از مردم می‌گردد.(۱)

وی معتقد بود:

ولایت فقیه در امر استخراج احکام است، رد فروع بر اصول است و در مقام اجرا نیست. ولایت فقیه مترادف با این نیست که فقیه حتماً در اجرای سیاست در توزیع قدرت سیاسی در جامعه عمل و نظارت بکند... فقیه به سبب خصلت کارش از یک سلسله خصایص باید برخوردار باشد که این خصایص برای ادارهٔ کشور لازم هست اما کافی نیست یعنی حاکم دارای خصایص بالاتری است... حوزهٔ کار رئیس جمهور با

---

۱. اطلاعات؛ ۲۸ شهریور ۱۳۵۸، ص ۲.

ولایت فقیه اصولاً متفاوت است.

وی افزود:

بحثهایی که از زمان مشروطه تحت عنوان مشروطه و مشروعه بوده اکنون دوباره تحت عنوان «ولایت فقیه» و «دموکراسی» مجدداً تکرار می‌شود.[۱]

یکی دیگر از مخالفین، مقدم مراغه‌ای (از مسئولین حزب خلق مسلمان) بود که معتقد بود: اگر اصل مبنا و حکومت راکه آرای عمومی است به حکومت فقیه تبدیل کنیم در سایر اصول تأثیر می‌گذارد و آن وقت باید کلیه اصول بر اساس این اختلاف اصولی تغییر کند و می‌افزود: اسلام ازلی، ابدی و متحرک است و اگر اصول آن را در قالب قانون اساسی بیاوریم خدمتی نکرده‌ایم چون اصول اسلام پشتوانه‌های محکمتری دارد. وی اصل ولایت فقیه را موجب در انحصار قرار گرفتن اسلام در دست یک طبقهٔ خاص روحانی دانست. وی معتقد بود امام خمینی استثنا است اما ممکن است بعداً موجب سوء استفاده قدرت طلبان قرار گیرد.[۲] بنی‌صدر (نمایندهٔ تهران) نیز با طرح این شبهه که: «کجاست آن فقیهی که بتواند جامعیت امام را داشته باشد؟»[۳] افزود:

اگر بنا باشد به فقیه حقوق خاص و اختیارات ویژه بدهیم پس احزاب آزاد حرف مفت است دیگر قانون اساسی لازم نیست.[۴]

در خارج مجلس نیز لیبرالیستها و سوسیالیستها مانند جبهه ملی و گروههای چپگرا و همچنین برخی جریانات اسلامگرا با طرح متضاد بودن «ولایت فقیه» با «حاکمیت مردم» این مباحث را تشدید می‌کردند. جبههٔ ملی طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد که نظام آیندهٔ سیاسی و حکومتی ایران بر مبنای متضاد قرار دارد یک مبنای غیر انتخابی که شامل ولایت امر، شورای نگهبان و حکومت فقها و مجتهدین است و دیگر، مبنای انتخابی که دلالت بر انتخاب رئیس جمهور، مجلس و تشکیل شوراها از طریق انتخابات دارد. در این اطلاعیه آمده است:

---

۱. مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی؛ همان، جلسهٔ چهارم.
۲. همان؛ جلسهٔ پانزدهم.
۳. همان‌جا.
۴. همان‌جا (به نقل از: اطلاعات؛ ۲۸ شهریور ۱۳۵۸، ص ۲).

این قانون فاقد اصول و مشخصات لازم برای جایگزین ضوابط انقلابی مترقی با نیازهای امروز جامعه به جای ضوابط و روابط نظام مطرود و مردود است.[۱]

حتی در زمانی که مسألهٔ بسیار مهم ولایت فقیه در مذاکرات مجلس خبرگان مورد بحث و بررسی قرار گرفت، عده‌ای بر آن شدند که این مجلس از مدت زمان مقرر هم از پیش‌نویس مقرر و هم از آیین‌نامهٔ مصوب عدول کرده است پس باید منحل شود که امام صراحتاً انحلال مجلس خبرگان را توطئه خواندند و ضمن تأکید بر اینکه خبرگان، نمایندگان ملت می‌باشند، به اعضای مجلس خبرگان قانون اساسی توصیه مؤکد کردند که موظفند قانون اساسی و اسلامی بنویسند.[۲] ایشان در جای دیگری ضمن اشاره به اینکه اگر ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است و ولایت فقیه تبع اسلام است، از اصل ولایت فقیه به طور جدی حمایت کردند و گفتند:

قضیه ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد. ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارك و تعالی درست کرده است.[۳]

ایشان ضمن نفی نظر مخالفان مبنی بر اینکه «ولایت فقیه دیکتاتوری است» افزودند:

ولایت فقیه از روز اول تا حالا بوده. زمان رسول‌الله تا حالا بوده. این حرفها چه است که می‌زنند اینها.[۴]

ایشان مخالفان را به جهالت در مورد اصل ولایت فقیه متهم کردند و گفتند:

اینها اصلاً اطلاعی ندارند که قضیه ولایت فقیه چی هست. اصلاً از ولایت فقیه سر درنمی‌آورند که اصلاً چه هست! مگر امیر المؤمنین ـ که ولی امور مردم بود ـ دیکتاتور بود؟

ایشان در ادامه افزودند:

آن قدر به ولایت فقیه، اثر مترقی بار است که در سایر این موادی که شما ملاحظه می‌کنید، معلوم نیست مثل آنجا باشد. یک نفر آدمی که همه جهات اخلاقیش و دیانتیش و ملی بودنش و علم و عملش ثابت است پیش ملت، و خود ملت این را تعیین

---

۱. اطلاعات؛ ۷ آذر ۱۳۵۸، ص ۲ (اطلاعیهٔ جبههٔ ملی).
۲. صحیفه امام؛ ج ۹، ص ۳۱۰.
۳. همان؛ ج ۱۰، ص ۳۰۸.
۴. همان؛ ص ۳۵۴.

می‌کنند.(۱)

در داخل مجلس نیز در مقابل این انتقادات که عمدتاً مبتنی بر مغایرت ولایت فقیه با اصل حاکمیت ملت بود موافقان طرح، ضمن رد این مغایرت، معتقد بودند که ولایت فقیه در راستای حاکمیت ملتی است که به جمهوری اسلامی رأی داده‌اند. آیت‌الله بهشتی (مسئول حزب جمهوری اسلامی و نمایندهٔ تهران) به عنوان مدافع طرح گفت:

> هدف اصل پنجم (ولایت فقیه)، نفی آرای عمومی و از بین بردن آزادیها و اختصاص حکومت به قشر معینی و به روحانیون نیست و این اصل این معانی را نمی‌رساند... چون ما می‌خواهیم نظام اجتماعی اسلامی در آینده داشته باشیم این اصل را پیشنهاد داده‌ایم و به این معنی است که مرکز ثقل حکومت جامعه و رهبری، فقیهی مدیر و مدبر است که مردم او را انتخاب کرده باشند.

وی افزود:

> نظامهای سیاسی اجتماعی دو گونه هستند: یکی، مبتنی بر اصل آرای مردم بدون هیچ قید و شرط که به آن جامعهٔ دمکراتیک یا لیبرال گفته می‌شود و بر اساس آن حکومت تنها یک مبنا دارد و آن آرای مردم است یعنی اگر در یک مقطع زمانی مردم به سمت فساد گرایش پیدا کردند، رهبران حکومتی به خاطر احترام به آرای آنها ناچارند آنطور که اکثریت را خوش آید قانون بگذرانند. دوم، جوامعی که آنها را می‌توان مکتبی و یا ایدئولوژیک نامید. مردم آن جامعه قبل از هر چیز مکتبی را انتخاب می‌کنند و با این انتخاب اعلام می‌کنند که از این به بعد باید همه چیز ما در چهارچوب این مکتب باشد. در این جوامع انتخاب اول (انتخاب مکتب) انتخابهای بعدی را در چهارچوب مکتب محدود می‌کند. جمهوری اسلامی یک نظام مکتبی است که با جمهوری دمکراتیک فرق دارد اینکه تمام اختیارات را بدون هیچ قید و شرطی به آرای عامه باید داد متناسب با قانون اساسی نظام مکتبی نیست چون مردم در انتخاب اول، جمهوری اسلامی را انتخاب کردند. به خاطر این انتخاب، قانون این جامعه باید مبتنی بر اسلام باشد و رهبر آن هم باید اسلام شناس، مدیر و مدبر باشد.(۲)

---

۱. همان؛ ص ۵۲۵ ـ ۵۲۶.

۲. مشروح مذاکرات بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی؛ همان، جلسه پانزدهم.

در نهایت با توجه به اینکه از مجموع نمایندگان ۷۲ نفره مجلس خبرگان، ۴۱ نفر مجتهد، ۱۲ نفر دوره خارج فقه و اصول خوانده، ۳ نفر آشنا به سطح و ۲ نفر آشنا به مقدمات بوده و جمعاً ۵۸ نفر تحصیلات حوزوی داشتند اصل ولایت فقیه به آسانی در آن مجلس به تصویب رسید. نزدیک بودن درصد آرای موافق اصل پنجم با درصد کسانی که دارای تحصیلات حوزوی بودند این موضوع را بخوبی نشان می‌دهد. به طوری که ۸۰/۵ درصد از نمایندگان دارای تحصیلات حوزوی بوده و در مجموع نیز این اصل با ۸۱/۵ درصد آرا به تصویب رسید.[۱]

بحث دربارهٔ نحوهٔ تلفیق حاکمیت ملی و ولایت فقیه در اصول دیگر قانون اساسی نیز بازتابهای خود را نشان داد. هنگام بررسی اصل ششم و هفتم که بر اساس آنها «در جمهوری اسلامی امور کشور باید به اتکا آرای عمومی اداره شود»[۲] و «شوراها از ارکان تصمیم‌گیری و ادارهٔ امور کشور شناخته شده بود.»[۳] برخی از نمایندگان این اصول را مغایر با اصل پنجم یعنی ولایت فقیه دانستند.

یکی از نمایندگان معتقد بود: اصل ۵، اصول ۶ و ۷ را منتفی می‌کند.[۴] اما در پاسخ دکتر آیت (نمایندهٔ مردم تهران و از اعضای حزب جمهوری اسلامی) معتقد بود: تضادی بین این اصول وجود ندارد در اصل پنجم ولایت امر به عهدهٔ کسی است که مردم او را انتخاب کرده‌اند ملاک در ولایت فقیه اکثریت آراست شورا را هم مردم انتخاب می‌کنند.[۵]

دکتر بهشتی نیز اضافه کرد:

> از آنجا که مردم در جمهوری اسلامی اسلام را پذیرفته‌اند اصل ٦ با اصل ۵ مباین نیست بلکه بیان کنندهٔ دایرهٔ نقش آرای عمومی پس از مرحلهٔ انتخاب اول است آرای

---

۱. ادارهٔ کل امور فرهنگی در روابط عمومی مجلس شورای اسلامی؛ راهنمای استفاده از صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ ص ۴۷۱.

۲. اصل ششم قانون اساسی.

۳. اصل هفتم قانون اساسی.

۴. رجوع شود به: مشروح مذاکرات بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی؛ همان، جلسهٔ شانزدهم، سخنان میرمراد زهی.

۵. همان‌جا.

عمومی و انتخاب آزاد با رعایت واقع‌بینانه مراحل، نقش خود را داراست.[۱]

در عین این توضیحات این اختلاف پایه‌ای بین جریانات مختلف اسلامگرا دربارهٔ نحوهٔ تلفیق حاکمیت مردم و ولایت فقیه ادامه یافت. گروه اول حاکمیت مردم را اصل گرفته و خواهان قرائتی از اسلام بودند که با آن تطبیق کند و گروه دوم خواهان قرائتی از حاکمیت مردم در چهارچوب اسلام بودند.

این نظریات مجدداً حول مباحث اصل پنجاه و ششم قانون اساسی (حق حاکمیت ملی) بروز کرد و نسبت حق حاکمیت ملی و ولایت فقیه مورد عنایت خبرگان واقع شد.[۲] خبرگان اتفاق نظر داشتند که حاکمیت مطلق از آن خداوند است. دستهٔ اول از خبرگان معتقد بودند که خداوند این حق را به تمام مردم تفویض کرده است که در چهارچوب دین آن را اعمال کنند. اما دستهٔ دوم از خبرگان بر این باور بودند که حق حاکمیت در عصر غیبت تنها به بندگان صالح (فقهای عادل) تفویض شده است. لذا اصل حاکمیت ملی با ولایت فقیه مخالفت دارد زیرا در اصل پنجم ما حق تعیین سرنوشت را به فقیه دادیم حالا چگونه می‌توان حق حاکمیت را ناشی از ملت دانست؟ لذا این متن (اصل ۵۶) خلاف شرع است و سرنوشت ملت به طور مطلق به او واگذار نشده است.[۳]

دستهٔ اول پذیرفتند که واژهٔ ملی را از کنار حاکمیت بردارند و بر مبنای استدلال زیر، سازگاری دو اصل مذکور را قابل جمع دانستند:

> این اصل [حاکمیت ملی] با اصل پنجم [ولایت فقیه] منافات ندارد زیرا در ولایت فقیه ما آن را به انتخاب اکثریت مردم ذکر کردیم.[۴]

اما دستهٔ دوم پاسخ دادند:

> مسألهٔ رهبری انتخابی نیست. خدا یک قدرتی به او داده است. مسأله پذیرش غیر از انتخاب است.[۵]

---

۱. همان‌جا.

۲. رجوع کنید به: مشروح مذاکرات بررسی نهایی قانون اساسی، همان؛ ج ۱، ص ۲۰-۲۱، ۵۱۰-۵۴۴.

۳. رجوع کنید به: همان‌جا؛ (سخنان حضرات آقایان سید ابوالفضل موسوی تبریزی، کرمی و لطف‌الله صافی در همان جلسه).

۴. همان؛ ص ۵۲۲ - ۵۲۴ (نظر آیت‌الله دکتر بهشتی).

۵. همان؛ ص ۵۳۹ (نظر آیت‌الله سید ابوالفضل موسوی تبریزی).

به هر حال اصل ۵۶ قانون اساسی به صورت زیر با اکثریت ۵۱ موافق (۶ مخالف و ۹ ممتنع) به تصویب رسید.

حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد. و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند.(۱)

سخنان مراغه‌ای در جلسهٔ چهلم مجلس که دربارهٔ شرایط ولی فقیه بحث می‌شد نشان می‌داد که این اختلاف بین اصول‌گرایان و مدرنیستها تا آخر ادامه یافت. وی گفت:

دو اصل است که این دو حال تصادم هستند و آن مسألهٔ حاکمیت ملی و مسأله ولایت فقیه است که این را تا پیش خودمان حکم نکنیم نمی‌توانیم قدمهای بعدی را برداریم و خدا شاهد است که هنوز حل نشده است.

این سخنان در حالی بود که جریان غالب اسلامگرایان در مجلس با حمایت امام‌خمینی از منظرهٔ تأسیسی به امر نگریستند و جمع آن دو (حاکمیت ملی و ولایت فقیه) را بر خلاف نظریات اسلامگرایان لیبرال و برخی چپگرایان اسلامی ممکن می‌دانستند. آیت‌الله منتظری به عنوان یکی از سخنگویان اصلی این جریان فکری در جلسهٔ چهل و یکم در پاسخ به اینکه باید نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران قابل قبول برای جهان باشد گفت:

ملت ایران جمهوری اسلامی را اختیار کرده و به آن رأی داده است حالا می‌خواهد دنیا این را بپسندد یا نپسندد. ما باید حالا که انقلاب کرده‌ایم ببینیم حق و حقیقت کدام است؟ ما باید قانون اساسی را طبق حکومت اسلامی و دستورات اسلامی و زیر نظر کارشناس اسلامی تنظیم کنیم.(۲)

آیت‌الله مکارم شیرازی (از مدرسین حوزهٔ علمیه) نیز در پاسخ به انتقاد جبههٔ ملی از درج ولایت فقیه و اصول اسلامی در قانون اساسی گفت:

اگر ما اصول اسلامی را پایه قرار ندهیم جمهوری اسلامی جنبهٔ دکور و تشریفات پیدا

---

۱. همان؛ ص ۵۴۴؛ ج ۴، ص ۱۲۵.

۲. رجوع شود به: مشروح مذاکرات مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی؛ جلسه چهل و یکم.

می‌کند شما می‌گویید که اصول اسلام را مسلماً همه قبول دارند، پس آن را ننویسم. اگر قبول دارند، چرا ننویسیم؟ اگر نظام جمهوری اسلامی است شتر سواری دولا دولا نمی‌شود.[۱]

در ادامهٔ کار، مباحث ذیل اصل ۱۱۰ قانون اساسی (وظایف و اختیارات رهبری) دیدگاههای مختلف در بین اصولگرایان و قائلین به ولایت فقیه دربارهٔ نحوهٔ تعیین ولی فقیه دیده می‌شود و به وضوح نشان می‌دهد که در مجلس خبرگان در مورد نحوهٔ تعیین ولایت فقیه دو نظر متفاوت فقهی اسلامی وجود دارد. که عبارتند از: انتصاب ولی فقیه از سوی شارع و انتخاب فقیه از جانب مردم.[۲] در مجلس خبرگان همچنین در مورد انتخاب رهبر دو نظر وجود داشت: برخی معتقد به «نظریهٔ کشف» و انتصاب ولی فقیه از سوی شارع بوده که بر اساس آن خبرگان به دنبال کشف فقیه دارای ولایت می‌باشند و برخی بر «نظریهٔ توکیل» و انتخاب رهبر از سوی مردم به عنوان وکیل آنها تأکید داشتند که نظر دوم با مواضع اسلامی نیز نزدیک بود و در نهایت نیز تلفیقی از دو نظریه به تصویب رسید که بر اساس آن مردم خبرگان را انتخاب می‌کردند و خبرگان رهبر را تعیین می‌نمایند که در اصل، رهبر غیرمستقیم به وسیلهٔ مردم انتخاب می‌گردد. در این باره یکی از فقهای مجلس گفت:

ولایت فقیه را اگر درست پیاده کنیم با حاکمیت مردم و اصل شورا کاملاً سازگار است، اما اگر بد پیاده کنیم به این اصل پایان می‌دهیم و این امر قابل دوام نیست.[۳]

مجموعه این مباحث نشان دهندهٔ دو تفکر متفاوت دربارهٔ نحوهٔ تلفیق اسلام و جمهوریت و یا بین حاکمیت الهی و حاکمیت مردم بود.

به هر حال نحوهٔ تلفیق حاکمیت خدا و حاکمیت مردم، الگوی جدیدی در نظام سیاسی بود که از سوی جریان اسلامگرایان اعتدالی به رهبری امام خمینی مطرح و حمایت شد و در مقام عمل در جمهوری اسلامی به اجرا درآمد.

---

۱. همان‌جا.

۲. همان‌جا.

۳. همان‌جا.

ج ـ ۱ ـ ۲ ـ مبحث آزادیهای سیاسی اجتماعی

مباحثی همچون حد و حدود آزادیهای فردی اجتماعی، آزادی احزاب و گروههای سیاسی از جمله مسائل دیگری بود که در حوزهٔ سیاسی اجتماعی قانون اساسی مطرح بود و جهت گیریهای آتی نظام را مشخص می‌کرد و مرز آن را با نظامهای دیگر ایدئولوژیک تعیین می‌نمود.

اصولاً یکی از شعارهای مهم انقلاب اسلامی شعار آزادی بود و وجود خفقان و سرکوب آزادیها در دوران پهلوی را یکی از انگیزه‌های مهم خیزش مردمی علیه آن می‌توان ذکر کرد.

با پیروزی انقلاب و از بین رفتن قدرت سرکوب نظام پیشین، آزادیهای فردی و اجتماعی گسترده‌ای در کشور فراهم آمد. به طوری که در سه ماههٔ اول انقلاب حدود ۲۲۲ مجله و روزنامه منتشر شد[۱] و گروههای متعدد سیاسی مارکسیست، لیبرال، اسلامی به فعالیت در فضای سیاسی کشور ادامه می‌دادند. امام خمینی نیز در مصاحبه‌های متعدد خود بر لزوم حفظ آزادیهای اجتماعی و سیاسی تأکید می‌کرد و معتقد بود که حاکمیت اسلام، آزادی را به دنبال خواهد آورد.

بتدریج در ماههای اولیهٔ انقلاب و گسترش فعالیت گروهها و احزاب سیاسی، بحث آزادی و حد و حدود آن بار دیگر به شکل جدی‌تری در جامعه مطرح شد. همچنین طرح مسائلی همچون: لزوم حجاب برای زنان، مسألهٔ مدارس مختلط، ممنوعیت اختلاط زنان و مردان در دریا،[۲] مطالب مندرج و بعضاً تهمت‌آمیز در برخی مطبوعات، طرح لایحهٔ جدید قانون مطبوعات،[۳] برخورد دولت با برخی مطبوعات،[۴] مسألهٔ اقلیتهای قومی و دینی و تحریکات گروههای سیاسی در این مناطق، این بحث را به عنوان یکی از اولویتهای مهم دامن می‌زد و این سؤالات را مطرح می‌کرد که حد و حدود آزادیهای فردی و اجتماعی چه اندازه است؟

---

۱. اطلاعات؛ ۴ تیر ۱۳۵۸، ص ۹.
۲. رجوع شود به: اطلاعات؛ مرداد ۱۳۵۸.
۳. همان؛ ۲۱ مرداد ۱۳۵۸، ص ۲.
۴. همان؛ ۲۲ مرداد ۱۳۵۸، ص ۱۰.

آیت‌الله مطهری به عنوان یکی از ایدئولوگهای جریان اسلامگرا به دو نگرش موجود در جامعه دربارهٔ آزادی اشاره کرده و معتقد بود که مفهوم آزادی در بینش اسلامی با بینش غربی متفاوت است. به نظر وی مفهوم آزادی به آن معنا که فلسفه‌های اجتماعی غرب اعتقاد دارند با آزادی به آن معنا که در اسلام مطرح است، تفاوتهای عمده و بنیادی دارد. ما که می‌خواهیم کشوری بر اساس بنیادهای اسلامی بنا کنیم نمی‌توانیم این ریزه‌کاریها و ظرافتها را نادیده بگیریم.... در غرب ریشه و منشای آزادی را تمایلات و خواهشهای انسان می‌دانند... . از نظر فلاسفهٔ غرب، انسان موجودی است دارای یک سلسله خواستها و می‌خواهد که این چنین زندگی کند. همین تمایل، منشای آزادی عمل او خواهد بود. آنچه آزادی فرد را محدود می‌کند، آزادی امیال دیگران است. هیچ ضابطه و چهارچوب دیگری نمی‌تواند آزادی انسان و تمایل او را محدود کند. آزادی به این معنی مبنای دموکراسی و آزادی غربی است در واقع نوعی حیوانیت رها شده است. مطهری می‌افزاید:

> از آنجا که انسان دو قطبی آفریده شده یعنی موجودی مرکب از عقل و نفس است محال است که بتواند در هر دو قسمت وجودی خود از بی‌نهایت درجهٔ آزادی برخوردار باشد رهایی هر یک از دو قسمت عالی و سافل وجود انسان مساوی است با محدود شدن قسمت دیگر.[۱]

پس از این تحلیل خود ایشان دربارهٔ مفهوم آزادی در اسلام می‌گوید:

> از دیدگاه اسلام، آزادی و دموکراسی بر اساس آن چیزی است که تکامل انسانی انسان را ایجاد می‌کند؛ یعنی آزادی حق انسان است. به ما هو انسان. حق ناشی از استعدادهای انسانی انسان است نه حق ناشی از میل افراد و تمایلات آنها.[۲]

حزب جمهوری اسلامی به عنوان اولین تشکل اسلامگرایان بعد از انقلاب در جزوه‌ای تحت عنوان مواضع ما ضمن تأکید بر اینکه ویژگی اساسی انسان، خودسازی آگاهانه و آزادانه اوست می‌نویسد:

> بنابراین، اصل در زندگی انسان این است که آزاد بماند و این آزادی او محدود

---

۱. مطهری، مرتضی؛ پیرامون انقلاب اسلامی؛ ص ۱۰۰ - ۱۰۱.
۲. همان‌جا.

نگردد. مگر محدودیتهایی که اگر رعایت نشود به آزادی واقعی او یا آزادی دیگران لطمه می‌زند.

در این جزوه، بی‌بندوباری، خودکامگی، آزادگذاردن نیروهای مخرب و مضر و منافی با کرامت انسان و مزاحم حقوق و مصالح خود او و دیگران را مخالف مفهوم آزادی مورد قبول از دید اسلام می‌داند.(۱) بر این اساس اسلامگرایان عمدتاً آزادی بیان و قلم را هر چند حق انسانها می‌دانند اما آن را مشروط به عدم اخلال در جامعهٔ اسلامی و عدم نشر افکار گمراه‌کننده می‌دانند. در جزوهٔ پیشین آمده است:

جامعهٔ اسلامی نه چون جامعه‌های در بسته از دیدگاه مارکسیسم است که انسانها را در پشت دیوارهای آهنی نگه دارد و نه چون جامعه‌های لیبرال غربی است که بازار مکاره عرضه بی‌ضابطه آزاد افکار باشد.(۲)

امام خمینی نیز آزادی را از حقوق اولیهٔ بشر می‌داند. و معتقد است:

حق اولیه بشر است که من می‌خواهم آزاد باشم، من می‌خواهم حرفم آزاد باشد.(۳)

امام منشأ آزادیخواهی را اصل توحید می‌داند و در جواب به خبرنگار تایمز لندن می‌گوید:

ریشه و اصل همه آن عقاید ـ که مهمترین و با ارزش‌ترین اعتقادات ماست ـ اصل توحید است... این اصل به ما می‌آموزد که انسان تنها در برابر ذات اقدس حق باید تسلیم باشد و از هیچ انسانی نباید اطاعت کند مگر اینکه اطاعت او اطاعت خدا باشد؛ و بنابراین هیچ انسانی هم حق ندارد انسانهای دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند. و ما از این اصل اعتقادی، اصل آزادی بشر را می‌آموزیم که هیچ فردی حق ندارد انسانی و یا جامعه و ملتی را از آزادی محروم کند، برای او قانون وضع کند، رفتار و روابط او را بنا به درک و شناخت خود که بسیار ناقص است و یا بنا به خواسته‌ها و امیال خود تنظیم نماید.(۴)

وی آزادی را محدود به حدود شرع و قوانین الهی می‌داند و کسی بجز قوانین الهی

---

۱. حزب جمهوری اسلامی؛ مواضع ما؛ ص ۳۶.
۲. همان؛ ص ۳۷.
۳. صحیفهٔ امام؛ ج ۳، ص ۵۱۰.
۴. همان؛ ج ۵، ص ۳۸۷.

نمی‌تواند آزادی را سلب کند. امام خمینی در سخنان خود بعد از انقلاب، ضمن اینکه آزادی را هدیه‌ای آسمانی و الهی می‌دانست محدودهٔ آن را سلب آزادی دیگران، حدود قوانین و کارهای عقلانی، عدم برخورد با قوانین الهی، عدم برخورد با مصالح کشور دانست. وی همچنین آزادی برای توطئه، هرج و مرج و یا فساد و فحشا را مغایر فلسفهٔ آزادی دانسته و آنها را از شمول آزادی خارج می‌سازد.(۱)

امام به دلیل اینکه همواره در ایام مبارزهٔ سیاسی خود، از آزادی به عنوان یک هدف مهم یاد کرده بود و تعلق خاطر بسیاری به آن داشت آزادی را متعلق به دوران جدید و یک ارزش غربی نمی‌داند بلکه آن را مطابق فطرت آدمی دانسته و معتقد است که پیامبر اسلام(ص) بنیانگذار آزادی بوده است و آن را از حقوق اولیهٔ بشر می‌داند. از آنجا که امام معتقد به هماهنگی بین فطرت آدمی و دستورات شریعت بود لذا اعتقاد داشت که تعالیم دینی می‌تواند راهبر خوبی در فهم فطرت انسان و هدایت محدودهٔ آزادی باشند. و اینکه وی آزادی را برخاسته از فطرت الهی انسان می‌دانست با دیدگاه غربی که آن را ناشی از طبیعت حیوانی آدمی ذکر می‌کرد پیامدهای متفاوتی دارد که از جمله موجب می‌شد که امام آزادی را در چهارچوب قوانین الهی که به نظر وی همان قوانین تکاملی انسان است، بداند. وی در پاسخ به کسانی که معتقد بودند در غرب مسألهٔ آزادی بدون حد و مرز بوده و مسأله‌ای حل شده می‌باشد، می‌گفت:

> این [نوع آزادی] را در صدر خلقت، خرها حل کرده بودند! آن آزادی که شما می‌گویید که حل شده همان است که حیوانات در صدر خلقت آزاد بودند.(۲)

محدودیتهای مورد نظر امام به طور عمده در دو دستهٔ محدودیت خلاصه می‌شد که یکسری از این محدودیتها را در هر جامعه‌ای می‌توان دید و آن محدودیتهایی است که ناظر بر مصالح جامعه، مردم و حفظ ثبات نظام سیاسی و اجتماعی است و دستهٔ دوم محدودیتهایی بود که منبعث از التزام حکومت و جامعه به دیانت اسلام است که تمایز اصلی دو مفهوم غربی آزادی و مفهوم اسلامی آن را معین می‌کند.

---

۱. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)؛ تبیان؛ دفتر ۲۷: آزادی در اندیشه امام خمینی (س)؛ ص ۹۷-۱۱۴.
۲. صحیفهٔ امام؛ ج ۸، ص ۵۱۷.

وی در مورد آزادیهای نوع اول معتقد است:

آزادی باید منطقی و طبق قانون باشد و آزادی در هرج و مرج، کشتار، ضرب و جرح مردم و توطئه، آزادی نیست بلکه سلب آزادی است.

ایشان در مورد آزادیهای نوع دوم معتقد است:

ما آزادی که اسلام تو[ی] آن نباشد نمی‌خواهیم.... آزادی که در پناه اسلام است، استقلالی که در پناه اسلام است ما می‌خواهیم.... وقتی اسلام نباشد، وقتی پیغمبر اسلام مطرح نباشد، وقتی قرآن اسلام مطرح نباشد، هزار تا آزادی باشد، ممالک دیگر هم آزادی دارند. ما آن را نمی‌خواهیم.[۱]

اسلام است که برای ما آزادی - یک آزادی سالم، آزادی صحیح - تأمین می‌کند.[۲]

وی بی‌بند و باری، فساد اخلاقی، اختلاط نامشروع زنان و مردان و... را آزادی نمی‌داند. این نگرش از آنجا ناشی می‌شود که وی آزادی را نه ناشی از حقوق طبیعی حیوانی انسانی بلکه ناشی از حقوق فطری انسان می‌داند.[۳]

وی در مقابله با برخی نظریه‌پردازان مدرنیست که از آزادی غیر مشروط حمایت می‌کردند، خواستهٔ آنان را حمایت از آزادی مخالف اخلاق و سنن انسانی دانست.

بررسی برخورد امام خمینی با شاخصهایی همچون آزادیهای سیاسی اجتماعی مانند وجود مطبوعات آزاد و رسانه‌های گروهی، پذیرش وجود احزاب یا جناحهای مختلف فکری، پذیرش وجود نظریات مختلف در جامعه، عدم اجبار در اقدامات سیاسی نظیر رأی دادن، انتخاب نمایندگان و...، قبول آزادی شغل، انتخاب محل سکونت، نوع زندگی و آزادی بیان و عقیده و افکار و.... بخوبی نشان می‌دهد که امام اصل آزادی را در راستای مصالح جامعه و قانون و شریعت مورد حمایت جدی قرار می‌دهد.

وی آزادی عقیده، آزادی بیان و آزادی مطبوعات را بشدت تأیید می‌کند اما معتقد است که باید در جهت رشد و هدایت و تربیت جامعه باشد وی «اشکال، بلکه تخطئه،

---

۱. همان؛ ج ۷، ص ۴۵۹ - ۴۶۰.

۲. همان؛ ص ۵۴۲.

۳. قاضی‌زاده، کاظم؛ اندیشه‌های فقهی - سیاسی امام خمینی؛ ص ۳۱۰.

یک هدیهٔ الهی است برای رشد انسانها»[1] می‌دانند اما آن را از توطئه جدا می‌شمارد. امام انتقاد از وضع موجود را در قالب امر به معروف و نهی از منکر بر همه ملت واجب می‌داند.

امام با حضور احزاب مختلف و جناحهای مختلف موافق بود ولی در این مورد نیز مانند سایر شاخصها شرایط و محدودیتهایی را قائل بود. وی احزابی را که مخالف مصالح کشور و مصالح مردم باشد را ممنوع می‌داند. وی دربارهٔ بقیهٔ شاخصها معتقد است:

> اسلام انسان را آزاد خلق کرده است و انسان را مسلط بر خودش و بر مالش و بر جانش و بر نوامیسش خلق فرموده است.... هر انسانی در مسکن آزاد است؛ در مشروب و مأکول ـ آنچه خلاف قوانین الهیه نباشد ـ آزاد است؛ در مشی آزاد است.»[2]

مجموعه این مباحث نشان می‌داد که امام خمینی تلاش دارد مفهوم آزادی را به عنوان یک ارزش فطری که جزء حقوق اولیهٔ اسلامی است در مقابل آنچه که به نظر وی تحریف آن در غرب است، تأسیس کرده و مفهوم واقعی آزادی را بازسازی می‌کند که آن همان آزادی ابعاد انسانی آدمی است که باید وی را برای رسیدن به مسیر تکاملی خود کمک کند.

این نوع نگرش به آزادی به عنوان یک مفهوم تأسیسی تلفیقی در قانون اساسی جمهوری اسلامی توسط اکثر هواداران این نوع نگرش به تصویب رسید و در آن به «آزادی توأم با مسئولیت انسان در برابر خدا»[3] تأکید شده و «تأمین آزادیهای سیاسی اجتماعی در حدود قانون»[4] به عنوان یکی از وظایف دولت به حساب آمده است و «آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک ناپذیر دانسته شده.»

---

۱. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)؛ کلمات قصار؛ ص ۱۷۹ ؛ صحیفهٔ امام؛ ج ۲۰، ص ۴۵۱.
۲. صحیفهٔ امام؛ ج ۱، ص ۲۸۶ ـ ۲۸۷.
۳. قانون اساسی جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸؛ اصل دوم.
۴. همان؛ اصل سوم.

کسی یا مقامی حق ندارد با نام استفاده آزادی به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی، تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌ای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، آزادیهای مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب کند.(۱)

اقلیتهای دینی در حدود قانون، انجام مراسم دینی خود آزادند و حق دارند تا در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل کنند.(۲) حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز می‌کند.(۳) تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد.(۴)

نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مخل بر مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد.(۵) بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع و هر گونه تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون.(۶) احزاب جمعیتهای انجمنهای سیاسی مخفی و انجمنهای اسلامی یا اقلیتهای دینی شناخته شده آزادند مشروط بر اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچ کس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت.(۷) تشکیل اجتماعات و راهپیمایی بدون حمل سلاح به شرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است (اصل بیست و هفتم). هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست، برگزیند(۸) و هیچ کس را نمی‌توان دستگیر کرد

---

۱. همان؛ اصل هشتم.
۲. همان؛ اصل سیزدهم.
۳. همان؛ اصل بیست و دوم.
۴. همان؛ اصل بیست و سوم.
۵. همان؛ اصل بیست و چهارم.
۶. همان؛ اصل بیست و پنجم.
۷. همان؛ اصل بیست و ششم.
۸. همان؛ اصل بیست و هشتم.

مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند.[۱]

اصل بر این است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.[۲] همچنین در اصول دیگر با ممنوعیت هتک حرمت حیثیت افراد و ممنوعیت سلب تابعیت افراد[۳]، رعایت آزادی، انتخاب شغل و عدم اجبار افراد به کاری معین[۴]، ضرورت تشکیل محاکمات علنی و احکام مستدل دادگاهها[۵]، رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی با حضور هیأت منصفه[۶]، و تأمین آزادی بیان و نشر افکار با رعایت موازین اسلامی و مصالح کشور در صدا و سیما.[۷]

نیز بخوبی این جهت‌گیریهای اصلی نوسازی سیاسی و اجتماعی را مورد تأکید قرار داده که نشان می‌دهد هدف این نوسازی یک هدف تأسیسی تلفیقی بوده که با هدف خاص در صدد بهره‌جویی از تجربیات عقلا در قالبی ایدئولوژیک می‌باشد.

هنگام بحث در خصوص این مواد در مجلس خبرگان، نگرشهای مختلفی در مورد میزان شدت و ضعف این محدودیتها بروز کرد. برخی از اسلامگرایان از لزوم حداقل محدودیتها و گروه دیگری از محدودیتهای بیشتری حمایت می‌کردند و به قول یکی از نمایندگان:

عده‌ای می‌خواهند حداکثر آزادیها را رعایت کنند و عده‌ای هم مثل اینکه می‌خواهند عمل با احتیاط کنند.[۸]

شرایط بیرونی مجلس از جمله فعالیتهای مخالفین انقلاب و گروههای معارض نیز این احتیاطها را تشدید می‌کرد.

در نهایت این دوگانگیها باعث شد که میزان محدودیتهای آزادی (احزاب، اجتماعات

---

۱. همان؛ اصول سی و دوم، سی و سوم.
۲. همان؛ اصل سی و هفتم.
۳. همان؛ اصول سی و نهم، چهل و یکم.
۴. همان؛ اصل چهل و سوم.
۵. همان؛ اصول یکصد و شصت و پنجم و ششم.
۶. همان؛ اصل یکصد و شش.
۷. همان؛ اصل یکصد و هفتاد و پنج.
۸. مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی؛ همان، جلسه ۲۸ (سخنان مکارم شیرازی).

و مطبوعات) به قانونی که در آینده نوشته خواهد شد، واگذار گردد. این امر نشان می‌داد که اجماع کافی در مورد «حدی صریح در مورد آزادیها» وجود ندارد. برخی نمایندگان استثنائاتی همچون اضافه شدن (مگر به حکم قانون) در پایان هر ماده را مشکل آفرین دانسته و معتقد بودند که کلمهٔ استثنا یکی از دردسرهای سابق قانون اساسی بود، و در اجرای قانون مشکل ایجاد می‌کرد[۱] به طوری که به قول یکی از نمایندگان:

حقوق مردم باید صریح و روشن باشد نه اینکه هر اصل در مستثنیات آن چنان غرق شود که از بین برود.[۲]

اما به دلیل عدم اجماع در مورد تعیین حد و حدود آزادیها، اضافه‌کردن این مستثنیات به اصل، اجتناب‌ناپذیر بود.

در مجموع هر چند اسلامگرایان از محدودیتها بر آزادی سخن می‌گفتند اما این محدودیتها در بین برخی آن چنان ضعیف بود که آنان را به لیبرالها نزدیک می‌ساخت و در بین حداکثرگرایان آن چنان افزایشی داشت که مفیدیت آن را زیر سؤال می‌برد و در نهایت جریان اعتدالی در مجلس خبرگان ضمن تأکید بر لزوم حفظ آزادیها به عنوان یک حق، حیطهٔ محدودیتهای آن را به آینده ارجاع دادند که این امر در سالهای بعد زمینهٔ چالشهایی را بین دو جریان فراهم می‌آورد.

ج ـ ۱ ـ ۳ـ موضوع تساوی حقوق ملت (اقلیتها و زنان)

برابری و تساوی حقوق شهروندان نیز یکی دیگر از ارزشها و اهداف نوسازی سیاسی و اجتماعی در جوامع غربی بوده که بشدت مورد توجه اسلامگرایان قرار داشت. آنان این ارزش را ناشی از روح اسلام و فطرت آدمی و (نه ناشی از غرب) می‌دانستند اما قالب اجرایی آن را هماهنگ با ادبیات جدید مطرح می‌کردند.

اسلام به برابری انسانها در خلق در مقابل قانون اهمیت ویژه‌ای قائل بود و اصولاً حذف امتیازات موروثی، نژادی، طبقاتی و.... از ویژگیهای نخستین دعوت اسلامی می‌دانست. اسلامگرایان با اخذ این ارزش و تلاش در تلفیق مصادیق جدید آن در جوامع

---

۱. همان؛ جلسهٔ ۲۷ (سخنان آیت).

۲. همان‌جا؛ (سخنان مراغه‌ای).

جدید همچون برابری در مقابل قانون، برابری در انتخابات، برابری در داشتن فرصتهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی مشابه نوعی اندیشهٔ تأسیسی تلفیقی به وجود آوردند. شعار برابری هر چند دارای وجوه بسیار مشترکی با تفکر غربی آن داشت اما در عین حال از وجوه تمایزی که ناشی از برخی قوانین اسلامی بود، برخوردار است.

امام خمینی در سخنان خود ضمن تأکید بر «برابری افراد در جامعه مقابل قانون» معتقد است که

> اسلام دین برابری و برادری است... . و آن چیزی که در اسلام مطرح هست تقوا و صفا و برادری و برابری است.(۱)

تنها امتیاز افراد به عدالت و تقوای آنهاست. همه افراد در مقابل قانون برابرند و همه باید در مقابل قانون تسلیم باشند. وی با اشاره به برابری رهبر جامعه اسلامی در زمان علی‌بن‌ابیطالب(ع) با یک فرد یهودی در مقابل قانون معتقد است که این داستان بهترین نمونهٔ برخورد برابر اسلام در جامعه است.(۲)

به نظر وی:

> اسلام بزرگ تمام تبعیضها را محکوم نموده و برای هیچ گروهی ویژگی خاصی قرار نداده... و در پناه اسلام و جمهوری اسلامی، حق اداره امور داخلی و محلی و رفع هرگونه تبعیض فرهنگی و اقتصادی و سیاسی متعلق به تمام قشرهای ملت است.(۳)

وی انتخابات را متعلق به همهٔ مردم می‌داند. همه به طور برابر از حق رأی برخوردارند بسیاری از ناظران به دلیل برخورد امام خمینی با اصلاحیهٔ لایحهٔ انجمنهای ولایتی و ایالتی در سال ۴۰ که در آن به اقلیتها و زنان نیز حق انتخاب شدن و انتخاب کردن در انجمنهای مذکور داده شده بود، پیش‌بینی می‌کردند که احتمالاً بعد از انقلاب امام از نوعی عدم تساوی در حقوق سیاسی حمایت خواهد کرد اما امام ضمن رد این ادعاها که عمدتاً در مصاحبهٔ خبرنگاران خارجی با وی مطرح می‌شد، تأکید می‌کرد که همهٔ شهروندان در مقابل قانون برابرند. به نظر می‌رسد مخالفت امام در آن مقطع

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۹، ص ۴۴۹؛ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)؛ کلمات قصار؛ ص ۱۰۵.

۲. صحیفه امام؛ ج ۶، ص ۵۷.

۳. همان؛ ج ۱۱، ص ۵۶.

مخالف با اصل تساوی حقوق سیاسی زنان و اقلیتها نبود بلکه وی شرکت زنان در انتخابات را مستلزم فساد می‌دانست و اجازهٔ دادن به اقلیتها را مستلزم گسترش حضور بهاییان و صهیونیستها در ارکان کشور قلمداد می‌کرد و اکنون که در حاکمیت جدید این استلزام از بین رفته است، امام دلیلی برای مخالفت با حضور زنان و یا برابری اقلیتها درمقابل قانون با مسلمانان نداشت.

امام خمینی بر رفتار برابر با اقلیتهای مذهبی تأکید دارد و معتقد است:

در اسلام ما بین اقشار ملتها هیچ فرق نیست... تمام افراد عالم را بشر می‌داند، و حق بشری برای آنها قائل است[۱]

این مملکت مال همه ماست... مال اقلیتهای مذهبی، مال مذهبیون ما، مال برادران اهل سنت ما. همه ما با هم هستیم.[۲]

اقلیتهای مذهبی نه تنها آزادند، بلکه دولت اسلامی موظف است از حقوق آنان دفاع کند. و دیگر اینکه هر ایرانی حق دارد که مانند همه افراد از حقوق اجتماعی برخوردار باشد. مسلمان یا مسیحی و یا یهودی و یا مذهب دیگر فرقی ندارد.[۳]

آنان هم مثل سایر مردم مسلمان ایران، ایرانی و محترم هستند.[۴]

برابری زنان و مردان از حقوق سیاسی و اجتماعی و آزادی آنان در انتخاب شدن و انتخاب کردن (بجز برخی موارد خاص مانند قضاوت) یکی دیگر از مباحثی است که در گفتار امام دیده می‌شود به نظر امام اسلام با آزادی زن نه تنها موافق است بلکه خود پایه‌گذار آزادی زن در تمام ابعاد وجودی زن است.

او در مصاحبه‌ای ضمن اشاره به اینکه اسلام با درس خواندن زن، با کار کردن زن، با کار دولتی او، با مسافرت زن مخالف نیست، می‌گوید:

زن، چون مرد در تمام اینها آزاد است. زن هرگز با مرد فرقی ندارد. آری در اسلام زن باید حجاب داشته باشد، ولی لازم نیست که چادر باشد... زن در ضمن عقد

---

۱. همان؛ ج ۶، ص ۴۶۸.
۲. همان؛ ص ۸۴.
۳. همان؛ ج ۴، ص ۵۰۸.
۴. همان؛ ص ۴۴۱.

ازدواج می‌تواند حق طلاق را برای خودش به وجود آورد.[۱]

زنان در جامعهٔ اسلامی آزادند و از رفتن آنان به دانشگاه و ادارات و مجلسین به هیچ وجه جلوگیری نمی‌شود. از چیزی که جلوگیری می‌شود فساد اخلاقی است که زن و مرد نسبت به آن مساوی هستند و برای هر دو حرام است.[۲]

در نتیجه ایده و مفهوم برابری در دیدگاه امام پدیدهٔ تازه‌ای نیست هر چند از نظر مبنای عمل اجتماعی و سیاسی قرارگرفتن او بویژه در پهنه‌ای گسترده در اندیشه و عمل مصادیق تازه‌ای دارد لذا تمایز کمتری بین دیدگاه امام و آنچه در تمدن جدید به چشم می‌خورد، دیده می‌شود.

این نوع نگرش بخوبی در قانون اساسی جمهوری اسلامی منعکس شده است به طوری که یکی از وظایف دولت «تأمین حقوق همه جانبهٔ افراد از زن و مرد و... تساوی عموم در برابر قانون» ذکر شده (اصل سوم) و «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود» (اصل نوزدهم). «همهٔ افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همهٔ حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند» (اصل بیستم). همچنین «هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح رسیدگی شود» (اصل سی و هفت).

«برابری در مقابل قانون» هر چند مورد تأیید اکثر اسلامگرایان بود اما تساوی در قانون با مخالفت برخی از آنان مواجه شد. برخی معتقد بودند که «تساوی زن و مرد» و یا «تساوی مسلمان و غیر مسلمان» با مقررات شرع نمی‌خواند.[۳] یکی از نمایندگان در این مورد گفت:

حمایت و مساوات در مقابل قانون غیر از مساوات در حقوق است زن در مقابل قانون مساوی است اما دارای حقوق مساوی با مرد نیست.[۴]

---

۱. همان؛ ج ۵، ص ۲۹۴.

۲. همان؛ ص ۱۸۳.

۳. مشروح مذاکرات...، همان، جلسه ۲۴.

۴. همان؛ جلسه ۲۴ (سخنان مکارم شیرازی).

و یکی دیگر افزود:

حق هر کس متناسب با استعداد و زمینه‌های طبیعی و عاطفی است که به او داده شده است.[۱]

و در نهایت نیز جملهٔ «همه افراد ملت اعم از زن و مرد به طور مساوی در حمایت قانون قرار دارند.» رأی نیاورد.[۲]

در مجموع این نگرش ارسطویی از عدل غالب بود که برابری عدل نیست، عدل حقوق متساوی در استحقاقهای متساوی است به صراحت می‌گوییم که در بعضی موارد چون زن و مرد استحقاقهای مساوی ندارند پس حقوق مساوی ندارند.[۳]

و در نهایت نیز عبارت «تساوی در حمایت قانون» به جای «تساوی در برابر قانون» رأی می‌آورد.

به نظر می‌رسید نگرشهای متفاوتی که دربارهٔ تساوی زنان و مردان بین اسلامگرایان وجود داشت به طور عمده ناشی از برخی تفاسیر فقهی در این مورد بود که این بحثها را دامن می‌زد. و در نهایت نیز نوعی اندیشهٔ تلفیقی تأسیسی از برابری به وجود آمد که بُعد تأسیسی آن بسیار رقیق می‌باشد و وجوه مشترک زیادی با اندیشهٔ برابری در غرب دارد. از جمله تمایزات می‌توان به «اعتقاد به عدم حق ریاست جمهور شدن زنان» و جلوگیری از «شغل قضاوت برای زنان» اشاره کرد که در این موارد نیز به دلیل اینکه برخی نظریات فقهی قائل به استفاده از زنان در امر قضاوت و یا حق ریاست جمهوری برای زنان بودند. در نهایت قانون اساسی راه دستیابی زنان به پستهای مذکور را مسدود نکرد و با تأکید بر اینکه «صفات و شرایط قاضی را طبق موازین فقهی که به وسیلهٔ قانون معین خواهد شد» همچنین تأکید بر «رجال سیاسی» به عنوان شرط کاندیداتوری ریاست جمهوری، تصمیم‌گیری در این مورد را به آینده موکول کرد. این امر می‌توانست با فتاوای جدید فقها زمینهٔ دستیابی زنان را به قضاوت فراهم آورد.[۴]

---

۱. همان‌جا؛ (سخنان باهنر).

۲. همان‌جا.

۳. همان؛ جلسه ۲۴ (سخنان کیاوش).

۴. در سالهای بعد این دیدگاهها مطرح شد مثلاً آیت‌الله صانعی فتوا داد که زن می‌تواند حتی ولی فقیه شود. (به

←

ج ـ ۲ـ مباحث مهم خبرگان در حوزهٔ اقتصادی: تعیین چهارچوب اقتصاد اسلامی

ج ـ ۲ـ ۱ـ مبانی نظری بحث در حوزهٔ اقتصادی

نمایندگان مجلس خبرگان در ادامهٔ مباحث خود در تدوین قانون اساسی به بحث دربارهٔ تبیین اهداف کلان اقتصادی نظام جمهوری اسلامی پرداختند. این مباحث در واقع تجلی مباحثی بود که قبل از انقلاب توسط برخی متفکران اسلامگرا مطرح می‌گردید و در آنها ضمن نقد اقتصادی سرمایه‌داری و سوسیالیسم بر نوعی الگوی اقتصادی معین به نام اقتصاد اسلامی تأکید می‌شد.

اصولاً حوزهٔ اقتصاد یکی از حوزه‌هایی بود که اسلامگرایان قبل از انقلاب در آن به مانور پرداخته و با طرح وجود مسائلی همچون نابرابری، فقر، استثمار، استضعاف خواستار تحول در آن حوزه و اصلاح آن بودند. روشنفکران و روحانیون مسلمان عمدتاً وضعیت موجود را ناشی از رشد اقتصاد وابسته به سرمایه‌داری که توسط جریان شبه مدرنیستی حمایت می‌شد، در کشور می‌دانستند و معتقد بودند اقتصاد اسلامی می‌تواند آلترناتیوی برای وضعیت موجود باشد. اصولاً اسلامگرایان ایده‌آل اقتصادی، نظریه‌پردازان مکتب مدرنیزاسیون یعنی سرمایه‌داری آزاد را به دلیل ماهیت استثماری آن نمی‌پذیرفتند. اما با واقع‌گرایی وجوهی از سرمایه‌داری کنترل شده را حمایت می‌کردند. همچنین آنان اقتصاد سوسیالیستی را نیز مورد نقد قرار می‌دادند.

از جمله آثار مهمی که به بحث اقتصاد اسلامی در آن دوره پرداخته بود، کتاب اسلام و مالکیت در مقایسه با نظامهای اقتصادی شرق و غرب آیت‌الله طالقانی یکی از روحانیون صاحب نام و ایدئولوگهای انقلاب اسلامی در آن دوره بود.[۱] وی در این کتاب ضمن تأکید بر اینکه اقتصاد اسلامی با هیچ یک از مکاتب اقتصادی موجود (سرمایه داری و مارکسیسم) تطبیق نمی‌کند و دارای ویژگیهای خاص خود است.

از آثار مهم اقتصادی دیگر این دوره کتاب اقتصاد ما نوشتهٔ آیت‌الله محمد باقر صدر یکی از فقهای بزرگ شیعی در عراق می‌باشد. وی در این کتاب با تفکیک «علم اقتصاد»

نقل از: صانعی، یوسف؛ متین، (تأملاتی درباره تمایز جنسی و احکام مجازات در اسلام)؛ ش ۲ (بهار ۷۸)، ص ۲۱).

۱. طالقانی، محمود؛ اسلام و مالکیت در مقایسه با نظامهای اقتصادی غرب.

از «سیستم اقتصاد» معتقد است که اسلام نوعی سیستم اقتصادی (نه علم اقتصاد که یک علم جدید التأسیس است) ارائه می‌دهد که برای حیات اقتصادی جامعهٔ اسلامی، الگو باشد و به حل معضلات عملی آن جامعه بپردازد. به نظر وی برای تعیین هر سیستم اقتصادی باید زمینهٔ فکری و مفاهیم آن را که سیستم به آن مرتبط است، ملاحظه نمود. به عقیدهٔ ایشان سیستم اقتصاد اسلامی نیز دارای یک پایگاه فکری است که شامل اندیشه‌های اخلاقی اسلامی و اندیشه‌های علمی اقتصادی یا تاریخی بوده که به مسائل اقتصاد سیاسی و یا تجزیه و تحلیل تاریخ جوامع بشری ارتباط پیدا می‌کند.[۱]

همچنین از دیگر متفکران اسلامگرا آیت‌الله مطهری است که در کتاب اقتصاد اسلامی ضمن نقد مارکسیسم و سرمایه‌داری، اقتصاد اسلامی را اقتصادی می‌داند که منابع ثروت در جریان و مورد استفاده باشد و نیروی عمل آزاد و فعال باشد و مالکیت اختصاصی محترم باشد اما نظارت کامل بر طرق درآمد وجود داشته باشد تا درآمد از طریق مشروع به دست آید و استثمار نیز از بین برود.[۲]

امام خمینی نیز به طور عمده نظریات خود را دربارهٔ اقتصاد در سخنرانیهایش که بعد از انقلاب و بویژه در سالهای جنگ انجام می‌شد، مطرح می‌کرد. مانند دیگر اسلامگرایان با نفی سرمایه‌داری و سوسیالیسم، از اقتصاد اسلامی به عنوان یک هدف پشتیبانی می‌کرد. امام نگرش سیستمیک به حوزه‌های مختلف از جمله اقتصاد دارد و معتقد است که حوزه‌های مهم سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در یکدیگر تأثیر و تأثر متقابل داشته و عملکرد همسوی آنها یک نظام اجتماعی تحت عنوان نظام اجتماعی اسلام را می‌تواند شکل دهد. به گفتهٔ وی:

> حل تمامی مشکلات و پیچیدگیها در زندگی انسانها تنها با تنظیم روابط اقتصادی به شکل خاص حل نمی‌شود و نخواهد شد بلکه مشکلات را در کل یک نظام اسلامی باید حل کرد، و از معنویت نباید غافل بود که کلید دردهاست.[۳]

این نظام اجتماعی متاثر از یک معرفت‌شناسی خاص (اعتقاد به طبیعت و

---

۱. رجوع شود به: صدر، محمدباقر؛ اقتصادنا.
۲. رجوع شود به: مطهری، مرتضی؛ نظری به نظام اقتصادی اسلام؛ ص ۲۲۸-۲۳۳.
۳. صحیفهٔ امام؛ ج ۵، ص ۴۳۷.

ماوراءالطبیعه و یک انسان‌شناسی خاص (دو بعدی دیدن انسان) بوده و هدف آن رشد و تعالی ابعاد انسانیت انسان می‌باشد. در این چهارچوب امام از اقتصاد به عنوان یک ابزار و وسیله یاد می‌کند «نظر ما به اقتصاد نیست، مگر به طور آلت.»[۱] بلکه آلتی برای رسیدن به هدف اصلی که همان رشد و تعالی انسان است، می‌باشد. امام پیاده شدن اقتصاد اسلامی را «منوط به حاکمیت همه جانبه اسلام» می‌دانست و می‌گفت:

پیاده کردن مقاصد اسلام در جهان و خصوصاً برنامه‌های اقتصادی آن و مقابله با اقتصاد بیمار سرمایه‌داری غرب و اشتراکی شرق، بدون حاکمیت همه جانبه اسلام میسر نیست.[۲]

اما لزوم تبیین جهت‌گیریهای اقتصادی اسلام را با سه شاخص مهم یعنی «حفظ منافع محرومین»، «گسترش مشارکت عمومی مردم» و «مبارزه با زراندوزان»[۳] مورد تأکید قرار می‌داد. این شاخصها وجه تمایز تفکر ایشان را با «اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیستی حاکم بر جهان» نشان می‌دهد. وی نظام سرمایه‌داری را نظامی استثمارگر، ظالم و زراندوز که موجب نابرابریهای اجتماعی گردیده و منافع محرومین را از بین می‌برد، می‌نگرد و نظام سوسیالیستی را هم به دلیل حذف آزادیها و مشارکت مردمی محکوم می‌کند:

اسلام نه با سرمایه‌داری ظالمانه و بیحساب و محروم کننده توده‌های تحت ستم و مظلوم موافق است، بلکه آن را به طور جدی در کتاب و سنت محکوم می‌کند و مخالف عدالت اجتماعی می‌داند... و نه رژیمی مانند رژیم کمونیسم و مارکسیسم لنینیسم است که با مالکیت فردی مخالف و قائل به اشتراک می‌باشند... بلکه اسلام یک رژیم معتدل با شناخت مالکیت و احترام به آن به نحو محدود در پیدا شدن مالکیت و مصرف، که اگر بحق به آن عمل شود چرخهای اقتصاد سالم به راه می‌افتد و عدالت اجتماعی، که لازمهٔ یک رژیم سالم است تحقق می‌یابد.[۴]

امام اقتصاد اسلامی را یک اقتصاد سالم می‌داند و نتیجهٔ یک اقتصاد سالم را عدالت

---

۱. همان؛ ج ۸، ص ۸۵.
۲. همان؛ ج ۲۰، ص ۳۴۰.
۳. همان‌جا.
۴. همان؛ ج ۲۱، ص ۴۲۴.

اجتماعی می‌شناسد و آن را هدف اولیه و مهم انبیا می‌شمارد. در اندیشهٔ امام مهمترین ابزارهایی که این عدالت را می‌توانند به وجود آورند، عبارتند از: حکومت اسلامی، مشارکت مردمی در اقتصاد، گسترش معنویت و فرهنگ اسلامی در جامعه و آسیب‌ناپذیری نظام اجتماعی اقتصادی اسلام در سیستم جهانی.

در یک جمعبندی کلی از نظریات این متفکران اسلامی می‌توان گفت که همه آنها از یکسو بر تأسیسی بودن اقتصاد اسلامی به این معنی که اقتصاد اسلامی با مکاتب اقتصادی دیگر مانند سرمایه‌داری و مارکسیسم انطباق نداشته و مرتبط با بقیه حوزه‌ها همچون فرهنگ اسلامی، سیاست اسلامی و... است تأکید کرده و آن را جزئی مرتبط با کلی نظام اجتماعی اسلام می‌دانند. بر این اساس نحوهٔ نگرش اسلام به انسان، جهان و جامعه در شکل دهی به این اقتصاد مؤثر است. بر این اساس هر چهار متفکر مذکور، معتقدند هرچند لازمهٔ رشد اقتصادی، افزایش درآمد ملی است اما مالکیت نامحدود اقتصادی که می‌تواند موجب انحصار و حبس سرمایه‌ها (از سوی افراد، گروهها یا دولت) شود، نمی‌تواند موجب افزایش ثروت ملی که باعث توازن و تعادل اجتماعی است، گردد. آنان به طور عمده بر توزیع عادلانه، لزوم فراهم آوردن امکانات توسط دولت، نقش نظارتی دولت، مالکیت خصوصی مشروط، گسترش فرهنگ کار و تولید در جامعه به عنوان ارزشهای مهم اسلامی تأکید کرده و حفظ قدرت جامعهٔ اسلامی به وسیله استقلال اقتصادی و ایجاد عدالت اجتماعی را به عنوان ارزشهای مهم مورد اشاره قرار داده‌اند.

از سوی دیگر هر چهار متفکر، اقتصاد اسلامی را اقتصادی تلفیقی تأسیسی می‌دانند که وجوه مشترکی با سرمایه‌داری و مارکسیسم دارد اما با واقع‌گرایی نیازهای عینی انسان و راه ارضا، آنها را مد نظر دارد و برای آن راه حل ارائه می‌دهد. بر این اساس هر سه بر الگوی «رشد معطوف به عدالت اجتماعی» به عنوان یک الگوی تأسیسی ـ تلفیقی تأکید دارند.

بررسی مباحث مربوط به اقتصاد در مجلس خبرگان بخوبی نشان دهندهٔ تأثیر پذیری فضای مجلس از این دیدگاهها می‌باشد که در ادامه به آن می‌پردازیم.

ج ـ۲ـ۲ـ تلاش برای تبیین اقتصادی اسلامی به عنوان الگوی بدیل در قانون اساسی

دیدگاههای فوق الذکر در خصوص اقتصاد اسلامی بشدت نظریات نمایندگان مجلس خبرگان را در مباحث اقتصادی تحت تأثیر قرار داده بود و اکثریت مجلس از آن حمایت می‌کردند و در نهایت نیز قانون اساسی بشدت از آن مباحث متأثر گردید.

نگرشهای این گروه از اسلامگرایان همان ابتدا با چالشهای مختلفی از سوی گروههای سیاسی داخل و خارج مجلس مواجه بود. از یکسو مارکسیستها و سوسیالیستها و عده‌ای که خود را سوسیالیست اسلامی می‌دانستند با طرح اقتصاد سوسیالیستی و نفی مالکیت خواستار ملی کردن کلیهٔ امور اقتصادی و مصادرهٔ اموال سرمایه‌داران و توزیع عادلانه ثروت ملی بودند و از سوی دیگر، مدرنیستها و برخی مذهبیون سنتی با حمایت از اقتصاد بازار آزاد و تأکید بر نامحدود بودن مالکیت، از اینکه دولت به یک سرمایه‌دار بزرگ تبدیل شود ابراز نگرانی می‌کردند و خواستار حفظ سیستم موجود اقتصادی بودند.

یکی از جنجالی‌ترین مباحث اقتصادی بین این گروهها در مصاحبه‌ای بین یکی از سوسیالیستها به نام بابک زهرایی و یکی از اسلامگرایان به نام بنی‌صدر انجام شد. در این مصاحبه زهرایی با دفاع از لزوم برپایی اقتصاد سوسیالیستی تأکید کرد:

> به دلیل ارتباط نظام سرمایه‌داری با سیستم طبقاتی موجود کشور که باعث غارت منابع ملی می‌شود می‌بایست انقلاب هرچه سریعتر کلیه قراردادهای تحمیلی میان ایران و امپریالیسم را لغو و کلیه شرکتهای وابسته به امپریالیسم بدون پرداخت دیناری غرامت ملی شوند. کلیه کارخانه‌ها و کارگاههای افراد فراری مصادره و در اختیار دولت قرار گیرد. زمینها بین روستاییان تقسیم و دولت با واگذاری ابزار کشاورزی و زمین به کشاورزان مشکلات آنان را سریعاً حل نماید.[۱]

پزشک پور، رهبر حزب پان ایرانیست، نیز با حمایت از سوسیالیسم و عدالت اجتماعی مخالفت خود را با حاکمیت پول و سرمایه اعلام و خواستار سیستم عادلانه ثروت ملی بود.[۲] حتی سنجابی، رهبر جبهه ملی، نیز اعلام کرد هرچند با مالکیت

---

۱. اطلاعات؛ ۲۱ فروردین ۱۳۵۸، ص ۱۸.

۲. همان؛ ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۸.

مخالف نیست اما اساس مالکیت کار است و صنایع اصلی باید ملی شوند.[۱] بررسی روزنامه‌های آن ایام مخصوصاً روزنامهٔ کیهان، آیندگان، اطلاعات دیدگاههای این گروهها را بخوبی مطرح کرده‌اند.

این گرایشات چپگرایانه باعث گردید حتی عده‌ای از نمایندگان عمدتاً از دولتی شدن اکثریت امور اقتصادی و گسترش بالای نفوذ دولت در این حوزه و تجدید زیاد مالکیت خصوصی سخن بگویند و هر نوع مالکیت خصوصی را زمینه‌ای برای رشد سرمایه‌داری می‌دانستند.

در مقابل نیروهای مذهبی نیز دارای سه گرایش بودند برخی شعارهای سوسیالیستی داده و خود را سوسیالیست اسلامی نامیدند و وجوه مشترک زیادی با مدرنیستهای چپگرا داشتند. برخی دیگر، از تحدید مالکیت و سوسیالیستی شدن اقتصاد ابراز نگرانی می‌کردند و بر حفظ مالکیت خصوصی به عنوان یک ارزش تأکید داشتند. مثلاً حجت‌الاسلام اشراقی (یکی از نمایندگان مجلس خبرگان و داماد امام خمینی) اعلام کرد: اسلام قائل به مالکیت است و مالکیت نیز محدود نیست انسان می‌تواند هر روزی از ۱۰ تومان تا یک میلیون تومان در آمد داشته باشد. کنار این دو جریان، جریان سومی نیز وجود داشت که مواضعی اعتدالی (همانند آیت‌الله خمینی) داشته و از مالکیت کنترل شده حمایت می‌کردند در این باره آیت‌الله مفتح یکی از رهبران حزب جمهوری گفت:

> اصل مالکیت در اسلام به شکل محدودی وجود دارد و حد میانه‌ای بین مارکسیسم و کاپیتالیسم است.[۲]

باهنر یکی دیگر از رهبران این حزب در مصاحبه‌ای با اطلاعات[۳] می‌گوید:

> از نظر اسلام مالکیتهای بزرگ به هیچ وجه امضا نشده است و ما اقتصاد را به شیوه‌های که در نظامهای سرمایه‌داری یا وابسته به آن وجود دارد، نمی‌پذیریم در اسلام کار (و نه سرمایه) مالکیت ایجاد می‌کند و بسیاری از منابع تولیدی در اختیار

---

۱. همان؛ ۹ خرداد ۱۳۵۸، ص ۵.
۲. همان؛ ۱۶ فروردین ۱۳۵۸، ص ۸.
۳. همان؛ ۸ خرداد ۵۸، ص ۹.

دولت است.

مجموعه این گرایشات فکری در مجلس خبرگان قانون اساسی بروز کرد و جریانات مختلف نظریات خود دربارهٔ الگوی اقتصادی در جمهوری اسلامی بیان داشتند. آیت‌الله مکارم (یکی از اعضای مجلس خبرگان) دربارهٔ صف‌بندی نیروها در مجلس می‌گوید:

> دو گرایش اصلی در تدوین اصول اقتصادی قانون اساسی وجود داشت اول، رفرمیستها که خواهان مختصر تغییری در وضع موجود بودند و دوم، سوسیالیستها که گرایش تند چپ روانه داشتند. خود ایشان با اعتقاد به نوعی رفرم در سیستم اقتصادی موجود می‌گوید: ما باید بپرهیزیم از اینکه اقتصاد شکل دولتی پیدا کند و مردم سربار دولت شوند یعنی هرچیز را از دولت بخواهند باید آن چنان انگیزه‌ای در مردم به وجود آید که تمام چرخهای اقتصادی را خودشان به کار بیندازند و دولت فقط نظارت داشته باشد.(۱)

اما مواضع رفرمیستها از سوی اکثریت مورد انتقاد قرار می‌گرفت. در این مورد حجتی‌کرمانی یکی از نمایندگان در جلسه ۵۳ می‌گوید:

> ما اول بیاییم روشن کنیم که آیا این نظام موجود که نظام سرمایه‌داری است می‌خواهد بماند، اصلاح شود یا ریشه کن شود. وی می‌افزاید: هرگاه آزادی فرد به حقوق و عدالت اجتماعی صدمه بزند آزادی فرد محدود می‌شود.(۲)

گروه اعتدالی که اکثریت را در مجلس به عنوان یک جریان سوم تشکیل می‌داد، تلاش داشتند تا رابطهٔ متعادل را بین مالکیت خصوص و دولتی ایجاد کرده و از افراط و تفریط بپرهیزند. آیت‌الله بهشتی به عنوان یکی از ایدئولوگهای این جریان می‌گوید:

> امیدوارم بتوانیم آن نظام اقتصادی اسلامی را که در آن آزادی فعالیتهای اقتصادی و تولیدی برای افراد هست و دولت سالاری اقتصادی نیست ولی در عین حال این فاصله‌ها کشنده میان زندگی و درآمدها هم نیست به وجود آوریم.(۳)

و در مجموع نیز این جریان موفق شد نظریات خود را در قالب اصول قانون اساسی

---

۱. مشروح مذاکرات، بررسی نهایی قانون اساسی، همان، جلسهٔ ۵۳.
۲. همان؛ جلسه ۵۶.
۳. همان؛ جلسه ۵۴.

به تصویب برساند. الگوی مورد نظر در قانون اساسی، هدف نوسازی اقتصادی را نه رسیدن به یک جامعه سرمایه‌داری و یا سوسیالیستی بلکه رسیدن به یک اقتصاد اسلامی که تلاش دارد تا عدالت اجتماعی و رشد اقتصادی را توامان جمع کند، ذکر می‌کند.

این الگو در عین اینکه وجوه مشترکی با الگوی اقتصاد سوسیالیستی و اقتصاد سرمایه‌داری دارد اما در عین حال دارای خصوصیات منحصر بفردی نیز هست و آن را یک الگوی تأسیسی ـ تلفیقی می‌توان نامید که بشدت متأثر از تفکرات متفکران اسلامی همچون طالقانی، صدر، مطهری و امام خمینی بود.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که ویژگیهای این الگو را ترسیم کرده است، نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بر پایهٔ سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی استوار شده که شامل موارد زیر است: بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه‌های بزرگ آبرسانی، رادیو تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه‌آهن و مانند اینهاست که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است.

بخش تعاونی شامل شرکتها و مؤسسات تعاونی تولید و توزیع است که در شهر و روستا بر طبق ضوابط اسلامی تشکیل می‌شود.

بخش خصوصی شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری، صنعت، تجارت و خدمات می‌شود که مکمل فعالیتهای اقتصادی دولتی و تعاونی است.

مالکیت در این سه بخش تا جایی که با اصول دیگر این فصل مطابق باشد و از محدودهٔ قوانین اسلام خارج نشود و موجب رشد و توسعه اقتصادی کشور گردد و مایهٔ زیان جامعه نشود، مورد حمایت قانون جمهوری اسلامی است که تفصیل ضوابط و قلمرو و شرایط هر سه بخش را قانون معین خواهد کرد.

در این قانون ضمن تأکید بر «لزوم تأمین قسط و عدل و استقلال اقتصادی»[1]، دولت جمهوری اسلامی موظف شده تا «اقتصادی صحیح و عادلانه را پی‌ریزی و طبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۵۸؛ اصل دوم.

تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیم بیمه و همچنین تأمین خودکفایی در علوم و فنون و صنعت و کشاورزی» و... اقدام کند.[1] همچنین در بخش مستقلی در فصل چهارم تحت عنوان اقتصاد و امور مالی آمده است: «برای تأمین استقلال اقتصادی جامعه و ریشه کن کردن فقر و محرومیت و برآوردن نیازهای انسان در جریان رشد، با حفظ آزادی او اقتصاد جمهوری اسلامی براساس ضوابط زیر استوار می‌شود:

۱ـ تأمین نیازهای اساسی (مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش و امکانات لازم برای تشکیل خانواده برای همه)؛

۲ـ تأمین شرایط و امکانات کار برای همه به منظور رسیدن به اشتغال کامل و قرار دادن وسایل کار در اختیار همه کسانی که قادر به کارند ولی وسایل کار ندارند. در شکل تعاونی، از راه وام بدون بهره یا هر راه مشروع دیگر که نه به تمرکز و تداول ثروت در دست افراد و گروههای خاص منتهی شود و نه دولت را به صورت یک کارفرمای بزرگ درآورد. تنظیم برنامه اقتصادی کشور به صورتی که شکل و محتوای ساعات کار چنان باشد که هر فرد علاوه بر تلاش شغلی، فرصت و توان کافی برای خودسازی معنوی، سیاسی و اجتماعی و شرکت فعال در رهبری کشور و افزایش مهارت و ابتکار داشته باشد»؛

۴ـ رعایت آزادی انتخاب شغل و عدم اجبار افراد به کاری معین و جلوگیری از بهره‌کشی از کار دیگری؛

۵ـ منع اضرار به غیر و انحصار و احتکار و ربا و دیگر معاملات باطل و حرام؛

۶ـ منع اسراف و تبذیر در همه شئون مربوط به اقتصاد، اعم از مصرف، سرمایه‌گذاری، تولید، توزیع و خدمات؛

۷ـ استفاده از علوم و فنون و تربیت افراد ماهر به نسبت احتیاج برای توسعه و پیشرفت اقتصاد کشور؛

۸ـ جلوگیری از سلطهٔ اقتصادی بیگانه بر اقتصاد کشور؛

۹ـ تأکید بر افزایش تولیدات کشاورزی، دامی و صنعتی که نیازهای عمومی را تأمین

---

۱. همان؛ اصل سوم.

کند و کشور را به مرحله خودکفایی برساند و از وابستگی برهاند.

همچنین انفال و ثروتهای عمومی از قبیل زمینهای موات یا رها شده، معادن، دریاها، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها و سایر آبهای عمومی، کوهها، دره‌ها، جنگلها، نیزارها، بیشه‌های طبیعی، مراتعی که حریم نیست، ارث بدون وارث، و اموال مجهول‌المالک و اموال عمومی که از غاصبین مسترد می‌شود در اختیار حکومت اسلامی است تا طبق مصالح عامه نسبت به آنها عمل نماید و تفصیل و ترتیب استفاده از هریک را قانون معین می‌کند.

در اصل چهل و ششم نیز ضمن احترام به مالکیت خصوصی آمده است: هرکس مالک حاصل کسب و کار مشروع خویش است و هیچ کس نمی‌تواند به عنوان مالکیت نسبت به کسب و کار خود امکان کسب و کار را از دیگری سلب کند.

در اصل چهل و هفتم مالکیت شخصی که از راه مشروع باشد، محترم دانسته شده است که ضوابط آن را قانون معین می‌کند.

اما به منظور کنترل مالکیت، براساس اصل چهل و هشتم، دولت موظف است ثروتهای ناشی از ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سرقت، قمار، سوء استفاده از موقوفات، سوء استفاده از مقاطعه‌کاریها و معاملات دولتی، فروش زمینهای موات و مباحات اصلی، دایر کردن اماکن فساد و سایر موارد غیرمشروع راگرفته و به صاحب حق رد کند و در صورت معلوم نبودن او به بیت‌المال بدهد. این حکم باید با رسیدگی و تحقیق و ثبوت شرعی به وسیله دولت اجرا شود.

ج ـ ۳ـ مباحث کلان حوزهٔ فرهنگی

ج ـ ۳ـ ۱ـ مبانی نظری مؤثر در نحوهٔ برخورد با ارزشهای سنتی و مدرن در قانون‌اساسی

نحوهٔ تعیین جهت گیریهای فرهنگی نظام جدید سیاسی، یکی از مباحث مهم در مجلس خبرگان بود. در این ارتباط مباحث متعددی در خصوص نحوه برخورد با مظاهر فرهنگ غربی و جدید از یکسو و ارزشهای فرهنگی بومی و اسلامی از سوی دیگر مطرح بود که این مباحث بشدت از بحثهای موجود در بین نیروهای انقلاب قبل و بعد از انقلاب همچنین دیدگاههای خاص امام خمینی متأثر بود که این دیدگاه بر نوعی گزینش از

مؤلفه‌های تمدنی فرهنگ غرب از یکسو و بر پیدایش و بازسازی عقلانی فرهنگ بومی از سوی دیگر تأکید می‌کرد. مثلاً در این مورد امام خمینی در عین اینکه غربزدگی را به عنوان یک آفت می‌شناسد و از غربی شدن به عنوان یک الگوی تقلیدی توسعه انتقاد می‌کند، اما تمدن غرب را به رسمیت می‌شناسد و موضعی گزینشی در قبال آن دارد و وی همواره تأکید دارد که «همه مظاهر تمدن را انبیا قبول دارند، لکن مهار شده؛ نه مطلق و رها. شهوات را جلویش را نگرفتند؛ جلوی اطلاقش را گرفتند»[۱] و یا می‌گوید: «اسلام همه ترقیات و همه صنعتها را قبول دارد؛ با تباهیها هم مخالف است. با آن چیزهایی که تباه می‌کند جوانهای ما را و ملت ما را، با آنها مخالف است اما با همه ترقیات، همه تمدنها، موافق است.»[۲] و در جای دیگر می‌افزاید:

اسلامی که بیشترین تأکید خود را بر اندیشه و فکر قرار داده است و انسان را به آزادی از همه خرافات و اسارت قدرتهای ارتجاعی و ضد انسانی دعوت می‌کند، چگونه ممکن است با تمدن و پیشرفت و نوآوریهای مفید بشر که حاصل تجربه‌های اوست سازگار نباشد.[۳]

ما پیشرفتهای دنیای غرب را می‌پذیریم، ولی فساد غرب را که خود آنان از آن ناله می‌کنند نه.[۴]

امام حتی در نقد برداشت فقهی یکی از فضلای حوزه معیار درستی استنباط از شریعت را در تطابق با تمدن جدید می‌داند و می‌گوید:

آنگونه که جنابعالی از اخبار و روایات برداشت دارید، تمدن جدید بکلی باید از بین برود و مردم کوخ‌نشین بوده و یا برای همیشه در صحراها زندگی نمایند.[۵]

در جایی حضرت امام می‌فرمایند:

... ما مارگزیده هستیم، ما از غرب بد دیده‌ایم، تباه کردند ما را اینها.[۶]

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۸، ص ۵۱۷.
۲. همان؛ ج ۱۰، ص ۵۱.
۳. همان؛ ج ۵، ص ۴۰۹.
۴. همان؛ ج ۴، ص ۵۰۸.
۵. همان؛ ج ۲۱، ص ۱۵۱.
۶. همان؛ ج ۱۰، ص ۴۴.

وی حتی در جای دیگر می‌افزاید:

مخالفت روحانیون با بعضی از مظاهر تمدن در گذشته صرفاً به جهت ترس از نفوذ اجانب بوده است. احساس خطر از گسترش فرهنگ اجنبی، خصوصاً فرهنگ مبتذل غرب موجب شده بود که آنان با اختراعات و پدیده‌ها برخورد احتیاط‌آمیز کنند. علمای راستین از بس که دروغ و فریب از جهانخواران دیده بودند، به هیچ چیزی اطمینان نمی‌کردند و ابزاری از قبیل رادیو و تلویزیون در نزدشان مقدمه ورود استعمار بود، لذا گاهی حکم به منع استفاده از آنها را می‌دادند. آیا رادیو و تلویزیون در کشورهایی چون ایران وسایلی نبودند تا فرهنگ غرب را به ارمغان آورند؟ و آیا رژیم گذشته از رادیو و تلویزیون برای بی‌اعتبار کردن عقاید مذهبی و نادیده گرفتن آداب و رسوم ملی استفاده نمی‌نمود؟[۱]

در نهایت وی ضمن تأکید بر وجوه تمدنی غرب قائل به گزینش موارد مفید آن است وی غربزدگی به معنای از خود بیگانگی و از دست دادن خودباوری و اعتماد به نفس می‌داند.

امام خمینی عملکرد غربزده‌ها را در دوران پهلوی در حوزهٔ فرهنگ یک انحراف تاریخی می‌دانست و معتقد بود که استعمارگران با ایجاد تحول فرهنگی و وابسته کردن فرهنگ کشور، موجب وابستگی کشور، ضعف اراده و باور ملی و عقب‌ماندگی کشور شدند و می‌گوید:

تا حالا ما همه چیزمان را تقریباً باید بگوییم غربی بود... بر همه ماست که از این غربزدگی بیرون بیاییم؛ افکارمان را عوض بکنیم، اعمالمان را عوض بکنیم وضعیت فرهنگمان عوض بشود.[۲]

وی مهمترین ابعاد سلطه استعمار را سلطه فرهنگی می‌داند. و بزرگترین وابستگی را وابستگی فکری و درونی می‌داند که سایر وابستگیها از آن سرچشمه می‌گیرد و معتقد است تا استقلال فکری برای ملتی حاصل نشود استقلال در ابعاد دیگر حاصل نخواهد شد. وی پیامد این وابستگی فکری و سلطه فرهنگی را این می‌داند که «گمان می‌کنند

---

۱. همان؛ ج ۲۱، ص ۲۷۷.
۲. همان؛ ج ۹، ص ۵۰۱.

همه چیز از غرب است و ما در همه ابعاد فقیر هستیم، و باید از خارج وارد کنیم.»[۱]

ایشان می‌فرمایند:

تنها مقصدمان تحول انسان غربی به انسانی اسلامی باشد.[۲]

وی می‌افزاید:

این قیام برای اسلام است و ما می‌خواهیم فرهنگ اسلامی را در همه جا گسترش دهیم.[۳]

بنابراین مبارزه با غربزدگی و پیامدهای آن (همچون خود باختگی و عدم توجه به توان و عزم ملی و از خود بیگانگی و...) و جایگزین کردن فرهنگ بومی ـ اسلامی مهمترین استراتژی نوسازی فرهنگی را در نگرش امام تشکیل می‌داد. این استراتژی فرهنگی همواره توسط جریان احیاگران تفکر اسلامی از زمان سید جمال مطرح و در دهۀ ۴۰ نیز توسط تئوریسینهای اصلی این جنبش به منظور روشی برای تغییر در وضع موجود مورد استفاده قرار گرفت. به طوری که نگاهی به آثار جلال آل‌احمد، شریعتی، طالقانی و مطهری نشان می‌دهد که مبارزه با سیطرۀ فرهنگی غرب و تلاش برای گسترش فرهنگ اسلامی در اولویتهای مبارزاتی آنهاست. جلال آل‌احمد با تشبیه غربزدگی به وبازدگی و طاعون‌زدگی که ریشۀ هویت ملی یک کشور را بر باد می‌دهد[۴] و شریعتی با طرح بازگشت به خویشتن[۵] این استراتژی را دنبال می‌کردند.

در مجموع امام قائل به استفاده از دستاوردهای تمدنی غرب در چهارچوب نیازهای بومی و فرهنگ خودی می‌باشد و به همین دلیل برگزینش از تمدن غرب تأکید کرده و خواستار همکاری نقادانه با آن است.

در همین حال نقد ارزشهای سنتی نیز یکی از مؤلفه‌های اصلی دیگر در تفکر اصلاح‌طلبان دینی از جمله امام خمینی است که نقش مهمی را در تدوین الگوی نوسازی فرهنگی بعد از انقلاب ایفا کرد. امام خمینی در کنار نقد ارزشهای غربی همواره به نقد

---

۱. همان؛ ج ۱۰، ص ۷۹.

۲. همان؛ ج ۱۵، ص ۳۰۹ ـ ۳۱۰.

۳. همان؛ ج ۱۷، ص ۱۰۶.

۴. نگاه کنید به: آل احمد، جلال؛ غربزدگی.

۵. نگاه کنید به: مجموعه آثار شریعتی.

ارزشهای سنتی نیز می‌پرداخت. وی در فرصتهای مختلف نگرشی از اسلام را که به آن نگرش متحجرانه از اسلام لقب می‌داد حمله می‌کرد و معتقد بود تحجرگرایی و عدم درک زمان و مکان یکی دیگر از مشکلات شکوفایی نهضت اسلامی است. وی به ناملایماتی که خود از سوی متحجران کشیده بود، اشاره می‌کرد و می‌گفت:

[در نزد متحجران] یاد گرفتن زبان خارجی، کفر و فلسفه و عرفان، گناه و شرک به شمار می‌رفت.(۱)

و در جای دیگر گلوله حیله و مقدس مآبی از سوی تحجرگرایان در خرداد ۴۲ به نیروهای خودی را هزار بار بیشتر از باروت و سرب رژیم شاهنشاهی می‌دانست. وی «نگرشهای انحرافی از دین و مذهب را موجب رشد اسلامی می‌دانست که شعله‌های فریاد حق طلبانه مظلومان را خاموش می‌کند. وی اسلام سرمایه‌داران، اسلام مرفهین بی‌درد، اسلام منافقین و راحت‌طلبان و اسلام رفاه و تجمل و اشرافیت ابوسفیانی و اسلام ملاهای کثیف درباری و اسلام مقدس‌نماهای بی‌شعور حوزه‌های علمی و دانشگاهی و اسلام پول و زور و فریب را محکوم می‌کرد و آن را عامل ذلت، زبونی، عقب‌ماندگی، محافظه‌کاری و مسخ ارزشهای معنوی و اخلاقی می‌دانست». وی با نقد اعتقادات موجود مسلمین معتقد بود:

اگر عمیقاً توجه کنید پی خواهید برد که مهمترین عامل انحطاط مسلمین دوری و بیخبری از تعالیم واقعی و حیاتبخش اسلام است؛ اسلامی که در تاریکترین ادوار تاریخ مشعشع‌ترین و نورانی‌ترین تمدنها را به وجود آورد و پیروان خود را به اوج عظمت و اقتدار و آقایی رسانید و آن زمان که همان پیروان از آن تعالیم چشم پوشیدند و به روشی منحرف و قشری ـ که به اسم اسلامش نامیدند ـ گرویدند، طبیعی بود که عظمت و مجد دیرین خود را از دست داده به روز سیاه و تیره‌ای چون روزگار موجود بیفتند.(۲)

بنابراین امام خمینی با نقد ارزشهای مذهبی موجود خواستار پیرایش آنان و درک اسلام واقعی است که به نظر ایشان مطابق فطرت آدمی است.

---

۱. رجبی، محمد حسن؛ زندگینامه سیاسی امام خمینی؛ ص ۸۸ ـ ۸۹؛ صحیفهٔ امام؛ ج ۲۱، ص ۲۷۹.
۲. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ کوثر؛ ج ۱، ص ۲۲۸؛ صحیفهٔ امام؛ ج ۲، ص ۱۷۷.

این گونه نظریات بشدت قانون اساسی جمهوری اسلامی را تحت تأثیر قرار داده است که در زیر به آن می‌پردازیم.

ج -۳-۲- الگوی فرهنگی اسلامگرایان در قانون اساسی

اصولاً اسلامگرایان بعد از انقلاب با حمایت امام خمینی تلاش کردند تا جهت گیریهای کلان الگوی نوسازی فرهنگی خود راکه بر نقد و برخورد گزینشی با ارزشهای سنتی و مدرن پایه‌ریزی شده بود در قانون اساسی عملی سازند. آنها ابتدا به نهادینه کردن تفکرات خود در قانون اساسی پرداختند و سپس به اجرای آن در صحنه کشور مبادرت کردند که این امر نتایج مهمی را به دنبال داشت که دارای وجوه مشترک و افتراق با اهداف مدرنیستها بود.

آنان از یکسو با گزینش ارزشهای مدرن تمدن جدید، و حمایت از آن، خواستار گسترش مواردی همچون گسترش علوم و فنون، سوادآموزی، گسترش نظام آموزشی جدید و تقویت مدارس، دانشگاهها و افزایش دانش‌آموزان و دانشجویان و گسترش هنر، مطبوعات، و... شدند. در این راستا در قانون اساسی که برآیند تفکر جریانات اسلامگرا بعد از پیروزی انقلاب بود دولت را موظف به «تأمین خودکفایی در علوم و فنون و صنعت و کشاورزی و امور نظامی و مانند اینها» نمودند. همچنین در این قانون ضمن تأکید بر گسترش نظام و ابزارهای جدید آموزشی و «آموزش و پرورش رایگان در تمامی سطوح و تسهیل و تعمیم آموزش عالی» (اصل سوم و اصل سی‌ام) بر لزوم «استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفتهٔ بشری و تلاش در پیشبرد آنها» (اصل دوم) تأکید شده و دولت موظف است زمینه‌های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او را فراهم آورد (اصل بیست و یکم).

آزادی نشریات و مطبوعات و تشکیل اجتماعات و راهپیمایی (مشروط به مخل نبودن به مبانی اسلام) تأکید شده (اصل بیست و چهارم و بیست و هفتم) و صدا و سیما موظف به محافظت از آزادی بیان و نشر افکار (با رعایت موازین اسلامی و مصالح کشور) می‌باشد (اصل صد و هفتاد و پنج). بر این اساس در قانون اساسی ضمن به رسمیت شناختن ابزارهای آموزشی و فرهنگی تمدن جدید، و حمایت از استفاده از

علم، تکنولوژی و علوم و فنون بشری تلاش شده تا در این کالبد روح فرهنگی جدیدی دمیده شود و ارزشهای غربی که تناسبی با ارزشهای اسلامی ندارند، از آنان زدوده شود. از سوی دیگر، بر حفظ برخی ارزشهای سنتی (مانند اهمیت خانواده، رشد فضایل، اخلاق بر اساس ایمان و تقوا، مبارزه با فساد و تباهی) تأکید کرده و دین اسلام و مذهب شیعه را دین و مذهب رسمی کشور دانسته و مبدأ تاریخ را هجری و روز جمعه را روز تعطیلی و عنوان الله اکبر را بر روی پرچم منقوش کردند و بر این اساس ضمن تأسیس مؤلفه‌های مورد نظر خود که عمدتاً از مذهب وام گرفته بودند به تلفیق آن مؤلفه‌ها با مؤلفه‌های فرهنگی جدید پرداختند و الگوی نوسازی فرهنگی مورد نظر خود را سازمان دادند و در سالهای بعد از انقلاب تلاش کردند تا این الگو را پیاده کنند.

د ـ همه پرسی تصویب قانون اساسی

در نهایت در بیست چهارم آبان ماه ۵۸ مجلس خبرگان بعد از شصت و هفت جلسه عمومی علنی موفق به تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی مشتمل بر دوازده فصل و یکصد و هفتاد و پنج اصل گردید و در تاریخ یازدهم و دوازدهم آذرماه همان سال قانون مصوب را در همه پرسی ملت قرار داد که در نهایت با تصویب اکثریت ملت این قانون رسمیت یافت و جهت گیریهای کلان جمهوری اسلامی را معین کرد و در نهادهای مختلف آن را تثبیت نمود.

امام خمینی بعد از اتمام کار مجلس خبرگان ضمن تشویق مردم به شرکت در انتخابات نهایی جهت تصویب قانون اساسی تأکید کرد:

> من تا آن اندازه که نگاه کردم، بلکه شاید همه‌اش را نگاه کرده باشم، انحراف اسلامی هیچ ندارد، هیچ، ابدا... قانون اساسی صحیحی است.[1]

> اینجانب در روز اخذ آرا، رأی مثبت می‌دهم و از تمام برادران و خواهران عزیز خود از هر قشری و در هر مسلکی هستند تقاضا می‌کنم که به این قانون سرنوشت ساز رأی مثبت بدهند.[2]

---

۱. صحیفه امام؛ ج ۱۱، ص ۱۰۲.
۲. همان؛ ص ۱۳۸.

امام خمینی به مخالفان قانون اساسی هشدار دادند:

شماها را اغفال نکنند به اینکه بگویند که این قانون دموکراسی نیست! اینها، اسلام را هم دموکراسی نمی‌دانند! شما را اغفال نکنند اینها. این قانون اساسی... می‌خواهید قبول می‌کنید، می‌خواهید رد می‌کنید. اگر رد کردید، باز درست‌تر نوشته می‌شود. و اگر قبول کردید، رأی بدهید به آن.[۱]

در عین حال برخی گروهها نیز خواستار برخی اصلاحات در آن بودند که امام خمینی با توجه به لزوم تسریع در تثبیت ارکان نظام و ضمن تأکید برخی نواقص احتمالی به آنها قول داد که اگر اشکالی باشد ممکن است در متمم که در نظر گرفته‌اند، رفع شود.

پس از آنکه قانون اساسی به همه‌پرسی گذاشته شد و ملت با حضور گسترده و همه‌جانبه خود به آن رأی «آری» داد، امام خمینی ضمن تأیید دستاورد کار مجلس خبرگان و اینکه «این قانون اساسی تحت نظر علما و کارشناسان اسلام تهیه شده»، قول دادند نقیصه‌های احتمالی رفع شود وی اعلام کرد:

امیدواریم که اگر فرض کنید که یک نقیصه‌ای در کار باشد، بعدها در مجلس شورا این نقیصه رفع بشود.[۲]

البته اگر قانون اساسی یک اشتباهاتی فرض کنید در آن پیدا بشود ـ با اینکه نشده است، لکن اگر هم باشد ـ بعدها که مستقر شد حکومت اسلامی، جمهوری اسلامی مستقر شد، رئیس جمهور تعیین شد، مجلس تحقق پیدا کرد، باز ممکن است که رسیدگی بشود. اگر نقصی داشته باشد، باز نمایندگان مردم این کار را بکنند.[۳]

و بالاخره همه پرسی قانون اساسی در مورخ ۱۱ و ۱۲ آذرماه برگزار شد که در آن از کل ۵۸ و ۱۵/۸ میلیون رأی در مجموع ۱۵/۶ میلیون رأی موافق و ۷۸ هزار رأی مخالف وجود داشت که ۹۹/۵ درصد شرکت کنندگان به قانون اساسی رأی مثبت دادند.[۴]

---

۱. همان؛ ص ۲۳.

۲. همان؛ ص ۱۷۵.

۳. همان؛ ص ۱۹۲.

۴. عمید زنجانی، عباسعلی؛ فقه سیاسی؛ ج ۱، ص ۱۹۳ ـ ۲۰۱.

فصل چهارم

روند تثبیت نهادهای قانونی

گفتار اول: روند و نحوهٔ تثبیت قوهٔ مجریه

الف ـ انتخاب اولین رئیس جمهور

چند روز بعد از تصویب قانون اساسی در تاریخ ۱۲ آذرماه ۵۸، که در آن نحوهٔ تأسیس قوای سه‌گانه از جمله نحوهٔ انتخاب رئیس جمهوری مشخص شده بود، تاریخ انتخابات ریاست جمهوری از مجلس از سوی وزارت کشور اعلام شد.

با تصویب قانون انتخابات در شورای انقلاب، در تاریخ ۲۹ آذرماه ۵۸، ثبت‌نام از داوطلبان ریاست جمهوری آغاز شد و گروههای سیاسی مختلف کاندیدای مورد نظر خود را معرفی کردند و وزارت کشور (با سرپرستی هاشمی رفسنجانی)، بعد از بررسی سوابق کاندیداها در مجموع ده تن را به عنوان رقبای انتخاباتی به مردم اعلام کرد که عبارت بودند از: جلال الدین فارسی، ابوالحسن بنی‌صدر، صادق قطب‌زاده، دریادار مدنی، کاظم سامی، مسعود رجوی، صادق طباطبایی، مکری، داریوش فروهر و حسن حبیبی.

تأیید صلاحیت این افراد که متعلق به جریانات سیاسی مختلف کشور بودند، نشانه جدی بودن رقابتهای انتخاباتی بود. دلیل اینکه در بین کاندیداها هیچ چهره روحانی دیده نمی‌شود، سخنان امام خمینی بود که در پاسخ به اعلام نظر برخی گروهها اعلام داشت: «روحانیون نباید رئیس جمهور شوند.»[1] به نظر امام خمینی با توجه به نفوذ روحانیون در بین عامه، کاندیدا شدن آنها را به مصلحت نمی‌دانست و ترجیح می‌داد که آنان از

---

۱. کیهان؛ ۹ دی ۱۳۵۸.

طریق نظارت و قانونگذاری به فعالیت در شورای انقلاب و نهادهای دیگر ادامه دهند.

در این انتخابات مهمترین رقابت بین جلال الدین فارسی به عنوان کاندیدای حزب جمهوری اسلامی و ابوالحسن بنی‌صدر بود که از سوی جامعهٔ روحانیت مبارز تهران[۱] و بخشی از روحانیون مستقل و برخی گروههای سیاسی چپ و ملی‌گرا حمایت می‌شد.[۲]

فضای رقابت انتخاباتی موجب شد تا چالش بین نیروهای مختلف تشدید گردد این برخوردها هنگامی به اوج خود رسید که جلال الدین فارسی کاندیدای مورد نظر حزب جمهوری اسلامی به دلیل فقدان شرایط کاندیدا بودن (یعنی ابهام در ایرانی الاصل بودن وی) از دور رقابتها بازماند. امام خمینی ضمن تأکید بر اینکه لازم است اولین انتخابات جمهوری اسلامی بدون شبهه قانونی انجام گیرد،[۳] بر کنار رفتن جلال الدین فارسی صحه گذارد. این موضوع که حدود ۹ روز قبل از انتخابات انجام شد بشدت حزب را در موضع انفعال قرار داد و اوضاع را به سود بنی‌صدر تغییر داد.[۴]

حزب جمهوری اسلامی که در مقابل یک عمل انجام شده قرار گرفت، در نهایت بعد از بررسیهای لازم به انتشار یک اعلامیه که نشان دهندهٔ پذیرش وضع موجود از سوی حزب بود، اکتفا کرد.

در این میان بسیاری از روحانیون کشور بویژه جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم حمایت خود را به طور شفاف از حسن حبیبی اعلام داشتند. اما این حمایت تا آن حد گسترده نبود که بتواند حبیبی را به عنوان کاندیدای طیف انقلابی معرفی نماید. بر این اساس، پیش‌بینی می‌شد که رقابت نزدیک میان بنی‌صدر با دیگر کاندیداها همانند دریادار مدنی، باشد. متعاقب این جریانات بسیاری از گروههای انقلابی بشدت معترض

---

۱. رجوع شود به: مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ خاطرات حجت الاسلام عمید زنجانی؛ ص ۲۶۱.

۲. همان؛ ص ۲۵۵.

۳. کیهان؛ ۹ دی ۱۳۵۸.

۴. جلال الدین فارسی در این مورد در کتاب زوایای تاریک، ص ۵۱۹ می‌نویسد که امام خمینی در دیداری که وی به اتفاق هاشمی رفسنجانی با امام داشته است، در این مورد گفت: «خدا می‌داند برایم فرقی نمی‌کند که شما رئیس جمهور بشوید یا آقای بنی‌صدر. اما اولین رئیس جمهور ما نباید شبهه قانونی در موردش باشد».

تأیید صلاحیت بعضی از کاندیداها که به قانون اساسی رأی نداده بودند، گردیدند که بی‌شک منظور آنان مسعود رجوی به عنوان کاندیدای سازمان مجاهدین خلق ایران بود. نهایتاً این بحث به رهبری انقلاب ارجاع داده شد. ایشان در جواب فرمودند هر کس که قانون اساسی کشور را قبول ندارد و انتظار می‌رود تحمل پذیرش و اجرای آن را نداشته باشند نباید در صف کاندیداهای ریاست جمهوری قرار گیرد. متعاقب این پیام مسعود رجوی هیچ راهی جز کناره‌گیری از انتخابات را نداشت.[۱] حذف رجوی به دنبال جلال‌الدین فارسی راه را برای بنی‌صدر هموارتر گردانید و از همان ابتدا شانس وی برای موفقیت بیشتر از بقیه بود. او تبلیغات انتخاباتی خود را با مهارت بی‌نظیر آغاز نمود و کاندیداتوری خود را به جای تهران از قم اعلام کرد. همچنین عکسهایی از وی در کنار رهبران روحانی انقلاب اثرات روانی لازم را به سودش در میان مردم گذاشت.[۲]

آنچه که در فضای انتخاباتی قابل تأمل گردید آهنگ تبلیغاتی کاندیداها بود، به طوری که بین حزب جمهوری اسلامی و بنی‌صدر و طرفداران آنها درگیریهای لفظی که عمدتاً به مطبوعات کشیده می‌شد، بروز کرد و بشدت فضای جامعه را تحت تأثیر قرار می‌داد که در این عرصه گروههای سیاسی کم اهمیت‌تر دیگر نیز با حمایت و یا مخالفت از یکی از طرفین فضا را در جهت تأمین اهداف خود متشنج‌تر می‌ساختند.

در این مباحث مخالفین حزب عمدتاً دکتر محمد حسین بهشتی دبیر کل حزب و دیگر مسئولین حزب را به انحصارطلبی، قدرت‌طلبی و استفاده از شیوه‌های تخریبی برای از میدان به در بردن رقبا و تلاش برای ایجاد استبداد حزبی در کشور متهم می‌کردند[۳] و در مقابل مسئولین حزب نیز بنی‌صدر را به داشتن کیش شخصیت، خود بزرگ‌بینی، تحقیر و زدن تهمت و افترا به مخالفین، تک روی، عدم اعتقاد به ظواهر شرع (مثل حجاب)، و عدم اعتقاد به ولایت فقیه، حمایت از عناصر لیبرال، غیر مکتبی و غربگرا متهم می‌کردند و معتقد بودند طیف لیبرال و مخالف ولایت فقیه با جمع شدن بر

---

۱. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۳۵۶.
۲. صدیقی، وحیدالزمان؛ انقلاب اسلامی از نگاه دیگران؛ ص ۱۷۵.
۳. رجوع کنید به: مظفر، محمد جواد؛ گفتگو درباره اولین انتخابات ریاست جمهوری؛ (گفتگو با بنی‌صدر).

گرد بنی‌صدر درصدد دستگیری قدرت می‌باشند.[۱]

انتخابات در ۵ بهمن ۱۳۵۸ شروع شد. بنی‌صدر همان طور که انتظار می‌رفت در همان شمارشهای اولیه با فاصله زیاد در صدر قرار گرفت و بزودی معین گردید که این انتخابات دو مرحله‌ای نخواهد بود و در نهایت بنی‌صدر با به دست آوردن حدود ۱۰ میلیون رأی از ۱۴ میلیون (۷۵٪) آرای شرکت کنندگان به پیروزی رسید. انتخاب بنی‌صدر پیش از آنکه در داخل اثرگذار باشد، موجی از اظهار نظرها و عکس العملهای خارجی را در پی داشت و عمدتاً آن را آغازی برای آزادی گروگانهای امریکایی در تهران تلقی کردند. خبرگزاریها، مطبوعات و صاحبنظران و از همه مهمتر مقامات سیاسی غربی خصوصاً امریکایی با توجه به اهمیت موضوع گروگانهای خود در تهران، توجه جدی‌ای به این رویداد نشان دادند. چنان‌که یکی از مقامات ارشد این کشور گفت که امید است با این انتخابات قضیه گروگان‌گیری نیز به نحو شایسته‌ای و با مراعات کامل منافع امریکا حل گردد. رئیس جمهور منتخب کشور نیز در جواب این اظهار نظرها گفت:

> از وقتی از وزارت خارجه رفته‌ام ارتباطی با مسأله گروگانها نداشته‌ام و باید از نزدیک آن را بررسی کنم به نظر من اشغال سفارت امریکا در مسیر غلطی هدایت شده بود.[۲]

با توجه به پیش‌بینی وضعیت آینده در اواسط بهمن ۱۳۵۸ بنی‌صدر سوگند وفاداری خود را به قانون اساسی در بیمارستان قلب که امام به دلیل کسالت در آنجا بستری بودند در حضور اعضای شورای انقلاب و بسیاری دیگر از رجال مملکتی به جای آوردند و در همان محل حکم تنفیذ ریاست جمهوری ایشان از جانب امام مورد تأیید قرار گرفت. امام خطاب به رئیس جمهور در این مراسم فرمودند انتظار آن است که میان قبل و بعد از این، روحیات شما تفاوتی پیدا نکند. این نکته خود نشان از هوشیاری و پیش‌بینی دقیق اوضاع از جانب ایشان را دربر دارد. به دنبال آن طبق روال قانون اساسی رئیس جمهور باید کابینه‌ای را تشکیل بدهد و نخست وزیری را معرفی نماید که به تأیید مجلس شورای

---

۱. همان؛ (گفتگو با دکتر بهشتی و جلال الدین فارسی).

۲. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۳۵۹.

اسلامی نیز رسیده باشد لیکن چون هنوز مجلس به صورت قطعی شکل نگرفته بود موضوع انتخابات نخست‌وزیر و کابینه در هاله‌ای از ابهام قرار داشت. به منظور حل این موضوع از جانب وزارت کشور پیشنهادی مطرح گردید. هاشمی رفسنجانی در مقام سرپرست این وزارتخانه و همچنین عضو شورای انقلاب گفت:

> ... در مورد چگونگی تشکیل دولت جدید تا تشکیل مجلس شورای ملی بحثهای مختلفی در شورای انقلاب انجام شده است و شورای انقلاب بر اساس مذاکراتی که در این باره صورت گرفته است سه پیشنهاد را به صورت گزارش کامل تهیه کرده است که بزودی تسلیم امام خمینی خواهد شد یکی از پیشنهادهای شورای انقلاب این است که آقای بنی‌صدر دولتی را معرفی کند و شورای انقلاب به جای مجلس دولت ایشان را تأیید کند و... پیشنهاد دیگر ادامه وضع فعلی است یعنی شورای انقلاب و دولت فعلی کماکان تا تشکیل مجلس شورای ملی به کار خود ادامه دهد.(۱)

که در نهایت، پیشنهاد دوم عملاً انجام نشد و تا تشکیل اولین دور مجلس شورای اسلامی، موضوع انتخاب نخست‌وزیر به تعویق افتاد که در ادامه این مبحث نحوه انتخاب آن بحث خواهد شد.

ب ـ چگونگی انتخاب اولین نخست‌وزیر

ابوالحسن بنی‌صدر در ۱۵ بهمن ۱۳۵۸ حکم تنفیذ ریاست جمهوری خود را از دست امام خمینی دریافت کرد. پس از آن به ریاست شورای انقلاب اسلامی ایران برگزیده شد. در آن زمان بحث بر سر تعیین نخست‌وزیر پیش از تشکیل مجلس بود که مذاکرات حول آن تا مقارن تشکیل مجلس شورای اسلامی طول کشید و نهایتاً به دلیل نقش عمدهٔ مجلس در این زمینه و کوتاهی مدت تعیین نخست‌وزیر پیش از تشکیل مجلس و نیز احتمال رأی عدم اعتماد مجلس به آن، چنین کاری انجام نشد.

بنی‌صدر در روز ۳۱ تیرماه ۱۳۵۹ با ادای سوگند در برابر نمایندگان مجلس شورای اسلامی آمادهٔ انجام وظایف و مسئولیتهای قانونی خود گردید. در پایان همان روز پس از

---

۱. کیهان؛ ۱۶ بهمن ۱۳۵۸.

جلسه هیأت دولت، رئیس جمهور وقت اعلام داشت که روز بعد یعنی اول مرداد ۱۳۵۹، نخست‌وزیر به مجلس معرفی خواهد شد از آن پس انتخاب نخست‌وزیر مسألهٔ روز کشور شد.

در آغاز کار و با توجه به اختلافات بین بنی‌صدر با اکثریت مجلس (که در اختیار هواداران حزب جمهوری اسلامی بود) به نظر می‌رسید رسیدن به توافق بسختی انجام گیرد. به هر حال بنی‌صدر در این مرحله به ترتیب سه کاندیدا برای احراز پست نخست‌وزیری به مجلس معرفی کرد که در نهایت سومین نفر یعنی غلامعلی رجایی مورد تأیید مجلس قرار گرفت و به عنوان اولین نخست وزیر قانونی انتخاب گردید.

اولین شخصیتی که از طرف بنی‌صدر به عنوان نامزد نخست‌وزیری مطرح شد، حجت‌الاسلام سید احمد خمینی بود. در این مورد بنی‌صدر به جای اینکه برابر اصل ۱۲۴ قانون اساسی در پی کسب رأی تمایل مجلس باشد، مستقیماً به امام خمینی نامه نوشت و طی آن از فرزند امام به عنوان یکی از مناسب‌ترین اشخاص برای تصدی نخست‌وزیری با توجه به جوان بودن جامعهٔ ایران و نیاز آن به نیروهای کارآمد، نام برد و موافقت امام را خواستار گردید.[۱] اما امام در پاسخ تصمیم خود را دایر بر رد درخواست وی اعلام نمود.[۲]

رئیس جمهور در این فکر بود که با این اقدام که حتماً موافقت مجلس را به دنبال دارد، افراد مورد نظر مجلس عملاً حذف می‌گردند. اما امام خمینی با اطلاع دقیق از اوضاع پاسخی این چنین مختصر لیکن پر معنا ارسال داشتند:

> بسمه تعالی بنا ندارم اشخاص منسوب به من متصدی این امور شوند احمد خدمتگزار ملت است و در این مرحله با آزادی بهتر می‌تواند خدمت کند.[۳]

از آنجا که امام خمینی اولاً، سیره‌اش عدم دخالت در وظیفهٔ ارگانهای کشوری و کمک به تداوم روال عادی انجام وظیفه آنها بود و میل به استقرار مجلس و انجام وظیفهٔ آن به طور کامل داشت، ثانیاً، تمایل نداشت که با نخست‌وزیر شدن فرزندش

---

۱. انقلاب اسلامی؛ ۱ مرداد ۱۳۵۹، ص ۱.

۲. همان‌جا.

۳. میرطاووسی، شجاع الدین (به اهتمام)؛ شهید محمدعلی رجایی؛ ص ۸۸.

جلوی انتقادات احتمالی و نظارت قوی مجلس بر کارهای دولت را به خاطر احترام نمایندگان مجلس نسبت به ایشان بگیرد و ثالثاً، چون مجلس اول را سنگ‌بنا برای مجالس بعدی می‌دانست، از ابتدا تمایل به سست نمودن پایهٔ آن نداشت، با طرح وی موافقت ننمود.(۱)

البته تحلیل فوق مبتنی بر این فرض است که امام عمل بنی‌صدر را توطئه‌ای در جهت کم رنگ کردن نقش مجلس نمی‌دانست و عمل وی را از روی احترام و اخلاص تلقی می‌نمود. اما اگر فرض کنیم که امام این عمل را توطئه می‌پنداشت، باید گفت که علاوه بر دلایل فوق، امام از دست بنی‌صدر بازی سیاسی نخورد و توطئهٔ وی را خنثی نمود.

هر چند بنی‌صدر در جلب رضایت امام موفق نشد و موجبات تضعیف مجلس را فراهم نساخت، لیکن در نوع خود این تاکتیک وی یک پیروزی به حساب می‌آمد زیرا در اذهان عمومی این تصور نقش بست که رئیس جمهور پیرو رهبر و در پی کسب نظریات وی در اجرای امور است. بنی‌صدر در پی این اقدام جهت مقابله با نامزد پیشنهادی حزب جمهوری اسلامی یعنی، جلال الدین فارسی بحث کاندیداتوری مهندس مصطفی میرسلیم را مطرح نمود. هر چند شخصیت و تفکرات میرسلیم در راستای اهداف بنی‌صدر قرار نداشت لیکن این انتخاب می‌توانست تا حدودی رئیس جمهور را از زیر بار فشار نیروها و نهادهای انقلابی رهایی بخشد. علاوه بر آن، بنا به گفتهٔ شخص رئیس جمهوری وقت، علت معرفی میرسلیم به مجلس آن بوده است که وی می‌تواند معرف هماهنگی بین رئیس جمهور و دولت باشد، در حالی که دیگران این خصوصیت را ندارند. علاوه بر آن جوّ زمانی موجود که عبارت از مخالفت مجلس با نامزدهای مورد نظر بنی‌صدر (نظیر احمد سلامتیان و علیرضا نوبری) بود، در معرفی وی به مجلس نقش مؤثری ایفا می‌نمود.(۲)

بدین ترتیب در تاریخ ۵ مرداد ۱۳۵۹، بنی‌صدر طی نامه‌ای با عنوان «نمایندگان

---

۱. خواجه سروی، غلامرضا؛ «تعارضات جناحهای سیاسی دوره اول مجلس شورای اسلامی»، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)؛س ۱، ش ۱ (پاییز ۷۴)، ص ۱۰۷.

۲. انقلاب اسلامی؛ ۵ مرداد ۵۹، ص ۲.

محترم»، آقای میرسلیم را به مجلس معرفی نمود.[۱]

اما هنوز اظهار نظر قطعی مجلس در مورد نخست وزیر پیشنهادی رئیس جمهور مطرح نشده بود که در دیدگاههای غالب نمایندگان رد چنین پیشنهادی احساس گردید. بنی‌صدر نیز که فضای مجلس را مناسب چنین اقدامی ندید طی نامهٔ دومی از مجلس شورای اسلامی درخواست نمود که فعلاً دادن رأی اعتماد به میرسلیم مسکوت بماند.[۲]

بنی‌صدر در فضای ایجاد شده که هنوز رأی تمایل یا عدم تمایل نمایندگان به نخست‌وزیری میرسلیم داده نشده بود، تبلیغات زیادی را برای تحت فشار گذاردن مجلس آغاز نمود. روزنامهٔ انقلاب اسلامی با تیتر درشت در ۷ مرداد ۱۳۵۹ نوشت:

تا مردم مطمئن نشوند دولتی که روی کار می‌آید با رئیس جمهور هماهنگ است آن را نخواهند پذیرفت.[۳]

اما در نهایت این اقدامات از جانب بنی‌صدر و طیف طرفداران وی مؤثر واقع نشد و مجلس رأی عدم تمایل خود به نخست‌وزیری میرسلیم را اعلام نمود اما نباید رأی عدم اعتماد نمایندگان مجلس به میرسلیم را به معنای تضاد میان وی و مجلس تفسیر کرد لیکن در شرایط تاریخی فوق مجلس به دنبال شخص بارزتر و مقتدرتری می‌گشت. درپی رخدادهای فوق بنی‌صدر در مجلس حاضر گردید و اعلام نمود اختلاف رئیس جمهور با مجلس ممکن است تا مراحل حساستری ادامه پیدا کند. لیکن با درک شرایط مناسب باید اقدام به ایجاد هیأتی که به تصویب مجلس و رئیس جمهور رسیده باشد، نمود و این هیأت مسئولیت بررسی صلاحیت کاندیداهای پست نخست‌وزیری را عهده‌دار شود، مجلس نیز نهایتاً بعد از رایزنیهای فراوان ۵ نفر را برای انجام این وظیفه انتخاب نمود: ۱ـ حجت‌الاسلام سید علی خامنه‌ای، ۲ـ حجت‌الاسلام باهنر، ۳ـ علی اکبر پرورش، ۴ـ آیت‌الله امامی کاشانی، ۵ـ آیت‌الله محمد یزدی. اما رئیس جمهور

---

۱. مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی؛ دورهٔ اول، جلسهٔ ۲۵، ص ۳۳.

۲. دفتر تحقیقات و انتشارات روابط عمومی نخست‌وزیری؛ مکاتبات رجایی و بنی‌صدر، چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران؛ ص ۳۴.

۳. انقلاب اسلامی؛ ۷ مرداد ۱۳۵۹.

اعتراض خود را در مورد حضور آقایان خامنه‌ای و باهنر را به بهانهٔ عضویت آنان در حزب جمهوری اسلامی مطرح نمود. مجلس نیز موافقت نمود که دو نفر فوق را حذف و یک نماینده از جانب رهبری انتخاب کند و نمایندهٔ دیگر از جانب رئیس جمهور جایگزین آنان شود. امام خمینی با درک و شناخت دقیق ماهیت رئیس جمهور حاضر به معرفی نماینده نگردید اما آقای جلالی به عنوان نمایندهٔ بنی‌صدر به هیأت مذکور پیوست.

هیأت مذکور با قاطعیت تمام رایزنیهای خود را برای انتخاب نخست‌وزیر شروع کرد. رئیس جمهور نیز شرایط نخست وزیر را به طور مفصل طی نامه‌ای به هیأت ارسال داشت. این نامه که توسط محمد یزدی عضو هیأت منتخب در مجلس قرائت گردید بر لزوم شرایطی همچون مکتبی بودن، جوان بودن، دارای قابلیت، خوش سابقه، توانایی مدیریت، هماهنگ با رئیس جمهور، معتقد به قانون اساسی، عدم وابستگی به حزب خاص و مستقل و... اشاره داشت.[۱]

گزارش فوق تماماً نشان از مراعات واقعیات موجود در انقلاب و کشور را دارد. بنی‌صدر زیرکانه در این پیام مواردی را که یقیناً مورد نظر رهبری، مجلس و هیأت منتخب نخست‌وزیری بوده، آورده است. لیکن عمل به این مفاهیم و موارد چیز دیگری است که هر خواننده را به شک و تردید وامی‌دارد. به دنبال چنین نامه‌ای، بنی‌صدر تعدادی از افراد مورد نظر خود که تقریباً نمایندگان تمام طیفها را شامل می‌شد به منظور بررسی صلاحیت آنها برای کاندیدایی نخست‌وزیر به هیأت منتخب معرفی نمود که عبارت بودند از: ۱ـ سید محمد کاظم بجنوردی، ۲ـ حسن حبیبی، ۳ـ صادق خلخالی، ۴ـ مصطفی چمران، ۵ـ محمدعلی رجایی، ۶ـ عزت‌الله سحابی، ۷ـ احمد سلامتیان، ۸ـ رضا صدر، ۹ـ محمد عزتی، ۱۰ـ محمد غروی، ۱۱ـ جلال الدین فارسی، ۱۲ـ موسی کلانتری، ۱۳ـ مصطفی میرسلیم، ۱۴ـ یحیوی.

هنگامی که هنوز نظر قطعی هیأت در مورد نخست‌وزیری معین نشده بود، بنی‌صدر نامه‌ای دیگر که مضمون آن شکایت از شیوهٔ عمل نیروهای انقلابی بویژه از حزب

---

۱. میرطاووسی، شجاع‌الدین؛ محمدعلی رجایی؛ ص ۹۴.

جمهوری اسلامی داشت را ارسال نمود.

> به نظرم رسید یک احتمال را به اطلاع شما برسانم و آن اینکه به نظر من آنها که طرح سقوط جمهوری را تهیه و با سماجت به اجرا گذاشته‌اند بنای کارشان بر ایجاد اختلاف است و طرحشان این است که نگذارند هیچ شخصی که بتواند همکاری و هماهنگی به وجود بیاورد نخست‌وزیر بشود تا که میان مجلس، رئیس جمهوری و احتمالاً امام مخالفت و ناسازگاری قطعی شود.[۱]

بنی‌صدر با اشاره به عملکرد دشمنان فرضی خود ادامه داد که نقش این مخالفان کوبیدن نیروهای وفادار بوده و به هر عنوان و بهانه‌ای مخالفت خود را بیان می‌دارند. از دید وی این مخالفان به صورت زیر با مهره‌های مورد نظر رئیس جمهوری مخالفت می‌ورزند. به گفتهٔ وی ۱ـکسانی را که با رئیس جمهوری هماهنگی کامل دارند از دو ماه به این طرف از روی قرار و قاعده کوبیده‌اند (منظور وی از این افراد، سلامتیان و نوبری بود)؛ ۲ـکسانی دیگر روی کار آمده‌اند که بنای هماهنگی داشتند اما آنان نیز با مقاومت سخت بعضی افراد و گروهها مواجه شد (مانند حسن حبیبی[۲] و عزت‌الله سحابی)؛ ۳ـبعد نوبت به اعضای حزب جمهوری اسلامی و یا نزدیکان آنها رسید که باز امکان همکاری با آنان بود آنها را هم کوبیدند، ایشان در این مورد به کلانتری و میرسلیم اشاره داشته‌اند. رئیس جمهور اضافه می‌نماید که مخالفت با این افراد تا جایی ادامه پیدا می‌کند که تنها نامزدهایی باقی بمانند که تن به همکاری با ایشان نمی‌دهند و همکاری با رئیس جمهوری را سازشکاری می‌شمرند و می‌دانند که رئیس جمهور مسئولیت اینطور اشخاص را نخواهد پذیرفت. وی ادامه می‌دهد فکر می‌کردم به نزد امام بروم اما ممکن است به طبع این امر اختلاف میان رئیس جمهور و مجلس را عمیقتر گردد و مقدمات سقوط نهادهای قانونی را فراهم کند.

بنی‌صدر گفت ممکن است هیأت منتخب برای بررسی صلاحیت نخست‌وزیری تشخیص بدهد که هیچ کدام از افراد فوق توانایی ادارهٔ کابینه را ندارند. در این صورت رئیس جمهور افراد بیشتری را نیز معرفی خواهد کرد زیرا در نهایت هدف آن است که

---

۱. همان؛ ص ۹۵.

۲. ایشان از قبل استعفای خود را اعلام داشت.

بن‌بست در فعالیت این هیأت پیش نیاید همچنین برای انتخاب نخست‌وزیری از اعضای شورای انقلاب نیز کمک گرفته شود و افرادی همچون مهدوی کنی که حاضر نشد پست اجرایی مرتبط با نخست‌وزیری را بپذیرد اما حتماً می‌پذیرند که طرف شور قرار بگیرند.[۱]

هیأت پی‌گیری تأیید صلاحیت نخست‌وزیر، بعد از جرّ و تعدیلهای زیاد محمدعلی رجایی را به عنوان شایسته‌ترین فرد معرفی نمود اما بنی‌صدر بر خلاف ادعای خود این انتخاب را مناسب ندانست. ایشان که خود رجایی را در لیست جای داده بود انتخاب وی را نشانی از عدم هماهنگی میان رئیس جمهوری و نخست‌وزیری در آینده برشمرد. دلایل ایشان برای مخالفت با گزینهٔ رجایی چنین بود:

۱ـ رجایی هر آنچه را که در ذهن خود دارد، اجرا می‌کند و چندان به همکاری و هماهنگی نمی‌اندیشد. ۲ـ اطلاعات ایشان در امور مملکت‌داری ضعیف است به‌گونه‌ای که جوابگوی نیازهای یک نخست‌وزیر نیست.[۲]

اما ممانعت رئیس جمهور کارساز نشد و رجایی نهایتاً با حمایت حزب جمهوری اسلامی در ۵۹/۵/۲۹ از جانب بنی‌صدر به عنوان نخست‌وزیر به مجلس معرفی گردید زیرا برابر اصل ۱۲۴ قانون اساسی متن حکم ایشان به شرح زیر بود:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

جناب محمدعلی رجایی

با توجه به جریان گزینش شما و رأی کامل نمایندگان محترم به سمت نخست‌وزیری جمهوری اسلامی ایران منصوب می‌شوید. لازم به یادآوری است که در شرایط حساس کنونی شما به عنوان نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران باید قبل از هر چیز نص و مفاد قانون اساسی را نصب‌العین خود قرار دهید و با کوشش در طریق استمرار امنیت و وحدت و بازسازی اقتصادی و ساختن معنویت اسلامی در روابط بین مردم و حکومت دفاع از استقلال سیاسی ـ اقتصادی و فرهنگ کشور و تأمین حقوق و آزادیهای افراد ملت را سرلوحهٔ برنامه دولت خویش قرار دهید و این

---

۱. میرطاووسی، شجاع‌الدین؛ محمدعلی رجایی؛ ص ۹۷.

۲. همان؛ ص ۹۸.

کار میسر نیست جز با دستیابی به وحدت و تفاهم بین نیروهای متعهد و منتسب به انقلاب اسلامی.[۱]

به کار بردن عبارت مبهم «جریان گزینش شما» در ابتدای حکم انتصاب نخست‌وزیر دستاویزی برای مخالفت طرفداران بنی‌صدر با دولت گردید زیرا واضحترین معنای عبارت تحمیل شدن نخست‌وزیر به رئیس جمهوری است. وی همچنین تنها ۴ روز بعد از امضای حکم رجایی گفت:

من اگر دیدم که این خط مرا ندارد و ملت همه خواستهٔ مرا در اولویت دانستند به تمام مردم اعلام خواهم داشت که این دولت، دولت من نیست.[۲]

بنابراین بنی‌صدر در مسیر انتخاب نخست‌وزیر دچار تناقض‌گویی و سردرگمی شده بود، به گونه‌ای که این سؤال را در اذهان ایجاد می‌کند که اگر ایشان تا این حد با نخست‌وزیری رجایی مخالف بودند پس چرا او را در لیست پیشنهادی خود به هیأت بررسی صلاحیت نخست‌وزیری قرار داد به دلیل آنکه احتمالاً گمان می‌کرد که رجایی گزینهٔ پیشنهادی نخواهد بود لذا نام او در لیست صرفاً جنبهٔ سمبولیکی پیدا می‌کرد و یا اینکه تحت فشارهای گسترده حاضر به قرار دادن نام رجایی شده بود. رجایی خود با اشاره به این مطلب چنین گفته است:

بنی‌صدر در مورد انتخاب وی معتقد بوده است که از نظر وضع خصوصیات فردی که باید باشد من این خصوصیات را در ایشان (رجایی) می‌بینم ولی از جهت ادارهٔ کشور و خطی که باید تعقیب بشود من ایشان را صالح نمی‌بینم... .[۳]

این اختلافات باعث شد که هر چند از نظر قانونی نخست‌وزیر معین گردید اما عملاً با مشکلات زیادی مواجه شود و در معرفی وزرا نتواند کابینه‌اش را تکمیل نماید و از همان اول اختلاف نظر بین رئیس جمهور و نخست‌وزیر بروز نمود.

در عین حال بنی‌صدر معتقد بود که دولت شهید رجایی به دلیل عدم هماهنگی با

---

۱. دفتر تحقیقات و انتشارات روابط عمومی نخست‌وزیری؛ مکاتبات رجایی و بنی‌صدر، چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران؛ ص ۱ - ۲.

۲. انقلاب اسلامی؛ ۳ شهریور ۱۳۵۹.

۳. میرطاووسی، شجاع‌الدین؛ محمدعلی رجایی؛ ص ۱۰۵.

رئیس جمهور و ضعف مدیریت بیش از دو ماه دوام نمی‌آورد. اینکه چرا حزب بر انتخاب رجایی تأکید داشت به معیارهای حزب برای انتخاب نخست وزیر برمی‌گردد.

حزب در مرحلهٔ اول اعلام نمود که بر اساس گروه گرایی عمل نمی‌کند ولی بر معیارهای خود پافشاری می‌نماید. معیارهای اعلام شدهٔ حزب عبارت بودند از: مکتبی بودن، قاطع بودن، انقلابی بودن و جوان بودن نخست‌وزیر.

در مرحلهٔ بعد حزب نامزدهای خود را به ترتیب اولویت معرفی کرد که عبارت بودند از: جلال الدین فارسی، محمدعلی رجایی، مصطفی میرسلیم، محمد غرضی، حسن عباسپور و موسی کلانتری. در عین حال حزب معیارهای خود را در شخص شهید رجایی متحقق می‌دید و این در حالی بود که شهید رجایی عضو حزب جمهوری اسلامی نبود.

حزب در ادامه اعلام نمود که مهمترین مسأله برای آن، حفظ معیارهاست و کم اهمیت‌ترین مسأله، عضویت در حزب جمهوری اسلامی است و از جانب این تشکیلات رئیس جمهور و مجلس نباید هیچ نگرانی داشته باشند.(۱)

پس از اعلام شرایط، حزب مجلس را مرجع تطبیق آن شرایط بر افراد دانست که در نهایت نیز از تصمیم مجلس حمایت نمود که نتیجه جز نخست‌وزیری شهید رجایی نبود. به این ترتیب حزب از نامزدهای اول خود (جلال الدین فارسی) صرفنظر نمود و از نخست‌وزیری شهید رجایی حمایت کرد.

ج ـ جدال میان بنی‌صدر و رجایی

بعد از انتصاب نخست‌وزیر اولین رویارویی میان بنی‌صدر و رجایی بر سر چگونگی انتخاب وزیران و تشکیل کابینه شکل گرفت. طبق قانون اساسی صلاحیت گزینش و پیشنهاد دادن وزیران با نخست‌وزیر بوده و در مرحلهٔ بعد وزیران انتخابی باید به تأیید رئیس جمهور عالی‌ترین مقام اجرایی برسند و رئیس جمهور نیز باید این وزیران را به مجلس معرفی نموده تا رأی اعتماد نمایندگان آخرین مرحله تشکیل کابینه باشد. لازم به

---

۱. جمهوری اسلامی؛ ۱۴ مرداد ۱۳۵۹، ص ۳.

ذکر است که بر اساس قانون، بعد از رأی اعتماد مجلس به نخست‌وزیر رئیس جمهور باید طی ده روز ابلاغ آن را اعلام دارد که بنی‌صدر دقیقاً در آخرین روز ذکر شده تحت فشارهای گسترده حکم نخست‌وزیری رجایی را صادر نمود. غرض رئیس جمهور از این اقدام آن بود که نخست‌وزیر فرصت مناسب برای انتخاب وزرا نداشته باشد اما رجایی با آگاهی کامل از ترفند رئیس جمهور بلافاصله بعد از انتصاب، نامه‌ای را به این مضمون به مجلس شورای اسلامی ارسال داشت:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

ریاست محترم مجلس شورای اسلامی با امید به یاری خداوند متعال و در ظل توجهات ولی‌عصر، حال که با دریافت ابلاغ رسمی مورخ ۵۹/۵/۲۵ ریاست جمهوری به نخست‌وزیری جمهوری اسلامی ایران منصوب شدم آمادگی خود را جهت معرفی کابینه اعلام می‌دارم. امید آنکه خداوند همه ما را در خدمت به اسلام و مسلمین یاری فرماید.(۱)

به دنبال آن، نخست‌وزیر جلسه‌ای را با حضور نمایندگانی از کلیه نهادها و نیروهای انقلابی تشکیل داد تا نظر آنان را در گزینش و انتخاب وزرا جویا شود. در این شرایط بنی‌صدر که در سفر استان کرمان به سر می‌برد، در جواب نامهٔ رجایی نوشت که نخست‌وزیر در انتخاب تمام وزرا بجز وزارت دفاع و کشور اختیارات تام دارد. این دو وزارتخانه نیز به دلیل حساسیت ویژه انقلاب و کشور است در پی آن رجایی کابینه خود را بدین صورت برای تأیید رئیس جمهور معرفی نمود.

۱ـ وزیر آموزش عالی و فرهنگ	دکتر حسن عارفی
۲ـ وزیر ارشاد ملی	عباس دوزدوزانی
۳ـ وزیر آموزش و پرورش	علی اکبر پرورش
۴ـ اقتصاد و دارایی	دکتر محسن نوربخش
۵ـ وزیر بهداری	دکتر هادی منافی
۶ـ رئیس برنامه و بودجه	سید اسماعیل داوری

---

۱. میرطاووسی، شجاع‌الدین؛ محمدعلی رجایی؛ ص ۱۶۵.

۷ـ وزیر بهزیستی	دکتر محمد علی فیاض‌بخش
۸ـ وزیر بازرگانی	ـ
۹ـ وزیر پست و تلگراف	دکتر محمود قندی
۱۰ـ وزیر امور خارجه	مهندس میرحسین موسوی
۱۱ـ وزیر دفاع	سرهنگ فکوری
۱۲ـ وزیر راه و ترابری	مهندس موسی کلانتری
۱۳ـ وزیر مسکن و شهرسازی	مهندس محمد شهاب گنابادی
۱۴ـ وزیر صنایع	محمدرضا نعمت‌زاده
۱۵ـ وزیر کشاورزی	محمد سلامتی
۱۶ـ وزیر کار و امور اجتماعی	احمد توکلی
۱۷ـ وزیر کشور	محمدرضا مهدوی کنی
۱۸ـ مشاور در امور اجرایی	مهندس بهزاد نبوی
۱۹ـ مشاور سرپرست شرکت ملی فولاد ایران	دکتر محمود احمدزاده هروی
۲۰ـ وزیر نیرو	دکتر حسین عالی‌پور
۲۱ـ وزیر نفت	مهندس اصغر ابراهیمی

اما بنی‌صدر با مشاهدهٔ اوضاع که رجایی فضا را بیشتر به نیروهای انقلابی و متعهد داده بود، طی نامهٔ چهار صفحه‌ای اعتراض شدید خود را به نحوه و چگونگی گزینش وزرا اعلام کرد. در این نامه از رجایی خواسته شد نباید مفهوم کلمه همکاری با رئیس جمهوری را از یاد برد و باید این اساسی‌ترین ملاک برای انتخاب وزرا باشد. نخست‌وزیر نیز بلافاصله در یک پیام مهم که نشان از انتقادات زیاد نسبت به رئیس جمهوری به دلیل تغییر در عملکرد و گفتارش داشت، اعلام نمود:

برادر عزیز آقای دکتر سید ابوالحسن بنی‌صدر، ریاست محترم جمهوری، سلام علیکم

نامه چهار صفحه‌ای مورخ سوم شهریور پنجاه و نه جنابعالی را به دقت خواندم از مقدمه آن چنین برمی‌آید که آقای رئیس جمهوری در مذاکره با هیأت همکاری مجلس با رئیس جمهور در تعیین صلاحیت رئیس دولت که در نتیجه به تعیین و معرفی

نخست‌وزیر از طرف جنابعالی منجر شد نوعی عقب‌نشینی مصلحتی کرده‌اند و اینک پشیمان شده و تصمیم به ایستادگی گرفته‌اند و در نتیجه تشکیل دولت و معرفی آن به مجلس را به تأخیر انداخته‌اند. تقصیر ملت منتظر چیست؟

متأسفم که شما را در حالت مبارزه با عده‌ای می‌بینم که در نهایت مردم و نخست‌وزیر قربانی این مبارزه می‌شوند... . برادرمان رئیس جمهور با گفتن «من سکوت می‌کنم و بخصوص با وزرای تو کاری ندارم» احساس می‌کنند شاید از این پس باید بقیه دوران ریاست جمهوری را طبق قانون اساسی به کارهای خاصی بپردازند زیرا مجلس ناظر به اعمال وزراء است و مردم از طریق مجلس شورای اسلامی با وزرا ارتباط قانونی پیدا می‌کنند... .[۱]

بنی‌صدر اصرار بر دیکته نمودن عقاید خود به نخست‌وزیری را داشت لیکن رجایی با تمام توان و با حمایت همه جانبه مجلس و دیگر نهادهای انقلابی مقاومت به خرج داد. این بار نیز بنی‌صدر دست به اقدام سمبولیکی دیگری زد و آن ارجاع مسائل مربوط به قوه مجریه به رهبری انقلاب بود و از امام در خصوص خودسری رجایی در انتخاب وزرا شکایت نمود:

... به عرض می‌رساند امروز بعد از ظهر آقای رجایی آمد فهرست وزرا را آورد غیر از یکی دو تغییر غیر اساسی همان فهرست قبلی است حتی دو مورد وزارت بازرگانی و کشور را نیز دو نفر گذاشته که مجلس رأی بدهد نامه‌ای هم نوشته است که به نظر می‌رسانم به این ترتیب بنا بر همان فهرست است و در فهرست اسامی که در جلو آنها علامت گذاشته‌ام همانها هستند که صلاحیتشان بر اینجانب محرز نیست... .[۲]

اما امام در جواب رئیس جمهوری فرمودند که اینجانب دخالت در امور مربوط به قوهٔ مجریه را صلاح نمی‌دانم موازین همان بود که کراراً گفته‌ام و سفارش من آن است که نخست‌وزیر و رئیس جمهور با هم تفاهم کنند و اشخاص معتقد به انقلاب و مدیر و مدبر و فعال را انتخاب نمایند.[۳] پیرو این حوادث دیدگاه رئیس جمهور و نخست‌وزیر اندکی

---

۱. دفتر تحقیقات و انتشارات روابط عمومی نخست‌وزیری؛ مکاتبات رجایی و بنی‌صدر، چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران؛ ص ۱۰۶.

۲. همان؛ ص ۱۱۵.

۳. همان؛ ۱۱۶.

به هم نزدیک شود به صورتی که بنی‌صدر راضی شد ۱۴ نفر از لیست ۲۱ نفر نخست‌وزیر را تأیید نماید و بعد همگی از مجلس شورای اسلامی رأی اعتماد آوردند، یازده نفر عبارت بودند از: ۱ـ حسن عارفی، ۲ـ عباس دوزدوزانی، ۳ـ هادی منافی، ۴ـ دکتر محمد علی فیاض‌بخش، ۵ـ محمود قندی، ۶ـ سرهنگ جواد فکوری، ۷ـ موسی کلانتری، ۸ـ محمد شهاب گنابادی، ۹ـ محمدرضا نعمت‌زاده، ۱۰ـ محمد سلامتی، ۱۱ـ محمدرضا مهدوی کنی، ۱۲ـ محمود احمدزاده هروی، ۱۳ـ حسن عباسپور و ۱۴ـ بهزاد نبوی.

کابینهٔ رجایی تا تاریخ چهاردهم تیرماه ۱۳۶۰ بتدریج و ترتیب زیر تکمیل شد. در سوم مهرماه ۱۳۵۹ آقای اصغر ابراهیمی به وزارت نفت رسید ولی بعد از مدتی جای خود را به جواد تندگویان داد. سید اسماعیل داودی به عنوان وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه و بودجه معرفی شد، ایشان نیز بعد از مدتی جای خود را به موسی کلانتری داد. در چهاردهم آبان ماه ۱۳۵۷ احمد توکلی وزیر کار و امور اجتماعی گردید که در ۸/۱۰ محمد میرصادقی جانشین وی گردید و ابراهیم واحدی به وزارت دادگستری منصوب شد که بعد از چند ماه سید محمد اصغری جانشین وی گردید. در چهاردهم آذرماه ۱۳۵۹ پرورش به عنوان وزیر آموزش و پرورش معرفی شد. در بیستم اسفند ۱۳۵۹ کاظم پوراردبیلی وزیر بازرگانی گردید و همچنین محسن نوربخش وزارت امور اقتصاد و دارایی را عهده‌دار شد. نهایتاً در بیستم خرداد ماه ۱۳۶۰ میر حسین موسوی به عنوان وزیر امور خارجه معرفی شدند.

بعد از انتخاب وزرا مناقشهٔ رئیس جمهور و نخست‌وزیر به دلیل تفاوت در دیدگاههای فکری همچنان ادامه پیدا کرد. بویژه بنی‌صدر در سلسله مقالاتی که در روزنامهٔ انقلاب اسلامی تحت عنوان روزها بر رئیس جمهور چگونه می‌گذرد؟ فشارهای تبلیغاتی زیادی را متوجه نخست‌وزیر ساخت. این رویارویی که به مرز خطرناکی رسیده بود، دیگر نهادهای انقلابی و گروههای سیاسی را نیز دو طیف طرفداران حزب جمهوری و طرفداران بنی‌صدر تقسیم نمود. انقلابیون طرفداران حزب جمهوری که مجلس و یکسری نهادهای انقلابی دیگر همانند سپاه پاسداران، کمیته‌های انقلاب

اسلامی و دادگاه انقلاب و... را در کنار خود داشتند، با طرفداران بنی‌صدر که ترکیبی از برخی نیروهای مذهبی و ملی ـ مذهبی و لیبرالها و ملی‌گراها و همچنین بعضی گروهکهای چپگرا همانند مجاهدین خلق را شامل می‌شد، چالش می‌کردند. جامعهٔ روحانیت مبارز تهران که ترکیبی از فعالترین نیروها و شخصیتهای روحانی و متعهد را درخود جای داده بود در ۱۵ آبان ماه ۱۳۵۹ جلسه‌ای را به جهت کاهش تشنج میان نهادها و نیروهای انقلابی با همدیگر بویژه جدال رئیس جمهور و نخست وزیر تشکیل داد و از کلیه افراد مرتبط از جمله بنی‌صدر، رجایی و هاشمی رفسنجانی دعوت به عمل آورد. در این جلسه دو ساعته نهایتاً بعد از جر و تعدیلهای فراوان مقرر گردید که هیأتی از جانب این گروه برای بررسی حل اختلافات تشکیل گردد. اما رئیس جمهور کوچکترین توجهی به توصیه‌ها و تصمیمات این هیأت ننمود و به برخوردهای لفظی خود با گروه رقیب ادامه داد. بی‌اعتنایی بنی‌صدر و توصیه‌های جامعهٔ روحانیت مبارز به حدی رسید که رجایی نامه‌ای را برای این گروه ارسال داشت که در آن تأکید شده بود، نخست‌وزیر جهت رعایت مصالح نظام دو ماه است سیاست سکوت را در پیش گرفته در حالی که رئیس جمهور در سخنرانیها و مصاحبه‌های خود مهمتر از آن در تبلیغاتهای گسترده که از جانب روزنامهٔ انقلاب اسلامی صورت می‌گیرد، فرصت را برای جوّسازی علیه دولت مغتنم شمرده است.[۱]

از دیگر اختلافات عمده میان بنی‌صدر و رجایی بر سر تفسیر قانون اساسی بود یعنی مواردی که به حوزهٔ اختیارات طرفین مربوط می‌شد. بنی‌صدر اذعان می‌کرد که رئیس جمهور طبق اصل ۱۱۳ قانون اساسی پس از رهبری عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و کلیهٔ امور بجز اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، به عهده دارد. به نظر بنی‌صدر از عمده‌ترین این اختیارات تذکر دادن رئیس جمهور به نخست‌وزیر و وزرا می‌باشد که آنان را از انجام اعمال خلاف قانون بازمی‌دارد. رجایی نیز اعلام داشت مشکل رئیس جمهوری قانون نیست لیکن تفسیر ایشان از قانون اساسی است و به بهانهٔ تذکر، کل امور اجرایی را خواهان است و ایشان بر اساس برداشت خود از اصول قانون

---

۱. همان؛ ص ۱۳۹.

اساسی جایی را برای نخست‌وزیر باقی نگذاشته است. رجایی اضافه نمود که طبق اصل ۱۳۴ قانون اساسی ریاست هیأت وزیران با نخست‌وزیر است که بر کار وزیران نظارت دارد و با اتخاذ تدابیر لازم به هماهنگ ساختن تصمیمات دولت می‌پردازد و با همکاری وزیران، برنامه و خط‌مشی دولت را تعیین و قوانین را اجرا می‌کند. نخست‌وزیر در برابر مجلس مسئول اقدامات هیأت وزیران است. رجایی همچنین پیشنهاد کرد هرگاه رئیس جمهور لازم بداند موافق اصل ۱۲۷ قانون اساسی جلسه هیأت وزیران در حضورشان و به ریاست وی تشکیل خواهد شد. اما این عبارات بنی‌صدر را راضی نکرد و باز از هر بهانه‌ای برای ستیز با دولت بهره می‌جست. مثلاً در ۱۳۶۰/۲۰/۱۹ طی نامه‌ای دولت رجایی را تلفیقی از نیروهای نالایق و بی‌کفایت دانست. وی گفت:

> باکمال تأسف در وضع بحرانی کشور کسانی مسئولیت امور دولت را به عهده دارند که مفاهیم سادهٔ حقوقی و اداری را درک نمی‌کنند.... [1]

به دنبال همین عبارت بود که لازم گردید رجایی جوابیه‌ای صادر کند که در آن تأکید شد مسأله دولت با رئیس جمهور بیشتر مربوط به اختیاراتی است که قانون اساسی به رئیس جمهور داده است لیکن شما اختیاراتی بیش از آنچه قانون اساسی پیش‌بینی نموده می‌طلبید و این برای نخست‌وزیر و دولت قابل تحمل نمی‌باشد. [2]

رویارویی دو شخصیت که به نظر می‌رسید عمدتاً ریشه در اختیارات قانونی طرفین در قانون اساسی و شخصیت فردی و اهداف جناحی طرفین داشت با حفظ دو رویکرد مختلف نسبت به تحولات سیاسی ـ اجتماعی جامعه تا عزل بنی‌صدر از ریاست جمهوری توسط مجلس و امام ادامه پیدا کرد. بنابراین حیات نخست‌وزیری رجایی با جدال میان وی و بنی‌صدر سپری گردید. در پایان این بحث لازم به ذکر است که رجایی و بنی‌صدر متعلق به دو طبقهٔ مختلف اجتماعی بودند. رجایی انسانی فروتن که از درون طبقهٔ پایین اجتماعی با طی نمودن شرایط دشوار اقتصادی که نهایتاً با حمایت گستردهٔ حزب جمهوری اسلامی به نخست‌وزیری منصوب گردید، برخاسته بود اما بنی‌صدر

---

۱. همان؛ ص ۲۲۸.

۲. همان‌جا.

وابسته به طبقهٔ متوسط جدید و تحصیلکردهٔ اروپا و متعلق به طبقهٔ اجتماعی نسبتاً بالایی بود. این تفاوت در جایگاه اجتماعی نیز بر نگرش تحقیرآمیز بنی‌صدر نسبت به رجایی بی‌تأثیر نبود.

د ـ گذری کوتاه بر دیدگاهها و عملکرد بنی‌صدر

ابوالحسن بنی‌صدر (متولد ۱۳۱۲)، که عمدهٔ تحصیلات خود را در خارج کشور و در حوزه اقتصاد گذرانده بود، در مسافرت به نجف اشرف با امام خمینی آشنا و در پاریس نزد ایشان حضور یافته و مقارن پیروزی انقلاب به کشور بازگشته بود. وی سعی داشت خود را به عنوان یک ایدئولوگ مسلمان به مردم معرفی نماید. وی آثاری را در خصوص اقتصاد اسلامی نگاشته بود و پیش از ریاست جمهوری توانست مشاغل وزارت اقتصاد و دارایی و نمایندگی مجلس خبرگان را به دست آورد و سپس با تأسیس روزنامه انقلاب اسلامی فعالیت خود را گسترش داد و در نهایت با حمایت برخی گروههای مذهبی، ملی و چپگرا توانست در اولین دورهٔ انتخابات ریاست جمهوری حدود ۱۱ میلیون رأی کسب نموده به عنوان اولین رئیس جمهور اسلامی ایران انتخاب شود.

بنی‌صدر پس از رسیدن به مقام ریاست جمهوری، اقدام به تأسیس دفتری تحت عنوان دفتر همکاریهای مردم با ریاست جمهوری نمود و گروههای طرفدار خود را تحت نظر آن دفتر سازمان داد. این دفتر پس از آن به عنوان حزب بی‌نام بنی‌صدر نامیده شد. وی به عنوان عضو شورای انقلاب انتخاب گشت و خود را یکی از شخصیتهای بزرگ معاصر می‌دانست و نگرشهای خاصی نسبت به اسلام، ایدئولوژی اسلامی، فقه و فقها داشت از نوعی لیبرالیسم اسلامی حمایت می‌کرد که طبعاً علی‌رغم تشابهات دارای تقابل فکری با جریانات غالب روحانیون و نیروهای انقلابی بود. وی با داشتن صراحت لهجه، همواره مخالفان را به چالش علیه خود فرامی‌خواند.

اولین برخوردهای فکری ایدئولوژیک بنی‌صدر با روحانیون انقلابی در مجلس خبرگان و هنگام بحث دربارهٔ میزان اختیارات ولی فقیه و ریاست جمهوری رخ داد. به گفتهٔ آیت‌الله بهشتی:

ایشان در آن مجلس اصرار بلیغ داشت که قانون اساسی بدون ولایت فقیه تصویب شود.(۱)

و اختیارات رئیس جمهور را جایگزین فقیه گرداند اما خود وی بعدها در مصاحبه‌ای گفت که من با ولایت فقیه موافق بودم اما با استبداد فقیه مخالفم. وی معتقد است:

در مجلس با اختیارات گسترده فقها مخالف است و تلاش وی برای روشن شدن وظایف رئیس جمهور با فقیه بوده است(۲) و چهارچوب تصویب شده در قانون اساسی را می‌پذیرد.(۳)

به گفتهٔ یکی از مخالفان، بنی‌صدر هنگام بحث دربارهٔ اختیارات ریاست جمهوری به طور عمده بر محور بودن رئیس جمهوری تأکید داشت و هنگامی که شهید بهشتی اصل مربوط به شرایط رئیس جمهور را به رأی گذاشت، بنی‌صدر اعتراض کرد که بحث هنوز تمام نشده و من این شرط را قبول ندارم، برای رئیس جمهور باید فقط یک شرط باشد و آن هم احراز اکثریت آرای مردم است. مرحوم شهید بهشتی به او گفت:

ما دیروز مفصل با هم بحث کردیم، گفتیم وقتی نمایندهٔ مجلس یا قاضی باید دارای شرایط خاصی باشد یا رأی‌دهندگان باید شرایطی داشته باشند، چطور ممکن است رئیس جمهور که دومین مقام نظام جمهوری اسلامی است بدون شرایط و خصوصیات معین باشد و شما قانع شدید. گفت: نه من قانع نشده‌ام.(۴)

وی همچنین در یک مناظرهٔ تلویزیونی با شهید بهشتی اظهار داشت:

حتی برای رئیس جمهور شرط مسلمان بودن هم نباید قایل شد.(۵)

یکی دیگر از موارد چالش بنی‌صدر با مخالفین وجود نهادهای انقلابی بود که وظیفهٔ حراست از انقلاب و نظم و امنیت جامعه را عهده‌دار شده بودند. وی نیز همچو بازرگان وجود کمیته‌ها و دادگاههای انقلاب را نشان از بیماری کشور و منشأ هرج و مرج و مایه

---

۱. رجوع شود به: مظفر، محمد جواد؛ گفتگو درباره اولین انتخابات ریاست جمهوری ایران؛ ص ۱۵۵ (مصاحبه با دکتر بهشتی).

۲. همان‌جا؛ (مصاحبه با بنی‌صدر).

۳. همان‌جا.

۴. فارسی، جلال الدین؛ زوایای تاریک؛ ص ۵۱۵.

۵. همان؛ ص ۵۱۶.

قدرت‌طلبی عده‌ای که خود را انقلابی جلوه می‌دادند، دانست.[۱]

یکی از تحولات سیاسی ـ اجتماعی عمدهٔ کشور که بار دیگر چالش بین بنی‌صدر و نیروهای انقلابی را تشدید کرد ماجرای تسخیر لانهٔ جاسوسی امریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام بود. لازم به ذکر است که دولت موقت بازرگان به نشانهٔ مخالفت و اعتراض نسبت به این اقدام در ۱۵ آبان ۱۳۵۸ استعفا نمود. بنی‌صدر که در حیات دوّل موقت چهرهٔ یک منتقد دولت را داشت و گاه و بیگاه اقدامات دولت را به عنوان غیر انقلابی مورد سرزنش قرار می‌داد، در این جریان ابتدا سعی کرد که بحران را هدایت کرده و خود کنترل آن را به دست گیرد و بر خلاف دولت موقت که مقارن گروگانگیری استعفا نمود، پس از گروگانگیری در مصدر قدرت بودند. اینان به این جهت که امیدوار بودند، در آینده بتوانند در دستگاه دولتی جایگاهی داشته باشند و البته برای آن نیز برنامه‌ریزی داشتند، در آغاز کار به طور ضمنی مسأله را تأیید کردند و حتی در اجتماعات و تظاهرات مقابل لانهٔ جاسوسی به سخنرانی پرداختند.

شخص بنی‌صدر که به تز سه جهانی معتقد بود و بر این اساس نمی‌توانست با ارزشهای حاکم بر روابط بین‌الملل مخالفت نماید، در این زمینه برخورد متفاوت پیش گرفت. ابتدا با گروگانها همدردی نموده و سپس اعلام داشت که نمی‌توان سفارتخانه را با زور تخلیه نمود. علاوه بر آن بنی‌صدر عمل دانشجویان را اعتراض تمام ملت نام نهاد.

در این مرحله بنی‌صدر جسورانه برنامهٔ آرام کردن شور انقلابی و هدایت آن به مسیر مورد دلخواه خود را دنبال می‌کرد و تداوم این اقدامات را مایه قدرت‌طلبی بیشتر روحانیون و تسلط آنان بر تمام ارکان حکومتی قلمداد نمود و در نهایت با انتقاد از تداوم این گروگانگیری به انتقاد از دانشجویان پرداخت. وی در روزنامهٔ انقلاب اسلامی به تاریخ ۱۳۵۹/۱۱/۱۸ ضمن انتقاد شدید نسبت به اقدام دانشجویان مسلمان پیروِ خط امام چنین نوشت:

چرا باید پیروان خط امام قانون اساسی را که امام با آن همه تأکید مهمترین و

---

۱. ستاد برگزاری مراسم دههٔ فجر؛ نگرشی به مطبوعات وابسته؛ ج ۲، ص ۲۲۹.

اساسی‌ترین دستاورد انقلاب دانسته‌اند این طور آشکارا زیر پا بگذارند؟ و...[۱]

وی در روز بعد نیز از طریق همین روزنامه گفت آیا مبارزه با امریکا در نگه داشتن گروگانها خلاصه می‌شود، زمان، زمان سرگرم شدن و سرگرم کردن نیست. آیا این همه سر و صدا دربارهٔ ملاقات هیأت بین‌المللی با گروگانها سر گرم نمودن و غفلت آنان از واقعیتها نیست. به هر صورت بنی‌صدر اقدام دانشجویان مسلمان را در تصرف سفارت امریکا خلاف مصالح ملت و انقلاب دانست و گفت من هیچ وقت تجاوز به یک سفارتخانهٔ خارجی را یک عمل شجاعانه نمی‌دانم و این اقدام باعث گردید که پیام انقلاب به جهانیان نرسد و در حقیقت این ماجرا انقلاب اسلامی را به نحو نامناسبی تحریف کرد.

مقامات امریکا با شناخت دقیق از روحیه و تفکر وی از همان روزهای اولیه ریاست جمهوری‌اش واکنشهای مثبتی از خود نشان دادند. به عنوان مثال اولین اقدام امریکا بعد از انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری به تعویق انداختن محاصرهٔ اقتصادی ایران بود. به گونه‌ای که یونایتدپرس گزارش داد:

به همین مناسبت امریکا نقشه‌های خود مبنی بر تحریم اقتصادی علیه ایران را به تأخیر انداخته است و این اقدام امریکا ژستی آزمایشی است که نمایانگر شناسایی دولت جدیداً انتخاب شدهٔ ایران است... مک براید وزیر خارجه سابق ایرلند که دوبار به‌ایران آمده بود، خاطرنشان ساخت که با بودن بنی‌صدر در مقام ریاست جمهوری مسأله گروگانها خیلی زود حل خواهد شد. او گفته است هنگامی که بنی‌صدر در پاریس بود او را خوب می‌شناخته و بعداً هم در تهران چند بار او را دیده است.[۲]

بنابراین از نظر منتقدان، نوعی وفاداری بنی‌صدر نیز به امریکاییان در بررسی حوادث مشاهده می‌گردد و چنان که زمانی امریکاییان به قصد آزادسازی گروگانها ماجرای طبس را به وجود آوردند، بنی‌صدر دست به یک اقدامی زد که مخالفین آن را خیانت نامیدند. مقام فرماندهی کل قوا دستور بمباران باقیماندهٔ هلی‌کوپترهای امریکایی را در صحرای طبس صادر کرد که به گفتهٔ مخالفین درصدد بود تا بدین نحو اسناد سری آن نابود گردد.

---

۱. انقلاب اسلامی؛ ۱۸ بهمن ۱۳۵۹.

۲. کیهان؛ ۹ بهمن ۱۳۵۸.

این اقدام باعث گردید که حکومت اسلامی و ملت تاکنون از وقوف یکسری اطلاعات محروم بماند.

چالش بعدی بنی‌صدر با مخالفان انقلابی خود در ماجرای انتخابات ریاست جمهوری رخ داد. همان طور که ذکر شد مخالفین، بنی‌صدر را به تکروی، کیش شخصیت و مخالفت با ولایت فقیه و مخالفت با نیروهای اصولگر و نهادهای انقلابی متهم می‌کردند و بنی‌صدر و هواداران وی نیز مخالفان را انحصارطلب و مرتجع می‌نامیدند و ماجرای انتخاب نخست‌وزیر نیز این روند و برخوردها را که با استفاده از تریبونهای عمومی و رسانه‌ها و مطبوعات فضای جامعه را متأثر می‌ساخت را گسترش داد.

با وجود این، بنی‌صدر از خلای حضور روحانیون در انتخابات ریاست جمهوری بهرهٔ لازم را برد و با تظاهر به حمایت از رهبری موفقیت چشمگیری را کسب نمود و به عنوان اولین رئیس جمهور جمهوری اسلامی معرفی گردید. به دنبال آن در بهمن ۱۳۵۹ امام خمینی وی را به فرماندهی کل قوا برگزید. جالب آنکه این پیشنهاد از جانب سران حزب جمهوری اسلامی که عمده‌ترین مخالفین بنی‌صدر را شامل می‌شدند، صورت گرفت. هاشمی رفسنجانی به عنوان یکی از اعضای فعال شورای انقلاب و حزب جمهوری اسلامی چگونگی ماجرا را این چنین بیان می‌دارد:

> چندی پیش که به خدمت حضرت امام رسیدیم، امام از من و حجت‌الاسلام خامنه‌ای خواست که با معرفی یک یا سه نفر تشکیل یک شورای سه یا پنج نفری بدهیم. بر این اساس در جلسه‌ای با حضور عده‌ای از آقایان از جمله شهید بهشتی، موسوی اردبیلی و باهنر این مسأله به بحث و بررسی گذاشته شد و سرانجام تصمیم گرفتیم از آنجایی که کشور نیاز به تمرکز بیشتری دارد به این خاطر نظر به حسن تفاهمی که بین ما و بنی‌صدر وجود دارد و از آنجا که بنی‌صدر از سوی مردم به عنوان رئیس جمهوری انتخاب شد و مردم انتظاراتی از او دارند بنابراین مصلحت انقلاب در این است که این مقام به او تفویض شود نتیجه شور خود را با امام در میان گذاشتیم و امام نیز با این پیشنهاد موافقت نمودند.[۱]

---

۱. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۳۶۱.

از جمله عوامل دیگری که شکاف بین نیروهای اصولگرا و بنی‌صدر را افزایش داد، حمایت بنی‌صدر از برخی جریانات التقاطی و چپگرا و گروههای معارض با انقلاب اسلامی بود.

مثلاً سازمان مجاهدین خلق که در دوران انتخابات از بنی‌صدر حمایت کردند، بعد از انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری پیام تبریکی برای وی ارسال داشتند که در پاسخ بنی‌صدر از مجموعه اقداماتی که موجب خروج رجوی از انتخابات ریاست جمهوری گردیده بود، انتقاد کرد و در جواب کسانی که رجوی را به دلیل مخالفت آشکار با قانون اساسی در زمان بررسی آن در مجلس خبرگان قانون اساسی فاقد صلاحیت می‌دانستند، گفت شرط اسلام و معتقد بودن به مبانی جمهوری اسلامی برای یک کاندیدا عملی خلاف است.[۱]

امام همچنان در گیرودارهای شدید سیاسی میان جناحهای رقیب خواستار حفظ وحدت و کنار نهادن اختلافات گردید. به عبارتی همچنان سعی داشت که میان بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی نوعی تعادل برقرار سازد. چنان که در یک اظهار نظر فرمودند:

> اینطور نباشد که هر کدام بگوید ما اسلامی هستیم و دیگران نیستند سپس ادامه دادند نگرانی من از داخل خودمان است... توطئه‌ها و دسته‌بندیهایی که مخالفان دارند این چیز مهمی به نظر من نیست آنچه مهم است این ناسازگاریهایی است که در ارگانهای اسلامی است... مرتباً دعوت به توافق می‌کنند لیکن خودشان هم توافق ندارند.[۲]

اما بنی‌صدر به جای توجه به توصیه‌های رهبری انقلاب همچنان به تاخت و تاز خود نسبت به انقلابیون، خاصه حزب جمهوری اسلامی ادامه داد و همچنان از مجاهدین خلق و دیگر جریانات لیبرال که شدیداً در مقابل مسیر اصلی انقلاب سنگر گرفته بودند، حمایت به عمل آورد. چنان که در ۵۹/۳/۲۳ این گروه میتینگ گسترده‌ای در ورزشگاه امجدیه در مخالفت با حزب جمهوری اسلامی برگزار کردند که نهایتاً به زد و خوردهای شدیدی انجامید. متعاقب آن رئیس جمهور تلویحاً از این اقدام حمایت به عمل آورد و

---

۱. فارسی، جلال الدین؛ زوایای تاریک؛ ص ۵۲۱.
۲. کیهان؛ ۲۴ خرداد ۱۳۵۹.

طرفداران حزب جمهوری اسلامی را عامل زد و خوردها معرفی و آنان را محکوم کرد. وی در این ارتباط ضمن چماقدار خواندن نیروهای انقلابی گفت: «... زیر بار کسانی که می‌خواهند با چماق از اسلام دفاع کنند، نروید.»[۱]

اصولاً بنی‌صدر پس از انتخاب شدن به عنوان رئیس جمهور، اقدام به تأسیس دفتری تحت عنوان دفتر همکاریهای مردم با ریاست جمهوری نمود و گروههای طرفدار خود را تحت آن دفتر سازمان داد. این دفتر پس از آن به عنوان حزب بی‌نام بنی‌صدر نامیده شد و هواداران بنی‌صدر که طیفی از جریانات مختلف مذهبی، لیبرال، چپگرا و ملی مذهبی بودند، در این دفتر سازماندهی شدند. این دفتر در انتخابات مجلس اول جریانات بعدی این دوران نقش مهمی را ایفا کرد.

بنی‌صدر از ابتدای ورود به ایران به محکوم دانستن همه احزاب و گروهها از جمله حزب جمهوری با این استدلال که این احزاب ریشه مردمی نداشته و از درون مردم نجوشیده‌اند، پرداخت و آنها را متهم می‌کرد که اقلیتی به جای ملت تصمیم می‌گیرند و کاندیدا درست می‌کنند و... .[۲] اما در آستانهٔ انتخابات وی اعلام کرد که ما بعد از پیروزی در انتخابات کنگره‌ای در سطح کشور برگزار می‌کنیم و حرکتی خودجوش را برای فعالیتهای سیاسی سازمان می‌دهیم.[۳] که این امر بعد از پیروزی در قالب مرکز دفتر همکاری مردم با ریاست جمهوری تحقق یافت در دفتر بنی‌صدر افراد مختلفی از جمله تقوی (کاردار سابق ایران در پاکستان در دوران پهلوی) به عنوان رئیس دفتر، انتظاریون (از اعضای سابق کنفدراسیون) به عنوان رئیس گارد ریاست جمهوری، مسعودی (عضو سابق حزب ملت و یکی از چهره‌های لیبرال) به عنوان مشاور حقوقی و افراد دیگری که از طیفهای مختلف سیاسی عمدتاً لائیک بودند، گرد آمده بودند[۴] و مرکزیتی را برای فعالیت گروههای مخالف روحانیون و اصولگرایان بویژه با حضور فعال اعضای «سازمان مجاهدین و نهضت آزادی» تشکیل داده بودند.

---

۱. همان؛ ۲۴ خرداد ۱۳۵۹.

۲. مظفر، محمد جواد؛ گفتگو درباره اولین انتخابات ریاست جمهوری؛ ص ۷۰ (گفتگو با بنی‌صدر).

۳. همان؛ ص ۷۱.

۴. رجوع شود به: موسوی اردبیلی، عبدالکریم؛ غائلهٔ ۱۴ اسفند ۵۹، ظهور و سقوط ضد انقلاب.

این دفتر با سازماندهی میتینگها و جلسات مختلف تلاش زیادی را برای ایجاد بحران و تشنج سیاسی و ایجاد شقاق و اختلاف بین جریانات سیاسی ایفا کرد هر چند در این ارتباط عناصر خاصی از حزب جمهوری اسلامی نیز در جهت مخالف اما با هدفی مشترک به این امر کمک می‌کردند.

در یکی از سخنرانیها بنی‌صدر در یک تحلیل از حضور و دخالت روحانیون در سیاست به عنوان اولین و مهمترین معضل سیاسی کشور یاد کرده است به گونه‌ای تقابل متخصص و متعهد را مطرح نمود و اعلام داشت حکومت نیازمند نیروی متخصص است در حالی که طیف روحانی فاقد آن هستند. شهید بهشتی در یک اظهار نظر که در جواب تعدیلهای بنی‌صدر صورت می‌گرفت گفت:

> او [بنی‌صدر] بیش از اندازه به متخصص‌ها بها داده است در حالی در انقلاب اسلامی تمسک و اعتقاد داشتن به ارزشهای الهی درجهٔ اول اهمیت قرار دارد. ایشان در ادامه افزودند البته داشتن ایمان برای یک مسئول بدان معنا نیست که فاقد تخصص باشد، لیکن هر دو فاکتور به یک اندازه نیاز است.(۱)

با شروع جنگ ایران و عراق در شهریور ۱۳۵۹، به زمینه‌های اختلاف قبلی، نحوهٔ ادارهٔ جنگ نیز اضافه شد. زیرا بنی‌صدر در مقام فرماندهی کل قوا بیشتر بر جنگ کلاسیک با استفاده از نیروهای ارتش اصرار می‌ورزید، در حالی که مخالفین وی به حضور نیروهای مردمی و سپاه پاسداران در کنار ارتش و جنگهای غیر کلاسیک و نامنظم نیز اعتقاد داشتند ـ که البته این امر، یک جنبهٔ مسأله بود.

به این ترتیب اختلاف نظر دربارهٔ جنگ (بویژه با توجه به عقب‌نشینی‌های گستردهٔ قوای ایرانی در مقابل ارتش عراق)، نحوهٔ کار دولت، وزارتخانه‌های بدون وزیر، مجلس، شورای عالی قضایی وقت، دفتر هماهنگی بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی، با توجه به فعالیتها و حملات تبلیغاتی طرفین علیه یکدیگر، روز به روز کشور را در وضعیت بحرانی‌تر قرار داد.(۲)

---

۱. صدیقی، وحید الزمان؛ انقلاب اسلامی از نگاه دیگران؛ ص ۲۱۸.

۲. خواجه سروی، غلامرضا؛ «تعارضات جناحهای سیاسی دوره اول مجلس شورای اسلامی»، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)؛ س ۱، ش ۱ (پاییز ۷۴)، ص ۱۱۹.

بنی‌صدر بعد از شروع جنگ تحمیلی نیز هر چند لباس نظامی به تن کرده و خود را به‌عنوان قهرمان جنگ مطرح ساخت و با بازدید بعضی از مناطق جنگی می‌رفت لیکن در مورد نحوهٔ ادارهٔ جنگ با نیروهای انقلابی دارای اختلاف سلیقه بود. به نظر او استفاده از نیروهای مردمی ضرورتی نداشت و دائم موضوع اختلاف بین ارتش و این نیروها را مورد تأکید قرار می‌داد و خواستار عدم مداخلهٔ آنها بود و دائم از مداخلهٔ مجلس در مورد سرنوشت جنگ گلایه نمود و از پشتیبانی نیروهای مردمی در جنگ در هنگام حملهٔ دشمن به خرمشهر خودداری کرد و با نوعی خود محوری از حضور دشمن در خرمشهر به منظور زدن ضربات کاری بر او حمایت کرد و این موارد اعتراض نیروهای انقلابی را در پی داشت.

بنی‌صدر همواره از نحوهٔ انتخاب مسئول صدا و سیما انتقاد می‌کرد و صدا و سیما را به سانسور و مخالفت با خود متهم می‌کرد و این موضوع در مجامع مختلف مطرح می‌ساخت تا اینکه در نهایت با دخالت امام و انتخاب سرپرستان جدید از سوی رادیو تلویزیون این موضوع کمی کاهش یافت.[1]

همچنین موضوع شکنجه در زندانها از جمله مسائلی بود که همواره بنی‌صدر مخالفین را به آن متهم می‌کرد و حتی در سخنرانی طولانی خود در روز عاشورا در تهران ضمن اشاره به انواع زندانها و شکنجه در زندانها به انتقاد از مخالفین که به نظر وی عامل این امور بودند، پرداخت.[2] اما قوهٔ قضاییه این اتهامات را رد کرد و از وی خواست هیأتی را برای بررسی موضوع ارسال کند اما این موضوع از جانب روزنامه‌های جریانهای سیاسی همچون انقلاب اسلامی و میزان طرح می‌گردید و با نگارش مقالات تند و برخی گزارشات خبری تلاش برای بزرگنمایی موضوع را شدت می‌بخشید، در نهایت امام پس از ملاقات با موسوی‌اردبیلی رئیس شورای عالی قضایی هیأتی را برای رسیدگی به موضوع مأمور می‌کند. به گفتهٔ اردبیلی در غائله ۱۴ اسفند امام از شایعهٔ شکنجه سخت ناراحت بودند و فرمودند هیأت باید با قاطعیت از تمام زندانها بازدید

۱. موسوی اردبیلی، عبدالکریم؛ غائلهٔ ۱۴ اسفند ۵۹، ظهور و سقوط ضد انقلاب؛ ص ۳۲۸.
۲. همان؛ ص ۳۳۲.

نموده در صورت ثبوت شکنجه باید شکنجه‌گر قصاص شود. ما انقلاب کردیم تا آنچه در زندانهای زمان شاه معدوم می‌گذشت، دیگر صورت نگیرد. اگر چنین چیزی درست باشد یقیناً امام و ملت ایران این موضوع را نخواهند بخشید و در دو روز آینده این هیأت را به مردم معرفی خواهیم نمود.

گروه تحقیق جهت رسیدگی به شایعهٔ شکنجه، کار خود را شروع کرده حجت‌الاسلام محمد منتظری از جانب امام، بشارتی از مجلس، افتخار جهرمی از شورای نگهبان و دادگر دادستان تهران کار تحقیق از شکایت و بازرسی همه زندانها را شروع کردند، کاری بود بس عظیم و انبوه که چند ماه وقت به خود اختصاص داد.

در مواردی عکسهایی ارسال شده بود که پس از تحقیقات معلوم شد که اینها در اثر داشتن روابط نامشروع یا شرابخواری محکوم شده و حکم شرعی مانند شلاق زدن در مورد آنها اجرا شده است. در دادگاه مواد مخدر، مسألهٔ شلاق زدن زیاد بود که معلوم شد همه تعزیر و تنبیه و یا حکم شرعی بوده؛ و بالاخره در تاریخ سی‌ام فروردین شصت آقایان اعضای هیأت بررسی در تلویزیون گرد آمده و طی مصاحبه‌ای که بیش از یک ساعت طول کشید وجود هر نوع شکنجه را در زندان دروغ محض و مطلق اعلام داشتند.

همچنین در ماجرای دیگری موضوع نوار دکتر حسن آیت یکی از اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی به عنوان یک سوژهٔ خبری و تحت عنوان کودتا علیه رئیس جمهوری مورد بزرگنمایی مطبوعات و دفتر بنی‌صدر قرار گرفت و این موضوع نیز زمینه‌ای برای برخورد با حزب گردید. بعدها حزب جمهوری نوار سخنرانی آیت را اظهار نظر شخصی وی دانست و در نهایت نیز جلسه‌ای با حضور رئیس جمهور و جمعی دیگر از مسئولان سیاسی و رهبران حزب جمهوری اسلامی تشکیل و تلاش شد تا سوء تفاهمها رفع گردد.[۱]

واقعهٔ ۱۴ اسفند ۵۹ در دانشگاه تهران که مصادف با روز فوت مصدق بود و به درگیری بین نیروهای اصولگرا و نیروهای هوادار بنی‌صدر انجامید، یکی دیگر از وقایع

---

۱. همان؛ ص ۳۵۸.

مهمی بود که پیامدهای مهمی را در جدا کردن نیروها ایفا کرد. این جریان که سومین سخنرانی تشنج‌زای بنی‌صدر بعد از ۱۷ شهریور در میدان شهدا و بیست و دوم بهمن در میدان آزادی بود، بشدت صحنه درگیری نیروهای حزب اللّهی، فداییان اسلام، اعضای نهادهای انقلابی از یکسو با گروههای طرفدار بنی‌صدر مخصوصاً گارد ریاست جمهوری، جنبش سازمان مجاهدین و دفتر بنی‌صدر و گروههای ملی‌گرا، جبههٔ ملی، و چپگرا (رنجبران، پیکار، فداییان، اتحادیهٔ کمونیستها و...) از سوی دیگر بود[۱] که اعلامیه‌های منتشره در محیط نشان دهنده حضور حدود ۳۰ سازمان سیاسی در این مراسم بود.[۲]

در این مراسم مخالفین و موافقین انقلاب در قالب موافقت و مخالفت با مصدق شعار می‌دادند و با هم درگیر شدند و سپس این شعارها به شعار علیه بنی‌صدر «بنی‌صدر پینوشه، ایران شیلی نمی‌شه» و شعار «لیبرال، منافق، پیوندتان مبارک» از یکسو و «مرگ بر چماقدار» و شعار علیه بهشتی از سوی دیگر مبدل شد و با ورود بنی‌صدر صدای سوتهای ممتد حضار و کف‌زدنهای طولانی، فضای دانشگاه را پر کرده بود. در حین سخنرانی او، درگیریها ادامه یافت و افراد خاصی به عنوان حزب اللّهی به محل سخنرانی آورده شدند و به عنوان عوامل اغتشاش معرفی می‌شدند، به هر حال این ماجرا با دخالت نیروهای نظامی و انتظامی بعد از مدتی فروکش کرد. این ماجرا تماماً از تلویزیون پخش گردید.

در روز ۲۵ اسفند ۱۳۵۹، امام پس از نشستی طولانی با مقامات عالی کشور (دکتر بهشتی، حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله موسوی اردبیلی، آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، بنی‌صدر، شهید رجایی و مهندس بازرگان) ضمن معیار قرار دادن قانون اساسی در سنجش اعمال نهادها، برای حل اختلاف پیش آمده، فرمان تشکیل هیأتی را مرکب از نمایندگان خود ایشان (آیت‌الله مهدوی کنی)، نمایندهٔ رئیس جمهور (مرحوم حجت‌الاسلام اشراقی) و نمایندهٔ آقایان دکتر بهشتی، شهید رجایی و حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی (آیت‌الله یزدی) صادر نمودند.[۳]

---

۱. همان؛ ص ۴۴۲ـ۴۴۵.

۲. همان؛ ص ۴۵۲.

۳. همان‌جا.

عمده‌ترین وظایف این هیأت (که در بندهای ۶،۷ و ۸ بیانیهٔ امام آمده بود) عبارت بود از: تشخیص مقام یا مقامات متخلف و معرفی آنان به مردم و نهایتاً مؤاخذهٔ آنها توسط مقامات مسئول، ممنوعیت سخنرانی برای رئیس جمهور، نخست‌وزیر، رئیس دیوان عالی کشور و رئیس مجلس شورای اسلامی و شناسایی مطبوعات متخلف و معرفی آنها به دادستانی انقلاب.[۱]

متأسفانه شروع کار هیأت هیچ گونه تأثیری در جلوگیری از توسعهٔ اغتشاشات از طرف بنی‌صدر و گروهکهای وابسته به وی نداشت. نهایتاً هیأت در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۶۰ سخنرانیها و مصاحبه‌های مطبوعاتی بنی‌صدر را تخلف از بیانیهٔ ده ماده‌ای امام و تخلف از قانون اساسی اعلام کرد.[۲] بنی‌صدر به این رأی اعتراض نمود و هیأت را متخلف و طرفدار مخالفین خود قلمداد نمود. به دنبال این جریانات امام در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ بنی‌صدر را از فرماندهی کل قوا عزل نمود. عزل وی موجب شد که مجاهدین خلق حفاظت از جان وی را به عهده گیرند.

به دنبال عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا، نمایندگان مخالف وی در مجلس، با احساس اینکه نظر امام از بنی‌صدر برگشته است،[۳] سریعاً دست به کار شده و طرح عدم کفایت سیاسی وی را در مجلس مطرح نمودند. این طرح پس از مذاکرات مفصل مخالفین و موافقین، سرانجام در تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ از مجموع ۱۹۰ نفر نمایندهٔ حاضر در مجلس با ۱۷۷ رأی موافق و یک رأی مخالف به تصویب رسید و به این ترتیب بنی‌صدر از قدرت کنار گذاشته شد.

این واقعه دو قطبی شدن جامعه را تشدید کرد و تضاد نیروها را بشدت افزایش داد. امام خمینی در یک سخنرانی بسیار مهم در ۲۹ تیر ۵۹ خطاب به مخالفین قانون اساسی، رهبری و نظام دینی اعم از دولت موقت پیشین و رئیس جمهور کنونی و گروههای همسو با آنان فرمودند:

---

۱. همان؛ ص ۶۳۵-۶۳۶.

۲. همان؛ ص ۶۷۱.

۳. رجوع شود به: مشروح مذاکرات مجلس؛ جلسه ۱۶۷ (مورخ ۲۱ خرداد ۶۰)، ص ۳ - ۵ ؛ صحیفهٔ امام؛ ج ۱۳، ص ۴۶ - ۴۸.

من هر روزی که از این انقلاب می‌گذرد توجه به این معنا بیشتر پیدا می‌کنم که ملت ما انقلابی عمل کردند و ما نکردیم. ما یا مقصریم یا قاصر. و در هر دو جهت آن، در پیشگاه ملت جواب باید بدهیم. مردم ریختند همان طور که می‌دانید این جرثومهٔ فساد را بیرون کردند و به پیروزی نسبی رسیدند. وقتی که امر دست ماها افتاد، هیچ کدام انقلابی عمل نکردیم... این همه‌اش برای این است که ما دو دسته بودیم: یک دسته‌مان از مدرسه آمده بودیم وارد شده بودیم، و یک دسته‌مان از خارج آمده بودیم و وارد شده بودیم. نه ما آن تجربهٔ انقلابی را داشتیم و نه آنها آن روح انقلابی را، و لهذا از اول هم که ما ـ به حسب الزامی که من تصور می‌کردم، ـ دولت موقت را قرار دادیم خطا کردیم... حالا هم که دولت می‌خواهد در مجلس شورا ایجاد بشود، حالا ما باید این مطلب را به مجلس شورا اعلام کنیم که باید یک دولت متدین تمام، صد در صد اسلامی و قاطع [انتخاب شود]، ... باید دولت قاطع باشد. باید مجلس قاطع باشد. اگر در مجلس اشخاصی هستند که اینها باز همان طبل را می‌زنند، و همان حرفها را می‌زنند به اینها نباید گوش بدهند. باید مجلس، یک مجلسی باشد که با قاطعیت عمل کند. و دولت اگر بخواهد یک قدمی کنار بگذارد، با قاطعیت بخواهند آن را و ردش کنند.[۱]

مفهوم و مضمون این عبارات هر چند هشدار به نیروهای رقیب بود اما در عین حال بیشتر متوجه رئیس جمهور بود زیرا شیوهٔ عمل بنی‌صدر آن را ناشنیده گرفت و مرتب جنگ تبلیغاتی خود را که در واقع نظام جدید را به بی‌کفایتی متهم می‌کرد، دامن می‌زد. که این عوامل باعث شد در نهایت اقدامات قانونی علیه وی به عمل آید و از ریاست جمهوری عزل گردد.

هـ ـ چگونگی عزل بنی‌صدر از ریاست جمهوری

زمینهٔ عزل بنی‌صدر را هر چند در عواملی که ذکر شد، می‌توان جستجو کرد اما مهمترین عامل را می‌توان نزدیک شدن وی به گروههای ضد نظام اسلامی و مطرح شدن وی به عنوان محور ائتلاف نیروهای معارض لیبرال و چپگرا و ضد انقلاب دانست. وی

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۱۳، ص ۴۶ـ۴۸.

بتدریج بعد از انتخاب به ریاست جمهوری به جناح چپ متمایل گردید و در شرایطی که مجاهدین خلق مورد شک و تردید رهبری و جامعه وقت ایران قرار داشت شروع به نوازش این گروهک نمود و یک اتحاد غیر رسمی میان آنان شکل گرفت. چنین ارتباطی جناح انقلابی بویژه سران انقلاب را به نگرانی واداشت به گونه‌ای که بلافاصله امام خمینی را متقاعد ساختند که بنی‌صدر با حمایت جناح چپ در حال برنامه‌ریزی کودتایی علیه انقلاب است. امام نیز با توجه به ذهنیتی که نسبت به مجاهدین خلق (منافقین) داشت چنین تصوری را غیرممکن ندانست و در اولین اقدام بنی‌صدر را از فرماندهی کل نیروهای مسلح برکنار نمود. به دنبال آن هواداران بنی‌صدر که طیفهای مختلفی همچون گروهک مجاهدین خلق از یک طرف و جبههٔ ملی از سمت دیگر را شامل می‌شد، گردهماییهایی را در تهران ترتیب دادند که فقط به بدبینی بیشتر رهبری، روحانیت، دیگر مسئولین و ملت نسبت به رئیس جمهور کمک نمود اما با وجود چنین شرایطی امام خمینی حاضر به کنار زدن بنی‌صدر از ریاست جمهوری نگردید و معتقد بودند وضعیت به گونه‌ای است که اگر نوعی تفاهم میان او و همفکرانش از یک طرف و جناح انقلابی به رهبری حزب جمهوری اسلامی از سوی دیگر پدید آید، مناسب‌تر است. به همین منظور کمیته‌ای به نام کمیتهٔ حل اختلاف و به جهت کاهش تنش میان طرفین منازعه شکل گرفت. این کمیتهٔ سه نفره که یک نماینده از جانب امام (آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی)، یک نماینده از طرف بنی‌صدر، رئیس جمهور، (حجت‌الاسلام شهاب‌الدین اشراقی) و یک نماینده از طرف آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله بهشتی، شهید محمد علی رجایی به ترتیب رئیس مجلس، رئیس دیوانعالی کشور و نخست‌وزیر (آیت‌الله محمد یزدی) را شامل می‌شد، در صدد بود اختلافات موجود را بررسی و عوامل اختلاف‌انگیز را معرفی کنند. در این میان به بررسی نامه امام به مهدوی کنی که ماهیت و وظیفهٔ کمیتهٔ حل اختلاف را به طور شفاف معین نمود، می‌پردازیم.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

جناب حجت الاسلام آقای حاج شیخ محمد رضا مهدوی کنی ـ دامت افاضاته

جنابعالی را به نمایندگی خویش تعیین نمودم تا با نماینده‌ای که جناب آقای بنی‌صدر و نمایندهٔ دیگری که جناب حجت الاسلام آقای بهشتی و جناب

حجت‌الاسلام آقای هاشمی رفسنجانی و جناب آقای رجایی تعیین می‌نمایند، موارد تخلفات از حقوق قانونی هر یک رسیدگی بنمایند؛ و نیز در زمان جنگ که زمانی استثنایی است، به اقوال و اعمال هر کس که موجب اختلاف و تشنج در کشور می‌شود رسیدگی بنمایند. و نیز در همین زمینه، مطبوعات و... تخلف به شمار آمد در مرتبه اول به آنان تذکر دهید تا در اصلاح خود بکوشند؛ و در مرحله بعد به وسیله رسانه‌های گروهی به مردم شریف کشور معرفی، و در تمام موارد فوق به دادستان کل کشور گزارش دهید. و دادستان کل کشور شرعاً موظف است تا با بیطرفی کامل، پس از طی کردن مراحل قانونی، موافق موازین شرعی و قانونی با آنان عمل نمایند. انتظار می‌رود که آنچه را به عهده آقایان گذاشته شده است، که یک تکلیف شرعی است، قاطعانه و بدون غمض‌عین عمل نمایند.

لازم به تذکر است که برای اتحاد بیشتر بین نمایندگان، هیچ کدام از سه نماینده در خارج از جلسه حق بازگو کردن نظر خود و اظهار مخالفت با رأی اکثریت را که موجب تضعیف هیأت گردد نداشته؛ و در صورت تخلف، که موجب جنجال است، دادستان کل کشور با خود نمایندهٔ متخلف چون سایرین عمل خواهد نمود. لازم است نمایندگان و افرادی که آنان را تعیین می‌نمایند و همه نویسندگان و گویندگان برای حل معضلات جامعه دست در دست یکدیگر دهند و در حدود قانونی وظایف خویش برای پیشبرد مقاصد عالی اسلام تلاش نمایند.[۱]

بنابراین مشاهده می‌گردد که امام با درک صحیح شرایط و اوضاع وقت و با جدیت تمام تصمیم به حل اختلافات میان جناحهای متخاصم گرفته و در هیچ جایی از پیام ایشان نشانی از جانبداری بی‌مقدمه از یک طیف و یا یک جریان فکری دیده نمی‌شود همچنین امام همه گروهها و دستگاههای مرتبط با آنها را موظف به رعایت ضوابط نموده اما روزنامه‌های وابسته به طیف بنی‌صدر چهارچوب تعیین شده از جانب امام را رعایت نکردند. روزنامهٔ میزان ارگان نهضت آزادی ایران به رهبری مهندس محمد بازرگان و مدیریت دکتر رضا صدر و روزنامهٔ انقلاب اسلامی با صاحب امتیازی سید ابوالحسن بنی‌صدر و مدیریت محمد جعفری و سردبیری سید جمال الدین موسوی که در تهران

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۱۴، ص ۲۴۸ ـ ۲۴۹.

منتشر شدند به تشویش و ناامنی در جامعه پرداخت و در نهایت با حکم دادستانی کل کشور به همین اتهام توقیف شدند. از جمله موارد تفرقه‌انگیز روزنامهٔ انقلاب اسلامی مقالهٔ شخص بنی‌صدر در ۱۱ فروردین ۱۳۵۸ بود که صراحتاً رهبری نظام، مجلس، حزب جمهوری اسلامی و دیوانعالی کشور را مورد حمله قرار داد. ایشان همچنین اعتراض شدید خود را نسبت به اقدام مجلس در انجام طرح دو فوریتی وزارتخانه‌های بدون وزیر که انتخاب سرپرست این وزارتخانه‌ها را به نخست‌وزیر واگذار نموده بود، اعلام داشت. وی همچنین طی یک اهانت به رهبری انقلاب گفتند که در شرایط کنونی از رهبری سنتی ما کاری ساخته نیست چرا که طی دو قرن عرصه‌های اندیشه و عمل را از او گرفته‌اند و این رهبری گاه اندک مقاومتی نشان می‌دهد و گاه نیز تسلیم می‌شود. اقدامات رئیس جمهوری در مخالفت با دیگر نهادهای انقلابی همچنین روحیهٔ انقلابی و دینی مردم مجلس را واداشت که عکس‌العملهایی به جهت توقیف این اقدامات به عمل آورد زیرا موج تبلیغات بنی‌صدر و طرفداران وی بویژه از طریق روزنامهٔ انقلاب اسلامی نگرانیهای زیادی در میان مردم پدید آورده بود. بنی‌صدر در واپسین ماههای ریاست جمهوری خود با اعمالی که انجام داد، موجب تقویت جبههٔ مخالفین خود گردید و رفته رفته حمایت امام را از دست داد. به عنوان نمونه می‌توان سخنان بنی‌صدر مبنی بر قبول نداشتن مجلس و قوانین آن و شورای نگهبان و جز آن را نام برد که امام در اواخر خردادماه با گفتن جملهٔ «غلط می‌کنی قانون را قبول نداری»[1] شدیداً در برابر وی موضع گرفت. علاوه بر آن وقتی که هیأت حل اختلاف وی را متخلف شناخت، بی‌اعتمادی امام به وی افزایش یافت. رئیس مجلس در ۶۰/۱/۲۳ طی نامه‌ای به هیأت حل اختلاف نگرانی خود از تندرویهای بنی‌صدر را صراحتاً اعلام داشت.[2]

بنا بر گفتهٔ شواهد در همین شرایط بود که آیت‌الله موسوی اردبیلی طی یک تماس تلفنی به هاشمی در ۱۰ فروردین ۱۳۶۰ اعلام داشت که امام اصرار دارد بنی‌صدر باید دفترشان را تصفیه کند و با گروههای ضد انقلاب علناً و صراحتاً مخالفت نماید. همچنین

---

۱. همان؛ ص ۳۷۷.
۲. هاشمی، یاسر (به اهتمام)؛ عبور از بحران: کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی؛ ص ۵۳.

اجازه تعقیب مسئولان ۱۴ اسفند و رئیس جمهور را داده‌اند و تأکید داشتند که هیأت حکمیت سریعاً وارد عمل شود. در همین اوضاع هیأت حل اختلاف، نامه ارسالی مجلس در مخالفت با اقدامات رئیس جمهور را وارد ندانست و خواهان مسکوت گذاشتن آن برای حفظ آرامش شد که نهایتاً موجب نگرانی بعضی از نمایندگان مجلس گردید.[۱]

به نظر مجلس این اقدام هیأت حل اختلاف، ناشی از کم لطفی آنان بوده زیرا اظهارات بنی‌صدر بعد از فرمان امام صورت گرفت که در نوع خود نقض این فرمان محسوب می‌گردد.

همان طور که پیشتر اشاره گردید در ۱۲ خرداد ۱۳۶۰، هیأت حل اختلاف، بنی‌صدر را متخلف شناخت[۲] و به دنبال آن در ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ امام تصمیم به عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا گرفت. به همین منظور از هاشمی رفسنجانی و شهید بهشتی خواستند که در این مورد اظهار نظر نمایند. در نهایت نظر بر این شد بنی‌صدر از این مقام خلع و امام خود فعلاً فرماندهی کل قوا را به عهده گیرند متعاقب آن، رهبر حکم عزل بنی‌صدر از این مقام را صادر نمودند.

> بسم‌الله الرحمن الرحیم
>
> ستاد مشترک نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران
>
> آقای ابوالحسن بنی‌صدر از فرماندهی نیروهای مسلح برکنار شده‌اند.[۳]

ایشان همچنین در ۲۱ خرداد یعنی تنها یک روز بعد از صدور این حکم، موقتاً اختیارات ذکر شده را به تیمسار فلاحی دادند:

> بسم‌الله الرحمن الرحیم،
>
> تیمسار ولی‌الله فلاحی، جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران
>
> تا تعیین تکلیف جانشین فرماندهی نیروهای مسلح، ستاد مشترک مجاز است با

---

۱. همان؛ ص ۷۲.
۲. موسوی اردبیلی، عبدالکریم؛ غائلهٔ ۱۴ اسفند ۵۹، ظهور و سقوط ضد انقلاب؛ ص ۶۷۱.
۳. صحیفهٔ امام؛ ج ۱۴، ص ۴۲۰.

استفاده از اختیارات مقام رهبری مأموریتها و وظایف محوله را انجام دهد.[۱]

در پی حوادث فوق در ۲۳ خرداد هاشمی رفسنجانی به حضور امام رسید. مهمترین محور مورد بحث آنان عزل بنی‌صدر از ریاست جمهوری بود. نظر امام بر این بود که ایشان فعلاً رئیس جمهور بماند اما روش و عملکرد خود را تابع قانون نمایند لذا عزل تنها به عنوان آخرین مرحله برخورد با رئیس جمهور مطرح باشد. از نظر امام بنی‌صدر یک شخصیت سیاسی است لذا نمی‌تواند اساس انقلاب را با مشکل مواجه سازد. به دنبال آن رئیس مجلس شورای اسلامی در همان روز مصاحبه‌ای با خبرگزاری فرانسه انجام داد و گفت صلاحیت رئیس جمهور زیر سؤال قرار گرفته است و ما فعلاً وظیفه خود می‌دانیم که مجلس را قانع کنیم که طرح عدم کفایت ایشان مطرح نگردد.[۲] به طور کل بعد از عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا مجلس جریان خلع او از ریاست جمهوری را مطرح کرده‌اند و امام نیز این مهم را به عهدهٔ مجلس گذاشتند در مقابل بنی‌صدر به توصیه‌های امام کوچکترین توجهی نکرد حتی وی امام، مجلس و بعضی نهادهای قانونی را به عدم رعایت قانون اساسی متهم نمود. بالاخره امام بعد از اینکه هیأت حل اختلاف بنی‌صدر را متخلف شناخت و وی رأی هیأت را مردود دانست، اعلام نمود که مجلس هر چه سریعتر نظر خود را راجع به کفایت سیاسی ریاست جمهوری اعلام دارد. مجلس نیز پیرو این پیام، طرح دو فوریتی خود را در جلسهٔ ۶۰/۳/۲۶ که از سوی تعداد زیادی از نمایندگان مطرح شده بود، مورد بحث گذاشت.

لازم به ذکر است که در این مقطع جمعی از نمایندگان ملی ـ مذهبی هوادار بنی‌صدر در مجلس به منظور حل بن‌بست مذکور بین رئیس جمهور و مجلس و از آنجا که رئیس جمهور منتخب مردم است، طرح مراجعه به آرای عمومی برای انحلال مجلس را مطرح کردند تا ضمن سقوط دولت رجایی اوضاع به نفع بنی‌صدر تغییر یابد اما این طرح به دلیل غیر قانونی بودن با مخالفت امام مواجه شد. آنان با شخصی دانستن اختلافات معتقد بودند که مخالفان بنی‌صدر نیز در ایجاد زمینهٔ تخلف برای بنی‌صدر مقصر هستند

۱. همان؛ ص ۴۲۱.

۲. هاشمی، یاسر (به اهتمام)؛ عبور از بحران: کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۰؛ ص ۱۵۲.

بنابراین با طرح عدم کفایت رئیس جمهور مخالف بودند.[۱] به گفتهٔ آنان بنی‌صدر برخلاف طرف مقابل فقط به هیاهو و جنجال متوسل شده است اما در نهایت جناح مخالف بنی‌صدر با تکیه بر اینکه هیچ عاملی نمی‌تواند توجیه کننده رفتار توطئه‌آمیز بنی‌صدر باشد، خواستار طرح عدم کفایت وی گردیدند.

در نهایت مجلس با ۱۷۰[۲] رأی موافق به عدم کفایت رئیس جمهوری رأی داد. به دنبال آن بنی‌صدر تصمیم داشت طرفداران خود را به خیابانها بکشاند تا با این اقدام مجلس و نیروهای انقلابی را مهار نماید ولیکن همان روز امام در ملاقات با علمای مازندران بیانات تندی را علیه ملی‌گرایان و طیف بنی‌صدر ابراز نمودند همین خود باعث گردید که طرفداران بنی‌صدر جرأت حضور در خیابانها را پیدا نکنند. در مقابل مردم

---

۱. به نقل از: خواجه سروی، غلامرضا؛ «تعارضات جناحهای سیاسی دوره اول مجلس شورای اسلامی»، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)؛ س ۱، ش ۱ (پاییز ۷۴)، ص ۱۲۲، منبع ۷۹.

۲. اسامی افرادی که طرح عدم کفایت بنی‌صدر را امضا نموده‌اند به شرح زیر است:
غفور گیوی خلخالی، سید سجاد حججی، محمود هنجنی، صباح زنگنه، سید محمد خوئینی‌ها، حائری فومنی، احمد همتی، حسن روحانی، زرهانی، عباس مظفر، علی آقا محمدی، عمادالدین کریمی، محمد حسن طیبی، دکتر لواسانی، میرزاپور، فردوسی‌پور، چراغزاده، مجید انصاری، سید جواد شرافت، فؤاد کریمی، عبدالکریم شرعی، محمد خزاعی، طباطبایی‌نژاد، حجت کشفی، یونس عرفانی، بهاءالدین علم الهدی، نصیری لاری، عسگر اولادی، مهدی شاه آبادی، رضوی اردکانی، دکتر زرگر، منوچهر متکی، ارومیان، دری نجف‌آبادی، سید فخر الدین رحیمی، رحمان استکی، رجبعلی طاهری، محمد یزدی، عابدین‌زاده، جعفر شجونی، سید محمد کیاوش، علی محمد بشارتی، اسماعیل خوشنویس، هراتی، محمدعلی حیدری، اسماعیل فدائی، دیالمه، سیف‌الله عبدالکریمی، رشیدیان، علی اکبر ناطق نوری، معادیخواه، اسلامی، علی ملکوتی، اسدالله بیات، هاشمیان، ایرج صفاتی، احمد علیزاده، هادی غفاری، علی اصغر باغانی، محمد نوروزی، سید محمد حسینی، غلامحسین زائری، ولایتی، شمس الدین حسینی، عباس عباسی، شهریاری، معصومی، کروبی، صاحب الزمانی، قهرمان رحمانی، الویری، مهاجرانی، فصلعلی، محمدتقی بشارت، دانش آشتیانی، قره‌باغی، سید ابوالفضل موسوی تبریزی، قدرت‌الله نجفی، هاشمی رفسنجانی، عبدالواحد موسوی صادقی، قاسمی، انواری، موسوی خراسانی، مجتهد شبستری، ساوجی، دهقان، ابوالحسن حسینی، حق‌شناس، کاشانی، محمدعلی هادی، پاک‌نژاد، محمد حسین رحیمی، علی اکبر دهقان، فخرالدین موسوی، حمیدی، امامی کاشانی، زینعلی، شیرازیان، شاهرخی، غفاری، تاج گردون، تاتاری، عباسی، میریونسی، عبدخدایی، بیت اوشاما، فخرالدین حجازی، حسین کرمانی، ملک‌پور، مصطفی تبریزی، محمدعلی موحدی، عبدالله امامی، طالقانی، محمد حسین صادقی، محمد رضا عباسی، پرورش، یارمحمدی، مرتضی محمودی، عباسعلی ناطق نوری، قاضی، محمد صادق حائری، کیان ارثی، سید حسین حسینی رامیانی و همچنین چند امضای ناخوانا.

انقلابی با شعار «بنی‌صدر عزل باید گردد» به خیابانها ریختند. اما همان ۱۷۰ امضا عدم‌کفایت سیاسی رئیس جمهور را تعیین نموده بود. شورای نگهبان نیز نظر مثبت خود را در موعد مقرر اعلام داشت و در پی آن هاشمی رفسنجانی خطاب به بنی‌صدر چنین نوشت:

بسمه تعالی

جناب آقای سید ابوالحسن بنی‌صدر رئیس جمهور

طرح قانونی آیین‌نامهٔ بررسی عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور که در جلسه مورخ ۶۰/۳/۲۷ مجلس شورای اسلامی تصویب شده و مورد تأیید شورای محترم نگهبان قرار گرفته به پیوست ارسال می‌گردد.

همچنین به دنبال این اقدام هاشمی رفسنجانی با ارسال یک نامه به حضور رهبر شرح مفصلی از اوضاع و دیدگاههای مجلس را بیان داشت و در ادامه از امام تقاضای کسب تکلیف نموده‌اند.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

محضر شریف حضرت آیت‌العظمی امام خمینی ـ ادام‌الله ظله

محترماً به عرض می‌رساند، رأی مجلس شورای اسلامی در جلسه مورخ ۶۰/۳/۳۱ پس از بحث و بررسی با حضور ۱۹۰ نفر به شرح زیر:

آرای موافق: ۱۷۷

رأی مخالف: یک نفر

آرای ممتنع: دوازده نفر

در مورد آقای سید ابوالحسن بنی‌صدر بر این قرار گرفت که «آقای ابوالحسن بنی‌صدر برای ریاست جمهوری اسلامی ایران کفایت سیاسی ندارد.» به موجب اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مراتب برای اتخاذ تصمیم به خدمت امام عظیم‌الشأن گزارش می‌گردد.[۱]

امام نیز وقتی رأی قاطع نمایندگان مجلس در تأیید عدم‌کفایت سیاسی رئیس جمهور مشاهده کردند، موافقت خود را عزل بنی‌صدر اعلام نمود.

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۱۴، ص ۴۸۰.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

پس از رأی اکثریت قاطع نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی مبنی بر اینکه آقای ابوالحسن بنی‌صدر برای ریاست جمهوری اسلامی ایران کفایت سیاسی ندارد، ایشان را از ریاست جمهوری اسلامی ایران عزل نمودم. اول تیرماه ۶۰[۱]

به دنبال عزل بنی‌صدر، دفتر حزب جمهوری اسلامی توسط سازمان مجاهدین منفجر و بیش از ۷۲ نفر از مسئولان ارشد حزب از جمله آیت‌الله بهشتی به شهادت رسیدند و در همان حال بنی‌صدر به همراه مسعود رجوی با کمک خلبان پیشین شاه (معزی) با لباس مبدل و زنانه کشور را به سوی فرانسه ترک کرد و به دنبال آن ترورهای کور شهری سازمان مجاهدین تشدید شد.

و ـ ریاست جمهوری یک ماهه رجایی به عنوان دومین رئیس جمهور

بعد از عزل بنی‌صدر از ریاست جمهوری برای مدت کوتاهی شورای ریاست جمهوری مرکب از نخست‌وزیر، رئیس دیوانعالی کشور و رئیس مجلس شورای اسلامی کنترل اوضاع را در اختیار گرفتند که نهایتاً همین شورا با حضور سید احمد خمینی تصمیم به برگزاری انتخابات جدید گرفت و این انتخابات در مرداد ۱۳۶۰ برگزار گردید. در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری، حدود ۷۰ نفر برای تصدی این مقام ثبت نام نمودند که تنها ۴ نفر از آنان به نامهای علی اکبر پرورش، حبیب عسگر اولادی، عباس شیبانی و محمد علی رجایی به تأیید شورای نگهبان رسیدند. این افراد در شرایط دشوار جنگی رقابت انتخاباتی خود را شروع نمودند. در واقع می‌توان از این انتخابات به عنوان اولین انتخاباتی که بدون حضور نیروهای لیبرال و یا چپ برگزار گردید، نام برد و از همان ابتدا از محمدعلی رجایی نخست‌وزیر به عنوان کاندیدای اصلی صحبت به میان می‌آمد. همچنین احساس می‌گردید که عسگر اولادی عضو برجستهٔ هیأتهای مؤتلفه رقیب نزدیکی رجایی باشد. لازم به توضیح است که علی اکبر پرورش دیگر کاندیدا نیز عضو هیأتهای مؤتلفه بوده لیکن این تشکل در موضع‌گیری رسمی از محمد علی رجایی

---

۱. همان‌جا.

حمایت به عمل آورد.

در این انتخابات رجایی با ۱۲ میلیون و ۷۲۲ هزار رأی از مجموع ۱۴ میلیون و ۷۲۲ هزار به پیروزی رسید عباس شیبانی عضو حزب جمهوری اسلامی ۶۲۹ هزار، حبیب عسگراولادی ۵۲۲ هزار و علی اکبر پرورش ۴۶۴ هزار رأی کسب نمودند. رجایی در اولین اقدام دکتر باهنر دبیر کل حزب جمهوری اسلامی را به عنوان نخست‌وزیر به مجلس معرفی نمود و ایشان در بیست و دوم مرداد ۱۳۶۰ کابینهٔ خود را به مجلس معرفی کرد. اما این دولت بسیار کوتاه بود و در هشتم شهریور ۱۳۶۰ با اقدام تروریستی منافقین در ساختمان نخست‌وزیری رئیس جمهور و نخست‌وزیر به اتفاق بسیاری از رجال حکومتی دیگر به شهادت رسیدند.

ردیف	کابینهٔ حجت الاسلام دکتر محمد جواد باهنر		
	وزارتخانه	وزرا	تغییرات و تحولات
۱	نخست وزیر	محمد جواد باهنر	
۲	وزیر آموزش و پرورش	علی اکبر پرورش	
۳	وزیر کشور	حجت‌الاسلام محمدرضا مهدوی‌کنی	
۴	وزیر فرهنگ و آموزش عالی	محمد علی نجفی	
۵	وزیر مشاور در امور اجرایی	مهندس بهزاد نبوی	
۶	وزیر نفت	مهندس محمد غرضی	
۷	وزیر امور اقتصادی و دارایی	دکتر حسین نمازی	
۸	وزیر دفاع	سرهنگ سید موسی نامجو	

۹	وزیر مسکن و شهرسازی	مهندس محمد شهاب گنابادی	
۱۰	وزیر دادگستری	جناب آقای سید محمد اصغری	
۱۱	وزیر خارجه	مهندس میرحسین‌موسوی خامنه‌ای	
۱۲	وزیر مشاور و سرپرست صنایع فولاد	مهندس حسین موسویانی	
۱۳	وزیر صنایع و معادن	مهندس مصطفی هاشمی خوراسگانی	
۱۴	وزیر راه و ترابری	مهندس حسین تاجگردون	
۱۵	وزیر بهداری	دکتر هادی منافی	
۱۶	وزیر ارشاد اسلامی	عبدالمجید معادیخواه	
۱۷	وزیر نیرو	مهندس منصور شهیدی	در تاریخ ۱۳۶۰/۵/۲۷ آقای شهیدی استعفا نمودند و مهندس حسن غفوری فرد به جای ایشان منصوب شدند.
۱۸	وزیر پست و تلگراف و تلفن	مهندس مرتضی نبوی	
۱۹	وزیر مشاور و رئیس سازمان بهزیستی	دکتر محمود روحانی	
۲۰	وزیر بازرگانی	حبیب‌الله عسگراولادی مسلمان	
۲۱	وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه	دکتر محمدتقی بانکی	
۲۲	وزیر کشاورزی	محمد سلامتی	

۲۳	وزیر کار	محمد میرمحمد صادقی	

چند ساعت پس از این حادثه، جلسه هیأت دولت تشکیل شد. در همین جلسه اعلام شد که آیت‌الله مهدوی کنی به عنوان نخست‌وزیر تا برگزاری انتخابات، فعالیت خواهد کرد. مجلس دو روز پس از انفجار دفتر ریاست جمهوری، پیشنهاد نخست‌وزیری آیت‌الله مهدوی کنی را مطرح کرد و سرانجام مجلس با ۱۷۸ رأی موافق، ۱۰ رأی مخالف و ۸ رأی ممتنع، آیت‌الله مهدوی کنی را به ریاست دولت منصوب کرد و او با تأکید امام‌خمینی مأمور شد تا ضمن تشکیل کابینه، هر چه زودتر مقدمات انتخابات سومین دوره ریاست جمهوری را فراهم کند.

آیت‌الله مهدوی کنی در روز دوازدهم شهریور ماه سال ۱۳۶۰ کابینهٔ خود را به مجلس شورای اسلامی معرفی نمود. اعضای این کابینه به این شرح بودند:

ردیف	کابینهٔ حجت الاسلام محمدرضا مهدوی کنی		
	وزارتخانه	وزرا	تغییرات و تحولات
۱	نخست‌وزیر	محمدرضا مهدوی کنی	
۲	وزیر آموزش و پرورش	علی اکبر پرورش	
۳	وزیر ارشاد اسلامی	عبدالمجید معادیخواه	
۴	وزیر اقتصاد و دارایی	حسین نمازی	
۵	وزیر امور خارجه	میرحسین موسوی خامنه‌ای	
۶	وزیر بازرگانی	حبیب‌الله عسگراولادی مسلمان	
۷	وزیر بهداری	هادی منافی	
۸	وزیر پست و تلگراف و تلفن	مرتضی نبوی	
۹	وزیر دادگستری	سید محمد اصغری	
۱۰	وزیر دفاع	سید موسی نامجو	

۱۱	وزیر راه و ترابری	هادی نژادحسینیان	
۱۲	وزیر صنایع	مصطفی هاشمی خوراسگانی	
۱۳	وزیر فرهنگ و آموزش عالی	محمدعلی نجفی	
۱۴	وزیر کار و امور اجتماعی	محمدمیر محمد صادقی	
۱۵	وزیر کشاورزی	محمد سلامتی	
۱۶	وزیر کشور	سید کمال‌الدین نیک روش	
۱۷	وزیر مسکن و شهرسازی	محمد شهاب گنابادی	
۱۸	وزیر مشاور در امور اجرایی	بهزاد نبوی	
۱۹	وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه و بودجه	محمدتقی بانکی	
۲۰	وزیر مشاور و سرپرست سازمان بهزیستی	محمود روحانی	
۲۱	وزیر مشاور و سرپرست شرکت ملی فولاد ایران	سید حسین موسویانی	
۲۲	وزارت نفت	مهندس سید محمد غرضی	
۲۳	وزارت نیرو	دکتر حسن غفوری‌فرد	

در نهایت در مهرماه ۱۳۶۰ مجدداً انتخابات ریاست جمهوری برگزار گردید که در

این انتخابات آیت‌الله خامنه‌ای با احراز اکثریت آرای مردم به عنوان سومین رئیس جمهور انتخاب گردید.

گفتار دوم: روند و نحوهٔ تثبیت قانونی قوهٔ مقننه

الف ـ انتخابات اولین دورهٔ مجلس شورای اسلامی (۱۳۵۹)

بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی قوهٔ مقننه در این نظام سیاسی سهم قابل توجهی از حاکمیت را به خود اختصاص داده است. طبق اصل پنجاه و ششم قانون اساسی، قوهٔ مقننه حق خدادادی مردم و مظهر ارادهٔ عام ملت است که در آن سرنوشت اجتماعی و سیاسی مردم رقم می‌خورد و برنامهٔ زندگی آنان پس از برخورد اندیشه‌ها، کنکاش، مذاکره، تبادل افکار و بالاخره کسب اکثریت آرا به صورت مجموعه‌ای مدون در مجاری اجرا قرار می‌گیرد.

جایگاه قوهٔ مقننه در قانون اساسی به دو صورت آمده است: ۱ـ طبق اصل پنجاه و هشتم اعمال (غیر مستقیم) قوهٔ مقننه که از طریق مجلس شورای اسلامی اعمال می‌گردد ناشی از نمایندگان ملت است و مصوبات این نهاد پس از طی نمودن مراحل قانونی برای اجرا به قوهٔ مجریه و قضائیه فرستاده می‌شود. ۲ـبر اساس اصل پنجاه و نهم قانون اساسی در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوهٔ مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعهٔ مستقیم به آرای مردم صورت گیرد. درخواست مراجعه به آرای عمومی باید به تصویب دو سوم نمایندگان مجلس برسد، بدین ترتیب قوهٔ مقننه تجلی بارزی از ارادهٔ ملت می‌باشد.

بر این اساس، بعد از تصویب قانون اساسی، تثبیت مجلس و تأسیس این نهاد مردمی به عنوان مهمترین رکن ساختار سیاسی کشور در دستور کار قرار گرفت و چند روز بعد از تصویب قانون اساسی، زمان انتخابات مجلس مشخص شد. جریان چگونگی انجام این انتخابات از ابتدای اسفند ۱۳۵۸ آغاز گردید. زیرا در اولین روزهای اسفند همان سال امام ۶ نفر از فقها را به عنوان اعضای شورای نگهبان، نهادی که وجود آن لازمه مشروعیت دینی یافتهٔ مصوبات مجلس بود، انتخاب نمودند. این ۶ نفر عبارت بودند از:

آیت‌الله عبدالکریم ربانی شیرازی، آیت‌الله لطف‌الله صافی، آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی، شیخ غلامرضا رضوانی، آیت‌الله احمد جنتی و آیت‌الله یوسف صانعی.[۱]

به دنبال آن در این انتخابات ۱۹۰۰ نفر در سراسر کشور برای تصاحب کرسیهای اولین مجلس بعد از پیروزی انقلاب به رقابت پرداختند.[۲] حساسیت زمان، اختلاف سلیقه‌های عمیق و وجود گروههای متنوع با تفکرات متعدد باعث گردید که رقابت صورت بسیار جدی‌ای داشته باشد. در کنار رقابتها، گاهاً درگیریهایی نیز بروز می‌کرد عمدهٔ این درگیریها میان طرفداران گروه چپگرای مجاهدین خلق از یک طرف و مخالفین اصولگرای آنان از سوی دیگر بود. چنان که در یک زد و خورد میان دو گروه یاد شده تعداد نسبتاً زیادی از طرفین مجروح گردیدند. مجاهدین خلق معترض به نحوهٔ انجام انتخابات چه در بستر قانونی و چه در اجرای آن بودند. مثلاً با دو مرحله‌ای بودن این انتخابات بشدت مخالفت می‌کردند و از رئیس جمهور خواستند اقدامات لازم برای یک مرحله‌ای نمودن آن به عمل آورد. بنی‌صدر نیز از این گروه حمایت لازم را به عمل آورد و از برخورد پاسداران انقلاب با آنان و دیگر گروههای منتسب به چپ و راست گلایه نمود.[۳]

انتخابات اولین دورهٔ مجلس شورای اسلامی، اسفند ماه سال ۵۸ در شرایطی برگزار گردید که هنوز کمتر از یک سال از عمر نظام جمهوری اسلامی نگذشته بود. وجود جوّ انقلابی و حضور گروهها، دسته‌ها و احزاب گوناگون در آن ایام باعث حساسیت خاص انتخابات شده بود. به طور کلی گروههای چپ، لیبرالها و گروههای اسلامی، جناحهای عمده‌ای بودند که هر یک در بطن خود دسته‌ها و باندهای مختلفی را جا داده بودند. همین تعدد گروهها و احزاب باعث بروز تشتت آرا و تخلفات بسیاری در انتخابات گردید. به طوری که در مرحلهٔ اول انتخابات تنها ۹۷ نماینده توانستند به مجلس راه یابند و در مرحلهٔ دوم ۱۳۷ نمایندهٔ دیگر انتخاب شدند و باز به دلیل وجود همین شرایط، اعتبار نامه تعدادی از نمایندگان در مجلس رد شد و تعدادی از آنان به مجلس راه نیافتند.

---

۱. کیهان؛ ۱ اسفند ۱۳۵۸.
۲. همان؛ ۴ اسفند ۱۳۵۸.
۳. نگاه کنید به: مجاهد؛ شماره فوق‌العاده (۵ اسفند ۱۳۵۸) ؛ کیهان؛ ۵ اسفند ۱۳۵۸.

در این انتخابات حزب جمهوری اسلامی و روحانیت مبارز و برخی گروههای انقلابی طرفدار امام، دست به یک ائتلاف زدند ترکیب این ائتلاف عبارت از حزب جمهوری اسلامی، جامعهٔ روحانیت مبارز، مجاهدین انقلاب اسلامی، انجمن اسلامی معلمان، نهضت زنان مسلمان، سازمان فجر اسلام، اتحادیه انجمنهای اسلامی شهر ری و بنیاد الهادی بودند.[۱]

در ۲۴ اسفند ۱۳۵۸ نخستین مرحله از انتخابات برگزار گردید. از همان ابتدا پیدا بود که حزب جمهوری اسلامی این انتخابات بویژه انتخابات پایتخت را تصاحب کرده و گروههای مخالف از جمله مجاهدین خلق، وزارت کشور را متهم به تقلب و جانبداری از حزب جمهوری اسلامی نمودند. جالب آنکه رئیس جمهور نیز اعلام نمود

متأسفانه انتخابات چهره‌ای سالم نداشت به گونه‌ای که تقلب آن به ظاهر هم پیدا بود و در این راستا لیستی از تقلبهای انتخاباتی را از طریق روزنامهٔ خود منتشر ساخت.[۲]

در دورهٔ اول انتخابات در مجموع کل کشور تعداد ده میلیون و ۸۷۴ هزار و ۴۷۰ نفر در مرحلهٔ اول و تعداد ۶ میلیون و ۴۷ هزار و ۸۳۴ نفر در مرحلهٔ دوم شرکت کردند. در ۱۴ فروردین ۱۳۵۹ نتایج اولیهٔ انتخابات به صورت رسمی اعلام گردید و ۱۸ نفر درتهران اکثریت مطلق را به دست آوردند که عبارت بودند از: فخر الدین حجازی، حسن حبیبی، آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، معینی‌فر، محمد جواد حجتی کرمانی، باهنر، بازرگان، حسن آیت، محمد علی رجایی، علی گلزاده، چمران، هادی غفاری، سید محمد خوئینیها، هاشمی رفسنجانی، ابراهیم یزدی، عزت‌الله سحابی، اعظم طالقانی.[۳] برای انتخاب بقیهٔ نمایندگان تهران و شهرستانها در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۶۰ دور دوم انتخابات شروع شد. در این دوره ۴ گروه متمایز به صف‌آرایی و رقابت تبلیغی پرداختند: ۱ـ گروههای مؤتلفه متشکل از حزب جمهوری اسلامی، مجاهدین انقلاب اسلامی، روحانیت مبارز...؛ ۲ـ گروههای همنام که از هواداران نهضت آزادی بوده از توصیه و نام شخصیتهایی چون بازرگان، آیت‌الله زنجانی و استاد محمد تقی شریعتی ناشی می‌شد؛

---

۱. جمهوری اسلامی؛ ۲۲ اسفند ۱۳۵۸.

۲. انقلاب اسلامی؛ ۲۵ اسفند ۱۳۵۸.

۳. کیهان؛ ۱۴ فروردین ۱۳۵۹.

۳ـ دفتر هماهنگی و همکاریهای مردم با رئیس جمهوری؛ ۴ـ سازمان مجاهدین خلق‌ایران در این مرحله نیز ائتلاف نیروهای انقلابی با توجه به جایگاه مناسب آنان در متن جامعه به پیروزی رسیدند.[1] بنابراین، این پیروزی نوعی تعادل در ارکان حکومتی میان لیبرالها و انقلابیون که یکی نهاد ریاست جمهوری و دیگری مجلس شورای اسلامی را در اختیار داشتند، پدید آورد.

ب ـ تعارض جناحهای سیاسی در مجلس اول شورای اسلامی

بعد از انجام انتخابات مجلس شورای اسلامی چهار فراکسیون متعارض در سطحی نامتعادل شکل گرفت: ۱ـ فراکسیون حزب جمهوری اسلامی که حدود ۸۵ نفر عضو داشت اعضای آن یا عضو حزب بودند و یا از هواداران نزدیک به آن به شمار می‌رفتند. البته از تعداد فوق ۲۱ نفر توسط ستاد انتخاباتی دفتر همکاریهای مردمی با رئیس جمهور و گروه همنام و همچنین بعضی از گروههای دیگر نیز معرفی گردیده بود؛ ۲ـ فراکسیونهای همنام که به طور عمده از اعضای نهضت آزادی ایران به شمار می‌رفتند و تعدادشان به حدود ۲۰ نفر می‌رسید البته از همین تعداد برخی از آنان از جانب طرفداران بنی‌صدر و ائتلاف بزرگ انقلابی معرفی شده بودند؛ ۳ـ فراکسیون دفتر همکاریهای مردمی با رئیس جمهور تعداد اولین فراکسیون حدود ۲۳ نفر بود (البته از همین تعداد نیز بعضی از آنان متمایل به ائتلاف بزرگ بودند)؛ ۴ـ فراکسیون مستقل این فراکسیون حدود ۱۱۵ نفر از نمایندگان را شامل می‌شد که اکثر آنان در تصمیم‌گیری با ائتلاف بزرگ همکاری داشتند. نکته قابل ذکر اینکه جناح چپ که در سطح گسترده‌ای فعالیت داشت، به دلیل ناهماهنگی با ماهیت انقلاب اسلامی نتوانستند به مجلس راه پیدا کنند و محدود نامزدهای وفادار به این جناح همانند حزب دموکرات کردستان که موفق به کسب آرا لازم گردیدند، به دلایل مختلف همانند مخدوش بودن انتخابات در حوزهٔ انتخابی‌شان با رد اعتبارنامه یا موفق به راهیابی به مجلس نشدند یا تعدادشان از انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد.

---

۱. جمهوری اسلامی؛ ۱۷ فروردین ۱۳۵۹.

توزیع نمایندگان دورهٔ اول مجلس شورای اسلامی بر حسب میزان تحصیلات حوزوی به شرح زیر بود: ۱۱۲ نفر درس خارج، ۴۱ نفر اجتهاد، ۴۸ نفر در سطح، ۲۳ نفر مقدمات و از نظر تحصیلات کلاسیک و دانشگاهی عبارت بودند: ۳۲ نفر دکترا، ۳۲ نفر فوق‌لیسانس، ۴۶ نفر لیسانس و ۶۱ نفر دیپلم و فوق دیپلم و ۵۶ نفر زیر دیپلم بودند. همچنین بیش از ۷۰ نفر از نمایندگان بین ۳۱ تا ۳۵ سال و ۹۵ نفر بین ۳۵ تا ۴۵ سال سن داشتند که نشان دهنده آن بود که اکثریت مجلس را نیروهای جوان زیر ۵۰ سال تشکیل می‌دادند.(۱)

در این مجلس ۸۰۴ لایحه مطرح بود که ۳۶۵ عدد از آنها تصویب و ابلاغ شد. از جمله مهمترین مصوبات مجلس اول می‌توان به اعلام نظر درباره مسألهٔ گروگانهای امریکایی در تهران، قانون ادارهٔ صدا و سیما، قانون حل اختلافات مالی و حقوقی ایران و امریکا، قانون ادغام بسیج در سپاه، بررسی عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر از ریاست جمهوری و تصویب آن، تأسیس وزارت معادن و فلزات و وزارت صنایع سنگین، قانون فعالیت احزاب و جمعیتها و انجمنهای سیاسی، قانون تشکیل سازمان بازرسی کل کشور و دیوان عدالت اداری، قانون اراضی شهری، اساسنامه سپاه، قانون مجازات اسلامی، قانون تشکیل شوراهای اسلامی، قانون دیوان محاسبات کشور، تأسیس وزارت اطلاعات، قانون عملیات بانکی بدون ربا، مجلس، تأسیس بنیاد امور جنگزدگان می‌باشد.(۲)

اولین موضوع مورد تعارض جناحهای سیاسی در مجلس اول چگونگی انتخاب نخست‌وزیر بود و هر جناح سعی بر آن داشت که نخست‌وزیر مطلوب خود را انتخاب نماید. این تعارض عملاً بین طرفداران بنی‌صدر و جناح ملی ـ مذهبی از یک طرف و جناح اسلام فقاهتی به رهبری حزب جمهوری اسلامی از طرف دیگر در جریان بود. پیرو آنچه که در قانون اساسی آمده است معرفی نخست‌وزیر به مجلس با رئیس جمهور است اما تصویب نهایی با مجلس شورای اسلامی. طبیعی است فردی که به عنوان

---

۱. روابط عمومی مجلس شورای اسلامی؛ نگرشی به اولین دورهٔ مجلس شورای اسلامی.
۲. همان‌جا.

نخست‌وزیر معرفی می‌گردد باید نظر مساعد مجلس را جلب نماید. با توضیحات مختصری که پیشتر ارائه شد، آشکار گردید که بنی‌صدر به جهت مقابله با اکثریت مطلق طرفداران حزب جمهوری اسلامی سید احمد خمینی را به عنوان نخست‌وزیر معرفی نمود که مورد توافق امام قرار نگرفت به دنبال آن بنی‌صدر مصطفی میرسلیم، سرپرست شهربانی، و معاون سیاسی وزارت کشور را پیشنهاد داد.[۱]

در واقع می‌توان گفت این اولین تعارضی بود که میان جناحهای سیاسی جریان گرفت. (هر چند مرز دقیقی از فعالیت و توان جناحها را نشان نداد) اکثریت مجلس به نخست‌وزیری میرسلیم نظر مساعد نداشتند و با رأی عدم اعتماد خود فعالیت جناح کوچک طرفدار بنی‌صدر را خنثی نمودند. سومین نامزد (که شرح مفصل آن قبلاً ذکر شد) محمد علی رجایی بود که از جانب هیأت حل اختلاف، به بنی‌صدر پیشنهاد و ایشان را به مجلس معرفی نمودند. این مسأله تعارض جناحها را تشدید بخشید و در همین مرحله بود که تعارض فکری جناحها در صحنهٔ عمل به تعارض سیاسی تبدیل گردید. اکثریت مجلس با دو جناح دیگر اختلاف پیدا کردند. ملی ـ مذهبی‌ها هر چند درگیر و دار دو جناح دیگر خود را مستقل می‌پنداشتند اما با رأی مخالف اعضای آن به برنامه‌های دولت شهید رجایی عملاً همگامی خود با برنامه‌های رئیس جمهور را ثابت نمودند. زیرا وقتی که برنامه‌های دولت در جلسات ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ مجلس شورای اسلامی مورد بررسی قرار گرفت از مجموع ۱۹۳ رأی ۱۶۴ رأی موافق را کسب نمود که مربوط به جناح روحانیت و نیروها و حزب جمهوری و نیروهای انقلابی همسو با آنان بود و مابقی مربوط به طرفداران بنی‌صدر و ملی ـ مذهبی‌ها بود.[۲]

از دیگر مصادیق بارز جناحهای سیاسی در مجلس اول تعارض بر سر مسألهٔ گروگانگیری بود. این موضوع از قبل عکس العملها را در میان شکافهای سیاسی کشور پدید آورده بود و سیاست خارجی کشور را نیز متأثر کرد. امام در تاریخ ۵ اسفند ۵۸ که هنوز مجلس شورای اسلامی شکل نگرفته بود، حل مسأله گروگانها را به عهده آن

---

۱. دفتر تحقیقات و انتشارات روابط عمومی نخست‌وزیری؛ مکاتبات رجایی و بنی‌صدر، چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران.

۲. رجوع شود به: مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی؛ اولین دوره، جلسه‌های ۴۵ ـ ۴۷.

گذاشت[۱] و به محض شروع به کار مجلس نامه‌ای به امضای ۱۸۰ نفر از نمایندگان کنگرهٔ امریکا به مجلس شورای اسلامی رسید که در جلسهٔ بیست و هفتم ۸ مرداد ۵۹ قرائت گردید. این نمایندگان در متن نامه خود حل سریع بحران گروگانگیری را از جانب مجلس شورای اسلامی خواستار شدند.[۲] نمایندگان مجلس شورای اسلامی نیز بعد از بحث و بررسی لازم جواب نامهٔ فوق که حاکی از اقتدار و تسلط آنان بر اوضاع جهانی را داشت در ۱۹ بند تنظیم نمود، و در جلسه علنی قرائت نموده محتوای این نامه تماماً بازتابی از نگرش جناح اکثریت مجلس بود و صراحتاً از تسخیر لانهٔ جاسوسی امریکا توسط دانشجویان حمایت به عمل آمده است. به دنبال آن دو جناح اقلیت و اکثریت با مطرح نمودن شرایطی متفاوت تحرکات خود را برای حل ماجرای گروگانگیری آغاز نمودند. علی‌رغم اینکه نهضت آزادی و طیف طرفداران بنی‌صدر بیشتر بر غرامت‌گیری از اموال شاه، و بلوکه شدن آن و همچنین کاهش خصومت با امریکا تأکید داشتند و اکثر جناح انقلابی به دنبال پی‌گیری اهداف آرمانی و ارزشی ماجرا همچون ثبوت حقانیت ایران و رسیدن فریاد ملت مظلوم ایران به ملتهای دیگر بودند و بیشتر آنان خواستار حل مشروط قضیه بودند، اما در نهایت هر دو گروه با طرح آزادی گروگانها موافقت کردند.

و نهایتاً طرح طرفداران آزادی گروگانها با تأکید بر اعادهٔ حقوق اقتصادی ـ سیاسی کشور به تصویب رسید.

سومین جریان بارز تعارض جناحها بر سر طرح عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور بود که به جهت اهمیت آن در راستای مسائل مربوط به قوهٔ مجریه به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت و فقط به یک جمعبندی مختصر از دیدگاه جناحها کفایت می‌نماییم. حزب جمهوری اسلامی از همان ابتدا مخالف بنی‌صدر و موافق طرح عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور بودند. نهضت آزادی بیشتر موافق حفظ بنی‌صدر بودند و اعتقاد داشتند تعارض وی با مجلس و بعضی دیگر از نهادها ناشی از سلیقه‌های شخصی می‌باشد. این جناح در بررسی نهایی طرح عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور شرکت

---

۱. کیهان؛ ۱۵ اسفند ۱۳۵۸.

۲. روابط عمومی مجلس شورای اسلامی؛ مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی؛ جلسهٔ ۲۷ (۸ مرداد ۱۳۵۹).

نکرد. جناح طرفداران بنی‌صدر سعی داشتند از تریبون مجلس پایگاه مستحکمی برای رئیس جمهوری ایجاد نمایند اما در نهایت همانند جناح ملی ـ مذهبی‌ها و با مشاهدهٔ قاطعیت جناح اکثریت در مطرح نمودن عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در بررسی نهایی طرح شرکت نکردند.[۱]

در مجموع مجلس اول با برگزاری ۶۲۵ جلسهٔ علنی و ۱۵ جلسهٔ غیر علنی و صرف حدود ۲۴۰۰ ساعت وقت یکی از پرکارترین محاسن تاریخ کشور بود و از جمله نقاط ضعف آن به بی‌تجربگی نمایندگان و عدم اطلاع آنان از شیوهٔ قانونگذاری و کمبود نیروی متخصص در میان آنها می‌توان اشاره کرد.[۲]

همچنین مهمترین حادثه در این دوره شهادت ۲۷ تن از نمایندگان مجلس شورای اسلامی در حادثه تروریستی انفجار حزب جمهوری اسلامی بود که در آن ۷۲ تن از سران و هواداران حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند که ضربهٔ مهمی به توان این جریان فکری در مجلس محسوب شد. به طوری که مجروحین حادثه با حضور در مجلس تلاش کردند تا مانع از کاهش حد نصاب تشکیل مجلس شوند.

گفتار سوم: نحوه تأسیس تثبیت قوهٔ قضائیه بعد از انقلاب

نظام قضایی بعد از انقلاب به دلیل ماهیت اسلامی انقلاب دچار تغییرات وسیعی شد، ایدئولوژی انقلاب در ایران تحول اساسی در نظام قضایی را می‌طلبید. امام خمینی، رهبر انقلاب اسلامی، در تاریخ ۸ اسفند ۱۳۵۷ در دیدار با وکلای دادگستری، از شرعی شدن دادگستری سخن گفت و در دیدار با کارکنان دادگستری در خرداد ۱۳۵۸ اظهار داشت که فرهنگ دادگستری ما طاغوتی است. باید از ریشه‌ها بنا شود. نهادهای جمهوری اسلامی باید اسلامی باشند که مهمتر از قضا و قضاوت است که باید مبتنی بر موازین اسلامی باشد.

اسلامی شدن دستگاه قضایی به معنی تغییر در سازمان و ساختار دستگاه قضایی و

---

۱. خواجه سروی، غلامرضا؛ «تعارضات جناحهای سیاسی دوره اول مجلس شورای اسلامی»، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)؛ س ۱، ش ۱ (پاییز ۷۴)، ص ۱۲۲.

۲. روابط عمومی مجلس، همان.

منع قوانین ماهوی، شکلی و استخدامی موافق موازین اسلامی بود و این همه به معنی تحول بنیادی در نظام قضایی بود.

روند تحول نظام قضایی در سالهای پس از انقلاب اسلامی را به سه دوره تقسیم می‌کنیم. این تقسیم‌بندی بیان کنندهٔ انتقال از نظام قضایی سابق به نظام قضایی جدید در دورهٔ اول، شکل‌گیری و تثبیت نظام قضایی جدید در دورهٔ دوم و اصلاح و تجدیدنظر در نظام قضایی در دورهٔ سوم است.

سه سال نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی از (سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۶۱) را در نظام قضایی باید دورهٔ انتقال نامید. در این دوره تمام اقدامات و تلاشها در جهت تصفیه و پالایش دستگاه قضایی سابق یا به اصطلاح طاغوتی‌زدایی آن و تبیین و استقرار نظام قضایی جدید صرف گردید. این اقدامات دو سویه باعث به چالش کشیدن نظام قضایی گردید که نتیجهٔ آن برخی شگفتیها و ناهماهنگی در دستگاه قضایی بود.[۱]

در این مقطع در ۱۷ اسفند ۵۷ لایحهٔ قانون اصلاح سازمان دادگستری و قانون استخدام قضاوت به تصویب شورای انقلاب رسید که بر اساس آن هیأتی تحت عنوان هیأت تصفیه و اصلاح دادگستری مسئول بازسازی دادگستری شد در ۱۲ آبان ۵۸ اصلاح قانون استخدام قضات مطرح گردید که در نتیجه، امر تصفیه که در ۹ ماه نخست پس از پیروزی انقلاب تحت مدیریت و نظارت دولت موقت صورت گرفت، منجر به پاکسازی دادگستری از وجود بعضی از قضات بدنام و فراماسون گردید.[۲]

به طور کلی، در یک سال نخست پس از پیروزی انقلاب به دلیل عدم تصویب قانون اساسی تکلیف ادارهٔ دستگاه قضایی روشن نبود. در این ایام که ادارهٔ امور در دست دولت موقت بود، مدیریت دستگاه قضایی وضعیت خاص داشت.[۳] وزرای دادگستری به روال سابق مدیریت عالیه دادگستری را بر عهده داشتند. امور مهمی از قبیل انحلال دیوان عالی کشور و تشکیل مجدد آن، پاکسازی و تصفیهٔ دادگستری و عزل و نصب

---

۱. زرنگ، محمد؛ تحول نظام قضایی ایران؛ ص ۲۳۱.

۲. همان؛ ص ۲۳۴.

۳. در دورهٔ ۹ ماهه دولت موقت دو وزیر دادگستری به نامهای دکتر اسدالله مبشری و دکتر احمد صدر حاج سید جوادی به وزارت دادگستری رسیدند.

مقامات دادگستری تحت مدیریت وزارت دادگستری و هیأت دولت صورت می‌گرفت و شورای انقلاب تنها بعضی تصمیمات را در قالب لوایح قانونی تصویب می‌کرد. با وجود این، تمام امور قضایی تحت کنترل و هدایت وزارت دادگستری نبود. دادگاههای انقلاب و دادسرا به دلیل آنکه به عنوان تشکیلات قضایی انقلاب جایگاه ویژه‌ای داشت به دستور امام تشکیل شد و رئیس این دادگاه که قاضی شرع نامیده می‌شد و دادستان آن به پیشنهاد شورای انقلاب و تصویب امام انتخاب می‌شدند.[۱] بدین ترتیب مدیریت و هدایت دستگاه قضایی عملاً بین دولت موقت از یک طرف و نهادهای دیگر انقلاب از طرف دیگر توزیع شده بود.

وضعیت فوق تا آبان ۱۳۵۸ که دولت موقت مستعفی شد، ادامه داشت. در این زمان ادارهٔ امور کشور بر عهدهٔ شورای انقلاب قرار گرفت و امور دادگستری تحت مدیریت شورای متشکل از رئیس دیوان عالی کشور، رئیس دادگاه انتظامی قضات دادستان کل کشور قرار گرفت و نماینده‌ای از طرف شورای انقلاب برای حضور در شورای مزبور تعیین شد.[۲] اعضای شورای مزبور بجز نمایندهٔ شورای انقلاب در فروردین ۱۳۵۸ و به دنبال انحلال دیوان عالی و دادگاه انتظامی به وسیلهٔ دولت موقت انتخاب و پس از مدتی با نیروهای انقلابی دادگستری اختلاف پیدا کردند و در ۲۶ دی ماه ۱۳۵۸ به دنبال تحصن و اعتراض کارکنان دادگستری، از دادگستری اخراج شدند. متحصنین از امام درخواست داشتند تا رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل را انتخاب نمایند.[۳] در این زمان که قانون اساسی از تصویب نهایی ملت گذشته بود، رهبری انقلاب در ۴ اسفند ۱۳۵۸ در جهت اجرای اصل ۱۶۲ قانون اساسی رئیس دیوان عالی و دادستان کل کشور را منصوب نمود.

اما تصویب قانون اساسی مهمترین گام در شکل‌گیری نظام سیاسی، اداری، قضایی و... جمهوری اسلامی بود. با تصویب قانون اساسی، نظام قضایی جمهوری اسلامی پایه‌گذاری شد. صرفنظر از تغییرات سطحی و محدود سال اول پس از انقلاب، تصویب

۱. ر.ک به: آیین‌نامه دادگاه و دادسراهای انقلاب: مجموعه قوانین سال ۱۳۵۸؛ ص ۸۸.
۲. کیهان؛ پنج‌شنبه ۲۴ آبان ۱۳۵۸.
۳. همان؛ چهارشنبه ۲۶ دی ۱۳۵۸.

قانون اساسی را باید نقطهٔ آغاز تحول نظام قضایی پس از انقلاب دانست. زیرا ایدئولوژی و دیدگاه انقلاب دربارهٔ نظام قضایی در قانون اساسی تبلور یافت و تا به امروز استخوان‌بندی و اصول نظام قضایی را تشکیل می‌دهد.

در قانون اساسی مشروطه علی‌رغم پذیرش اصل تفکیک قوا، قوهٔ قضاییه فاقد تشکیلات و مدیریت عالیه مستقل بود و به همین دلیل وزارت دادگستری به عنوان عالیترین تشکیلات و وزیر دادگستری به عنوان عالیترین مدیر دستگاه قضایی، هدایت و مدیریت قوهٔ قضائیه را پس از مشروطه تا انقلاب عهده‌دار بود و دستگاه قضایی در ردیف سایر دستگاهها و سازمانهای دولتی قرار می‌گرفت و از استقلال کافی برخوردار نبود و بنابراین قوهٔ قضاییه جایگاه و مقام شایسته‌ای در سازمان حکومت نداشت.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قوهٔ قضاییه به عنوان یکی از ارکان و قوای حکومت جایگاه شایسته‌ای پیدا کرد. اصل ۵۷ قانون اساسی مقرر می‌دارد: قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوهٔ مقننه، قوهٔ مجریه، قوهٔ قضاییه که زیر نظر ولایت امر و امامت امت طبق اصول آیندهٔ این قانون عمل می‌کردند، این قوا مستقل از یکدیگرند.

اصل ۵۷ مزبور تقریباً دربرگیرندهٔ اصول ۲۷ و ۲۸ متمم قانون اساسی مشروطه است. معذلک در قانون اساسی جمهوری اسلامی در فصل یازدهم (اصول ۱۵۶ الی ۱۵۷) تحت عنوان قوهٔ قضاییه، سازمان ترتیبات مستقل و مقتدری برای قوهٔ قضاییه پیش‌بینی شده که نه تنها این قوه را کاملاً مستقلاً از قوهٔ مجریه بلکه در بسیاری موارد آن را ناظر بر قوهٔ مجریه دانسته و اسباب این نظارت را نیز پیش‌بینی کرده است.

تأکید قانون اساسی بر استقلال قوهٔ قضاییه و نحوهٔ مدیریت موضوعاتی است که اقتدار و استقلال قوهٔ قضاییه را در برابر سایر قوا و ارکان حکومت تضمین کرده است.[1]

در قانون اساسی همچنین دیوان عالی کشور که بعد از مشروطه تا انقلاب اسلامی عالیترین مرجع و نهاد قضایی مملکت بود، بعد از انقلاب نیز موقعیت خود را حفظ کرد. وظایف کلی دیوان عالی عبارت است از: نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم از

---

۱. رجوع شود به: قانون اساسی جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸؛ فصل یازدهم.

طریق رسیدگی شکلی به پرونده‌های قضایی و ایجاد وحدت رویه قضایی و بعضی وظایف خاص دیگر از قبیل رسیدگی به تخلفات رئیس جمهوری از وظایف قانونی‌اش.

دادگاههای نظامی در تمام سالهای بعد از مشروطه اسلامی به عنوان یک مرجع قضایی اختصاصی نقش مهمی در جریان امور قضایی داشت زیرا عنوان دادستانی و دادگاههای نظامی زیر لوای قوهٔ قضاییه درآمد.

علاوه بر دیوان عالی کشور و سازمان قضایی نیروهای مسلح، تشکیلات نوبنیاد و جدیدی تحت عنوان دیوان عدالت اداری به موجب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایجاد گردید.

توضیح آنکه قبل از انقلاب هیچ مرجعی برای ایفا و مسئولیتهای دیوان عدالت اداری وجود نداشت. به عبارتی دیگر، مرجع رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین یا واحدها یا آیین‌نامه‌های دولتی وجود نداشت.

اعطای اختیار بازرسی کل کشور به یکی از سازمانهای متبوع قوهٔ قضاییه باعث اقتدار و اعتبار دستگاه قضایی بود.[۱]

با تأکید اصل ۱۶۳ مبنی بر اینکه صفات و شرایط قاضی طبق موازین فقهی به وسیلهٔ قانون معین می‌شود، ورود افراد به مشاغل قضایی تنها با رعایت شرایط فقهی مربوط به قضاوت امکانپذیر شد. و در اصل ۴ قانون اساسی بر لزوم انطباق کلیه قوانین و مقررات با موازین اسلامی تأکید می‌شد و بدین وسیله قضا و قوانین قضایی تحت لوای احکام شرعی درآمد.

اصول راجع به آیین دادرسی حقوق قضایی مردم نیز در قانون اساسی تصریح گردیده است که به طور عمده تکرار حقوق قضایی قانون اساسی مشروطه ملهم از نظام حقوقی در غرب بود.

در سه سالهٔ اول انقلاب نظام قضایی کشور دچار آشفتگی بود که علل این آشفتگی را باید در عواملی همچون دوگانگی اندیشهٔ قضایی نهادها و سازمانهای جدید و قدیم (قبل و بعد از انقلاب)، وجود فوریتها و پیش‌آمدهای جدید همچون محاکمه مقامات و عناصر

---

۱. زرنگ، محمد؛ تحول نظام قضایی ایران؛ ص ۲۳۹.

رژیم بویژه عناصر شکنجه‌گر و سرکوبگر ساواک، رسیدگی به صدها پروندهٔ ترور و خرابکاری، توطئه، کودتا، جاسوسی، شورش و اقدام علیه امنیت داخلی و اقدام مسلحانه علیه نظام، کم تجربگی عناصر انقلابی و از هم پاشیدگی سیستم اداری را از جمله عوامل بحران قضایی در سه سال نخست پس از انقلاب می‌توان ذکر کرد.[۱]

این امور، ناامنی قضایی را به دنبال داشت که رفع این آشفتگیها بشدت توسط مسئولان دنبال می‌شد. بتدریج پس از گذشت یک سال و نیم از پیروزی انقلاب و چند ماه پس از تصویب قانون اساسی، مدیریت دستگاه قضایی بتدریج تثبیت شد. ولی ثبات مزبور کمتر از یک سال ادامه نیافت زیرا به دنبال شهادت دکتر بهشتی، رئیس دیوان عالی کشور، در حادثه ۷ تیرماه ۱۳۶۰ و ترور آیت‌الله قدوسی و ربانی املشی دو تن از اعضای شورای عالی قضایی بار دیگر مدیریت این قوه دچار تغییر گردید.

---

۱. همان؛ ص ۲۴۷.

بخش دوم

تحولات مهم دوران گذار (بهمن ۵۷ تا تیر ماه ۵۹)

فصل اول

صف‌بندی نیروهای سیاسی بعد از پیروزی انقلاب

همان طور که در فصل پیشین گذشت همواره سه جریان اصلی سیاسی ایدئولوژیک در طول تاریخ معاصر ایران به طور همزمان مطرح بوده‌اند و با یکدیگر به چالش می‌پرداختند که عبارت بودند از: ناسیونالیسم لیبرال، اسلام سیاسی و سوسیالیسم که در آستانهٔ پیروزی انقلاب، اسلام سیاسی بر رقبای خود غلبه داشت و گفتمان غالب را در فضای انقلابی کشور تشکیل می‌داد و جریانهای فکری دیگر از قوت بسیار کمتری برای نقش‌آفرینی در صحنهٔ سیاسی اجتماعی کشور برخوردار بودند، اما بتدریج با پیروزی انقلاب و با استفاده از فضای باز سیاسی ایجاد شدهٔ بعد از انقلاب، شاهد سازماندهی مجدد این جریانات فکری از چپ تا راست می‌باشیم. این گروهها در شرایط جدید به اعلام مواضع و جذب عضو و هوادار و گسترش سازمان خود پرداختند. به طوری که در ماههای آغازین پیروزی، حجم انبوه نشریات و روزنامه‌های منتشره از سوی این گروهها و بررسی اعلامیه‌های اعلام موجودیت آنها نشان دهندهٔ رشد فزاینده این گروهها می‌باشد که بشدت فضای سیاسی اجتماعی کشور را تحت تأثیر خود قرار داد. به گونه‌ای که در پنج ماههٔ پیروزی انقلاب تعداد ۶۷ عنوان روزنامه، هفته‌نامه و ماهنامه در تهران و شهرستانها انتشار یافت.[1] در بین آنها نشریات متعلق به احزاب، سازمانها، گروهها و

---

۱. بدیعی دزفولی، مینو؛ «بررسی مسائل مدیریتی و تخصصی و آموزشی در مطبوعات ایران»، مجموعه مقالات نخستین سمینار بررسی مسائل مطبوعات ایران؛ ص ۲۰۵ - ۲۰۶.

جریانات سیاسی بیشترین سهم را داشت که تعدادی از آنها به شرح زیر است:

جمهوری اسلامی (ارگان حزب جمهوری اسلامی)، مردم (ارگان حزب تودهٔ ایران)، پیام خلق و مجاهد (سازمان مجاهدین خلق)، کار (چریکهای فدایی خلق)، کارگر (حزب کارگران سوسیالیست)، چه باید کرد؟ (انشعابیون کارگران سوسیالیست)، زنان در مبارزه (جبههٔ دموکراتیک ملی)، رنجبر (سازمان پیکار در راه آزادی طبقهٔ کارگر)، انقلاب اسلامی (بنی‌صدر و هواداران او)، رزمندگان (رزمندگان آزادی طبقهٔ کارگر)، میزان (نهضت آزادی ایران)، جبههٔ آزادی (حزب ایران)، توفان (ارگان حزب کمونیست کارگران و دهقانان)، نبرد ملت (فداییان اسلام)، خلق مسلمان (ارگان حزب خلق مسلمان)، اتحاد بزرگ و آرمان ملت (حزب ملت ایران)، ارشاد (کانون نشر اندیشه‌های شریعتی)، جبههٔ ملی (جبههٔ ملی)، آرمان (سازمان جوانان دانشجویان دموکرات)، آذرخش (کانون دانش‌آموزان ایرانی)، امت (جنبش مسلمانان مبارز)، پیام انقلاب (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)، شورا (سازمان شورای اسلامی شورا)، جهان زنان (تشکیلات دموکراتیک زنان ایرانی) و... .

بررسی مطالب مندرج در مطبوعات مذکور بخوبی صف‌بندیهای جدید نیروهای سیاسی در کشور را نشان می‌دهد. به طوری که هر جریان سعی می‌کرد با استفاده از فرصت به دست آمده مواضع خود را مطرح سازد و به تخریب رقیب فکری خود بپردازد و در این راه از ارائهٔ تحلیلهای سطحی، ادعاهای تاریخی، بزرگ‌نمایی شخصیتهای مرتبط با جریان فکری خود و دامن زدن به شایعات مربوط به توطئه‌های واقعی و خیالی عموماً کوتاهی نمی‌کردند (و این وضعیت تا تصویب قانون مطبوعات در مرداد ماه ۵۸ ادامه یافت).

این وضعیت نشان دهندهٔ آن بود که نیروهای مختلف فکری سیاسی کشور حتی در درون خود نیز دچار صف‌بندیهای جدیدی شده و هر روز انشعابهای جدیدی را مطرح می‌کردند.

در این گفتار با مروری اجمالی به بررسی مواضع جدید این گروهها و صف‌بندیهای جدید آنها می‌پردازیم.

گفتار اول: صف‌بندیهای جدید مارکسیستها در سالهای اولیهٔ انقلاب

آزادی سیاسی‌ای که پس از انقلاب ۱۳۵۷ پدید آمد به سازمانها و احزاب سیاسی، از چپ تا راست (به استثنای نیروهای هوادار سلطنت) فرصت سازمان‌دهی داد. پس از ۲۶ سال دیکتاتوری نسبتاً دائمی، این آزادی تازه به دست آمده برای تمام گروهها و احزاب بویژه چپ و جنبشهای کمونیستی مجال تنفس مهم و فرصت تاریخی بود تا آنها بتوانند در مقیاس توده‌ای به سازماندهی بپردازند و در این شرایط، جنبش فرصت می‌یافت که مستقیماً با هوادارانش روبه‌رو شود و آشکارا به سازماندهی بپردازد.

اما مارکسیستهای ایران از همان آغاز با مشکلات تئوریک و عملی مختلفی مواجه بودند و برای آنان که شعار مبارزه با امپریالیسم و سرمایه‌داری می‌دادند، اکنون اتخاذ موضع‌گیری در مقابل رژیم انقلابی مذهبی که همین شعارها را تکرار می‌کرد، غیر قابل باور بود.

ظهور اسلام به عنوان یک نیروی سیاسی و حکومت اسلامی برای هواداران و نظریه‌پردازان مارکسیسم در ایران لاینحل و مایهٔ شگفتی و سرانجام ویرانگر بود. در حالی که تعدادی از سازمانهای مارکسیستی (از جمله حزب توده) استقلال سیاسی جمهوری اسلامی و بویژه سیاست ضد امریکایی جریان مکتبیها را به عنوان نشانه‌ای از یک حرکت تدریجی اجتماعی به سوی نوعی تفاهم با اتحاد شوروی تفسیر می‌کردند. اکثریت قاطع کمونیستها این امر بدیهی را انکار می‌کردند و می‌کوشیدند رژیم جدید را آلت دست و رنگ عوض کرده امپریالیسم معرفی کنند.[۱]

آنان با تقسیم‌بندی نخبگان سیاسی جدید اسلامگرا به دو جریان لیبرال (که به نظر آنان دیدگاه غربگرایانه‌تری از حکومت اسلامی داشتند) و جریان مکتبی (که به نظر آنان تفسیر سختگیرانه‌تری از حکومت اسلامی ارائه می‌دادند) تلاش کردند تا با تشدید تضاد بین این دو جریان، منافع خود را به پیش ببرند. در این راستا هر سازمان مارکسیستی در عین حال برای کسب پشتیبانی عمومی و به نحو فزاینده‌ای برای موجودیت خود مبارزه می‌کرد و تمام تلاشش بر این بود که در فراخوان برای تغییرات

---

۱. بهروز، مازیار؛ شورشیان آرمانخواه، ناکامی چپ در ایران؛ ص ۱۸۰ - ۱۸۲.

بنیادی از سایرین و نیز رهبری جمهوری اسلامی پیشی بگیرند. در این تب و تاب، رادیکالیسم اسلامگرایان، مارکسیستها را در تنگنا قرار می‌داد. علاوه بر این، دو عامل در سردرگمی مارکسیستها مؤثر بود: نخست، برخورد جناحی در داخل نخبگان اسلامی، که اغلب باعث بروز گرایشهای سیاسی ـ اجتماعی متناقضی می‌شد. دوم، سیاست خارجی «نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی» جدا از تفسیرهای متفاوت، به معنای استقلال حکومت در برابر قدرتهای بیگانه بود.[۱]

در بررسی صف‌بندی گروههای چپ بعد از انقلاب می‌توان آنها را به دو دسته تقسیم نمود. آنهایی که از جمهوری اسلامی حمایت می‌کردند و آنهایی که قاطعانه در مقابل آن قرار داشتند. اصولاً تقسیم‌بندیهای فرعی‌تر به پیچیدگی موضوع خواهد افزود زیرا پس از انقلاب، تعداد گروهها، سازمانها و احزاب مدعی پیروی از مارکسیسم به سرعت افزایش یافت در حالی که پیش از انقلاب شاید تعداد انگشت‌شماری از چنین گروههایی وجود داشت، اما پس از انقلاب تعداد آنها شاید به بیش از ۸۰ گروه رسید و با تقسیم آنها به واحدهای کوچکتر این تعداد باز هم افزایش یافت. در واقع پس از انقلاب این موضوع به امر رایجی تبدیل شد که هر چند نفر فعال مارکسیست که دور هم جمع می‌شدند خود را حزب یا سازمان می‌نامیدند و ادعا می‌کردند که پیشاهنگ راستین طبقهٔ کارگر هستند.[۲] از این رو نه ممکن و نه ضروری است که گزارش تمام احزاب، سازمانها و گروههای مارکسیستی دوران پس از انقلاب در اینجا ارائه شود.

بنابراین در ادامه به بررسی گروههای مهم چپگرا و تقسیم‌بندیهای جدید درون آنها و مواضع آنها در مقابل حکومت انقلابی می‌پردازیم.

الف ـ حزب توده بعد از انقلاب

انقلاب اسلامی در ایران فرصت مناسبی را برای حزب مارکسیستی توده فراهم آورد تا این حزب بتواند برای نخستین بار بعد از سال ۱۳۳۲، به سازماندهی علنی بپردازد.

---

۱. همان‌جا.

۲. همان‌جا.

در دوران بعد از انقلاب، طراح اصلی استراتژی حزب، نورالدین کیانوری (۱۳۷۸-۱۲۹۴) بود که در سال ۱۳۵۷ وارث حزبی شده بود که پایگاه اجتماعی در داخل ایران نداشت و تأثیرش در انقلاب اگر نه هیچ اما چندان قابل توجه نبود. در میان بخش وسیعی از مردم بویژه روشنفکران انقلابی، چهره‌ای منفی داشت و به عنوان ابزار سیاست شوروی در ایران شهرت یافته بود. رهبری جدید حزب دست به یک رشته اصلاحات زد. پلنوم شانزدهم که آخرین گردهمایی رهبری حزب در خارج ازکشور بود، در بهمن ۱۳۵۷ درست پس از پیروزی انقلاب برگزار شد و استراتژی جدیدی را مطرح ساخت. بنا بر اسناد این پلنوم، حزب پشتیبانی خود را از رهبری آیت‌الله خمینی اعلام و بر ارتباط نزدیک حزب توده و اتحاد شوروی تأکید کرد و تشکیل جبههٔ متحد خلق را برای مقابله با تهدیدهای امپریالیسم نسبت به انقلاب پیشنهاد کرد. در ادامهٔ حزب توده به تجدید سازمان رهبری و تشکیلات خود در داخل ایران در دو بخش علنی و مخفی پرداخت.[۱]

به گفتهٔ کیانوری حزب فعالیتهای خود را در ایران با گشایش دفتر مرکزی و دعوت از اعضای قدیمی برای پیوند مجدد آغاز کرد و در همان حال بخشی از امکانات حزب مخفی باقی ماند که شامل بخش اعظم انبار اسلحهٔ حزب و امکانات چاپ مخفی بود.[۲] حزب توده همچنین به عضوگیری از میان نیروهای مسلح پرداخت. دشوارترین وظیفهٔ حزب بازسازی وجهه و پایگاه اجتماعی آن بود و حزب برای این منظور استراتژی دوگانه‌ای در پیش گرفت. نخست، تلاش فشرده‌ای به منظور جعل تاریخ حزب آغاز شد. کتابها و مقاله‌هایی به منظور اعادهٔ حیثیت از حزب در رخدادهای تاریخی مهمی چون کودتای ۲۸ مرداد، سازش و مدارای حزب با رژیم شاه و مناسباتش با اتحاد شوروی منتشر شد. این تلاش نسل جوانتری را نشانه گرفته بود که از طرف مخالفان، چه اسلامگرا و چه مارکسیست روایتهای متضادی را می‌شنیدند. دوم، حزب برای جبرانِ نداشتن یک پایگاه توده‌ای به جذب نیرو از سازمانهای دیگر از طریق افشا و یا

---

۱. همان؛ ص ۲۱۱.

۲. کیانوری، نورالدین؛ خاطرات؛ ص ۵۱۸.

بهره‌برداری از شکافها و انشعابهای آنها متوسل شد.[۱]

فعالیت حزب توده ایران پس از انقلاب برپایهٔ استراتژی ایفای نقش «اپوزیسیون وفادار و قانونی» جمهوری اسلامی قرار داشت، در عین حال مناسبات نزدیکتر جمهوری اسلامی و اتحاد شوروی را ترویج می‌کرد.

حزب در مقابل انتقادها و حتی اتهامات پی در پی گروههای چپگرا در مورد موضع جانبداری از حکومت جمهوری اسلامی اینگونه استدلال می‌کرد که مواضع ضد امپریالیستی و همچنین جهت‌گیریهای ضد سرمایه‌داری و مستضعف‌گرایانه رهبران جمهوری اسلامی قابل حمایت هستند و حمایت حزب از جناحهای چپگرای حزب جمهوری، به تقویت جهت‌گیریهای ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری حکومت کمک خواهد کرد. حزب وقوع یک انقلاب توده‌ای را قبول داشت و میان رهبران و کارگزاران حکومت جدید قائل به تفکیک بود. برخی را دارای گرایشهای دمکراتیک و ضد امپریالیستی می‌دانست و از آنها با عنوان دمکراتها و انقلابی نام می‌برد که آیت‌الله خمینی و پیروان او در این گروه جای داده می‌شدند. در مقابل برخی دیگر از جریانهای سیاسی موجود در حاکمیت، از جمله گردانندگان دولت موقت را در ردهٔ لیبرالها و سازشکاران قرار می‌داد. به همین دلیل نیز حزب توده در ماههای اولیه انقلاب از تشدید اختلاف میان این دو جریان در درون حاکمیت استقبال می‌کرد. با اشغال سفارت امریکا در پاییز ۵۸، حزب توده مواضع حمایتی بیشتری نسبت به حاکمیت جدید پیدا کرد.[۲]

استراتژی حزب توده در جانبداری جناح خاصی از اسلامگرایان بر پایهٔ نظریهٔ راه رشد غیرسرمایه داری بود. نظریه‌پردازان حزب کمونیست اتحاد شوروی این نظریه را ابداع کرده و مدعی بودند که در اندیشهٔ لنین ریشه دارد. به موجب این نظریه، کشورهای در حال توسعه با رهبری انقلابی عناصر غیرکمونیست به شرط همکاری نزدیک با شوروی می‌توانند سرمایه‌داری را دور بزنند و یا آن را بشدت محدود کنند و سرانجام به سوی سوسیالیسم گذر نمایند.[۳]

---

۱. بهروز، مازیار؛ شورشیان آرمانخواه، ناکامی چپ در ایران؛ ص ۲۱۲.
۲. همان‌جا.
۳. نگاه کنید به:

←

نظریهٔ راه رشد غیرسرمایه‌داری را شورویها فعالانه ترویج می‌کردند و حزب توده از پیش از انقلاب سرسختانه به آن اعتقاد داشت.[1] اما پس از انقلاب حزب فرصت یافت فرصت یافت آن را در ایران به عمل درآورد که بر اساس آن، حزب توده به حمایت از جناح رادیکال جمهوری اسلامی پرداخت تا بتواند با کمک شوروی انقلاب را به سمت راه رشد غیرسرمایه‌داری برانند.

بر این اساس، حزب بین سالهای ۶۰-۱۳۵۷ عموماً از مکتبیها در برابر لیبرالهای اسلامی جانبداری می‌کرد و خواستار تقویت نهادهای تحت کنترل این گروه می‌شد. مثلاً از جمهوری اسلامی می‌خواست پاسداران انقلاب را برای دفاع از انقلاب به سلاحهای سنگین مجهز کند[2] و حزب از طریق اعضای خود در ارتش به جمهوری اسلامی برای جلوگیری از کودتای سلطنت‌طلبان در خرداد ۱۳۵۹ که کودتای نوژه خوانده می‌شود، کمک کرد.[3] از آن گذشته، حزب از تلاشهای جنگی جمهوری اسلامی علیه متجاوزان عراقی حمایت و در پیشبرد مصالحه در منازعات قومی داخلی، نقش میانجی را ایفا می‌کرد و طی همین دوره، حزب به یک جنگ ایدئولوژیک آشکار و پرخاشجویانه علیه گروههای مائوئیستی دست زد و با عامل امپریالیسم و سیا خواندن آنها کوشید منزویشان سازد.[4] پس از خرداد ۱۳۶۰ (و اعلام جنگ مسلحانهٔ گروههای مارکسیستی علیه نظام اسلامی)، حزب جانب حکومت را گرفت و معارضان جمهوری اسلامی را جبههٔ متحد ضدّ انقلاب نامید.

حزب توده تلاش می‌کرد در ارگانها و نهادهای حکومتی و در احزاب و گروههای سیاسی چه اسلامی و چه لیبرال و سلطنت‌طلب و چپگرا نفوذ کند. هدف حزب از این فعالیتهای نفوذی عبارت بود از: کسب اطلاعات از فعل و انفعالات و جناح‌بندیهای

→ Akhavi, Shahrough; "Soviet Perception of the Iranian Revolution" in *Iranian Studies,* Vol.XIX, no. 1, Winter 1986, p. 4.

1. Ibid.

۲. نامهٔ مردم؛ ش ۲۴۳ (۴ خرداد ۱۳۵۹).
۳. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ کودتای نوژه؛ ص ۱۸۵ - ۱۸۶.
۴. نامهٔ مردم؛ ش ۲۴ (۶ خرداد ۱۳۵۹) ؛ ش ۲۵ (۱۳ خرداد ۱۳۵۹).

درونی این گروهها، به دست آوردن اسناد داخلی آنها، القای نظریات حزب در داخل این گروهها، تلاش برای سمت‌دهی مواضع عقیدتی و سیاسی آنها در جهت مورد نظر و مطلوب حزب، کسب اطلاعات برای شوروی و در عین حال با ارائهٔ برخی از این اطلاعات به مقامات جمهوری اسلامی (مانند کودتای نوژه) سعی می‌کرد تا حسن نیت و همکاری خود را به مقامات جمهوری اسلامی نشان دهد و از این طریق زمینهٔ نزدیک شدن به آنها را فراهم آورد.[۱]

به نظر می‌رسد که رهبران حزب توده که تجربیات چندین دوره فعالیت و شکست خود را از سال ۱۳۲۰ به بعد با خود به بعد از انقلاب منتقل کرده بودند، می‌کوشیدند با توسل به یک استراتژی سیاسی ملاحظه کارانه ضمن حفظ موجودیت حزب خود، جهت‌گیریهای مورد نظر خود را در حکومت جدید تقویت کنند. اما توفیق آنها در این استراتژی دوامی نیاورد و حزب که وارث یک بد نامی سیاسی ۳۷ سالهٔ سیاسی نظیر دنباله روی از شوروی و دارای عقاید الحادی بوده سرانجام به جرم جاسوسی برای شوروی مورد تهاجم سراسری نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی قرار گرفت و غیرقانونی اعلام شد. رهبران آن در زندان ضمن اقرار به جاسوسی به اشتباهات خود در صفحهٔ تلویزیون اعتراف کردند و احسان طبری تئوریسین این حزب توبه‌نامه‌ای تحت عنوان کژراهه را نگاشت.[۲]

رهبران حزب در این اظهارات ضمن اعتراف به همکاریهای پنهانی خود با شوروی و ارسال اطلاعات محرمانه از تلاشهای خود برای نفوذ در ارکان مختلف حکومت سخن گفتند. بازداشتهای حزب توده نشان داد که این حزب یکبار دیگر توانسته بود هوادارانی در میان نیروهای مسلح بیابد. چنان که تعدادی از افسران که ناخدا بهرام افضلی فرمانده نیروی دریایی در میانشان شاخص بود، دستگیر شدند.

در نهایت پس از سال ۶۲ و با دستگیری رهبران حزب در حین فرار از کشور، حزب توده دیگر در داخل کشور موجودیت سیاسی فعالی نداشت.

---

۱. بهروز، مازیار؛ شورشیان آرمانخواه، ناکامی چپ در ایران؛ ص ۲۱۳.

۲. طبری، احسان؛ کژراهه: خاطراتی از حزب توده.

ب ـ فداییان خلق بعد از انقلاب

پیروزی انقلاب اسلامی برای گروه مارکسیستی فداییان خلق نیز فضای سیاسی شرایط مساعدی را برای گسترش تشکیلات نیروهای آنها فراهم آورد و از همان آغاز آنان به جذب تعداد قابل ملاحظه‌ای از جوانان بویژه دانشجویان و دانش‌آموزان پرداختند اما از همان اولین روزهای پس از انقلاب بویژه هنگامی که کار، نشریهٔ هفتگی فداییان، انتشار علنی خود را آغاز کرد دو سیاست متضاد شروع به خودنمایی کرد که یکی طرفدار مقاومت در برابر جمهوری اسلامی بود و دیگری از سیاست مسالمت‌آمیز حمایت می‌کرد.

رهبری غیرانتخابی سازمان بعد از انقلاب عمدتاً در دست دو گروه شامل برخی عناصری از فداییان بود که مدتی را در زندان گذرانده بودند و با پیروزی انقلاب آزاد شدند و دارای عمدتاً تمایلات طرفدارانه از حزب توده بودند و همچنین گروهی از مارکسیستها که به نحوی در طی مدت گذشته در خارج از کشور و یا داخل به صورت مخفی خود را حفظ کرده بودند، بخش دیگری از این نیروها را تشکیل می‌دادند که اختلاف عقاید و سلایق این نیروها نقش مهمی در اختلاف مواضع سیاسی آنها در مقابل حکومت جدید انقلابی ایفا می‌کرد و در نهایت نیز به تجزیه سازمان به دو گروه اقلیت و اکثریت انجامید که دارای دیدگاههای مختلفی در مورد روند مبارزهٔ گذشته فداییان و رژیم پهلوی و نحوهٔ مواجهه با حکومت جدید اسلامی بودند. مثلاً آنها بعد از انقلاب طی بحث مفصلی به ارزیابی گذشته خود پرداختند که مسألهٔ اصلی این بود که آیا دست زدن به مبارزهٔ مسلحانه علیه رژیم شاه درست بوده است یا نه که نحوهٔ پاسخ به آن، آنها را به دو گروه تقسیم می‌کرد.(۱)

اصولاً مخالفت فداییان با جمهوری اسلامی نتیجهٔ مستقیم نگرش آنها به ماهیت حکومت جدید بود. در مورد ماهیت و پایگاه طبقاتی جمهوری اسلامی و نحوهٔ برخورد با آن دو دیدگاه مختلف بین آنها وجود داشت در حالی که تحلیل گروه اکثریت، مشابه حزب توده بود و موضع مسالمت‌آمیزی در مقابل حکومت اسلامی داشتند. تحلیل

---

۱. بهروز، مازیار؛ شورشیان آرمانخواه، ناکامی چپ در ایران؛ ص ۱۹۰.

اقلیت به قرار زیر بود: دولت جمهوری اسلامی ارگان سازش بین بورژوازی صنعتی (به نمایندگی لیبرالهای اسلامی مثل بازرگان و بنی‌صدر)، بورژوازی تجاری (به نمایندگی اتحاد روحانیت بازار و حزب جمهوری اسلامی) و قشرهای بالای خرده بورژوازی سنتی (به نمایندگی آیت‌الله خمینی و اطرافیان او) هستند. آنها اعلام کردند که فرایند انقلاب ناکامل است و برای تضمین تکمیل آن باید اتحاد کارگران و دهقانان را جایگزین جمهوری اسلامی کرد[۱] و از طریق یک جنگ مسلحانه و تحت رهبری خود انقلاب را باید کامل کرد بر این اساس آنها همچون برخی دیگر از گروههای چپگرا، انقلاب را ناتمام می‌دانستند و در صدد تکمیل آن از طریق جنگ مسلحانه تحت رهبری خود بودند و در این راستا آنها مرکز اصلی فعالیت خود را علاوه بر پایتخت در مناطق حاشیه‌ای ایران و بویژه مناطقی که در آنها زمینه‌های چالش مسائل قومی و مذهبی وجود داشت، متمرکز کردند و به مسائل قومی و منطقه‌ای دامن می‌زدند و در بحرانهای قومی در مناطق کردستان و گنبد و بلوچستان و خوزستان نقش فعالی ایفا کردند. آنان با تحلیل خاص خود از انقلاب اسلامی که آن را نتیجه ائتلاف بورژوازی تجاری، روحانیت و بورژوازی سنتی می‌دانستند، همه‌پرسی جمهوری اسلامی را تحریم کردند و در موضوعهای تنش‌زای اجتماعی همچون آزادی زنان، آزادی اقلیتهای قومی و مذهبی به منظور تشدید تضاد بین حاکمیت و مردم به بهره‌برداری پرداختند.

با سرکوب تحریکهای تجزیه‌طلبانهٔ قومی و منطقه‌ای توسط نیروهای نظامی و منطقه‌ای، دولت انقلابی و استراتژی فداییان نیز با شکست مواجه شد. این شکست به وقوع انشعاب در میان فداییان انجامید. اکثریت فداییان به خط‌مشی حزب توده یعنی مبارزهٔ سیاسی نزدیک شدند در حالی که اقل فداییان همچنان بر شیوه مبارزهٔ مسلحانه برای برپایی یک انقلاب «تمام خلقی» تأکید می‌کردند ولی تشکیلات آنها در تابستان ۱۳۶۰ به همراه مجاهدین خلق که دست به عملیات مسلحانه علیه جمهوری اسلامی زده بودند، مورد حملات پی‌درپی نیروهای امنیتی قرار گرفت و فعالیت آنها در داخل کشور به شدت محدود شد. شاخه اکثر فداییان نیز به رغم خودداری از عملیات

---

۱. همان؛ ص ۱۹۳.

مسلحانه به سرنوشت مشابه دچار شد. از سال ۱۳۶۰ به بعد هر دو شاخهٔ فداییان فعالیتهای محدود خود را بیشتر در خارج از کشور ادامه دادند و در سالهای بعد شاخهٔ اکثریت در خارج از کشور فعالیت خود را افزایش داده و رهبران آن با تأکید بیشتری بر مبارزات «مسالمت‌آمیز» و «دموکراتیک» اعلام کردند که ایجاد تحول باید از طریق یک مبارزهٔ سیاسی و حتی با حمایت از تحولات تدریجی و درونی نظام موجود (جمهوری اسلامی) صورت گیرد.[۱] این تحولات از یک تغییر سیاسی در گروههای چریکی کمونیستی سابق ایران و گرایش آنها به سوی نوعی «سوسیال دموکراسی» خبر می‌داد. این گرایش اولاً، ناشی از تحولات سیاسی و اجتماعی ایران طی سالهای بعد از انقلاب و ناکارآمدی استراتژی پیشین این سازمانها بود و ثانیاً، برآمده از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بی‌اعتبار شدن الگوی مارکسیسم متکی بر تجربهٔ این کشور بود.

ج ـ دیگر گروههای مارکسیستی بعد از انقلاب

یکی دیگر از جریانات مارکسیستی مؤثر در تحولات سالهای اول انقلاب سازمان پیکار بود. رهبران این گروه که ابتدائاً از رهبران و هواداران سازمان مجاهدین خلق بودند در سال ۵۴ با انجام یک کودتای ایدئولوژیک و خونین در درون سازمان از اسلام به مارکسیسم گرویدند و سازمان رسماً در بهمن ۵۷ نام خود را «سازمان پیکار در راه آزادی طبقهٔ کارگر» تغییر داد. رهبری این سازمان کوچک را یک کمیتهٔ دو نفره تشکیل می‌داد و این سازمان خود را پرچمدار اصلی مائوئیسم و استالینیسم در ایران می‌دانست و آلبانی را سرمشق و الهامبخش خود می‌دید و اصلاحات بعد از مائو در چین و بعد از استالین در شوروی را رد می‌کرد و با این دو کشور نیز مخالفت می‌نمود.[۲]

این سازمان از همان روزهای اول به مقابله با کلیت جمهوری اسلامی برخاست و ضمن گسترش فعالیت خود در تشدید بحرانهای مختلف قومی و مذهبی علیه جمهوری اسلامی، در اردیبهشت ۵۸، در تهران کنفرانسی را به منظور ایجاد وحدت بین

---

۱. دورانی، پیروز؛ بحران عمومی جامعه، وظایف و مشکلات جنبش دمکراتیک بهمن؛ ص ۱ ـ ۱۰.

۲. رجوع کنید به: نشریهٔ پیکار؛ ش ۱۵ (۱۵ مرداد ۱۳۵۸).

سازمانهای مائوئیستی تشکیل داد. هدف این کنفرانس اتحاد گروههای مائوئیستی در یک جبههٔ واحد علیه جمهوری اسلامی و سایر گروههای مارکسیستی بود.

سیاست «پیکار» این بود که اتحاد بین گروههای مائوئیستی باید تحت رهبری پیکار شکل بگیرد به همین جهت، این اتحاد شکل گرفت.[۱]

خصلت آنارشیستی، استالینستی و خودمحورانهٔ پیکار موجب شد که مناسبات پیکار با سازمانها غیر مائوئیستی دیگر عمدتاً تنش‌زا باشد. این سازمان در کردستان با کومله، سازمان مائوئیستی منطقه و دومین گروه بزرگ شورشی، به یک اتحاد تاکتیکی دست زد. پیکار که از لحاظ ایدئولوژیکی ضعیف بود، تا سال ۱۳۶۰ به عنوان مشاور ایدئولوژیکی کومله عمل می‌کرد. جنگ که شدت گرفت، پیکار، مستقیماً به حمایت از کردها برخاست حتی در حمایت از گروههای کرد وارد معرکه شد.

پیکار حتی حزب دموکرات را یک حزب بورژوازی می‌دانست و آن را به سازش با حکومت مرکزی به جای دفاع از حقوق مردم کُرد، متهم می‌کرد[۲] و طرفداران فداییان خلق را خرده بورژوا می‌نامید و از همان ابتدا متوجهٔ جناح‌بندی درون فداییان شد و از اقلیت پشتیبانی کرد.[۳]

در خرداد سال ۶۰ با اوج‌گیری اختلاف بین لیبرالها و مکتبیها در داخل حکومت، پیکار با تغییر خط‌مشی از لیبرالها و بنی‌صدر حمایت کردند تا بتوانند از شکافهای موجود درون حاکمیت بهره‌برداری کنند.[۴] اما این سیاست خود اعضا را نیز دچار اختلاف کرد و در نهایت در خرداد ۶۰ با اعلام جنگ مسلحانه، آنها علیه حکومت جمهوری اسلامی سازمان با ضربات نیروهای امنیتی فروپاشید و اعضای سازمان توسط یکی از مسئولین سازمان (به نام روحانی) به طور کل لو رفتند و دستگیر شدند.

علاوه بر پیکار می‌توان به گروههای متعدد مارکسیستی کوچک دیگری که در آستانهٔ انقلاب و عمدتاً توسط نیروهای خارج از کشور که با پیروزی انقلاب به کشور باز گشته

---

۱. نگاه کنید به: همان؛ ش ۱۱ (۱۸ تیر ۱۳۵۸) ؛ ش ۲۲ (۲۲ مرداد ۱۳۵۸).

۲. همان؛ ش ۱۳ (۱ مرداد ۱۳۵۸) ؛ ش ۲۶ (۲۶ شهریور ۱۳۵۸).

۳. همان؛ ش ۳۵ (۳ دی ۱۳۵۸) ؛ ش ۵۷ (۱۲ خرداد ۱۳۵۹).

۴. همان؛ ش ۱۱۰ (۲۵ خرداد ۱۳۶۰).

بودند و یا زندانیان آزاد شده، تشکیل شد، اشاره کرد. در این شرایط این نیروها که به‌طور عمده با تعلیمات خاص از کشورهای اروپایی و یا اروپای شرقی و امریکا وارد کشور شدند، بسرعت دست به ایجاد تشکلهایی زدند و در روزهای اول انقلاب به تأسیس شورا، اتحادیه‌ها و انجمنهای مختلف در دانشگاهها، کارگاهها، مزارع و... پرداختند.

کمونیستها در طیف وسیع کنفدراسیونی، جبههٔ دومی، تروتسکیتها، مائوئیستها، پیکاریها، جنگلیها، ضد شورویها، توده‌های وابسته و غیر وابسته، به سهم خواهی از انقلاب پرداختند که به گفتهٔ بازرگان بخش زیادی از تندرویهای اوایل انقلاب را می‌توان به این گروههای منسوب دانست.[۱]

این گروهها با طرح شعارهای افراطی، ایجاد بدبینی و یأس و روحیهٔ تضاد و تخریب[۲] تلاش کردند تا قبل از تثبیت نظام و شکل‌گیری ساختارهای آن، به بهانهٔ حمایت از اقلیتها و یا گروههای قومی اقداماتی را انجام دهند.

در مجموع این گروههای مارکسیستی بعد از اعلام جنگ مسلحانه علیه جمهوری اسلامی در خرداد ۶۰، بشدت توسط نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی و با همکاری نیروهای مدعی طرفدار انقلاب سرکوب شدند و در سالهای بعد تأثیرات اندکی بر تحولات سیاسی کشور داشتند.

گفتار دوم: نیروهای لیبرال غیر مذهبی

جریان فکری لیبرال غیر مذهبی به عنوان یک جریان فکری در ایران که آرمان آن ایجاد یک جامعه سکولار بود، مطرح بوده است که با برقراری یک حکومت مبتنی بر مذهب در ایران، چالشهای نظری این جریان فکری با حاکمیت جدید آغاز شد. هواداران این جریان فکری را طیفی از حقوقدانان، نویسندگان، دانشگاهیان و هنرمندان تشکیل می‌دادند که در قالب تشکلهای صنفی همچون انجمن نویسندگان و یا کانون وکلا...

---

۱. بازرگان، مهدی؛ انقلاب ایران در دو حرکت؛ ص ۸۸.

۲. همان‌جا.

متشکل شده بودند و بخشی از نیروهای عضو جبههٔ ملی از این جریان فکری حمایت می‌کردند که این حمایتها در آستانهٔ پیروزی انقلاب و در سالهای بعد از آن به شکل بارزی تجلی پیدا کرد.

همانطور که قبلاً ذکر شد اصولاً فضای باز سیاسی ایران در سال ۵۶ با روی کار آمدن کارتر در امریکا شکل گرفت و موجب شد که بار دیگر این نیروها در قالب احیای مجدد جبهه گردهم آیند و جبههٔ ملی چهارم را در ۲۸ آبان ۵۶ اعلان کنند.

به موجب این اعلامیه جامعهٔ سوسیالیستهای نهضت ملی ایران، حزب ایران و حزب ملت ایران عناصر متشکلهٔ جبههٔ ملی چهارم بودند.(۱)

جبههٔ ملی چهارم را با توجه به مواضع و تفکرات سیاسی، رهبران و عناصر تشکیل‌دهنده و ساختار سازمانی‌اش می‌توان به عنوان جبهه‌ای میانه‌رو نه رادیکال و تندرو و اپوزیسیون خواستار مبارزه در رژیم و نه با رژیم تلقی کرد. این جبهه ضمن انتقاد از عملکرد دولت در اوایل شکل‌گیری، هنوز امیدوار بود که شاه بتواند با اعمال مدیریت، اصلاحات لازم را انجام دهد. اما در عمل ایجاد تکروی در مواضع، منجر به تضاد در درون لیبرالها گردید که بخوبی این تضاد را در مواضع دوگانه بختیار و سنجابی می‌توان مشاهده کرد.

انتخاب شاپور بختیار به نخست‌وزیری از طرف شاه پس از ملاقات سنجابی با شاه مسألهٔ عدم تجانس فکری و فقدان مواضع سیاسی مشترک نسبت به سلطنت و نحوه مبارزه با رژیم را بار دیگر آشکار و به انشعاب فکری بین رهبران جبهه دامن زد.(۲)

شورای مرکزی جبهه با درک حساسیت افکار عمومی و نفرت جامعه از عمل بختیار اقدام وی را خیانت تلقی کرد.(۳)

به هر حال، در مجموع در آستانهٔ انقلاب نیروهای مختلف متأثر از ناسیونالیسم لیبرال علی‌رغم ضعف تشکیلاتی و ضعف مواضع منسجم و مشترک نسبت به نحوهٔ مبارزه با رژیم و محدود بودن تعداد اعضا و هواداران و محدودیت توانایی اعمال نفوذ به

---

۱. کریمی مله، علی؛ «تاریخ چهل ساله جبههٔ ملی»، فصلنامهٔ ۱۵ خرداد؛ ش ۲۱ (بهار ۱۳۷۵).
۲. رجوع کنید به: مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد؛ خاطرات شاپور بختیار، طرح تاریخ شفاهی ایران؛ ص ۱۱۱.
۳. همان؛ ص ۵۴.

توده‌های به عنوان یک جریان فکری به حضور خود ادامه داد و بعد از انقلاب به اظهار مواضع و نظریات خود پرداخت.

در این ارتباط در فضای باز سیاسی سالهای ۵۷-۵۶ احزاب و دستجات سیاسی جدیدی که مؤسسین آنها عمدتاً از نیروهای مرتبط با جبههٔ ملی بودند، شکل گرفت. از جمله می‌توان به «نهضت رادیکال»، «جمعیت حقوقدانان ایران» و «کمیتهٔ ایرانی دفاع از حقوق بشر» اشاره کرد. «نهضت رادیکال» در سال ۱۳۵۶ توسط رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای از روشنفکران لیبرال تحصیلکرده در فرانسه و از خانواده‌های برجستهٔ لیبرال که دارای روابط نزدیک و گسترده با آیت‌الله شریعتمداری بود، تأسیس شد. اعضای حزب، گروهی از تکنوکراتهای غیر مذهبی بودند. مقدم مراغه‌ای که نمایندگی آخرین مجلس شورای ملی رژیم شاه را نیز بر عهده داشت، در مورد نهضت رادیکال وابستهٔ به سفارت امریکا در تهران می‌گوید:

هستهٔ اولیه را در سال ۵۴ به همراهی سی نفر از استادان و دبیران و صاحبان حرفهٔ گوناگون تشکیل داده است.[۱]

اما فعالیتهای نهضت رادیکال از حد صدور و پخش بیانیه فراتر نرفت و در جامعه نیز نفوذی نیافت. مقدم مراغه‌ای تنها نیروی فعال نهضت بود که به تلاشهای انفرادی مثل انتشار بیانیه و اعتراضیه‌ها مبادرت می‌ورزید و خواسته‌های وی نیز در حد اجرای قانون اساسی باقی ماند. خط‌مشی نهضت رادیکال بر محور دفاع از سوسیال دموکراسی و حمایت از گسترش ارتباط با بلوک غرب بخصوص امریکا استوار بود.[۲]

یکی از گروههای دیگر «جمعیت حقوقدانان ایران» بود که به دنبال ۲ نامهٔ سرگشادهٔ حقوقدانان ایرانی در اعتراض به عدم رعایت قانون اساسی و نقص حقوق بشر که در ۲۰ تیر (در تیرماه و شهریور ۵۶) منتشر شد در ۱۴ مهرماه ۵۶ اعلام موجودیت کرد.[۳] هدف جمعیت تأمین استقلال قضاوت، دادگاهها و دادسراها از طریق تجدید اختیارات وزیر دادگستری، تأمین استقلال مالی قوهٔ قضاییه و اعادهٔ صلاحیت دادگاههای

---

۱. انتشارات لانهٔ جاسوسی؛ اسناد سفارت امریکا؛ ج ۲۵، ص ۲۱.

۲. رجوع شود به: مقدم مراغه‌ای، رحمت‌الله؛ انقلاب ایران بعد از ده سال؛ ص ۱۰.

۳. اعلامیه تشکیل جمعیت حقوقدانان ایران؛ ۱۴ مرداد ۱۳۵۶.

دادگستری و انحلال مراجع قانونی اختصاصی بود.

جمعیت حقوقدان ایرانی که حسن نزیه و عبدالکریم لاهیجی رهبری آن را بر عهده داشتند در طول فعالیت خود بیانیه‌ها و بولتن‌هایی در جهت آشنایی مردم با مواضع خود منتشر نمود. اعضای وابسته به جمعیت رسیدگی به تعدادی از پرونده‌های مطبوعاتی و دانشجویی را که به نوعی به آزادیهای عمومی مربوط می‌شد، بر عهده گرفتند. برخی از اعضای جمعیت نیز ارتباطاتی با کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل برقرار کردند.[۱] فعالیتهای جمعیت حقوقدانان نیز از تأکید بر اجرای قانون اساسی و رعایت موازین حقوق بشر تجاوز نکرد و مخاطبان خود را در عموم مردم نیافت.[۲] یکی دیگر از گروههای مذکور کمیتهٔ ایرانی دفاع از حقوق بشر می‌باشد که روز ششم آذر ۱۳۵۶ توسط بیست و نه نفر نویسندگان حقوقدانان و فعالین سیاسی سابق کمیتهٔ ایرانی دفاع از حقوق بشر تأسیس شد. مؤسسان کمیته گروهی نامتجانس متشکل از فعالین سیاسی سابق و لاحق جبههٔ ملی بودند. فعالیت این کمیته در حد صدور بیانیه خطاب به دبیر کل سازمان ملل و اعتراض به رژیم به دلیل نقض حقوق بشر و قانون اساسی، کشتار زندانیان سیاسی، استقرار نظام یک حزبی، سانسور شدید و غیره بود.[۳]

ناسیونال لیبرالها که در قالب جبههٔ ملی چهارم فعالیت می‌کردند پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی و مرور زمان، جنبهٔ غیر مذهبی خود را به صورت بارزتری متبلور کردند و بتدریج حمایت از نظامی لائیک به عنوان هدف آنها مطرح گردید. به طوری که جبههٔ ملی چهارم درصد برپایی سیستم دموکراتیک به سبک امریکا برآمد و افراد وابسته به این جریان فکری به ارائهٔ مواضع خود در روزنامه‌ها، نشریات و اطلاعیه‌های مختلف گروهی پرداختند. اولین موضع‌گیری مهم هنگام تعیین نوع نظام جدید سیاسی مطرح شد که در آن این جریان فکری از یک حکومت جمهوری و دمکراتیک حمایت می‌کردند و با هر نوع تلفیق بین اسلام و دموکراسی و حکومت دینی مخالفت می‌کردند. این نوع

---

۱. کیهان؛ ۲۰ تیر ۱۳۵۷ ؛ ۷ آبان ۱۳۵۷.

۲. حق‌پناه، جعفر؛ نقش گروههای ملی‌گرا (جبههٔ ملی) در انقلاب اسلامی؛ پایان‌نامهٔ دوره کارشناسی ارشد علوم سیاسی، ص ۱۱۰.

۳. نجاتی، غلامرضا؛ تاریخ سیاسی بیست و پنج سالهٔ ایران؛ ص ۲۸.

برخوردها هنگام بحث قانون اساسی شدیدتر شد و شعارهای آزادی، برابری، دموکراسی و حکومت غیر دینی و سکولار پای می‌فشردند و ولایت فقیه را استبداد می‌نامیدند این مواضع باعث شد که آنها در عمل نیز در برابر برخی اقدامات جمهوری اسلامی موضع‌گیری کنند که از آن جمله مخالفت با برخی ممنوعیتهای شرعی، همچون پوشش اسلامی زنان، حمایت از آزادی بدون قید و شرط سیاسی و اجتماعی و در نهایت مخالفت با اجرای حدود و دیات اسلامی در قالب لایحهٔ قصاص که آن را مخالف حقوق بشر می‌نامیدند را می‌توان نام برد و آنان بر لزوم مطابقت با معیارهای حقوقی غرب پای می‌فشردند.

جمعی از افراد و گروههای وابسته به این جریان فکری به همراه برخی جریانات اسلامگرا، در بیست و پنجم خرداد ماه ۱۳۶۰ در مخالفت با لایحهٔ قصاص، مردم و گروههای اپوزیسیون را به شرکت گسترده در راهپیمایی[1] فرا خواندند. این راهپیمایی در شرایط خاص سیاسی کشور (اوج درگیری بنی‌صدر و حزب جمهوری) معنای مخالفت با نظام حاکم را داشت که با حکم امام خمینی و مرتد خواندن مخالفان احکام اسلامی، این راهپیمایی انجام نشد. هر چند برخی نیروهای وابسته به این جریان فکری بعد از انقلاب و در دولت موقت و در دوران بنی‌صدر پستهای مهمی را در سطح وزارت، معاونت وزیر، استانداری و... عهده‌دار بودند اما بتدریج با تحولات خرداد ماه ۶۰ و فرار بنی‌صدر و رادیکال شدن شرایط سیاسی کشور، این جریان فکری به انزوا رانده شد.

گفتار سوم: صف‌بندی نیروهای اسلامگرا بعد از پیروزی انقلاب

بعد از پیروزی انقلاب، اختلاف بین نیروهای اسلامگرا که دارای قرائتهای متفاوتی از اسلام بودند و قبل از انقلاب نیز دارای اختلاف‌نظرهایی بودند، تشدید شد اما در عین حال می‌توان آنها را در سه جریان کلی طبقه‌بندی کرد که عبارت است از جریان خط امام، جریان نهضت آزادی و جریان سوسیالیستهای اسلامی و مجاهدین خلق. هر یک طیفی

---

۱. مجاهد؛ ش ۱۱۷ (۳ اردیبهشت ۱۳۶۰).

از نیروهای مختلف اما نزدیک به خود را در درون خود جای داده بودند که مروری مختصر بر مواضع آنها در سال اول پیروزی انقلاب خواهیم داشت.

الف ـ جریان خط امام

رهبری بلامنازع امام خمینی در جریان نهضت و مواضع شاخص انقلابی ایشان که از وی علاوه بر رهبری انقلاب و بسیج کنندهٔ انقلاب، یک ایدئولوگ انقلاب نیز ارائه داده بود، باعث شد که بخش زیادی از جریانات سیاسی با تبعیت از مواضع فکری ایشان که از نظر آنان «اسلام اصیل و ناب» بود، گردآیند و مواضع انقلابی وی را در ابعاد مختلف مورد حمایت قرار دهند. این گروهها که در سالهای نهضت عمدتاً با امام آشنا شده بود بعد از پیروزی نیز تلاش کردند تا راه وی به عنوان راه مستقیم انقلاب طی گردد که از جمله ویژگیهای آن تأکید بر نفی جدایی دین از سیاست، تأکید بر لزوم برقراری حاکمیت قوانین اسلام در ارکان مختلف جامعه، تأکید بر اجرای شعایر اسلامی در سطح جامعه، حمایت از ولایت فقیه، تأکید بر استفاده از متخصصین متعهد، تلاش برای ارائهٔ الگویی بدیل از حکومت اسلامی در مقابل شرق و غرب، حمایت از مستضعفین و مسلمانان و نفی استکبار در سیاست خارجی را می‌توان ذکر کرد.

از جمله این گروهها می‌توان به جامعهٔ روحانیت مبارز، حزب جمهوری اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، انجمنهای اسلامی، هیأتهای مؤتلفه و برخی گروههای سیاسی کوچکتر اشاره کرد که همهٔ آنها در حمایت از آرمانهای امام خمینی اصرار داشتند.

الف ـ ۱ ـ جامعه روحانیت مبارز

زمینه‌های شکل‌گیری جامعهٔ روحانیت مبارز که در برگیرندهٔ جمعی از فعالان نسل جدید و نقاد روحانی هوادار امام خمینی بود، در اواسط دههٔ ۵۰ انجام شد و هستهٔ اولیه آن را کسانی چون دکتر بهشتی، آیت‌الله خامنه‌ای و دکتر باهنر تشکیل می‌دادند.

اهداف آنان را می‌توان در ایجاد تشکیلات سراسری و منظم، ایجاد رابطه میان

مبارزان مسلمان در سراسر کشور و بالاخره رساندن پیام رهبری به مردم ذکر کرد. از جمله عوامل مؤثر بر شکل‌گیری این تشکل می‌توان سخنان امام به مطهری را در سال ۵۵ مورد توجه قرار داد. در سال ۵۵ امام خمینی در رهنمودهایی جدید بر ایجاد تشکلی اسلامی و هماهنگ کردن نیروهای مسلمان پیرامون آن، جهت مبارزه‌ای واحد علیه رژیم شاه، تأکید کرده بودند.[۱]

بدین ترتیب این تشکل جدید روحانیون هوادار امام خمینی، در آستانهٔ انقلاب شکل گرفت و افرادی همچون استاد مطهری، آیت‌الله خامنه‌ای، دکتر بهشتی، دکتر باهنر، آیت‌الله موسوی اردبیلی، آیت‌الله جنتی، آیت‌الله ربانی، آیت‌الله امامی کاشانی، آیت‌الله ملکی، دکتر محمد مفتح، حجت الاسلام طاهری خرم‌آبادی، واعظ طبسی، حجتی کرمانی، آیت‌الله مشکینی، حجت الاسلام خوئینی‌ها، هاشمی‌نژاد و موحدی کرمانی، در این تشکل به فعالیت پرداختند و ضمن برگزاری جلسات و تماسهای پی در پی، گامهای مهمی در جهت هماهنگ ساختن مبارزات مردمی علیه دولت برداشتند.

جامعهٔ روحانیت مبارز نقش مهمی در تحکیم رهبری روحانیت در جریان گسترش انقلاب ایفا نمود. این تشکیلات که مرتباً با امام خمینی در ارتباط بود علاوه بر مشاوره با ایشان نقش بازوی اجرایی انقلاب را نیز بر عهده داشت. بویژه آنکه تعداد پر شمار مساجد تهران همچون ستادهای کوچک فرماندهی همهٔ محلات را تحت پوشش قرار داده و امکان تحرک را برای مبارزان مسلمان و نیروهای مرتبط با روحانیت بسیار افزایش می‌داد.[۲] این تشکیلات باعث شد که روحانیون هوادار امام خمینی در راستای گسترش نهضت متشکل شده و به سازماندهی امور بپردازند و بدین ترتیب جامعهٔ روحانیت در سال ۵۶ کاملاً شکل گرفت و در اوایل سال ۵۷ علنی گردید. اساسنامهٔ این جامعه در سال ۵۷ نگاشته شد و برای تأیید نزد امام خمینی ارسال گردید همچنین در زندان، برخی روحانیون مبارز دیگر همچون آیت‌الله منتظری و هاشمی رفسنجانی آن را تأیید کردند.[۳] اما در نهایت اساسنامهٔ جامعه در هفده صفحه در همان اوایل پیروزی انقلاب

---

۱. گروه تحقیق انتشارات سروش؛ تقویم تاریخ اسلامی ایران؛ ص ۱۷.

۲. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۱۳۵.

۳. همان؛ ص ۱۳۷.

منتشر گردید. در مقدمه با اشاره به تجربهٔ مبارزات متعدد روحانیت به نقش تشکل و سازماندهی برای تحقق بخشیدن به هدفهای اصیل اسلام و انجام رسالت خطیر جامعهٔ روحانیت و رودررویی با توطئه‌های دشمنان تأکید گردیده است. همچنین بر اساس این اساسنامه خطی مشی مبارزه جامعهٔ روحانیت الهام گرفته از خط مشی اسلام و قرآن، برای هماهنگ کردن نظریات و به منظور پاسداری از انقلاب و ارزشهای آن و جهت فعالیت برای خدا و تعهد به حاکمیت و التزام به ولایت فقیه می‌باشد.[۱] جامعهٔ روحانیت مبارز در تهران به هشت منطقه تقسیم می‌شد که در هر منطقه با پایگاه قرار دادن یک مسجد به سازماندهی مبارزین همان منطقه می‌پرداخت. در هر منطقه دو نفر رابط وجود داشت که در شورای مرکزی تشکیلات حضور می‌یافتند و هدایت مبارزه را در تهران به طور جمعی به عهده می‌گرفتند. استاد مطهری، آیت‌الله دکتر بهشتی، دکتر باهنر و دکتر مفتح، سمت شورای عالی مرکزی این جامعه را داشتند. نظیر همین تشکل در مقیاسهای محدودتر در شهرستانها نیز دیده می‌شد.

تشکل روحانیون ایران در سال ۱۳۵۶ شکل واقعی به خود گرفت. رهبران این جریان با ارسال تلگرام به محضر امام خمینی و انتشار بیانیه‌ای در ۵ آبان ۱۳۵۶ نسبت به درگذشت حاج آقا مصطفی خمینی واکنش نشان دادند. این واکنش به مثابه اعلام موجودیت جریان پیشتاز روحانیت در صحنهٔ مبارزات سیاسی و حرکتهای سیاسی حوزه‌های علمیه بود.[۲]

درست پس از این تاریخ است که اعلامیه‌ها و نوشته‌های پخته و سنجیده‌ای از سوی روحانیت منتشر شده و حاوی رهنمودهای دقیقی خطاب به مردم بود. بررسی محتوای این نامه‌ها بخوبی نشان می‌دهد که جریانی پخته با اهداف مشخص مسائل و موضوعاتی را که بعضاً صبغه ترویجی و تعلیماتی دارد، مطرح می‌کند. شعارهایی گزینش شده را با هدف جریان سازی سیاسی در افکار عمومی می‌پراکند. مسلماً بحثهای بسیاری در پس این بیانیه‌ها و اطلاعیه‌های نهفته بوده است.

---

۱. دارابی، علی؛ جامعهٔ روحانیت مبارز تهران و نقش آن در تحولات نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران؛ پایان‌نامهٔ دورهٔ کارشناسی ارشد علوم سیاسی، ص ۱۰۳.

۲. همان‌جا.

نامه‌های سرگشاده نیز که خطاب به مراجع و آیات عظام نوشته می‌شد، یکی دیگر از شگردها و شیوه‌های روشنگر این جریان مبارز بود. در پس این حرکت چند هدف موازی دنبال می‌شد اول اینکه، خطاب نامه‌ها به نهادها و دستگاههای مرکزی روحانیت و حوزه بود و در نتیجه بر اعتبار آنْ می‌افزود. به همین دلیل خود به خود نشان دهندهٔ بی‌اعتباری دستگاههای دولتی و مسئولان رژیم سلطنتی محسوب می‌شد. علاوه بر این شخصیتهای عظیم الشان و ذی نفوذ روحانیت در جریان امور قرار گرفته و به عکس‌العملهای لازم دست زدند. در میان این گروه حتی محافظه‌کارترین رجال روحانی نیز ناچار از مشخص نمودن مرزبندی خود در قبال اوضاع و شرایط سیاسی می‌شدند. درکنار همه این مسائل بهانه‌ای برای روشنگری در میان مردم و فضاسازی سیاستهای رژیم پدید می‌آمد و بالاخره جریان و تشکیلات هدایت و مبارزه در میان روحانیون با امضاهایی که در ذیل بیانیه‌ها و تلگرامها و نامه‌ها بود، برای مردم مشخص می‌گردید.(۱)

در دوران انقلاب، جامعهٔ روحانیت نقش بسیار مهمی را در بسیج و سازماندهی تظاهرات ایفا کرد. به طوری که بخش عمده‌ای از برنامه‌ریزی راه پیماییها و سخنرانیها در مساجد، تهیه شعارها و در مجموع سازماندهی نهضت به طور عمده به وسیلهٔ روحانیت مبارز صورت می‌گرفت. به عبارت دیگر، در حالی که بسیاری از نیروهای مخالف با مشکلاتی همچون فقدان رهبری، ضعف تشکیلاتی، عدم انسجام فکری، تفرقه و انشعابات روبه رو بوده‌اند، روحانیت با وجود امام و دارا بودن شبکه‌های از روحانیون در سراسر کشور از مزیت مهمی برخوردار بود.

به‌علاوه روحانیت مبارز بویژه امثال مطهری و بهشتی به عنوان حلقهٔ اتصال بین امام در نجف و سپس در پاریس با مردم در ایران عمل می‌کردند. هستهٔ اصلی همه تظاهرات و راهپیماییهای سالهای ۵۷-۵۶ بویژه راهپیمایی بزرگ روز تاسوعا با استفاده از شبکه مساجد و روحانیون آنها اداره می‌شد. با نگاهی گذرا بر روزشمار انقلاب اسلامی، نقش روحانیت مبارز در برگزاری مجالس یاد بود و گرامیداشت شهدا، اعلام عزای ملی، تعطیل عمومی و برنامه‌ریزی اعتصابات و تظاهرات بویژه در ماه مبارک رمضان و ماه

---

۱. همان‌جا.

محرم، دعوت به میتینگها و راهپیماییها (بویژه برگزاری نماز با شکوه عید فطر در تپه‌های قیطریه تهران به امامت آیت‌الله مفتح و سخنرانی ایشان و دکتر باهنر و نقش برجسته این اجتماع در تشدید مبارزات ضد رژیم) به طور اساسی نمایان است.[۱] در سال ۱۳۵۷ نیز جامعهٔ روحانیت مبارز با ایجاد کمیتهٔ تنظیم اعتصابات، کمیتهٔ برپایی راهپیماییها، کمیتهٔ استقبال از امام که گروه وسیعی از روحانیون مبارز و انقلابیون را در بر می‌گرفت، فعالیت خود را ادامه داد. جامعهٔ روحانیت مبارز همچنین نقش بسیار مهمی را در شورای انقلاب ایفا کرد، این شورا که ۲۲ دی ماه ۱۳۵۷ اعلام موجودیت کرد مرکب از افراد مورد وثوق امام خمینی بود. دربارهٔ یکی از پایه‌گذاران و بنیانگذاران شورای انقلاب مرحوم آیت‌الله دکتر بهشتی طی مصاحبه‌ای با روزنامهٔ اطلاعات مورخ ۳۱ تیرماه ۱۳۵۹ می‌گوید:

> افراد شورا را امام تعیین می‌کردند. به این معنی که اول امام به یک گروه ۵ نفری از روحانیت مسئولیت دادند که برای شناسایی افراد لازم برای ادارهٔ آیندهٔ مملکت تلاش کنند. این عده عبارت بودند از: آیت‌الله مطهری، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی، دکتر باهنر و خود بنده که بعد با آقای مهدوی کنی صحبت کردیم و به امام اطلاع دادیم و ایشان هم شرکت نمودند. بدین ترتیب هستهٔ شورای انقلاب یک گروه شش نفره شد. بعدها از روحانیون آیت‌الله طالقانی و خامنه‌ای نیز اضافه شدند. بر این اساس اکثر اعضای شورای انقلاب عضو جامعهٔ روحانیت مبارز بودند.[۲]

این شورا دو وظیفهٔ اصلی را به عهده داشت: تصویب قوانین مورد نیاز کشور (بخصوص در دوران انتقال قدرت و انتقال از مرحله قبلی به حکومت اسلامی) و دیگری اجرای آن. شورا تا یکسال و شش ماه از پیروزی انقلاب تا برقراری مجلس شورای اسلامی به کارخود ادامه داد. جامعهٔ روحانیت در سالهای بعد نیز نقش مهمی را به عهده داشت اما بتدریج در درون این جامعه اختلاف نظرهایی شکل گرفت که به طور عمده ناشی از تفاوت در نگرشهای مختلف در خصوص موضوعات اقتصادی کشور بود. درنهایت به انشعاب در جامعه و شکل‌گیری دو تشکل شامل «مجمع روحانیون مبارز» و «جامعهٔ روحانیت مبارز» گردید.

---

۱. همان‌جا.

۲. اطلاعات؛ ۳۱ تیر ۱۳۵۹.

الف ـ۲ـ حزب جمهوری اسلامی

حزب جمهوری اسلامی یکی از تشکلهای مهمی بود که با رهبری جمعی از روحانیون مبارز در ابتدای انقلاب تأسیس شد و نقش مهمی را در تشکل نیروهای مختلف اسلامگرا و تحولات سالهای اولیه انقلاب اسلامی ایفا کرد.

الف ـ۲ـ۱ـ نحوهٔ شکل‌گیری حزب

هر چند که موجودیت این حزب یک هفته بعد از پیروزی انقلاب اسلامی یعنی ۲۹ بهمن ۵۷ اعلام گردید، اما به گفتهٔ مؤسسین آن، مقدمات آن قبل از انقلاب فراهم آمد. دکتر بهشتی، دبیر کل این حزب، زمینهٔ تشکیل این حزب را به انگیزه‌های این گروه از روحانیون از مدتها قبل مربوط می‌داند و معتقد است از آنجا که تشکلهای دیگر مانند نهضت آزادی، سازمان مجاهدین خلق و... نتوانستند آرمانهای روحانیون انقلاب را رهبری کنند به همین دلیل این گروه خود اقدام به تشکیل حزب مستقلی کردند. ایشان مثلاً در مورد نهضت آزادی می‌گوید:

> وقتی که نهضت آزادی تشکیل شد با خوشحالی از این خبر استقبال کردم و وقتی در اساسنامه از اسلام به عنوان یک مکتب و از نهضت آزادی به عنوان یک حزب اسلامی تمام عیار یاد نشده بود، به دوستان بنیانگذار نهضت آزادی انتقاد کردم و گفتم که این حزب مکتبی نیست اسمش را هم گذاشته‌اید نهضت آزادی، آزادی همهٔ اسلام نیست آزادی از مسائل مهم بشری است و از ارکان اسلام ولی همهٔ اسلام نیست. دوستان گفتند برای اینکه ما خواستیم آنها که آلرژی دارند روی عنوان اسلام از این تشکیلات فرار نکند.[1]

دکتر بهشتی افزود:

> ولی قصه فقط اسم نبود قصه این بود که مرامنامه نشان می‌داد که یک عده مسلمان آمده‌اند یک حزب درست کرده‌اند اما در این تشکیلات سیاسی اسلام را به عنوان یک مکتب تمام عیار مطرح نکرده‌اند. در عین حال به این تشکیلات علاقمند بودم برای اینکه لااقل چهره‌های برجسته‌ای از مسلمانهای متفکر و مبارز و فعال در این تشکیلات گرد آمده بودند اما به همین دلیل که از نظر مکتبی و مرامی ملتزم به اسلام

---

۱. جاسبی، عبدالله؛ تشکل فراگیر، مروری بر یک دهه فعالیت حزب جمهوری اسلامی؛ ج ۱، ص ۳۶۶.

نبوده‌اند از اینکه عضو آن بشوم، خودداری کردم. در همان سالها بود که من به فکر یک مجموعه فعال برای شناخت ایدئولوژی اسلام در شکل یک مکتب تمام عیار افتادم و یک گروه تحقیقاتی برای بحث پیرامون حکومت در اسلام به وجود آمد که زیر ضربات رژیم متلاشی شد. به خارج رفتم. در پنج سالی که در آلمان بودم، اتحادیهٔ دانشجویان مسلمان بر پایهٔ اسلام با همکاری برادران و خواهرانی که آنجا بودند، به وجود آمد و در آخر این کار به چند تا از دوستان پیشنهاد شد که بیایند و یک هستهٔ سیاسی تشکیلاتی را به وجود آورند که بتوانند آن افراد دانشجویانی را که آمادگی بیشتری دارند جذب کنند که عملی نشد.

سال ۴۹ که به ایران بازگشتم دنبال این بودم که تشکیلات سیاسی کاملی به وجود آید تا سال ۵۰ که مسالهٔ گروه مجاهدین خلق روشن شد و کشف شد از اینکه مجاهدین خلق یک سازمان سیاسی نظامی ـ اسلامی به نظر می‌آمدند خیلی خوشحال شدم و تأیید می‌کردم و آرزو می‌کردم که بتوانم در داخل این جمع حضور پیدا کنم ولی معروف بودن من و اینکه یکی از چهره‌هایی بودم که برای پلیس شناخته شده بودم مانع از این شد که بتوانم رسماً در مجموعه اینها شرکت کنم. ولی بتدریج به نارساییها و کمبودهای اساسی ایدئولوژی و سیاسی در کار مجاهدین پی بردم و وقتی در سال ۵۴ آن بیانیهٔ الحادی را دادند خیلی نگران شدم و در آن سال بود که به نظرم رسید باید در ایجاد یک سازمان سیاسی اسلامی تلاش کنم. بر این اساس تابستان سال ۱۳۵٦ نخستین مقدمات تشکیلات اسلامی و مردمی به وسیله چند تن از معتقدان به لزوم چنین تشکلی فراهم شد.[1] در تابستان ۵٦ توسط گروهی ۵ نفره طرح تشکل جدیدی ریخته شد اما اعلامیهٔ محرم ۵۷ امام مبنی بر اولویت ادامهٔ مبارزات تا سرنگونی رژیم همه این تدابیر و پیش‌بینیها را تحت‌الشعاع قرار داد علاوه بر اینکه تشکیل حزب با مخالفت امام روبه رو شده بود امام از اول نسبت به حزب بدبینی خاصی داشتند و آن را موجب تفرقه می‌دانستند.[2]

به گفتهٔ هاشمی رفسنجانی (یکی دیگر از رهبران حزب):

وقتی که فضای سیاسی ایران یک مقدار باز شد و تحرکهای سیاسی ـ مردمی اسلامی

---

۱. همان؛ ص ۳۶۸.

۲. همان‌جا.

و غیر دولتی عملی شد ما همفکرانمان را آماده کرده بودیم برای اجرا و شروع عملی کار (حزبی) کردن، کسی را خدمت امام فرستادیم امام آن موقع در نجف بودند و اواخر ایام اقامتشان در نجف بود. آن موقع ایشان موافقت نکردند، تعبیری که بعداً من خودم شنیدم از امام درباره اینکه چرا با حزب موافقت نمی‌کنند این بود که می‌گفتند حزب یک چیز تدریجی الحصولی است من نمی‌توانم چیزی را که هر زمانی بتواند وضعی داشته باشد که اکنون قابل پیش‌بینی نیستند، تأئید کنم. این امری تدریجی است و من نمی‌توانم اینطور چیزی را تایید کنم شماها را می‌توانم تأیید کنم چون می‌دانم شما خوب کار می‌کنید اما حزب بالاخره یک سازمانی می‌شود یک سازمان وجود خاصی برای خودش پیدا می‌کند و تداوم دارد ادوار بعد را من نمی‌دانم چه می‌شود لذا تأیید نمی‌کردند.[۱] البته در ذهن ایشان این بود که روحانیت یک تشکل طبیعی است.[۲]

اما به گفتهٔ هاشمی:

> با استدلال ایشان مبنی بر نیاز روحانیت به انسجام و تشکل به منظور ساختن کادرهای مورد نیاز نظام و همچنین به دست گرفتن ابتکار عمل، در نهایت امام با پیشنهاد تأسیس حزب موافقت کردند و حتی مبلغ پنج میلیون تومان نیز در ابتدای حزب به منظور فعالیتهای تبلیغی و فرهنگی کمک کردند. امام چون حزب را امری تدریجی‌الحصول می‌دانستند نمی‌توانستند آن را به طور مطلق تأیید کنند و بیشتر مؤسسان حزب را تأیید می‌کردند.[۳]

ایشان مکرر فرمودند:

> من آنچه می‌دانم اعتماد به شما پنج نفر از آقایان مؤسس حزبی است چون ایشان را از دیرگاه می‌شناسم و تأییدی که از حزب می‌کنم به اعتبار تأیید و اعتمادی است که نسبت به شما آقایان دارم.[۴]

در این مورد در یکی از جزوات حزب آمده است که به هیچ وجه ادعا نمی‌شود که

---

۱. همان؛ ص ۳۷۰.
۲. همان؛ ص ۳۷۲.
۳. همان؛ ص ۳۷۳.
۴. همان؛ ص ۳۷۴.

امام فرمودند که این حزب را تشکیل بدهید این ضرورتی بود که مؤسسین خود احساس کردند. به گفتهٔ بهشتی:

در ابتدا قرار بود یک مجموعه‌ای حدود ۴۰ تا ۵۰ نفری از گروههای مختلف اجتماعی اعلام موجودیت کنند که حدود یک سوم آن روحانیون و دو سوم آن از قشرهای دیگر باشند، ولی عملاً دیدیم که به اشکال برخورد کردیم و متوقف شد تا اینکه شتاب انقلاب ما را از اعلام موجودیت حزب باز داشت.

بعد از پیروزی انقلاب دیدیم اگر همین طرح را دنبال کنیم، مدتها طول می‌کشد و با گرفتاریهایی که تجربه کرده بودیم که انقلاب برایمان پیش می‌آورد ممکن بود که این کار عملی نشود. به خاطر این، تصمیم گرفتیم ما پنج نفر که در ماههای آخر بیشتر روی این کار فعالیت می‌کردیم یعنی بنده (شهید بهشتی)، آقای خامنه‌ای، آقای هاشمی رفسنجانی، دکتر باهنر و آقای موسوی اردبیلی که ما چهار نفر بیشتر بودیم ولی چون آقای موسوی در کارهای عملی با ما همکاری داشتند با ایشان هم گفتیم به آقای مهدوی کنی هم گفتیم که ایشان علاقه نشان ندادند و اعلام موجودیت توسط ما پنج نفر بود و صریحاً اعلام کردیم.[۱]

چون ما پنج نفر را مردم می‌شناختند می‌توانست یک نقطه آغاز خوب مورد اعتمادی باشد. افراد دیگر اگر در آن موقع اعلام می‌شدند ممکن بود که سؤالاتی پیش بیاید در آن موقع به خاطر شورای انقلاب و کارهای جاری کشور معمولاً اکثراً با هم بودیم این بود که می‌توانستیم در کارها هماهنگی لازم را ایجاد کنیم. اعلام تأسیس حزب جمهوری در روز ۳۰ بهمن ۱۳۵۷ از طریق جراید به اطلاع مردم رسید در این خبر آمده بود که حزب «به رهبری عده‌ای از روحانیون معروف چون محمد جواد باهنر، سید محمد بهشتی، سید علی خامنه‌ای، سید عبدالکریم موسوی و اکبر هاشمی رفسنجانی تأسیس شد».

چند روز بعد مرامنامه و اساسنامهٔ مصوب حزب منتشر شد و مرامنامه حزب مشتمل بر دو بخش هدف و اصول خط مشی و اساسنامه آن مشتمل بر ۴۴ ماده و پنج تبصره در نخستین کنگره حزب به تصویب رسید. در مرامنامه بر جنبه‌های اعتقادی به شدت تأکید شده بود بعدها در جزوات متعددی که حزب منتشر ساخت مواضع حزب در برابر

---

۱. همان؛ ص ۳۷۶.

مسائل مختلف داخلی و خارجی تشریح گردید.[۱] شورای مرکزی حزب شامل ۳۱ نفر بود که ۲۴ نفر (آن) غیر روحانی بودند.[۲]

در نخستین بیانیهٔ رسمی حزب پس از مقدمه‌ای تفصیلی در باب شرایط و حساسیت نهضت و مشکلات عظیمی که در پیش است، علل شکست نهضتهای پیش بررسی شده و آمده بود. «با این تشخیص و تحلیل تأسیس حزب جمهوری اسلامی را در جهت هدفهای اعلام شده از سوی رهبر جنبش امام خمینی اعلام کرده و همه کسانی را که در این باور شریکند به همکاری فرا خوانده‌ایم.» سپس از داوطلبان خواسته شده بود تا به دفتر موقت حزب در ساختمان «کانون توحید» برای ثبت نام رجوع نمایند.

در این بیانیه برخی ممیزه‌های ایدئولوژیکی حزب نیز، مذکور و مشخص شده بود، ظاهراً فرض بر این قرار داشته که با توجه به علاقمندی قاطبهٔ مردم و شرکت کنندگان در نهضت اسلامی ایران به شخص امام خمینی و دین اسلام گروه کثیری در حزب مجتمع گردند. این فرض، کاملاً واقع بینانه بود و بزودی صحت خود را اثبات نمود.

مسأله مهم و زیرکانه «آوردن جمهوری اسلامی» در عنوان حزب بود. امری که در واقع نشان دهندهٔ تعیین خطوط آیندهٔ نهضت و نظام نیز می‌گردید و شکلهای غربی آن را که منبع علاقه و مورد نظر گروهها و شخصیتهای مستقل از خط امام بود، منزوی و منتفی می‌ساخت.[۳]

در این مورد بهشتی می‌گوید: «حزب از همان اول که به وجود آمده یعنی همان وقت که زیربنای ایجاد حزب از مدتها قبل از پیروزی در حال شکل گرفتن بود ما به ایجاد جمهوری اسلامی می‌اندیشیدیم اندیشه‌ام جمهوری اسلامی بود تغییر نام حکومت اسلامی به جمهوری اسلامی از ابتکارات حزب است.» به هر حال حزب جمهوری به منظور گسترش تفکر خاص روحانیون مذکور شکل گرفت به گفتهٔ هاشمی رفسنجانی:

> ما به دنبال یک تشکیلات جامع بودیم که مسلمانهایی که ادعا می‌کنند می‌خواهند با موازین اسلامی فقه موجود ما و معارف موجود ما که مورد عمل ماست در حوزه‌های

---

۱. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۱۶۹.
۲. جاسبی، عبدالله؛ تشکل فراگیر، مروری بر یک دهه فعالیت حزب جمهوری اسلامی؛ ج ۱، ص ۳۸۱.
۳. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۱۶۶.

زندگی بکنند ما اینها را در یک تشکیلات جمع بکنیم این ایده کلی ما بود و آن موقع هم فکر می‌کردیم که افرادی هم هستند که افکار نیمه انحرافی دارند که آنها هم اگر وارد این تشکیلات بشوند قابل اصلاح هستند و در این مجموعه هدایت می‌شوند لذا واقعاً جامع فکر می‌کردیم و به فکر یک خط خاصی نبودیم که داخل مملکت به آن شکل بدهیم و در آن جریان حرکت بکنیم.(۱)

الف ـ ۲ـ ۲ـ خاستگاه اجتماعی و اهداف حزب

از نظر خاستگاه اجتماعی می‌توان گفت که حزب جمهوری اسلامی در واقع دربرگیرندهٔ نیروهای سیاسی اجتماعی مختلفی همچون جمعی از روحانیون انقلابی، نیروهای دانشگاهی طرفدار امام خمینی، جمعیتهای مؤتلفه اسلامی، بازاریان مرتبط با نهضت امام در دوران مبارزه، بقایای حزب ملل اسلامی و گروهها و هیأتهای پراکنده مذهبی که علیه نظام پهلوی مبارزه می‌کردند، بود. که به دلیل اعتماد همهٔ آنان به مؤسسین حزب که پنج تن از روحانیون برجستهٔ مورد تأیید امام خمینی بودند، در این حزب گرد آمدند.

به همین دلیل حزب در واقع مجموعه منسجم فکری نبود بلکه طیفی از نیروهای اسلامگرا را در خود جای داده بود که همه آنها در حمایت از حفظ انقلاب و خط امام خمینی و تلاش برای استقرار قوانین اسلام پای می‌فشردند و به همین دلیل نیز بعد از اینکه دشمن مشترک فکری آنها یعنی لیبرالها از صحنهٔ قدرت کنار رفتند و بحرانهای ناشی از تلاشهای معارضین با انقلاب فروکش کرد، اختلاف بین آنها تشدید شد و به جریانهای مختلفی تجزیه شدند و فعالیت حزب متوقف شد.

به هر حال، در دوران گذار و در سال اول انقلاب، هدف حزب جمهوری اسلامی، بسیج نیروهای مؤمن به انقلاب اسلامی برای تحقق بخشیدن هر چه سریعتر و بهتر و گسترده‌تر به آرمانهای این انقلاب و سازمان دادن به آنها بود. رهبران حزب عقیده داشتند مرحله پس از پیروزی مرحلهٔ بسیار دشوار در حیات انقلاب است که مبارزه با ضد انقلاب، حراست از انقلاب و استقرار نظام اسلامی را شامل می‌گردد و این کار جز با تشکیل و اتحاد همیشگی نیروهای مؤمن به انقلاب امکانپذیر نبود. حزب از لحاظ

---

۱. جاسبی، عبدالله؛ تشکل فراگیر، مروری بر یک دهه فعالیت حزب جمهوری اسلامی؛ ج ۱.

خط‌مشی بر تداوم انقلاب و جلوگیری از توقف آن در یک مرحله، التزام به حفظ اتحاد و همبستگی روزافزون همه نیروهای مبارز مسلمان، خودداری از وابستگی به گروههای غیر معتقد به انقلاب و استفاده از همه شیوه‌های مبارزه و سازندگی برای رهایی از ضرورتهای تمام مراحل انقلاب اسلامی تأکید داشت.

اهداف، اصول، خط‌مشی و مواضع حزب جمهوری اسلامی در اعلامیه تأسیس حزب و بعضاً نشریات ارگان آن حزب و مخصوصاً روزنامهٔ جمهوری اسلامی ذکر شده است که بر اساس آن هدف اصلی حزب تشکیل نیروهای مؤمن به انقلاب اسلامی بود. حزب جمهوری اسلامی عقیده داشت مرحلهٔ پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مرحله بسیار دشوار در حیات انقلاب اسلامی است. این مرحله شامل مبارزه با ضدانقلاب، حراست از انقلاب و استقرار نظام اسلامی است که این کار جز با تشکل و اتحاد همیشگی نیروهای مؤمن به انقلاب اسلامی امکان نداشت. حزب برای تحقق این هدف بسیار مهم موارد زیر را در اولویت قرار داد:

ـ افزایش آگاهی اسلامی مردم و سرعت بخشیدن به خودسازی انقلابی آنها؛ ـ پاکسازی کشور از آثار استبداد و استعمار؛ ـ برقراری آزادیهای سیاسی؛ ـ تحول در نظام اداری و تبدیل آن به نظامی که در آن ایمان، صداقت و لیاقت معیار تصدی هر شغل باشد؛ ـ پایان دادن به سلطه اقتصادی بیگانگان؛ ـ ریشه‌کن کردن فقر و محرومیت؛ ـ تحول در نظام آموزشی؛ ـ ایجاد ارتش با ایمان و مستقل؛ ـ از بین بردن همه ریشه‌ها و نهادهای فساد و فحشا؛ ـ تنظیم سیاست خارجی بر اساس دو اصل اسلامی تولی و تبری بر اساس رعایت استقلال کامل کشور در تمام وجوه، احترام به استقلال ملل دیگر، توسعه و تحکیم روابط برادرانه با همه مسلمانان جهان، داشتن روابط با ملل مبارز و تحت سلطه، کمک به محرومان و مستضعفان جهان.(۱)

مطابق اهداف و اصول مزبور، خط مشی حزب عبارت بود از: تأکید بر تداوم انقلاب و جلوگیری از توقف انقلاب در یک مرحله، التزام به حفظ اتحاد و همبستگی روزافزون همهٔ نیروهای مبارز مسلمان، خودداری از وابستگی به گروههای غیر معتقد به انقلاب و

---

۱. کیهان؛ ۲ اسفند ۱۳۵۷، ص ۳.

استفاده از همه شیوه‌های مبارزه و سازندگی برای رعایت ضرورتهای تمامی مراحل انقلاب اسلامی.[۱]

بر این اساس حزب مواضع خاصی دربارهٔ مشروعیت حکومت، ولایت فقیه، نقش روحانیت، آزادیهای مدنی، تخصص و تعهد و سیاست خارجی داشت که آن را از جریانهای لیبرال و چپ متفاوت می‌ساخت.

روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ارگان این حزب محسوب می‌گردید که افشاگریهای آن در سالهای اول انقلاب نقش مهمی در حذف جریانهای مخالف بویژه حزب توده، لیبرالها، دولت موقت و بنی‌صدر داشت.[۲]

همچنین حزب با قدرت نفوذ بالا در نیروهای مردمی (از طریق مساجد و روحانیت و بازار و حضور در نهادهای انقلابی مثل سپاه، کمیته، دادگاهها، شورای انقلاب و...) و همچنین برخورداری از حمایت رهبر انقلاب و موفقیت در انتخابات و تصاحب اکثریت کرسیهای مجلس خبرگان قانون اساسی و مجلس شورای اسلامی و استفاده از حمایت همه جانبهٔ دیگر گروههای اسلامگرا مثل جامعهٔ روحانیت مبارز، جامعهٔ مدرسین، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و انجمنهای اسلامی معلمان و رهبری آیت‌الله بهشتی، موفق شد نقش محوری را در تحولات دوران گذار ایفا کند.

یکی از نیروهای مؤثر در حزب، جمعیت مؤتلفه اسلامی بود که نیز در اوایل دهۂ ۴۰ از فعالان نهضت امام خمینی محسوب می‌شدند و در آستانهٔ پیروزی انقلاب، نقش زیادی در مساجد، هیأت، بازار و مراکز بسیج مردمی ایفا کردند. این گروه که جزء متحدان جامعهٔ روحانیت مبارز تهران محسوب می‌شدند، بعد از انقلاب به دلیل سوابق مبارزاتی و ارتباط با رهبران روحانی انقلاب و موقعیت خود در بازار و طبقه متوسط سنتی از نفوذ زیادی برخوردار بودند اما در سالهای بعد از انقلاب فعالیت سیاسی خود را در قالب حزب جمهوری اسلامی ادامه دادند و فراکسیون قدرتمندی را که بعدها به عنوان جناح راست حزب مطرح شد، تشکیل دادند.[۳]

---

۱. همان‌جا.

۲. جمهوری اسلامی؛ ۱۲ دی ۱۳۶۱ (سخنان دبیر کل وقت حزب، دکتر بهشتی).

۳. این جمعیت در سال ۶۷ به عنوان یک تشکل مستقل، فعالیت مجدد خود را شروع کرد. (برای آشنایی با

←

یکی از اقدامات مهم حزب در این دوره تشکیل دوره‌های آموزش ویژه در تربیت و آموزش نیروهای مجرب مورد نیاز انقلاب بود و توانست در مراکز و سازمانهای مورد نیاز افراد کارآمدی را به کار گیرد و در نهایت موفق شد بر رقبای لیبرال خود پیشی گرفته و آنها را از صحنهٔ سیاست کنار زند.

در این دوران حزب با تأکید بر نظریهٔ ولایت فقیه، تأکید بر استفاده از نیروهای متعهد و متخصص، دفاع از آزادیهای مشروع، حمایت از مسلمانان جهان، و دفاع از مالکیت محدود اقتصادی و مبارزه با لیبرالیسم و التقاط به مبارزه با مخالفین فکری خود پرداخت. اما همان طور که اشاره شد با از بین رفتن دشمن مشترک، اعضای حزب در مورد مسائل و جهت‌گیریهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی دچار اختلاف شدند و حزب ناچار به توقف فعالیتهای خود شد و از درون حزب نیروهای جدیدی سربرآوردند که بعدها به راست و چپ و میانه موسوم گردیدند. در صفحات بعد به آن خواهیم پرداخت.

الف ـ ۳ـ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که در تاریخ ۵۸/۱/۱۶ اعلام موجودیت نمود. شامل هفت گروه کوچک از جوانان انقلابی بود که قبل از انقلاب به مبارزهٔ مسلحانه معتقد بوده و تشکلهای کوچکی را به منظور مبارزه با رژیم و استقرار حکومت اسلامی تشکیل داده بودند. این گروهها تحت عناوین «امت واحده، توحیدی خلق (در خارج از کشور)، توحیدی فلق، بدر، موحدین (در خوزستان و کرمان)، صف (در اصفهان و تهران) و منصورون (در سراسر کشور) به فعالیت مخفی مشغول بودند.»[۱]

به گفتهٔ مرتضی الویری، این گروهها در آستانهٔ پیروزی انقلاب، نقش زیادی در جریان انقلاب و کمیتهٔ استقبال از امام ایفا کردند و بعد از انقلاب تصمیم گرفتند که با ادغام در یک سازمان واحد، تشکیلاتی را جهت گسترش و تداوم انقلاب اسلامی سامان دهند. شرط لازم برای عضویت در این تشکل، تبعیت و پذیرش قطعی ولایت فقیه و رهبری

→ سوابق آن به فصل سوم در بخش اول این پژوهش رجوع شود).

۱. تاریخچهٔ گروههای تشکیل‌دهندهٔ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی.

امام خمینی بود و پس از جلسات متعدد آنان نام سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را برای تشکیلات خود برگزیدند[۱] که مورد تأیید امام خمینی نیز قرار گرفت.

این گروه نقش زیادی در راه‌اندازی و سازماندهی کمیته‌های انقلاب اسلامی ایفا کرد و تعدادی از آنها به عنوان اعضای شورای مرکزی کمیته‌ها فعال بودند و همچنین این سازمان اقدام به راه‌اندازی نیروهای مسلحی تحت عنوان «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» کرد که هدف آن مبارزه با تهدیدات احتمالی برای انقلاب و دفاع از انقلاب بود و بعدها این نیروها با نیروهای نظامی دیگر موجود در تهران یعنی (سپاه سلطنت آباد به سرپرستی آقای لاهوتی، سپاه تحت سرپرستی محمد منتظری و سپاه تحت نظر آقای دانش) در هم ادغام شدند و شورای فرماندهی سپاه پاسداران که در آن برخی از اعضای سازمان مجاهدین نیز حضور داشتند، شکل گرفت. این سازمان بعدها در تحولات مختلف کشور از جمله بحرانهای قومی منطقه‌ای و مبارزه با گروههای معارض با انقلاب نقش مهمی را ایفا می‌کند که از جمله می‌توان به اعزام برخی نیروهای سازمان بر کردستان و مبارزه با ضدانقلاب و همچنین رخنه در گروه فرقان و شناسایی، سازماندهی و انهدام این گروه (که اقدام به ترور شخصیتهای مهم انقلاب می‌کرد) و با خنثی‌سازی کودتای نوژه، عملیات مهمی را در حفظ و حراست از انقلاب ایفا کردند.[۲] در سالهای بعد، این سازمان نقش زیادی در مبارزه با جریان لیبرال در کشور داشت و در مجلس و صحنه اجتماع از خط امام دفاع می‌کرد. در جریان اوج ترورهای سازمان مجاهدین، نیروهای این سازمان نقش زیادی را در مبارزه با این جریان ایفا کردند.[۳]

در سال ۵۸، اختلافاتی در این سازمان بروز کرد که منجر به شکل‌گیری دو جریان فکری مختلف در سازمان شد این اختلافات که از نحوه برخورد با افکار دکتر شریعتی و همچنین موضع‌گیری در مورد مسائل اقتصادی شروع شد[۴] منجر به شکل‌گیری دو جریان راست و چپ در سازمان شد که در نتیجه به درخواست سازمان آقای مرتضی

---

۱. دفتر ادبیات انقلاب اسلامی (به کوشش)؛ خاطرات مرتضی الویری؛ ص ۷۸.
۲. همان؛ ص ۸۰ - ۹۷.
۳. همان‌جا.
۴. راه نو؛ س ۱، ش ۱ (۱۴ شهریور ۱۳۷۷)، ص ۱۸ (مصاحبه با محسن آرمین).

مطهری و حسین راستی کاشانی جهت مشاوره به ترتیب در امور سیاسی و فقهی از سوی امام خمینی به سازمان معرفی شدند، اما عملاً پس از شهادت مطهری، آقای راستی نقش اصلی را در این تحولات ایفا کرد. در مورد اینکه میزان حیطه اختیارات آقای راستی در سازمان چه اندازه باشد اعضای سازمان به سه گروه تقسیم شدند که برخی به ولایت تام آقای راستی، برخی به ارجحیت دادن حکم حزبی و برخی ضمن مخالفت با نوع روند سازمان خواستار انحلال آن بودند[۱] و در نهایت اختلافات در سازمان به اوج رسید و در تاریخ ۶۱/۱/۱۵ با استعفای ۳۷ نفر از اعضای سازمان که مخالف اقدامات آقای راستی کاشانی بودند، سازمان جهت‌گیری فکری جدیدی پیدا کرد و در نهایت و در سال ۶۵ با موافقت امام خمینی منحل شد.[۲]

الف ـ ۴ـ انجمنهای اسلامی

پس از پیروزی انقلاب، انجمنها و شوراهای اسلامی نقش مهمی در تحولات مراکز مختلف دانشجویی و کارگری داشتند و از جمله عوامل بسیج کنندهٔ این اقشار در دفاع از انقلاب اسلامی بود. یکی از جریانات مهم انجمنهای اسلامی دانشگاهها در این ارتباط از نقش مهمی در تحولات سیاسی بعد از انقلاب برخوردار می‌باشد که نمایندگان این انجمنها، شورایی هفت نفره را به عنوان شورای مرکزی انجمنهای اسلامی که بعدها به نام دفتر تحکیم وحدت نامگذاری شد، پایه‌ریزی کردند.

دانشجویان مسلمانی که در این انجمنها عضو بودند با دارا بودن روحیه و شور انقلابی، خواستار ارتباط نزدیکتری با امام خمینی به منظور پیاده کردن اهداف انقلابی و اسلامی ایشان در دانشگاهها بودند. این دانشجویان که عمدتاً از موج احیاگری اسلامی دههٔ ۵۰ متأثر بودند، قرائت امام خمینی از دین را راه نجات کشور می‌دانستند. به گفتهٔ محسن میردامادی یکی از فعالان این انجمنها در آن دوران، در وضعیت سیاسی بعد از

---

۱. الویری، مرتضی؛ همان، ص ۹۶.

۲. این سازمان مجدداً در ۷۰/۷/۱ با مجوز رسمی از وزارت کشور فعالیت را آغاز کرد و اکثر فعالان جدید سازمان استعفاکنندگان سال ۶۱ (مخالفین آقای راستی) بودند. رجوع شود به: «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و انتخابات»، سلام؛ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۷۶، ص ۹.

انقلاب یک نوع دوگانگی مشهود بود. از یکسو، شور و شوق انقلابی مردم و روحیهٔ قوی و انقلابی امام، دانشجویان را به استمرار حرکتهای انقلابی فرامی‌خواند و از سوی دیگر، اقدامات محافظه‌کارانهٔ دولت موقت، هماهنگی لازم را با این روحیه عمومی نداشت.[۱] به گفتهٔ وی مشکل اصلی دانشجویانی که مایل بودند دیدگاههای امام (که حرف دل آنها را می‌زد) را دنبال کنند، این بود که احساس می‌کردند عملکرد ضعیف و محافظه‌کاری بیش از حد دولت موقت، یک جریان غلط و افراطی را در دانشگاهها رشد می‌دهد که این جریانها بعداً به صورت گروهکها در جامعه بروز پیدا کردند. برای مقابله با این وضعیت، آنان تصمیم گرفتند به نحوی خود را با امام مرتبط کنند و از امام رهنمود بگیرند و آن را در دانشگاهها دنبال کنند. در حقیقت گمشده خودشان را در ارتباط قوی با امام و پیاده کردن نظریات ایشان در دانشگاهها می‌دیدند و فکر می‌کردند با این روش از اثرات سوء عملکرد غلط دولت موقت در میان قشرهای جوان جامعه و دانشگاهیان می‌توان جلوگیری کرد. وی می‌افزاید: این مسأله منجر به انتخاب نمایندگانی از طرف انجمنهای اسلامی دانشجویان سراسر کشور شد و جمعی برای طرح مسأله با حضرت امام مشخص شدند. ما در این رابطه دو بار خدمت امام رسیدیم و مسائل دانشگاهها را خدمتشان گفتیم و از ایشان خواستیم که جمعی را به عنوان حلقه بین دانشگاه و خودشان انتخاب بکنند.

جلسات به طور فشرده در تابستان ۵۸ تشکیل می‌شد دلیلش هم اینکه در ۲ تا ۳ ماه اول این سال که دانشگاهها باز بودند مشکلاتی که گفتیم دانشجویان را به این مسأله رساند که در تابستان حتماً باید فکری کرد و برنامه‌ای ریخت برای سال جدید تحصیلی تا دانشگاهها عرصه فعالیتهای گروهکها نشود. این برنامه‌ریزیها همه در تابستان انجام شد و دو ملاقاتی هم که اشاره کردم در تابستان سال ۵۸ بود.

در ملاقاتها گفته شد ما نیاز داریم که حلقه واسطی با شما داشته باشیم و نظریات شما را در دانشگاهها پیاده کنیم و گزارش دانشگاهها را خدمت شما بدهیم و اگر نظراتی در مورد دانشگاهها دارید ما مطلع شویم امام خیلی استقبال کردند و در حقیقت معرفی

---

۱. مصاحبهٔ محسن میردامادی از فعالان پیشین دفتر تحکیم (به نقل از: سایت اینترنتی WWW.13Aban.org).

اولیه به بیت حضرت امام هم برای ملاقاتهایی که داشتیم به وسیله آیت‌الله خامنه‌ای صورت گرفت. در ملاقات اولیه که داشتیم امام خیلی تشویق و ترغیب به این کار کردند.

پیگیریهای بعدی منجر به این شد که شورایی مرکب از هفت نفر از نمایندگان دانشجویان که از کل دانشگاههای کشور انتخاب شده بودند و بنده هم توفیق حضور داشتم و پنج نفر از شخصیتهای مملکتی که عبارت بودند از مقام رهبری فعلی و آقای موسوی خوئینی، دکتر حبیبی، محمد مجتهد شبستری و بنی‌صدر. این مجموعه قرار بود روی مسأله دانشگاهها کار کنند و گزارشی خدمت امام بدهند و پس از آن نقش حلقهٔ واسطه بین امام و دانشگاهها را داشته باشند. در واقع تشکل دانشجویی که در این رابطه شکل گرفت و ما هفت نفر آن را نمایندگی می‌کردیم نام «دفتر تحکیم وحدت» را به عنوان یک نام موقت برای خود برگزید. دلیل موقت بودن نام این بود که در اولین سمیناری که در قالب این تشکل برگزار شد در مورد اسم دائمی به نتیجه مشترک نرسیدیم و قرار شد دفتر تحکیم وحدت به عنوان اسم موقت چند ماهه انتخاب شود تا نام دائمی در فرصتهای بعدی انتخاب شود. آن جلساتی هم که آن جمع دانشجویی با ۵ نفر مذکور یعنی جمع ۱۲ نفره داشتند جلسات خیلی پربار و باارزشی بود که عمدتاً در دانشگاه پلی‌تکنیک تشکیل می‌شد. یک جلسه آن هم در مجلس خبرگان تشکیل شد که مرحوم حاج احمد آقا هم در جلسه حضور داشتند و تقریباً به اینجا رسیده بودیم که ما اساسنامه‌ای بنویسیم و بعد از تکمیل اساسنامه خدمت حضرت امام برویم که در همین اثنا ماجرای اشغال سفارت امریکا پیش آمد و با اشغال این سفارت، تمام این مسائل تحت الشعاع قرار گرفت و کار انقطاع پیدا کرد و طبق برنامه زمان‌بندی شده‌ای که مورد نظر بود، دنبال نشد.

به هر حال این تشکل نیز نقش مهمی در تحولات بعدی ایفا کرد به طوری که عاملان اصلی اشغال سفارت امریکا در تهران و همچنین طراحان انقلاب فرهنگی که در آن خواستار تحول همه جانبه در دانشگاهها بودند و منجر به تعطیلی دانشگاه شد، از فعالان انجمنهای اسلامی دانشجویی و دفتر تحکیم وحدت بودند همچنین اعضای این انجمنها نقش مهمی در برخورد با گروههای سیاسی معارض خط امام در دانشگاهها مانند

کمونیستها، مجاهدین و لیبرالها داشتند. هنگامی که فرمان جهاد سازندگی از سوی امام خمینی مطرح شد بسیاری از این دانشجویان به این جهاد پیوستند و در سازندگی روستاها و مناطق محروم مشارکت کردند و در جنگ نیز این انجمن نقش مهمی در بسیج نیروهای دانشگاهی در دفاع از کشور و اعزام نیرو به جبهه‌ها داشتند.

الف ـ۵ـ گروههای دیگر خط امام

در کنار جریانهای مشخص مذکور برخی گروههای سیاسی کوچکتر نیز وجود داشتند که از حمایت از خط امام سخن می‌گفتند که از جمله آنها می‌توان به فداییان اسلام اشاره کرد که بشدت از اقدامات خلخالی حمایت می‌کردند و طرفدار اعدام سران و وابستگان رژیم سابق بودند و این امر آنها را بشدت در مقابل دولت موقت قرار می‌داد.

و یا گروهی که حول محور شخصیت محمد منتظری فرزند آیت‌الله منتظری فعالیت می‌کردند و از نوعی انترناسیونالیسم اسلامی حمایت می‌کرد و خواستار ایجاد ارتباط بین انقلابیون بلاد اسلامی خاصه لبنان و لیبی بود و این ارتباط را به حمایت نظامی و تسلیحاتی نیز تسری می‌داد و در این راه هیچ گونه ملاحظه شرایط دولت و قوانین جاری را نمی‌کرد و به همین دلیل با برخی شخصیتهای انقلاب از جمله رهبران حزب جمهوری و اعضای دولت موقت درگیر می‌شد. در یکی از این اقدامات وی قصد اعزام نیرو به جنوب لبنان جهت مقابله با اسرائیل را داشت که این امر تنشهایی را ایجاد کرد. این جریانات در مراحل اولیهٔ انقلاب به ارائهٔ موضع‌گیریهای مختلف پرداختند اما بتدریج نقش آنها کمرنگ شد و یا در جریانهای دیگر مستحیل شدند.

ب ـ نهضت آزادی بعد از انقلاب

یکی از جریانهای فکری تأثیرگذار بر تحولات دوران گذار، نهضت آزادی بود که در بخش گذشته نحوهٔ شکل‌گیری و ساختار درونی آن مورد بررسی قرار گرفت.

همان طور که ذکر شد هر چند این گروه نیز طیفی از نیروهای مذهبی را در خود جمع کرده بود، شرایط دوران مبارزه زمینهٔ طرح موضوعات عقیدتی را به صورت دقیق و

شفاف ایجاب نمی‌کرد اما بتدریج در سالهای بعد این مواضع شفافتر شد و نیروهایِ فکری مختلفی از درون نهضت سر برآوردند.[۱]

با پیروزی انقلاب، نهضت آزادی به عنوان یکی از جریانهای حاکم در قدرت سیاسی شریک گردید و ریاست دولت موقت را که اکثر اعضای آن از همفکران بازرگان بودند، به عهده گرفت و سیاستها و جهت‌گیریهای خاصی را مورد توجه قرار داد.

نهضت آزادی در سالهای اولیه انقلاب و با محوریت بازرگان به طرح مواضع خود پرداخت که بر اساس آن نهضت آزادی خود را گروهی می‌دانست که «رسالت تاریخی پیوند نهضت ملی را با جنبش اسلامی و تکامل مبارزات سیاسی در چهارچوب ایدئولوژی اسلامی» را به دوش دارند.[۲] مهندس بازرگان در سالهای اولیه، انقلاب با تأکید بیشتر بر ناسیونالیسم سعی نمود تا مرز خود را از دیگر نیروهای انقلابی شفافتر سازد. بر این اساس مهندس بازرگان در یکی از آثار خود هدف خود را «خدمت به ایران از طریق اسلام» ذکر کرده و به این وسیله تمایز خود را با دیگر گروههای اسلامگرا که به قول ایشان هدف آنها «خدمت به اسلام از طریق ایران» می‌باشد، معین می‌کند و معتقد است بر خلاف برخی جریانات فکری که «ایرانیت» را فرع بر اسلامیت می‌دانند، برای آنان «ایرانیت» اصل می‌باشد[۳] و به این وسیله بر محوریت ناسیونالیسم و ملیت در دیدگاه خود تأکید دارد، به همین دلیل این گروه را می‌توان «ناسیونالیست‌های اسلامگرا» دانست هر چند شاید نتوان همه عناصر اولیه موسس و هواداران نهضت آزادی را معتقد به این نوع تفکر دانست و در بین آنان نیروهایی همچون شریعتی و چمران و فارسی، که به طور عمده گرایشات انترناسیونالیستی داشتند اما به هر حال این نوع نگرش در نهضت آزادی تفوق یافت و بعد از انقلاب مرز آنها را با دیگر نیروهای انقلابی جدا ساخت. اصولاً فضای فکری غالب در نهضت آزادی بشدت از نوعی مدرنیسم اسلامی حمایت می‌کرد ارزشهای مدرنیستی به عنوان شاخصی برای ارزیابی حقانیت دین مورد تأکید

---

۱. مصاحبه با عزت‌الله سحابی و حسن حبیبی (به نقل از: محمد جواد مظفر، همان).

۲. نهضت آزادی؛ نهضت آزادی ایران (از ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۳) صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، اسناد نهضت مقاومت ملی ایران؛ ص ۷۳ ـ ۸۰.

۳. بازرگان، مهدی؛ انقلاب ایران در دو حرکت؛ ص ۱۱۱.

قرار می‌گرفت. به طوری که رهبران نهضت آزادی بویژه مهندس بازرگان از سالها قبل از تشکیل نهضت آزادی به انتشار کتابهای و مقاله‌های متعددی در زمینه اسلام دست زده بودند. گرایش کلی نوشته‌های آنها ارائه تفسیری جدید و روزآمد از متون عقاید و آموزه‌های اسلامی بود. در این نوشته‌ها تلاش می‌شد که سازگاری اسلام با علوم فنون و مقتضیات جدید اثبات شود.[۱] همچنین این گروه با تأکید بر دموکراسی تلاش می‌کردند تا نوعی تلفیق بین دموکراسی و اسلام را به عنوان الگوی ایده‌آل سیاسی خود مطرح سازد. رهبران نهضت در اواسط دهۀ ۱۳۴۰ در صدر ارایه نظریه‌ای برای حکومت مطلوب خود شدند. بازرگان در کتابی به نام بعثت و ایدئولوژی حکومت مطلوب خود را حکومتی دانست که به وکالت «از طرف مردم» و با «نظارت مردم» و در چهارچوب دستورات الهی «ولایت» و «سرپرستی» امور جامعه را به عهده می‌گیرد. بنابراین می‌بینیم که طرح حکومت مورد نظر آنها گرچه کلی و مبهم است اما عناصری از اسلام و دموکراسی را در هم آمیخته است.[۲]

بعد از انقلاب و به هنگام بحث از نام حکومت جدید، بازرگان به عنوان نخست وزیر خواهان نام «جمهوری دمکراتیک اسلامی» برای حکومت جدید بود که از چنین دیدگاهی سرچشمه می‌گرفت. کابینۀ بازرگان غالباً متشکل از اعضای فعالان و همفکران نهضت آزادی بود. کابینۀ بازرگان غالباً متشکل از اعضای فعالان و همفکران نهضت آزادی بود. این کابینه نمایندۀ نیروهای مذهبی میانه‌رویی بود که در شرایط پرالتهاب و انقلابی ماههای اولیه پس از سقوط شاه می‌کوشیدند، اوضاع را آرام کنند و به اصلاحات میانه‌روانه و تدریجی در تشکیلات و رویه‌های حکومتی دست بزنند. اما این موضع و روشها طبعاً با تقاضاهای فزاینده انقلابی جامعه هماهنگی نداشت و در حوزه‌های مختلف بین آنها و دیگر نیروها اختلاف نظر ایجاد شد. نیروهای انقلابی، اسلامگرا و چپگرا دولت موقت را به محافظه‌کاری، نداشتن قاطعیت انقلابی، غیرمکتبی، حمایت از عناصر لیبرال، تمایل به غرب و... و دولت موقت نیرهای انقلابی را به تندروی،

---

۱. برزین، سعید؛ زندگینامۀ سیاسی مهندس مهدی بازرگان؛ ص ۹۱ - ۹۷.

۲. همان؛ ص ۱۹۲ - ۱۹۹.

انحصارطلبی، مداخله در کار دولت و بحران سازی متهم می‌کرد که بتدریج در اثر این منازعات، خط فکری نهضت آزادی و دیگر نیروهای اسلامگرا شفافتر شد.

هنگام رفراندم، نوع نظام سیاسی بعد از انقلاب بازرگان و همفکران وی در نهضت آزادی از جمهوری دمکراتیک اسلامی حمایت کردند و در زمان تدوین قانون اساسی، درگیریهای فکری مهمی بین نیروهای وابسته به این جریان با دیگر نیروها دربارهٔ منشای مشروعیت حکومت، نحوهٔ حاکمیت مردم، ولایت فقیه، حد و حدود آزادیها و... مطرح شد که مرزبندیهای فکری جریانات اسلامگرا را بعد از انقلاب شفافتر ساخت که در فصل مربوط به آنها اشاره خواهد شد و در نهایت مواضع این دولت در سیاست خارجی و ملاقات با مقامات امریکایی به شدت مورد انتقاد نیروهای مخالف قرار گرفت که با اشغال سفارت امریکا این اختلافات به اوج رسید و در مجموع با سقوط دولت موقت، نهضت آزادی از صحنهٔ قدرت اجرایی کنار رفت. اما به عنوان یک جریان فکری مؤثر در تحولات بعد از انقلاب باقی ماند. در سالهای بعد و با انزوای عناصر مذهبی‌تر نهضت، گرایشهای سکولار و لیبرال در نهضت غلبه بیشتری یافت و تضاد بین این جریان فکری را با دیگر نیروهای اسلامگرا تشدید کرد.

ج ـ جریان سوسیالیستهای اسلامی و عملکرد سازمان مجاهدین خلق بعد از انقلاب

همان طور که ذکر شد در دههٔ ۴۰ و ۵۰ بتدریج در بین برخی نیروهای مسلمان انقلابی جریانی شکل گرفت که از آن تحت عنوان مارکسیست اسلامی یا سوسیالیست اسلامی و... یاد می‌کنند. در واقع این جریان فکری تحت تأثیر گفتمان مسلط مارکسیسم و ماتریالیسم تلاش می‌کرد تا تفسیری از اسلام را که با مارکسیسم همگون باشد، ارائه نماید و از آن به عنوان یک ایدئولوژی انقلابی و مبارزاتی بهره جوید.

این جریانات فکری تلاش می‌کرد، تا آموزه‌های تاریخی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مارکسیسم را همچون یک علم انقلاب مورد استفاده قرار دهد و بر اساس آن آموزه‌های دینی را تفسیر کند. آنها با پذیرش قواعد دیالکتیک (مانند مارکسیستها) به عنوان روش شناخت مسائل اجتماعی و قبول نظریهٔ تکامل اجتماعی بر مبنای پذیرش

اصل تضاد طبقاتی (مانند مارکسیستها) تلاش می‌کردند. تا این نظریه را مطرح کنند که جامعهٔ بشری از میان تعارضات و مبارزات اجتماعی و طبقاتی به سوی برقراری یک جامعهٔ بی‌طبقهٔ توحیدی در حال حرکت است و همه پیامبران در این راه تلاش می‌کرده‌اند.[۱]

آنها موانع اصلی و مخالفان جامعهٔ بی‌طبقهٔ توحیدی را امپریالیستها، سرمایه داران و ارتجاع ذکر می‌کردند و بشدت آموزه‌ها ومبانی ماتریالیسم و دیالکتیک را در تفسیر قرآن و تفسیر تاریخ اسلام و زندگی پیامبر و امامان به‌کار می‌گرفتند. از جمله گروههای سیاسی متأثر از این جریان فکری در بعد از انقلاب می‌توان به «جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران» (به رهبری دکتر سامی) و «جنبش مسلمانان مبارز» (به رهبری دکتر پیمان) اشاره کرد اما شاخصترین گروه سیاسی در این جریان فکری سازمان مجاهدین خلق بود که در تحولات سالهای اول بعد از انقلاب از نقش زیادی برخوردار است.

این جریان فکری بتدریج در حوزه‌های علمیه نیز نفوذ کرد و برخی روحانیون را تحت تأثیر قرار داد به طوری که مثلاً در دههٔ ۵۰ کتابی تحت عنوان «توحید» توسط یکی از روحانیون به نام آشوری که در آن به ارائهٔ تفسیری از توحید و آموزه‌های دینی در قالب مفاهیم ماتریالیستی پرداخته بود، منتشر شد و بعدها در این راستا جمعیتی به نام «آرمان مستضعفان» شکل گرفت. همچنین «گروه فرقان» با تأثیرپذیری از این تفکر توسط یکی از طلاب به نام گودرزی سازماندهی شد و آثار مکتوب متعددی با تأثیرپذیری از این جریانات فکری نگاشته شد.

این جریان فکری بشدت مورد انتقاد برخی روحانیون تیزبین قرارگرفت مثلاً در این مورد مطهری بشدت نسبت به نوعی تفسیر آیات قرآن با برداشتهای مادی و یا انقلابی مخالف بودند و آن را نوعی التقاط می‌دانستند. وی در مقدمهٔ چاپ هشتم کتاب علل گرایش به مادیگری به نقد این دیدگاه پرداخته و التقاط ماتریالیسم و مذهب را نوعی توطئه قلمداد می‌کند و آن را ماتریالیسم اغفال شده یا ماتریالیسم منافق می‌نامد.[۲]

---

۱. رجوع شود به: عنایت، حمید؛ اندیشه سیاسی در اسلام معاصر؛ ص ۲۶۶ - ۲۶۷.
۲. مطهری، مرتضی؛ علل گرایش به مادیگری؛ مقدمه.

وی این نوع تفسیر از قرآن را توطئه‌ای از سوی ضدمذهبیها برای کوبیدن مذهب و همراه با نوعی بیسوادی و کم اطلاعی از مذهب می‌داند که تلاش دارد تمامی آموزه‌های دینی را از منظر ماتریالیسم و با هدف مبارزه و انقلاب تفسیر کند.[۱]

بعد از پیروزی انقلاب، این جریان فکری مجدداً فعالیت خود را آغاز کرد و به طرح مواضع خود پرداخت و تلاش کرد تا با ارائهٔ مواضع و تفسیرهای چپگرایانه رادیکال از اسلام و شعارهای سوسیالیستی به جذب جوانان و نوجوانان بپردازند. آنان با طرح «شعار رسیدن به جامعهٔ بی‌طبقهٔ توحیدی» و شعار مبارزه «همزمان با امپریالیسم و ارتجاع» تلاش کردند تا بتدریج خود را به عنوان آلترناتیو انقلابی در مقابل لیبرالها و روحانیون مطرح سازند که در زیر به بررسی مواضع «سازمان مجاهدین خلق» به عنوان یکی از مؤثرترین نیروهای این جریان فکری بعد از انقلاب می‌پردازیم.

ج ـ ۱ ـ استراتژی و عملکرد سازمان مجاهدین خلق بعد از انقلاب

همان طور که ذکر شد ضربات نیمه اول دهۀ ۵۰ توسط ساواک از یکسو و کودتای مارکسیستی داخل سازمان از سوی دیگر، باعث از هم پاشیدگی سازمان مجاهدین خلق شد و اکثر رهبران و اعضای مهم این سازمان دستگیر و اعدام شدند و برخی دیگر نیز به حبسهای طولانی محکوم شدند و در واقع توان عملیاتی سازمان تا پیروزی انقلاب از بین رفت.

در ماههای آذر و دی ماه سال ۵۷ (حدود سه ماه قبل از پیروزی) کادرهای زندانی سازمان از زندان آزاد شدند و با پیروزی انقلاب تلاش کردند تا مجدداً سازمان خود را احیا کنند.

در این راستا بعد از انقلاب گروه قابل ملاحظه‌ای از اعضا و فعالان سازمان که در زندان از کودتای مارکسیستی داخل سازمان حمایت کرده بودند با عنوان «شاخه مارکسیستی مجاهدین خلق» به فعالیت ادامه دادند. این گروه بعد از انقلاب از عنوان «مجاهدین» نیز دست کشیدند و با عنوان «سازمان پیکار در راه آزادی طبقهٔ کارگر» به

---

۱. همان؛ ص ۱۸۰ ـ ۱۹۲.

فعالیت پرداختند. البته خود این گروه نیز از انشعاب دور نماندند و بخشی از آنها با عنوان «راه کارگر» از دیگران جدا شدند. بخش دیگری از رهبران و فعالان سازمان نیز در زندان کوشیدند با حفظ مواضع ایدئولوژیک قبلی و به قول خودشان وفاداری به آرمانها و مرام بنیانگذاران سازمان فعالیت خود را ادامه دهند. این گروه وقوع بحران ایدئولوژی در سازمان را به مشکلات ناشی از اعدام و بازداشت رهبران و نظریه‌پردازان اولیه سازمان و ضعف فکری و نظری رهبران خارج از زندان و حتی ویژگیهای اخلاقی و خصلتی و قدرت‌طلبی آنها نسبت می‌دادند. این گروه تحت رهبری مسعود رجوی[1] که خود را وارث و ادامه دهندهٔ راه بنیانگذاران مجاهدین می‌دانست به بازسازی خود پرداختند و فعالیتهای خود را ابتدا تحت عنوان «جنبش مجاهدین» و در قالب سازمان جوانان، دانش‌آموزان، دانشجویان گسترش دادند.

مواضع و تفسیرهای چپگرایانه و رادیکال این گروه از اسلام و شعارهای سوسیالیستی و همچنین نمایشهای سازمانی این گروه برای جوانان و نوجوانانی که در التهاب و انقلاب سالهای پس از سقوط رژیم سلطنتی به سر می‌بردند و در عین حال علایق مذهبی داشتند، جاذبه زیادی داشت. رهبران سازمان با اتکا به هواداران روزافزون خود و با استناد به سوابق مبارزاتی‌شان با این تصور که انسجام سازمانی و ایدئولوژیکی آنها از دیگر نیروهای سیاسی ـ مذهبی موجود بویژه از گروههای عضو هیأت حاکمهٔ جدید بیشتر است، خود را محق‌ترین و تواناترین گروه برای به دستگیری قدرت سیاسی می‌دانستند. این تصور موجب شد که مجاهدین از همان آغاز تشکیل حکومت جدید، خود را در موقعیت یک بدیل (آلترناتیو) انقلابی برای گروه حاکم جدید بویژه روحانیون و بنیادگرایان اسلامی ببینند.

ج ـ۲ـ استراتژی دو پهلوی سازمان مجاهدین خلق در برخورد با جمهوری اسلامی

اصولاً استراتژی سازمان دربارهٔ نحوهٔ همکاری با نظام انقلابی بعد از انقلاب مبتنی بر

---

۱. مسعود رجوی تنها کادر مرکزی سازمان بود که علی‌رغم اعلام بقیهٔ رهبران سازمان، به طور مشکوکی در دوران پهلوی از اعدام نجات یافت و محکوم به حبس ابد شد.

یک سیاست دوگانه بود یعنی از یکسو، سازمان سعی نمود تا با استفاده از فرصت به دست آمده به تجهیز و سازماندهی و افزایش سطح توانایی سازمان در مقابل رقبای سیاسی خود بپردازند و با انتقاد از رقبا برای به دستگیری قدرت توسط سازمان، به عنوان یک نیروی آلترناتیو، زمینه را فراهم آورد و از سوی دیگر، سعی کنند تا به مشارکت فعال در عرصهٔ سیاسی بعد از انقلاب بپردازند تا از امکانات قانونی و بستر سیاسی فراهم آمده نیز جهت دستیابی به سطوح بالای قدرت سیاسی حداکثر استفاده را بنمایند.

بر این اساس سازمان مجاهدین خلق بعد از انقلاب اقداماتی را به منظور گسترش سازمانی، جذب نیروهای جدید، تقویت امکانات تبلیغاتی و توانایی نظامی خود آغاز کرد و در این راستا تلاش نمود تا شبکه‌ای از نیروهای هوادار را در دانشگاهها و مدارس عالی مدارس و دبیرستانها و همچنین کارخانه‌ها و کارگاهها و مراکز کارگری تشکیل دهد و نفوذ خود را در شوراهای مختلف دانشجویی و کارگری گسترش دهد و همچنین با راه‌اندازی روزنامهٔ مجاهد و افزایش تیراژ آن به تغذیه فکری نیروها پرداخت. به‌علاوه بتدریج یک مرکز نشر و تکثیر مخفی را به وجود آورد. از سوی دیگر، یک نیروی شبه نظامی به نام «میلیشیا» سازماندهی کرد و با آموزش و گسترش آنها نیروی نظامی خود را تقویت نمود و با اسلحه‌های مختلفی که از غارت پادگانها بعد از انقلاب به دست آورده بود، آنها را تجهیز کرد خانه‌های امن و تیمی را برای شرایط ویژه تدارک دید و به این وسیله به عنوان یک سازمان قدرتمند به ایفای نقش پرداخت.[۱]

سازمان بتدریج خود را به عنوان یک سازمان پیشرو مطرح کرد و تلاش نمود تا با استفاده از وضع موجود و با طرح شعارهای مترقی و رادیکال علاوه بر جذب نیروهای بیشتر، اعتبار سازمان را به عنوان یک نیروی بدیل در مقابل نیروهای شورای انقلاب و دولت موقت افزایش دهد. سازمان در این راستا در حوزهٔ اقتصادی در ماههای اول انقلاب، دولت را به دلیل عدم حل مشکلات اقتصادی، تورم، افزایش واردات و عدم

---

1. Abrahamian, Ervand; *Radical Islam, The Iranian Mojahedin*, London: L.B.taurist & coltd, 1989, pp. 206-210.

توزیع زمین و اصلاحات ارضی و عدم رسیدگی به مشکلات مناطق محروم مورد انتقاد قرار می‌داد[1] و در حوزهٔ اجتماعی، دولت را به دلیل استفاده از قوانینی که از آن به عنوان قرون وسطایی نام می‌بردند، نقض حقوق بشر، عدم تلاش برای کسب حقوق برابر برای زنان و استفاده از برخی قوانین تبعیض‌آمیز در مورد زنان و مشکلات دیگر مورد سرزنش قرار می‌داد[2] و در حوزهٔ سیاسی، خواستار آزادی سیاسی و دموکراسی بود و با نامیدن حزب جمهوری و روحانیون به عنوان انحصار طلب و مرتجع و نامیدن اعضای نهضت آزادی به عنوان لیبرال تلاش می‌کرد، سازمان را نمایندهٔ اسلام حقیقی و پیشرو معرفی کند و معتقد بود که نیروهای مذکور قادر به تأمین وعده‌های انقلابی همچون عدالت اجتماعی، برابری، آزادی نبوده و نمی‌توانند جامعه را به سمت جامعهٔ بی‌طبقهٔ توحیدی هدایت کنند.

سازمان مجاهدین در همان حال و در راستای طرح خود به عنوان یک سازمان پیشرو که می‌بایست رهبری انقلاب را در دست داشته باشند، به تخریب نیروهای سیاسی رقیب پرداختند.

از یکسو، دولت موقت را متهم به بی‌کفایتی، طرفداری از لیبرالیست، عدم اقدامات انقلابی و عدم مقابله با امریکا می‌کردند و از سوی دیگر، شورای انقلاب را به دلیل وابستگی به جمهوری اسلامی مورد انتقاد قرار می‌داد و آنها را انحصار طلب و مرتجع می‌نامید و شدیدترین حملات را متوجه دکتر سید محمد حسینی بهشتی، دبیر کل حزب، می‌نمود.[3]

طی ماههای بعد از انقلاب بتدریج این تضادها و بویژه درگیری تبلیغاتی بین حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین افزایش یافت. روزنامهٔ مجاهد، حزب را متهم به بر هم زدن تظاهرات و درگیری با نیروهای آن گروه و حمله به مراکز سازمان می‌کردند و روزنامهٔ حزب جمهوری اسلامی (ارگان حزب) نیز سازمان را متهم به زیر سؤال بردن

---

1. Ibid.

2. Ibid.

۳. رجوع شود به: همان؛ ش ۱۰۰ (۱۸ آذر ۱۳۵۸)؛ ش ۱۰۱ (۲۶ آذر ۱۳۵۸)؛ ش ۱۰۶ (۱۱ بهمن ۱۳۵۸)؛ ش ۱۲۱ (۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۹)؛ ش ۱۰۹ ـ ۱۱۱ (۲۳ بهمن و ۱۶ اسفند ۱۳۵۹).

رهبری امام خمینی، حمایت از ناآرامیهای قومی و منطقه‌ای، طرفداری و حمایت از گروههای چپ معارض نظام، تخریب نهادهای انقلابی، جنگ تبلیغاتی علیه نظام و ارتجاعی خواندن آن و حمایت از طرفداران امریکا و شوروی و بعثیهای فاشیست عراق کرد و سازمان را به نفوذ در مراکز نظامی، ایجاد نیروهای شبه نظامی، و در اختیار داشتن سلاح به منظور مبارزه با نظام جدید متهم می‌کرد.

حزب همچنین رجوی را عنصری نفوذی می‌دانست که در سال ۱۹۷۲ با کمک ساواک از مرگ نجات یافته بود و ایدئولوژی سازمان را التقاطی ذکر می‌کرد[1] در این منازعه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و نیروهای خط امام از حزب طرفداری می‌کردند.

به نظر یکی از محققین اصولاً دو دسته عوامل سازمان را به سمت و سوی مخالفت با نظام جدید سوق داد که می‌توان آنها را به عوامل درون سازمانی و برون سازمانی تقسیم کرد.[2] عوامل درون سازمانی خود به سه عامل «ساخت تشکیلاتی»، «راهبرد خاص سازمان و ویژگی آن» و بالاخره «بنیانهای معرفی سازمان» برمی‌گشت و در مورد عوامل برون سازمانی نیز می‌توان به وجود جریانی اشاره کرد که هر چند علت اصلی نبودند اما با برخوردهای نامناسب زمینه را برای رهبران سازمان که در پی مظلوم نمایی و طرح خود به عنوان یک جریان مستقل بودند، فراهم آورد، از نظر درون سازمانی آموزشهای سازمان و محتوای جزوات سازمان در بهار ۵۸ (همچون جزوهٔ ضرورت کار ایدئولوژی یا سلسله آموزشهایی دربارهٔ سازمان و...) نشان می‌داد که سازمان بشدت هر نوع گفتگوی اعضا و هواداران خود با گروههایی که آنها را راست می‌نامید را ممنوع اعلام می‌کرد که این نوع آموزشها زمینه را برای ورود به فاز درگیری و آنتاگونیسم با هواداران نظام سیاسی را فراهم می‌کرد و سازمان تلاش می‌کرد نیروها به صورت چشم و گوش بسته، فرامین سازمان را اجرا کنند.

از نظر بنیانهای معرفی نیز باید گفت سازمان با برداشت خاص خود هر نوع روند

---

1. Abrahamian, Ervand; opci, pp. 208-210.

۲. رجوع شود به: ماهنامهٔ چشم‌انداز ایران؛ ش ۱۳ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۱)، ص ۴۰.

بازنگری در خود را بست و به جای تحلیل تحولات سال ۵۴ در سازمان، صرفاً آن را نوعی کودتای تشکیلاتی عده‌ای فرصت‌طلب دانست و با نوعی فرافکنی به جای تحلیل و مراقبه و نقد خود، به نوعی مطلق انگاری و نفی هر نوع نقد گذشته پرداخت. سازمان خود را «مبدأ تاریخی نوین» و «نوک پیکان تکامل» می‌دانست و مابقی را عده‌ای مرتجع و قشری قلمداد می‌کرد و با برخوردی پوزوتیویستی با سنت و بدون کاوش در معانی نهفته در کنش کنش‌گر سنتی، آن را با اتکای به ذهنیت خود حمل بر خرافه می‌کرد به همین دلیل در مقابل توده‌ها قرار می‌گرفت.

همچنین بی‌اعتنایی یا کم‌توجهی به شریعت باعث شد که افراد بی‌ضابطه و گاه بی‌بند و بار با شعارها و عکسهای جوان پسند به خط سیاسی سازمان جذب شوند و سازمان را در مقابل متدینین قرار دهند.[1]

بین نیروهای اسلامگرا نیز دو نحوهٔ برخورد با مجاهدین به چشم می‌خورد گروهی که با تأکید بر مبانی معرفت‌شناسی، التقاطی و ماتریالیستی مجاهدین و عملکرد آنها در زندانهای پهلوی در برخورد با دیگر نیروهای اسلامگرا و مخالفت با نیروهای روحانی و متدین و طرفداری آنها از گروههای چپ و ملحد نسبت به آنها کاملاً بی‌اعتماد بودند و هر گونه حمایت را غیر قابل قبول می‌دانستند، خواستار طرد آنها شدند و گروه دیگری که هر چند این گذشته را قبول داشتند اما با اتخاذ یک سیاست جذبی سعی در جذب عناصر صادق آنها داشتند که شهید بهشتی و رجایی از جمله این عناصر بودند. بعد از پیروزی انقلاب تفکر گروه دوم مبنی بر اجازهٔ فعالیت به مجاهدین از اولویت برخوردار بود اما بتدریج با اتخاذ موضع معاندانهٔ مجاهدین طرفداران طرز تفکر اول غلبه یافتند.[2]

هر چند به نظر می‌رسد عناصر نفوذی مجاهدین نیز در کشاندن نظام به این موضع نقش داشتند. مثلاً رجوی سندی از صورت جلسات شورای امنیت را به مهندس سحابی نشان داد که در آن سند آمده بود که «مجاهدین را نباید به جایی راه دهیم تا آنها بتدریج مستأصل شوند و دست به اسلحه ببرند تا بتوان آنها را از بین برد» و بعدها معلوم شد که

---

۱. همان؛ ص ۴۲.

۲. همان‌جا.

این پیشنهاد را یکی از عناصر نفوذی مجاهدین در شورای امنیت کشور به نام کشمیری مطرح کرده بود که خود نیز احتمالاً سند مزبور را به رجوی رسانده بود، وی بعدها عامل اصلی انفجار نخست‌وزیری شد.[۱]

سازمان مجاهدین در همان حال در راستای استراتژی دو پهلو و کج دار و مریز خود در ارتباط با نحوهٔ همکاری با رژیم جدید سعی کرد از امکانات سیاسی موجود نیز حداکثر استفاده را بنماید و در این ارتباط با شرکت در انتخابات مختلف به مشارکت پرداخت. در این راستا، به صورت مشروط به جمهوری اسلامی رأی داد و در انتخابات خبرگان شرکت نمود. هر چند کاندیداهای مستقل آن سازمان موفق به کسب آرای لازم نشدند. در رفراندوم تصویب قانون اساسی، سازمان از اعضا خواست تا در این انتخابات شرکت نکنند اما در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کردند و مسعود رجوی به عنوان کاندیدا معرفی شد که امام خمینی صلاحیت وی را به دلیل عدم رأی به قانون اساسی (با توجه به اینکه ریاست جمهوری باید پاسدار قانون اساسی باشد) مورد تأیید قرار ندادند و از دور رقابتها خارج شد. همچنین در انتخابات مجلس نیز علی‌رغم شرکت، مجاهدین نتوانستند اکثریت کاندیداهای خود را به مجلس وارد کنند و به همین دلیل مسئولین انتخابات را به تقلب متهم کردند.

سازمان همچنین به نفوذ در بین گروههای مختلف سیاسی پرداخت که عناصر نفوذی آنها بعدها موفق شدند کمکهای زیادی به سازمان بنمایند.

بر این اساس سازمان مجاهدین خلق، پس از پیروزی انقلاب یک نوع نهان روشی و برخورد دوگانه را در برخورد با انقلاب و نظام تازه تأسیس اتخاذ کرد یعنی سازمان اگر چه در ظاهر نظم تازه تأسیس را پذیرا شد اما صرفنظر از هر گونه قضاوتی دربارهٔ نظم مزبور، لوازم آن را به صراحت نفی می‌کرد و نشان می‌داد که سازمان تصمیم دارد از مزایای زندگی سیاسی دو زیستی بهره گیرد.[۲] یعنی سازمان هم می‌خواست در چهارچوب نظام تازه تأسیس به عنوان یک نیروی قانونی پذیرفته شود و هم

---

۱. همان؛ ص ۱۳.

۲. همان‌جا.

اینکه امکانات و پتانسیل خود را برای ورود به فاز مسلحانه حفظ کند و به همین دلیل هر از چندی که یکی از این دو نقش را تشدید می‌کرد و طبعاً فضای بی‌اعتمادی به خود را به دست خود تشدید می‌کرد. از جمله نمونه‌های این زیست سیاسی دوگانه، می‌توان تمایل سازمان را به حضور در نهادهای قانونی و شعار دموکراسی و آزادی از یکسو و تلاش سازمان برای تشکیل «میلیشیا»، عدم تحویل سلاحهای خود به دولت، تلاش برای نفوذ مخفی در ارتش و نهادهای مختلف و ارتباط غیرقانونی با کشورهای دیگر و تحریم قانون اساسی و تهدید به مبارزهٔ مسلحانه و جنگهای داخلی از سوی دیگر بود.

مثلاً در شرایطی که کشور، نهادهای نظامی رسمی و نیروهای شبه نظامی مسئول از جانب نظام تازه تأسیس را داشت و سازمان که داعیهٔ فعالیت قانونی داشت نمی‌توانست از همان ماههای نخست بعد از بهمن ۵۷، ارتش شبه نظامی با عنوان میلیشیا تشکیل دهد یا از تحویل سلاح و خانه‌های تیمی خود خودداری کند و این امر با داعیه سازمان مبنی بر ارادهٔ بازی دمکراتیک منافات داشت بعدها اقداماتی موجب گسترش تضادهای بین سازمان و حاکمیت شد که از یکسو، ناشی از تشدید فعالیت سازمان در مراکز دانشگاهی، کارگری و خیابانها، برپایی میتینگ و سخنرانیهای مختلف و درگیری با نیروهای طرفدار نظام بود و از سوی دیگر، متأثر از عواملی همچون دستگیری برخی اعضای مجاهدین از جمله سعادتی به جرم جاسوسی و ارتباط به شوروی[1] و دستگیری فرزند مارکسیست آیت‌الله طالقانی دانست.

سازمان در جریان غیبت آیت‌الله طالقانی که در اعتراض به دستگیری فرزندش انجام شد، به صورتی غیر قانونی اعلام کرد نیروهای شبه نظامی خود را در اختیار آیت‌الله طالقانی قرار خواهد داد.[2] یا رجوی تهدید می‌کرد: اگر شرایط بر ما تنگ شود ایران ترکیه نخواهد شد، ایران را لبنان خواهیم کرد». یا در شرایطی که سازمان انتخابات قانون اساسی نظام را تحریم کرده بود به فاصله چند ماه بعد، برای ریاست جمهوری کاندیدا

---

۱. رجوع شود به: روزنامه‌های ۲۰ ـ ۳۰ تیر ۱۳۵۸.

۲. همان‌جا.

معرفی می‌کرد یا در جریان ارتباط سعادتی با سفارت شوروی حتی اگر آن را جاسوسی ندانیم، آن را باید نوعی دور زدن نهادهای رسمی کشور از سوی یک گروه سیاسی و ارتباط با سرویس امنیتی یک کشور خارجی دانست که هیچ گونه توجیهی نداشت اما در این ماجرا سازمان بشدت از سعادتی حمایت کرد و به متهم کردن دولت تحت عنوان شکنجه کردن سعادتی و برگزاری میتینگ، برای تحت فشار قرار دادن دولت جهت آزادی سعادتی پرداخت.

ج ـ۳ـ تلاش سازمان مجاهدین برای بهره‌گیری از تضادهای درون حاکمیت و ائتلاف با بنی‌صدر

سازمان مجاهدین در راستای اقدامات خود، تلاش نمودند تا از تضادهای درون حاکمیت بهره ببرند و به این منظور هنگامی که اختلاف بین بنی‌صدر به عنوان اولین رئیس جمهور و حزب جمهوری اسلامی در مورد تعیین نخست‌وزیر و وزرا بالا گرفت، سازمان سعی کرد با حمایت از بنی‌صدر به ائتلاف با وی دست زنند و به این وسیله رقیب اصلی خود یعنی حزب جمهوری اسلامی را از میدان به در کنند، به این منظور آنها نیروهای هوادار خود را در حمایت از بنی‌صدر بسیج کردند. اوج این حمایتها در مراسم ۱۴ اسفند ۵۸ و در مراسم سالگرد دکتر مصدق در دانشگاه تهران بود که نیروهای شبه نظامی سازمان اقدام به برخورد با مخالفان رئیس جمهور که شعار مرگ بر لیبرال می‌دادند، کردند و ادعا نمودند که در جیب آنها، کارت وابستگی به حزب جمهوری اسلامی را به دست آورده‌اند. البته بررسی روند وقایع و حوادث در نیمهٔ دوم ۵۹ نشان‌دهندهٔ آن است که این نوع حمایتها از مدتها قبل شروع شده بود به طوری که حضور و حمایت تلویحی مجاهدین از بنی‌صدر در دو سخنرانی بنی‌صدر در هفده شهریور ۵۹ و بیست و هشتم آذرماه ۵۹ (روز عاشورا در میدان آزادی) مشهود بود. اما مهمترین حمایت و پشتیبانی تبلیغاتی و نظامی مجاهدین در روز ۱۴ اسفند انجام شد.

سازمان معتقد بود که بنا به شرایط موجود کشور مردم از حاکمیت سرخورده شده‌اند و در مقابل آلترناتیوهای مختلفی که در برابر آنها قرار دارد، آلترناتیو سازمان مجاهدین

راه رهایی است و برای تحقق بخشیدن به آرمان مزبور باید از اختلاف موجود بهره‌برداری کرد.

به همین منظور در روزهای ۱۴ اسفند میلیشیای سازمان به صورت گروههای ۲۰ـ۳۰ نفره با فرماندهی مشخص در مراسم مستقر شدند. آنها با شعارهایی که عمدتاً از نظر آنان در جهت افشای مرتجعین (و نه تقویت بنی‌صدر) بود، خواستار افشاکردن امور توسط بنی‌صدر شدند و با شعار مرگ بر بهشتی و مرگ بر چماق به دستان سعی می‌کردند حزب جمهوری اسلامی را مورد حمله اصلی قرار داده و به عنوان بر هم زننده سخنرانی بنی‌صدر معرفی کنند.(۱)

هر چند بعد از جریان ۱۴ اسفند تلاشهایی به منظور رفع اختلافات بین بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی توسط امام خمینی و ایجاد هیأت سه نفره‌ای برای حل اختلاف انجام شد اما سازمان سعی کرد تا با نزدیک شدن بیشتر به بنی‌صدر، تضاد در حاکمیت را تشدید کند. به این منظور در اواخر اسفند ماه ۵۹، مسعود رجوی طی نامه‌ای به بنی‌صدر خواستار ارتباط مستمر با رئیس جمهور و تعیین یک رابط سیاسی کاملاً مورد اعتماد بین سازمان مجاهدین و رئیس جمهور شد تا بتواند رئیس جمهور را در شرایط حساس کشور از مشاورت سازمان مجاهدین برخوردار کند(۲) و به دنبال آن یکی از اعضای دفتری بنی‌صدر (حسین نواب صفوی) به عنوان رابط تعیین گردید و ارتباط را ادامه داد. از سوی دیگر، ملاقاتهای مختلف بین سران سازمان و بنی‌صدر نیز ادامه داشت و گاهاً این ملاقاتها ساعتها طول می‌کشید.(۳) در تاریخ ۶۰/۲/۷، سازمان مجاهدین اقدام به برگزاری تظاهراتی در تهران در اعتراض به قتل چهار تن از اعضایشان در قائم‌شهر نمودند که این تظاهرات بین آنان با نیروهای دیگری که شعار حزب‌الله می‌دادند درگیری به وجود آمد و تعدادی مجروح و کشته شدند.(۴)

اصولاً در آن شرایط، درگیری لفظی و فیزیکی بین هواداران سازمان مجاهدین که

---

۱. موسوی اردبیلی، عبدالکریم؛ غائلهٔ ۱۴ اسفند ۵۹، ظهور و سقوط ضد انقلاب؛ ص ۴۶۰.
۲. همان؛ ص ۶۴۰.
۳. همان؛ ص ۴۶۱.
۴. همان؛ ص ۴۶۷.

اکثراً با برپایی مراسم فروش نشریات و کتب خود زمینهٔ تجمع را فراهم می‌آوردند، با نیروهای مخالف و همچنین طرفداران حزب جمهوری یک موضوع رایج بود و روزنامه‌ها مملو از اخبار این زد و خوردهای سیاسی بود. در این شرایط سازمان مجاهدین طی نامه‌ای در اردیبهشت ۶۰، به امام اعلام کردند علی‌رغم اینکه به قانون اساسی رأی نداده‌اند اما حاضرند در چهارچوب آن عمل کنند. آنها تأکید کردند که یک خط جنگ‌طلب داخلی در کشور وجود دارد که امپریالیستها از آن سود می‌برند. آنها در این نامه همچنین خواستار ملاقات با ایشان به منظور تشریح مواضع و عرض شکایات گردیدند. ولی در این نامه تهدید کردند که در صورت بسته شدن راهها ممکن است به عکس‌العمهای خشونت‌بار و قهرآمیز بپردازند.[۱]

امام خمینی در پاسخ به این نامه طی سخنانی در ۲۱ اردیبهشت ۶۰، اعلام کرد که در صورتی که سازمان مجاهدین اسلحه‌های خود را تحویل دهند ایشان حاضر است ملاقاتهای مکرری را با آنها داشته باشد و حتی خود ایشان نزد آنها بیاید. در این سخنان امام افزود:

> کراراً گفته‌ایم و حالا هم می‌گوییم که مادامی که شما تفنگها را در مقابل ملت کشیده‌اید، یعنی در مقابل اسلام با اسلحه قیام کرده‌اید، نمی‌توانیم صحبت کنیم و نمی‌توانیم مجلسی با هم داشته باشیم. شما اسلحه‌ها را زمین بگذارید و به دامن اسلام برگردید، اسلام شما را می‌پذیرد و اسلام هوادار همه شماها هست. فقط گفتن به اینکه ما حاضریم [کافی نمی‌باشد] و در آن نوشته‌ای که نوشته‌اید، در عین حالی که اظهار مظلومیتهای زیاد کرده‌اید، لکن باز ناشیگری کردید و ما را تهدید به قیام مسلحانه کردید. ما چه طور با کسانی که قیام مسلحانه بر ضد اسلام می‌خواهند بکنند می‌توانیم تفاهم کنیم؟ شما این مطلب را، این رویه را، ترک کنید و اسلحه‌ها را تسلیم کنید و اگر می‌گویید ما به قانون، در عین حالی که رأی نداده‌ایم، لکن سر به او می‌سپاریم و قبول داریم او را، به قانون شما، عمل کنید و قیام بر ضد دولت، که بر خلاف قانون است و قیام مسلحانه که بر ضد قانون است و اسلحه داشتن که بر ضد قوانین کشور است، به اینها عمل کنید، ما هم با شما بهتر از آن طوری که شما بخواهید عمل

---

۱. همان؛ ص ۶۵۴.

می‌کنیم. ما می‌خواهیم با آغوش باز همه گروههایی که هستند، بپذیریم و همه منحرفین را میل داریم که به استقامت برگردند. اسلام برای همین آمده است. اسلام آمده است که راه مستقیم انسانیت را به مردم، به جهان، ارائه بدهد.... پیغمبر اکرم برای این مشرکینی که به جهنم خودشان را می‌فرستادند، برای اینها تأسف می‌خورد، غصه می‌خورد برای اینها. اسلام دین رحمت است، دین عدل است. دیانت قانون است، شما به قوانین اسلام سربگذارید، گردن فروبیاورید. کشور اسلامی ما، همه شما را می‌پذیرد و من هم که یک طلبه هستم با شما حاضرم که در یک جلسه، نه در یک جلسه، در ده‌ها جلسه، با شما بنشینم و صحبت کنم، لکن من چه بکنم که شما اسلحه را در دست گرفته‌اید و می‌خواهید ما راگول بزنید. برگردید و به دامن ملت بیایید و اسلحه‌ها را تحویل بدهید و اذعان کنید به اینکه ما خلاف کردیم. دعوی نکنید که ما در جبهه مشغول جنگ هستیم. دعوی این را نکنید که ما از اول تا حالا همیشه طرفدار اسلام و یا طرفدار از مردم بودیم. این را دعوی نکنید؛ برای اینکه از شما پذیرفته نیست و شما قبل از اینکه اینجا به این مطلب برسید، مشت خودتان را باز کرده‌اید. شما الان می‌بینید که بعض احزابی که انحرافی هستند و ما آنها را جزء مسلمین هم حساب نمی‌کنیم، مع‌ذلک، چون بنای قیام مسلحانه ندارند و فقط صحبتهای سیاسی دارند، هم آزادند و هم نشریه دارند.... لکن شما بنای بر این مطلب ندارید. و من اگر در هزار احتمال یک احتمال می‌دادم که شما دست بردارید از آن کارهایی که می‌خواهید انجام بدهید، حاضر بودم که با شما تفاهم کنم و من پیش شما بیایم؛ لازم هم نبود شما پیش من بیایید. و حالا هم به موجب احکام اسلام نصیحت به شما می‌کنم؛ شما در مقابل این سیل خروشان ملت نمی‌توانید کاری انجام بدهید. شما اگر یک وقت ملت قیام کند، مثل یک ذره‌ای در مقابل این سیل خروشان هستید. برگردید به دامن اسلام، بیایید آن چیزی را که دیگران می‌خواهند به شما بدهند و وعدهٔ آن را به شما می‌دهند در اسلام برای شما مهیاست. شما دست بردارید از قیام مسلحانه و آن چیزهایی که به غارت برده‌اید از بیت‌المال مسلمین برگردانید و با مسلمین دیگر با هم باشید. شما معزز و محترم هستید، لکن مادامی که اسلحه در دست شماست و شما در همین نوشته اظهار مظلومیت و اظهار اینکه ما می‌خواهیم کارها درست بشود و تفاهم بشود، وقتی در همین جا تهدید به قیام می‌کنید، ما نمی‌توانیم از شما این طور مسائل را

قبول کنیم.(۱)

سازمان مجاهدین به دنبال سخنان امام، طی نامه‌ای به بنی‌صدر ضمن اشاره به این سخنان، هر گونه اقدام مسلحانه را رد کردند و کانال اطلاعاتی امام را مورد سؤال قرار دادند. آنان اعلام کردند که در صورتی آمادهٔ تحویل سلاحهای خود و گردن گذاشتن به قانون موجود می‌باشند که رئیس جمهور اجرای قانون و نحوهٔ تضمین آن را در مورد آنها معین کند(۲) و بنی‌صدر نیز در روز بعد در مصاحبهٔ مطبوعاتی گفت: «قادر به جواب دادن به آنها نیست».(۳)

در همین حال اختلاف در دولت در حال تشدید بود. نامه‌های متعددی بین رئیس جمهور و نخست‌وزیر و هیأت حل اختلاف رد و بدل می‌شد و طرفین یکدیگر را در مورد بودجه، وضعیت اقتصادی، انتخاب وزرا متهم می‌کردند و سیل اعلام جرمهای مختلف از سوی طرفین علیه یکدیگر به سوی دادگستری و مجلس در جریان بود.

در تاریخ سی اردیبهشت ۶۰، روزنامهٔ انقلاب اسلامی (ارگان بنی‌صدر) پیشنهاد رفراندوم و مراجعه به آرای عمومی به منظور خروج از بن‌بست موجود پرداخت تا به نوشتهٔ آن، با مراجعه به آرای عمومی آنچه باید بشود، بشود.(۴) به دنبال آن مسعود رجوی در ۶۰/۲/۳۱ طی نامه‌ای ضمن استقبال از این طرح، رئیس جمهور را ترغیب کرد تا از تواناییهای قانونی، سیاسی و اجتماعی خود بیشتر استفاده کند. در این نامه آمده است:

> من یقین دارم که در هر صورت شما در موقعیت مناسب فی‌المثل با دعوت به اعتصاب هم که شده بسیاری کارها را قادرید بکنید.... احتمالاً خودشان هم می‌دانند که اگر حکومتشان چه در داخل و چه به طور بین‌المللی تتمه آبرویی داشته باشد اساساً منوط به شخص شماست. والا همه دنیا می‌دانند که بدون شما حکومت چند هفته آنها نیز دوام ندارد.(۵)

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۱۴، ص ۳۴۲ ـ ۳۴۴.
۲. موسوی اردبیلی، عبدالکریم؛ غائلهٔ ۱۴ اسفند ۵۹، ظهور و سقوط ضد انقلاب؛ ص ۶۶۲.
۳. همان‌جا.
۴. انقلاب اسلامی؛ ۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۰.
۵. رجوع شود به: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ؛ تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق؛ ج ۲، جنگ بازیابی ثبات؛
←

رجوی همچنین در مورخه ۶۰/۲/۳۱ طی نامه‌ای به بنی‌صدر از وی خواست تا برای انجام این رفراندوم از مردم خواسته شود یک راهپیمایی به طرف جماران انجام دهند و خواستار تغییرات اساسی گردند.[۱]

امام در چند روز بعد ۶۰/۳/۶، از همه گروهها و مسئولان کشور خواست که قانون را بپذیرند و در چهارچوب آن عمل کنند و کشور را به بن‌بست نرسانند. وی خطاب به کسانی که با طرح رفراندوم، معتقد بودند که کشور به بن‌بست رسیده است گفت: «شما به بن‌بست رسیدید! اشتباه می‌کنید. مملکت اسلام که به بن‌بست نمی‌رسد.»[۲] اما سازمان مجاهدین مجدداً در نشریهٔ خود در ۸ خرداد ۶۰ ضمن تأکید بر به بن‌بست رسیدن کشور، خواستار رفراندم برای ایجاد تغییرات اساسی و قرار گرفتن و حرکت کردن در یک چهارچوب جدید شدند.

در تاریخ ۶۰/۳/۱۸، از سوی دادستان انقلاب، روزنامه‌های انقلاب اسلامی، جبههٔ ملی و میزان به دلیل نشر مقالات تشنج آفرین تا اطلاع ثانوی توقیف شدند.[۳] بنی‌صدر آن را اقدامی جهت حذف ریاست جمهور قلمداد کرد[۴] و طی سخنانی در همدان گفت: در این لحظات جز استقامت هیچ راه دیگری برای نجات کشور نیست و سرتاسر ایران باید در مقابل تمایل شدید به استبداد مقاومت کند.

سازمان مجاهدین در این هنگام ضمن اطلاعیه‌ای حمایت همه جانبهٔ خود را از بنی‌صدر اعلام داشتند و تعطیلی روزنامه انقلاب اسلامی را توطئه‌ای در مسیر حذف رئیس جمهور دانستند.

در این شرایط امام خمینی که از هم‌پیمانی بنی‌صدر و سازمان مجاهدین بشدت نگران شده بود بنی‌صدر را با حکم کوتاهی از فرماندهی کل قوا برکنار کرد که در آن آمده بود:

← ص ۱۲۲ ؛ موسوی اردبیلی، عبدالکریم؛ غائلهٔ ۱۴ اسفند ۵۹، ظهور و سقوط ضد انقلاب؛ ص ۶۶۵.

۱. همان‌جا.

۲. صحیفهٔ امام؛ ج ۱۴، ص ۳۷۶.

۳. کیهان؛ ۱۸ خرداد ۱۳۶۰.

۴. اطلاعیهٔ بنی‌صدر در ۱۹ خرداد ۱۳۶۰.

ستاد مشترک نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران

آقای ابوالحسن بنی‌صدر از فرماندهی نیروهای مسلح برکنار شده‌اند. روح‌الله الموسوی الخمینی.[۱]

این حکم باعث اختفای بنی‌صدر شد و سازمان مجاهدین طی اطلاعیه‌ای حمایت قاطع خود را از شخص رئیس جمهور و حفظ جان وی اعلام کردند و طرفداران آنها تشنجات و درگیریهای پراکنده‌ای را در حمایت از بنی‌صدر انجام دادند که با عکس‌العمل نیروهای حزب اللهی و طرفدار خط امام همراه بود.

بنی‌صدر در ۲۲ خرداد طی اعلامیه‌ای ضمن حمله به وضعیت نابسامان کشور که به قول وی ناشی از سیاستهای حزب حاکم بود از مردم خواست که تا وقت باقی است بایستند و استبداد را که هنوز قوام نگرفته دفع شر کنند و ریشه استبداد را که با سلطه خارجی پیوند خورده است، قطع کنند.[۲]

در روز ۲۵ خرداد ۶۰، جبههٔ ملی از مردم خواست تا به عنوان اعتراض بـه لایحهٔ قصاص که آن را ضد حقوق بشر می‌دانست، راهپیمایی کنند که این اقدام با حمایت سازمان مجاهدین و دیگر گروههای سیاسی چپ واقع شد اما امام خمینی طی سخنانی، در صبح آن روز مخالفین حکم قصاص جبههٔ ملی را مرتد خواند و به نیروهای اسلامگرا توصیه کرد که راه خود را از آنها جدا کنند. امام خمینی در این سخنان همچنین ضمن اشاره به ائتلاف سازمان مجاهدین و بنی‌صدر، مبانی تئوریک سازمان مجاهدین و جزوه شناخت آنها را مورد سؤال قرار داد و گفت:

باید بسیار متأسف باشم، از اینکه غیب نمی‌دانم!... من نمی‌دانستم که اینها ائتلاف پیدا می‌کنند [و] مرکز ائتلافشان یک جا است، و ائتلاف پیدا می‌کنند با منافقین که [جزوه] «شناخت»شان را اشخاصی که مطالعه کرده‌اند می‌دانند چیست.[۳]

وی همچنین مبارزه با این گروهها را مشکل دانست و گفت:

من در طول مدتی که با رژیم منحوس پهلوی مقابله می‌کردم تکلیفم خیلی روشن بود

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۱۴، ص ۴۲۰.

۲. اطلاعیهٔ بنی‌صدر در ۲۲ خرداد ۱۳۶۰.

۳. صحیفهٔ امام؛ ج ۱۴، ص ۴۵۱ ـ ۴۵۲.

ـ تشخیص داده بودیم که آن رژیم رژیمی است که بر خلاف مصالح اسلام و مسلمین مشغول کار هست... لکن مع‌الاسف ما الان مقابل یک گروهها و گروهکهایی هستیم که نه به طور صریح می‌آیند بگویند که ما اسلام را قبول نداریم و قوانین اسلام را قبول نداریم و جمهوری اسلامی را قبول نداریم. تا باز ما تکلیفمان معلوم باشد.[۱]

این سخنان امام، موجب حضور نیروهای طرفدار انقلاب در خیابانها شد و باعث گردید که راهپیمایی مذکور که در پوشش مخالفت با لایحهٔ قصاص و در اصل در پاسخ به فراخوان بنی‌صدر و سازمان مجاهدین بود با شکست مواجه شود.

بنی‌صدر در ۲۵ خرداد ۶۰ و بعد از سخنان امام، طی نامه‌ای به امام، هرگونه اتحاد با مخالفین نظام را نفی کرد و خبرهای رسیده به امام را دروغ نامید. رفتار امام را در حق خود ناعادلانه خواند و خواستار اجرای قانون و آزادی اجتماعات و مطبوعات شد.[۲]

در همین حال به صورت پراکنده در خیابانها حادثه‌آفرینی می‌شد که به گفتهٔ بهزاد نبوی، سخنگوی دولت:

تمام درگیریهای خیابانی را سازمان مجاهدین سازماندهی می‌کنند و آنان به خاطر تشکل نسبی خود قادر به ادامه این درگیریها می‌باشند.[۳]

سازمان مجاهدین در ۶۰/۳/۲۶ طی اعلامیه‌ای ضمن طرح اینکه جان رئیس جمهور در خطر است از همه مردم خواستند که در مقابل کودتا علیه رئیس جمهور و حفظ جان وی آماده باشند.[۴]

روز بعد ۶۰/۳/۲۷، طرحی دو فوریتی از سوی ۱۲۰ نمایندهٔ مجلس، تقدیم ریاست مجلس شد که در آن تقاضای تصویب فوری عدم کفایت رئیس جمهور شده بود.[۵]

سازمان مجاهدین به منظور حمایت از بنی‌صدر از مردم خواستند تا از بالای بام منازل خود در شب صدای الله‌اکبر سردهند[۶] که این امر مورد استقبال قرار نگرفت.

---

۱. همان؛ ص ۴۴۸ ـ ۴۴۹.
۲. خبرگزاری پارس؛ ۲۵ خرداد ۱۳۶۰.
۳. مصاحبهٔ بهزاد نبوی با مطبوعات ۲۵ خرداد ۱۳۶۰.
۴. اطلاعیهٔ سازمان مجاهدین خلق؛ ۲۶ خرداد ۱۳۶۰.
۵. کیهان؛ ۲۷ خرداد ۱۳۶۰.
۶. اطلاعیهٔ سازمان مجاهدین خلق؛ ۲۷ خرداد ۱۳۶۰.

همچنین سازمان مجاهدین طی اطلاعیه دیگری خطاب به نمایندگان، به آنها در مورد عزل رئیس جمهور هشدار دادند.[۱]

ج ـ ۴ـ اعلام جنگ مسلحانه علیه جمهوری اسلامی

در روز ۲۸ خرداد سال ۶۰، سازمان مجاهدین طی اطلاعیه‌ای سیاسی، نظامی شمارهٔ ۲۰ خود، رسماً وارد فاز مبارزهٔ مسلحانه شدند. آنها دلیل این امر را حمله مرتجعین، انحصارطلبان و اوباش چماقدار به خانه پدری مهدی ابریشم‌چی (یکی از کادرهای رهبری سازمان) و همچنین دستگیری برخی از اعضای دفتر ریاست جمهوری و نقشهٔ دستگیری کلیه شخصیتهای ترقی‌خواه ذکر کردند.

در این اطلاعیه آمده بود:

سازمان مجاهدین این حق را برای خود محفوظ دارد تا در هر موردی هم که کیفر فی‌المجلس جنایتکاران در حین انجام جرم ضدانقلابی میسر نباشد بزودی و به طور مضاعف آمران و عاملان مربوطه را به جزای خود برساند.[۲]

امام خمینی در ۶۰/۳/۲۹، طی سخنانی ضمن اشاره به وضعیت سیاسی کشور گفت:

بدانید که من نزدیک به یک سال بود که صلاح نمی‌دیدم آنچه را می‌دانم برای ملت شرح دهم، چرا؟ تا آرامش کشور حفظ شود و شما با آرامش کامل علیه مستکبران جهان بجنگید، تا احساس کردم دیگر مسئله از این حرفها گذشته است و خطر، اساس جمهوری اسلامی را که با خون پاک هفتاد هزار شهید و معلولیت بیش از یکصد هزار نفر به وجود آمده بود تهدید می‌کند، دیگر تاب نیاوردم... لذا درد دل نمودم... شما خوب می‌دانید که منافقین که امروز به عنوان طرفداران پروپا قرص «بعضیها» اطراف آنها را گرفته‌اند و به بهانه طرفداری از آنان دست به انفجار و درگیری مسلحانه می‌زنند و هر روز در گوشه‌ای تشنج می‌آفرینند، همانها بودند که از روز اول پیروزی انقلاب، شعار انحلال ارتش را سر می‌دادند.

من با قدرت ملت دلاور، مقابل ضد انقلاب که تصمیم گرفته است بعضی افراد را

---

۱. همان؛ ۲۸ خرداد ۱۳۶۰.

۲. اطلاعیهٔ سیاسی ـ نظامی سازمان مجاهدین خلق؛ ۲۸ خرداد ۱۳۶۰.

بهانه قرار داده و علیه شما هر روز دست به اغتشاش بزند خواهم ایستاد....

امروز منافقین و جبهه ملی و حزب دمکرات و تمامی ضد انقلابیون دست در دست یکدیگر گذاشته‌اند تا شما و انقلاب پاک ملت را نابود کنند.

مگر نمی‌بینید که هر روز در گوشه‌ای جمع می‌شوند و دست به خرابکاری می‌زنند؟.(۱)

امام در خاتمه از همه مردم خواستار مقابله با توطئه‌گران شد.

در همین حال تظاهرات وسیعی در حمایت از سخنان امام در بین طرفداران خط امام در جریان بود: «شعار خمینی بت‌شکن بت جدید و بشکن» در نمازهای جمعه طنین می‌انداخت و خطیبان جمعه در مورد بنی‌صدر و اقدامات وی و هم‌پیمانی وی با منافقین سخن گفتند در تهران خطیب جمعه ضمن متهم کردن بنی‌صدر برای تلاش جهت تسلط بر همه قوای سه‌گانهٔ کشور و عدم تلاش وی برای حل مشکلات کشور گفت: «امام عقیده‌شان این است که یک جریانی که به اسلام و پیاده کردن قوانین اسلامی باور ندارد در کار مبارزه با خط اصلی انقلاب است. تمام افرادی که این خصوصیت را دارند زیر پرچم آقای بنی‌صدر جمع شده‌اند و شما می‌بینید، مجاهدین، طرفداران سیاست شوروی در ایران که به قول خودشان مسلمان افراطی هستند که به امریکا می‌گویند هرگز آشتی نخواهیم کرد، و جبههٔ ملی که سرانش تا روزهای آخر پیش از انقلاب طبق مدارک قطعی که وجود داشته با واسطه‌های مطمئنی مثل علی امینی با امریکا در ارتباط بودند که وابستگی آنها به امریکا مشهور و مسلم است و حزب رنجبران که معتقد به ایدئولوژی مارکسیستی و تفکر چینی و مائوئیستی است در زیر چتر حمایت از آقای بنی‌صدر و درکنار یکدیگر قرار گرفته‌اند چرا اینطور است و چه وجه مشترکی بین این گروهها است؟ این یک جریانی است که می‌خواهد با تمام قوا با حاکمیت اسلام مقابله کند؟».

روز ۳۰ خرداد، روز طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در مجلس بود. در این روز، بنی‌صدر پنهان شده بود و گروههای مختلف و سازمان مجاهدین ضمن اعلام جنگ مسلحانه علیه جمهوری اسلامی، اقدام به حملات مسلحانه و تظاهرات خشونت‌آمیز به

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۱۴، ص ۴۷۴ - ۴۷۵.

نفع بنی‌صدر به منظور تحت فشار قرار دادن مجلس کردند هدف واقعی آنها تکرار تجربه مردمی انقلاب اسلامی و به قول خود جلوگیری از کودتا علیه رئیس جمهور بود. به گفتهٔ آبراهامیان آنها در این ارتباط سه مرحله را پیگری می‌کردند و قصد داشتند: ابتدا تظاهرات به نفع رئیس جمهور را سازماندهی کنند و دامنهٔ آن را گسترش دهند و در مرحله بعد هواداران آنها در وزارتخانه‌ها، کارخانه‌ها و مراکز اجرایی فعال شده و قدرت را به دست گیرند و در مرحلهٔ سوم با کمک نیروهای نفوذی خود در ارتش و اقدامات مسلحانه هواداران خود، قدرت نظامی دولت را تضعیف و در نهایت فروپاشند اما در اولین مرحله، این استراتژی به دلیل پایگاه مردمی نظام اسلامی به شکست انجامید و تظاهرات مسلحانه مجاهدین که از هفت نقطه تهران آغاز شده بود به شدت توسط حامیان حکومت سرکوب شد.(۱)

طرفداران سازمان مجاهدین با تمام قدرت خود به خیابانها ریختند. یکی از اعضای این سازمان بعداً گفت:

> در آن شب به ما دستور داده شده بود با هر سلاحی که در دسترس داریم به خیابانها بریزیم. درگیریها در آن شب فقط محدود به تهران نبود بلکه در اغلب شهرستانها زد و خوردهای شدیدی به وقوع پیوسته بود و نظر منافقین خلق از این درگیریها ایجاد ترس و هراس در دل دولتمردان و ترساندن آنان از نتیجه حذف بنی‌صدر بود.(۲)

در پی این اتفاقات به کلیه واحدهای سپاه و کمیته‌ها دستور آماده باش داده شد و سپاه پاسداران از هسته‌های مقاومت مساجد و انجمنهای اسلامی خواست تا با هوشیاری کامل حفظ و حراست مراکز مهم محله‌های خویش را به عهده بگیرند.

نتیجهٔ ضایعات آن شب آتش زدن نزدیک به بیست مینی‌بوس، شهید نمودن چند عابر و اعضای سپاه پاسداران و جرح بیش از صد نفر بود.(۳)

هاشمی رفسنجانی در ادامه جلسه‌ای که در ۳۱ خرداد در مجلس شورای اسلامی تشکیل شد در ضمن اشاره به آشوبهای مذکور، گفت: امام همواره نگران رابطه ارگانیک

---

1. Abrahamian, Ervand; op.cit p. 218.

۲. موسوی اردبیلی، عبدالکریم؛ غائلهٔ ۱۴ اسفند ۵۹، ظهور و سقوط ضد انقلاب؛ ص ۷۰۶.

۳. همان؛ ص ۷۰۴.

گروههای آشوب‌طلب با رئیس جمهور بود و او را به خاطر مسلح کردن آنها مورد سؤال قرار داد. وی افزود:

دیروز من از لحظاتی که درگیری شروع شد تا اواخر وقت تقریباً نیمه شب در جریان برخوردهای تهران بودم و مستقیماً اخبار را از صداهای خودشان می‌شنیدم. از مراکز تصمیم‌گیری منافقین و پیکارها به افراد در خیابانها دستور داده می‌شد که اتوبوسها را به آتش بکشید، باجه‌های تلفن را خرد کنید، از هر جا که شده ولو از بیمارستانها جنازه به دست بیاورید و روی دست بگیرید، میان مردم ببرید، و مثل دوران انقلاب مردم را با رنگ خون آشنا کنید و هیجانی کنید.[۱]

سپس نمایندگان دیگر نیز مطالبی را دربارهٔ جریانات روز گذشته و اقدامات گروههای مختلف مطرح کردند و اقدامات بنی‌صدر را زمینه‌ساز این تحرکات دانستند و در نهایت طرح عدم کفایت رئیس جمهور به دلیل زیرپا گذاشتن قانون اساسی، ائتلاف با ضد انقلاب، در مجلس تصویب شد[۲] و به دنبال آن این مصوبه توسط امام خمینی تنفیذ گردید و بنی‌صدر از ریاست جمهوری عزل شد.

سران سازمان مجاهدین بعد از عزل بنی‌صدر و شکست قیام مسلحانهٔ خود، مجبور به اختفای کامل و در نهایت فرار از کشور شدند و بنی‌صدر و رجوی به همراه خلبان سابق شاه، ایران را با لباس مبدل به قصد پاریس ترک کردند. امام خمینی در سخنانی در این ایام از بنی‌صدر و هواداران سازمان مجاهدین خواستند که از گذشتهٔ خود برگردند وی در تخطئهٔ اقدام سران سازمان مجاهدین خطاب به هواداران آنها گفت:

سران خیانتکار منافقین، شما را بازی داده‌اند و خودشان در پناهگاهها نشستند و شما را به خیابان آوردند و آن غائله اسفناک را به دست شما به بار آوردند، آیا شما در مقابل کی می‌خواستید بایستید؟ اعلام قیام مسلحانه در مقابل کیست؟ اعلام قیام مسلحانه در مقابل ملتی است که قریب بیست سال، و اخیراً دو سه سال، خون خودش را داده است و دست امریکا و بلوک او را و شوروی و بلوک او را از این کشور کوتاه کرده است.

---

۱. مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی؛ جلسه ۳۱ خرداد ۱۳۶۰؛ همچنین رجوع شود به: هاشمی، یاسر (به اهتمام)؛ عبور از بحران: کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۰؛ ص ۱۶۳ ـ ۱۶۴.

۲. همان‌جا.

شما در مقابل این ملت می‌خواستید قیام بکنید! شما را وادار کردند به آن کارهایی که روی تاریخ را سیا کرد، فکر این را کردید که شما دارید چه می‌کنید و متحرک به تحریک چه اشخاصی هستید؟ آنهایی که شما را به قیام و استقامت دعوت کردند و جا را خالی گذاشتند و رفتند! قیام و استقامت در مقابل کی؟ در مقابل اسلام؟ در مقابل جمهوری اسلامی؟ در مقابل قرآن کریم؟ با اسم قرآن، مجاهده در مقابل اسلام و قرآن؟! با اسم اسلام، قیام بر ضد اسلام؟! با اسم آزادی، قیام بر ضد آزادی؟! بیدار بشوید! جوانهای خودتان را نصیحت کنید. شما تمام قوای خودتان را هم که روی هم بگذارید، در مقابل این سیل خروشانی که ملت مسلمان و ارزنده ایران به راه می‌اندازد، قطره‌ای بیش نیستید.(۱)

وی همچنین خطاب به بنی‌صدر گفت:

من الان هم نصیحت می‌کنم آقای بنی‌صدر را به اینکه نبادا در دام این گرگهایی که در خارج کشور نشستند و کمین کردند بیفتید، و این آبرویی که از دست دادید بدتر بشود. من علاقه دارم که تو بیشتر از این خودت را تباه نکنی.(۲)

به گفتهٔ برخی محققین اقدام سازمان مجاهدین در طرح مبارزهٔ مسلحانه در ۳۰خرداد، در واقع مهمترین اشتباه تاکتیکی آنها بود که افزایش تیراژ نشریه خود را به معنای برخورداری از نیروهای میلیونی قلمداد می‌کردند در حالی که اینطور نشد.(۳)

به هر حال بعد از این جریانات سازمان مجاهدین، هدف ۳۰ خرداد را آگاه کردن مردم ذکر کرد و آن را عاشورای مجاهدین دانست و رجوی گفت که در این روز دو نوع اسلام روبه‌روی هم قرار گرفت.(۴)

ج ـ۵ـ حملات تروریستی سازمان

در روزهای بعد خط ترور نیروهای خط امام در دستور کار سازمان قرار گرفت. این ترورها به وسیلهٔ اعضای کادرهای مرکزی سازمان از جمله موسی خیابانی که در

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۱۴، ص ۴۸۴.
۲. همان؛ ص ۴۹۲.
۳. نشریهٔ چشم‌انداز ایران؛ ش ۱۲ (دی و بهمن ۱۳۸۰)، ص ۱۸.
4. Abrahamian, Ervand; op.cit. p. 219.

خانه‌های تیمی مخفی شده بودند، هدایت می‌شد.[۱] در این ارتباط رجوی از تبعیدگاه خود در پاریس، همه مقامات رسمی جمهوری اسلامی را «همکاران استبداد» نامید و آنها را اهداف مناسبی برای اجرای عدالت انقلابی قلمداد کرد و خواهان ترور آنها شد[۲].

در هفتم تیرماه مقر حزب جمهوری اسلامی که اکثریت اعضا در آن حضور داشتند توسط یکی از عناصر نفوذی سازمان به نام کلاهی منفجر شد و آیت‌الله دکتر محمد حسینی بهشتی دبیر کل، و هفتاد و دو تن از مقامات و هواداران این حزب که بسیاری از آنها نقش زیادی در انقلاب داشتند، کشته شدند. که ضایعهٔ بسیار سنگینی برای نیروهای خط امام محسوب می‌شد.

در روزهای بعد نیز ترور نیروهای پاسدار، حزب اللهی و طرفدار خط امام در شهرها تشدید شد همچنین در چندین عملیات تروریستی، حجت‌الاسلام شریعتی فرد، رئیس پادگان گیلان، دکتر آیت (از اعضای مرکزی حزب جمهوری اسلامی)، آیت‌الله مدنی، امام جمعهٔ تبریز، واسقی‌نژاد (رهبر حزب جمهوری اسلامی در خراسان)، آیت‌الله دستغیب، امام جمعهٔ شیراز، تقی بشارت، عضو مجمع محققان، آیت‌الله احسان بخش، امام جمعه رشت، آیت‌الله صدوقی، امام جمعه یزد، آیت‌الله اشرفی اصفهانی، امام جمعه کرمانشاه و آیت‌الله قدوسی، دادستان کل کشور، از جمله ترورشدگان بودند که برخی از این ترورها ناموفق بود.

اکثر قاتلین جوانان کم سن و سال بین ۱۷ تا ۲۲ سال را شامل می‌شدند که بر اثر تبلیغات سازمان، به این ترورها که برخی به صورت عملیات انتحاری انجام می‌شد، مبادرت می‌کردند.[۳]

همچنین در ۸ شهریور ۶۰، دفتر نخست‌وزیری منفجر شد که به کشته شدن رجایی و باهنر رئیس جمهور و نخست‌وزیر جدید، که هنوز بیش از یک ماه از قبول مسئولیت آنها نگذشته بود، انجامید. این انفجار توسط یکی از عناصر نفوذی سازمان مجاهدین به نام

---

1. Ibid.
2. Abrahamian, Ervand; op.cit, p. 220.
3. Abrahamian, Ervand; op.cit, pp 221-222.

کشمیری انجام شد.[۱]

به طور کلی تابستان ۶۰، اوج حملات تروریستی سازمان بود علاوه بر مقامات رسمی و پاسداران و مقامات حزب جمهوری اسلامی و روحانیون، افراد عادی طرفدار انقلاب نیز هدف حملات قرار می‌گرفتند. به طوری که برخی مغازه‌داران به جرم داشتن عکس امام توسط جوخه‌های مرگ مجاهدین ترور می‌شدند، و در مراکز مختلف بمبگذاری می‌شد. این حملات منجر به قتل ۵۰۴ نفر شد که در شهرهای تهران، رشت، انزلی، قائم‌شهر، آمل، رودسر، رامسر، چالوس، تبریز، ارومیه، زنجان، مشهد و بندرعباس انجام شد.[۲]

این اقدامات گسترده و خشن باعث شد که جمهوری اسلامی بشدت به جستجوی خانه‌های تیمی و محافظت از نیروهای خود (با ماشینهای ضد گلوله و جلیقه و محافظ) بپردازد. امام خمینی طی پیامی از مردم خواست که هر گونه اطلاعی را در مورد خانه‌های تیمی به مقامات برسانند و جاسوسی در این مورد را واجب اعلام کرد.

به دنبال این موضوع با کمک مردم، نیروهای امنیتی و دولت موفق شدند در ۱۸ بهمن ماه ۶۰، مقر فرماندهی اصلی سازمان را در محله ارمنی‌نشین تهران که در آن موسی خیابانی (فرد شمارهٔ ۲ سازمان) و همسرش و اشرف ربیعی همسر رجوی و مقدم (فرماندهٔ نظامی سازمان) پنهان شده بودند، محاصره کنند و بعد از سه ساعت درگیری، خانه را به تصرف خود درآوردند که در این درگیری افراد مذکور کشته شدند.[۳] چند روز بعد خانه‌های تیمی دیگری نیز کشف شد و در نهایت تا اواخر بهار سال ۶۱ کلیه خانه‌های تیمی سازمان کشف و شناسایی شد و سازمان مجبور به انتقال بقایای نیروهای خود به کردستان و از آنجا به عراق گردید و موج ترورها کاهش یافت.

در مجموع اوج ترورها در تیرماه ۶۰ بود که به طور متوسط سه ترور در روز توسط سازمان گزارش گردید. اما بتدریج این ترورها مهار شد به طوری که در آذرماه ۶۰ به پنج ترور در هفته و در بهمن ماه به پنج ترور در ماه کاهش یافت. بر اساس گزارشی، سازمان

---

۱. اطلاعات؛ ۹ شهریور ۱۳۶۰.

2. *IranTimes*; 20 Novamber 1981.

3. Abrahamian, Ervand; op.cit, p. 223.

در شهریور ماه ۶۰ مجموعاً ۳۷۵ عملیات، در آبان ۶۰ مجموعاً ۵۶ عملیات، در دی ماه ۶۰ مجموعاً ۱۴ عملیات و در مرداد ۶۱ مجموعاً ۴ عملیات تروریستی و انفجار انجام دادند[۱] که در سالهای بعد نیز به صورت پراکنده ادامه داشت.

به هر حال با ورود اعضای سازمان به عراق، و تقویت نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی، فعالیت این سازمان در کشور بشدت کاهش یافت و بعد از اینکه گزارشهایی از همکاری این سازمان با رژیم بعث عراق که با جمهوری اسلامی در حال جنگ بود، مخابره شد نفرت عمومی را موجب شد زیرا که در آنها به همکاری اطلاعاتی، تبلیغاتی و نظامی این سازمان با عراق که بر اساس آن، سازمان به نیروهای امنیتی عراق در تخلیه اطلاعاتی اسرا کمک می‌کرد، اشاره شده بود. همچنین همکاری اطلاعاتی به عراق در شناسایی شهرها هنگامی که شهرهای ایران آماج موشکهای عراقی و هواپیماهای آن رژیم قرار داشت و همکاری در سرکوب اکراد شمال عراق مورد اشاره قرار گرفته بود این گزارشها پایگاه محدود مردمی این سازمان را کاملاً از بین برد و سازمان به عنوان یک سازمان مرتبط با دشمن محسوب شد. آخرین اقدام این سازمان در پایان جنگ و هنگامی که جمهوری اسلامی قطعنامهٔ ۵۹۸ را پذیرفته بود اتفاق افتاد که سازمان تصمیم گرفت با کمک نیروهای عراقی حمله گسترده زمینی را به داخل کشور سازماندهی کند. در این عملیات تصرف شهرهای اسلام‌آباد، کرمانشاه، همدان و تهران در دستور کار قرار داشت و بعد از اینکه خط مرزی که اکثر نیروهای نظامی ایران در آنجا استقرار داشتند توسط نیروهای زرهی و هوایی عراق شکسته شد، نیروهای سازمان با نفربرهای خود از طریق جادهٔ خسروی به کرمانشاه حرکت خود را آغاز کردند و با تصرف اسلام‌آباد قصد داشتند که از نیروهای خود در شهرهای دیگر بخواهند به آنها ملحق شوند اما اقدام دفاعی نیروهای دولتی و مردمی در تنگهٔ بین اسلام‌آباد و کرمانشاه، نیروها را در محاصره قرار داد[۲] و بسیج گستردهٔ نیروهای مردمی (در شرایط خاص روانی پذیرش قطعنامه و پیام تاریخی امام) این حرکت سازمان مذکور را سرکوب کرد.

---

1. Ibid.

۲. رجوع شود به: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ؛ سیری در جنگ ایران و عراق؛ ج ۱، پایان جنگ؛ ص ۱۸۳ ـ ۱۹۱.

فصل دوم

اقدامات تروریستی گروه فرقان

در حالی که هنوز چند ماهی از پیروزی انقلاب نگذشته بود ترور برخی مسئولان انقلاب، اذهان را متوجه خود ساخت در سوم اردیبهشت ماه ۵۸، سرلشگر محمد ولی قرنی نخستین رئیس ستاد کل ارتش جمهوری اسلامی توسط دو مرد ناشناس در محوطهٔ حیاط منزل خود هدف گلوله قرار گرفت و شهید شد.[۱] چند روز بعد در تاریخ یازدهم اردیبهشت همان سال، استاد مرتضی مطهری از رهبران فکری و سیاسی انقلاب اسلامی و رئیس شورای انقلاب هنگامی که از جلسه شورا برمی‌گشت هدف گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید.[۲] که امام خمینی با شنیدن این خبر، طی پیامی مهم از ایشان به عنوان فیلسوف، فقیه متفکر یاد کرد و در سوگ وی گریست و آن را ضایعه‌ای بزرگ دانست.[۳]

در چهارم خرداد ماه نیز دو تروریست با مراجعه به منزل حجت الاسلام علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی (چهرهٔ مهم و عضو شورای انقلاب) با این عنوان که قصد ملاقات با وی را دارند وارد منزل او شدند و اظهار داشتند که حامل پیام خصوصی برای وی می‌باشند که بعد از ورود به دلیل برخی حرکات غیر عادی، افراد منزل متوجه قصد آنها می‌شوند و در نتیجه با رشادت همسر آقای رفسنجانی و درگیری با مهاجمین، گلوله‌های

---

۱. کیهان؛ ۴ اردیبهشت ۱۳۵۸، در اطلاعیهٔ فرقان ایشان متهم به سرکوب خلق کرد شده بود.

۲. اطلاعات؛ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸.

۳. صحیفهٔ امام؛ ج ۷، ص ۱۷۸.

شلیک شده، آسیب جدی به ایشان وارد نمی‌آورد و از ترور جان سالم بـه در مـی‌برد. مهاجمین نیز بعد از این اقدام فرار کردند.[۱]

امام خمینی در پی این اقدام طی پیامی از پاسداران انقلاب خواست تا از شخصیتهای انقلابی محافظت کنند و رفت و آمدهای آنها را تحت نظر بگیرند. اگر چـه خـود آنـها راضی نباشند وی همچنین در این پیام بشدت از هاشمی رفسنجانی تجلیل کرد و او را فرزند برومند اسلام نامید و افزود: «هاشمی زنده است چون نهضت زنده است.»[۲]

ترورها در روزهـای بـعد نیز ادامـه یـافت. در روز ۵۸/۴/۱۷ تـقی‌حاج طـرخـانی، بـنیانگذار مسـجد قـبا،[۳] در ۵۸/۴/۲۵ آیت‌الله سیدرضی شـیرازی، رئیس کـمیتهٔ منطقهٔ ۳[۴]، در ۵۹/۴/۳۰ بهبهانی[۵] و در ۴ شهریور ماه، حاج مهدی عراقـی، رئیس مـالی مؤسسهٔ کـیهان و پسـرش حسـام[۶]، در دوازدهـم آبـان مـاه ۵۸ آیت‌الله قـاضی طباطبایی، نمایندهٔ امام و از روحانیون مبارز تبریز[۷] و در ۲۷ آذرمـاه ۵۸ دکـتر مـحمد مفتح، عضو شورای انقلاب و رئیس دانشکـده الهـیات و مـعارف اسـلامی، در مـحل دانشکدهٔ الهیات[۸] ترور شدند.

در ۱۶ آذرمـاه ۵۸ نـیز، بـمبی کـه از راه دور هـدایت مـی‌شد، در زیـر پـل مسـیر آیت‌الله موسوی اردبیلی که در سمت دادستان کل کشور خدمت می‌کرد، منفجر شد که صدمه جدی به ایشان وارد نیامد. مهاجمین پس از فرار دستگیر و اعتراف کردند که گروه فرقان این اقدام را انجام داده است.[۹]

---

۱. اطلاعات؛ ۵ خرداد ۱۳۵۸. در اطلاعیهٔ فرقان هاشمی رفسنجانی متهم به طراحی سیاستهای دیکتاتوری در قبال جنبش توحیدی خلق مستضعف ایران و محکوم به اعدام انقلابی شده بود.

۲. کیهان؛ ۶ خرداد ۱۳۵۸ ؛ صحیفهٔ امام؛ ج ۷، ص ۴۹۵.

۳. اطلاعات؛ ۱۸ تیر ۱۳۵۸.

۴. همان؛ ۲۵ تیر ۱۳۵۸.

۵. همان؛ ۳۱ تیر ۱۳۵۸.

۶. همان؛ ۵ شهریور ۱۳۵۸.

۷. کیهان؛ ۲۷ آذر ۱۳۵۸.

۸. همان‌جا.

۹. موسوی اردبیلی، عبدالکریم؛ غائلهٔ ۱۴ اسفند ۵۹، ظهور و سقوط ضد انقلاب.

مجموعه ترورهای مذکور[۱] را گروهی تحت عنوان گروه فرقان به عهده گرفت. این گروه در اواسط دههٔ ۵۰ توسط طلبهٔ جوانی به نام گودرزی که در اوج فعالیتهایش بیست ساله بود، شکل گرفت و حدود ۵۰ تا ۶۰ عضو داشت که اکثر اعضای خود را در طول سه یا چهار سال از میان چند جلسه تفسیر قرآن در تهران انتخاب نموده بود.

گودرزی که خود تنها تا مرحلهٔ مقدمات و قسمتی از سطح (تا حد رسائل) را در حوزه آموخته و در مدارس جدید نیز تا سوم متوسطه تحصیل کرده بود، به عنوان ایدئولوگ سازمان در جلسات مختلف تحت عنوان تفسیر قرآن سعی می‌نمود تا ایدئولوژی گروه را تدوین کند و در قالب انتشار اطلاعیه، کتب تفسیری آنها را منتشر نمود.[۲]

ایدئولوژی این گروه بشدت متأثر از ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق ایران بود به طوری که معمولاً بر روی جزوات خود جملاتی از این منبع را به چاپ می‌رساندند. گودرزی در مورد سیر مطالعاتی خود می‌گوید:

> مطالعات من بیشتر روی تفاسیر بوده است. در زمینه اجتماعی هم کتابهای زیادی مطالعه کرده‌ام که از آن جمله می‌توان کتابهای دکتر شریعتی، آیت‌الله طالقانی و قسمتی از نوشته‌ها، انتشارات و دفاعیات مجاهدین همچون سعید محسن، حنیف‌نژاد و رضاییها را نام برد.[۳]

این گروه با تفسیری ماتریالیستی (به قول خود آنها انقلابی) از آموزه‌های قرآن، در واقع در جریان فکری التقاطی قرار داشتند و در دههٔ ۵۰ بتدریج رشد کردند که بخشی از روشنفکران مسلمان، روحانیون و گروههای سیاسی را تحت تأثیر خود قرار داده بود. مطهری از آن تحت عنوان «ماتریالیسم منافق» یاد می‌کند[۴] و در مقدمه کتاب علل گرایش

---

۱. هر چند در سوم خرداد ۵۹ رهبر گروه اعدام و گروه مذکور متلاشی شد اما در ششم تیرماه ۶۰ نیز هنگامی که حجت‌الاسلام خامنه‌ای امام جمعه تهران و نمایندهٔ امام در شورایعالی دفاع در مسجد ابوذر در جنوب شهر تهران در حال سخنرانی بود بمبی که در ضبط صوت تعبیه شده بود، منفجر شد و ایشان بشدت مجروح گردید. بر روی قسمتی از بدنه ضبط صوت که در محل انفجار بود عبارت «هدیهٔ گروه فرقان» که با ماژیک نوشته شده بود، به چشم می‌خورد. حجت‌الاسلام خامنه‌ای در نهایت از این ترور جان سالم به در برد اما دچار معلولیت جسمی شد.

۲. واثقی، محمد حسین (گردآورنده)؛ مجموعه مصاحبه‌ها و مقالات مصلح بیدار؛ ص ۱۹۳.

۳. همان؛ ص ۱۹۴.

۴. مطهری، مرتضی؛ علل گرایش به مادیگری؛ ص ۳۱، مقدمه تحت عنوان «ماتریالیسم در ایران».

به مادیگری تحت عنوان ماتریالیسم در ایران، آن را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد.[۱] که همین انتقادات یکی از دلایل ترور وی توسط این گروه شد.[۲]

این ایدئولوژی مبهم و پر از تناقض که هدف خود را ایجاد جامعه بی‌طبقهٔ توحیدی می‌دانست، از روحانیت به عنوان ضد توحیدی‌ترین عنصر جامعه نام می‌برد که خلق تحت ستم را استحمار می‌کند و به منظور رسیدن به جامعهٔ توحیدی و آگاه کردن خلق باید این عامل استحماری حذف و از بین برود تا بتوان به دستورات و احکام خدا عمل کرد و جامعه بی‌طبقهٔ توحیدی را پایه‌گذاری نمود. این گروه در نشریات خود که چند ماه قبل از انقلاب منتشر شد، همین مواضع را تکرار می‌کردند.

بر این اساس فرقان از قبل از پیروزی انقلاب همواره هرگونه حرکت روحانیون برای رسیدن به قدرت را استحمار توده‌ها و حرکتی همسو با استعمار و استبداد قلمداد کرده و خطرناک می‌دانست که با پیروزی انقلاب این مخالفت تشدید شد و از شعار اسلام منهای روحانیت حمایت می‌کردند.[۳] گودرزی (رهبر این گروه) در این باره می‌گوید:

> خط‌مشی کلی ما، همان مخالفت با نظامات ضد توحیدی و مبتنی بر سلطه و استبداد و ظلم است که این مسأله در ارتباط با رژیم قبل مطرح بود و در ارتباط با جمهوری اسلامی، موضع‌گیری و مخالفت از وقتی مطرح شد که روحانیت مذهبی رهبری حکومت مردم شد.[۴]

بر این اساس اعلامیه‌های این گروه در طول مبارزه علیه رژیم شاه، همواره به مخالفت با روحانیون انقلابی می‌پردازد و از آنها تحت عنوان «آخوندیسم» یاد می‌کند که به منظور حفظ نظام ضد توحیدی موجود دست به استحمار توده‌ها زده است و روحانیت را متهم به کشتار مردم می‌کردند.[۵] فرقان در اعلامیه‌ای، انقلاب اسلامی را

---

۱. همان‌جا.

۲. اطلاعیهٔ گروه فرقان پس از شهادت آیت‌الله مطهری؛ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸؛ همچنین رجوع کنید به: انتشارات صدرا؛ سیری در زندگی استاد مطهری؛ ص ۱۷۵ - ۲۰۱.

۳. رجوع شود به: نشریهٔ فرقان؛ ش ۸ (مهر ۱۳۵۷)، اطلاعیهٔ گروه فرقان در مهر ۱۳۵۷.

۴. به نقل از: رحماندوست، مجتبی؛ «گذری بر تاریخچه و اندیشهٔ گروه فرقان»، مجموعه مقالات مصلح بیدار؛ ص ۱۹۷.

۵. نشریهٔ فرقان؛ ش ۸ (مهر ۱۳۵۷).

زاییده توافق در کنفرانس گوادلوپ (که قبل از انقلاب توسط سران هفت کشور صنعتی در گوادلوپ تشکیل شد) می‌دانست و سران انقلاب که در رأس کشور قرار خواهند گرفت (بجز امام) را عوامل آنها ذکر کرد که از جملهٔ آنها مطهری، رفسنجانی، عراقی و چند نفر دیگر را نام برد.[۱]

به گفتهٔ رهبر این گروه:

> ما به این نتیجه رسیده‌ایم که در اسلام هیچ انضمام و انسجامی بین اسلام و روحانیت وجود ندارد و اصولاً وجود روحانیت را مغایر با همه موازین توحیدی و مفاهیم قرآنی می‌دانیم.[۲]

بر این اساس فرقان، کناره‌گیری روحانیت از قدرت را ضروری می‌دانست، هر چند در مورد جانشینی آن نظر خاصی ارائه نمی‌داد.

در جریان همه‌پرسی جمهوری اسلامی، گروه فرقان از این اقدام در نشریه فروردین ۵۸ خود با عنوان رفراندوم، توطئهٔ استحمار و استعمار یاد کردند و اصولاً رفراندوم را حتی در شکل دمکراتیک آن، مخالف اسلام محمد و تشیع علی ذکر کردند.[۳] در این نشریه آمده است:

> استعمار جهانی به کمک عامل اجرای سیاستهای خود در ایران، بازی رأی‌گیری به راه می‌اندازد تا همان گونه که در هفتاد و چند سال قبل با تحکیم پایه‌های مشروطهٔ اسلامی، به قیمت سرکوبی و قربانی شدن روشنفکران، توده‌های ناآگاه به اسارت چندین ساله رفتند و منافع خارجی تأمین گشت. این بار هم با بقای جمهوری اسلامی بار دیگر شاهد احیای همه نمودهای پلیدی و زشتی و از همه مهمتر تحکیم پایه‌های دیکتاتوری و استبداد قرون وسطایی در جامعه باشیم.[۴]

این گروه ضمن نفی تقلید در امور شرعی، معتقد بودند با مراجعه به قرآن و سنت

---

۱. به نقل از: انتشارات صدرا؛ سیری در زندگانی استاد مطهری؛ ص ۱۶۶.

۲. رجوع شود به: رحماندوست، مجتبی؛ «گذری بر تاریخچه و اندیشهٔ گروه فرقان»، مجموعه مقالات مصلح بیدار؛ ص ۲۰۰؛ هاشمی، یاسر (به اهتمام)؛ عبور از بحران: کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۰؛ ص ۸۲.

۳. «رفراندوم، توطئه استعمار و استحمار»، نشریهٔ فرقان؛ فروردین ۱۳۵۸.

۴. همان‌جا.

می‌توان احکام را استنباط کرد.[۱]

بر اساس این نگرشها و تحلیلها، گروه فرقان اقدام به حذف رهبران انقلاب نمود. گودرزی رهبر فرقان در مورد نحوهٔ تصمیم‌گیری دربارهٔ ترورها می‌گوید:

مسئول عملیات نظامی محمد متحدی بود. ایشان با من دربارهٔ افرادی که تصمیم می‌گرفتیم ترور شوند، صحبت می‌کرد و بعد با افرادی که خودش با آنها تماس داشت، به این تصمیم لباس عمل می‌پوشاند و در پایان کار اینجانب اعلامیه آن را می‌نوشتم و به مسئول تبلیغات و انتشارات می‌دادم.[۲]

آنها همچنین برای رفع نیازهای اقتصادی و تأمین هزینهٔ عملیات تروریستی، اقدام به سرقت از چندین بانک نمودند تا بتوانند خانه‌های تیمی را اداره کنند و سلاح بخرند.[۳] برخی معتقدند که سازمان مجاهدین خلق در ترورهای فرقان دست داشته[۴] و در واقع فرقان از نظر ایدئولوژی و استراتژی در جهتی هماهنگ با آن سازمان بوده است و عناصر نفوذی سازمان بخوبی موفق شدند از گروه ساده لوح فرقان در جهت اهداف تشکیلاتی خود بهره بگیرند. در این مورد موسوی اردبیلی معتقد است:[۵]

شواهد فراوانی که حکایت از رابطهٔ سازمانی گروه فرقان با سازمان مجاهدین خلق ایران می‌کند، در دست هست که اکنون گوشه‌ای از آن را برای خوانندگان توضیح می‌دهیم:

الف. از نظر ایدئولوژی، گروه فرقان در انتشارات خود و تحلیلهای قرآنی منتشره‌اش نشان داده است که به طور دقیق در خط این سازمان حرکت می‌کند، همان برداشتهای مادی از مفاهیم اسلامی را که ما سالها و بارها از زبان اعضای سازمان شنیده‌ایم در نوشته‌های گروه فرقان می‌بینیم.

ب. از نظر استراتژی نیز گروه فرقان همان مسیری را طی می‌کند که سازمان

---

۱. رجوع شود به: رحماندوست، مجتبی؛ «گذری بر تاریخچه و اندیشهٔ گروه فرقان»، مجموعه مقالات مصلح بیدار؛ ص ۱۹۶.

۲. همان؛ ص ۱۹۷.

۳. همان؛ ص ۱۹۸.

۴. موسوی اردبیلی، عبدالکریم؛ غائلهٔ ۱۴ اسفند ۵۹، ظهور و سقوط ضد انقلاب.

۵. همان‌جا.

مجاهدین ترسیم کرده است. در رابطه با امام هم به طور دقیق همان برداشتهای درون سازمان مجاهدین را دارد. به نوشتهٔ این منبع، در حدود سه هفته قبل از ترور استاد شهید آیت‌الله مطهری، به توسط شخصی که برای حفظ جانش از بردن نام او خودداری می‌کنیم مطلع شدیم که کمیتهٔ مرکزی سازمان منافقین خلق در حدود ۲۲ نفر از روحانیون و ۱۵ نفر از غیر روحانیون را مانع راه انقلاب پرولتاریایی خلق تشخیص داده و محکوم به اعدام کرده است. آورندهٔ خبر نام بیش از چند نفر از روحانیون و چند نفر از بازاریان را نمی‌دانست. روحانیون نامبرده عبارت بودند از: آیت‌الله مطهری، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، حجت‌الاسلام لاهوتی و حجت‌الاسلام ربانی شیرازی و بازاریان عبارت بودند از: آقای مهدی عراقی، آقای اسدالله لاجوردی و آقای محمد کچویی و عده‌ای دیگر. دوستان، به سرعت افراد نامبرده را از حقایق پنهانی آگاه نمودند و استاد شهید آیت‌الله مطهری از آن جمله بود. آیت‌الله مطهری بخوبی از جریان امر آگاه بود زیرا هنگامی که از ایشان دعوت می‌کنند که در کلاس درس در مدرسهٔ صفایی قم شرکت کنید، ایشان در جواب می‌گویند اگر تا روز موعود ترورم نکردند می‌آیم ولی چون در برنامه اعضای شورای انقلاب و سایر مسئولین هنوز همراه داشتن محافظ مسلح گنجانیده نشده بود و آنها خود از این امر ابا داشتند، چند روز پس از جلسه فوق‌الذکر استاد به مقام رفیع شهادت رسید.

تقریباً هفته بعد از شهادت استاد، گروه فرقان لیست ۲۲ نفر روحانی و ۱۵ نفر بازاری محکوم به اعدام را به طور رسمی منتشر کرد که اسامی ترورشدگان به طور کامل در آنها دیده می‌شد.[۱]

این منبع می‌افزاید:

براستی چگونه است که گروه فرقان همان کسانی را ترور می‌کنند که سازمان منافقین خلق مخالف آشتی‌ناپذیر آنها می‌باشد؟ همان کسانی را که منافقین (سازمان مجاهدین) آنها را مدتها به عنوان مرتجع امریکایی سرمایه‌دار، قشری و غیره متهم می‌کند و به عبارت دیگر چگونه است که نخست افراد این سازمان با شایعه‌پراکنیها و جعل تهمتها زمینه ترور این افراد را آماده و سپس گروه فرقان دست به کار

---

۱. همان‌جا.

می‌شود؟[۱]

به هر حال بعد از ماهها نگرانی، در اوایل آبان ماه، مخفیگاه بزرگ گروه فرقان درکرج شناسایی شد و مقادیر زیادی سلاح و مواد منفجره و اعلامیه از آن ضبط شد و چند تن از اعضای آن دستگیر شدند. در این عملیات لیست مفصلی ازکسانی که فرقانیها قصد ترور آنان را داشتند به دست آمد.[۲] و در ۲۲ دی ۵۸ بالاخره محل رهبر گروه فرقان و جمعی دیگر از اعضای این گروه شناسایی شد و طی هشت ساعت درگیری مسلحانه همهٔ آنها دستگیر شدند.[۳]

در مورد نحوهٔ دستگیری این گروه، مرتضی الویری یکی از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی می‌گوید:

> این سازمان نقش مؤثری در دستگیری این اعضا ایفا کردند و با استفاده از برخی دوستانی که قبل از انقلاب با این گروه همکاری می‌کردند به داخل سازمان نفوذ کردیم و با در اختیار قرار دادن خانه‌ای در اطراف مدرسه رفاه به این گروه، اقدام به شنود مکالمات نموده و در نهایت موفق به شناسایی اعضای گروه شد و کل شبکه شناسایی شد. به گفتهٔ او این گروه هنگام درگیری بشدت مقاومت می‌کردند و گودرزی که زندگی ساده و زاهدانه‌ای داشت بر روی گلیم پاره و مندرسی زندگی می‌کرد و زندگی افراد گروه نیز انسان را به یاد خوارج می‌انداخت.[۴]

---

۱. همان‌جا.

۲. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۱۸۱.

۳. همان‌جا.

۴. دفتر ادبیات انقلاب اسلامی؛ خاطرات مرتضی الویری؛ ص ۸۶ ـ ۸۸.

فصل سوم

ناآرامیهای منطقه‌ای، قومی

گفتار اول: ناآرامیهای سیاسی در مناطق ترکمن‌نشین

الف ـ وضعیت منطقه در آستانهٔ انقلاب

بعد از وقوع انقلاب اسلامی، مناطق ترکمن نشین ایران دستخوش برخی ناآرامیها گردید که این ناآرامیها نتیجهٔ فعال شدن گروههای چپگرا در آن مناطق بود. این گروهها در آستانهٔ سقوط رژیم سلطنتی، تشکیلات و فعالیتهای خود را در میان ترکمنها گسترش داده بودند و بلافاصله بعد از سقوط رژیم شاه، به تشدید شکافهای موجود قومی، مذهبی و اقتصادی موجود در منطقه جهت بهره‌برداری از آنها برای اهداف خود پرداختند.

ترکمنها در شمال شرقی ایران و همجوار با جمهوری ترکمنستان زندگی می‌کنند و اکثر آنها اهل سنت و پیرو مذهب حنفی می‌باشند. این منطقه یکی از مراکز مهم کشت پنبه درکشور می‌باشد و مسألهٔ زمین و نحوه تقسیم آن و وجود ملاکین بزرگ غیر بومی از مسائل مهم منطقه بود که این مسائل زمینه‌های مناسبی جهت بهره‌برداری گروههای چپگرا برای بحران‌سازی در منطقه و تشویق ناسیونالیسم قومی می‌شد. دربارهٔ پیشینهٔ حرکتهای قوم‌گرایانه در منطقه باید گفت که مناطق ترکمن نشین در سالهای ۱۸۸۱ براساس قرارداد آخال، بین ایران و روسیه تقسیم شد و بخش اعظم ترکمنها تابع حکومت روسیه شدند.

اصولاً ترکمنهای ایران تا پایان جنگ جهانی اول فاقد گرایشهای مشخص ناسیونالیستی بودند. آنها غالباً خواهان حفظ استقلال عمل خود در قالب همان وضعیت

پیشین سنتی و قبیله‌ای خود بودند.

اولین جلوه‌های بارز ناسیونالیسم قومی در میان ترکمنهای ایران بعد از کودتای رضاخان و به دنبال تلاشهای حکومت مرکزی برای اعمال کنترل بیشتر بر ترکمنها ظاهر شد. در سال ۱۳۰۳ که حکومت مرکزی تصمیم گرفت برای به اطاعت درآوردن ترکمنها، نیروهای نظامی به منطقه گسیل کند، طوایف مختلف ترکمن متحد شدند و با تشکیل یک شورای ده نفره خواهان تشکیل یک حکومت مستقل شدند. این رویداد مقارن با زمانی بود که جمهوری ترکمنستان نیز تشکیل شده بود و این جمهوری با دولت کمونیستی شوروی در حال جنگ بود و حکومت جدید ترکیه نیز از این جمهوری حمایت می‌کرد. ناسیونالیستهای ترکیه در آن زمان ایدهٔ بلند پروازانهٔ «پان ترکیسم» و الحاق همه اقوام و سرزمینهای ترک و ترکمن به حکومت خود را دنبال می‌کردند و دولت ترکیه بر این اساس از تحرک سیاسی نظامی ترکمنهای ایران نیز حمایت می‌کرد و از طریق ترکمنستان به مسلّح کردن آنها کمک می‌نمود.[۱] به هر حال با اعزام نیروهای نظامی دولتی شورش ترکمنها بعد از مدت زمانی خاموش شد.

حکومت رضاخان بعد از فرونشاندن شورش ترکمنها، سیاستهای سرتاسری خود را در مورد اقوام غیر فارسی از جمله در مورد ترکمنها نیز به اجرا درآورد. که بر اساس آن قبایل ترکمن مجبور به اسکان شدند و با تأسیس مدارس جدید و آموزش زبان فارسی و ممنوع کردن مظاهر فرهنگ قومی (زبان، لباس، و...) یکسان سازی آنها با فرهنگ مرکز پیگیری شد. همچنین بخش اعظم سرزمینهای حاصلخیز منطقه که تا قبل از آن به عنوان مرتع مورد استفاده قبایل ترکمن قرار می‌گرفت، به تملک کارگزاران نظامی و اداری و حکومتی و یا ملاکین غیر ترکمن (نظیر هزاره‌ها) در آمد و به کشتزارهای بزرگ چغندر قند، پنبه، توتون و... تبدیل شد و بسیاری از ترکمنها نیز به صورت کارگران کشاورزی در این مزارع به کار گرفته شدند.[۲]

بعد از سقوط رضاشاه و در طی سالهای اشغال شمال ایران توسط ارتش سرخ در

---

۱. گلی، امین‌الله؛ سیری در تاریخ اجتماعی و سیاسی ترکمن؛ ص ۱۳۲ - ۱۷۸.
۲. همان؛ ص ۱۷۸ - ۱۹۵.

جنگ جهانی دوم، علی‌رغم اینکه از حضور و نظارت دولت مرکزی در منطقه نیز خبر چندانی نبود اما بر خلاف مناطقی نظیر آذربایجان و کردستان، تحرک سیاسی قومگرایانهٔ قابل ملاحظه‌ای در میان ترکمنها به وقوع نپیوست. این موضوع‌گر چه تا حدی ناچیز به سرزمین و جمعیت ترکمنها و همچنین فقدان ناسیونالیسم ریشه‌دار در میان ترکمنهای ایران مربوط بود اما با تحولات اقتصادی و اجتماعی منطقه در دورهٔ حکومت رضاشاه نیز بی‌ارتباط نبود همین طور این تحولات به تعمیق ادغام اقتصادی و اجتماعی ترکمنها کمک کرده بود. به‌علاوه برخی از رهبران ترکمن در ارتش رضاخانی مناصب بالایی را کسب کرده بودند و به عبارت دیگر از لحاظ سیاسی نیز تا حدی در ساختار مرکز ادغام شده بودند. این وضع کم و بیش در دوره‌های بعد و تا انقلاب اسلامی نیز ادامه پیدا کرد.

بعد از وقوع انقلاب اسلامی، گروههای چپگرا در راستای استراتژی کلان خود به منظور جلوگیری از تثبیت قدرت اسلامگرایان، بر تعمیق تضادهای مختلف قومی، نژادی، مذهبی، زبانی و اقتصادی و افزایش سطح مطالبات گروههای مختلف از دولت تازه تأسیس انقلاب به فعالیت و سازماندهی نیروهای خود در مناطق مختلف قومی از جمله ترکمن صحرا پرداختند. در این راستا گروههای مارکسیستی چریکهای فدایی خلق نقش مهمی در تحولات منطقه ایفا کرد. این گروه در اواخر سال ۵۷ اقدام به تشکیل «ستاد خلق ترکمن» با همکاری تعدادی از هواداران خود و برخی مارکسیستهای غیر بومی در منطقه نمود و به جذب نیرو و سازماندهی آنها پرداخت. اولین اقدام چریکهای فدایی خلق در قالب مسائل فرهنگی و تشکیل نمایشگاههای مختلف عکس، کتاب و... بود که در آستانهٔ انقلاب در آذر ماه ۵۷ در گنبد کاووس برپا شد. معمولاً در این نمایشگاهها ضمن ارائهٔ کتب مارکسیستی و تلفیق پوستر نویسندگان مارکسیست و برخی نویسندگان ترکمن و عکسهایی از آداب و سنن ترکمنها تلاش می‌شد تا حس قوم گرایی ترکمنها تشدید گردد. بتدریج این نمایشگاهها در مدارس، آموزشگاهها و دبیرستانهای منطقه گسترش یافت و چون در آنها همدردی با خلق ترکمن و تأکید بر مشکلات اقتصادی و فرهنگی منطقه بود، از جذابیت زیادی در بین اقشار مختلف بویژه دانش‌آموزان برخوردار شد و شکاف بین ترکمنها و غیر ترکمنها را تشدید کرد.

این گروهها با تبلیغ روی مفاهیمی همچون «خلق ترکمن» و تأکید بر ویژگیهای قومی منطقه بر طرح تقاضای خودمختاری از سوی ترکمنها و بازپس‌گیری زمینهای اجدادی خود می‌پرداختند. این نیروها همچون با تأکید بر اختلافات مذهبی این تضادها را تشویق می‌کردند.

آنان بعد از پیروزی انقلاب، با شناخت مشکلات منطقه از جمله مشکل زمین، اقدام به تشکیل شوراهای دهقانی کرده و زمینها را بین ترکمنها تقسیم کردند. همان طور که ذکر شد اصولاً مزارع منطقه از دورهٔ رضاخان و بعد در دوران محمدرضا شاه زیر پوشش کشت جدید قرار گرفت و سرمایه‌داران غیر بومی به تصاحب زمینها پرداختند و بخش اعظم ترکمنها به کارگران روزمزد تبدیل شده بودند. چنین کارگرانی طبعاً میل به زمین‌دار شدن داشتند و با وقوع انقلاب خواهان این امر بودند که گروههای چپگرا با شناخت این شرایط با سرعت وارد عمل شده و قبل از اینکه ابتکار عمل به دست دولت بیفتد، در روزهای اول پیروزی به تقسیم اراضی پرداختند و به این وسیله هواداران خود را در منطقه افزایش دادند. این در حالی بود که نیروهای انقلاب با تکیه بر موضعگیری رادیکال امام خمینی سمت‌گیری ضدفئودالی شدید داشتند و در حال اقدام برای حل مشکلات ارضی مناطق مختلف کشور بودند.[۱]

گروههای چپگرا در راستای اقدامات خود، به جذب حمایت برخی از روحانیون اهل سنت منطقه و برخی فئودالها و ملاکین منطقه پرداختند و با تشدید نگرانیهای مذهبی این روحانیون و یا نگرانی فئودالهای سابق از آیندهٔ منافع اقتصادی خود در منطقه از پشتیبانی آنها سود بردند.

اسنادی که بعدها از سفارت امریکا توسط دانشجویان منتشر شد از تلاش برخی دولتهای خارجی از جمله امریکا در حمایت از این جریانات سیاسی به منظور تعمیق و تشدید تضادهای قومی و بحران سازی در کشور حکایت دارد.[۲]

به هر حال در مقابل حرکتهای کمونیستی و ناسیونالیستی منطقه، فعالیت گروههای

---

۱. بعدها این اقدامات در قالب تأسیس هیأتهای هفت نفرهٔ واگذاری زمین گسترش یافت.

۲. رجوع شود به: دانشجویان پیرو خط امام؛ اسناد سفارت امریکا در تهران.

طرفدار و انقلاب نیز وجود داشت. آنان نیز در آستانهٔ انقلاب با تشکیل نمایشگاههای کتاب به رقابتی تنگاتنگ با چریکهای فدایی خلق پرداختند. این گونه اقدامات خودجوش حرکتی در مقابل فعالیتهای منسجم برنامه‌ریزی شده کمونیستها بود که بر سازماندهی نیروهای ترکمن و غیرترکمن طرفدار انقلاب می‌پرداختند.

به این ترتیب روند شکل‌گیری اوضاع در آستانهٔ پیروزی انقلاب در دو جهت متفاوت جریان داشت. از یکسو، جریانی که از جانب گروههای سیاسی کمونیستی بویژه فداییان، برخی فئودالها و روحانیون وابسته به رژیم قبل رهبری می‌شد و هدف آن تشدید تضاد بین دولت انقلابی و مردم منطقه بود و از سوی دیگر، جریان دیگری توسط بخشی از ترکمنها، شیعیان، ترکها و سنی‌های غیر ترکمن حمایت می‌شد، به حمایت از انقلاب اسلامی و رهبری امام خمینی مشغول بودند.

ب ـ روند ناآرامیها

در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ترکمنها به خیابانهای شهر گنبد کاووس و سایر شهرها ریختند و همبستگی خود را با انقلاب اعلام کردند.

در روز ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ یعنی یک روز پس از پیروزی انقلاب، جوانان مذهبی و طرفدار انقلاب در منطقه به شهربانی گنبد حمله و آن را خلع سلاح کردند و سپس در آن مستقر شدند.[۱]

به دنبال این واقعه در بعد از ظهر روز ۵۷/۱۱/۲۳ با تحریک چریکهای فدایی خلق، برخی هواداران آنها به نیروهای انقلابی مستقر در شهربانی هجوم آورده و خواهان تقسیم سلاحها شدند. در این زمان چریکهای فدایی با تبلیغ این شایعه «شیعه‌ها تفنگ‌ها را گرفته‌اند و قصد تلافی حمله چماق به دستهای ترکمن در دوران پهلوی را دارند» احساسات ناسیونالیستی ترکمنها را تحریک کردند. جوانان مسلمان برای اینکه کار به برادرکشی نیانجامد و اسلحه‌ها به دست چریکهای فدایی خلق نیافتد، از عناصر شهربانی دعوت کردند و پاسگاه را به آنها تحویل دادند و برای ختم غائله سلاحها را به

---

۱. مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ؛ مجموعه اسناد گنبد؛ ص ۳، سند ش ۱۱۲۵۵.

آنها برگرداندند.

با باز شدن مدارس فعالیت گروههای چپ در این مدارس افزایش یافت و با تأکید بر «انتخاب مسئولین منطقه از ترکمن» و همچنین تأکید بر «طرفداری از حقوق ترکمن» بخشی از دانش‌آموزان و معلمین را به خود جلب کردند.

در نیمهٔ اول اسفند ماه ۱۳۵۷ خانهٔ فرماندار سابق گنبد برای سازماندهی این نیروها اشغال و به مرکز ستاد خلق ترکمن تبدیل می‌شود و چهار تن از ترکمنهای عضو سازمان چریکهای فدایی به نامهای محمد درخشنده توماج، طوان محمد واحدی، عبدالکریم مختوم و حسنی جرجانی[۱] ادارهٔ آن را به عهده می‌گیرند، پس از آن کتابخانهٔ عمومی شهر گنبد مورد حمله قرار گرفت و به مرکز فرهنگی خلق ترکمن تبدیل شد. علاوه بر این کانون فرهنگی کودکان و سازمان زنان و خانهٔ پیشاهنگان را نیز اشغال کردند. پس از مدتی ستاد خلق ترکمن که اکنون به اوج قدرت خود رسیده بود زمینهای فئودالها را بین کشاورزان ترکمن تقسیم نمود و در تمام روستاهای ترکمن‌نشین، شوراهای دهقانی تأسیس کرد و به جذب روستاییان پرداخت.[۲]

در همین زمان و دقیقاً روز ۱۴ اسفند ۱۳۵۷ درگیری مسلحانه‌ای بر سر تغییر نام بندر شاه بین افراد کمیتهٔ انقلاب با هواداران چریکهای فدایی خلق در بندر ترکمن درگرفت.

نیروهای چپ با بزرگنمایی اخبار این درگیری در منطقه، اقدام به راه اندازی راهپیمایی علیه کمیته‌های انقلاب نمودند و مراکز آموزشی شهر گنبد را به مدت یک هفته تعطیل کردند.[۳] همچنین طی اطلاعیه‌ای تحت عنوان «درجه‌داران، سربازان و افسران ترکمن»، خواستار انحلال «ارتش ضد خلقی و برقراری ارتش خلق» با کمک فداییان خلق و مجاهدین خلق شدند و خواستار حفاظت از ترکمن صحرا توسط نظامیان ترکمن و پرسنل انقلاب مسلح یعنی چریکهای فدایی خلق گردیدند.[۴]

---

۱. نشریهٔ کار؛ ارگان چریکهای فدایی خلق؛ ویژه‌نامه (۱۶ اسفند ۱۳۵۷)، ص ۱.
۲. مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ؛ مجموعه اسناد گنبد؛ سند ش ۱۱۲۵۵۰.
۳. همان؛ سند ش ۱۱۲۵۷۸ ـ ۱۸.
۴. نشریهٔ کار؛ ارگان چریکهای فدایی خلق؛ ش ۳ (۲ فروردین ۱۳۵۸).

کانون فرهنگی سیاسی خلق ترکمن نیز با انتشار بیانیه‌ای علاوه بر موارد مذکور خواستار ادارهٔ تمام پادگانها و پاسگاهها به دست شوراهای انقلابی منطقه شد، همچنین آنها خواستار انحلال تمام کمیته‌های انقلاب اسلامی در منطقهٔ ترکمن صحرا و ادارهٔ امور شهرها توسط شوراهای منتخب مردم شدند.(۱)

در این شرایط در اول سال ۵۸ اوضاع منطقه بشدت بحرانی بود، به طوری که گزارش اوضاع شهر چنین ترسیم شده است:

> شهر تقریباً حالت متشنج دارد مردم تک تک از شهر خارج می‌شوند این روزهای ستاد خلق ترکمن کاملاً حالت تهاجمی به خود گرفته است آشکارا مقامات شهر را تهدید می‌کند و به دنبال یک بهانه است.(۲)

و در نهایت روز بعد، کشته شدن محصلی در تیراندازی یکی از ماموران کمیتهٔ انقلاب، شرایط لازم را برای گروههای چپ فراهم آورد و موجب حملهٔ فداییان و افراد ستاد کانون سیاسی خلق ترکمن به شهربانی گنبد شد. شهر سنگربندی شد و گروههای زیادی از هواداران فداییان و گروههای چپ وارد منطقه شده و آن نیروها را تقویت کردند،(۳) در روزهای بعد نیز درگیریها در شهر ادامه یافت.

در نتیجه جنگ اول گنبد بین کانون مرکزی شوراهای ترکمن و فداییان خلق با پاسداران انقلاب و کمیتهٔ امام در گنبد آغاز می‌شود.(۴) که در نهایت به کشته شدن بیست نفر و مجروح شدن چهل نفر انجامید.(۵) با شدت گرفتن درگیریها، آیت‌الله طالقانی در روز ۷ فروردین ۱۳۵۸ طی پیامی خطاب به مردم ترکمن صحرا، ضمن محکوم کردن نغمه‌های تجزیه طلبانه، خواستار ترک هر نوع مخاصمه و برخورد قهرآمیز و دخالت نظامی از هر فرد و یا گروهی شد. علاوه بر این مهندس مهدی بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت، نیز با صدور اعلامیه‌ای خبر داد که وقایع گنبد متاسفانه منجر به خلع سلاح

---

۱. اطلاعات؛ ۹ فروردین ۱۳۵۸.
۲. مرکز تحقیقات جنگ؛ مجموعه اسناد گنبد؛ سند ش ۱۱۲۵۸۷ـ۱.
۳. همان؛ سند ش ۱۱۲۵۵۰.
۴. مجلهٔ سروش؛ س ۱، ش ۱ (۱۳ اردیبهشت ۱۳۵۸)، ص ۲۸.
۵. کیهان؛ ۱۷ فروردین ۱۳۵۸، ص ۶.

چند پاسگاه ژاندارمری و دستگیری و اشغال شهربانی و چند پاسگاه گردیده است. نخست وزیر تأکید کرد با توجه به عدم امنیت منطقه و وجود خلای نیروهای انتظامی تصمیم گرفته شد تا این خلا به وسیله عناصری از ارتش ملی اسلامی تأمین گردد. بدین مناسبت تعدادی از برادران نظامی به اطراف شهر گنبد اعزام شده‌اند.[1] از سوی دیگر، وزیر کشور اعلام داشت که هیأتی مرکب از ۳ نفر از کارمندان عالی مقام به شهرستان اعزام شده‌اند تا با برقراری آتش‌بس بین طرفین به مسائل و مشکلات منطقه رسیدگی کنند. همچنین راه حلهای عاقلانه و صحیح را بیابند و برای اخذ تصمیم نهایی دولت، راه حل پیشنهاد نمایند.[2] به این ترتیب در حالی که تمام نوار مرزی ایران و شوروی در منطقهٔ گنبد بجز دو پاسگاه «اینجه برون» و «داشمند» در دست گروههای چپگرا بود و این دو پاسگاه نیز در محاصرهٔ این گروهها قرار داشت،[3] اعضای هیأت اعزامی دولت موقت برای پایان دادن به زد و خوردهای شهر گنبد کاووس وارد این شهر شد. با ورود هیأت اعزامی، طرفین مخاصمه دست از تیراندازی برداشتند و شهر آرامش خود را باز یافت. دولت نیز اعلام کرد که از امروز (۵۸/۱/۹) آتش بس در شهر اعلام شده است و نمایندگان اعزامی دولت مشغول شنیدن و بررسی درخواستهای اهالی می‌باشند.[4]

اما با اعلام شرایط خاص از سوی گروههای چپگرا که در قالب «ستاد مرکزی شوراهای خلق ترکمن صحرا» مذاکره می‌کردند، مذاکرات به بن بست رسید و مجدداً درگیریها در روز ۱۰ فروردین ۵۸ آغاز شد در این میان در حالی که رادیو عشق آباد ترکمنستان شوروی مرتباً به زبان ترکمنی مردم را تحریک و در گفتارهای خود آنها را به پایداری و استقامت در جنگ دعوت می‌کرد،[5] چند پاسگاه مرزی را خلع سلاح کرده و اسلحه‌های آنها را مصادره نمودند از جمله پاسگاه «اینجه برون» و «داشلی برون» و پاسگاه «باغلی مرام» را تصرف و یا محاصره کردند. در پی سقوط بسیاری از پاسگاههای

---

۱. همان؛ ۹ فروردین ۱۳۵۸.
۲. اطلاعات؛ ۹ فروردین ۱۳۵۸.
۳. کیهان؛ ۹ فروردین ۱۳۵۸.
۴. همان‌جا.
۵. اطلاعات؛ ۱۱ فروردین ۱۳۵۸.

مرزی تمام وسایل و تجهیزات پاسگاهها در اختیار این گروه قرار گرفت و به همین علت آنها از تمام پیامهایی که دولت و نیروهای انقلاب صادر می‌کردند، آگاه می‌شدند.[۱] از سوی دیگر، در حالی که درگیریها بشدت ادامه داشت، ترکمنهای چپگرا تعدادی از خیابانهای شهر را همچون خیابانهای میهن غربی امامزاده، کاخ غربی، دارایی غربی، شاه غربی، میدان بار و اطراف رود گرگان واقع در شمال گنبد را در کنترل خود گرفتند و به منازل و مغازه‌های افراد غیرترکمن حمله کردند و آن مکانها را آتش زدند، قصد آنها این بود که منطقهٔ گنبد را از افراد غیرترکمن تخلیه کنند.[۲]

در این حین، فرماندار گنبد و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی این شهر اعلام کردند که عده‌ای از اعضای چریکهای فدایی خلق در آشوبهای اخیر شهر دستگیر شده‌اند. به دنبال آن روزنامه‌ها نیز با دستگیرشدگان مصاحبه کردند و وابستگی آنها به چریکهای فدایی خلق را تایید نمودند.[۳] از طرف دیگر، روزنامهٔ کیهان به نقل از کسانی که آنان را سران ترکمن نامید، نوشت:

> ما قبل از پیروزی نهضت با مجاهدین (خلق) قرار گذاشتیم که تمامی منطقه ترکمن‌نشین، استان مستقلی گردد که مرکز آن گنبد باشد.[۴]

اما این سخن توسط سازمان مجاهدین خلق تکذیب شد.

در حالی که شدیدترین درگیریها و تیراندازیها در نقاط مختلف گنبد جریان داشت، مذاکرات بین هیأت اعزامی از دولت موقت و آیت‌الله طالقانی با نمایندگان ترکمنها ادامه یافت و سرانجام در ساعت ۱۱ شب ۱۱فروردین ۱۳۵۸ به نتیجه رسید و طرفین قرار داد آتش‌بس را امضا کردند؛[۵] اما این آتش‌بس هیچ گاه به طور کامل برقرار نشد. با سقوط پاسگاههای ژاندارمری منطقه توسط گروههای چپگرای ترکمن و ایجاد مزاحمت برای شهرها و بخشهای مجاور، با دستور مهندس بازرگان گردانهایی از نیروهای ارتش و

---

۱. همان‌جا.

۲. کیهان؛ ۱۱ فروردین ۱۳۵۸.

۳. همان؛ ۱۲ فروردین ۱۳۵۸.

۴. اطلاعات؛ ۱۲ فروردین ۱۳۵۸.

۵. مرکز مطالعات جنگ؛ مجموع اسناد گنبد؛ سند ش ۱۱۲۵۸۷، گزارش از درگیری اعضای کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن با پاسداران انقلاب.

رزمندگان انقلاب اسلامی با تجهیزات نظامی، از طریق گرگان راهی گنبد کاووس شدند.

به گزارش روزنامهٔ اطلاعات، هدف از اعزام گردان به گنبد کاووس، در وهلهٔ اول پاکسازی شهر گنبد و بازگرداندن آرامش به این شهر بود.[۱] با ورود این نیروها به صحنهٔ درگیری و به دنبال پایان یافتن زمان اولتیماتوم دولت، ساعت ۳ بعد از ظهر روز ۱۳ فروردین تیراندازی شدیدی بین طرفین درگیر در گنبد کاووس آغاز شد. با آغاز درگیریها، هیأت اعزامی وزارت کشور، دستور سرکوبی توطئه‌گران را صادر کرد. در پی صدور این فرمان و وارد عمل شدن نیروهای ارتش و سپاه پاسداران انقلاب، یک گروه مسلح از آمل که در وقایع گنبد کاووس شرکت داشتند و همچنین، ۷۰ تن از چریکهای فدایی مسلح، در حین درگیری با پاسداران انقلاب دستگیر شدند.[۲] در این جریان مدارکی مبنی بر تشکیلات اداره کردن ترکمن صحرا به صورت یک ایالت مستقل با مشی کمونیستی از شخصی غیرترکمن به نام مهندس صمدی بجستان به دست آمد.[۳] اما دراین زمان که با تلاش نیروهای انقلاب از جمله نیروهای ارتش، سپاه پاسداران انقلاب و کمیته‌های انقلاب نزدیک بود سنگرهای ضد انقلاب در گنبد یک به یک به تصرف درآید، و برای همیشه، به حضور آنان در منطقه پایان داده شود، بین هیأت اعزامی دولت و ستاد مرکزی شوراهای خلق ترکمن توافقنامه‌ای امضا شد که عملاً به نجات گروههای ضد انقلاب منجر گشت. بر اساس این توافقنامه طرفین دربارهٔ مسائل زیر به توافق رسیدند: ۱ـ عقب نشینی کامل طرفین از سنگرها و مواضع دفاعی و پاکسازی شهر؛ ۲ـ شروع مذاکرات دربارهٔ آزادی فوری دستگیر شدگان؛ ۳ـ انتقال سریع مجروحان به بیمارستانها؛ ۴ـ حفظ نظم شهر به وسیلهٔ ارتش. به این ترتیب، پس از هشت روز جنگ و خونریزی که بیش از ۳۰۰ کشته و شهید به جای گذاشت[۴] جنگ اول گنبد به پایان رسید. شهر به حالت عادی درآمد و کنترل آن به دست نیروهای ارتش جمهوری اسلامی ایران افتاد. رادیو لندن در گزارش ساعت ۱۵/۱۵ روز ۱۴ فروردین ۱۳۵۸ خود گفت:

---

۱. اطلاعات؛ ۱۴ فروردین ۱۳۵۸.
۲. کیهان؛ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۸.
۳. دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ رویدادها و تحلیل؛ ش ۱۲ (۲۵ اسفند ۱۳۵۹).
۴. مجموعه اسناد دفتر سیاسی؛ ش ۱۰۸ (۱ فروردین، ۳ شهریور ۱۳۵۹).

«ارتش ایران و واحدهای نیروی هوایی امروز بعد از ظهر بدون مقاومت وارد گنبدکاووس شدند و هم ترکمن‌ها و هم غیر نظامیان مسلح مواضع خود را ترک نمود.» رادیو لندن افزود:«زنان و مردان پیر ترکمن از واحدهای ارتش مانند یک ارتش آزادی بخش استقبال کردند» با وجود این، رادیوی مزبور ادعا کرد که شورشیان شکست نخورده‌اند.(۱)

متأسفانه واقعیت نیز چنین بود. با پایان یافتن جنگ اول و برقراری آتش‌بس موقعیت خوبی، برای ادامهٔ فعالیت فداییان خلق و فعالان ستاد مرکزی خلق ترکمن پدید آمد. به طوری که به تکمیل شوراهای روستایی پرداخته و با نفوذ در دستگاههای اداری و غصب مسئولیتها و اقدام به تشکیل کانونها و ستادهای مختلف از جمله کانون زنان ترکمن صحرا، دانش‌آموزان پیشگام گنبد، کانون جوانان پیشگام گنبد، معلمین پیشگام، شورای فارغ التحصیلان بیکار ترکمن صحرا، کانون هنری و فولکوریک خلق ترکمن، در صدد برآمدند تا قدرت را به دست بگیرند.(۲) این اقدامات به همراه قدرت‌نمایی در منطقه، فقط یک روز پس از برقراری آتش‌بس آغاز شد. درروز ۵ فروردین ۵۸ استاندار مازندران خواستار بازگشت پاسداران غیر بومی از شهر شد، اما در پاسخ، شورای خلق ترکمن طی اطلاعیه‌ای خواستار تشکیل شورای انقلابی ترکمن و سپردن مصالح خلق ترکمن به دست ترکمنها شد.(۳) در همین حال کمیتهٔ اعزامی کمیسیون حقوق بشر، کانون وکلا و جمعیت حقوقدانان نیز که تحت نفوذ چریکهای فدایی و مجاهدین خلق قرار داشتند، تشکیل یک جانبهٔ کمیتهٔ امام از افراد فارس زبان و انتصاب فرماندار فارس زبان برای شهرستان گنبد و توزیع سلاح بین جوانان فارس زبان وابسته به اعضای کمیته و اعمال تبعیضات و تعرضات ناروا نسبت به مردم ترکمن(۴) را عوامل درگیری و جنگ اول گنبدکاووس اعلام کردند. به این ترتیب این گروه به بدبین کردن اذهان مردم نسبت به نهادهای انقلاب تلاش می‌کردند. در همین حال هیأت اعزامی دولت به منطقه، افراد

---

۱. نشریهٔ ویژه خبرگزاری پارس؛ ۱۵ فروردین ۱۳۵۸.
۲. دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ رویدادها و تحلیلها؛ سند ش ۱۰۱.
۳. همان‌جا.
۴. کیهان؛ ۱۶ فروردین ۱۳۵۸.

کمیته‌ها و پاسداران انقلاب را از دخالت در امور امنیتی و انتظامی منع کردند.[۱] که این امر فرصت لازم را برای آزادی هر چه بیشتر فعالیت آنها فراهم آورد. به دست آمدن این فرصت و موقعیت برای گروههای فعال در منطقهٔ ترکمن صحرا، آنان با شدت بیشتری فعالیت کردند و شوراهای دهقانی، در شهرهای آق‌قلا، کومیش دفه، بندر ترکمن و کلاله در مناطق ترکمن نشین را با یک برنامهٔ حساب شده تشکیل دادند. در کنار آن با هدایت و رهبری کانون فرهنگی ـ سیاسی خلق ترکمن، چندین اتحادیهٔ دهقانی قد علم نمودند،[۲] به دنبال آن تقسیم زمینهای متعلق به وابستگان رژیم سابق را بین ترکمنها آغاز کردند با اینکه ۸۰ درصد روستاهای منطقه، مخلوطی از کشاورزان ترکمن و غیر ترکمن و سیستانی بود،[۳] زمینها فقط بین ترکمنها تقسیم شد. کشاورزان غیر ترکمن ،نه تنها سهمی از این زمینها نبردند بلکه در ادامهٔ سیاست تصفیهٔ قومی گروههای ترکمن، در معرض حملات روزافزون قرار گرفتند و اموال آنان به غارت رفت و منازل مسکونیشان نیز تخریب و ویران گشت. در این ارتباط روزهای بعد نیز راهپیماییها و تحصنهای بسیاری توسط گروههای چپ در منطقه سازماندهی شد و کارگران، معلمان و دیگر اقشار وادار به شرکت در این مراسم شدند، به این ترتیب ستاد مرکزی خلق ترکمن صحرا و در واقع فداییان خلق، این منطقه را تحت سلطهٔ خود گرفتند. آنها هر اقدامی می‌خواستند انجام می‌دادند و هر کسی را که می‌خواستند دستگیر و اموالش را غارت می‌نمودند و به نوامیس مردم تجاوز می‌کردند و حتی دولت در دولت تشکیل دادند. این مسأله تا بدانجا رسید که در روز ۲۳ فروردین ۱۳۵۸ به هنگام دیدار پاسداران انقلاب اسلامی گنبد و عده‌ای از مردم این شهر با امام خمینی، مادر شهیدی از میان حضار به پا خاست و فریاد برآورد:

> ای امام! ما در گنبد هیچ امنیت نداریم، ناموس و مالمان در خطر است. من دختر چهارده ساله‌ام را در آنجا گذاردم تا به حضور شما برسم. وقتی حرکت می‌کردم، دخترم گفت: مرا هم به خدمت امام ببر، مرا به چه کسی می‌سپاری؟ آیا من از خود و

---

۱. همان؛ ۲۱ فروردین ۱۳۵۸.
۲. مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ؛ مجموعه اسناد گنبد؛ سند ش ۲۵۶.
۳. همان‌جا.

ناموسم چگونه دفاع کنم؟ ای رهبر! من شرم دارم بگویم که مادری با گریه می‌گفت در جلوی روی من این گروه جنایتکار به دخترم تجاوز کرده و سر از بدن او جدا کردند.[۱]

در همین دیدار امام ضمن مفسد خواندن عناصر خلق ترکمن، مقابله با آنها را واجب دانسته و فرمودند: «به مسلمین، واجب است آنها را دفع کنند ولو به قتل آنها منجر بشود. و هر کسی پایداری کند ثواب دارد، و هر کس کشته بشود ثواب شهید دارد».[۲]

علاوه بر این، امام خمینی اخطار کردند: «این اشرار که اگر دست از شرارتشان برندارند ما با آنها معامله دیگر خواهیم کرد.»[۳]

با وجود این، ستاد شوراهای خلق ترکمن صحرا دست از اقدامات خود برنداشت و به انحای مختلف از جمله، انتشار اعلامیه‌های تهدیدآمیز از افراد غیر ترکمن خواستند تا ترکمن صحرا را ترک کنند. دراین ارتباط، روز ۲۸ فروردین ۱۳۵۸، خبرگزاری پارس در گزارشی از اوضاع منطقه اعلام کرد: «افراد ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا که در مهمانسرای فرمانداری نظامی گنبد مستقر هستند، شبانه به غارت اموال و احشام غیرترکمنها می‌پردازند و با ربودن تعداد زیادی گاو، مرغ و سایر لوازم خانگی و توزیع آنها بین ترکمنها این خانواده‌ها را از هستی ساقط کرده به این وسیله می‌خواهند موجبات فرار و ترک زندگی غیرترکمنها را فراهم کنند». علاوه بر این، بنا به گزارش همین خبرگزاری، پس از برقراری آتش‌بس، افراد مسلح ترکمن از فعالیت کشاورزی کشاورزان اهالی غیرترکمن مناطق و با معیوب کردن وسایل کشاورزان و ضبط اموال آنان، این افراد بی دفاع را مورد اذیت و آزار قرار و آنها را تهدید کردند که محل سکونت خود را ترک کنند. دربارهٔ نتیجهٔ این اقدامات، فرماندار گنبد گفت: «۲۰ درصد از اهالی غیر ترکمن گنبد محل زندگی خود را ترک کرده و بعضی از آنها برای همیشه از این شهر رفته‌اند».[۴] از سوی دیگر، کانون فرهنگی ـ سیاسی خلق ترکمن برای جذب هر چه بیشتر ترکمنها،

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۷، ص ۱۰.
۲. همان؛ ص ۹.
۳. همان‌جا.
۴. نشریهٔ ویژه خبرگزاری پارس؛ ۲۸ فروردین ۱۳۵۹.

فعالیتهای چشمگیری را در زمینهٔ فرهنگی در پیش گرفت. در نتیجهٔ این فعالیتها ۳۴ کتابخانهٔ روستایی توسط جوانان پیشگام ترکمن صحرا، در روستاهای منطقه دایر شد که اکثراً کتابهای مارکسیستی در آن ارائه می‌گردید. علاوه بر این، کانون در روستاها اقدام به نمایش فیلمهای سینمایی، برگزاری عکس از مبارزات مردم و کشته شدگان جنگ اول ترکمن صحرا و درگیریهای کردستان کرد. در همین زمان کانون فرهنگی نشریه‌ای ترکمن زبان به نام ایل گوجی (قدرت خلق) را انتشار داد که حاوی مسائل سیاسی و فرهنگی و اغلب تحریک کننده و ضد دولتی بود. سازمان چریکهای فدایی خلق، انتشار این نشریه را گام ارزنده‌ای در جهت اعتلا و اشاعه فرهنگ خلق ترکمن دانست.[۱] در بعد سیاسی نیز با نزدیک شدن به انتخابات مجلس خبرگان کانون فرهنگی ـ سیاسی خلق ترکمن و ستاد شورای مرکزی دو تن از اعضای چریکهای فدایی خلق به نام شیر محمد درخشنده توماج و عبدالحکیم مختوم را به عنوان نمایندگان خلق ترکمن معرفی کردند. در همین ارتباط، روز چهارشنبه سوم مرداد ۱۳۵۸ در پنجمین گردهمایی شوراهای روستایی ترکمن صحرا، در سخنانی ضمن اعلام این مطلب که در پیش‌نویس قانون اساسی هیچ‌گونه حقی برای خلقها از جمله، ترکمن در نظر گرفته نشده است، اظهار داشت که ما خواهان مجلس مؤسسانی بودیم که نمایندگان خلقها و زحمت کشان ایران را در خود داشته باشد. ولی آنها (امام) مجلس خبرگان را پیش کشیدند. وی در ادامهٔ سخنان خود هدف از حضور در انتخابات خبرگان را، استفاده از تریبون مجلس خبرگان جهت بیان ستمهایی که به خلق ترکمن و زحمتکشان این منطقه می‌شود، دانست.[۲]

اما به دنبال عدم راهیابی کاندیداهای ستاد و کانون فرهنگی ـ سیاسی خلق ترکمن (در واقع نمایندگان چریکهای فدایی خلق) به مجلس خبرگان که حکایت از عدم پایگاه مردمی آنان داشت، فعالیت خود را علیه مجلس خبرگان، دولت و امام و روحانیت در منطقه آغاز کردند. در این زمان، چریکها، دولت را متهم می‌کردند که آگاهانه برای زیر پا گذاشتن حقوق خلق ترکمن انتخابات را به سبک و شیوه‌ای ضد دمکراتیک برگزار کرده

---

۱. نشریهٔ کار؛ ارگان چریکهای فدایی خلق؛ س ۱، ش ۲۲ (۴ مرداد ۵۸).

۲. همان‌جا.

است.[۱] علاوه بر این، نشریهٔ کار ارگان سازمان، با تیتر کردن شایعاتی مانند «دولت با نقشه‌ای از پیش تعیین شده انحصارطلبان را به نمایندگی از خلق ترکمن وارد مجلس می‌کند.» و یا اینکه «انحصار طلبان دولتی با بر پا کردن صندوقهای رأی از شهرهای اطراف برای خلق ترکمن نماینده انتخاب نمودند»، و همچنین با نوشتن مطالب تحریک‌آمیز همچون «نمایندهٔ خلق ترکمن در مجلس خبرگان کیست؟» و یا «خلق ۸۰۰هزار نفری ترکمن در مجلس خبرگان نماینده ندارد»،[۲] به تحریک احساسات قومی و نژادی ترکمنها پرداخت. ستاد شوراها و کانون فرهنگی ـ سیاسی نیز انتخابات را «فرمایشی» دانسته، اعلام کرد که قوانین مصوب چنین مجلسی نمی‌تواند با خواست و حقوق خلقهای ایران و خلق ترکمن منطبق باشد.[۳] در پی این امر، اعتصابات و راهپیماییهای مختلف بار دیگر سرتاسر منطقه را فرا گرفت و اقدامات ضد دولتی افزایش یافت. ستاد شوراهای مرکزی ترکمن صحرا فعالیت جهاد سازندگی را در این منطقه تحریم کرد و مانع ورود اکیپهای جهاد سازندگی به روستاهای آن شدند.[۴] در این اثنا، گزارشهایی در برخی از روزنامه‌ها منتشر شد که مبنی بر ورود اسلحه از شوروی برای چریکهای فدایی خلق و دیگر گروههای حاضر در منطقه بود و انجمن اسلامی ترکمن صحرا نیز در گزارشی از اوضاع گنبد که در روزنامهٔ جمهوری اسلامی مورخه ۱۳۵۸/۶/۷ به چاپ رسید، فاش کرد که ستاد خلق ترکمن حدود ۱۰۰۰ قبضه سلاح ژ-۳ و کلاشینکف و یوزی در یکی از کوههای اطراف مخفی کرده است.[۵] اما در مقابل این اخبار و همچنین اخباری مبنی بر ایجاد ارتش سرّی و ستاد مخفی توسط ستاد خلق ترکمن و گروههای چپ و برپایی اعتصاب وکشاندن آنها به خیابانها و ذخیره‌کردن اسلحه و خرید و فروش آن و جلوگیری از فعالیتهای نهادهای دولتی و انقلابی از جمله جهاد

---

۱. همان‌جا.

۲. مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ؛ مجموعه اسناد گنبد؛ سند ش ۱۱۲۵۸۴-۱۲ (گزارشی از اوضاع ترکمن صحرا).

۳. نشریهٔ کار؛ ارگان چریکهای فدایی خلق؛ س ۱، ش ۴۶ (۷ شهریور ۱۳۵۸).

۴. کیهان؛ ۲۱ شهریور ۱۳۵۸.

۵. جمهوری اسلامی؛ ۷ شهریور ۱۳۵۸.

سازندگی، دولت اقدام قاطعی را انجام نمی‌داد.[۱] این ضعف برخورد باعث شد تا این نیروها با حمایت گروههای سیاسی با سابقه همچون سازمان فداییان خلق و در قالب شوراهای مرکزی ترکمن صحرا و کانون فرهنگی ـ سیاسی خلق ترکمن، حکومتی در منطقه ایجاد کنند، به طوری که هیچ اقدامی بدون اجازه و رضایت آنان امکانپذیر نبود. آنها ضمن اعمال نفوذ شدید در انتخاب مقامات محلی (همچون مسئول آموزش و پرورش) این اقدامات را تشدید می‌کردند،[۲] در انتخابات ریاست جمهوری نیز ضمن حمایت از مسعود رجوی، تبلیغات گسترده‌ای را به نفع وی انجام دادند، اما زمانی که وی از شرکت در انتخابات کنار گذاشته شد، انتخابات را تحریم کردند.[۳] در این زمان، سازمان چریکهای فدایی خلق (اکثریت) از طریق شوراهای شهری ـ روستایی، ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا، کانون سیاسی ـ فرهنگی خلق ترکمن و با حمایت سازمان مجاهدین خلق، حزب توده و گروهک پیکار، حاکمیتی بر سرتاسر منطقه دست و پا کرده و ترکمن صحرا را به جولانگاه خود تبدیل نموده بودند، به طوری که رفتن به روستاها بدون داشتن جواز ورود ستاد شوراهای خلق ترکمن، میسّر نبود.[۴] سازمان چریکهای فدایی خلق (اکثریت) که موقعیت سیاسی و پایگاه اجتماعی خود را در بین ترکمنها تثبیت شده می‌پنداشت، با نزدیک شدن ۱۹ بهمن، سالگرد حادثهٔ سیاهکل، درصدد برآمدند تا برای ایجاد «ترکمن صحرای خودمختار» و تحقق بخشیدن به شعار «ترکمن صحرا برای ترکمنها» با تحریک و تهییج ترکمنها، زمینهٔ درگیری با نیروهای پاسدار انقلاب و نهادهای انقلاب را فراهم نمایند. در این راستا، روز ۱۵ بهمن ۱۳۵۸ ستاد خلق ترکمن صحرا از فرمانداری درخواست کرد تا اجازه دهند روز ۱۹ بهمن ۱۳۵۸ (سالروز قیام سیاهکل) راهپیمایی کنند. در روز ۵۸/۱۱/۱۸، سازمان چریکهای فدایی خلق با پخش تراکتهایی از تمام کارگران، دهقانان، زحمتکشان، سربازان، روشنفکران، بازاریان، دانش‌آموزان، معلمین و روحانیون شهرها و روستاهای

---

۱. همان‌جا.

۲. مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ؛ مجموعه اسناد گنبد؛ سند ش ۱۱۲۵۸۷-۱.

۳. همان‌جا.

۴. همان؛ سند ش ۳۵۵۰-۱۱.

ترکمن صحرا، دعوت کردند که در راهپیمایی ۱۹ بهمن به مناسبت سالگرد دهمین سال قیام سیاهکل که در گنبد برگزار می‌گردد، شرکت نمایند.[۱] هم زمان با آن، موج تبلیغات و شعارها بر ضد نظام جمهوری اسلامی افزایش یافت و در منطقه شایع شد که امام خمینی دستور قتل عام سنی‌ها را صادر کرده است.[۲] در همین حال، چند روز قبل از راهپیمایی، عدهٔ زیادی از هواداران و اعضای چریکهای فدایی، مجاهدین خلق، حزب توده و گروهک پیکار از نقاط دیگر وارد گنبد شدند.[۳] ازسوی دیگر، جوّ خفقان و رعب و وحشتی که ستاد خلق ترکمن بویژه، در مدارس ایجاد کرده بودند، باعث شد، به مقابله برخیزند. روز ۵۸/۱۱/۱۸، طرفداران نظام جمهوری اسلامی از پخش اطلاعیهٔ راهپیمایی ۱۹ بهمن توسط ستاد و چریکهای فدایی جلوگیری کرده و شعار سر دادند که محال است در سرزمین اسلام، ما زنده باشیم و داس و چکش در وسط میدان شهر آویزان شود.[۴] علاوه بر این، در ساعت ۲ بامداد روز ۱۹ بهمن ۵۷ چند ساعت قبل از شروع راهپیمایی، چهار نفر از مسئولین ستاد شوراهای خلق ترکمن به شکل مشکوکی ربوده شدند[۵] و در روز ۱۹ بهمن ۱۳۵۸، دو گروه از راهپیمایان در مقابل هم صف‌آرایی کردند. یک گروه از راهپیمایان، طرفداران ستاد خلق سازمان چریکهای فدایی خلق بودند که منابع رسمی تعداد آنها را ده هزار نفر ذکر کردند،[۶] اما خود چریکها مدعی ۴۰ هزار نفر بودند.[۷] در مقابل این گروه هواداران نظام جمهوری اسلامی شامل برخی ترکمنها و از جمله مردم ترک و شیعه منطقه قرار داشتند این افراد خواستار آن بودند که راهپیمایی چریکها فقط در منطقه ترکمن نشین برگزار شود و به محلهٔ ترک‌نشین کشانده نشود.

---

۱. همان؛ سند ش ۱۶۲۵۵۵۰/۲.
۲. همان؛ سند ش ۲۵۷.
۳. همان؛ سند ش ۱۱۲۵۵۵۰.
۴. کیهان؛ ۱۹ بهمن ۱۳۵۷.
۵. همان؛ ۲۰ بهمن ۱۳۵۷.
۶. همان‌جا.
۷. نشریهٔ کار؛ ارگان چریکهای فدایی خلق؛ فوق‌العاده، ویژه وقایع ترکمن صحرا (دوشنبه ۲۷ بهمن ۱۳۵۸).

تجمع این دو گروه در نهایت به درگیری انجامید و تعدادی کشته و مجروح شدند[۱] در پی وقوع تیراندازیهای پی در پی، شهر متشنج گردید. مأموران شهربانی به اجبار محل درگیری را ترک کردند و اهالی غیرترکمن و هواداران انقلاب اسلامی برای مسلح‌شدن به‌اجبار به سوی مرکز سپاه و فرمانداری گنبد سرازیر شدند. به دنبال آن،نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، فعالیت خود را آغاز کردند؛ و در مراکز حساس شهر، از جمله ساختمانهای پست و تلگراف و مخابرات مستقر شدند. با وارد عمل شدن پاسداران انقلاب، هواداران چریکهای فدایی در مقابل کانون فرهنگی ـ سیاسی خلق ترکمن تحصن نمودند و با سردادن شعارهایی، خروج پاسداران انقلاب را از منطقه خواستار شدند. آنان با استفاده از تاریکی شب، اقدام به سنگربندی در اطراف ستاد مرکزی شوراهای خلق ترکمن و محلهٔ ترکمن نشین کردند. علاوه بر این به دنبال تخلیهٔ محله‌های ترکمن نشین، خانه‌های آنان را به سنگر و پناهگاه خود تبدیل کرده و از آنجا به سوی پاسداران انقلاب و افراد غیرترکمن تیراندازی می‌کردند. متقابلاً هواداران انقلاب ساکن گنبد نیز با بستن سنگر در محله‌های خود، آمادهٔ کمک به پاسداران شدند.[۲] در روز شنبه ۲۰ بهمن حدود ساعت ۲ بعد از ظهر به دنبال تیراندازی به خودروی سپاه پاسداران تیراندازیهای شدیدی بین طرفین درگرفت که در اثر آن، فرمانده سپاه گنبد به درجهٔ شهادت رسید و ۸ نفر دیگر زخمی شدند. به این ترتیب، جنگ بین نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و فداییان خلق برای تصرف نقاط حساس شهر گنبد آغاز شد. سکنهٔ شهر بویژه ترکمنها که از درگیری گروههای چپگرا متوحش بودند، به روستاها کوچ کرده و منازل خالی آنان به صحنهٔ جنگ خانه به خانه تبدیل[۳] گردید. روز ۲۱ بهمن، درگیریها با شدت بسیار بیشتری ادامه یافت و در آن نیز عده‌ای از طرفین، از جمله ۳پاسدار انقلاب اسلامی، شهید و مجروح شد.[۴] با شدت گرفتن درگیریها، ارتش در روز ۲۲ بهمن عملاً وارد جنگ شد. در این روز با هماهنگی سپاه و ارتش نقاط حساس

۱. مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ؛ مجموعه اسناد گنبد؛ سند ش ۱۱۲۵۸۷-۱.
۲. همان؛ سند ش ۱۱۲۵۵۰.
۳. همان‌جا.
۴. همان؛ سند ش ۱۱۲۵۷۸-۱۸.

شهر از دست چریکها خارج شد و آنها به طرف روستاهای اطراف عقب‌نشینی نمودند. در روز ۵۸/۱۱/۲۳، آخرین سنگرهای چریکها سقوط کرده و ستاد خلق ترکمن به تصرف نیروهای انقلاب اسلامی در آمد. روزهای بعد، پاکسازی روستاها نیز انجام شد و عدهٔ زیادی از عناصر ضد انقلاب دستگیر و یا کشته شدند. با شکست و عزیمت نیروهای ضد انقلاب، ارتش جمهوری اسلامی حفظ امنیت و انتظامات منطقه را به عهده گرفت.[۱] به این ترتیب، جنگ دوم گنبد با پیروزی نیروهای انقلاب به پایان رسید، چند روزبعد اجساد چهار تن از سران و گردانندگان ستاد خلق ترکمن در زیر پلی کشف شد.

چریکهای فدایی طی بیانیه‌ای اعلام کردند:

> ... این چهار نفر ساعت ۲ بعد از نیمه شب ۱۹ بهمن ماه یعنی چند ساعت قبل از برگزاری مراسم سیاهکل توسط پاسداران بازداشت و سپس به زندان اوین تهران تحویل داده شده‌اند.[۲]

در این بیانیه تلویحاً خلخالی و بنی‌صدر (رئیس جمهور) عاملان این قضیه معرفی شده و از آنان در این مورد توضیح خواسته شده بود. مجاهدین نیز در همین ارتباط مواضعی مشابه و بلکه تندتر از چریکها اتخاذ نمودند.[۳]

خلخالی از این موضوع اظهار بی‌اطلاعی کرد و اعلام نمود در این زمینه نه فقط هیچ دخالت، بلکه هیچ گونه اطلاعی نیز نداشته است.[۴]

روز بعد اعلام شد گروهی به نام فداییان ترکمن، با ادعای اینکه قصد دارند با نفوذ توده‌ایهایی که «ستاد خلق ترکمن» را غصب کرده‌اند، مبارزه کنند مسئولیت قتل افراد مذکور را بر عهده گرفتند.[۵]

با تسلط نیروهای انقلاب در منطقه و گذشت زمان بتدریج ناآرامیها مهار شد. پس از آن دولت توانست با از میان بردن موانع ارضی و اقتصادی، تحکیم و سازماندهی نهادها

---

۱. همان‌جا.
۲. نشریهٔ کار؛ ارگان چریکهای فدایی خلق؛ ۸ اسفند ۱۳۵۸.
۳. کیهان؛ ۶ اسفند ۱۳۵۸.
۴. همان؛ ۱۶ اسفند ۱۳۵۸.
۵. همان؛ ۷ اسفند ۱۳۵۸.

و نیروهای امنیتی و نظامی و بالاخره تبلیغات مناسب و به موقع، موقعیت نیروهای مذهبی و طرفدار نظام را در برابر مخالفان استحکام بخشد.[۱] بعد از این درگیریها تا حد زیادی از حضور و نفوذ نیروهای چپ در منطقه کاسته شد. گروههای چپ یک سال بعد از آن ـ که این گروهها در صحنهٔ سیاسی ایران حضور داشتند ـ همچنان به بحثهای مطبوعاتی و تبلیغاتی پیرامون مسائل ترکمنها ادامه می‌دادند. آنها با طرح و تبلیغ روایتی حماسی و رمانتیک از درگیریهای بهار ۱۳۵۸ در گنبدکاووس همچنان درصدد بودند به تحرک سیاسی ترکمنها دامن بزنند. اما از سوی دیگر، حکومت جدید نیز به منظور ایجاد آرامش در منطقه علاوه بر تقویت حضور و نظارت نظامی و امنیتی خود، در صدد اجرای یک برنامهٔ اصلاحات ارضی معتدل و میانه‌رو برآمد و بخشی از اراضی مصادره شده و همچنین اراضی موات و بایر را در میان برخی از کشاورزان بی‌زمین منطقه تقسیم کرد.

ج ـ نتیجه‌گیری

به طور کلی ناآرامیها و تحرک سیاسی در مناطق ترکمن‌نشین طی سالهای اولیه بعد از انقلاب اسلامی، بیش از آنکه ناشی از مسائل قومی و مذهبی باشد ناشی از رقابتهای سیاسی و تحرک گروههای چپ و عمدتاً غیر محلی در منطقه بود که در جهت تشدید تضادهای منطقه‌ای و قومی و بحران‌زایی در کشور به منظور بهره‌برداری سیاسی انجام گرفت. در اینجا نیز همچون کردستان و بلوچستان و... گروههای چپگرا که نتوانسته بودند در ساختار سیاسی مرکزی، نقش مورد انتظار خود رابه دست آورند، در صدد بودند تا با تشدید ناسازگاریها و کشمکشهای منطقه‌ای اوضاع سیاسی را به سود خود تغییر دهند. هدف آنها این بود که در مناطق پیرامونی کشور، کانونهایی برای جذب نیرو و فعالیت ایجاد کنند، اما با تضعیف و سپس محو نیروهای چپگرا در منطقه و همچنین در سطح کلی کشور، تحرک سیاسی در میان ترکمنها نیز از میان رفت و این امر نشان دهندهٔ آن بود که مردم منطقه از ناآرامیها حمایت نمی‌کردند هر چند وجود تمایزات قومی، مذهبی،

---

۱. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۳۳۵.

اقتصادی و جغرافیایی منطقه همواره سیاستگذاری متناسب و هوشمندانه‌ای را از سوی دولت مرکزی می‌طلبید.

گفتار دوم: بحران‌زایی گروههای سیاسی چپگرا در کردستان

کردها که اغلب در غرب و شمال غربی ایران زندگی می‌کنند یکی از اقلیتهای قومی - زبانی ایران محسوب می‌شوند که دنبالهٔ قومی آنان در کشور ترکیه و عراق و سوریه ادامه دارد. اصولاً مناطق کردنشین تا قرن سیزدهم هجری (قرن ۱۹ میلادی) بین ایران و عثمانی تقسیم شده بود. بعد از جنگ جهانی اوّل مناطق کردنشین عثمانی نیز بین سه کشورترکیه، عراق و سوریه تقسیم شد. اما تنها از اواخر قرن نوزدهم میلادی بود که احساسات قومگرایانه در میان کردها بتدریج ظاهر شد که این امر ابتدائاً در عثمانی ظهور پیدا کرد.

یکی از دلایل این وضع، وجود گروه قابل ملاحظه‌ای از نیروهای فکری در میان کردهای عثمانی بود که از تعلقات قبیله‌ای فراتر رفته بودند و مبلّغ افکار و احساسات قومگرایانه (ناسیونالیستی) بودند. پیدایش چنین نیروئی درمیان کردهای ایرانی، دست‌کم تا هنگام جنگ جهانی دوم به تأخیر افتاد. با وجود این، کردهای ایرانی نیز از اواخر قرن ۱۹ بر تحرکات سیاسی خود افزودند اما تحرکات آن دوران غالباً در شکل شورشها و یاغی‌گریهای محلی و قبیله‌ای ظاهر می‌شد. این تحرکها یا علیه حکومت مرکزی و گاه نیز در ائتلاف با دوّل مرکزی و علیه دشمن مشترک ظاهر می‌شد.[1] در سالهای بعد از جنبش مشروطه‌خواهی از جمله اینگونه تحرکات، شورش اسماعیل سمیتقو بود که در منطقه آذربایجان غربی اتفاق افتاد و تا سالهای جنگ جهانی اوّل و بعد از آن (تا سالهای اولیه حکومت رضاشاه) ادامه یافت. سمیتقو نیز خواهان اتحاد همه کردها در چهارچوب یک کشور مستقل کرد بود اما شورش او با چپاولگریهای محلی درهم آمیخته بود.

در دوران رضاشاه با اجرای سیاستهای تمرکز گرایانه در سطح کشور و سیاست

---

۱. کاتم، ریچارد؛ ناسیونالیسم در ایران؛ ص ۷۷.

اسکان اجباری عشایر و قبایل کرد بر جمعیت یکجانشین و شهرنشین کرد افزوده شد و شورش رهبران اکراد سرکوب شدند.[۱] با اشغال ایران در جنگ جهانی دوم و سقوط دولت رضاشاه و حضور نیروهای ارتش سرخ در مناطق کردنشین شمالی غربی ایران، فعالیت گروهها و رهبران کرد افزایش یافت، در این مورد نیز همچون آذربایجان، رهبران شوروی و فرماندهان ارتش سرخ درصدد تأثیرگذاری بر جهت‌گیری این گروهها و رهبران برآمدند. درسال ۱۳۲۴ رئیس جمهور آذربایجان شوروی دو بار رهبران کرد را به باکو دعوت کرد و آنها را تشویق کرد که با فرقهٔ دمکرات آذربایجان همکاری کنند. در آبان ۱۳۲۴ رهبران کرد نیز تشکیلات خود را تحت‌عنوان فرقه دمکرات کردستان گسترش دادند.[۲] برنامهٔ این فرقه برضرورت خودمختاری کردستان در چهارچوب ایران و رسمیت یافتن زبان کردی تأکید می‌کرد. بالاخره در آذر همان سال حکومت خودمختار کردستان در مهاباد با مساعدت ارتش سرخ تشکیل شد. بعد از پایان جنگ و خروج ارتش شوروی از ایران، جمهوری مهاباد نیز سقوط کرد و با قدرت دولت مرکزی شرایط سالهای قبل از اشغال ایران دوباره در این مناطق برقرار شد، دولت هرگونه نشانهٔ ناسیونالیسم و قومگرایی کردی را از بین برد و مطبوعات کردی و آموزش زبان کردی و حتی کاربرد آن در محافل رسمی نیز ممنوع شد.[۳]

تا هنگام وقوع انقلاب اسلامی، فرایند ادغام کردها و مناطق کردنشین در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی مرکز بسیار کند، پیش رفت. ایجاد گسترش شبکه‌های ارتباطی، آموزش و پرورش، سرمایه گذاریهای عمرانی و صنعتی در مناطق کردنشین و واگذاری مناصب اداری، نظامی و سیاسی مهم به کردها، بسیار ناچیز بود. به‌علاوه طی این دوران مناطق کردنشین ایران بشدت تحت تأثیر رویدادها و تحولات برون‌مرزی و بویژه تحرک سیاسی ـ نظامی کردهای عراق قرار داشت. چنین شرایطی ازیکسو به تداوم و گاه تقویت ناسیونالیسم کردی و گرایش گریز از مرکز در میان محافل سیاسی قومی کرد کمک می‌کرد و از سوی دیگر، امکان فعالیت هر چند محدود را بویژه

---

۱. شمیم، علی اصغر؛ ایران در دوره سلطنت قاجار؛ ص ۶۴۰.

۲. جامی، ت.؛ گذشته چراغ راه آینده؛ ص ۳۱۴ ـ ۳۱۶.

۳. کاتم، ریچارد؛ ناسیونالیسم در ایران؛ ص ۸۱ ـ ۸۲.

در مناطق کردنشین عراق به آنها می‌داد. دولت ایران (رژیم شاه) نیز عمدتاً از طریق کنترل شدید مناطق کردنشین و زد و بستهای سیاسی در سطح منطقه، درصدد حفظ آرامش در کردستان بود. به عنوان مثال، در اوایل دهه پنجاه، شاه اختلاف خود با رهبران وقت عراق را با کردها پیوند زد. او در جریان تنشهای ایران و عراق از گروههای ناراضی کُرد در عراق حمایت کرد و از آنها به عنوان اهرمی برای فشار بر عراق استفاده کرد. اما شاه بزودی مسائل خود را با عراق حل کرد و دست عراق را برای سرکوب کردها باز گذاشت.

الف ـ گروههای مؤثر در بحران کردستان بعد از انقلاب

در دوران انقلاب اسلامی کردها نیز همچون دیگر آحاد مردم در تظاهرات خود در شهرهای مهاباد، مریوان، سنندج و دیگر شهرهای کردنشین سرنگونی نظام ستم‌شاهی را طلب می‌کردند. کلر بریر محقق فرانسوی که به همراه پیربلانشه در دوران پیروزی انقلاب در ایران حضور داشته و از وقایع انقلاب گزارش تهیه می‌کرد، در گفتگو با میشل فوکو با اشاره به سنی مذهب بودن کردها (پیروی از امام شافعی) در باره حضور آنان در صحنه‌های انقلاب می‌نویسد:

> یکی از نمونه‌های با معنی این جنبش انقلاب اسلامی، اتفاقی است که برای کردها روی داده است کردها که اکثر آنها سنّی هستند و گرایشهای خودمختاری طلبانه دیرپای دارند طرفداری از این قیام کرده‌اند. همه فکر می‌کردند که آنها مخالفت خواهند کرد ولی کردها از جنبش طرفداری کرده‌اند به گفتهٔ آنها: درست است که ما سنی هستیم، ولی قبل از هر چیز مسلمانیم، ما قبل از هر چیز ایرانی هستیم و در تمام ایران سهم داریم، ما می‌خواهیم شاه برود.[۱]

به گفتهٔ محقق مذکور:

> در دوران انقلاب، شعارها در کردستان نیز دقیقا همان شعارهای تهران یا مشهد بود که عبارت بودند از: زنده‌باد خمینی ،مرگ بر شاه.[۲]

با اوجگیری انقلاب ۱۳۵۷ گروههای سیاسی مختلف کرد که قبلاً در خارج کشور و یا

---

۱. بریر، کلر و پیر بلانشه؛ ایران: انقلاب به نام خدا؛ ص ۲۶۰ ـ ۲۶۱.

۲. همان‌جا.

زندان به سر می‌بردند، با اهداف مختلفی همچون ایجاد جامعه سوسیالیستی، برپایی کردستان بزرگ، ایجاد خودمختاری برای کردستان و یا انگیزه‌های قدرت‌طلبی سیاسی و شخصیتی بتدریج به کردستان بازگشتند و با کمک گروههای سیاسی غیربومی، فعالیت خود را از سر گرفتند و به منظور کسب قدرت‌سیاسی به طرح فوری مشکلات موجود منطقه پرداخته و از آنها به‌عنوان ابزاری برای بسیج توده‌ها در جهت اهداف خود و مبارزه‌جویی علیه دولت نوپای انقلاب استفاده کردند. که به بررسی مهمترین این گروهها می‌پردازیم.

الف ـ ۱ ـ حزب دموکرات کردستان

عمده‌ترین و مهمترین تشکیلات‌سیاسی ـ نظامی فعال در بحران کردستان، حزب دموکرات کردستان ایران به رهبری عبدالرحمن قاسملو بود. منشأ ظهور این حزب از یکسو ریشه در حرکتهای ناسیونالیستی کردی در منطقه بعد از جنگ جهانی‌اوّل که شعار حمایت از ایجاد کردستان بزرگ را مطرح می‌کردند، داشت و از سوی دیگر، حضور نیروهای ارتش سرخ در جنگ جهانی دوم در ایران در شکلگیری این حرکتها مؤثر بود. آنان با تحریک قاضی محمد یکی از روحانیون کرد که دارای گرایشهای قومی بود در ۱۳۲۴ اقدام به تأسیس حکومت خودمختار کردستان و جمهوری مهاباد در زیر چتر ارتش سرخ نمودند. وی حزب دموکرات کردستان ایران را با شعار خودمختاری برای کردستان و دموکراسی برای ایران تأسیس کرد.

این حزب بعد از فروپاشی جمهوری خودمختار مهاباد به رکود گرایید و بعد از کودتای ۲۸ مرداد متلاشی شد و بسیاری از سران آن دستگیر و اعدام شدند و عده‌ای نیز به عراق فرار کردند و برخی اقدامات علیه دولت را سازمان دادند. ضمن آنکه با گذشت زمان تحت تأثیر حزب دموکرات عراق به راست گرایش پیدا کردند اما در مجموع حزب تا سال ۵۷ در داخل کشور فعالیت چندانی نداشت. در اجلاسی که در سال ۱۳۵۲ در عراق تشکیل شده بود، عبدالرحمن قاسملو به عنوان رهبر جدید حزب برگزیده شد وی که تحصیلات خود را در رشته اقتصاد در دانشگاه پراگ در چکسلواکی گذرانده و دارای

تمایلات چپگرایانه بود درسال ۵۷ بعد از پیروزی انقلاب وارد کشور شد و در فضایی آماده و مناسب فعالیت علنی حزب را اعلام کرد و به‌عنوان یکی از مهمترین گروههای نقش‌آفرین در صحنه سیاسی کردستان به ایفای نقش پرداخت. حزب دمکرات روابط دوستانه‌ای با حزب توده داشت و عضو بین‌الملل دوم سوسیالیست بود اما ادعای مارکسیستی لنینیستی نداشت حزب دمکرات براساس اساسنامه‌اش خواستار تشکیل جامعهٔ سوسیالیستی و تفکیک مذهب از دولت بود و از نظر تشکیلاتی بر پایه سانترالیسم دمکراتیک استوار بود که در آن تصمیمات ارگانهای مافوق بدون قید و شرط از طرف ارگانهای پایین لازم الاجرا بود.

این حزب یک حزب سوسیال دموکرات با سیاستهای شدید قومگرایانه بود. رهبری آن را نخبگان شهری در دست داشتند و نشریهٔ رسمی آن به نام کردستان منتشر می‌شد. محوری‌ترین خواسته حزب دموکرات کردستان، خودمختاری خلق کرد بود که این موضوع در اعلامیه‌های حزب در ماههای منتهی به پیروزی انقلاب و سخنان مسئولین حزب بعد از پیروزی بخوبی مشهود است.[1] عبدالرحمن قاسملو در رسالهٔ دکتری خود با عنوان «کردستان و کردها» که در دههٔ ۱۹۶۰ در لندن منتشر شد به این موضوع اذعان دارد که طرح خودمختاری به مثابهٔ ابزاری تاکتیکی برای اهداف استراتژیک یعنی ایجاد کردستان بزرگ از طریق وحدت سرزمینی کردهای ایران، ترکیه، عراق و سوریه است[2] که این به معنای تجزیهٔ ایران بود.

الف ـ ۲ـ کومله (سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان)

یکی از گروههای مؤثر دیگری که بحران کردستان را رقم زد سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومله) بود که بعد از حزب دمکرات، مهمترین تشکیلات سیاسی نظامی کردستان ایران بعد از پیروزی انقلاب محسوب می‌شد. این سازمان در بهمن ۵۷ اعلام موجودیت کرد. این گروه و هواداران این سازمان ابتدا و به منظور تعدیل واکنش

---

۱. رجوع شود به: بیانیه کمیتهٔ مرکزی حزب؛ ۱۶ دی ۵۷ ؛ کیهان؛ ۳ اسفند ۱۳۵۷ (مصاحبه با قاسملو).
۲. رجوع شود به: طبری، احسان؛ کژراهه: خاطراتی از حزب توده؛ ص ۳۰۰.

اکراد مسلمان در قبال یک سازمان مسلح مارکسیستی، ناگریز در برخی شهرهای کردستان، عنوان «جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب» و یا عنوان «اتحادیهٔ دهقانی» را برای فعالیت خود برگزید اما این استتار بعد از مدتی از بین رفت و سازمان مواضع خود و نام خود را به شکل شفافتری اعلام نمود.

کومله از همان ابتدا یک سازمان مائوئیستی بود که بوضوح از ضعف ایدئولوژیک رنج می‌برد و برای راهنمایی تئوریک به سازمانهای ایرانی غیرکردی نظیر پیکار متکی بود با وجود اینکه کردستان یک منطقهٔ روستایی و کشاورزی بود کومله خود را پیشاهنگ پرولتاریای کردستان می‌دانست و حزب دموکرات کردستان را نمایندهٔ بورژوازی به حساب می‌آورد.[۱]

هدف اصلی کومله (علی‌رغم ابهامات و تضادهای مختلف) رسیدن به یک جامعهٔ سوسیالیستی با قرائت مائوئیستی بود. به اعتقاد رهبران کومله، تا استقرار کامل حاکمیت طبقهٔ کارگر در ایران که گذر از فازهای متعددی را می‌طلبد، مبارزه ادامه خواهد داشت. از این منظر حق تعیین سرنوشت فقط در درون جامعهٔ سوسیالیستی تحقق خواهد یافت. آنان جامعهٔ ایران را جامعه‌ای نیمه مستعمره ـ نیمه فئودالی ارزیابی می‌کردند که باید دهقانان را در تشکلهای دهقانی سازماندهی کرده و با مبارزهٔ طبقاتی به کسب قدرت سیاسی نایل آمد. پس از آن جامعه را صنعتی کرد و در مرحلهٔ توسعهٔ صنعتی، با استقرار حاکمیت طبقهٔ کارگر، تضاد خلقها را حل کرد.[۲]

کومله برخلاف حزب دموکرات از نظر تئوریک اعتقادی به خرده ناسیونالیسم و ملی‌گرایی محدود کردی نداشت لکن از نظر تاکتیکی معتقد بودند که می‌توان از ناسیونالسیم کردی جهت رسیدن به اهداف دیگر بهره‌برداری کرد و حقوق تمام خلقهای ایران را با کردستان پیوند زد و شرایط مساعد را برای مبارزه در سایر نقاط ایران فراهم آورد.[۳] این گروه، جمهوری اسلامی را رژیمی ارتجاعی و ضدخلقی می‌دانست که باید

---

۱. بهروز، مازیار؛ شورشیان آرمانخواه، ناکامی چپ در ایران؛ ص ۲۲۲.
۲. جلائی‌پور، حمیدرضا؛ کردستان و علل تداوم بحران آن پس از انقلاب؛ ص ۵۹.
۳. دفتر سیاسی سپاه؛ کردستان، امپریالیسم و گروههای وابسته؛ ص ۲۷۹.

سرنگون می‌شد و تضادی آشتی‌ناپذیر بین خود و جمهوری اسلامی قائل بود.[۱] بر همین اساس خواستار استفاده از ابزارهای قومی به منظور گسترش بحران و در نهایت سرنگونی رژیم بود. براساس تحلیلهای گروه مذکور، دولت قادر به حل مشکلات قومی نخواهد بود لذا تحریک احساسات و شورشهای قومی ستون اصلی استراتژی مبارزهٔ کومله علیه دولت را تشکیل می‌داد و معتقد بود باید این مبارزه را درمیان دیگر اقوام مانند آذربایجان و دهقانان و کارگران از جمله کارگران شرکت نفت گسترش داد.[۲]

این گروه در این راستا و به منظور گسترش بحران قومی از ابزارهای مختلف بهره می‌جست. از جمله با آگاهی از حساسیت زمین در کردستان از موضوع حمایت از دهقانان به مصادرهٔ زمینها اقدام می‌کرد و با تشکیل اتحادیه‌های دهقانی درصدد گسترش نفوذ خود بود. از سوی دیگر، با ترویج اخلاق و فرهنگ غیرمذهبی و ترویج روابط آزاد بین دختران و پسران سعی در گسترش عضوگیری از بین جوانان داشت.

کومله بیش از هرگروه سیاسی دیگر درکردستان از نظر رفتار، جنگ‌طلب و ستیزه‌جو بود و روحیهٔ ماجراجویی و قدرت‌طلبی سیاسی آن بر مواضع ایدئولوژیک آن غلبه داشت به‌طوری‌که حتی حزب دموکرات کردستان را نیز تحمل نمی‌کرد و رهبران آن را با القابی همچون بوژروا، لیبرال، ناسیونالیست و ضدانقلاب معرفی می‌کرد و معتقد به افشای ماهیت حزب دموکرات بود. به طوری که در سالهای بعد بین این دو گروه درگیریهای مسلحانه مختلفی نیز رخ داد و تعدادی از طرفین کشته شدند.[۳]

کومله در ارتباط با شعار خودمختاری حزب دموکرات معتقد بود که خودمختاری تا حدی مشکلات کردستان را حل خواهد کرد و نه کل آن را[۴] و بر این اساس مواضع تندروانه‌تری نسبت به این حزب داشت.

این اختلاف مواضع بین این گروهها، در جریان بحران کردستان و در مذاکرات بین این گروهها با نمایندگان دولت خودنمایی می‌کرد و رسیدن به هرگونه توافق را دشوار می‌ساخت.

---

۱. همان‌جا.

۲. همان‌جا.

۳. مقصودی، مجتبی؛ تحولات قومی در ایران: علل و زمینه‌ها؛ ص ۳۰۸.

۴. همان‌جا.

الف ـ ۳ـ چریکهای فدایی خلق

یکی از دیگر از بازیگران بحران کردستان در سالهای پس از پیروزی انقلاب‌اسلامی، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران بود. تمرکز فعالیت در کردستان سیاستی بود که رهبری سازمان چریکهای فدایی خلق اتخاذ نمود و هدف آن این بود که از طریق کردستان، مقدمات امر را برای تأسیس یک حکومت سوسیالیستی در یک منطقه آزاد شده فراهم نمایند و سپس حاکمیت خود را به تمام ایران گسترش دهند.(۱) تزی که قبلاً توسط ارنستو چه‌گوارا، رژی دبره و فیدل کاسترو درکوبا و برخی دیگر ازکشورهای امریکای لاتین تجربه شده بود و تجربهٔ مشابه آن در اولین سالهای تشکیل سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در منطقهٔ سیاهکل استان گیلان در بهمن ۱۳۴۹، با شکست روبه رو گردید.

این سازمان بعد از انقلاب تجمعی به نام «شورای خلقهای ایران» را در سال ۵۸ تشکیل داد و در قطعنامهٔ اولین کنگره این شورا تأکید کرد که جمهوری ایران اجتماعی از نواحی خودمختار با حقوق مساوی است که باید به شکل فدرال اداره شود(۲) فداییان خلق، در برخوردهای نظامی با ارتش در کردستان و نیز حوادث سیاسی روزهای اوّل انقلاب در این منطقه دخالت زیادی داشتند. اصولاً این گروه و دیگر چپگرایان غیرکرد به فعالان سیاسی جهت‌دهی سیاسی نمودند و در ایجاد انشعابات بعدی در سازمانهای سیاسی کرد نقش مهمی را ایفا کردند.

الف ـ ۴ـ حزب توده و دیگر گروههای چپگرا

حزب توده نیز تلاش وسیعی را برای گسترش نفوذ خود در سطح منطقه انجام داد به گفته نورالدین کیانوری، دبیر اوّل کمیته مرکزی حزب توده:

> این حزب در قضایای کردستان به لحاظ مقطعی سه هدف عمده را دنبال می‌کرد:
>
> ۱ـ میانجیگری و حل اختلاف میان گروههای سیاسی فعال درکردستان بویژه

---

۱. خیری مطلق، نگاهی به کردستان و جنبشهای کردی در قبل و بعد از انقلاب؛ ص ۸۲.

۲. احمدی، حمید؛ قومیت و قومگرائی در ایران، از افسانه تا واقعیت؛ ص ۲۵۶ ـ ۲۵۷.

حزب دمکرات کردستان و کومله.

۲ـ متقاعد کردن رهبران حزب دمکرات کردستان و سازمان انقلابی زحمتکشان ایران و سازمان چریکهای فدایی خلق به تغییر فاز فعالیت خود از مبارزهٔ مسلحانه به مبارزه سیاسی.

۳ـ مطرح نمودن حزب‌توده به‌عنوان حزب برتر منطقهٔ ایران و جذب و جلب دیگر گروههای سیاسی زیر چتر این حزب.[۱]

در کنار این نیروها دیگر احزاب و گروههای خلق الساعه و کم توان نظیر: گروه رزمندگان، پیکار، شفق سرخ، اشرف دهقان، خبات (مبارزان)، طوفان، راه کارگر، طرفداران انور خوجه، جمعیت آزادی و حزب نجات، عناصر و نیروهای دیگر خارج از چهارچوبهٔ حزبی به نقش‌آفرینی در کردستان مشغول بودند.[۲] برخی از نیروهای گارد شاهنشاهی و تعدادی از فئودال و سران ایلات و عشایر و ساواکیها را می‌توان در زمرهٔ نیروهای مؤثر در کردستان ذکر کرد.

در رژیم شاه برخی از سران ایلات و عشایر، ارتباط تنگاتنگی با دستگاه حکومتی و ساواک داشتند و برخی دیگر نیز زمینهای خود را در جریان اصلاحات ارضی از دست داده بودند. هریک از این رهبران با توجه به سوابق و نیز علایق جدید درصدد کسب قدرت از دست رفتهٔ خود، در سطح منطقه از طریق عملیات ایذائی در ماههای اولیه بعد از انقلاب برآمدند. پالیزبان (به‌عنوان رهبر یکی از ایلات مناطق کرمانشاه) و سالار جاف در زمره این عناصر بودند. رؤسای ایلاتی همچون شکاک، هرکی و بیگ زاده نیز در اوایل انقلاب جزء متحدان حزب دمکرات محسوب می‌شدند.[۳]

دربارهٔ شرکت تعدادی از ساواکیها و افراد گارد شاهنشاهی در آتش‌افروزیهای کردستان، باید به شرایط انقلاب اشاره کرد، چرا که با پیروزی انقلاب، تعدادی از ساواکیها که جانشان را در خطر می‌دیدند، به کردستان فرار کردند و با توجه به شرایط مساعد منطقه در آنجا ماندگار شده و سپس عملیاتی را برنامه‌ریزی و هدایت کردند.

---

۱. کیانوری، نورالدین؛ مواضع ما درباره شوراها، کردستان و جبهه متحد خلق (پرسش و پاسخ ۶)؛ ص ۱۸ ـ ۱۹.
۲. مقصودی، مجتبی؛ تحولات قومی در ایران: علل و زمینه‌ها؛ ص ۳۱۰.
۳. همان‌جا.

الف ـ۵ـ نقش برخی رهبران مذهبی در بحران کردستان

در کنار این عوامل برخی رهبران مذهبی کرد (سُنی) نیز با انگیزه‌های مختلفی همچون نگرانی از به قدرت رسیدن روحانیون شیعه در ایران و یا برخی ناکامیهای شخصی و عوامل روان‌شناسانه شخصیتی[1] وارد منازعات سیاسی ـ قومی کردستان شدند و به نقش‌آفرینی پرداختند و از طریق تشدید شکافهای قومی ـ مذهبی، زمینهٔ بهره‌برداری سیاسی از توده‌ها را برای گروههای سیاسی فراهم آوردند.

یکی از جنجالی‌ترین روحانیون کُرد که به عنوان رهبر معنوی مخالفین محسوب می‌شد شیخ عزالدین جسینی، امام جمعه مهاباد، بود. این روحانی که اسناد همکاری وی با ساواک بعدها منتشر شد[2] بتدریج به عنوان سخنگو و رهبر مذهبی خلق کرد مطرح شد به طوری که گروههای سیاسی مخالف در قطعنامه تجمع خود وی را تنها رهبر مورد قبول کردها دانسته و او را نمایندهٔ خود در مورد خودمختاری در مذاکره با نمایندگان دولت معرفی کردند.[3] وی با طرفداری علنی از عقاید سوسیالیستی، هویت کردی را مقدم بر مسلمانی دانسته و در پاسخ به اتهام ساواکی بودن خود، ضمن بیان گوشه‌ای از سوابق مبارزاتی خود در جریان تشکیل جمهوری مهاباد، انتصاب به سمت امام جمعه مهاباد را ناشی از فشارهای مردمی و اشتباه محاسبهٔ رژیم دانست.[4]

وی با تأکید بر خودمختاری کردستان معتقد بود حتی اگر جبرئیل از آسمان بیاید و قوانینی بیاورد که خودمختاری کردستان در آن نباشد آن را نمی‌پذیریم[5] و اگر دولت در این امر تعجیل نکند هرگونه اقدامی را انجام خواهد داد.[6] وی بعدها با عدم رأی به جمهوری اسلامی و به بهانهٔ رعایت نشدن حقوق اهل سُنت در قانون اساسی، شکاف مذهبی در منطقه را که از عوامل مهم بهره‌برداری سیاسی از توده‌ها علیه دولت بود

---

۱. همان؛ ص ۳۵۹.
۲. رجوع شود به: جمهوری اسلامی؛ ۳۱ مرداد ۱۳۵۸، ص ۶.
۳. نخعی، هادی؛ روزشمار جنگ ایران و عراق، جنگ نامه اوّل، پیدایش نظام جدید؛ ج ۱، ص ۱۵۸.
۴. اطلاعات؛ ۲۱ فروردین ۱۳۵۸، ص ۲.
۵. همان؛ ۲۴ اسفند ۱۳۵۷، ص ۱۰.
۶. همان‌جا.

تعمیق بخشید و به این وسیله امکانات لازم را در اختیار گروههای چپگرا که نفوذ کمتری نسبت به روحانیون در بین توده‌ها داشتند، فراهم آورد. به گفتهٔ یکی از محققین، عزالدین حسینی در واقع با نوعی بهره‌برداری ابزاری از کردها در راستای نفی اتهامات وارده مبنی بر ساواکی بودن و سوابق گذشته و حفظ مواضع قدرت شخصی خود استفاده کرد.[۱] و در واقع اینگونه رهبران، از قومیتها به عنوان ابزاری جهت مقاصد سیاسی مشخص و ناکامیهای شخصی خود بهره‌برداری کردند.[۲]

از دیگر رهبران بحران کردستان احمد مفتی‌زاده بود که رهبر مذهبی مردم سنندج و رقیب عزالدین حسینی بود که البته مواضع متعادلتری در مذاکرات با دولت داشت. وی از خودمختاری فرهنگی کردها بدون توسل به ابزارهای نظامی و تنها از طریق گفتگو با رهبران انقلاب حمایت می‌کرد. مفتی‌زاده بر خلاف عزالدین حسینی، با گروههای چپ‌رادیکال چون حزب دمکرات وکومله اختلاف عمیقی از نظر ایدئولوژیک و تعریف خودمختاری و نحوهٔ دسترسی به آن داشت. در حالی‌که نیروهای مذکور خواستار خودمختاری همه‌جانبه، کامل و تمام عیار در کوتاهترین زمان ممکن بودند. مفتی‌زاده بر خودمختاری فرهنگی (گویش، پوشش، مذهب، تعلیم و تربیت، مطبوعات و رسانه‌های ارتباط جمعی) و دستیابی مرحله‌ای به آن (براساس کسب آمادگی دوسویه دولت مردان و کردان) را تجویز می‌کرد.[۳]

در مجموع این گروهها، جریانات و شخصیتهای مختلف سیاسی، فرهنگی و مذهبی که دارای تنوعی از دیدگاهها و نگرشهای مختلف در مورد کردستان از جمله خود مختاری با انگیزه‌های مختلف بودند، به نقش‌آفرینی در صحنهٔ سیاسی کردستان پرداختند که این تنوع اهداف، انگیزه‌ها و دیدگاهها و عملکردها در نهایت هرگونه مذاکره برای حل بحران را با شکست مواجه ساخت و به بحران ابعاد جدیدی بخشید که به بررسی آن می‌پردازیم.

---

۱. مقصودی، مجتبی؛ تحولات قومی در ایران: علل و زمینه‌ها؛ ص ۳۹۷.
۲. احمدی، حمید؛ قومیت و قومگرایی «ایران، از افسانه تا واقعیت»؛ ص ۱۶۹.
۳. نگاه کنید به: کیهان؛ ۸ اسفند ۱۳۵۷، ص ۸ ؛ ۷ اسفند ۱۳۵۷، ص ۱ ؛ ۹ اسفند ۱۳۵۷، ص ۳.

ب ـ روند تحولات در کردستان بعد از انقلاب

با سقوط رژیم‌شاه گروههای چپگرای مذکور بر فعالیت خود افزودند. علاوه بر حزب دموکرات کردستان و کومله، تشکلهای سیاسی چپگرای برون منطقه‌ای دیگری نظیر چریکهای فدایی خلق، سازمان پیکار و... کردستان را به‌عنوان یکی از کانونهای اصلی فعالیتهای خود برگزیدند. در این راستا چند روز بیشتر از سقوط رژیم شاه نگذشته بود که گروههای خودمختاری‌طلب کُرد و گروههای چپگرای دیگر فعالیتهای خود را در عرصه‌های نظامی، سیاسی و فرهنگی آغاز کردند. آنان در روزهای آغازین پیروزی با عملیات نظامی به‌محاصره و تصرف پادگانها و مراکز نظامی در مناطق مختلف کردستان اقدام کردند که مراحل اقدامات مذکور به شرح زیر می‌باشد.

ب ـ ۱ ـ حمله به پادگان مهاباد

در تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۲۴ (دو روز بعد از پیروزی انقلاب) پادگان مهاباد به محاصرهٔ نیروهای مسلح حزب دمکرات کردستان در آمد.[1] حملات عناصر مسلح مذکور به پاسگاههای ژاندارمری در منطقه و خلع سلاح آنها آغاز شد. در روز ۳۰ بهمن ۵۷ هیأتی از سوی دولت موقت به‌منظور بررسی مسائل کردستان از جمله محاصرهٔ پادگان مهاباد، عازم این شهر شد. این هیأت متشکل از داریوش فروهر (وزیرکار)، دکتر محمد مکری، (سفیر جمهوری‌اسلامی ایران در اتحاد جماهیر شوروی)، ابراهیم یونسی بانه‌ای، دکتر اسماعیل اردلان، آیت‌الله نوری و احمدعلی بابایی بود که در اجتماع مردم در میدان شهرداری مهاباد حضور یافتند.[2] در این اجتماع قطعنامهٔ ۸ ماده‌ای که توسط حزب دموکرات و کومله تنظیم شده بود، قرائت شد که در آن خواستار تعیین سرنوشت کردستان به صورت فدراتیو در چهارچوب کشور ایران شده و حمایت خود را از عزالدین حسینی به‌عنوان نمایندهٔ خلق کرد در مذاکره با دولت مرکزی اعلام کرده بودند. همچنین درخواست شده بود که همه پادگانها در کردستان باید تحت نظر شورای انقلابی

---

۱. اطلاعات؛ ۲۵ بهمن ۱۳۵۷، ص ۲.
۲. کیهان؛ ۲۰ اسفند ۱۳۵۷.

اداره شود.[۱]

خلاصه‌ای از این درخواستها طی نامه‌ای با امضای عزالدین حسینی به عنوان رئیس هیأت نمایندگان خلق کرد که به تأیید حزب دمکرات، کومله و فداییان خلق نیز رسیده بود، به داریوش فروهر نمایندهٔ دولت موقت در منطقه (در دیدار قاسملو، حسینی و بلوریان با ایشان) تسلیم وی شد که در این نامهٔ مشترک موارد زیر مورد تأکید قرار گرفته بود:

۱ـ به رسمیت شناختن خودمختاری در کردستان و درج آن در قانون اساسی؛

۲ـ استانهای کردنشین یعنی ایلام، کرمانشاه و آذربایجان غربی به عنوان یک واحد خودمختار شناخته شود؛

۳ـ تشکیل مجلس کردستان با اختیار ادارهٔ کلیه امور اقتصادی اجتماعی فرهنگی و انتظامی در چهارچوب حکومت خود مختار؛

۴ـ رسمی شدن زبان کردی در کردستان به عنوان زبان تدریس و مکاتبه؛

۵ـ جبران عقب‌ماندگی اقتصادی نأشی از ستم از طریق اختصاص سهمی از بودجه عمومی کشور؛

۶ـ شرکت نمایندگان خلق کرد در ادارهٔ امور حکومت مرکزی؛

۷ـ به غیر از امور مربوط به سیاست خارجی، دفاع ملی، سیاست پولی و ارزی و بازرگانی خارجی و برنامه‌های دراز مدت اقتصادی که در صلاحیت حکومت مرکزی است بقیه امور داخلی به وسیلهٔ ارکان حکومت خود مختار کردستان اداره شود؛

۸ـ تأمین آزادیهای دموکراتیک، آزادی بیان، قلم، مطبوعات، اجتماعات، احزاب، مذهب و عقیده درسراسر ایران.[۲]

فردای آن روز در ۱۳۵۷/۱۲/۱ پادگان مهاباد که چند روز پیش در محاصرهٔ عناصر مسلح وابسته به حزب دمکرات کردستان قرار داشت، سرانجام سقوط کرد و تمام سلاحها و مهمات موجود در آن به غارت رفت.[۳]

---

۱. دفتر هواداران سازمان چریکهای فدایی؛ جنگ خونین سنندج و دستاورد آن؛ ص ۱۱.

۲. همان‌جا ؛ کیهان؛ ۲ اسفند ۱۳۵۷، ص ۸.

۳. نخعی، هادی و حسین یکتا؛ روزشمار جنگ ایران و عراق، جنگ نامه اوّل، پیدایش نظام جدید؛ ج ۱، بحرانهای

دکتر مصطفی چمران دربارهٔ واقعهٔ سقوط پادگان مهاباد چنین می‌نویسد:

در تاریخ ۱۳۵۷/۱۲/۱ یعنی فقط هشت روز بعد از پیروزی انقلاب توطئه‌گران، پادگان ارتش مهاباد را محاصره می‌کنند (همان روز داریوش فروهر و بعضی مسئولین دیگر دولتی برای مذاکره و جستجوی راه‌حلهای مناسب به مهاباد آمده بودند). آنان با حمله به پادگان، عده‌ای از افسران و سربازان را می‌کشند و یا به زندان می‌اندازند و همه سلاحهای پادگان را به غارت می‌برند که بین آنها ۱۸ دستگاه تانک، ۳۶ قبضه توپ سنگین و هزاران قطعه سلاح بود و سپس پادگان را آتش می‌زنند و حزب دموکرات بسیاری از این تجهیزات را به‌جای دیگری انتقال داد.(۱)

در یکی از اسناد مرکزی مطالعات و تحقیقات جنگ دربارهٔ چگونگی سقوط پادگان مهاباد چنین آمده است:

در حادثهٔ سقوط پادگان مهاباد برخی از پرسنل کرد طرفدار حزب دمکرات نقش مؤثری داشتند. آنان حمله به پادگان مهاباد را با حزب مذکور طرح‌ریزی کردند و از خارج نیز عوامل حزب دمکرات با همراهی سایر نیروهای چپگرا وارد عمل شدند و به این ترتیب پادگان سقوط کرد. در این حادثه عوامل گروههای چپ که از اقصی نقاط کشور به مهاباد آمده بودند نیز شرکت داشت و در غارت پادگان سهیم بودند.(۲)

به دنبال این حادثه، تحرک گروههای سیاسی چپگرا با انگیزه‌ها و اهداف مختلف در شهرهای مختلف کردستان تشدید شد. در تاریخ ۱۳۵۷/۱۲/۸ حزب دمکرات کردستان فعالیتهای علنی خود را رسماً در مهاباد از سرگرفت.(۳) طی این مدت حزب مذکور با برگزاری میتینگ، تظاهرات و حملات به مراکز مختلف در شهرهای کردستان حول محور خودمختاری فعالیت می‌کرد. قاسملو، دبیر کل این حزب، چند روز بعد گفت که هدف ما ایجاد جامعهٔ سوسیالیستی است ما خواهان تشکیل دولتی فدراتیو هستیم و همهٔ خلقهای ایران باید حق تعیین سرنوشت خود را داشته باشند.

← داخلی و تولد نیروهای مسلح انقلاب، ص ۱۶۴.

۱. چمران، مصطفی؛ کردستان؛ ص ۳۰.

۲. نخعی، هادی و حسین یکتا؛ روزشمار جنگ ایران و عراق، جنگ نامه اوّل، پیدایش نظام جدید؛ ص ۱۶۶.

۳. اطلاعات؛ ۸ اسفند ۱۳۵۷، ص ۲.

در همین حال گروههای دیگر چپگرا نیز با تجدید سازمان و فعالیت سیاسی و راه‌اندازی تظاهرات و تحصنهایی درشهرهای مختلف کردستان، خواسته‌های جدیدی را همچون انحلال ارتش، محاکمهٔ انقلابی نیروهای ارتش، ایجاد شوراهای انقلابی در پادگانها، ایجاد شوراهای دهقانی، مصادرهٔ زمینها و حضور در شورای انقلاب مطرح کردند و روز به روز مطالبات جدیدی را به خواسته‌های قبلی می‌افزودند و به این وسیله دو قطبی شدن جامعه و دولت را تشدید می‌کردند.

در روز ۵۷/۱۲/۱ در سنندج رئیس پلیس توسط عناصر مسلح ربوده شد. همچنین رادیویی تحت عنوان رادیوی کردستان آزاد اقدام به پخش برنامهٔ کرد و قرائت چند بیانیه از حزب دموکرات کردستان نمود که در آن به هدف استقلال کردستان اشاره شد.(۱)

روزنامهٔ اطلاعات همچنین گزارش داد:

> افراد مسلح کرد که خواهان خود مختاری هستند با تشکیل کمیتهٔ مشترک سربازان انقلاب و رزمندگان کرد، ادارهٔ امور پادگانهای پیرانشهر و پسوه در نزدیکی مهاباد را به دست گرفتند.(۲)

در این باره عبدالرحمن قاسملو گفت:

> پادگانهای مهاباد، جلدیان، پیرانشهر و پسوه، به وسیلهٔ کمیته مشترکی از سربازان، افسران، درجه‌داران و انقلابیون مسلح اداره می‌شود ولی هنوز پادگان سردشت تصفیه نشده است.(۳)

به گزارش روزنامهٔ اطلاعات چریکهای فدایی خلق نیز بسرعت خود را به مهاباد رساندند و در تجمعی در سنندج خواستار ادارهٔ پادگانها به وسیلهٔ شوراهای انقلابی شدند.(۴)

در این حال عزالدین حسینی ضمن حمایت از چریکهای فدایی خلق و سایر گروههای چپگرا بر خودمختاری کردستان بزرگ شامل استان کردستان، قسمتهایی از

---

۱. همان؛ ۲ اسفند ۱۳۵۷، ص ۱، ۳.
۲. همان‌جا.
۳. کیهان؛ ۱۰ اسفند ۱۳۵۷، ص ۲.
۴. همان؛ ۵ اسفند ۱۳۵۷، ص ۳.

آذربایجان غربی، کرمانشاه و ایلام تأکید کرد و هشدار داد:

پیشنهادهای دولت بازرگان درباره حل و فصل کردستان اگر متضمن خودمختاری این مناطق نباشد، قابل پذیرش نخواهد بود.[۱]

در این میان رهبران معتدل مذهبی کرد تلاش کردند تا ابعاد بحران را کاهش دهند و از افراطی‌گری جلوگیری کنند اما موفق نشدند و گروههای افراطی چپگرا با در خواستهای آرمانی و غیرواقع بینانه بر موج تحولات سوار بودند. مثلاً در این مورد علامه مفتی‌زاده که رهبری حزب مساوات را به‌عهده داشت بعد از دیدار با امام خمینی گفت که کردها فقط خواستار احیای فرهنگی قومی خود هستند. وی افزود: علی‌رغم حمایت از خودمختاری، بین وی و عزالدین حسینی در مورد چگونگی اجرای خودمختاری، اختلاف عقیده وجود دارد.[۲]

درکنار این حوداث برخی گزارشها از فعالیت عناصر سلطنت‌طلب و ضدانقلاب مثل پالیزبان، اویسی و برخی فئودالهای محلی منطقه مثل سالار جاف حکایت داشت که ابعاد بحران را در منطقه تشدید می‌کرد.[۳]

در این شرایط خاص، دولت درحال بررسی نتیجهٔ گفتگوهای هیأت اعزامی خود از منطقه بود اما تنوع دیدگاههای مختلف گروههای مختلف و مواضع مختلف آنها دربرابر دولت، رسیدن به هرگونه نتیجهٔ مشخصی را با مشکل مواجه ساخت. در واکنش به درخواستهای خودمختاری، داریوش فروهر طی مصاحبه‌ای مسألهٔ خودمختاری و حدود آن را موکول به تصمیم مجلس مؤسسان قانون اساسی دانست.[۴]

مفتی‌زاده نیز از امام‌خمینی نقل کرد ایشان نیز موضوع را به مجلس مؤسسان احاله کرده است.[۵]

---

۱. همان؛ ۱۰ اسفند ۱۳۵۷، ص ۳.

۲. همان؛ ص ۸.

۳. نخعی، هادی و حسین یکتا؛ روزشمار جنگ ایران و عراق، جنگ نامه اوّل، پیدایش نظام جدید؛ ص ۳۰۴.

۴. کیهان؛ ۱۰ اسفند ۱۳۵۷، ص ۳.

۵. همان؛ ۵ اسفند ۱۳۵۷.

ب ـ۲ـ حمله به پادگان سنندج

در اواخر اسفند ۵۷، درگیریهای داخلی بین دو کمیتهٔ موجود در شهر سنندج زمینهٔ مناسبی را برای گسترش بحران توسط گروههای چپگرا فراهم آورد و در نهایت در ایام نوروز ۱۳۵۸ در شهر سنندج جنگ خونینی درگرفت که کشتار و ویرانی به بار آورد اما تلاش گروههای مختلف برای فتح پادگان سنندج به جایی نرسید. اصولاً پس از پیروزی انقلاب ایران، چهار جریان اصلی در شهر سنندج شروع به فعالیت کردند جریان نخست، حول محور حجت‌الاسلام صفدری از روحانیون اعزامی حوزهٔ علمیهٔ قم به سنندج ایجاد شد که مرکز آن در حسینیهٔ سنندج بود که با ایجاد کمیتهٔ اسلامی تحت سرپرستی صفدری به یک مرکز قدرت در شهر تبدیل شد. جریان دوم از نیروهایی تشکیل شد که به طور عمده با محوریت احمد مفتی‌زاده و مکتب قرآن سنندج فعالیت داشتند آنها نیز یک کمیته انقلاب اسلامی تشکیل دادند و در ساختمان استانداری مستقر گردیدند.

درکنار این جریانهای مذهبی، دو جریان غیرمذهبی نیز در شهر فعالیت داشتند که عبارت بودند از: سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومله) و دفتر سازمان چریکهای فدایی خلق در سنندج.[۱]

براساس گزارش مطبوعات و اسناد موجود، بهانهٔ لازم برای آغاز درگیری زمانی به‌دست آمد که افراد کمیتهٔ انقلاب اسلامی زیر نظر مفتی‌زاده برای پاسداری و نگهبانی شبانه با کمبود مهمات و فشنگ روبه‌رو شده بودند. آنها در غیاب مفتی‌زاده که در سفر به سر می‌برد، برای دریافت فشنگ به کمیتهٔ صفدری مراجعه و تقاضای مهمات کردند ولی با این درخواست موافقت نشد و آنان با ناراحتی از آنجا خارج شدند.

در پی آن به نوشتهٔ مطبوعات، گروهی به‌عنوان اعتراض در استانداری متحصن شدند، از جمله، گروهی از بازاریان سنندج برای گماردن نگهبان بیشتری در بازار، به کمیتهٔ مستقر در استانداری مراجعه و درخواست کردند برای حفظ جان و مال آنها به درخواست شان ترتیب اثر داده شود تا در نگهبانی و حفاظت شهر اشکالی پیش نیاید. اما افراد کمیتهٔ مفتی‌زاده مستقر در استانداری با اعلام این مطلب که کمیتهٔ صفدری از

---

۱. نخعی، هادی و حسین یکتا؛ روزشمار جنگ ایران و عراق، جنگ نامه اوّل، پیدایش نظام جدید؛ ص ۳۶۸.

تحویل فشنگ به آنها خودداری می‌کند متحصنین را به کمیته ارجاع دادند. متحصنین به آن کمیته مراجعه و خواسته‌های خود را تکرار کردند. به گزارش روزنامهٔ کیهان، صفدری به میان متحصنین رفت و سخنانی برای آنان ایراد کرد اما گفته‌های او با اعتراض آنان روبه‌رو شد و گروهی به طرف وی هجوم بردند. در این حال، افراد کمیتهٔ مفتی‌زاده نیز مقرّ کمیته صفدری را به محاصره درآوردند و برای تصرف آن اقدام به تیر اندازی کردند.[۱]

با آغاز تیراندازی، شهر متشنج شد و عناصر وابسته به گروههای کومله و سازمان چریکهای فدایی خلق که مترصد فرصت بودند، به مهاجمان پیوستند. با ورود عناصر مسلح جدید، درگیریها ابعاد جدید یافت. به‌طوری‌که در ساعت ۸ بعدازظهر عناصر مسلح به رهبری صدیق کمانگر از عوامل موثر کومله به ستاد لشگر ۲۸ سنندج حمله کردند و آن را به تصرف در آوردند و سرهنگ صفری، فرماندهٔ لشگر، و سرگرد مسعودی را در دفتر کارشان بازداشت کردند.

در پی تصرف دفتر ستاد لشگر ۲۸، عناصر مهاجم در ساعت ۸ شب، پادگان ژاندارمری را مورد حمله قرار دادند، این پادگان به تصرف مهاجمین درآمد و سلاحهای موجود به‌دست آنان افتاد. پس از سقوط پادگان ژاندارمری در ساعت ۱۰ شب پادگان لشگر ۲۸ سنندج نیز مورد یورش قرار گرفت و به محاصره در آمد. ولی پرسنل حاضر در پادگان دست به مقاومت زدند.

از سوی دیگر، همزمان با ادامهٔ محاصرهٔ پادگان سنندج، ساختمان شهربانی و رادیو و تلویزیون سنندج نیز مورد حمله قرار گرفت و اشغال شد.[۲] گروههای مسلح با پخش اطلاعیه‌های مختلف از رادیو و تلویزیون، مردم را به پیوستن به مهاجمین پادگانهای سنندج تشویق می‌کردند.

به دنبال این حادثه، ستاد ارتش طی اعلامیه‌ای، مهاجمین به پادگان لشگر ۲۸ سنندج و اشغالگران رادیو و تلویزیون این شهر را ضدانقلاب خواند و در پی آن از ساعت ۶/۳۰

---

۱. همان؛ ص ۳۶۹.
۲. همان‌جا.

صبح هواپیماهای فانتوم برفراز شهر در ارتفاع کم به پرواز درآمدند.[۱] به دستور سرلشگر، قرنی عده‌ای از نیروهای مردمی، پاسداران و سربازان از کرمانشاه با هلی‌کوپتر به داخل پادگان سنندج گسیل شدند تا از سقوط آن به دست ضد انقلاب جلوگیری کنند. با ورود این نیروها که با فداکاری خلبان هلی‌کوپتر، احمد کشوری، در زیر باران گلوله صورت گرفت، افراد پادگان سنندج شدیداً به مقاومت خود ادامه دادند و قدرت بیشتری یافتند.[۲]

طی مدت درگیری هیأت بلند پایه‌ای نیز از مقامات سیاسی کشور به عنوان هیأت اعزامی امام خمینی شامل آقایان طالقانی، بهشتی، بنی‌صدر، هاشمی رفسنجانی و صدر حاج سید جوادی وارد کردستان شدند و طی ملاقاتهایی عمومی و خصوصی با مردم و گروههای مختلف درگیر در ماجرا به گفتگو پرداختند.[۳] به دلیل عدم پیروی شورشیان از فرماندهی واحد، این مذاکرات با کندی پیش می‌رفت اما با مقاومت نیروهای نظامی، شورشیان موفق به تسخیر پادگان نشدند و این امر باعث شد که به مذاکره با هیأت اعزامی بپردازند.

و بالاخره در روز ۵۸/۱/۲، مذاکرات به نتیجه رسید و نمایندگان اعزامی امام خمینی و شورشیان کرد سرانجام تصمیم به آتش‌بس گرفتند. در اطلاعیه‌ای که از سوی هیأت منتشر شد، نتیجهٔ تصمیمات این شهر اعلام شد:

> ما با صراحت و صداقت کامل به برادران و خواهران کردستانی اعلام می‌کنیم که انقلاب اصیل‌اسلامی ایران تحقق آرمانهایی را به این شرح تضمین می‌کند: ۱ـ در تدوین و تصویب قانون اساسی ایران، شما نیز شریک و سهیم خواهید بود و دراین قانون حقوق همهٔ مردم ایران از جمله مردم شریف کردستان تأمین خواهد شد؛ ۲ـ مردم کردستان برای اشاعهٔ فرهنگ اصیل کردی، آزادی کامل دارند و زبان کردی در کنار زبان فارسی در مناطق کردنشین رسمیت خواهد یافت؛ ۳ـ در کردستان همچون استانهای دیگر، امور منطقه با اراده و انتخاب مردم اداره خواهد شد و هیچ

---

۱. کیهان؛ ۲۸ اسفند ۱۳۵۷، ص ۲.

۲. نخعی، هادی و حسین یکتا؛ روزشمار جنگ ایران و عراق، جنگ نامه اوّل، پیدایش نظام جدید؛ ص ۳۸۷.

۳. آیندگان؛ ۱۶ فروردین ۱۳۵۸، ص ۲.

مقام اداری به آنان تحمیل نخواهد شد؛ ۴ـ به مردم کردستان همه گونه امکان داده می‌شود تا منابع اقتصادی منطقه را در راه رفاه خود بدون هیچ گونه استثمار به کارگیرند؛ ۵ـ برای مردم کردستان همچون همهٔ مردم سراسر کشور، حق دخالت در سیاست عمومی و تصمیم‌گیری در سرنوشت مملکت، بدون هیچ گونه تبعیض، رعایت می‌گردد؛ ۶ـ دولت حمایت بی‌دریغ خود را از مردم محروم و مستضعف کردستان اعلام و حمایت از آنان را در رأس برنامه‌های خود قرار خواهد داد و در جبران عقب‌ماندگیهای گذشتهٔ آنان کوشش به عمل خواهد آورد؛ ۷ـ به آزادی مردم کردستان در استفاده از لباس و انجام سنتهای خاص‌کردی کمترین خدشه و خللی وارد نخواهد آمد.[۱]

در ادامه این اطلاعیه آمده است:

در مذاکره با نمایندگان گروههای مختلف همچنین مقرر گردید شورایی مرکب از ۵ نفر، ادارهٔ موقت امور شهر را برای مدت یک هفته به عهده گیرد و با برگزاری انتخابات عمومی شورای منتخب مردم را برای ادارهٔ امور شهر به مدت شش ماه تعیین کنند. علاوه بر این هیأت از دولت خواست که دستگیرشدگان حوادث اخیر آزاد شوند. این خواسته فوراً مورد قبول قرار گرفت و به مرحلهٔ اجرا در آمد. علاوه بر این مقرر شد اماکنی از قبیل فرودگاه و ستاد ارتش و تلویزیون که به اشغال گروههای مختلف در آمده به مسئولان قانونی تحویل داده شود و حداکثر کوشش به عمل آید تا سلاحهایی که در حوادث به دست گروهها و افراد غیر مسئول افتاده است، به مقامات مسئول مسترد گردد و از هر نوع برخورد نامطلوب با برادران ارتشی جلوگیری به عمل آید.[۲]

رادیو بی بی سی نیز طی خبری اعلام کرد که گروههای کرد در این مذاکرات موفق شدند امتیازات زیر را به دست آورند: انتخاب استاندار کرد برای کردستان، تعهد دولت به تدریس زبان کُردی در کنار زبان فارسی در مدارس منطقه و تضمین شرکت آنان در تدوین قانون اساسی کشور. به گفتهٔ این رادیو به احتمال زیاد توافق کردها با دولت، زمینهٔ طرح خودمختاری غیرفارسی زبانان دیگر را فراهم خواهد کرد.

---

۱. کیهان؛ ۱۶ فروردین ۱۳۵۸، ص ۱.

۲. همان‌جا.

فردای آن روز سرلشکر قرنی، نخستین رئیس ستاد، که به شدت مورد انتقاد گروههای چپ غیر مذهبی و تشکلهایی چون مجاهدین خلق که مخالف اقتدار حاکمیت جدید بودند، قرار داشت به دستور نخست‌وزیر از سمت خود برکنار شد.[۱]

به این شکل این مرحله از بحران کردستان که با برخی اختلافات جزئی آغاز و توسط گروههای مسلح چپگرا دامن زده شد و به کشته شدن تعدادی از طرفین منجر گردید، فروکش کرد. اما ابعاد نهفتهٔ آن و درخواستهای متعدد مختلف در قالبهای مختلف دیگری دنبال گردید و تجمعات این گروهها در کردستان ادامه یافت. بعد از این وقایع حزب دموکرات با امام‌خمینی دیدار کردند و امام از آنها خواست تا وحدت کلمه را حفظ کنند.[۲]

در روزهای بعد نیز موضوع انتخابات شورای شهر سنندج و تقلبات و اعمال نفوذ گروههای چپگرا در آن باعث واکنش جریانات مذهبی و مفتی‌زاده شد و تنشهایی را در شهر ایجاد کرد که درنهایت با توافقات طرفین فروکش نمود.

در این ایام برگزاری رفراندوم تغییر نظام در ۱۱ و ۱۲ فروردین زمینهٔ دیگری برای مخالفت گروههای چپگرا و ایجاد تنش در منطقه فراهم آورد. در این ارتباط حزب دموکرات، این همه پرسی را به واسطه دو گزینه‌ای بودن آن تحریم کرد. در بیانیهٔ این حزب آمده است:

> برنامهٔ جمهوری‌اسلامی هنوز به‌طور دقیق برای مردم ایران روشن نیست بویژه این برنامه جوابگوی خواست اصلی خلق کرد یعنی دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان ایران نمی‌باشد.[۳]

حزب کومله و عزالدین حسینی نیز در اطلاعیه‌هایی عدم شرکت خود را در رفراندوم اعلام کردند. در این اعلامیه آمده است: چون محتوای جمهوری‌اسلامی مبهم و نامعلوم است و بویژه از نظر حق تعیین سرنوشت و خودمختاری کردستان در چهارچوب ایران

---

۱. همان؛ ۸ فروردین ۱۳۵۸، ص ۲.

۲. همان؛ ۹ فروردین ۱۳۵۸، ص ۳.

۳. همان؛ ص ۲.

آزاد و حقوق حقه سایر خلقها نامشخص می‌باشد[۱] در انتخابات شرکت نمی‌کنند. سازمان چریکهای فدایی نیز به‌عنوان یکی از گروههایی درگیر در کردستان، رفراندوم را تحریم کردند. این اقدامات موجب شد تا در روز رفراندوم در این استان اغتشاشاتی برپا شود و حملاتی به حوزه‌های رأی‌گیری گردد.

ب ـ ۳ـ بحران در نقده

در اواخر فروردین ۵۸، اقدام حزب دمکرات به منظور نفوذ به آذربایجان غربی و شهر نقده در این استان بحران جدیدی را در منطقه ایجاد کرد. اصولاً یکی از برنامه‌های دیرین حزب دمکرات و احزاب چپ، نفوذ به آذربایجان و اتصال دو منطقهٔ بحرانی به هم بود و این امر، اقدامی در راستای تعیین حدود و ثغور قلمرو کردستان خودمختار بود.[۲]

اما نتیجهٔ این اقدام عدم تمکین مردم ترک زبان شهر نقده به اکراد و درگیری مسلحانه بین طرفین بود. بنا به گزارش خبرگزاری پارس، اعضای حزب دموکرات کردستان متشکل از کردهای شهرستانهای سقز، مهاباد، سردشت، اشنویه، بانه، نقده، بوکان و سایر مناطق کردنشین از روز ۳۰ فروردین ۱۳۵۸، برای گشایش دفتری به نقده آمده بودند و علی‌رغم درخواست اعضای شورای انقلاب شهر از رهبران حزب مبنی بر برگزاری میتینگ و گشایش دفتر بدون حضور افراد مسلح در روز ۱۳۵۸/۱/۳۱، با سلاح در استادیوم ورزشی شهر نقده اجتماع کردند و در همین حال تیری از طرف جنوب استادیوم به هوا شلیک می‌شود، شلیک این تیر بهانه‌ای برای درگیری دوطرف [کردها و ترکها] ایجاد می‌کند و زد و خورد آغاز می‌شود. خبرنگار خبرگزاری پارس می‌افزاید: به دنبال این اقدام، شهر به دو منطقه کُردنشین و تُرک‌نشین در حال جنگ تقسیم شد و بتدریج این درگیریها به روستاهای اطراف سرایت کرد[۳] و تعداد زیادی از مردم کشته و یا زخمی شدند. در نهایت علی‌رغم مخالفت حزب دموکرات، ارتش و یگانهای نظامی و پاسداران وارد نقده شدند که با تلاش آنان آتش‌بس بین طرفین ایجاد شد و توافق‌نامه‌ای

---

۱. همان‌جا.
۲. چمران، مصطفی؛ کردستان؛ ص ۴۰.
۳. نخعی، هادی و حسین یکتا؛ روزشمار جنگ ایران و عراق، جنگ نامه اوّل، پیدایش نظام جدید؛ ص ۷۳۵.

بین رهبران مذهبی دو طرف درگیری امضا گردید و شهر بتدریج آرام شد.[۱]

در ماههای اولیه سال ۵۸ علاوه بر نقده، ناآرامی و اوضاع غیر عادی که بعضاً به تشنج و درگیری مسلحانه نیز می‌انجامید، خصلت عمومی مناطق و نواحی کردنشین بود، بعضاً ناامنی شبانه در جاده‌ها مشاهده می‌شد. درگیریها و تصفیه حسابهای قومی و محلی از جمله بر سر اراضی که ضدانقلابیون بازمانده از رژیم سلطنتی یاگروههای سیاسی محارب کرد به آن توسعه و جهت می‌دادند، به نحوی پراکنده وجود داشت.[۲]

در این مقطع دیداری بین امام‌خمینی و عزالدین حسینی انجام می‌گیرد و اختلاف بین عزالدین حسینی و مفتی‌زاده در مورد مسأله خودمختاری افزایش می‌یابد.

در این مقطع حزب دموکرات در مهاباد و کومله در پوشش جمعیت دفاع از آزادی و سازمان چریکهای فدایی خلق بیشتر در سنندج به ابراز وجود می‌پرداختند.

در این مقطع در عرصهٔ سیاسی نیز موضوع طرح پیش‌نویس قانون اساسی، برخی روحانیون اهل سُنت را به واکنش واداشت و گروههای سیاسی نیز با طرح موضوعاتی همچون به رسمیت شناخته شدن مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی کشور، حاکمیت ولی فقیه، پیش‌بینی استقرار نظام حکومتی متمرکز، فقدان تثبیت حقوق گروههای قومی در قانون اساسی و کلی‌گویی دربارهٔ شوراها تلاش کردند تا روحانیون اهل‌سنت را وادار به تحریم قانون اساسی کنند.

ب ـ ۴ـ گسترش حملات به مریوان، بانه کامیاران و شهرهای مختلف کردستان

بعد از مدت کوتاهی از فروکش کردن درگیریها در منطقهٔ کردنشین، مجدداً در اواخر تیرماه ۵۸ حمله گروههای چپگرای کرد به سپاه مریوان که به کشته شدن تعدادی از پاسداران بومی انجامید، بار دیگر اوضاع را متشنج ساخت. سپاه مریوان در بیستم تیرماه و با کمک عناصر مذهبی محلی تأسیس شده بود اما نیروهای چپگرا تحمل آن را نداشتند و سه روز بعد از تأسیس به آن حمله کردند. در این حملهٔ بیرحمانه و بسیار خشن

---

۱. همان؛ ص ۷۳۶، ۷۵۹.

۲. همان؛ ج ۲، ص ۲۰.

از ۲۵ پاسدار محلی این مرکز نوپا ۱۷ تن را به شهادت رساندند[۱] که بعد از آن دولت با ارسال هیأتی به سرپرستی دکتر مصطفی چمران به مریوان تلاش کرد تا با مذاکره طرفین را آرام کند.

متعاقب این اوضاع، در ۲۵ مرداد ۵۸، روزنامه‌ها خبر از حمله گستردهٔ افراد مسلح به پاوه را دادند. راههای ورودی شهر بسته شد و این شهر به واسطهٔ محاصرهٔ حزب دمکرات کردستان در آستانهٔ سقوط قرار گرفت و مهاجمان مسلح در پاوه، مردم و پاسداران را قتل‌عام کردند.[۲]

پاوه در جنوبی‌ترین منطقهٔ کردستان قرار دارد. اکثر مردم پاوه از انقلاب و حکومت مرکزی حمایت می‌کردند. به گفتهٔ چمران، حدود ۲۵۰ پاسدار کرد محلی از پاوه پاسداری می‌کردند. برای ضدانقلاب، غیر قابل تحمل بود که چنین قدرت بزرگی را بپذیرد و اجازه دهد که افکار انقلابی اسلامی توسط آنها در منطقه منتشر شود. به گفتهٔ وی، دشمنان می‌خواستند که این پایگاه مهم انقلابی و اسلامی را نیز درهم کوبند تا از نقده تا پاوه هیچ نیروی مقاومی در برابر احزاب مخالف نظام باقی نماند. با سقوط پاوه سرتاسر کردستان زیر سلطهٔ احزاب چپ درمی‌آمد و همه نیروهای نظامی طرفدار انقلاب نیز نابود می‌شدند. حزب دموکرات همراه با هوادارانش می‌توانستند براحتی اعلام استقلال کنند و سلطهٔ نظامی و سیاسی خود را به‌طور کامل بر همه کردستان مستقر نمایند. آنها اطمینان داشتند که با ایادی توطئه‌گر در داخل پادگانها و نیروی هوایی و هوانیروز قادرند که ارتش را فلج کنند و بدون هیچ مانعی بسرعت بر همهٔ کردستان سیطره بیابند. در همان زمان، اعتصابها و تحصنها و کشمکشهای عده‌ای از همافرها و درجه‌دارها و خلبانها نشان می‌داد که بین همهٔ این حوادث تلخ و نقشه خطرناکی که برای کردستان کشیده شده است رابطه‌ای دقیق و ارگانیک وجود دارد.[۳]

با وجود همه فعالیتها برای مذاکره و حل و فصل مشکلات به روش مسالمت‌آمیز، مهاجمین دست از محاصرهٔ پاوه برنداشتند، بلکه حلقهٔ محاصره را تنگتر کردند و از هر

---

۱. همان؛ ص ۲۱.

۲. کیهان؛ ۲۶ مرداد ۱۳۵۸.

۳. چمران، مصطفی؛ کردستان؛ ص ۴۶.

طرف به شهر حمله نمودند. در تاریخ ۱۳۵۸/۵/۲۴ این حملات در نیمه شب به اوج خود رسید و عده‌ای از پاسداران کشته و مجروح شدند و همهٔ ارتفاعات اطراف شهر به دست مهاجمین افتاد، پاسداران به مراکز خود در وسط شهر عقب‌نشینی کردند. دفاع پاسداران دراطراف مرکز و خانهٔ خود، در روز بشدت ادامه یافت، فرماندهٔ سپاه پاسداران پاوه اطلاع داد که اگر کمکی نرسد تا یک ساعت دیگر شهر به تصرف مهاجمین در خواهد آمد.

اخبار وحشتناک پاوه به مرکز می‌رسید و دستور کمک نیز به ارتش و سپاه پاسداران داده می‌شد، ولی نتیجه نمی‌داد و بیم آن می‌رفت که پاوه نیز به سرنوشت مریوان دچار شود و قتل‌عام فجیعی توسط حزب دموکرات و چپ نمایان دیگر درآن صورت گیرد. در این باره شهید چمران می‌نویسد:

> از طرف دولت موقت، به من مأموریت داده شد که شخصاً به پاوه بروم و سعی کنم که با مذاکره و به طریق مسألمت‌آمیز، مثل مریوان، قضیهٔ پاوه را حل کنم و از خونریزی بیشتر جلوگیری نمایم. من نیز همراه تیمسار فلاحی، فرماندهٔ نیروی زمینی، و مقداری مهمات و سرباز و پاسداران تحت امر خود، در تاریخ ۱۳۵۸/۵/۲۵ با یک هلیکوپتر از کرمانشاه عازم پاوه شدم. هلیکوپتر حدود ساعت ۵ بعداز ظهر بر روی پاوه ظاهر شده اما از هر طرف به‌سوی آن گلوله می‌بارید و ما تصور نمی‌کردیم که هلیکوپتر سالم به زمین برسد و هر لحظه آمادهٔ انفجار و سقوط هلیکوپتر بودیم اما بالاخره، هلیکوپتر در میان گرد خاک در حالی که باران گلوله از هر طرف می‌بارید، به زمین نشست و ما فوراً به خاک افتادیم و سینه‌خیز خود را به پشت دیوار شکسته‌ای رسانده و از آنجا بسرعت به طرف پاسگاه ژاندارمری حرکت کردیم و هلیکوپتر بلافاصله صعود کرد و بازگشت.(۱)

شهید چمران در خاطرات خود شرح کاملی از مشاهدات خود در پاوه و محاصره نیروهای انقلابی شهر و کشتار پاسداران و نیروهای بومی طرفدار انقلاب را ذکر کرده است و در نهایت نحوهٔ هجوم ضدانقلاب به پاسگاه ژاندارمری به‌عنوان آخرین دژمقاومت را چنین ذکر می‌کند:

---

۱. همان؛ ص ۵۵.

از همه شهر پاوه، فقط دو نقطه در دست ما بود، یکی پاسگاه ژاندارمری در غرب پاوه زیرنظر شعبانی و دیگری محل پاسداران در وسط شهر که خود من در آنجا بودم و همهٔ مرتفعات اطراف شهر و همهٔ راهها و همه مواضع استراتژیک و همهٔ اطراف شهر و تقریباً همهٔ شهر به‌دست دشمن افتاده بود.

در پاسگاه ژاندارمری، به محض آنکه خورشید غروب کرد و ظلمت شب بر همه جا سایه افکند، دشمنان از همه طرف پاسگاه را محاصره کرده و تا زیر دیوارهای پاسگاه پیش آمدند و از پنجره‌های پاسگاه با ژاندارمها صحبت کردند و به آنها گفتند که ما با شما ژاندارمها کاری نداریم، اسلحه خود را تحویل بدهید به سلامت بروید، ماهم می‌خواهیم سر پاسدارها را ببریم.

شعبانی، ژاندارمها را مختار می‌کند که خود راهشان را انتخاب نمایند. اما ژاندارمها نیز می‌گویند: ما آماده شهادت شده‌ایم و تا آخرین قطره خون خود می‌جنگیم، و به دنبال این تصمیم ژاندارمها نیز دوش به‌دوش برادران پاسدار تا به صبح می‌جنگند. جنگ سختی تا سپیدهٔ صبح ادامه پیدا می‌کند و دشمنان با خمپاره و نارنجک و اسلحهٔ سبک و سنگین پاسگاه را بشدت می‌کوبند و پاسداران و ژاندارمها نیز با کمال رشادت سرتاسر شب را می‌جنگند و دشمنان را از دیوارهای پاسگاه عقب می‌رانند.[۱]

چمران می‌افزاید:

نیروهای دشمن، مثل سیل پیش می‌آمدند، و چون عدهٔ زیادی از دزدان قلخانی و جوانرودی و مزدوران پالیزبان و سردار جاف در میان مهاجمین بودند و بر حسب عادت خود می‌خواستند خانه‌های شهر را غارت کنند، لذا بین مهاجمین و صاحبان خانه‌ها درگیری به عمل می‌آمد، شیون زنها و بچه‌ها به‌گوش می‌رسید و قتل و غارت و آتش‌سوزی در خانه‌ها مشاهده می‌شد. حدود ساعت ۴ صبح آن‌چنان قتل و غارت همه شهر را فراگرفته بود که گویی هیچ نیرویی قادر نیست که مهاجمین را از قتل و غارت خانه‌ها باز دارد. در همین‌حال چندماشین با بلندگو در وسط شهر به حرکت در آمدند و ندا در دادند: هر کس وفاداری خود را به حزب دموکرات اعلام کند در امان است و ما فقط آمده‌ایم که پاسداران دکتر چمران را سر ببریم.

---

۱. همان؛ ص ۷۷.

بلندگوها مهاجمین را از حمله به خانه‌ها برحذر می‌داشتند ولی کسی توجه نمی‌کرد و قتل و غارت و آتش‌سوزی خانه‌ها و فریاد مظلومین همچنان به‌گوش می‌رسید و موج هجوم دشمن با آرامی پیش می‌آمد و خط محاصرهٔ خانه پاسداران را تنگتر می‌کرد. شدت آتش از دو طرف اوج می‌گرفت. اما پرچم مقاومت در وسط شهر در محوطهٔ کوچکی که به عظمت همهٔ کردستان بود در اهتزاز قرار داشت.

خطوط اولیه دشمن به نزدیکیهای مرکز پاسداران نزدیک می‌شدند ولی آتش پاسداران آنها را به عقب می‌راند تا بالاخره سپیده صبح برآمد، و هیچ یک از دو نقطهٔ مقاومت ما سقوط نکرد و این شب هولناک به صبح پیروزی و امید متصل شد و هزاران دشمن صلح در آن شرایط سخت و نامتعادل نتوانستند مقاومت بی‌نظیر جوانان ما را درهم بشکنند. با برآمدن روز دوم هواپیمای فانتوم مواضع اسلحه سنگین دشمن را کوبیدند و از فشار هجوم آنها بر شهر کاستند.

صبح ۱۳۵۸/۵/۲۷ بر بالای دیوار مرکز پاسداران ایستاده بودم و به شهر می‌نگریستم. گلوله از هر دو طرف همچنان می‌بارید، یکباره فریاد الله‌اکبر پاسداران به هوا بلند شد. پرسیدم: مگر چه شده است؟ گفتند: امام خمینی اعلامیه‌ای صادر کرده است اعلامیه‌ای تاریخی که اساس بزرگترین تحولات انقلابی کشور ما به‌شمار می‌رود، اعلامیه که سرنوشت کردستان و ایران را دگرگون کرد، انقلابی‌ترین اعلامیه که از بزرگ‌مردی ۸۰ ساله بدون آنکه درس نظامی خوانده باشد و استراتژی نبرد را بداند یا در تاکتیکهای نظامی تجربه داشته باشد، صادر شده است.

امام خمینی فرماندهی قوا را به دست می‌گیرد و فرمان می‌دهد که ارتش باید در عرض ۲۴ ساعت خود را به پاوه برساند و ضدانقلاب را قلع و قمع کند.[1]

موجی از هیجان سرتاسر ایران را فرا می‌گیرد، هزاران نفر در پشت نخست‌وزیری طلب اسلحه می‌کنند که رهسپار پاوه شوند، کمیته‌های شهرها و پاسداران و یگانهای زیادی از داوطلبین ارتشی خواستار اعزام به پاوه می‌شوند، کرمانشاه از کثرت داوطلبین ارتشی و غیرارتشی موج می‌زند. بزرگترین مسأله برای ارتش، سازماندهی و پشتیبانی این نیروهای پراکنده و وسیع مردمی بود که مثل سیل به کرمانشاه سرازیر شده بودند. ارتش با همه قوای خویش می‌کوشید که کمیته‌ها و افراد

---

۱. همان؛ ص ۷۸.

پراکنده داوطلبین را برگرداند گاهگاهی با کسانی بر می‌خورید که با پای پیاده راه کرمانشاه به پاوه را طی کرده و خود را برای نبرد و شهادت آماده کرده است.(۱)

اما نیروهای موجود در شهر با پیام امام روح تازه گرفتند و با استفاده از ضعیف شدن روحیهٔ متقابل ضدانقلاب به آنها حمله‌ور شدند.

نیروهای دشمن از هرسو پا به فرار گذاشتند و مؤمنین به انقلاب آن‌چنان نیرو و قدرت گرفتند که دست به پیشروی زدند و شهر را آزاد کردند و منطقه وسیع و خطرناک راه نوسود را پاکسازی نمودند به طوری که وقتی نیروهای کمکی رسیدند که شهر پاوه پاکسازی شده بود و دشمن شکست خورده بود و همه کوهها و تپه و فرودگاه در دست نیروهای ما قرار داشت.(۲)

نیروهای داوطلب به تعقیب عناصر شورشی پرداختند و بتدریج شهرهای مریوان، بسطام، بانه، سردشت، مهاباد، بوکان، سقز، به تصرف نیروهای انقلابی درآمد و در ده روز سرتاسر کردستان آزاد شد.(۳) و عزالدین حسینی و قاسملو و طالبانی به عراق گریختند.(۴)

با آزادسازی سردشت تقریباً همه خطهٔ کردستان از سیطرهٔ نظامی ضدانقلابی رهایی یافت و در این زمان ارتش فرمان داد که سربازان به پادگانها بازگردند و شهرها را تخلیه کنند. بقیهٔ پاکسازی منطقه را نیز به ژاندارمری سپرد و قرار شد جهادسازندگی به کردستان بروند و کارهای عمرانی را آغاز نمایند. اما در اسفندماه مجدداً نیروهای ضدانقلاب از عراق به منطقه بازگشتند.

در اسفندماه ۱۳۵۸ جنگ در منطقه کامیاران از سرگرفته شد و به مرور سایر مناطق کردنشین از جنوبی‌ترین تا شمالی‌ترین نقطهٔ شمال غرب را در برگرفت و سپس جنگ به مهاباد کشیده شد و حملات پراکنده در نیمهٔ اول سال ۵۹ تداوم یافت.

حملهٔ نظامی عراق به ایران در اواسط سال ۱۳۵۹ موجب تقویت مواضع گروههای مسلح مخالف دولت در کردستان شد. با توجه به هم‌پیمانی حزب دموکرات و کومله با

---

۱. همان؛ ص ۸۲.

۲. همان؛ ص ۱۰۵.

۳. همان؛ ص ۱۰۶.

۴. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۲۹۰.

رژیم بعثی عراق، وضعیت گروههای مسلح مخالف دولت در کردستان وابسته به وضعیت جبهه‌ها گردید. تا اواخر سال ۱۳۶۰ حاکمیت دولت در مناطق کردنشین به حداقل تقلیل یافته و بحران از شدت برخوردار بود، اما تشکیل قرارگاه حمزه سیدالشهدا، از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۴، این قرارگاه توانست ظرف سه سال امنیت نسبی کردستان را برقرار نماید.

ج ـ جمعبندی

در مجموع آنچه که بحران کردستان را شکل داد بحران‌زایی جریانات سیاسی مختلفی بودند که طیفی از نیروها را در بر می‌گرفتند و با اهداف و انگیزه‌های متفاوت تلاش می‌کردند تا با بهره‌گیری از محرومیتهای منطقه، به منظور رسیدن به اهداف سیاسی خود، بحران قومی را در منطقه دامن بزنند. در این راستا، برخی گروهها خواستار خودمختاری فرهنگی و برخی خواستار خودمختاری همه‌جانبه بودند و عده‌ای دیگر با هدف براندازی جمهوری اسلامی به دنبال ایجاد یک جامعه سوسیالیستی در ایران بوده و خودمختاری به‌عنوان بهانه‌ای جهت گسترش اعتراضات قومی در کل کشور و به‌عنوان ابزار مبارزه با حکومت و در نهایت سرنگونی حکومت اسلامی استفاده می‌کردند و برخی رهبران کرد نیز به‌خاطر حفظ موقعیت‌سیاسی خود و برخی عوامل روان‌شناسانه یعنی جلوگیری از افشای همکاریهای قبلی خود با ساواک و عملکرد گذشتهٔ خود و سرپوش گذاشتن بر آنها تلاش داشتند تا بحران قومی درکردستان را دامن زنند. در کنار عوامل بومی، برخی گروههای چپگرای غیربومی و مرکزنشین نیز ابعاد بحران را تشدید می‌کردند که این عوامل، رسیدن به هرگونه توافق با نمایندگان دولت را با مشکل مواجه می‌ساخت. به گفتهٔ صادق زیباکلام (که عضو هیأت اعزامی به کردستان بود):

> در واقع کردها هم نمی‌دانستند که چه‌چیزی می‌خواهند لذا تعریفی که از سوی کردها در مورد خودمختاری ارائه می‌شد گروه به گروه حتی فرد به فرد متفاوت بود و این امری بود که حتی در میان دولت‌مردان نیز به وضوح دیده می‌شد.[۱]

---

۱. مصاحبه با صادق زیباکلام (به نقل از: مقصودی، مجتبی؛ تحولات قومی در ایران: علل و زمینه‌ها؛ ص ۳۶۶).

به‌علاوه روز به روز دامنهٔ خواسته‌ها، توسط گروهها افزایش می‌یافت و این امر رسیدن به‌هرگونه توافق را با مانع مواجه می‌ساخت. مثلاً چریکهای فدایی خلق شاخهٔ کردستان، به عنوان یکی از اعضای هیات نمایندگی خلق کرد، به تقاضای قبلی پیش‌شرطهایی چون انحلال سپاه پاسداران در کردستان، آزادی فوری زندانیان سیاسی و اسرای جنگی، لغو تبعید مبارزان کرد، خودداری هرگونه نقل و انتقالات نظامی، کاهش تعداد نیروهای ارتشی در کردستان به دورهٔ قبل از درگیری افزودند. همچنین پیش‌شرطهای دیگری همچون: جبران خسارت مالی و ناشی از جنگ اخیر، تجلیل از شهدای خلق کرد و نهایتاً پخش و انتشار طرح خودمختاری هیأت نمایندگی از طریق رادیو و تلویزیون برای اطلاع مردم ایران جهت اثبات حسن نیت دولت و آغاز مجدد مذاکرات با هیات ویژه کردستان را باید اضافه کرد که طرح این تقاضاها عملاً دستیابی به تفاهم را بیش از پیش ناممکن می‌ساخت.[۱]

از سوی دیگر، فقدان اجماع نظر درمورد کردستان نیز موجب عدم قاطعیت در مواجهه با بحران از سوی دولت موقت شده بود که این امر موجب برخوردی انفعالی و فرصت دادن به ماجراجویان و دشمنان این آب و خاک شد تا شهرهای کردنشین را یکی پس از دیگری طعمه آتش افروزیهای خود سازند و تلفات و صدمات و خسارات وسیع را به مردم و نیروهای درگیر تحمیل کنند و زمینهٔ هرگونه سازندگی و رفع ۸محرومیت را در منطقه به تأخیر اندازند.

گفتار سوم: تلاشهای عراق برای ایجاد ناآرامی قومی در خوزستان

خوزستان نیز یکی دیگر از مناطقی است که در آغاز پیروزی انقلاب شاهد ناآرامیهایی از سوی برخی جریانات سیاسی بود. این ناآرامیها هر چند در سراسر استان اثراتی را بر جای گذاشت اما می‌توان مرکز اصلی آن را خرمشهر ذکر کرد. این تحرکات به وسیله برخی گروههای قومی و با تحریک و حمایتهای مالی و تسلیحاتی دولت بعث عراق و حمایتهای معنوی برخی گروههای چپگرا در داخل و عمدتاً حمایت یکی از روحانیون

---

۱. مقصودی، مجتبی؛ تحولات قومی در ایران: علل و زمینه‌ها؛ ص ۳۰۰.

منطقه با طرح شعارهایی مبتنی بر ناسیونالیسم عربی شکل گرفت و تا آغاز جنگ ایران و عراق منطقه را در اضطراب قرار داد، به طوری که می‌توان آن را زمینه‌ساز تهاجم عراق به ایران دانست.

اصولاً پیشینهٔ طرح دعاوی قومی در بین اعراب ساکن خوزستان به زمان شیخ خزعل برمی‌گردد که با تحریک انگلیسی‌ها چنین ادعایی را مطرح کرد. وی ندای ناسیونالیسم عربی سر داد و اعلام کرد که طوایف عرب خوزستان، قومی جدا از فارسها هستند و باید حکومت مستقل ملی خود را تشکیل دهند. او در عین حال درصدد بر آمد تا انگلیسی‌ها را متقاعد کند که او را برای جداسازی خوزستان از ایران حمایت کنند. اما انگلیسی‌ها که در ابتدای کار وی را در این امر تشویق می‌کردند به دنبال تغییر سیاست خاورمیانه‌ای درپی وقوع انقلاب بلشویکی، به دنبال ایجاد حکومت متمرکز و یکپارچه‌ای در ایران بودند از این رو کودتای ۱۲۹۹ را هدایت کردند و به پشتیبانی از رضاخان پرداختند و لذا از ادامه حمایت از خزعل خودداری کردند. زیرا آنان در آن مقطع ایجاد یک قدرت سیاسی متمرکز را برای موقعیت و منافع خود ضروری می‌دانستند. به هر حال در پاییز ۱۳۰۲ با حملهٔ از قبل هماهنگ شده رضاخان به خوزستان، ائتلاف جنوب از هم پاشیده شد و شیخ خزعل نیز تسلیم و به تهران منتقل گشت و تحت نظر قرار گرفت و گویا بعدها در زندان به قتل رسید.[۱]

در سالهای حکومت رضاشاه گرچه برخی زمزمه‌های قومگرایانه (ناسیونالیسم عربی) در میان عرب زبانان جنوب ایران باقی ماند اما اقدامات دوران وی نظیر ممنوع کردن کاربرد زبان عربی، تغییر تقسیمات کشوری، جابه جاکردن طوایف عرب، اسکان جمعیت قابل ملاحظه‌ای از غیر عربها در شهرهای تازه تأسیس شدهٔ خوزستان و از همه مهمتر کنترل نظامی و سیاسی منطقه از سوی دولت مرکزی از تقویت و بروز گرایشهای ناسیونالیستی در میان اعراب جنوب جلوگیری گردید.

با سقوط رضاشاه، به همراه کاهش قدرت و نظارت دولت مرکزی و بازسازی قدرت رهبران عشایر و بازگشت عشایر جابه جا شده به موطن اصلی، تحرک سیاسی در میان

---

۱. کاتم، ریچارد؛ ناسیونالیسم در ایران؛ ص ۱۳۰ ـ ۱۴۴.

برخی از قبایل عرب ظاهر شد. طی سالهای ۲۴-۱۳۲۲ همزمان با حضور نیروهای انگلیسی در مناطق جنوبی ایران و همزمان با بروز گرایشهای ناسیونالیستی و گریز از مرکز در آذربایجان، کردستان و... برخی از قبایل عرب زبان نیزخواهان جدایی خوزستان از ایران و پیوستن آن به عراق شدند. دولت ایران و همچنین ناسیونالیستهای ایرانی، عوامل خارجی را در این تحرکها متهم کردند. علاوه بر دولت عراق که به دلیل سوابق اختلافهای مرزی با ایران در معرض این اتهام قرار داشت، ناسیونالیستهای ایرانی، انگلستان را نیز متهم به همکاری در این امر کردند.

به هر حال تا پیروزی انقلاب تحرک گروههای مذکور بسیار کمرنگ بود. اما در آستانهٔ انقلاب با تحریک عراق این گروهها فعالیت خود را از سر گرفتند که به آنها اشاره می‌کنیم.

الف ـ نحوهٔ ظهور و تقویت جریانهای قومی در خوزستان بعد از انقلاب

یکی از گروههای سیاسی مؤثر در تحرکات این استان، گروهی به نام جبهة التحریر بود. این گروه تحت تأثیر مرامنامهٔ حزب بعث عراق و با پشتیبانی آن کشور در سال ۱۳۴۷ در خرمشهر تأسیس شده بود و با تأکید بر قومیت عربی و اتخاذ مشی مبارزه با رژیم شاه، موفق شد تعدادی از جوانان عرب را به سوی خود جلب کند.

این جبهه، خوزستان را عربستان می‌نامید و خواستار تجزیهٔ خوزستان بود و بزودی به شکل یک جریان مبارزاتی به عنوان «آلت دست» دولت بعث عراق برای پیشبرد و اهداف و سیاستهای منطقه‌ای خود مبدل گردید و در نهایت ساواک با حمله به آن موفق به قلع و قمع آن گردید و اعضای آن دستگیر و یا به عراق متواری شدند.[۱]

حسین فردوست که در رژیم شاه پستهای مهم اطلاعاتی از جمله ریاست دفتر ویژهٔ اطلاعات و قائم مقامی ساواک راعهده‌دار بوده است، دربارهٔ علت وجودی این جبهه می‌نویسد:

---

۱. رجوع شود به: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ؛ گزارش ساواک درباره جبهه التحریر، ۱۳۵۴/۵/۲۴؛ ستاد مشترک سپاه؛ مجله تاریخ جنگ؛ ش ۱ (مهر ۷۰)، ص ۳۰.

تحلیل من این است که جبهة التحریر ماحصل توافق انگلیس و امریکا در منطقه بوده است و حزب بعث عراق در رده‌ای نیست که استقلال خوزستان را بخواهد و اصولاً انگلیسی‌ها هم به علّت موقعیت سوق الجیشی و هم به علّت وضعیت خوزستان همیشه چنین پایگاهی در این منطقه داشته‌اند. زمانی حکومت خودمختار شیخ خزعل را ایجاد کردند امکانات وسیعی برای او فراهم آوردند. ولی بعد ترجیح دادند ایران توسط رضاخان یکپارچه شود لذا شیخ خزعل را تسلیم رضاخان نمودند. این بار انگلیسی‌ها طرح کهنه و قدیمی خود را به امریکاییها ارائه دادند. مشترکاً برای اطمینان از حفظ همیشگی خوزستان در مدار خود «جبهة التحریر» را ایجاد کردند. این جبهه مسلماً یک طرح دراز مدت بود که اگر در شرایط فرضی، محمدرضا نتواند منافع غرب را در خوزستان تأمین کند، غرب رأساً از طریق جبهه عمل و خوزستان مستقل را با نام عربستان و با حمایت ناسیونالیستهای عرب ایجاد می‌کند.[۱]

به هر حال در سالهای بعد از قرار داد ۱۹۷۵ دولت عراق به صورت پنهان تلاش می‌کرد تا با سازماندهی مجدد اعضای این جبهه، شرایط فعالیت آنها را در زمان مناسب فراهم آورد.[۲]

در واقع بر خلاف روند رو به بهبود رابطهٔ عراق و ایران، رژیم بعثی از اهداف خود درمورد خوزستان دست برنداشته بود و با توجه به عرب‌زبان بودن بخشی از عشایر این منطقه، آن را زمینهٔ مناسبی برای ادعاها و طرح و اجرای تمایلات تجاوزکارانه‌اش می‌دانست. فقدان زمینهٔ مساعد فعالیت در داخل، باعث شد رژیم عراق برای تداوم فعالیتهای این گروه به هر نحو و در هر سطح، فعالیتهایی را در خارج از ایران ترتیب بدهد. برای این منظور کویت که حضور کارگران خوزستانی در آن زمینهٔ مناسبی را برای فعالیت و عضوگیری فراهم می‌آورد، در نظر گرفته شد.

در این ارتباط بر اهمیّت جایگاه خوزستان در استراتژی آتی حزب بعث در منطقه و اینکه این موضوع یکی از اولویتهای مهم این حزب بود، تأکید می‌گردید.[۳] این گونه

۱. فردوست، حسین؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ ج ۱، ص ۳۷۷.
۲. گزارش ساواک؛ ۱۸ مرداد ۱۳۵۴، دربارهٔ جبهه التحریر، سند مرکز م.ت.ج.س.
۳. همان‌جا.

تلاشها نشان از این داشت که خوزستان برای رژیم عراق یک هدف استراتژیک است و از جایگاه ویژه‌ای در آرمانهای حزب برخوردار است. سقوط رژیم شاهنشاهی و پیروزی انقلاب اسلامی و نابسامانی اوضاع در اوایل انقلاب، سران رژیم عراق را ترغیب کرد که مطامع خود را مجدداً مطرح سازند و حرکات قومی و محلی جدید را، علیه ایران سازماندهی و تدارک کنند. از این رو، پس از سقوط رژیم شاهنشاهی مراکزی را تحت عنوان دفاتر جبههٔ آزادیبخش خوزستان در بصره و العماره گشودند و اقدام به عضوگیری نمودند.[۱]

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و در دوران اوجگیری آن، حضور گستردهٔ نیروهای انقلابی در خوزستان زمینهٔ بروز هر گونه حرکت قومی را کاملاً محدود کرده بود. بخصوص که عراق، پشتیبان اصلی گرایش قومی نیز منفعل بود و تحلیل روشنی از ادامه کار نداشت. بعد از پیروزی انقلاب شرایط مناسب برای تشکل و تقویت یک جبههٔ ضدانقلابی با محور «قومیت» ایجاد شد.

این جریان قومی بتدریج بعد از پیروزی انقلاب با تشدید فعالیتهای خود و گرد آمدن حول یکی از روحانیون منطقه به نام شیخ محمد طاهر آل شبیرخاقانی موفق شد تا ضمن گسترش اقدامات خود به مبارزه‌جویی با جریانات انقلابی و هواداران انقلاب اسلامی بپردازد.

شیخ شبیر یکی از روحانیون بومی منطقه، به دلیل مسن بودن و دارا بودن مقام اجتهاد دارای مقلدینی در بین اعراب و عشایر ایرانی و کشورهای عربی منطقه بود. وی با تأکید آیت‌الله شریعتمداری در سال ۴۹ امامت مسجد امام صادق(ع) را در خرمشهر به عهده داشت. در آستانهٔ انقلاب با غیبت روحانیون سنتی و قدیمی در صحنه ـ به دلیل فوت و یا دلایل بسیار دیگر ـ شیخ شبیر از جایگاه مهمی در منطقه برخوردار گردید. به طوری که مسجد ایشان محل تجمع نیروهای انقلاب محسوب می‌شد.

در ماههای اول انقلاب بتدریج مواضع شیخ از مواضع نیروهای مذهبی ـ انقلابی در خرمشهر فاصله گرفت و محافظه‌کاری وی باعث آزردگی و انتقاد انقلابیون از ایشان

---

۱. انصاری، مهدی و محمد درودیان و هادی نخعی؛ خرمشهر در جنگ طولانی؛ ص ۳۶.

شد.[۱]

با پیروزی انقلاب بتدریج عناصر مختلف قومی ـ عربی و برخی شیوخ منطقه و حتی عناصر ضدّ انقلاب و گروههای چپ که شیخ شبیر را محور مهمی برای طرح خواسته‌های قومی خود تصور می‌کردند، گرد وی جمع آمدند.

در چند روز آغاز پیروزی، شیخ شبیر با توجه به نفوذ خود در شهر اقدام به نصب برخی افراد به عنوان مسئولین امنیت و حراست شهر نمود که این اقدام با انتقاد نیروهای انقلابی مواجه شد آنان این افراد را عناصر شایسته‌ای برای این امر نمی‌دانستند.[۲] این افراد که قبلاً با ساواک همکاری می‌کردند با استفاده از موقعیت خود به گسترش جریان قومی در بین عشایر پرداختند و در نهایت نیز به عراق گریختند. به دنبال این جریان، موضوع تشکیل کمیته در خرمشهر نیز موضوع دیگری بود که تنش بین نیروهای انقلابی و نیروهای قومی با حمایت شیخ شبیر را تشدید کرد. در اوایل اسفندماه ۱۳۵۷، یعنی حدود دو هفته پس از پیروزی انقلاب، کمیتهٔ انقلاب اسلامی خرمشهر از عناصر ناهمگونی همچون شیوخ و سران وابستهٔ عشایر و نیروهای مذهبی شهر تشکیل شد که شیخ شبیرخاقانی بر آن نظارت می‌کرد.[۳] اما در اواسط اسفند ۵۷ که چند روزی از تشکیل این کمیته نگذشته بود، برخی عناصر قومی، (که بعضاً عضو کمیته نیز بودند) با حمایت جریانات قومی و عوامل آنها با اشغال ساختمان کنسولگری امریکا، کمیتهٔ مستقلی را به نام کمیتهٔ عربها یا ستاد رزمندگان خلق عرب، در آن ساختمان تشکیل دادند. آنها دربارهٔ اقدام خود ضمن اشاره به «فارس بودن اعضای کمیته انقلاب» گفتند که کمیتهٔ عرب برای رسیدگی به امور عشایر عرب که یکسری افراد عامی هستند، تشکیل شده و به کار آنها رسیدگی می‌کند زیرا آنها اهل دهات و روستاها می‌باشند و زبان فارسی نمی‌دانند، بنابراین باید کمیتهٔ مخصوص به خود را داشته باشند.[۴] به این ترتیب،

---

۱. همان؛ ص ۴۴.
۲. همان؛ ص ۸۰.
۳. همان‌جا (به نقل از: سند ش ۶۷۰/گ م.م.ت.ج، احمد فروزنده مسئول اطلاعات سپاه خرمشهر در مصاحبه با مرکز، گزارش جنگ در خرمشهر، ص ۲۸).
۴. همان؛ ص ۳۱.

مرکزی ایجاد شد که ابتدا آن را مرکز مجاهدین عشایر نامیدند، پس از مدتی نام «ستاد رزمندگان خلق عرب» را به خود گرفت و در آخر نیز به «سازمان سیاسی خلق عرب خوزستان» تبدیل شد. فرماندار سابق خرمشهر دربارهٔ فعّالیّت این سازمان چنین گفته است:

> تلاش سازمان سیاسی خلق عرب خوزستان در مرحلهٔ اول، بالا بردن روحیهٔ عصبیت قومی بود و تمام کسانی که آنجا رفت و آمد می‌کردند، باید لباس محلی می‌پوشیدند، از بلندگوهای ستاد نیز مرتباً صدای سرودهای عربی پخش می‌شد و به این وسیله اعلام موجودیت می‌کردند.[۱]

از سوی دیگر، اختلاف در بینش اعضای کمیتهٔ انقلاب اسلامی خرمشهر و فقدان وحدت نظر و عمل در برخورد با مسائل انقلاب و منطقه از جمله دستگیری و محاکمهٔ عناصر ساواک و وابستگان به رژیم سابق، جمع آوری اسناد و پرونده‌های ساواک و مبارزه با بقایای رژیم، سبب ایجاد شکاف و دو دستگی در این کمیته شد،[۲] و اختلاف بین عناصر مذهبی آن با شیخ شبیرخاقانی که سران عشایر را در شورای مرکزی کمیته قرار داده بود، بالا گرفت. به دنبال این اختلافات، کمیتهٔ اول منحل گردید و مجدداً اعضای شورای آن با انتخابات تعیین شدند که در نتیجهٔ آن کمیتهٔ دوم، با ترکیب عناصر نسبتاً جوان و از روحانیون متعهدتری تشکیل شد. اما چون تنها دو تن از سران عشایر به شورا راه یافته بودند، این کمیته مورد اعتراض و مخالفت شدید شیخ قرار گرفت.[۳] وی معتقد بود ۵۰ درصد اعضای کمیته می‌بایست عرب و ۵۰ درصد عجم باشند.[۴] با اعلام مخالفت شیخ، کمیتهٔ انقلاب در عمل هیچ گونه کاری نمی‌توانست انجام دهد. در نتیجه، گروهی از جوانان مذهبی و انقلابی خرمشهر که کمیتهٔ انقلاب را در برخورد با شیخ شبیرخاقانی و مسائل منطقه ناتوان می‌دیدند، اقدام به تأسیس تشکیلاتی به نام «کانون

---

۱. «بحران در خوزستان و زمینه‌های جنگ ایران و عراق»، فصلنامهٔ نگاه؛ ش ۱۵ - ۱۶ (شهریور و مهر ۸۰) (به نقل از: اسناد مرکز؛ مصاحبه با محمدرضا عباسی، فرماندار اسبق خرمشهر، آبادان ۶۱/۵/۵).

۲. سند ش ۶۷۰؛ ر.ک: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، همان.

۳. انصاری، مهدی و محمد درودیان و هادی نخعی؛ خرمشهر در جنگ طولانی؛ ص ۵۳.

۴. احمدی، حمید؛ امپریالیسم، خوزستان و خلق مستضعف؛ ص ۴۸.

فرهنگی ـ نظامی جوانان مسلمان خرمشهر» کردند. این کانون ضمن کنترل شهر و تأمین انتظامات و دستگیری ساواکیها و عناصر ضد انقلاب، نوار مرزی را نیز کنترل می‌کرد.[۱] با تشکیل کانون فرهنگی ـ نظامی و فراهم شدن زمینه‌هایی برای فعالیت نیروهای مذهبی در آن از یکسو و تشکیل ستاد رزمندگان خلق عرب از سوی دیگر، هر کدام از دو جریان انقلابی و قومی در یکی از دو تشکل روبه روی هم قرار گرفتند و فضای شهر بشدت دو قطبی شد و به دنبال آن کمیته دوم انقلاب اسلامی شهر که عملاً از محور قدرت خارج شده بود و در معرض دخالت بی رویه و اعمال نفوذ بعضی از عناصر قرار داشت در تاریخ ۵۸/۱/۴ منحل شد.[۲] انحلال کمیته به معنای آسیب‌پذیر شدن اقتدار حکومت مرکزی در خرمشهر بود که به تحریک ضد انقلاب و با حمایت شیخ شبیر تحت پوشش عربیت انجام گردید. با انحلال کمیتهٔ انقلاب اسلامی، کانون فرهنگی ـ نظامی به ضابط اجرایی احکام دادگاه انقلاب تبدیل شد، امری که بشدت مورد اعتراض و مخالفت شیخ شبیر قرار گرفت. به این ترتیب، با تشکیل کانون فرهنگی ـ نظامی از یک طرف و سازمان سیاسی خلق عرب خوزستان از طرف دیگر، رابطهٔ شیخ شبیرخاقانی با ستاد خلق عرب تحکیم و متقابلاً به جدایی وی از نیروهای مذهبی شهر انجامید.[۳]

جوّ کاذب اختلافات قومی نه تنها مورد نظر نیروهای انقلابی اعم از فارس و عرب نبود بلکه بسیاری از توده‌های عرب زبان نیز مخالف چنین حرکتهایی بودند اما نقش شیخ شبیر و نفوذ وی از عوامل اساسی مشروعیت ساز در شهر بود و تأیید یا عدم تأیید وی از هر جریان، در قدرت و قوت یافتن آن تأثیر عمده‌ای داشت.[۴]

در کنار «کانون فرهنگی ـ نظامی» و سازمان سیاسی خلق عرب خوزستان، گروهی از روشنفکران عرب زبان منطقه که دارای گرایشات مارکسیستی بودند همراه گروهی از عناصر جبهه التحریر که دارای عقاید و تفکرات بعثی بودند، تشکیلاتی به نام کانون فرهنگی خلق عرب را ایجاد کردند، تا به جذب تحصیلکردگان و روشنفکران عرب‌زبان

---

۱. انصاری، مهدی و محمد درودیان و هادی نخعی؛ خرمشهر در جنگ طولانی؛ ص ۵۳.
۲. همان‌جا.
۳. همان؛ ص ۵۳ ـ ۵۴.
۴. همان؛ ص ۵۴.

بپردازند که مکان آن نزدیک محل سازمان سیاسی خلق عرب بود.[۱] این کانون با دولت بعثی عراق، رابطه نزدیکی داشت و حتی از این کشور، سلاح دریافت می‌کرد و نیروهای آن در بصره آموزش می‌دیدند. در این ارتباط، در یکی از اسناد کنسولگری عراق آمده است:

> ما توانسیتم با اعضای این تشکیلات ارتباط ایجاد کنیم و به طور مستقیم با آنها مرتبط باشیم و مقدمات عملیات مسلحانه را فراهم کنیم اعضای این گروهها جهت رفتن به بصره و دیدن تمام آموزشهای لازم، از مرز عبور داده شدند، و عدهٔ زیادی از آنها آموزش دیدند و هم اکنون هم عده‌ای در حال گذراندن آموزش می‌باشند.[۲]

کانون فرهنگی خلق عرب از همان ابتدای امر روابط نزدیکی با سازمان سیاسی خلق عرب داشت، و با پخش پوسترهای فعالیت‌شان، شعار، «دفاع از حقوق خلق عرب» و «خودمختاری خوزستان» را سر می‌داد.[۳] گروه دیگری که در اوایل سال ۱۳۵۸ تشکیل شد، گروه مجاهدین عرب مسلمان نام داشت این گروه، دارای بافت فکری مذهبی با گرایشات قومی بود.[۴]

همزمان با ظهور این جریانها در خرمشهر، اخباری مبنی بر تجدید سازمان «جبهة التحریر عربستان در عراق»[۵] انتشار می‌یابد. در سند ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی مورخه ۱۳۵۸/۱/۲۷ آمده است:

> دفاتر جبههٔ آزادیبخش خوزستان در بصره و العماره افتتاح شده‌اند و شروع به ثبت نام نموده‌اند.[۶]

دولت بعثی عراق که اهداف دراز مدت دربارهٔ خوزستان داشت ـ و اصولاً موضوع

---

۱. همان‌جا؛ «بحران در خوزستان و زمینه‌های جنگ ایران و عراق»، فصلنامهٔ نگاه؛ ش ۱۵ ـ ۱۶ (شهریور و مهر ۸۰)؛ ص ۱۱۰.

۲. همان‌جا (به نقل از: اسناد مرکز، اسناد کنسولگری عراق در خرمشهر).

۳. همان‌جا (به نقل از: اسناد مرکز مطالعات).

۴. همان‌جا.

۵. عربستان عنوانی بود که این گروهها از آن به جای خوزستان استفاده می‌کردند.

۶. ستاد مشترک سپاه؛ نشریهٔ تاریخ جنگ؛ ش ۱ (مهر ۱۳۷۰)، ص ۳۵.

خوزستان جزء یکی از بندهای مرامنامهٔ حزب بعث بود -[۱] از همان روزهای نخست پیروزی انقلاب، مترصد آن بود که از فرصت به دست آمده برای مطامع و اهداف خود بهره‌برداری نماید. به همین علت، با گذشت انقلاب، سیاستهای عراق با اهداف گروههای مختلف تجزیه‌طلب در خوزستان و کردستان گره خورد و سیل کمکهای نظامی آن کشور به داخل ایران سرازیر شد. همزمان با آن کنسولگری عراق در خرمشهر و مدرسهٔ عراقیهای این شهر به اقدامات گسترده‌ای دست زدند. مدنی، استاندار خوزستان، در ۱۳۵۸/۲/۱۵ نامه‌ای به وزیر کشور نوشت و در این باره تصریح کرد که کنسول عراق در خرمشهر با بعضی از عناصر مشکوک محلی رابطه دارد. وی افزود:

«این مسلّم شده که کنسول عراق در خرمشهر یکی از فعالان دستگاه جاسوسی است و در خرابکاری دست دارد. اخیراً نامبرده سفارش کرده است در نقاط مختلف خرمشهر، برای وی خانه اجاره کنند و اکنون، خانه‌ها مهیاست. علاوه بر این، گفته می‌شود که کارمندان کنسولگری عراق از ۴ نفر به ۱۴ نفر که همه و یا اغلب آنها افسر می‌باشند، افزایش یافته است». وی در مورد مدرسهٔ عراقیها می‌نویسد: «مدرسهٔ عراقیها در خرمشهر نیز کانون جاسوسی است. مسئول مدرسهٔ عراقیها، ولید سامرائی، رایزن فرهنگی کنسولگری عراق می‌باشد که قبلاً مسئول جبهة التحریر خوزستان در عراق بوده است و فعالیتهای خود را از بصره اداره می‌کرد و از جاسوسان شناخته شده می‌باشد».[۲]

به این ترتیب رژیم بعثی عراق بشدت برانگیختن برخی نارضایتیها و احساسات قومی‌گرایانه را از طریق تبلیغات رسانه‌ای و همچنین ارتباط با برخی سران قبایل عرب پیگیری می‌کرد. دولت عراق از یک سو، در صدد بود از نابسامانیهای ناشی از انقلاب ایران برای تغییر در قرارداد الجزایر که آن را ناعادلانه و تحمیلی می‌دانست، استفاده کند و به‌علاوه از تسری اسلامگرایی انقلاب ایران به درون کشور خود هراس داشت و تشدید تنشها و گرایشهای گریز از مرکز در خوزستان می‌توانست به عنوان اهرم، فشاری در دست دولت عراق باشد. به هر حال، این جریان قومی با حمایت رژیم بعثی عراق در

---

۱. همان‌جا.
۲. اسناد مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ،«جنگ در خرمشهر»، ص ۵۷.

سراسر خوزستان در حال گسترش بود. به طوری که علاوه بـر جریانات خـرمشهر، از اواسط اسفند ۵۷ گروهی تحت عنوان روشنفکران عرب خوزستان در اهواز در حمایت از «شناسایی حقوق فرهنگی و ملی خلق عرب در مشارکت اعراب در مجلس مؤسسان» شکل گرفت گروه مذکور همچنین خواستار استفاده از لفظ خلق عرب به جای عشـایر عرب شدند. هر چند هسته اصلی ناآرامیها در شهر خرمشهر و در نقاط نزدیکتر به مرز عراق باقی ماند اما این جریانات وابسته تلاش زیادی انجام دادند تـا کـل خـوزستان را دچار ناآرامی کنند و زمینه را برای تجزیه این منطقه از کشور فراهم آورند که در ادامه به بررسی روند تحرکات این گروهها می‌پردازیم.

ب ـ تحرکات گروههای قومی در خوزستان بعد از انقلاب

با انسجام یافتن این جریانهای قومی و متعاقب آن تشدید فعالیتهای آنها، دوگـانگی در برخـی شـهرها مـخصوصاً خـرمشهر ایـجاد شـد و بـتدریج، بـا طـرح مسألهٔ قـومیت و حساسیت روی آن، زمینهٔ مساعدتری یافت. در یکی از اسناد مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ در این‌باره می‌خوانیم:

> هر روز که می‌گذشت، دوگانگی بین مردم فارس‌زبان و عرب زبان، شدید می‌شد و به موازات آن، ظاهر شدن اسلحه و مد شدن چپیه و لباسهای عربی در سطح شهر چیز عادی شده بود، شرایط را طوری درست کرده بودند که برای مثال، وقتی یک عرب سوار تاکسی می‌شد، اگر راننده‌اش فارس بـود، پـول نـمی‌داد، ایـن جـوّ را درست می‌کردند که اگر یک فارس به بازار رفت، عربی که شیرینی فروش است به او چیزی نفروشد.(۱)

در مسائل مهمتر نیز چنین وضعی وجود داشت، مثلاً عناصر وابسته به شیخ شبیر که با امکانات دولتی در مناطق مرزی گشت می‌زدند، وقتی با نیروهای انـقلابی بـرخـورد می‌کردند، به بهانه اینکه شما از کمیتهٔ فارسها هستید و مسـائل ایـنجا بـه شـما مـربوط نیست، از اقدام آنها برای به دست آوردن اطلاعات منطقهٔ مرزی جلوگیری می‌کردند و

---

۱. انصاری، مهدی و محمد درودیان و هادی نخعی؛ خرمشهر در جنگ طولانی؛ ص ۵۴.

حتی در بعضی موارد، از ترددشان ممانعت می‌نمودند.[۱] در روز ۱۸ اسفند ماه ۵۷، تحرک این گروه قومی تشدید شد و در اجتماعی که با شرکت عده‌ای از عربهای منطقه در مسجد امام صادق(ع) خرمشهر و با حضورشیخ شبیرخاقانی برپا شد علی‌رغم اینکه حاضران تجزیه‌طلبی را محکوم کردند اما در پایان طی قطعنامه‌ای خواستار به رسمیت شناختن زبان عربی به عنوان زبان اول برای هموطنان عرب زبان ایران و آموزش آن در کلیهٔ مراحل تحصیلی، آزادی بیان و نشر کتاب و روزنامه به زبان عربی، مشارکت در مجلس مؤسسان، تشکیل مجلس عربی در خوزستان برای تصویب قوانین محلی، تشکیل دادگاههای عربی برای حل مشکلات بر اساس قوانین اسلامی، تولید و پخش برنامه‌های عربی در رادیو و تلویزیون به طور مستقل اولویت در تصدّی پستهای بخش خصوصی و دولتی، آزادی اشاعه فرهنگ عربی ـ ایرانی، تخصیص بورسهای تحصیلی و مقدار کافی از درآمدهای نفت برای آبادانی خوزستان، انتخاب نمایندگان عرب در مجلس شورای محلی و تعیین وزیر از بین عرب زبانان، مشارکت در ارتش ملی و آموزش افسران عرب در دانشکده‌های افسری، نامیدن شهرها و روستاهای خوزستان به اسامی قدیمی آن و قرار دادن این امور در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران شدند.

در همین حال روزنامهٔ اطلاعات نوشت:

> به منظور رسیدگی به مسألهٔ تشکیل سازمان خلق عرب ایران در خرمشهر، سرهنگ محمد حسین حقیقی فرماندهٔ لشکر خوزستان به اتفاق حجت الاسلام سید علی خامنه‌ای به مدت یکساعت با حضرت آیت الله شیخ محمد طاهر شبیرخاقانی ملاقات کردند. در این ملاقات ایشان ضمن پشتیبانی از جمهوری اسلامی ایران خواستار عملی شدن درخواستهای عرب زبانان ایران شد. این هیأت ضمناً در دفتر سیاسی سازمان خلق عرب ایران حضور یافت و با اعضای این دفتر گفتگو کرد. در این ملاقات گفته شد که عرب زبانهای ساکن ایران خواهان حقوق فراموش شده خود در چهارچوب ایران هستند.[۲]

همچنین در تاریخ ۵۷/۱۲/۲۶ گروهی با عنوان «روشنفکران انقلابی عرب»

---

۱. ستاد مشترک سپاه؛ نشریه تاریخ جنگ؛ ش ۲ (زمستان ۱۳۷۰)، ص ۲۹.

۲. اطلاعات؛ ۲۰ اسفند ۱۳۵۷، ص ۷.

ساختمان سازمان زنان در خرمشهر راکه خالی بود، اشغال کردند و «کانون فرهنگی خلق عرب» را تشکیل دادند. این کانون طی اعلامیه‌هایی هدف خود را احیای فرهنگ عرب و رشد سیاسی مردم و ایجاد محل تجمع برای اقوام عرب که مسائل خود را مطرح کنند، دانست. دفاتر این کانون در شهرهای اهواز، آبادان، دشت آزادگان و سوسنگرد، نیز برنامه مشابهی را دنبال کردند.[۱] چند روز بعد در اهواز عده‌ای که روزنامهٔ کیهان تعداد آنها را هزاران نفر ذکر کرد، دست به راهپیمایی زدند. در پایان راهپیمایی و اجتماع در ورزشگاه تختی، قطعنامه‌ای در ۲۲ ماده انتشار دادند که مهمترین خواسته‌های خود را در آن به شرح زیر اعلام داشتند:

> تدریس زبان عربی در دورهٔ ابتدایی، آزادی انتشار روزنامه به زبان عربی، شرکت در مجلس به نسبت جمعیت خلق عرب، پخش برنامه‌های رادیو و تلویزیون به زبان عربی در منطقه جهت بالا بردن سطح فرهنگی مردم عرب و شرکت دادن مردم عرب در سازمانهای ملی و ارتشی منطقه مزبور، اختصاص هزینه‌هایی از در آمد نفت جهت پیشرفت و آبادانی و برنامه‌های بهداشتی و آموزشی.[۲]

به دنبال این وقایع در تاریخ ۱۳۵۷/۱۲/۲۹، مهندس بازرگان، نخست وزیر دولت موقت، طی سفری به خوزستان وارد خرمشهر شد و ضمن ملاقات با شیخ محمد طاهر شبیرخاقانی در مورد درخواستهای قومی اعراب مذاکره کرد به نوشتهٔ روزنامهٔ اطلاعات در جریان این ملاقات و مذاکرهٔ گروهی از افراد مسلح در محل به تظاهرات و تیراندازی هوایی پرداختند. به طوری که باعث نگرانی هیأت اعزامی، افراد پلیس و حتی آیت الله خاقانی شد. نخست وزیر و همراهان در پایان ملاقات با آیت الله خاقانی در معیت ایشان و از طریق یک راه اضطراری عازم مسجد امام صادق(ع) شدند. اما در محل مسجد به علت ازدحام بیش از حد و شدت تظاهرات و تیراندازی نخست وزیر موفق به سخنرانی نشد و گفت: «من در استادیوم آبادان سخنرانی خواهم کرد شما هم به آنجا بیایید». نخست وزیر و همراهان سپس مجدداً به منزل آیت‌الله خاقانی بازگشتند و تا آبادان اسکورت شدند. بر اساس همین گزارش در جریان تیراندازی خرمشهر، سه پسر

---

۱. نخعی، هادی و حسین یکتا؛ روزشمار جنگ ایران و عراق، جنگ نامه اوّل، پیدایش نظام جدید؛ ج ۱، ص ۳۶۸.
۲. کیهان؛ ۲۸ اسفند ۱۳۵۷، ص ۳.

بچه مجروح و در بیمارستان بستری شدند.

نخست‌وزیر در استادیوم آبادان با اشاره به مذاکرات خود با شیخ شبیرخاقانی گفت:

> من به شیخ کبیر آیت‌الله محمد خاقانی گفتم در قانون اساسی گذشته نیز نامی از مسلمان سنی، شیعه عرب یا فارس یا کرد برده نشده است و در قانون اساسی در دست مطالعه و تدوین نیز حقوق کلیه گروهها محفوظ است.[۱]

بر اساس نظر برخی تحلیلگران این دیدار به ضعف پایگاه انقلاب اسلامی در خرمشهر و نیز تقویت گرایشات قومی محلی تعبیر شد.[۲]

از این پس تظاهرات مسلحانه در شهر رو به افزایش نهاد. تحرکات و تظاهرات و اعتراضات دو گروه یاد شده به مراتب تندتر و بیشتر شد. تا آنجا که توانستند خود را به صورت گروهی قدرتمند با توقعاتی که مدام افزایش می‌یافت، مطرح کنند. در همین حال برخی نشریات یومیه نظیر روزنامه‌های بامداد، آیندگان همراه با خبر گزاریها و مطبوعات خارجی نیز از موضع ضدیت با انقلاب به بزرگنمایی شیخ شبیر پرداخته و وی را به عنوان رهبر مذهبی اعراب مطرح می‌کردند. بر اساس گزارشات مختلف در روزهای بعد حساسیتهای قومی و خودمختاری در خوزستان با آهستگی و تدریج اما به نحوی سازمان یافته، ترویج و دنبال می‌شد. به نوشتهٔ روزنامهٔ اطلاعات هزاران تن از اهالی عرب زبان خوزستان در ۵۸/۱/۳ در ورزشگاه تختی اهواز اجتماع کردند و با صدور قطعنامه‌ای در دوازده ماده خواستهای خود را اعلام کردند. در این اجتماع شیخ شبیرخاقانی، طی سخنانی خواستار «رعایت حقوق شرعی و قانونی خلق عرب» شد.[۳]

همچنین پس از سخنرانی ایشان قطعنامه‌ای قرائت گردید که در آن خواستار افزایش اختیارات و خودمختاری محلی عرب زبانان شدند.[۴]

در همین حال سخنگوی دولت موقت در مورخ ۵۸/۱/۱۲ اعلام کرد:

> بر اساس اطلاعاتی که به دولت رسیده است بعد از وقایع گنبد نوبت خوزستان است

---

۱. اطلاعات؛ ۶ فروردین ۱۳۵۸، ص ۵.

۲. نخعی، هادی و حسین یکتا؛ روزشمار جنگ ایران و عراق، جنگ نامه اوّل، پیدایش نظام جدید؛ ص ۴۱۲.

۳. اطلاعات؛ ۶ فروردین ۱۳۵۸، ص ۵.

۴. همان‌جا.

که درگیر بحران اقلیتهای قومی شود. امیر انتظام، سخنگوی دولت، با اعلام این خبر گفت: دولت پیش بینی کرده است و باید قبول کنیم و تردید نیست که توطئه‌هایی وجود دارد و ادامه خواهد داشت و افراد رژیم گذشته و ضد انقلاب ما را رها نکرده‌اند و بایستی در چند هفته و چند ماه آینده هم این چنین وقایعی را انتظار داشته باشیم ولی آنچه مسلم است همه اینها گذراست و توطئه‌ها نقش بر آب خواهد شد.(۱)

در تاریخ ۱۳۵۸/۱/۱۶، به دنبال تظاهرات مسلحانهٔ سازمان سیاسی و کانون فرهنگی خلق عرب در خرمشهر و تیراندازی آنان به سوی کمیتهٔ امام، اعلامیه‌ای به نام کانون فرهنگی ـ نظامی جوانان مسلمان خرمشهر و بازاریان، نشر و پخش شد که در آن، شیخ شبیر و عملکرد وی زیر سؤال رفته بود. شیخ با ابراز ناراحتی از بازاریان خواست که آن را تکذیب کنند، ولی آنها زیر بار نرفتند. بنابراین او عکس‌العمل نشان داد و روز ۱۳۵۸/۲/۲۳، طی سخنانی با حملهٔ شدید به کانون فرهنگی ـ نظامی جوانان مسلمان خرمشهر (که پایگاه جوانان طرفدار انقلاب درشهر بود) اعضای آن را وابسته خواند. به دنبال سخنان وی، حاضرین به سردمداری گروههای مذکور که گویا بهانهٔ لازم را به دست آورده بودند، با شعار «فلیسقط الکانون» (کانون باید نابود گردد) به سوی کانون حرکت کردند. در حمله‌ای که به کانون صورت گرفت، ساختمان آن به آتش کشیده شد و ستاد انتظامات که سه طبقه بود، فرو ریخت. مهاجمین حدود ۱۸ تن از نفرات مستقر در کانون (از جمله محمد جهان آرا) فرماندهٔ سپاه خرمشهر را دستگیر کردند و به سازمان سیاسی خلق عرب بردند.(۲)

در مورخ ۵۸/۱/۲۱ دولت موقت در نامه‌ای از شبیرخاقانی خواست که هیأتی از منتخبان ایرانیان عرب زبان خوزستان را جهت ارائهٔ خواسته‌های مردم عرب و گنجاندن این خواسته‌ها در قانون اساسی به تهران اعزام کند. روزنامهٔ اطلاعات ضمن اعلام این خبر اضافه کرد دولت تصمیم دارد با حضور و شرکت آنها خواسته‌های مردم عرب زبان را

---

۱. کیهان؛ ۱۴ فروردین ۱۳۵۸، ص ۷.

۲. انصاری، مهدی و محمد درودیان و هادی نخعی؛ خرمشهر در جنگ طولانی؛ ص ۵۷.

مورد رسیدگی قرار دهد.(۱)

همچنین به دنبال اوجگیری تشنجات، گروهی از روحانیون در دیدار با شبیرخاقانی خواستار خلع سلاح نیروهای موسوم به خلق عرب و نیز نیروهای مذهبی مقابل آنها و جایگزینی نیروهای رسمی اعزامی دولت جمهوری اسلامی شدند اما شبیرخاقانی با تأکید بر اینکه نیروهای رسمی باید فارس باشند، پیشنهاد نامبردگان را نپذیرفت.(۲)

در همین حال احمد مدنی، استاندار خوزستان، در مصاحبه‌ای گفت: «عده‌ای از ضد انقلابیون پول در اختیار ایادی خود گذاشته‌اند تا با تقسیم آن بین کارگران خوزستان آنان را وادار به تحصن و اعتصاب نمایند». از سوی دیگر، سپاه پاسداران انقلاب در خوزستان اعلام کرد از دو خانه مسکونی در آبادان چهارده قبضه اسلحه کلت و دو قبضه تفنگ و یک دستگاه بی‌سیم و مقادیر قابل توجهی فشنگ کشف کرده است.(۳)

شیخ شبیرخاقانی با انتشار اعلامیه‌ای تهدید کرد به عنوان اعتراض به تعلل دولت در دادن حقوق شرعی و قانونی خلقها از جمله خلق عرب خوزستان، کشور را ترک خواهد کرد.(۴)

علاوه بر این، شیخ شبیر دربارهٔ خواسته‌های اعراب گفت: در کلیه امور مربوط به خوزستان، اعراب باید نقش داشته باشند و تشکیلات فرهنگی و اجتماعی منطقه باید مشترکاً به دست ایرانیان عرب زبان و فارسها اداره شود. وی ضمن حمله به کمیته‌ها و پاسداران انقلاب افزود:

> در کمیته‌ها به جای افراد پخته، کار به دست عده‌ای از نوجوانان ناپخته داده‌اند و آنها در خرمشهر، اهواز آبادان برای مردم مزاحمت به وجود آورده‌اند.(۵)

در واکنش به این تصمیم آیت‌الله شریعتمداری از قم طی تلگرافی به شبیرخاقانی

---

۱. اطلاعات؛ ۲۱ فروردین ۱۳۵۸، ص ۲.

۲. نخعی، هادی و حسین یکتا؛ روزشمار جنگ ایران و عراق، جنگ نامه اوّل، پیدایش نظام جدید؛ ص ۶۷۳؛ (به نقل از: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ؛ سند ش ۱۸۷۱۲/ ب.ن، مصاحبه با حجت‌الاسلام نوری امام جمعه خرمشهر در تاریخ ۱۳۷۲/۶/۷).

۳. اطلاعات؛ ۲۹ فروردین ۱۳۵۸، ص ۳.

۴. نخعی، هادی و حسین یکتا؛ روزشمار جنگ ایران و عراق، جنگ نامه اوّل، پیدایش نظام جدید؛ ص ۷۳۹.

۵. اطلاعات؛ ۳ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۲.

ضمن اشاره به حوادث خوزستان، از دخالت بی رویه افراد غیر مسئول در امور کشور انتقاد و با توجه به آرای صادره از سوی دادگاههای انقلاب، خواستار عفو، اغماض و صبر و بردباری بیشتر ایشان شد.[۱] در همین حال، هیأت اعزامی منصوب امام خمینی و آیت‌الله طالقانی که از قم برای مذاکره با شبیرخاقانی به خرمشهر رفته بودند از وی درخواست کردند که برای استراحت به قم برود، اما شبیرخاقانی این پیشنهاد را قبول نکرد و گفت خروج از خرمشهر را دروضعیت کنونی صلاح نمی‌داند. در این مذاکرات شبیرخاقانی به هیأت اظهار کرد:

> گروهی با ایجاد تفرقه بین خلقهای منطقه خوزستان می‌خواهند آشوب به پا کنند با تمام قوا از انجام این کار جلوگیری خواهیم کرد.[۲]

فردای آن روز سازمان سیاسی خلق عرب با بر پایی تظاهرات در خرمشهر از شبیرخاقانی حمایت کردند.

به گزارش مطبوعات، شبیرخاقانی در مسجد امام صادق(ع) خطاب به جمعیت گفت:

> با آمدن نمایندهٔ امام خمینی و پیامهای برادرانه حضرت آیت‌الله العظمی شریعتمداری و آیت‌الله طالقانی فعلاً سفر را به تاخیر انداخته‌ام و امیدوارم کارهایی که به خلاف شرع و دین انجام می‌شود، متوقف شود.[۳]

همزمان در تاریخ ۵۸/۲/۶ گروهی که در مطبوعات از آنها تحت عنوان «هیأت سی نفره اعزامی خلق عرب مسلمان ایران» یاد می‌شد وارد تهران شدند تا با دولت مذاکره کنند.[۴]

این گروه در مصاحبه‌ای ضمن تأکید بر اینکه مهمترین تضاد مرحلهٔ کنونی «تضاد خلق و امپریالیسم» است، از چریکهای خلق حمایت کردند.[۵]

به گزارش رادیو لندن اعضای هیأت هر گونه کسب پشتیبانی از اعراب خارج از ایران را تکذیب کردند ولی پذیرفتند که با سایر اقلیتهای قومی ایران مانند کردها و بلوچها

---

۱. همان؛ ۶ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۲.
۲. کیهان؛ ۶ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۷.
۳. اطلاعات؛ ۸ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۲.
۴. نخعی، هادی و حسین یکتا؛ روزشمار جنگ ایران و عراق، جنگ نامه اوّل، پیدایش نظام جدید؛ ج ۱، ص ۷۹۲.
۵. همان؛ ج ۱، ص ۸۰۱؛ اطلاعات؛ ۶ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۷.

تماسهای مقدماتی گرفته‌اند.[۱]

در مورخه ۵۸/۲/۱۰ این گروه در نامه‌ای به مهندس بازرگان، نخست وزیر، درخواستهایی که آنها را «خواسته‌های خلق عرب» نامیده‌اند، مطرح کردند. آنچه در این نامه آمده است به گفتهٔ نویسندگان، مورد تأیید شبیرخاقانی قرار داشت. در نامه، پس از مقدماتی در توضیح تقسیم وظایف منطقهٔ خودمختار و دولت مرکزی و نیز اعلام برخی مواضع نویسندگان نامه از جمله اشاره به اینکه نام خوزستان تبدیل به عربستان شود، در دوازده بند خواسته‌هایی مطرح شده است. از جمله اعتراف دولت به ملیت خلق عرب و درج آن در قانون اساسی، تشکیل دادگاههای عربی و مجلس محلی خودمختار عربی، پذیرش زبان عربی به عنوان زبان رسمی منطقهٔ خودمختار و فارسی به عنوان زبان رسمی سراسری، آموزش زبان عربی در مدارس، تأسیس دانشگاه عربی، چاپ کتاب و روزنامه به زبان عربی، اولویت استخدام خلق عرب در منطقهٔ خودمختار... و در آخر از دولت آقای بازرگان با تأکید خواسته شده است که برای حل مسائل خلق عرب از مذکراه با عناصر مرتجع از فرصت‌طلبی خودداری نماید.[۲]

در همین حال شبیرخاقانی در پیامی به آیت‌الله شریعتمداری انصراف خود را از ترک کشور اعلام کرد.[۳] همزمان در کنار جریانهای فعال موسوم به «خلق عرب» که از پشتیبانی آیت الله شیخ طاهر آل شبیرخاقانی برخوردار بود، جریان دیگر که ماهیت اسلامی ـ انقلابی داشت به منظور حمایت از نظام جدید و دولت انقلاب و انتقاد از جریان اول تلاشهایی انجام می‌داد.[۴] این جریان در روز ۱۳۵۸/۲/۱۰ اقدام به برگزاری راهپیمایی در اهواز نمود و هر گونه تجزیه را محکوم کرد. بر اساس گزارش روزنامهٔ اطلاعات روسای عشایر عرب شهر و روستاهای سوسنگرد، بستان، هویزه در مدرسهٔ

---

۱. نشریهٔ ویژه خبرگزاری پارس؛ ۸ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۲.

۲. نخعی، هادی و حسین یکتا؛ روزشمار جنگ ایران و عراق، جنگ نامه اوّل، پیدایش نظام جدید؛ ج ۱، ص ۸۲۶ (به نقل از: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ؛ سند ش ۱۱۴۶۳۱، نامه هیأت نمایندگان خلق عرب مسلمان ایران، اعزامی به تهران به نخست وزیر دولت موقت، تاریخ ۳ جمادی الثانی ۱۳۹۹ق.، ۱۳۵۸/۲/۱، ص ۳۳).

۳. کیهان؛ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۷.

۴. نخعی، هادی و حسین یکتا؛ روزشمار جنگ ایران و عراق، جنگ نامه اوّل، پیدایش نظام جدید؛ ج ۱، ص ۸۲۷.

علمیهٔ آیت‌الله کرمی اهواز اجتماع کردند و ضمن پشتیبانی از نظام جمهوری اسلامی هرگونه توطئهٔ تجزیه‌طلبی را محکوم ساختند.[۱] این گروه هیأت اعزامی به تهران را مورد تأیید اعراب خوزستان ندانستند.[۲] همچنین به گزارش روزنامهٔ اطلاعات، هزاران نفر از ایرانیان عرب زبان با امضای یک طومار چهل متری پشتیبانی خود را از جمهوری اسلامی و امام خمینی اعلام کردند و تأکید کردند که مردم مسلمان عرب، خوزستان را جزء لاینفک ایران دانسته و تا آخرین لحظات با نغمه‌های شوم تجزیه‌طلبی مبارزه خواهند کرد.[۳]

بتدریج از اوسط اردیبهشت ۵۸، شدت برخوردها و بالا رفتن میزان تعرض و خشونت ضد انقلابی و شدیدتر شدن جوّ رعب و وحشت کاملاً طبیعی بود. در این ارتباط، نیروهای طرفدار انقلاب در شهر مورد تهدید قرار گرفتند. به بعضی از منازل با نارنجک و دیگر سلاحها حمله می‌کردند.[۴] در این شرایط، از هم پاشیدگی مرکزیت نیروهای فعال مذهبی و انقلابی شهر و محدودیت آزادی عمل نیروهای انقلابی در زمینهٔ حضور فعال در جامعه، مزید بر علت شده بود و امید بود، انفعال نابودکننده‌ای را نزد هواداران انقلاب ایجاد کند. در این صورت موقعیت سیاسی ـ اجتماعی ضد انقلاب گسترش می‌یافت و در نتیجه، چنان بحرانی ایجاد می‌کرد که مهار آن غیر ممکن می‌شد. بنابراین، هواداران انقلابی در دو جنبهٔ علنی و غیر علنی، اقداماتی انجام دادند. در بعد فعالیتهای تشکیلاتی غیرعلنی، برنامهٔ گشت و کنترل در سطح شهر، برنامه‌ریزی شد. این گشت و کنترل مسلحانهٔ غیرعلنی در جای خود اقدامی لازم و در جلوگیری از یکه تازی بی مهار ضد انقلاب، ضروری و مؤثر بود، اما به هیچ وجه نمی‌توانست کافی باشد و تنها حرکت گستردهٔ انقلابی مردم قادر بود در بهبود اساسی و ایجاد شرایط به نفع انقلاب، تعیین کننده باشد.

چنین حرکتی، بتدریج عکس العمل مردم در قبال تعرضات ضد انقلاب را موجب

---

۱. اطلاعات؛ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۲.

۲. همان‌جا.

۳. همان؛ ۲۶ اسفند ۱۳۵۷، ص ۷.

۴. ستاد مشترک سپاه؛ نشریهٔ تاریخ جنگ؛ ص ۳۰.

شد. بازار در اعتراض به اقدامات ضد انقلاب بسته شد و شهر به حال تعطیل درآمد و مردم طی تظاهراتی، برای تحصن به طرف فرمانداری رفتند و عدهٔ زیادی نیز در مسجد جامع خرمشهر تحصن کردند.[۱] به دنبال شرایط پدید آمده در ۱۳۵۸/۲/۲۷، فرمانداری خرمشهر در اعلامیه‌ای این سه خواسته را مطرح کرد: ۱ـ انحلال کانونها و سازمانهای غیررسمی خرمشهر، در شرایط بحرانی منطقه؛ ۲ـ تخلیهٔ اماکن دولتی که در زمان انقلاب، نیروهای مختلف آن را اشغال کرده بودند؛ ۳ـ خلع سلاح عمومی.[۲] از سوی دیگر، متحصنین مسجد جامع نیز خواستار موارد زیر شدند: ۱) دستگیری عوامل یورش وحشیانه به کانون فرهنگی ـ نظامی و ستاد پاسداران و مجازات آنها؛ ۲) استقرار پاسداران غیر بومی در خرمشهر؛ ۳) خلع سلاح عمومی؛ ۴) همهٔ کانونها و سازمانها منحل شوند.[۳] در پی این تحصن و به دنبال مذاکراتی که بین طرفین با فرماندار و استاندار وقت انجام گرفت، مقرر گردید که تا تاریخ ۱۳۵۸/۲/۳۱، مکانهای سازمان سیاسی خلق عرب و کانون فرهنگی خلق عرب تخلیه شود و تا تاریخ ۱۳۵۸/۳/۴، تمام ارگانهای سیاسی ـ نظامی شهر سلاحهای خود را تحویل فرمانداری دهند.[۴]

صبح روز ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۸، یعنی آخرین مهلت تعیین شده برای تخلیهٔ ساختمانهای دولتی، سازمان سیاسی خلق عرب در اعلامیه‌ای تخلیهٔ ساختمانها را رد کرد و آن را مسأله‌ای انحرافی خواند.[۵] پس از اعلامیه، عده‌ای از اعضای این سازمان در ساختمان ستاد اجتماع کردند. از سوی دیگر، کانون فرهنگی خلق عرب نیز با انتشار اطلاعیه مشابهی، در ساختمان کانون تحصن کردند.[۶]

در همین روز، جلسات طولانی مذاکره بین مسئولین دولتی شهر و نمایندگان سازمانهای خلق عرب برگزار شد که عملاً نتیجه‌ای به دست نیامد. با شکست مذاکرات

---

۱. همان‌جا.
۲. همان‌جا.
۳. همان‌جا.
۴. همان‌جا.
۵. همان؛ ش ۳ (بهار ۱۳۷۱)، ص ۲۵ ـ ۲۶.
۶. همان‌جا.

سازمانهای خلق عرب تأکید کردند که ساختمانها را تحت هیچ شرایطی تخلیه نخواهند کرد و زمانی شرایط خلع سلاح را خواهند پذیرفت که در تمام ایران خلع سلاح عمومی انجام گیرد.[۱] در این شرایط، به دستور استاندار وقت خوزستان، حدود ۱۰۰ تن از تکاوران نیروی دریایی از بوشهر وارد خرمشهر شدند و استاندار تهدید کرد که «دیگر حوصله تلاشهای ضد انقلابی را نخواهیم داشت».[۲] از سوی دیگر، صد تن از پاسداران سپاه تهران وارد خرمشهر شدند و در گمرک مستقر گردیدند.[۳] روز ۵ خرداد ۱۳۵۸، در پی انقضای مهلت استرداد سلاحها و تخلیهٔ ساختمانها و بی‌اعتنایی سازمانهای خلق عرب به آن، مردم به دعوت کانون فرهنگی و نظامی انقلابیون مسلمان خرمشهر و ستاد پاسداران، در مسجد جامع خرمشهر متحصن شدند و سه روز بعد (سه شنبه ۱۳۵۸/۳/۸)، سیصد تن از متحصنین اعتصاب غذا کردند.[۴] علاوه بر این، تظاهرات گسترده‌ای با حضور روحانیون شهر برگزار شد که در آن، ضمن حمایت از اقدامات استانداری، از جمله به کارگیری تکاوران دریایی برای برقراری نظم شهر، تظاهرکنندگان خواستار خلع سلاح عمومی، بازداشت عاملین حوادث قبلی خرمشهر و استفاده از پاسداران غیر بومی برای حفظ امنیت و کنترل شهر شدند.[۵] در این تظاهرات، مردم آشکارا بر ضد شیخ شبیر و سازمانهای سیاسی خلق عرب شعار دادند. در این حین حدود ظهر، خبری پخش شد که نگرانی و عصبانیت مردم را افزایش داد. خبر این بود که عناصر خلق عرب به گمرک حمله کرده و طی درگیری مسلحانه یک پاسدار و یک نگهبان را به شهادت رسانده‌اند و چند تن را نیز مجروح کرده‌اند.[۶] سازمان سیاسی خلق عرب علت این اقدام را بازداشت و خلع سلاح سه نفر از اعضای این گروه توسط تکاوران دانستند.[۷]

---

۱. بامداد؛ ۱ خرداد ۱۳۵۸.

۲. احمدی، حمید؛ قومیت و قومگرایی «ایران، از افسانه تا واقعیت».

۳. همان‌جا.

۴. همان؛ ص ۸۲.

۵. بامداد؛ ۹ خرداد ۱۳۵۸.

۶. ستاد مشترک سپاه؛ نشریهٔ تاریخ جنگ؛ ش ۳ (بهار ۱۳۷۱)، ص ۲۸.

۷. همان‌جا.

در چنین وضعیتی مدنی، استاندار خوزستان، وارد خرمشهر شد و از حدود ساعت ۲۲ بین وی و مسئولان شهری و برخی از روحانیون با برادر شیخ شبیرخاقانی و تنی چند از نمایندگان وی، مذاکراتی انجام شد. نمایندگان آل شبیر، ادعا می‌کردند که سران قبایل گفته‌اند، ۲۴ ساعت دیگر مهلت لازم است تا قضایا به طور مسالمت‌آمیز حل و فصل شود. با وجود آنکه اوضاع موجود عکس این مطلب را نشان می‌داد اما به هر حال، توافق شد که موضوع خلع سلاح تا روز پنجشنبه ۱۳۵۸/۳/۱۰ به تعویق افتد.[۱]

با وجود این، شواهد و قرائنی به دست آمد که نشان می‌داد سازمان سیاسی و کانون فرهنگی خلق عرب، توافق به عمل آمده را نیز نادیده خواهند گرفت. از جمله این شواهد، سنگربندی اطراف ساختمانها و ورود تعداد زیادی از عناصر مسلح سایر مناطق به شهر بود.[۲] به این ترتیب، سازمانهای مزبور، خود را برای یک درگیری همه جانبه آماده کردند. این درگیریهای مسلحانه سرانجام در سحرگاه روز چهارشنبه ۹ خرداد ۱۳۵۸ آغاز شد. روزنامهٔ اطلاعات چگونگی شروع درگیری را این چنین خبر داد.

> مقارن ساعت ۴ بامداد امروز، یک اتومبیل سواری با چند سرنشین در شهر به حرکت در آمد و با شلیکهای پیاپی آرامش شهر را به هم زد.[۳]

شهید جهان آرا، فرماندهٔ سپاه خرمشهر، در این باره می‌گوید:

> یک ماشین سفید رنگ به سمت مسجد جامع آمد و پس از شلیک تیر و پرتاب کوکتل مولوتوف متواری شد، و به دنبال آن، عناصر سازمان سیاسی به شهر آمده و شروع به سنگربندی کردند. آنها پمپ بنزین خیابان فردوسی را به آتش کشیدند خیابان مولوی را بستند، طرف مرز شلمچه، دو یا سه انبار مخابرات را به آتش کشیدند، و تعدادی خانه و مغازه را غارت کردند.[۴]

در ادامهٔ این حملات، ساعت ۷:۴۵ صبح، فرمانداری خرمشهر مورد تهاجم مسلحانه

---

۱. همان؛ ص ۲۷.

۲. همان؛ ص ۲۸ ـ ۲۹.

۳. اطلاعات؛ ۹ خرداد ۱۳۵۸.

۴. انصاری، مهدی و محمد درودیان و هادی نخعی؛ خرمشهر در جنگ طولانی؛ ص ۶۲ (به نقل از: مصاحبه مرکز مطالعات با محمد علی جهان آرا فرمانده سپاه خرمشهر).

قرار گرفت؛ و محافظین ساختمان به مقابله پرداختند. ساعت ۸ صبح گروههای تجزیه‌طلب منطقه با پاسداران درگیر شدند و ساختمانهای پست و تلگراف و چندین مغازه را به آتش کشیدند. همچنین ساختمان دخانیات طعمهٔ حریق شد. به علت آتش‌سوزی، برق و تلفن قسمتهایی از شهر قطع شد و پاسداران آبادان به حال آماده باش درآمدند. در همین روز، روزنامهٔ اطلاعات نوشت:

> سازمان سیاسی خلق عرب اقدام به سنگربندی در خیابانها کرده است و صدای رگبار لحظه‌ای در شهر قطع نمی‌شود. از عشایر خوزستان و سایر نیروهای خلق عرب برای کمک به اعراب دعوت شده و آنها وارد شهر شده‌اند. ساعت ۹ صبح، حمله به کلانتری یک خرمشهر توسط افراد آن دفع گردید. در سه راه شلمچه واقع در جادهٔ مرزی، اعراب قسمتی از تأسیساتی را که قابل استفاده نبود، به آتش کشیدند.[۱]

علاوه بر این، در ساعت ۱۰:۳۰ صبح، افراد خلق عرب از طریق کارون و شط‌العرب به پایگاه دریایی خرمشهر حمله کردند و جایگاه پمپ بنزین و نمایندگی جنرال موتور و یک سوپر مارکت به آتش کشیده شد. هنگام ظهر، سه کشتی هزار تنی تجارتی را آتش زدند.[۲] روزنامهٔ بامداد مورخهٔ ۱۳۵۸/۳/۱۰ دربارهٔ حمله به پایگاه دریایی خرمشهر نوشت:

> پیش از ظهر امروز نیروهای خلق عرب از طریق رودخانهٔ کارون و شط‌العرب با موتور لنج و دوبه (بارج) که در آنها سنگر گرفته بودند، به پایگاه نیروی دریایی خرمشهر حمله کردند که اعضای پایگاه به دفاع پرداختند. این حمله و دفاع به مدت سه ساعت ادامه داشت که در نتیجه با عقب نشینی نیروهای خلق عرب مرتفع شد.[۳]

از سوی دیگر، ساختمانهای سازمان سیاسی و کانون فرهنگی خلق عرب از همان ساعات اولیهٔ درگیری به محاصرهٔ نیروهای انقلاب درآمد و پس از چند ساعت درگیری، سرانجام تصرف شدند. به این ترتیب، مرکز هدایت آشوب و درگیریها سقوط کرد، اما این امر سبب پایان یافتن فوری آشوبها نشد.[۴]

---

۱. اطلاعات؛ ۱۰ خرداد ۱۳۵۸.

۲. همان‌جا.

۳. بامداد؛ ۱۰ خرداد ۱۳۵۸.

۴. ستاد مشترک سپاه؛ نشریهٔ تاریخ جنگ؛ ش ۴ ـ ۵، ص ۳۰.

در این شرایط، عده‌ای از نیروهای مسلح خلق عرب خارج از شهر، به طرف این شهر حرکت کردند و یا در شهرهایی همچون اهواز و آبادان به تحریکاتی دست زدند. در اهواز، مسأله بدون حادثه خاتمه یافت؛ اما در آبادان، تعدادی از اتومبیلهایی که در گوشه و کنار پارک شده بود، مورد آسیب قرار گرفت و ساختمان شرکت نفت نیز که در ایستگاه ۱۰ و در کنار بهمن‌شیر قرار گرفته بود، مورد تهاجم مسلحانه واقع شد و خساراتی به آن وارد آمد. در همین روز، شبیرخاقانی طی یک مصاحبهٔ مطبوعاتی تهدیدآمیز گفت:

ما خواهان تفاهم با دولت هستیم و اگر دولت تفاهم نشان ندهد، عواقب وخیم این وضع قابل پیش‌بینی نیست. من خواهان تغییر احمد مدنی، استاندار خوزستان، هستم، زیرا حضور او در این شهر اوضاع منطقه را پرآشوبتر می‌کند.[۱]

در این میان، رادیو صوت الجماهیر عراق و رادیو عربی کویت با نقل اخبار به گونه‌ای تحریک‌آمیز، ادامهٔ درگیریها تا تحقق خودمختاری عربستان را نوید دادند و رادیو کویت در بخش اخبار عربی روز ۱۳۵۸/۳/۱۰ خود گزارش داد:

اعراب ایران اعلام کردند که سلاحهای خود را تحویل نخواهند داد، مگر پس از اینکه دولت خواستهای آنها در مورد خودمختاری را تأمین کند.[۲]

از سوی دیگر، رادیو بغداد به زبان عربی مرتباً برای مردم عرب خوزستان، پیام می‌فرستاد. نیروهای عراقی نیز در مقابل پاسگاههای مرزی به تجمع نیرو و اقدامات تحریک‌آمیز دست زدند و بالگردهای آنها در خسرو آباد به پرواز در آمدند.[۳]

علاوه بر این، سیل سلاح از آن سوی مرز ایران و عراق به داخل خوزستان سرازیر شد. یکی از مسئولین سپاه خرمشهر در این باره می‌گوید:

تا دو سه روز اول شروع درگیری خرمشهر (۸ و ۹ خرداد ۱۳۵۸)، عراق اسلحهٔ زیادی در منطقه توزیع کرد و شاید حدود بیست تا سی هزار قبضه اسلحه در نوار مرزی خرمشهر تخلیه نمود. یعنی کامیون، کامیون اسلحه می‌آوردند و کنار نهر خین

---

۱. کیهان؛ ۷ خرداد ۱۳۵۸.
۲. نشریهٔ ویژهٔ خبرگزاری پارس؛ ۱۱ خرداد ۱۳۵۸.
۳. همان‌جا.

خالی می‌کردند؛ و هر کسی می‌خواست می‌آمد از نهر عبور می‌کرد و اسلحه می‌گرفت، به صورتی که مانند صف آرد و برنج صف می‌کشیدند تا اسلحه دریافت کنند.[۱]

یکی دیگر از برادران سپاهی می‌گوید:

وقتی درگیریهای خرمشهر در چهارشنبهٔ سیاه (۸ خرداد) شروع شد، آن قدر این مرز بی در و پیکر بود که همین عشایر فریب خورده را با ماشینهای وانت و کمپرسیهای بزرگ به داخل خرمشهر می‌آوردند.[۲]

مدنی نیر در همین رابطه گفته است:

از جانب عراق توطئه‌هایی می‌شود، صد قبضه کلاشینکف از منطقه جمع آوری شده است. عراق مذبوحانه اسلحهٔ قاچاق وارد ایران می‌کند و نمایش قدرت در مرزها را آغاز کرده است. وی افزود: در روزهای اخیر، ما سلاحهایی به دست آورده‌ایم که مارک عراق دارد.[۳]

اما علی‌رغم فشارهای متعدد سیاسی و تبلیغاتی داخلی و خارجی و بخصوص پشتیبانی بی دریغ تدارکاتی عراق در ارسال اسلحه و مواد تخریبی به داخل ایران، توازن وحشت در شهر به ضرر ضد انقلاب به هم خورد و با از هم پاشیدن مرکزیت آنان، تحرکات و درگیریها کم کم به مناطق اطراف بویژه نواحی و پاسگاههای مرزی کشیده شد. ضدانقلاب که در داخل منطقه پایگاه خود را ازدست داده بود، به طرف مرز عقب‌نشینی نمود و تلاش کرد تا پاسگاههای مرزی را خلع سلاح نماید.

شهید محمد جهان آرا، فرماندهٔ سپاه خرمشهر، دراین باره می‌گوید:

نفرات سازمان سیاسی وقتی دیدند داخل شهر نمی‌توانند حرکتی انجام دهند، به مرز رفته و در آنجا به پاسگاههای مرزی حمله کردند تا آنها را خلع سلاح نمایند که

---

۱. انصاری، مهدی و محمد درودیان و هادی نخعی؛ خرمشهر در جنگ طولانی ؛ «بحران در خوزستان و زمینه‌های جنگ ایران و عراق»، فصلنامهٔ نگاه؛ ش ۱۵ ـ ۱۶ (شهریور و مهر ۱۳۸۰)؛ ص ۱۱۶ (به نقل از: اسناد مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ).

۲. همان‌جا.

۳. کیهان؛ ۴ تیر ۱۳۵۸.

خوشبختانه با مقاومت خوب و دلاورانهٔ نیروهای ژاندارمری و سپاه مواجه شدند.[۱]

همچنین، نیروهای ضد انقلابی با همکاری عراق، اقدام به ایجاد تنش و نمایش قدرت در مرزها کردند. اما چون سنگری برای مبارزه نداشتند، از امکانات عراق استفاده کرده و در قالب گشت مرزبان عراقی، فعالیت می‌نمودند.

به این ترتیب، امکان تحرک نظامی در داخل شهر از ضد انقلاب گرفته شد. اما برای ادامهٔ حضور سیاسی و اجتماعی آن هنوز امکاناتی وجود داشت. روز جمعه ۱۳۵۸/۳/۱۲، تعداد زیادی از عناصر خلق عرب پس از یک راهپیمایی، در مسجد امام جعفر صادق(ع) تحصن کردند؛ و با صدور قطعنامه‌ای، خواستار برکناری مدنی به عنوان مسبب اصلی حوادث شدند و همین طور شناسایی و محاکمهٔ سایر مسئولین و حمله‌کنندگان به منزل شبیرخاقانی، جمع‌آوری سلاحهایی که در مسجد جامع توزیع گردیده بود، روشن شدن اخبار سه روز اخیر که مغرضانه پخش شده، حمایت کامل از شبیرخاقانی به عنوان رهبر مذهبی خوزستان، نفی تجزیه‌طلبی و محکومیت تبعیض و رسیدگی به کشتار را طی ۴۸ ساعت آینده از نخست وزیر خواستند.[۲] به دنبال آن، شیخ شبیرخاقانی نیز اعلام کرد:

> روشی که دولت در خوزستان انتخاب کرده، خطرناک است و ادامهٔ اعمال آن بدین شدت، عواقب وخیمی برای دولت و ملت خواهد داشت.

وی تأکید کرد:

> من قطعنامهٔ ۱۲ ماده‌ای خلق عرب بجز موارد ۱ و ۱۲ آن را تأیید می‌کنم. تیمسار مدنی باید منتقل شود؛ و (در بند ۱۲) من برای این کار به دولت ۵ روز وقت می‌دهم.[۳]

به این ترتیب، شیخ شبیر با اندکی انعطاف، حمایت کامل خود را از عناصر ضدانقلاب اعلام داشت.

---

۱. «بحران در خوزستان و زمینه‌های جنگ ایران و عراق»، فصلنامهٔ نگاه؛ ش ۱۵ ـ ۱۶ (شهریور و مهر ۱۳۸۰)؛ ص ۱۱۶.

۲. اطلاعات؛ ۱۴ خرداد ۱۳۵۸.

۳. ستاد مشترک سپاه؛ نشریهٔ تاریخ جنگ؛ ش ۴ ـ ۵، ص ۳۲.

از روز ۱۳۵۸/۳/۱۴، وضع فوق العاده در شهر لغو گردید و آرامش به شهر بازگشت، اما تحرکات مرزها و حواشی و نیز اقدامات سیاسی و تبلیغاتی نه چندان شدید در شهر همچنان ادامه داشت. در همین روز، سازمان سیاسی خلق عرب با نام سازمان سیاسی خلق عرب محمره و به نمایندگی از خلق عرب، دبیر کل سازمان ملل را دعوت کرد تا نمایندگانی را برای رسیدگی به وضع منطقه و نیز وضع کسانی که به جرم عرب بودن و نه ارتکاب جرم، بازداشت شده‌اند، اعزام کند.[۱] ضد انقلاب داخلی نیزدر همین جهت فعال بود و اقدامات آنها نه تنها در برخی مطبوعات داخلی بخصوص بامداد و آیندگان بلکه به سرعت در رادیوهای بیگانه منعکس می‌شد. رادیو لندن در مورخه ۱۳۵۸/۳/۱۲ مطلب زیر را پخش کرد:

> جف رابرتسون خبرگزار بی‌بی‌سی در تهران امروز گزارش داد که قرار است هیأتی از سیاسیون و حقوقدانان به خوزستان بروند و دربارهٔ خواست خودمختاری اعراب خوزستان تحقیق و مذاکره به عمل آورند. ظاهراً این کار به ابتکار جبهه دموکراتیک ملی صورت می‌گیرد. سخنگویان جبهه می‌گویند فداییان خلق و جبههٔ ملی و کانون وکلای دادگستری در این کار شرکت دارند.[۲]

با آمدن هیأت اعزامی، شیخ شبیر در دیدار با این هیأت از مظلومیت جوانان عرب که ساختمان خالی را برای امور فرهنگی و سیاسی در اختیار گرفته بودند و نمی‌دانستند که چرا دولت آنها را تحت فشار گذاشته است، سخن گفت. غلامحسین ساعدی نویسندهٔ معروف و یکی از چهره‌های چپگرا که بعدها به ضد انقلاب پیوست و از سوی دولت با نام هیأت حسن نیت وارد خرمشهر شده بود، طی مصاحبه‌ای اظهار نظر کرد: «احساس می‌شود ماجرا، توطئه‌ای برای کوبیدن نیروهای چپ است.» وی پیش بینی کرد که ممکن است این غائله خاتمه پیدا نکند.[۳] همین روز، در شهر شایعه شده بود که گروههای چپ بویژه پیکاریها و فداییان خلق با شورشیان همکاری می‌کنند.

از سوی دیگر، تحصن افراد و عناصر سازمان سیاسی و کانون فرهنگی خلق عرب در

---

۱. کیهان؛ ۱۵ خرداد ۱۳۵۸.
۲. خبرگزاری جمهوری اسلامی؛ گزارشگرهای ویژه؛ ۱۳ خرداد ۱۳۵۸.
۳. ستاد مشترک سپاه؛ نشریهٔ تاریخ جنگ؛ ش ۴ ـ ۵، ص ۳۳.

مسجد شیخ شبیرخاقانی همچنان ادامه داشت و عشایر عرب زبان از مناطق مختلف گردآوری شده و به خرمشهر آورده می‌شدند تا در حمایت از شیخ شبیر راهپیمایی کنند. در این راهپیماییها، بسیاری از شعارها و خواستها حول طرفداری از شیخ دور می‌زد تا وی در مذاکراتی که سرانجام با مسئولین استان و شهر صورت می‌گرفت، موضع قوی داشته باشد.

به هر حال، مذاکرات بین شیخ شبیر و مدنی، ساعت ۲۳:۳۰ روز سه‌شنبه ۱۵ خرداد آغاز شد و تا ساعت ۲ بامداد روز چهارشنبه ۱۶ خرداد ادامه یافت. در این ملاقات که با حضور برخی روحانیون، برادر شیخ شبیر، فرماندهٔ لشکر خوزستان، فرماندار خرمشهر و دادستان انقلاب انجام گرفت، توافقنامه‌ای در ۸ ماده به امضا رسید که مفاد آن عبارتند از:

۱) انتخاب افرد در مشاغل و سازمانهای دولتی بر مبنای ملاکهای اسلامی و اعتقادی به ضوابط انقلاب اسلامی؛

۲) تحقیق و شناسایی و دستگیری فوری مسببین و محرکین حوادث اخیر و محاکمهٔ آنان، اعم از دولتی و غیر دولتی؛

۳) برقراری امنیت و حفظ انتظامات شهر و روستا زیر نظر شهربانی و ژاندارمری منطقه و انحلال تمام شوراها و کانونها و سایر سازمان و ناحیه‌های انتظامی بومی؛

۴)رسیدگی به خانواده‌های شهدا و مقتولین و مجروحین حادثهٔ اخیر؛

۵)توجه به عملیات عمرانی شهر و روستا در منطقه؛

۶) تأیید تمام فعالیت‌های فرهنگی در چهارچوب اهداف و ضوابط اسلامی؛

۷) بررسی و تعقیب حمله به منزل شیخ شبیر و تحت پیگرد قرار دادن عاملان آن؛

۸) آزادی دستگیرشدگان و رسیدگی به وضع آنها؛[۱]

اگرچه اکثر بندهای توافقنامه دو پهلو بود و می‌توانست مورد سوء استفاده قرار گیرد ولی در عین حال، عقب‌نشینی شیخ شبیر در آن مشهود بود و حکایت از آن داشت که شیخ بدون تحرک عناصر پشت پرده، عنصر مؤثر و خطرناکی برای انقلاب نیست.

---

۱. همان‌جا.

از سوی دیگر، متحصنین مسجد امام صادق(ع) در ابتدا با توافقنامه اعلام مخالفت کردند و تا چند روز بعد، در تحصن باقی ماندند و از آخرین فرصتها برای تبلیغات و نشان دادن قاطعیت خواستهایی نظیر دستگیری افراد مسئول خونریزی در خرمشهر، آزادی دستگیرشدگان و اخراج پاسداران از خرمشهر استفاده کردند و سرانجام در ساعت ۸شب ۱۳۵۸/۳/۱۸، نمایندهٔ آیت‌الله شریعتمداری که با شیخ شبیر روابط حسنه‌ای داشت، در جمع متحصنین حاضر شده و سخنرانی کرد؛ و آنها را به اتحاد و آرامش فراخواند؛ و به این ترتیب، تحصن به پایان رسید.[۱]

اما انفجاری که بعد از ظهر روز بعد قسمتی از ریل راه آهن را در ۱۶ کیلومتری خرمشهر منهدم کرد آغاز دور جدیدی از درگیریها محسوب شد. از سوی دیگر، دولت بعثی عراق همچنان به دخالتهای خود در امور داخلی ایران ادامه داده و به مسلح کردن و هدایت و راه‌اندازی عناصر ضد انقلاب می‌پرداخت. کار به جایی رسید که دادستانی انقلاب اسلامی آبادان و خرمشهر طی اعلامیه‌ای اعلام‌کرد:

> از روز جمعه ۱۳۵۸/۳/۲۵ رفت و آمد در جاده‌های مرزی آبادان و خرمشهر از ساعت ۲۱ الی ٦ بامداد روز بعد، ممنوع است، و به مأموران مسئول و پاسداران انقلاب دستور داده شده که متخلفان را دستگیر و در اختیار دادگاه انقلاب اسلامی منطقه بگذارد.[۲]

در همین حال، رادیو صوت الجماهیر عراق در تفسیری از مسائل خرمشهر گفت:

> آنچه اعراب در عربستان خواستار شدند، از حقوق فرهنگی و اداری تجاوز نکرده است و بسیار کمتر از آن بود که سایر اقلیتها می‌خواستند. مقامات ایرانی خواسته‌های مشروع اعراب و همچنین روشهای مسالمت‌آمیز آنها را با خشونت و حمام خون و تعصب نژادی و برافروختگی پاسخ دادند، و صدها تن را کشتند و مجروح ساختند.

این رادیو افزود:

> طبیعی است که عراق از نظر فکری و سیاسی، با ملّت عرب عربستان همدردی کند. آنها برادران ما و صاحبان خواسته‌های عادلانه‌ای هستند و در معرض خشونت و ظلم

---

۱. کیهان؛ ۱۹ خرداد ۱۳۵۸.

۲. ستاد مشترک سپاه؛ نشریهٔ تاریخ جنگ؛ ش ۴ ـ ۵، ص ۳۵.

قرار گرفته‌اند. ما با این روش، به نحوی منطقی رفتار می‌کنیم که با اصول و تجارب ما هماهنگی دارد. علاوه بر رابطهٔ قومی که ما را به ملّت عرب در عربستان پیوند می‌دهد، دیدگاههای ویژه‌ای نسبت به مسأله اقلیتها در چهارچوب میهن واحد داریم و در عمل آن را به مرحلهٔ اجرا گذارده‌ایم. انقلاب عراق به ملت کُرد خودمختاری اعطا نموده و به سایر اقلیتها نیز حقوق فرهنگی داده است. اگر حکام ایران ملعبهٔ کینه و غرور پوچ نیستند، اولین بار به همسایه خود عراق روی می‌آوردند تا از تجارب او، در این زمینه استفاده کنند. رادیو صوت الجماهیر اضافه کرد: «امروز، برای تکرار بازی شاه و ماجراجوییهای وی بر ضد عراق به حاکمان ایران هشدار، نصیحت و حتی اخطار می‌کنیم که هر کسی این چنین بازی کند، حتماً بهای سنگینی را پرداخت خواهد کرد.[۱]

روزنامهٔ الثوره ارگان حزب بعث عراق نیز اخطار کرد که اگر تهران در سیاست خود تغییر ندهد و پا جای شاه بگذرد و سه جزیره (تنب بزرگ، کوچک و ابوموسی) را به صاحبان اصلی آن بازنگرداند، مناسبات ایران و عراق وخیمتر خواهد شد. این روزنامه، خطاب به دولتمردان ایران تهدید کرد: «به این بازی پرمخاطره دست نزنید و فریب اوهام را نخورید. این بازی خطرناکتر از آن است که شما تصور می‌کنید.» در همین حال، رادیو قاهره در تفسیری به نقل ازرویتر، هدف عراق از مداخله در امور ایران را دستیابی به منطقهٔ نفت‌خیز خوزستان دانسته و گفت:

با وجود اینکه عراق ذخیره زیادی از نفت دارد، ولی به نظر می‌رسد که ذخیرهٔ منطقهٔ خوزستان ارزش این را دارد که عراق برای به دست آوردن این لقمهٔ چرب، یک توطئه نظامی ترتیب دهد.[۲]

البته رژیم عراق در کنار چنین مواضعی به تاکتیکهایی متعادل کننده دست می‌زد که ضمن استفادهٔ سیاسی تبلیغاتی، تشنج در روابط دو کشور خیلی بالا نگیرد. در ۱۳۵۸/۳/۲۲، سفیر عراق در تهران با نخست وزیر و وزیر خارجه وقت ایران ملاقات کرد و رسماً دربارهٔ بمبارانهای مرزی جنگنده‌های عراقی عذرخواهی نمود و آنها را

---

۱. همان‌جا.

۲. همان‌جا.

خطاهایی که پیش می‌آید خواند و آمادگی دولت عراق را برای جبران هر گونه خساراتی اعلام کرد[۱] از او خواسته شد که باید نظر دولت عراق به طور رسمی و کتبی اعلام گردد.[۲]

همزمان با اقدامات تبلیغی و مداخلهٔ عراق در امور داخلی ایران، مانورهای سیاسی و گاه نظامی حول محوریت شیخ شبیر، در خرمشهر مطرح شد. در ۲۳ خرداد ۱۳۵۸، برادر شیخ اعلام کرد:

> شبیرخاقانی معتقد است، با به رفراندوم گذاشتن قانون اساسی به جایی نخواهیم رسید. وی همچنین بیان کرد: برای ارتقای سطح فرهنگی اعراب خوزستان، کانون فرهنگی اسلامی عرب را تشکیل داده‌ایم که اعضای آن باید در چهارچوب نهضت اسلامی و انقلاب گام بردارد.[۳]

در روز بعد، انفجار دو بمب در ساختمان دولتی بندر خرمشهر و یک مرکز بازرگانی در شهر آبادان، خسارتهای سنگینی وارد ساخت.[۴] فردای آن روز، اعلامیه‌ای با امضای شیخ منتشر شد که ضمن آن آمده بود. «از سال ۴۲، این جانب یک مرجع دینی بوده‌ام و برای برانداختن کاخ ظلم مجاهدتهای فراوانی کرده‌ام و سختیها و مشقات زیادی برای به ثمر رساندن انقلاب اسلامی تحمل نموده‌ام. پس از پیروزی انقلاب، برای سوق دادن مسلمانان به سوی یک جامعهٔ توحیدی، آرا و نظرات خود را از طریق رسانه‌های گروهی و غیره ابراز کرده‌ام».

به این ترتیب، تلاش گردید تا از شیخ چهره‌ای فراتر از مسائل منطقه‌ای، مطرح نمایند؛ و به این صورت، برای وی کسب وجهه کنند. در مقابل این اقدامات، آیت‌الله خلخالی، خرداد ۱۳۵۸ در مصاحبه‌ای با اشاره به مسائل خوزستان گفت:

> مجازات خائنین و تجزیه‌طلبان مرگ است و اگر شبیرخاقانی نیز به بازیهای

---

۱. انصاری، مهدی و محمد درودیان و هادی نخعی؛ خرمشهر در جنگ طولانی (به نقل از: سند ش ۶۷۰، گ م م ت ج احمد فروزنده مسئول اطلاعات سپاه خرمشهر در مصاحبه با مرکز گزارشی جنگ در خرمشهر، ص ۲۹).

۲. کیهان؛ ۲۳ خرداد ۱۳۵۸ ؛ اطلاعات؛ ۲۳ خرداد ۱۳۵۸.

۳. همان‌جا.

۴. همان‌جا.

تجزیه‌طلبانه ادامه دهد و خائن شناخته شود، مصداق همین حرف خواهد بود.[۱]

در اعتراض به این سخنان و با نام تجلیل از شهدای خلق عرب در حوادث اخیر، روز ۱۳۵۸/۳/۳۱ یک راهپیمایی برگزار شد. راهپیمایان با صدور قطعنامه‌ای خواستار موارد زیر شدند:

۱) محکومیت صادق خلخالی و تقاضا از رهبری برای عزل و مجازات او؛

۲) آزادی بدون قید و شرط و آزار و شکنجه ندادن زندانیان خلق عرب؛

۳) مجازات پاسداران غیر محلی (نیروهای مذهبی خرمشهر).

در این قطعنامه ،حمایت کامل از شبیرخاقانی نیز آمده بود.[۲]

به دنبال این راهپیمایی، ضد انقلاب تحرّک فزاینده‌ای یافت بعد از ظهر روز راهپیمایی، انبار شرکت مخابرات به آتش کشیده شد، دو خمپاره به حوالی منازل مسکونی صد دستگاه در خرمشهر اصابت کرد، انفجار یک مین در تقاطع جادهٔ خالی آسفالتهٔ خرمشهر یک مرد و دو کودکش را از پای درآورد، مرکز پلیس با بمب دستی و مسلسل مورد حمله قرارگرفت، ادارهٔ راهنمایی و رانندگی منفجر شد و آتش گرفت، انبار سازمان برق نیز آتش زده شد و چندین انفجار در منازل مسکونی اتفاق افتاد.[۳] در نتیجه، بار دیگر جوّ وحشت بر شهر حاکم گردید و برخی از مردم شهر را ترک کردند. در پی انفجارات و حملات مسلحانهٔ ضدانقلاب، دادگاه انقلاب در چهارم تیرماه ۱۳۵۸ اعلام کرد:

مسببین وقایع اخیر در صورت دستگیری به عنوان اقدام بر ضد امنیت کشور تعقیب و مجازات خواهند شد.[۴]

در همین زمان، در پایان یک راهپیمایی در شهر آبادان که عکسهای شریعتمداری کنار عکسهای شیخ شبیر حمل می‌شد، قطعنامه‌ای قرائت گردید که حاوی پشتیبانی از شیخ و تهدید زیر بود:

---

۱. اطلاعات؛ ۳۰ خرداد ۱۳۵۸.

۲. کیهان؛ ۲ تیر ۱۳۵۸.

۳. اطلاعات؛ ۳۱ خرداد ۱۳۵۸ تا ۴ تیر ۱۳۵۸.

۴. همان؛ ۴ تیر ۱۳۵۸.

اگر قانون اساسی ضامن حقوق قومیتها و حق خودمختاری نباشد، مورد تأیید خلق مسلمان عرب نخواهد بود.[۱]

ضد انقلاب در کنار فعالیت سیاسی، تبلیغات رعب‌آفرینی را در محورهای کار خود قرار داد. برای مثال روز ۱۳۵۸/۴/۷، برق خرمشهر با خرابکاری ضد انقلاب به کلی قطع شد و کوشش مأموران در این رابطه به جایی نرسید. هم زمان در نخلستانهای کوت شیخ تیراندازی شدیدی درگرفت و یک دستگاه یدک کش در کارون طعمهٔ حریق گردید.[۲] علاوه بر این اقدامات، در مرز و پاسگاههای مرزی نیز اقدامات ایذایی عراقی، از قبیل حمله با مسلسل و نارنجک به پاسگاههای مرزی، زدن خودروهای گشتی با آر.پی.جی و غیره بر جوّ رعب و وحشت شهر می‌افزود. همچنین، تبلیغات و جنگ روانی رادیو و مطبوعات عراق بشدت ادامه داشت و مقامات عراقی، از جمله صدام حسین و ظاهر توفیق عفو، رهبری حزب بعث، در مصاحبه‌ای ضمن متهم کردن ایران به نژادپرستی و کینه‌توزی بر ضد اعراب، به تهدید و اخطار پرداختند و یک سلسله تحرکات مسلحانه هم در خارج از شهر صورت گرفت. روز ۱۳۵۸/۴/۱۳، با آر.پی.جی و مسلسل به فرودگاه اهواز حمله شد. فرودگاه آبادان، در روز ۱۳۵۸/۴/۱۳ برای چندمین بار گلوله‌باران شد و در همین روز، لوله‌های نفت بندر ماهشهر منفجر گردید و آتش‌سوزی مهیبی به راه افتاد. در ۱۳۵۸/۴/۱۷ پاسگاه سعیدیه از توابع بستان با موشک، خمپاره، مسلسل و نارنجک مورد حمله قرار گرفت و در ۳۰کیلومتری دارخوین لوله‌های نفت منفجر شدند.[۳] در پی این حمله‌ها و انفجارها، روز ۱۳۵۸/۴/۱۸ گروهی به نام چهارشنبهٔ سیاه با تلفن به دفتر خبرگزاری پارس اعلام موجودیت کردند و مسئولیت بخشی از انفجارات و حملات مسلحانهٔ انجام شده را به عهده گرفتند.[۴] به این ترتیب، فضای ترس و وحشت مرتباً تشدید می‌گردید و هم زمان، فشار شدیدی بر ضد عناصر مذهبی و انقلابی شهر اعمال می‌شد، تا جایی که در بعضی موارد، گشتیهای

---

۱. بامداد؛ ۵ تیر ۱۳۵۸.
۲. اطلاعات؛ ۷ تیر ۱۳۵۸.
۳. روزنامه‌های بامداد، آیندگان و اطلاعات؛ ۴ تیر ۱۳۵۸ تا ۲۰ تیر ۱۳۵۸.
۴. خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران؛ گزارشهای ویژه؛ ۱۹ تیر ۱۳۵۸.

ضدانقلاب به آزار و دستگیری و ضرب و شتم آنان نیز می‌پرداختند و نیروهای مذکور با انجام راهپیماییهای مسلحانه با شعارهایی همچون «خودمختاری برای عربستان، دموکراسی برای ایران» همراه با شلیک مداوم تیرهوایی در طول راهپیمایی این فشارها را تشدید می‌کردند.[۱] این جوّ سبب شد بسیاری از خانواده‌ها از شهر کوچ کنند و در افکار عمومی این گمان پدیدار گردد که شهر بزودی تحویل ضد انقلاب داده خواهد شد. اما یک واقعه همه چیز را دگرگون ساخت و وضعیت شهر را بکلی تغییر داد. در شب هنگام ۲۱ تیرماه ۱۳۵۸، یک اکیپ از پاسداران در منطقهٔ کوت شیخی، گشت می‌زدند که مورد تهاجم قرار گرفتند. در این حمله انوشیروان رضایی، مسئول پاسداران اعزامی از خرم‌آباد، به شهادت رسید. تشییع جنازهٔ این شهید به یک حرکت و تظاهرات مردمی علیه ضد انقلاب تبدیل شد.[۲]

در همین زمان، شبیرخاقانی در قبال اظهارات دادستان انقلاب که مسببین انفجارات و اقدامات ضد انقلاب را هدایت شده از خارج اعلام کرده بود، واکنش تندی نشان داد. وی گفت، حرفهای دادستان از روی تعصب بوده و وی هیچ گاه با مدنی توافق نکرده است و هشدار داد:

> اگر دولت نسبت به آزادیهای فردی بیش از این بی تفاوت باشد، ترس از این دارم که در منطقهٔ خوزستان انفجار جدیدی رخ بدهد.[۳]

چند روز بعد، این انفجار روی داد، اما درست بر خلاف جهتی که شیخ انتظار داشت. در ۱۳۵۸/۴/۱۴، مردم برای سوم شهید رضایی، تظاهرات کردند و پس از اتمام راهپیمایی، برای شنیدن سخنرانی به مسجد جامع رفتند، در همین حین، یک نارنجک به داخل حیاط مسجد که عدهٔ زیادی از مردم در آنجا بودند، پرتاب شد و در میان آنها منفجر گردید، در نتیجه هفت تن شهید و عده‌ای مجروح به جا گذاشت. انفجار این نارنجک جمعیت فشرده در مسجد را وحشتزده و خشمناک بیرون ریخت و سبب انفجار بزرگتری از خشم عمومی مردم در سطح شهر شد و اوضاع را به کلی دگرگون ساخت. در

---

۱. همان؛ ۱۷ تیر ۱۳۵۸.

۲. ستاد مشترک سپاه؛ نشریهٔ تاریخ جنگ؛ ش ۳، ص ۵۱.

۳. همان‌جا.

این وضعیت، تیراندازی عناصر مسلح از اطراف منزل شیخ به طرف مردم خشمگین کار را تمام کرد. منزل شیخ محاصره شد. با رسیدن پاسداران مقاومت عناصر مسلح زیاد طول نکشید و با مجروح شدن چند تن از طرفین و کشته شدن یکی دو تن از ضدانقلابیون این خانه تصرف شد. عده‌ای از عاملین حوادث در خرمشهر در همان جا دستگیر شدند و شیخ به اهواز برده شد. در بازرسی از منزل شیخ، چند قبضهٔ اسلحهٔ ژ-۳ و کلاشینکف، تعدادی کلت، هشت عدد نارنجک روسی و چند دستگاه بی‌سیم و مقدار زیادی پول ایرانی و دینار عراقی همراه با مقادیر زیادی اسناد و مدارک یافت شد و به دست پاسداران انقلاب افتاد.[۱]

حوادث مشابهی نیز در سطح شهر به طور گسترده‌ای جریان یافت و همه جا، ضدانقلاب منفعل گردید و تحت تعقیب قرار گفت و عده‌ای هم دستگیر شدند. فردای همان روز، پنج تن از چهره‌های مشخص ضد انقلاب که بروشنی در ارتکاب جنایتها نقش داشتند، دستگیر شدند که یکی از آنها رانندهٔ شیخ بود. چند روز بعد با دستور امام، شیخ شبیر از اهواز به قم منتقل گردید و از آن جا اعلام کرد که به دلیل خستگی فعلاً مدتی در قم خواهد ماند. وی همچنین نژادپرستی و تجزیه‌طلبی را محکوم کرد و از عناصر ضدانقلاب که نمی‌توانند ترقی و تعالی اسلام را ببینند و خود را به وی منسوب می‌کنند، بشدت اظهار بیزاری کرد. علی‌رغم اینکه اقدامات شیخ می‌توانست وی را مستحق، اعدام سازد اما امام با بخشش وی تنها با اعزام وی به قم اکتفا نمود.[۲] با دستگیری تعدادی از عناصر فعال ضدانقلاب و متواری شدن بقیه به عراق؛ بخصوص با از میان رفتن مرکزیتی چون منزل شیخ، جوّ بحرانی شهر کاملاً شکسته شد، به نحوی که خانواده‌های مهاجر نیز به شهر بازگشتند و به این ترتیب حضور و فعالیت علنی ضدانقلاب وابسته به عراق در خرمشهر خاتمه یافت. اسنادی که بعدها از کنسولگری عراق در خرمشهر به دست آمد، این مسأله را به صراحت نشان می‌داد که عراق بخشی از سیاستهای خود را از طریق شیخ شبیر اجرا می‌کرده است. از جمله، در اسناد مزبور آمده

---

۱. «بحران در خوزستان و زمینه‌های جنگ ایران و عراق»، فصلنامهٔ نگاه؛ ش ۱۵ - ۱۶ (شهریور و مهر ۱۳۸۰)؛ ص ۱۲۰.

۲. انصاری، مهدی و محمد درودیان و هادی نخعی؛ خرمشهر در جنگ طولانی؛ ص ۷۷.

است:

پس از اینکه سازمان سیاسی خلق عرب منحل شد، توانستیم افکارمان را به طور مستقیم در میان جمعیتی که اطراف شیخ جمع می‌شوند، نفوذ دهیم و همچنین توانستیم نظرات شیخ را راجع به اوضاع منطقه و آیندهٔ آن درک کنیم؛ و توجیهاتی را که برای ما از راه بصره می‌رسد، به شکل مناسب به او القا کنیم.(۱)

در همین اسناد کنسولگری عراق دربارهٔ نقش محوری شیخ شبیر و ارتباط وی با سازمان سیاسی خلق عرب آمده است:

بعد از بردن شیخ محمد طاهر به خارج از خرمشهر، کار این سازمان بخصوص پس از گرفتن عناصر مؤثر سازمان به طور کامل متوقف شد.(۲)

به این ترتیب، با از بین رفتن محوریت شیخ شبیر، پایان قطعی دوران حضور و فعالیت آشکار ضد انقلاب وابسته به عراق در خرمشهر و به طور کلی در خوزستان، فرا رسید. از این پس، سازمانها و گروههایی که تا کنون محور عمدهٔ قضایا به شمار می‌رفتند به طور کلی از صحنه خارج شدند و هیچ اثر اجتماعی از آنان بر جای نماند. در اسناد کنسولگری عراق، در این باره آمده است:

سازمان سیاسی خلق عرب، تأثیر و نفوذ خود را برمردم از دست داده است.(۳)

ج ـ مرحله جدید بحران سازی: بمبگذاری عراق در خوزستان

پایان کار سازمانهای سیاسی ـ نظامی در منطقه، با ظهور گروههای کوچک بمبگذاری چون چهارشنبهٔ سیاه مصادف می‌شود و از این زمان، چنین گروههایی مجری اهداف و سیاستهای عراق در خوزستان می‌گردند.

پس از واقعهٔ ۱۴ تیرماه ۱۳۵۸، خط انفجار با شدت وحدّت وسیعی به راه افتاد، به صورتی که همه روزه، حداقل یک انفجار در سطح شهر خرمشهر روی می‌داد و گاهی

---

۱. نشریهٔ تاریخ جنگ، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، سال ۱۳۷۰، ش ۶.
۲. همان‌جا.
۳. همان‌جا.

اوقات، سه چهار انفجار صورت می‌گرفت،[1] اما با این همه غائله خرمشهر، پایان یک مرحلهٔ مشخص از توطئه‌های عراق برای دستیابی به اهداف و مطامع خود در خوزستان بود.

عراق در این مرحله، از سویی برای سازماندهی، آموزش، تسلیح، تدارک، طرح و برنامه و تبلیغات به طور مستقیم اقدام کرد و عده‌ای را هدایت و اداره نمود. از سوی دیگر، به القای مداوم انگیزه‌های قومیت و نژادپرستی در بین توده‌های ساده عرب دست زد و به استفاده از عناصری پرداخت که به دلیل خصلتهای فردی و قدرت‌طلبی و سودجویی، استعداد بالقوهٔ آلت دست شدن را داشتند.

این دو محور بخوبی اقدامات حادّ نظامی و فعالیتهای نسبتاً موجه‌تر سیاسی - اجتماعی را در کنار هم و مکمل هم قرار می‌داد و به طور مرتب، جوّ عمومی را برای ورود به مرحلهٔ تازه‌ای از طرح و اجرای خواسته‌های مطلوب عراق آماده می‌نمود. از نظر عراق این احتمال متصور بود که جمهوری اسلامی تحت فشار این ضربات در منطقه منفعل شود و به ضدانقلاب امتیاز بدهد. در این صورت گروهها از موضعی بالاتر و با خواسته‌هایی صریحتر خط سابق را ادامه می‌دادند. احتمال دیگر این بود که جمهوری اسلامی تسلیم این ضربات نشود و توسط نیروها و مسئولین محلی به مقابله با این تحرکات برخیزد و آن را سرکوب کند. در این صورت عراق خط دشمنی «عرب و عجم» را با شدتی بیشتر دنبال می‌کرد و با ایجاد درگیریهای حاد مسلحانه فضایی از خشونت و کینه‌توزی مفرط و راهی بی‌بازگشت پیش روی مردم عرب زبان خوزستان باز می‌کرد. در نهایت این راه به عنوان تنها راه و تنها نقطهٔ اتکای اعراب خوزستان تثبیت می‌گردید و در شکاف عمیق ایجاد شده بین مردم و نظام جمهوری اسلامی مطامع عراق دنبال می‌شد و به نتیجه می‌رسید.[2] از اوایل مرداد ماه ۵۸ فاز جدید انفجارات شروع شد که تا آخر سال ۵۸ بخصوص در فصل پاییز از وسعت زیادی برخوردار بود. این جریان در

---

۱. «بحران در خوزستان و زمینه‌های جنگ ایران و عراق»، فصلنامهٔ نگاه؛ ش ۱۵ - ۱۶ (شهریور و مهر ۱۳۸۰)؛ ص ۱۲۱.

۲. انصاری، مهدی و محمد درودیان و هادی نخعی؛ خرمشهر در جنگ طولانی؛ ص ۱۰۸.

سال ۵۹ تا شروع جنگ تحمیلی با دامنه‌ای محدودتر ادامه یافت.[۱] انفجارها اکثراً در اماکنی انجام می‌گرفت که بمبگذاری در آن کاری بسیار ساده بود و غالباً ارزش عملیاتی چریکی به معنای قدرت نمایی و انجام یک کار حساب شده تشکیلاتی را نداشت و هیچ گونه بار تبلیغی و ترویجی مناسبی نمی‌توانست همراه داشته باشد. اتفاقاً چون در اماکن عمومی انجام می‌گرفت حتی مورد تنفر کسانی قرار می‌گرفت که مختصر علایق قومی داشتند. ولی به هر حال این نوعی اعلام حضور بود. رژیم عراق نیز که توجهی به افکار عمومی نداشت با روشهای فاشیستی و سرکوبگرانه سیاستهایش را پیش می‌برد و در این مورد نیز بی‌توجه به آثار اجتماعی آن و بیشتر برای انتقامجویی از شکست در مردمی و فراگیر کردن تجزیهٔ خوزستان در حد بسیار وسیعی روی این کار سرمایه‌گذاری کرده بود. به این منظور گروهکها و عناصر منفرد، سازماندهی شده بـه عـراق مـی‌رفتند و پس از دیدن آموزشهای لازم به داخل ایران بازگشته به عملیات بمبگذاری می‌پرداختند. عده‌ای از این عوامل صرفاً به خاطر پول وارد این ماجرا شدند، عده‌ای نیز عناصری بودند که در فاز قبلی فعالیت داشته بعد از ۲۵ تیر ۱۳۵۸ بـه عـراق گـریخته بـودند و بـیشتر قـصد انتقامجویی داشتند.

اینها که از نظر فهم سیاسی و اجتماعی نیز در محرومیت شدید به سر می‌بردند بـا تحلیلهایی از این دست که بمبگذاری باعث فرار عجمها می‌شود و خوزستان به دست ما می‌افتد، به اینگونه اقدامات کشیده می‌شدند. بعضی از آنها در مواجهه با شدت عمل حتی با مشاهده دستگیریها بسادگی با مواد منفجره یا سلاحی که در اختیار داشتند، خود را تسلیم می‌کردند. عدم انگیزه عمیق و قابل قبول از مشخصه‌های ایـن عـوامـل است. می‌توان گفت که یکی از بزرگترین ناکامیهای عراق در خوزستان عدم موفقیت این رژیم در جذب نیروهای کیفی و قابل اتکا و کارآمد از میان اعراب خوزستان بود. از ایـن رو با وجود سرمایه‌گذاریهای زیاد جز معدودی عنصر صرفاً مزدور و جاسوس در تشکلهای قومی وابسته به عراق نیروی قابل توجهی باقی نماند. در واقع از رژیم عـراق بـه دلیـل ماهیت، مطامع و اهداف ارتجاعی و تجاوزکارانه‌اش چیزی بیش از این نیز نباید انتظار

---

۱. همان‌جا.

می‌داشت.

در یک گزارش تحقیقی دربارهٔ پایگاه اجتماعی گروهکهای قومی وابسته به عراق که در آن زمان مورد استفادهٔ سپاه منطقه قرار گرفت[۱] نتایج حاصله از سطح نازل سواد و تحصیلات اندک عناصر وابسته به گروهکهای مزبور خبر می‌دهند. بر اساس این گزارش: این گروهها به دلیل خط مشی مزدورانه تاکنون نتوانسته‌اند جوانان تحصیلکرده و باسواد عرب را جذب کنند. همچنین در این گزارش آمده است: رهبران این گروهکهای ضدانقلابی که خود را پیشتاز ملت محروم عرب می‌دانند از مرتجعترین و عقب افتاده‌ترین اقشار و افراد هستند. آنها عموماً یا ساواکی بوده یا شیخ و شیخ‌زاده (رؤسای قبایل) هستند. در حالی که (در جوّ انقلابی کنونی) دو کلمهٔ ساواکی و شیخ‌نژاد اعراب (نسبتاً آگاه) خوزستان، کلماتی منفور هستند.

انگیزهٔ مادی از قویترین انگیزه‌های عناصر ضد انقلاب بوده و رژیم عراق از این ضعف در استفاده از تهیدستان عرب حداکثر استفاده را می‌برد، این مسأله در اعتراضات عناصر دستگیر شده و نیز نقل قولهای افراد محلی مشهود بود.[۲]

نگاهی به وضع عناصری که توسط عراق به کار گرفته می‌شوند، ماهیت و انگیزهٔ آنان را نشان می‌دهد. گزارشهای واصله از منابع محلی نشان می‌داد که عناصر یاد شده با شروع جنگ زیر نظر نظامیان اشغالگر عراقی قرار گرفته‌اند و به صورتهای زیر از آنان استفاده شده است: راهنما برای ارتش عراق، مترجم، بی‌سیم‌چی، رزمنده در گردانهای چریکی جاسوسی و بردن اطلاعات نظامی برای عراق، بردن روزنامه‌ها و مجلات فارسی برای عراق، انجام انفجارات، اقدام برای جذب اسرای عرب زبان برای پیوستن آنها به ستون پنجم و ضدانقلاب، تخلیهٔ اطلاعاتی، شکنجه و حتی تیرباران خودسرانهٔ اسراء، شناسایی پاسداران در میان اسرا.

فهرستی از انفجارات و بمبگذاریهایی که توسط منابع مختلف تهیه شده است، نشان‌دهندهٔ چگونگی انفجارات، نوع قربانیان، میزان انفجارات در زمانهای مختلف، نوع

---

۱. همان؛ ص ۱۰۳ (به نقل از: تحقیقات انجام‌شده مرکز مطالعات و تحقیقات سپاه).

۲. همان‌جا.

اماکن و مراکز هدف قرار داده شده و به طور کلی سیر یک سالهٔ انفجارات قبل از آغاز جنگ تحمیلی است. این فهرست هر چند نمی‌تواند کامل باشد و مواردی دیگر از انفجار وجود داشته که در اینجا ذکر نشده اما نشان دهندهٔ سیر ماجراست.

بررسی انفجارات و توجه به اماکن هدف قرار داده شده نشان می‌دهد رژیم عراق تنها در جذب و به کارگیری عناصر و عوامل بمبگذار محدودیت داشته است و گرنه از نظر سبعیت در ارتکاب جنایات هیچ گونه محدودیتی برای خود قائل نشده است.[۱]

همچنین بررسی اجمالی بمبگذاریها و انفجارات یک ساله عوامل رژیم عراق نشان می‌دهد که فعالیت اصلی و عمدهٔ عراق در نیمهٔ اول این دوران بوده و فشار اصلی در این دورهٔ شش ماهه نیز طی سه ماههٔ اول است. در سه ماههٔ دوم، این یک سال، یعنی از ابتدای ۵۹ به بعد، این جریان آشکارا ضعیف می‌شود. دلیل عمدهٔ این مطلب را باید در تضعیف سه مرکز توطئه و جاسوسی عراق در خرمشهر، یعنی کنسولگری عراق، مدرسهٔ عراقیها و دفتر مشترک ادارهٔ اروند رود (که یک شعبه در بصره و یک شعبه در خرمشهر داشت)، جستجو کرد.

نقش آشکار این مراکز در انفجارات، حملات متعدد نیروهای مردمی و انقلابی به کنسولگری (از اواسط آبان ماه) را باعث شد و پس از کشف مواد منفجره در مدرسه عراقیها (در اواخر آذرماه) این مدرسه و سپس کنسولگری عراق در خرمشهر به کلی تعطیل گردید و اندکی بعد، سومین کانون توطئه ـ دفتر مشترک ادارهٔ اروند ـ نیز تعطیل شد و از این پس سازماندهی و تدارک عناصر بمبگذار، یکسره به خارج از ایران انتقال یافت.[۲]

تأثیر فوری و قطعی تعطیل این مراکز در کاهش انفجارات که از مهر ماه به طور وحشتناکی گسترده شده بود، نشان می‌دهد که عراق حتی نتوانسته بود یک گروه و سازمان مناسب در داخل تأسیس نماید، بلکه صرفاً متکی به دفاتر رسمی و نیمه رسمی خود در ایران بوده است. با حذف این مراکز، عراق دیگر توانایی نداشت ضربات حاصله

۱. همان؛ ص ۱۰۸.

۲. همان‌جا.

از کشف شبکه‌ها و دستگیری عناصر و عوامل بمبگذار را با جایگزینی به موقع و مناسب و با ترمیم تشکیلات ضربه خورده جبران کند در نتیجه، طی چند ماه آنچه تا این زمان سازماندهی شده بود، توسط نیروهای انقلاب منهدم شد و موج سرسام‌آور انفجارات بشدت کاهش یافت. این، دومین جنگ رژیم بعث علیه انقلاب اسلامی بود که در آن نیز شکست خورد.

و خرمشهر از دو جنگ اعلام نشده عراق علیه انقلاب اسلامی (غائلهٔ گروهها و انفجارات) سرافراز بیرون آمد، هر چند زخمی و خون‌آلود.

خرمشهر، به دلیل حضور نیروهای مذهبی ـ انقلابی در این شهر، به عنوان خط مقدم جمهوری اسلامی، استوار و تسخیر نشدنی، توانایی انقلاب اسلامی را در برخورد با مطامع رژیم بعثی به نحو درخشانی نمایش داد، اما جنگ بزرگتری در راه بود و این بار نیز خرمشهر خط مقدم بود و میدانگاه آزمایشی به غایت دشوار و هولناک.

در مجموع، در خوزستان ستیزه‌های گروههای عرب مخالف دولت، جلوه‌ای متناوب از دیگر مناطق داشته است. حمایت مالی تبلیغاتی جدی کشورهای عرب حاشیهٔ جنوبی خلیج فارس، بویژه دولت عراق در اوایل انقلاب اگر چه به تشدید مطالبات هویتی ـ قومی مردم منطقه دامن زد، ولی طرح و برنامه‌های گروههای مخالف تحت تأثیر حجم وسیع بمبگذاریها و خرابکاری در لوله‌های نفت، پالایشگاه، خطوط مواصلاتی ـ اطلاعاتی، مراکز اداری و آموزشی، جلوه‌های منفی و تنفرآمیز این قبیل اقدامات و همچنین تهاجم نظامی عراق به ایران، افشای طرح و برنامه‌های اشغال استان خوزستان و مقاومت خودجوش مردم منطقه در مقابل متجاوز عراقی، با شکست مواجه شد.

با حضور نیروهای نظامی ایران در منطقهٔ جنگی خوزستان، موضوع بمبگذاریها و خرابکاریها کم و بیش منتفی گردید. با این حال ستیزه‌های خوزستان بیش از آنکه ویژگیهای بحران قومی را داشته باشد، در راستای منافع دولت عراق تجلی خاص

خود را داشته است[۱] و نمی‌توان آن را یک بحران قومی با پایگاههای اجتماعی گسترده دانست.

فهرست انفجارات در خوزستان طی یک سال قبل از شروع جنگ[۲]

زمان	مکان	شرح حادثه
۵۸/۷/۷	خرمشهر	انفجار بمب در بازار خرمشهر[۲].
۵۸/۷/۸	خوزستان	انفجار مرکز مخابراتی، سقوط دکل و قطع ارتباط تلفنی با شهرهای آبادن و خرمشهر.
۵۸/۷/۸	جاده اهواز ـ خرمشهر	انفجار شدید مواد منفجره و سقوط دکل ماکروویو کیلومتر ۴۰ جاده اهواز ـ خرمشهر و آسیب دیدن دستگاه رله (۳۰ دقیقه بامداد).
۵۸/۷/۸	اهواز	انفجار دو بمب به فاصله زمانی ۳۰ دقیقه در کتابخانه و محوطهٔ چمن دانشگاه اهواز.
۵۸/۷/۸	خرمشهر	انفجار بمب در پشت ساختمان فرمانداری و شکستن شیشه‌های ساختمان.
۵۸/۷/۱۰	خرم کوشک (اهواز)	پرتاب مواد منفجره به قسمت پخش شرکت نفت، ایجاد انفجار در محوطه چمن (بدون خسارت).
۵۸/۷/۱۱	۲۵ کیلومتری اهواز	انفجار در واگن مسافری قطار خرمشهر ـ تهران، سوختن ۳ واگن، کشته شدن ۸ نفر و جراحت ۲۲ نفر.
۵۸/۷/۱۲	اهواز	انفجار در یکی از انبارهای کارخانه نورد و تخریب انبار.
۵۸/۷/۱۳	خرمشهر	انفجاردر بازار سیف خرمشهر، کشته شدن ۲ نفر و جراحت ۲۵ نفر. انفجار بمب در بازار پارچه فروشان (قیصریه).
۵۸/۷/۱۳	آبادان	انفجار بمب در بازار پارچه فروشان (قیصریه).

---

۱. مقصودی، مجتبی؛ تحولات قومی در ایران: علل و زمینه‌ها؛ ص ۴۵۰.
۲. مهر ۵۸ تا شهریور ۵۹.
۲. به نقل از: انصاری، مهدی و محمد درودیان و هادی نخعی؛ خرمشهر در جنگ طولانی؛ ص ۱۱۱ ـ ۱۱۵.

زمان	مکان	شرح حادثه
۵۸/۷/۱۳	کیلومتر ۴۰ جاده اهواز ـ بهبهان	تهاجم افراد ضد انقلاب در دو مرحله به ایستگاه ماکروویو، «گوش آرا» و خنثی شدن حملاتشان توسط نیروهای استحفاظی.
۵۸/۷/۱۳	اهواز ـ اندیمشک	انفجار لوله نفت توسط افراد ضد انقلاب.
۵۸/۷/۱۴	اهواز	انفجار مین در سه راهی اهواز ـخرمشهر ـ اندیمشک و کشته شدن ۲ نفر.
۵۸/۷/۱۸	خرمشهر	کشف بمب در مقابل ادارهٔ دارایی خرمشهر.
۵۸/۷/۲۵	جاده اهواز ـ مسجد سلیمان	انفجار دو لوله نفت خام و انفجار در چاه بسته شدهٔ شماره ۵۷.
۵۸/۷/۲۶	خوزستان	خنثی شدن مواد منفجره کارگذاشته شده در زیر دکل برق پل نو.
۵۸/۷/۲۷	اهواز	انفجار بمب در اتوبوس داخل شهری اهواز، پرتاب بمب توسط افراد ناشناس به طرف مقر سابق استانداری.
۵۸/۷/۳۰	خرمشهر	منفجر شدن یک واگن باری متوقف در ۱/۵ کیلومتری شرق پاسگاه دروبند خرمشهر.
۵۸/۸/۲	خرمشهر	انفجار دو بمب صوتی در دو نقطهٔ خرمشهر (بدون خسارت).
۵۸/۸/۸	دزفول	انفجار بمب داخل یک وانت بار در خیابان امام خمینی دزفول، کشته شدن یک نفر و جراحت ۱۳ نفر.
۵۸/۸/۱۶	دارخوین	انفجار دو لوله نفت در منطقهٔ دارخوین (جاده اهواز ـ آبادان).
۵۸/۸/۱۶	شوش	انفجار یک لوله نفت در نزدیک شهر شوش.
۵۸/۸/۲۵	خرمشهر	انفجار بمب در نزدیک شبکهٔ برق خیابان بابندر در ایستگاه ماشینهای کرایه آبادان ـ خرمشهر.

زمان	مکان	شرح حادثه
۵۸/۸/۲۵	خرمشهر آبادان، دهلران	انفجار بمب در کوت شیخ خرمشهر، انفجار بمب دیگر در رستوران فلکه فرودگاه آبادان، انفجار لوله نفت موسیان و جراحت ۱۵ نفر.
۵۸/۸/۲۷	ایلام، خرمشهر	انفجار بمب ساعتی زیر لوله نفت در ایلام و ایجاد آتش سوزی، انفجار یک بمب در نزدیکی یک ایستگاه برق و انفجار بمب دیگر در حوالی یک هتل در محمره (نام جعلی خرمشهر).
۵۸/۹/۵	اهواز	در محل انفجار بمبی که در مقابل استانداری خوزستان در یک اتومبیل بیوک جاسازی شده بود، اعلامیه‌هایی با متن زیر پیدا شده: «هموطنان گرامی، به نام شهید حامد السحر امروز یک دستگاه اتومبیل از طرف جوانان خلق عرب در اهواز منفجر شد. از این گونه فداکاریها دست بردار نیستیم، جنبش خلق عرب در ایران».
۵۸/۹/۱۰	خوزستان	انفجار دو لوله نفت در کیلومتر ۳۰ جاده اهواز ـ اندیمشک، انفجار دو بمب صوتی در خیابانهای خرمشهر.
۵۸/۹/۱۲	اهواز	انفجار یک کیف حاوی مواد منفجره در خیابان امام خمینی و مجروح شدن ۱۵ نفر.
۵۸/۹/۱۹	آبادان	کشف ۱۱ قالب مواد منفجره در زیر لوله‌های نفت روبه‌روی سینما تاج توسط یک کارگر شرکت نفت.
۵۸/۹/۲۴	اهواز	کشف ۷ قالب نیم پوندی تی. ان .تی کار گذاشته شده روی خط راه آهن اهواز ـ اندیمشک.
۵۸/۹/۲۵	آبادان	کشف و خنثی‌سازی بمبی شامل ۶ قالب تی. ان. تی. در بازار کویتیهای آبادان.
۵۸/۹/۲۷	دزفول	قطع لوله نفت بر اثر انفجار بمب ساعتی در نزدیکی دزفول.
۵۸/۹/۲۸	اهواز	انفجار بمب و آتش سوزی در یک ستون مخزن قطار نفتکش.

زمان	مکان	شرح حادثه
۵۸/۹/۲۸	اهواز	انفجار اتومبیل حامل بمب در نزدیکی سپاه آبادان (بدون خسارت جانی)، کشف بمب در زیر لوله‌های نفت.
۵۸/۱۰/۱۱	آبادان	انفجار بمب در ساندویچ فروشی فلکه فرودگاه و تخریب آن.
۵۸/۱۰/۱۱	جزیرهٔ مینو	انفجار تی.ان.تی زیر پل جزیره مینو (بدون خسارت).
۵۸/۱۰/۱۳	دهلران	انفجار و قطع لوله نفت موسیان به وسیلهٔ بمب ساعتی، کشف و خنثی‌سازی چندین بمب ساعتی زیر لوله‌های گاز، فرار ۲ عامل انفجار به طرف مرز عراق.
۵۸/۱۰۱۹	آبادان	انفجار در یکی از حوزه‌های نفتی در نزدیکی آبادان و کشته شدن ۶ نفر و جراحت عده‌ای دیگر.
۵۸/۱۰/۲۰	آبادان	انفجار شدید در ساختمان پست آبادان و شکستن شیشه‌های ساختمان.
۵۸/۱۰/۲۲	دشت آزادگان	انفجار دو بمب در بخش مرکزی بستان و شهید شدن یک نفر.
۵۸/۱۰/۲۶	خوزستان	انفجار در خط لوله نفت بین کوت عبدالله ـ اهواز.
۵۸/۱۱/۱۲	خرمشهر	انفجار بمب در کنار دیواره غربی کوی کارمندان بندر (تخریب دیوار و شکستن شیشه‌ها).
۵۸/۱۱/۱۲	خرمشهر	انفجار بمب ساعتی در نزدیکی کشتارگاه خرمشهر و کشته شدن یک نفر، انفجار دیگر در محل ورودی ادارهٔ بندر و کشتیرانی.
۵۸/۱۱/۲۳	دهلران	انفجار لوله نفت مقابله با متن به وسیلهٔ یک بمب دستی.
۵۸/۱۱/۲۸	خرمشهر	کشف بمب ساعتی در سالن مراجعات عمومی پست در ساعت ۱۰:۳۰ صبح توسط نگهبان ادارهٔ پست و انتقال آن به بیرون و انداختن به رودخانه.
۵۸/۱۲/۲	خرمشهر	انفجاربمب پشت دیوار تالار خانهٔ جوانان محل تجمع مردم برای سخنرانی خانم‌اعظم طالقانی که بر اثر آن ۷نفر کشته و ۳۹نفر مجروح شدند. انفجار بمب دیگری درهمین روز منجر به یک کشته وجراحت عده‌ای شد.

زمان	مکان	شرح حادثه
۵۸/۱۲/۱۶	خوزستان	انفجار شش لولهٔ نفت و یک لولهٔ گازدر جادهٔ اهواز ـ آبادان و ایجاد آتش‌سوزی مهیب توسط ۲۰ پوند تی.ان.تی و یک بمب ساعتی.
۵۸/۱۲/۱۷	خوزستان	انفجار دو لولهٔ نفت بین جادهٔ شوش ـ اندیمشک و زرگان ـ اهواز.
۵۹/۱/۸	خرمشهر	انفجار بمب در بازار سیف خرمشهر و مجروح شدن ۹ نفر.
۵۹/۱/۱۱	خرمشهر	انفجار بمب در کوی طالقانی خرمشهر (بدون خسارت).
۵۹/۱/۱۵	خرمشهر	انفجار بمب در یک پیکان حامل ۳ سرنشین‌آموزش دیده در عراق در نزدیکی پل خرمشهر.
۵۹/۱/۱۵	خرمشهر	انفجار بمب ۶ پوندی تی.ان.تی. در یک خودرو پیکان و کشته شدن ۵ نفر و مجروح شدن ۴ نفر.
۵۹/۱/۲۰	اهواز	انفجار یک بمب کار گذاشته شده در ضبط صوت، در خیابان امام خمینی و مجروح شدن ۱۶ نفر.
۵۹/۱/۲۱ و ۵۹/۱/۲۲	آبادان	انفجار دو بمب در بازار کویتیها و تأسیسات آبرسانی که دو کشته و ۲۰ مجروح داشت و کشف و خنثی‌سازی دو بمب دیگر.
۵۹/۱/۲۳	دزفول	انفجار یک بمب در وانت در نزدیکی بانک ملی و جراحت ۹ نفر.
۵۹/۱/۲۷	آبادان	انفجار بمب در خیابان امیری که ۶ کشته و ۳۱ مجروح بر جای گذاشت.
۵۹/۲/۱	آبادان	انفجار بمب در بازار دست فروشان که ۳۰ تن مجروح و یک نفر را کشت.
۵۹/۲/۶	خرمشهر	انفجار بمب زیر تریلی در فلکه راه آهن خرمشهر.
۵۹/۲/۶	خرمشهر	انفجار بمب در کتابفروشی نسیم واقع در خیابان نقدی خرمشهر.
۵۹/۲/۸	خرمشهر	انفجار بمب درکتابفروشی اتحاد واقع درخیابان ابن سینا وتخریب آن.
۵۹/۲/۱۸	خرمشهر	انفجار بمب در نزدیک کیوسک نوشابه فروشی در حوالی کشتارگاه.
۵۹/۳/۵	دزفول	انفجار بمب در بازار قدیم که منجر به انهدام دو مغازه و شهادت یک تن شد.

زمان	مکان	شرح حادثه
۵۹/۳/۲۳	شوش	انفجار در لوله ده اینچی نفت خام اهواز ـ تهران در مجاورت پاسگاه ژاندارمری شوش.
۵۹/۴/۲	شوش	انفجار بمب در بازار پر ازدحام شوش (مقابل حرم دانیال نبی)، کشته شدن ۲ نفر و مجروح شدن ۱۹ نفر.
۵۹/۴/۲	اهواز	انجار بمب زیر خودرو پیکان در خیابان امام خمینی ۶ تن را به کلی متلاشی و ۲۵ نفر را مجروح کرد.
۵۹/۴/۵	خرمشهر	انفجار بمب در اسکلهٔ شمارهٔ ۸ و کشته شدن فرد بمبگذار.
۵۹/۴/۱۳	اهواز	بمبگذاری و انفجار در مجتمع آهن و فولاد.
۵۹/۴/۲۷	خرمشهر	انفجار دیوار حصاری ادارهٔ بندر بر اثر بمب.
۵۹/۵/۸	اهواز	انفجار یک بمب در هتل نوفل لوشاتو در چهار راه امام خمینی منجر به کشته شدن ۸ تن وجراحت ۴۰ تن شد.
۵۹/۵/۹	دشت آزادگان	کشف سه بمب ضد تانک زیر پلی در دشت آزادگان توسط سپاه.
۵۹/۶/۲	دشت آزادگان	کشف و خنثی‌سازی بمب چهار کیلوگرمی در نزدیکی بستان توسط سپاه.
۵۹/۶/۱۵	دارخوین	ناکام ماندن توطئهٔ انفجار یکی از پلهای دارخوین توسط عوامل عراقی که از عراق مواد منفجره تهیه کرده بودند.

گفتار چهارم: ناآرامیهای حزب خلق مسلمان در آذربایجان

بعد از پیروزی انقلاب، در آذربایجان بویژه شهر تبریز، در اواسط سال ۱۳۵۸ حوادثی رخ داد که نوعی سهم‌خواهی برخی گروههای سیاسی از انقلاب بود و می‌توانست زمینه را برای بحران قومی منطقه‌ای فراهم آورد. گروه اصلی مؤثر در این بحران حزب خلق مسلمان بود که در تاریخ ۱۳۵۷/۱۲/۸[۱] با توافق کامل آیت‌الله شریعتمداری[۲] پا به

---

۱. کیهان؛ ۸ اسفند ۱۳۵۷، ص ۸.

۲. اطلاعات؛ ۲۳ اسفند ۱۳۵۷.

میدان سیاست ایران بویژه منطقهٔ آذربایجان نهاد. این حزب که در رقابت با حزب جمهوری اسلامی تأسیس شد در اولین اعلامیهٔ خود اهداف حزب را، استقرار دموکراسی‌اسلامی، از بین بردن نظام تک حزبی و ایجاد زمینه برای پیدایش گروههای سیاسی متعدد اعلام نمود. و در افتتاح اولین شعبهٔ شهرستانی حزب در تبریز مسئولین حزبی با اشاره به اهداف مشترک خود با حزب جمهوری اسلامی، تاکتیکهای متفاوت حزبی و نیاز به اعتدال و میانه‌روی در دوران سازندگی را مبنای بنیانگذاری حزب جمهوری خلق مسلمان ایران اعلام نمودند. این حزب اعلام کرد در اتخاذ روشهای عملی، دیدگاههای آیت‌الله شریعتمداری را در کلیه زمینه‌ها ملاک عمل قرار خواهد داد.[۱]

بخشی از هیأت مؤسس ۱۲ نفرهٔ این حزب شامل افرادی بودند که قبلاً طی سالهای طولانی در مؤسسهٔ دارالتبلیغ اسلامی وابسته به آیت‌الله شریعتمداری مجتمع بودند و پس از انقلاب قصد داشتند فعالیتهای خود را تعمیم داده و کارهای سیاسی نیز انجام دهند هرچند در پوششی که این گروه ایجاد نمودند، گروه دیگری از هیأت مؤسس با اهداف سیاسی ـ قومی خاص و به منظور بهره‌گیری از اختلاف‌نظرهای بین امام‌خمینی و آیت‌الله شریعتمداری در قالب تشکیل چنین حزبی متشکل شده بودند.

آیت‌الله سید محمدکاظم شریعتمداری نیز در آستانهٔ تأسیس حزب آن را تأیید نمود و آن را حزبی با تاکتیک و روشی متفاوت اما با هدفی مشترک با حزب جمهوری اسلامی دانست. آیت‌الله شریعتمداری از قبل از انقلاب به عنوان یک رهبر مذهبی میانه‌رو و محافظه‌کار معروف بود و همراه با تأکید بر لزوم رعایت قانون اساسی مشروطه، مخالفت خود را با استفاده از ابزارهای قهرآمیز و توسل به رادیکالیسم جهت مبارزه با رژیم شاه ابراز می‌داشت و همین دیدگاه موجب شده بود تا تماسهای خود را با رژیم مخفیانه ادامه دهد.[۲] و همین نگرش و اقدامات یکی از دلایل اصلی اختلاف بین ایشان و امام‌خمینی بود هر چند عوامل دیگر ـ همچون کیش شخصیت خاص شریعتمداری که مایل به

---

۱. نخعی، هادی و حسین یکتا؛ روزشمار جنگ ایران و عراق، جنگ نامه اوّل، پیدایش نظام جدید؛ ص ۳۵۶.
۲. نگاه به: روحانی، حمید؛ شریعتمداری در دادگاه تاریخ.

پذیرش برتری جایگاه سیاسی امام‌خمینی نسبت به خود نبود ـ را نیز می‌توان از جمله عوامل مهم تأثیر گذار بر تشدید اختلاف بین شریعتمداری و امام‌خمینی دانست که بعد از انقلاب بشدت بروز کرد، به طوری که کیفیت موضع‌گیریها و رفتار سیاسی و دینی شریعتمداری بعد از انقلاب نوعی قطب شکنی رهبری و تضعیف مرکز انقلاب برمدار وجود امام‌خمینی بود. بالاتر از همه وی شاید بی‌آنکه خود بداند، مبدل به مظهر نوعی تنش و بهانه‌گیری قومی به نام آذربایجان شده و برخی از عناصر ضدانقلاب و فرصت‌طلب، از این مرجع روحانی، برای اعلام استقلال و طرح مدعیات قومی خود بهره می‌گرفتند.[۱] این نوع تحریکات به وسیلهٔ عوامل خارجی نیز تقویت می‌شد، به طوری که مثلاً در یکی از اسناد سفارت امریکا ضمن تأکید برلزوم گشودن باب حمایت امریکا از افکار میانه‌روانهٔ شریعتمداری و حزب خلق مسلمان معتقد است که این اقدام [حمایت از شریعتمداری] موجب شکاف در نهضت انقلابی در ایران و تضعیف آن خواهد شد که نتیجهٔ آن رشد افکار معقولانه در مقابل افکار افراطی آیت‌الله خمینی خواهد شد.[۲]

به هر حال حزب خلق مسلمان در طول ۱۰ ماه فعالیت تشکیلاتی با عضوگیری، انجام سخنرانیهای، انتشار هفته‌نامهٔ خلق مسلمان و برگزاری جلسات بحث و گفتگوی هفتگی، درصدد تبیین مواضع خود بر آمده و به مرور مخالفت خود را با سیاستهای کلی نظام آشکار ساخت. این مخالفتها که از اعلام علنی و مسالمت‌آمیز آغاز شد و تا آخرین روزهای حیات سیاسی این حزب به صورت قهرآمیز و حتی تلاش برای کنترل پایگاه دوم هوایی شکاری تبریز خاتمه یافت، در ابعاد زیر قابل طرح و بررسی است:

۱ـ مخالفت حزب خلق مسلمان با شیوهٔ برگزاری رفراندم تغییر نظام: حزب جمهوری خلق مسلمان ایران برگزاری دو گزینه‌ای همه‌پرسی تغییر نظام سلطنت به جمهوری اسلامی را محدود کنندهٔ گزینشهای رأی دهندگان ارزیابی می‌کرد. آیت‌الله شریعتمداری به هنگام ورود به حوزهٔ رأی‌گیری (دارالتبلیغ قم) در پاسخ به سؤال خبرنگاران پیرامون کیفیت

---

۱. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۲۹۸.

۲. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام؛ اسناد لانهٔ جاسوسی؛ ج ۵۵، ص ۴۱ ـ ۴۲.

رفراندم ابراز داشت.

اینجانب با اینکه دربارهٔ کیفیت رفراندم نظرم این بود که سؤال محدود نشود ولو به شکلی یک سؤال مهم مطرح شود که چه نوع حکومتی را می‌خواهید که ملت کاملاً احساس آزادی کند اما در ملاقات با عده‌ای از وزرا عذرشان این بود که این نظریه هنگام پیاده کردن و شمارش آرا با اشکال مواجه می‌شود. لذا با اینکه در عقیدهٔ قبلی خود باقی بوده و هستیم ولی چون از طرفی دولت موقت اسلامی در شرایطی است که باید بر حسب وظیفهٔ شرعی آن را تقویت کرد. و از طرف دیگر به هر صورت رأی من به جمهوری اسلامی است لذا امروز رای خود را می‌دهم و امیدوارم که مسلمانها نیز با شرکت خود در این همه پرسی با دادن رأی به جمهوری اسلامی قدم دیگری در راه رسیدن به نتیجهٔ اساسی مبارزات انقلاب اسلامی بردارند. در این راه، نصرت اسلام و هموطنان مسلمان را مسئلت دارم.(۱)

به هر ترتیب، با توجه به شرایط آن روز انقلاب، حزب خلق مسلمان به رغم انتقادات وارده به شیوهٔ برگزاری رفراندم با توجه به نظرات آیت‌الله شریعتمداری از اعضای هواداران خود خواست تا در همه پرسی به تغییر نظام رأی مثبت دهند.

۲ـ مخالفت حزب با تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی: حزب خلق مسلمان و رهبرمعنوی این حزب آیت‌الله شریعتمداری و افرادی چون رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، استاندار وقت آذربایجان شرقی، که خود را منتسب به آیت‌الله شریعتمداری می‌کردند، ضمن تأکید به آنکه فقط تشکیل مجلس ۵۰۰ نفره ضامن تدوین قانون اساسی مردمی است اعلام کرد که مردم آذربایجان به این شرط به رفراندم تغییر نظام رأی خواهند داد که خواسته‌های آنها در قانون اساسی گنجانده شود و در تدوین قانون اساسی مشارکت مستقیم داشته باشند.(۲)

مهندس رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای که اینک بزرگترین سخنگوی حزب خلق مسلمان نیز محسوب می‌شد فعالانه در میتینگها و مجامع شرکت می‌کرد و دائماً در مطبوعات به انتقاد و تخریب مواضع دولت و نظام دست می‌زد.

---

۱. کیهان؛ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۷.
۲. همان؛ ۱۲ فروردین ۱۳۵۸، ص ۷.

در همین زمان برخی تحریکات مشکوک نیز در منطقه گزارش می‌شد. در اوایل مرداد ۱۳۵۸ خبر رسید که تشنج در آذربایجان افزایش یافته و افراد مسلح به پاسگاههای ژاندارمری یورش برده‌اند و ژندارمهارا خلع سلاح نموده‌اند.[۱]

همزمان با این تحرکات، مقدم مراغه‌ای چنین گفت:

ما ساعات حساسی در پیش داریم و از همین الان نیز باید کارهای خود را آغاز کنیم از جمله آنکه مردم آذربایجان باید صریح بگویند که به چه کسانی معتقد هستند.[۲]

چند روز بعد، حزب جمهوری خلق مسلمان، خواستار تعویق انتخابات مجلس خبرگان شد و به همین هم بسنده نکرد، بلکه انتخابات را تهدید به تحریم نمود.[۳]

با توجه به این مسائل، اعضای مؤسس حزب که افرادی سرشناس و خوشنامی بودند، کنترلی بر سایر شاخه‌ها و افرادی نفوذی و محرکان اصلی نداشتند و به همین دلیل اعلام استعفای دسته جمعی کردند. این عده که اساساً وجه و اعتبار حزب به واسطهٔ آنان پدیده آمده بود، از مدتها قبل در برابر اعمال انجام شده توسط برخی نیروها در حزب موضع گرفته و بالاخره طی استعفانامهٔ افشاگرانه‌ای از حزب جدا شدند. اینان عبارت بودند از: سید صدرالدین بلاغی، سید غلامرضا سعیدی، امیر تیمور کلالی، شهاب فردوس، سیدهادی خسروشاهی، هاشم شبستری زاده، کریم انصارین، اشرف مهاجر و موسی‌زادگان.

سپس سیدهادی خسروشاهی طی نامه و مقالاتی به ایضاح وضعیت پرداخت و نفوذ افراد تخریبگر در حزب را افشا کرد.[۴]

۳ـ مخالفت با بعضی اصول قانون اساسی و تحریم انتخابات حزب جمهوری: خلق مسلمان در بیانیه‌ای دیگر با استناد به برخی اصول قانون اساسی و تأکید بر تناقض برخی از اصول مرتبط با حاکمیت ملت با اختیارات مقام رهبری در اصل ۱۱۰ و ابهامات دیگر خواستار

---

۱. همان؛ ۴ مرداد ۱۳۵۸.
۲. همان‌جا.
۳. همان؛ ۱۰ مرداد ۱۳۵۸.
۴. همان؛ ۱۸ مرداد ۱۳۵۸.

تحریم انتخابات قانون اساسی شد.(۱) در همان زمان آیت‌الله شریعتمداری نیز رأی به قانون اساسی را منوط به حل تضاد میان اصول ۶ و ۵۶ با اصل ۱۱۰ دانست.(۲)

او دربارهٔ قانون اساسی اظهار نظر بسیار عجیبی کرد اینگونه که:

ما همهٔ مواد آن را نفی نمی‌کنیم ولی در بعضی از ماده‌ها باید تجدیدنظر شود، از جمله ماده‌ای است که اختیارات ملت را سلب می‌کند. این ماده آن است که مصوبات مجلس ۷ تا زمانی که به امضای شورای نگهبان نرسیده باشد قابل اجرا نیست.(۳)

غرابت این اظهار در آن بود که مبارزات روحانیت سیاسی از صدر مشروطه به بعد تأکید بر اجرای این اصل در مجلس شورا بود و اجماع نظری در میان روحانیون در این باب وجود داشت، اما هم اینک یکی از روحانیون و بلکه یکی از مشاهیر مراجع از موضع لیبرال دموکراسی محض، با این مسأله برخورد می‌کرد. شریعتمداری همچنین خواستار اعطای خودمختاری داخلی به اقوام بویژه آذربایجان شد.(۴)

۴ـ گسترش نا آرامیها: به دنبال تحریم انتخابات از سوی حزب خلق مسلمان در روز برگزاری انتخابات (یازدهم آذر ۱۳۵۸) ناآرامیهایی در سطح شهر تبریز و برخی شهرهای استان آذربایجان شرقی و قم روی داد. همچنین آرای مأخوذه در شهر تبریز نسبت به همه‌پرسی تغییر نظام از کاهش قابل توجهی برخوردار بود.(۵)

هنوز التهاب ناشی از برگزاری همه‌پرسی قانون‌اساسی فروکش نکرده بود که در شب ۱۴ آذر ماه ۱۳۵۸ درگیری بین طرفداران حزب خلق مسلمان درحمایت از شریعتمداری با مخالفان در قم به سرعت گسترش یافت که در جریان آن یکی از پاسداران منزل آیت‌الله شریعتمداری در این درگیریها مورد اصابت گلوله قرار گرفت.(۶)

به دنبال این واقعه چند نفر از اعضای شورای انقلاب و سید احمد خمینی با

---

۱. همان؛ ۱۰ آذر ۱۳۵۸، ص ۳.

۲. همان‌جا؛ اطلاعیه آیت‌الله شریعتمداری دربارهٔ قانون اساسی.

۳. همان؛ ۱۷ آبان ۱۳۵۸.

۴. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۳۰۴.

۵. برای مقایسه رجوع شود به: کیهان؛ ۱۴ فروردین ۱۳۵۸، ص ۲ و ۱۲ آذر ۱۳۵۸، ص ۲.

۶. همان؛ ۱۷ آذر ۱۳۵۸.

آیت‌الله شریعتمداری دیدار کردند.[۱] امام خمینی نیز در پیامی واقعهٔ مذکور در منزل شریعتمداری را محکوم کرد[۲] و شریعتمداری نیز طی پیامهایی خواستار حفظ آرامش گردید و اعلام داشت البته هر وقت ضروری شد خود ما دستور تظاهرات و راهپیمایی را خواهیم داد.[۳] وی در ملاقات با نمایندهٔ اعزامی شورای انقلاب، از اینکه در جریان تصمیمات مربوط به آذربایجان نیستند، گله کردند.[۴]

به گفتهٔ هاشمی رفسنجانی، اساساً مسأله به صورت بحرانی چند جانبه درآمده بود. اول اینکه، ناآرامیهای آذربایجان، متمم و مکمل و مویدی بود برای شورش کنندگان کردستان. دوم اینکه، در فضای آن روزها هر گونه تشنج گسترده و درگیری حکومت با قومیتها تبعات گسترده‌ای به دنبال داشت. سوم اینکه، مسأله مرجعیت و اعتبار روحانیت در میان بود. چهارم اینکه، تعداد ترک زبانان ایران بسیار فراتر از یک استان بود و لذا امکان داشت موجب سوء تفاهم آنان نیز شود. و پنجم اینکه دوران بحرانی وقایع بود وقایعی مانند برگزاری رفراندم تأیید قانون اساسی و سپس ریاست جمهوری که در آن زمان مملکت سخت به آرامش نیاز داشت.

علاوه بر همه این مسائل، جوّ شکننده و مهمی در آذربایجان، خاصه شهر تبریز وجود داشت که ممکن بود موجب پدید آمدن فاجعه‌ای دامنه‌دار شود.[۵]

در کنار این وقایع، تحریکات رادیوهای برون‌مرزی بویژه رادیو بی‌بی سی تأثیر بر اوضاع می‌نهاد. همچنین گروههای مخالف نظام، این موقعیت را فرصتی استثنایی برای فتنه می‌دیدند.[۶]

به دنبال این درگیریها و پخش اخبار جسته و گریختهٔ توام با شایعات مربوط به وقایع قم و آذربایجان، تعدادی از شهرهای آذربایجان بویژه تبریز درگیر حوادثی شد که کم و

---

۱. همان‌جا.

۲. همان‌جا.

۳. همان‌جا.

۴. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۳۰۲.

۵. همان‌جا.

۶. همان‌جا.

بیش حدود یک ماه و نیم به طول انجامید و تا خاتمهٔ آن در اواخر دی ماه ۱۳۵۸ تبریز کمتر روی آرامش به خود دید. در این مدت بارها رادیو و تلویزیون استان بین نیروهای طرفدار حزب خلق مسلمان و طرفداران انقلاب دست به دست شد. همچنین با تصرف استانداری، ادارات دولتی و اعلام همبستگی برخی مراکز نظامی و انتظامی استان با معترضین و تظاهرات به نفع آیت‌الله شریعتمداری و درگیریهای بسیار شدید طرفداران و مخالفان آیت‌الله شریعتمداری و حزب خلق مسلمان در تبریز و قم، شرایط پُرتنشی را در سطح کشور پدید آورد.[۱]

برای حل و فصل امور آذربایجان، هیأتی مرکب از دکتر یدالله سحابی، بنی‌صدر و مهدوی کنی از سوی شورای انقلاب مأمور شدند.[۲]

در کنار این تلاشها، گروههای مستقل نیز که از دست‌اندازی حزب خلق مسلمان و زیاده‌روی آنان به خشم آمده و اظهارات شریعتمداری را در چالش با قدرت رهبری امام و خودنمایی وی دانسته بودند ـ که می‌توانست باعث تفرقه و دشمنی آشکار با انقلاب گردد ـ دست به موضع‌گیری زدند.

دانشجویان مستقر در سفارت امریکا نیز که گروگانها و اسناد سفارتخانه را در اختیار داشتند و آرام آرام می‌رفتند تا به نیرویی مستقل و بسیار موثر در مسائل داخلی مطرح شوند، اسنادی در ارتباط با یکی از چهره‌های شناخته شده حزب جمهوری خلق مسلمان افشا کردند.[۳]

در این اسناد به برخی روابط بین سفارت امریکا و شریعتمداری و همچنین ارتباط برخی عناصر مهم حزب مسلمان از جمله مقدم مراغه‌ای با سفارت امریکا اشاره شده بود.[۴]

همچنین طی تلگرافی از سوی علمای طراز اول و معاریف روحانیون کشور، انحلال

---

۱. مقصودی، مجتبی؛ تحولات قومی در ایران: علل و زمینه‌ها؛ ص ۳۳۶.
۲. کیهان؛ ۱۸ آذر ۱۳۵۸.
۳. رجوع شود به: اسناد لانهٔ جاسوسی دانشجویان پیرو خط امام درباره شریعتمداری، مقدم مراغه‌ای و حزب خلق مسلمان.
۴. همان‌جا.

حزب جمهوری خلق مسلمان از شریعتمداری درخواست شد. از جمله نام پانزده تن از علمای شیراز و آیت‌الله خادمی از اصفهان و آیت‌الله صدوقی از یزد و هفت تن از علمای اهواز و بسیاری دیگر در میان صادرکنندگان تلگرافها دیده می‌شد.(۱)

در نهایت امام‌خمینی در روز ۱۸ آذر ۱۳۵۸ با سخنرانی مهم و تاریخی خود نقش مهمی در تغییر موضع شریعتمداری ایفا کرد. امام در این سخنرانی گفت:

> آذربایجانی که همیشه طرفدار اسلام بود، حالا اینها به اسم اینکه ما مثلاً چه می‌خواهیم و چه می‌خواهیم، برخلاف مصالح اسلام، بر خلاف دولت اسلام... این مسئله، قیام برضد اسلام است. قیام بر ضد دولت اسلام است. ما نمی‌خواهیم که خونریزی بشود. ما نمی‌خواهیم که برادرکشی بشود. والا این پوسیده‌ها که نمی‌توانند این کارها را انجام بدهند. ما اگر یک روز بگوییم به مردم، خود مردم آذربایجان کار را اصلاح می‌کنند. لکن باید ملتفت باشند، لااقل پشت کنند به این اشخاص.(۲)

در این سخنرانی، امام تدریجاً و به طور پوشیده از شریعتمداری انتقاد کردند و اصل تقیه را مربوط به توطئه‌ای فراتر از اقدامات داخلی دانستند:

> این کارهایی است که مسلمان نمی‌کند... اشخاصی می‌کنند که توطئه‌گرند و از امریکا دستور می‌گیرند یا از... اینها همان دست نشانده‌هایی هستند که پرونده‌های بعضیشان موجود است. باید آذربایجانیها توجه داشته باشند یک وقت تحت تأثیر واقع نشوند.(۳)

شریعتمداری که از این سخنان صریح و برنده امام غافلگیر شده بود در واکنش به این سخنان سعی داشت خود را مبرا کند. او طی مصاحبه‌ای، حزب خلق مسلمان را تشکل سیاسی مستقلی خواند که وجود و عدمش به او مربوط نیست. دربارهٔ مسألهٔ خودمختاری نیز اعلام کرد که به صلاح کشور نیست. آنگاه موضوع دخالت در اوضاع و عزل و نصب مسئولان را تلویحاً مطرح کرد. در پایان اظهار داشت که اختلاف نظرهایی با امام دارد که صرفاً نظر شخصی اوست و اگر مسئولان امر نخواستند، گوش ندهند.

---

۱. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۳۰۶.

۲. صحیفهٔ امام؛ ج ۱۱، ص ۲۰۱؛ کیهان؛ ۱۹ آذر ۱۳۵۸.

۳. همان؛ ص ۲۰۰ ـ ۲۰۱.

اما وی در پاسخ به تلگراف علما، در مورد مظالم ماموران جمهوری اسلامی در حق تبریزیان و اشتباهات دولت سخن گفت و ضمن تبرئهٔ خود، دربارهٔ انحلال حزب خلق مسلمان با کنایه به سخنان امام خمینی، اینگونه لب به سخن گشود:

با روش موجود حکومت، احتیاجی به انحلال حزب از طرف مؤسسین آن نیست بلکه حکومت خود همهٔ احزاب را بتدریج با مارک امریکایی و صهیونیستی و ضداسلامی منحل خواهد ساخت لذا از این بابت نگرانی نداشته باشید.[۱]

در همین زمان، راهپیماییهای بسیاری در سراسر کشور برگزار گردید که طی آنها با حزب خلق مسلمان و ایادی و عوامل آن مخالفت می‌شد. یکی از این راهپیماییها تظاهرات بسیار گستردهٔ مردم اردبیل در روز جمعه ۲۳ آذر ۵۸ بود که نشان‌دهندهٔ عدم توافق افکار عمومی مردم آذربایجان با طرفداران شریعتمداری بود.[۲] در همین حال دادستانی انقلاب و نیروهای پاسدار نیز به مقابله برخاسته و شماری از نیروهای حزب خلق مسلمان را در آذربایجان دستگیر کردند.

حزب خلق مسلمان که خود را سخت در فشار نیروهای مردمی و علمای سراسر کشور می‌دید، بالاخره با انتشار اعلامیه‌ای ضمن ردّ تمام اتهامات اعلام کرد تا ایجاد شرایط مساعد، دفاتر خود را در کلیهٔ نقاط ایران موقتاً تعطیل می‌کند.[۳] موسوی تبریزی، رئیس دادگاه انقلاب اسلامی تبریز، نیز به دستگیری و محاکمه عوامل اغتشاشات و خرابکاریها مبادرت ورزید و در این راه عرصه را بر هرج و مرج‌طلبان تنگ کرد. در نیمهٔ دوم آذر ۱۳۵۸ عدهٔ زیادی از آشوبگران شناسایی و بازداشت شدند. دستگیریها نشان داد که تعداد قابل توجهی از آنان وابستگان حزب خلق مسلمان و برخی عناصر گروههای کمونیستی بوده‌اند. از جمله ۱۵ متهم حوادث تبریز در دادگاه انقلاب در تاریخ ۱۶ آذر ۵۸، چهارتن از اعضای چریکهای فدایی خلق و دو تن از آنها عضو سازمان پیکار در راه آزادی طبقهٔ کارگر بودند. دادسرای تبریز اعلام کرد که غالب دستگیر شدگان

---

۱. کیهان؛ ۲۰ آذر ۱۳۵۸.
۲. همان؛ ۲۴ آذر ۱۳۵۸.
۳. همان؛ ۲۵ آذر ۱۳۵۸.

ساده لوح و فریب خورده بودند که اظهار ندامت نموده و مورد عفو قرار گرفتند.[۱]

درگیریهای تبریز چند روز دیگر نیز ادامه یافت و طی این مدت برخی وقایع همچون آتش زدن جایگاه نماز جمعهٔ تبریز، گروگانگیری ۱۱ پاسدار در مقرّ حزب خلق مسلمان و کشته و زخمی شدن تعدادی از افراد و اشغال رادیو و تلویزیون، واکنشهایی را در شهر قم در پی داشت و در آخرین درگیری در ۱۹ دی ۵۸ در تبریز ۵ بانک به آتش کشیده شد و دهها تن کشته و زخمی شدند.[۲] اما در نهایت با خلع سلاح کمیته‌های طرفدار حزب خلق مسلمان، انحلال حزب و محاکمه و اعدام تعدادی از عوامل، درگیری خاتمه یافت و مشخص گردید که عوامل پشت پرده و منابع مالی توطئه گران در تبریز، چند تن از سرمایه‌داران و افرادی بودند که موسوی تبریزی ابعاد فعالیت آنان را افشا کرد. در کنار این منابع مالی و عوامل نفوذی، تعداد ۲۰ تن از نظامیان پایگاه هوایی تبریز نیز به اتهام توطئه دستگیر شدند که متهم به تأمین اسلحه مورد نیاز حزب خلق از مراکز نظامی بودند.[۳]

به هر حال مجموعه‌ای از عوامل از جمله سوء استفادهٔ برخی افراد و جریانات سیاسی، اختلاف نظر بین آیت‌الله شریعتمداری و امام خمینی که ناشی از برخی عوامل روان‌شناسانه ودیدگاههای سیاسی آنها بود، موجب ناآرامیها در آذربایجان گردید که این اختلافات در نهایت برای امام خمینی، جامعهٔ روحانیت و بسیاری از متشرعان که به مرجعیت شیعه علاقمند بودند، غم‌انگیز بود اما چاره‌ای جز برخورد قاطع وجود نداشت.

گفتار پنجم: تلاش برای ایجاد ناامنی در بلوچستان

در ماههای آغازین پیروزی انقلاب، گزارشهای متعددی از برخی زمینه‌سازیها برای تشدید اختلاف قومی ـ مذهبی و ناامن‌سازی در منطقهٔ بلوچستان منعکس شده بود که با هدف تشدید تضاد بین حکومت و مردم، تجزیه‌طلبی و اعمال فشار بر حکومت انقلابی

---

۱. همان؛ ۲۷ آذر ۱۳۵۸.

۲. همان؛ ۲۰ دی ۱۳۵۸.

۳. همان؛ ۲۴ دی ۱۳۵۸.

توسط برخی گروههای چپگرا، برخی خوانین و اشـرار و بـرخـی مـولویها (روحـانیون محلی) در منطقه با حمایت برخی کشورهای خارجی انجام می‌شد. هر چند ابعاد ایـن تحولات محدود بود و از گستردگی زیادی برخوردار نبود اما به منظور آشنایی با ابعاد آن در این بخش به بررسی پیشینه و روند این حوادث وگروههای مؤثر در آن می‌پردازیم.

الف ـ پیشینهٔ موضوع

بلوچها عمدتاً در مناطق جنوب شـرقی ایـران بـویژه نـیمهٔ جـنوبی اسـتان سـیستان و بلوچستان زندگی می‌کنند و اکثر آنها سنّی (حنفی) هستند. زبان آنها گرچه با زبان فارسی قدیم ایران (اوستایی) نزدیکیهایی دارد، اما اصولاً برای فارسی‌زبانان امروز غـیر قـابل فهم است. این در حالی است که سیستانیها که اغلب در مناطق شـمالی اسـتان زنـدگی می‌کنند از لحاظ زبان تفاوت چندانی با مردمان جنوب خراسان ندارند و از لحاظ مذهبی نیز به طور عمده شیعه هستند. شهر زاهدان مرز جدایی مناطق بلوچ‌نشین و سـیستانی است. جمعیت خود شهر زاهدان را ۶۰ درصد بـلوچ و ۴۰ درصـد غـیر بـلوچ تشکـیل می‌دهد که از لحاظ محل سکونت وکار تا حدی از یکدیگر مجزا هستند.

بعد از روی کار آمدن حکومت رضاخان، منطقه بلوچستان یکی از آخرین مناطقی بود که دولت درصدد مطیع کردن و ادغام آنها در ساختار سـیاسی مـرکزی بـرآمـد. در سال ۱۳۰۶ ارتش به بلوچستان اعزام شد و به دنبال درگیریهای متعددی که یک سال به طول انجامید، قدرت حکام و امیران محلی بویژه دوست محمدخان ـ که قدرتمندترین امیر بلوچ در آن زمان بود ـ در هم شکسته شد و حکومت مرکزی بر آن منطقه تسـلط یافت. با وجود این، در سالهای بعد نیز مواردی از شورشهای محلی در میان بلوچ روی داد که به دخالت مکرر ارتش منجر شد. برای مـثال در طـی سـالهای ۱۳۱۰ تـا ۱۳۱۳ طوایف «اسماعیل‌زایی»، «گمشادزایی» و «یاراحمد زایی» دست به شورشهای متعددی زدند. گرچه همگی این شورشها درهم شکسته شد اما سیاستهای حکـومت رضـاشاه برای ادغام بلوچستان در ساختار مرکزی تنها به برخی اقدامات نظامی و امنیتی محدود ماند و از اقدامات و دگرگون‌سازی اقتصادی و فرهنگی منطقه غفلت شد. حتی بر خلاف

بسیاری دیگر از مناطق پیرامونی، اقدام جدی و گسترده‌ای برای گسترش زبان فارسی یا مظاهر فرهنگی جدید مورد نظر رضاشاه در مناطق بلوچ‌نشین صورت نگرفت. این وضع کم و بیش در دوران محمدرضا شاه نیز ادامه یافت و بجز در چند شهر، ساخت و بافت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بومی منطقه همچنان دست‌نخورده باقی ماند.

قدرتهای بزرگ از سدهٔ پیشین درصدد استفاده از گرایشهای محلی و قومی در بلوچستان بوده‌اند. انگلیسیها چه در قرن ۱۹ میلادی و چه در نیمهٔ اول قرن بیستم در بلوچستان نقش مهمی در این رابطه داشتند. بعد از جنگ جهانی اول دولت اتحاد شوروی نیز دخالت مستمری در منطقهٔ بلوچستان داشت. رهبران کمونیسم شوروی در سالهای دههٔ ۱۹۲۰ نقش مهمی در طرح ایده‌های خودمختاری و یا تشکیل دولتهای مستقل توسط گروههای قومی منطقه از جمله بلوچها داشتند. شوروی در دوران جنگ سرد نیز می‌کوشید از مسائل بلوچستان ایران و پاکستان به منظور فشار بر این دو کشور ـ به عنوان حوزه‌های نفوذ رقیبش یعنی ایالات متحده ـ استفاده کند. برخی از پژوهشگران، عراق را نیز واسطه‌ای برای اجرای سیاست شوروی در این منطقه می‌دانند.[۱]

با وجود همه اینها و صرفنظر از عوامل منطقه‌ای و جهانی، به طور کلی نارضایتیها و تنشهای سیاسی در میان بلوچهای ایران در طی یک سدهٔ اخیر بیشتر ناشی از فشارهای دولت مرکزی برای محدود کردن خودمختاریهای پیشین طوایف و عشایر بلوچ بوده است. این کار البته برای دولتی که خواهان تمرکز قدرت و یکسان‌سازی سیاسی بوده تا حدی اجتناب‌ناپذیر می‌نموده است اما برای طوایف و عشایری هم که قرنها با نوعی خودمختاری محلی زندگی کرده‌اند، قابل قبول نبوده است. مقاومت در مقابل دولت مرکزی در میان بلوچها غالباً در شکل همبستگیهای طایفه‌ای و عشیرتی بروز کرده است. افکار و گرایشهای قوم‌گرایانه (ناسیونالیسم بلوچی) به نحوی که همه طوایف بلوچ را حول محور خود جمع کند، کمتر سابقهٔ بروز و ظهور داشته است.

تا انقلاب اسلامی مناطق بلوچ‌نشین بیش از دیگر مناطق حاشیه‌ای ایران از مرکز

---

۱. احمدی، حمید؛ همان؛ ص ۳۲۴ـ۳۳۸.

بیگانه و منزوی بود. با وجود این، تحرک سیاسی قابل ملاحظه‌ای در این منطقه صورت نگرفت. هرچند سران برخی طوایف گاه به اقدامات مسلحانه علیه مقامات دولتی دست می‌زدند. به عنوان مثال در سال ۱۳۳۶ شخصی به نام «دادشاه» به اتومبیل حامل سه امریکایی و دو ایرانی حمله کرد و آنها را به قتل رساند اما او و همدستانش توسط ارتش و برخی سران طوایف بلوچ کشته شدند. همچنین در سال ۱۳۴۳ یک گروه قوم‌گرا به نام «جبههٔ آزادیبخش بلوچستان» به رهبری «جمعه‌خان» (از نوادگان دوست محمدخان) تشکیل شد که در پاکستان علیه حکومت مرکزی ایران فعالیت می‌کرد. این گروه که مورد حمایت عراق بود، تا قبل از قرارداد ایران و عراق در سال ۱۳۵۴ با همدستی برخی سران سنتی قبایل بلوچ نظیر «عبدیخان» به چند عملیات مسلحانهٔ پراکنده علیه حکومت مرکزی دست زد. در مجموع، طی سالهای سلطنت محمدرضا شاه، منطقهٔ بلوچستان نسبتاً آرام بود و تحرک سیاسی چندانی در آن وجود نداشت. بلوچها حتی در جنبش ضد سلطنتی سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۶ نیز شرکت قابل ملاحظه‌ای نداشتند و اصولاً حساسیت چندانی نیز نسبت به رویدادهای سیاسی آن دوران از خود نشان نمی‌دادند.[۱]

تحلیل ساواک از منطقه در قبل از انقلاب و روند مسائل، اینطور بود که اگر انقلاب پیروز شود، در بلوچستان پذیرش انقلاب وجود ندارد زیرا انقلاب با دو مشکل بزرگ روبه‌روست: اول ناسیونالیسم، دوم مذهب.[۲]

عملاً نیز تا شش ماه بعد از پیروزی انقلاب در تنها سینمای چابهار، هنگام نمایش فیلم طبق رسم رژیم گذشته، قبل از فیلم اصلی سرود شاهنشاهی پخش می‌شد و تا دو ماه بعد از انقلاب، ساواک چابهار به طور رسمی انجام وظیفه می‌نموده است![۳]

ب ـ گروههای مؤثر در تحولات بلوچستان بعد از انقلاب

بعد از پیروزی انقلاب سه گروه مختلف، شامل سرداران و خوانین، رهبران مذهبی یا

---

۱. نگاه کنید به: زارع مهرجردی، علی‌محمد؛ عوامل همسازی و ناهمسازی با مرکز بلوچستان ایران؛ پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد علوم سیاسی، ص ۱۵۴-۱۵۷ ؛ احمدی، حمید؛ همان؛ ص ۱۱۹.

۲. از سیستان و بلوچستان غفلت نورزیم؛ همان؛ ص ۶.

۳. همان؛ ص ۵.

مولویها و بالاخره گروههای کمونیستی نقش مهمی در تحولات منطقه بلوچستان ایفا کردند که به بررسی مواضع و عملکرد آنها می‌پردازیم.[۱]

اصولاً سرداران و خوانین از قدرت زیادی در منطقه برخوردار بودند حتی روحانیون با آنکه دارای یک مقام معنوی و مذهبی بودند تا حدی نفوذ خویش را از طریق نزدیکی با خان کسب می‌کردند. هر چند در ابتدای انقلاب نفوذ خوانین کاهش یافت اما برخی تصمیمات مقامات محلی، زمینه را برای افزایش نفوذ آنها فراهم آورد.

در این ارتباط در ابتدای پیروزی انقلاب، استانداری و ژاندارمری استان سیستان و بلوچستان در طرحی مشترک تحت عنوان «امنیت توسط خوانین» تصمیم گرفتند تا برقراری نظم و امنیت منطقه را به دست خوانین و سرداران محلی بسپارند و در همین رابطه جلساتی در استانداری با خوانین بزرگی مثل کریم بخش سعیدی، محمد میرلاشاری، میرمولا داد و سردار زهی ترتیب داده شد و مقداری اسلحه در اختیار آنان قرار گرفت و مسئولیت دفاع از مناطق بر عهدهٔ آنان گذاشته شد.[۲] در همین راستا، با برخی خوانین خارج از کشور نیز تماس گرفته شد و از آنان خواسته شد که به داخل کشور بیایند و هر کدام مسئولیت برقراری آرامش در منطقه خود را در دست گیرند. البته مشروط بر اینکه اولاً، پروندهٔ قتل و جنایت نداشته باشند و ثانیاً، به عنوان یک خان، از اختیارات گذشته برخوردار نباشند. خوانین نیز بازگشت خود را منوط به کسب خودمختاری و نیز اخراج سپاه از منطقه اعلام داشتند که از سوی مسئولین رد شد و بالاخره برخی با گرفتن امان‌نامه به منطقه بازگشتند.[۳]

حمایت از خوانین عواقب چندی به دنبال داشت که مهمترین آن ایجاد زمینه تبلیغاتی علیه انقلاب از سوی نیروهای چپ بود. در این راستا، گروههای چپگرا، حکومت را به سازش با خوانین متهم می‌کردند و از آن به منظور تحریک قشر جوان بهره می‌جستند.

دومین گروهی که در برانگیختن و هدایت و رهبری مردم بلوچ نقش بسزایی ایفا می‌کردند، رهبران مذهبی یا مولویها بودند که عمدتاً تحصیلات خود را در عربستان یا

---

۱. مقصودی، مجتبی؛ تحولات قومی در ایران: علل و زمینه‌ها؛ ص ۳۴۶.

۲. از سیستان تا بلوچستان غفلت نورزیم؛ ص ۱۶.

۳. همان‌جا.

پاکستان گذرانده بودند. زیرا در بین مدارس دینی بلوچستان، مرکزیتی وجود نداشت که مولویها بتوانند مراحل بالای دروس خود را در آنجا بگذرانند و مدارک تحصیلی بگیرند. لذا برای اهل علم چنین معمول شده بود که برای پایان بخشیدن به درسهای خود و اخذ مدارک مولویت، اغلب به پاکستان و بعضاً به عربستان بروند.

در این باره، مابین مولویهای کشورهای مذکور و روحانیون اهل سنت، رابطهٔ فکری و روحی پیدا می‌شد که نهایتاً منجر به تشابهٔ نحوهٔ فکر، طرز بینش و فهم مولویهای بلوچ از روحانیون پاکستان و یا عربستان می‌گردید. در این تغذیه فکری، مسلماً اشتراک مذهبی وحدت فرهنگی، یگانگی قومی و... نیز نقش تعیین کننده‌ای داشتند.[۱] بعد از انقلاب هر چند مولویها تا حدودی با انقلاب و دولت همراهی می‌کردند اما نسبت به روی کار آمدن یک حکومت شیعه نگران بودند.

از نظر فعالیتهای سیاسی، روحانیون اهل سنت سازمانی تحت عنوان «اتحاد المسلمین» را درست چند ماه قبل از پیروزی انقلاب تشکیل دادند که رهبری آن را مولوی عبدالعزیز بر عهده گرفت اما برخی عناصر چپگرا نیز در آن نفوذ داشتند و برای کسب خودمختاری فرهنگی در منطقه تلاش می‌کردند.[۲] سازمان دیگری نیز تحت عنوان «سازمان موحدیه اهل سنت» توسط عبدالملک پسر عبدالعزیز به وجود آمد که تلاش اصلی خود را ایجاد تفرقه و اختلاف میان شیعه و سنی قرار داد[۳] و بر عدم وجود زمینه‌های همکاری میان پیروان این دو مذهب تأکید می‌ورزید.

با این همه، سازمانهای فوق و بسیاری از تشکلهای دیگر که توسط روحانیون اهل سنت شکل گرفتند، نتوانستند چندان راه به جایی ببرند. یکی از مهمترین علل ناکامی آنان وجود اختلاف میان روحانیون بزرگ منطقه بود به گونه‌ای که پس از پیروزی انقلاب این اختلافات صورت آشکاری به خود گرفت و حتی منجر به ارسال نمایندگانی از قم، جهت رفع اختلاف بین آنها شد.[۴]

---

۱. مقصودی، مجتبی؛ تحولات قومی در ایران: علل و زمینه‌ها؛ ص ۳۴۸.

۲. از سیستان و بلوچستان غفلت نورزیم؛ ص ۵۵.

۳. همان‌جا.

۴. نگرش تحلیلی به اوضاع اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی خلق سیستان و بلوچستان؛ ص ۳۵.

از دیگر گروههای فعال در منطقه می‌توان به گروههای چپ اشاره کرد. سابقهٔ فعالیت گروههای چپ در میان بلوچها به سالهای پیش از انقلاب برمی‌گشت. در سال ۱۳۵۰ تعدادی از روشنفکران و دانشجویان بلوچ که با عقاید مارکسیستی آشنا بودند، به تشکیل گروهی به نام «حزب دموکراتیک بلوچستان» دست زده بودند. این گروه در سال ۱۳۵۴ توسط ساواک متلاشی شد. بقایای این گروه که در بلوچستان پاکستان به حیات خود ادامه می‌دادند بعد از انقلاب به میان بلوچهای ایران برگشتند و فعالیتهای خود را گسترش دادند. آنها با طرح مسائل منطقه‌ای و قومی درصدد جذب نیرو بویژه جوانان بودند. دیگر گروههای چپ نظیر «فداییان خلق» نیز فعالیتهای خود را در آن منطقه گسترش دادند. فداییان در سال ۱۳۵۸ گروهی از بلوچهای جوان طرفدار خود را در سازمانی به نام «سازمان دمکراتیک مردم بلوچستان» متشکل کردند و به تبلیغ ایده‌های قومی و محلی نظیر خودمختاری پرداختند.[۱] در کنار تحرک سیاسی این گروهها، بازسازی و فعالیت برخی گروههای قومی نظیر «جبههٔ آزادیبخش بلوچستان» و حتی فعال شدن برخی گروههای سلطنت‌طلب در منطقه بلوچستان را نیز می‌توان ذکر کرد که به نقش‌آفرینی پرداختند و موجبات بروز تنشها و درگیریهایی را در طی سالهای اولیه بعد از انقلاب (۶۰ـ۱۳۵۸) در آن منطقه فراهم کردند.

لازم به ذکر است که این سه جریان مؤثر یعنی خوانین، روحانیون و نیروهای چپ به‌ترتیب توسط برخی کشورهای غربی (مثل امریکا، کشورهای مسلمان سنّی مذهب منطقه مثل پاکستان، عراق و کشورهای حاشیه خلیج‌فارس) و بلوک شرق (افغانستان) حمایت می‌شدند.[۲] به طوری که در اسناد سفارت امریکا در تهران از حمایت امریکا از بلوچها جهت خودمختاری و تضعیف حکومت انقلابی در ایران سخن به میان آمده است.[۳] تره‌کی، نخست وزیر مارکسیست افغانستان، حمایت خود را از خلق بلوچ اعلام داشت[۴] و دولتهای عربی منطقه نیز در کنفرانس طایف از طرحهایی برای تشدید

---

۱. احمدی، حمید؛ همان؛ ص ۱۱۸.

۲. مقصودی، مجتبی؛ تحولات قومی در ایران: علل و زمینه‌ها؛ ص ۳۵۳.

۳. دانشجویان پیرو خط امام اسناد لانه جاسوسی، پاکستان، تهران: بی‌نا، بی‌جا، ص ۹۴؛ سند ش ۲۹، ۳ تیر ۵۸.

۴. اطلاعات؛ ۱۳۵۸ (ش ۱۵۹۱۲)، ص ۴.

اختلاف مذهبی در ایران حمایت کردند.[۱]

این عوامل، اقدامات خود را در پوشش حمایت از مذهب اهل سنت و قومیت بلوچ آغاز کردند و از برخی خواسته‌های مشروع مردم در جهت بسیج آنها برای مقابله با حکومت انقلابی بهره گرفتند.

ج ـ روند تحولات در منطقه

در روزهای آغازین پیروزی انقلاب، رهبران انقلاب که برخی از آنان همچون آیت‌الله خامنه‌ای مدتی از تبعید خود را در دوران پهلوی در این مناطق گذرانده بودند بخوبی با وضعیت نابسامان و مشکلات این منطقه آشنایی داشته‌اند. امام خمینی در دیدار با برخی رهبران مذهبی اهل سنت منطقه ضمن تأکید بر لزوم محرومیت‌زدایی از منطقه بر عدم تفاوت شیعه و سنی و لزوم وحدت بین آنها تأکید کرد.[۲]

رهبران مذهبی واقعگرای منطقه از جمله مولوی عبدالعزیز نیز در مصاحبه‌ها و ملاقاتهای خود ضمن تأکید بر لزوم حفظ هویت فرهنگی بلوچستان از جمله لهجه، سنن و آداب بلوچی، ایجاد انجمن ایالتی بلوچستان و لزوم حفظ حیثیت مذهبی و قومی بلوچها، همواره معتقد بودند که ما از انقلاب اسلامی حمایت کرده و هرگونه تجزیه‌طلبی را رد می‌کنیم.[۳]

در تاریخ ۵۷/۱۲/۲۱ جمعی از بلوچهای اهل تسنن زاهدان در مدرسهٔ دینی این شهر اجتماع کردند و خواستار مشارکت فقهای اهل تسنن در تدوین قانون اساسی، حفظ و اجرای حق حاکمیت فرهنگی ـ سیاسی ـ اقتصادی مردم بلوچستان و سیستان و حفظ حقوق مساوی تسنن و تشیع در قانون اساسی جمهوری اسلامی شدند.[۴] این تجمع و اقدامات مشابه که نشانه اعلام حساسیت روحانیت اهل سنت و نگرانیهای مذهبی آنها بود بخوبی از سوی مسئولان انقلاب درک شد و امام خمینی، رهبر انقلاب، طی نامه‌ای

---

۱. مقصودی، مجتبی؛ تحولات قومی در ایران: علل و زمینه‌ها؛ ص ۳۵۲.

۲. کیهان؛ ۱۷ اسفند ۱۳۵۷، ص ۳.

۳. همان‌جا (به نقل از: مصاحبه عبدالعزیز با روزنامهٔ گاردین و روزنامه واشنگتن پست).

۴. همان؛ ۲۲ اسفند ۱۳۵۷، ص ۷.

در تاریخ ۵۸/۱/۹ به حجت‌الاسلام سید علی خامنه‌ای مأموریت داد تا برای رسیدگی به مشکلات مردم سیستان و بلوچستان و تشریح انقلاب اسلامی ایران به آن منطقه عزیمت کند. در آن نامه آمده است:

> انقلاب اسلامی ایران که با همکاری و فداکاری و همبستگی تمام طبقات و طوایف این مملکت به شکر خدا به عالی‌ترین پیروزی نایل شد و نظام استبدادی را سرنگون کرد بین افراد ملت اعم از مسلمان چه شیعه و چه سنی یا اقوام مختلف اعم از فارس، ترک، بلوچ، لر، ترکمن، کرد، بختیاری، غیره فرقی نمی‌گذارد و با یک چشم به همه نگاه می‌کند. در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم که به دست دولت منتخب امام و مورد اعتماد خود شما در شرف تهیه برای پیشنهاد به شورای انقلاب و مجلس مؤسسان است در آنجا هم حقوق حقه و قانونی و طبیعی همهٔ مردم ایران چه شیعه و چه سنی و همچنین اقلیتهای موحد اهل کتاب محفوظ و مراعات شده و محترم خواهد شد.(۱)

اما همزمان با رفراندم جمهوری اسلامی تحرک برخی جریانات افراطی در منطقه افزایش یافت و منجر به تظاهراتی محدود در برخی شهرها همچون زاهدان علیه جمهوری اسلامی شد که بعضی از رهبران دینی همچون مولانا عبدالعزیز، پیشوای مذهبی برادران اهل تسنن، طی پیامهایی که از رادیو و تلویزیون مرکز زاهدان پخش شد، شرکت در چنین راهپیمایی را تحریم کردند. پیشوایان مذهبی استان به اتفاق، طی اطلاعیه‌ای خاطرنشان کردند که مردم مبارز سیستان و بلوچستان به این نغمه‌های ناهماهنگ توجه نکنند و با شرکت در رفراندوم ملی و دادن رأی به جمهوری اسلامی رشد فکری خود را به ثبوت رسانند و فرمان رهبر انقلاب مقدس اسلامی ایران، حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی، را اجرا کنند. در این اطلاعیه آنها ضمن محکوم کردن اعمال فرصت‌طلبان و تفرقه‌اندازان اعلام کردند:

> برپاکنندگان این قبیل تظاهرات عمداً سرسپردگان رژیم منحط گذشته و عوامل جنایتکار ساواک هستند که بجز ایجاد نفاق و تفرقه بین برادران مسلمان و اقشار مردم

---

۱. نخعی، هادی و حسین یکتا؛ روزشمار جنگ ایران و عراق، جنگ نامه اوّل، پیدایش نظام جدید؛ ج ۲، ص ۴۹۳.

و بلوا و آشوب هدف دیگری ندارند.[۱]

حتی برخی رهبران اهل سنت این منطقه هنگام تشدید بحران در برخی مناطق سنی‌نشین دیگر همچون ترکمن صحرا، طی پیامهایی خواستار حفظ آرامش و حمایت از دولت اسلامی.[۲] و بیداری آنان در مقابل فریب اجانب و ایادی استعمار و گروههای ماجراجو و فئودالهای سابق شدند.[۳]

اما در عین حال، تأکید بر نوعی خودمختاری فرهنگی و افزایش سهم جایگاه اهل سنت در قانون اساسی از خواسته‌های آنان بود. در روز ۵۸/۱/۱۵ حزب اتحاد مسلمین با رهبری مولوی عبدالعزیز ملازاده با برپایی یک اجتماع بزرگ در زاهدان قطعنامه‌ای در یازده ماده صادر کرد. در قسمتی از مفاد این قطعنامه موارد زیر خواسته شده بود: خودمختاری استان بلوچستان و سیستان با حفظ استقلال جمهوری اسلامی در ایران، مذهب رسمی جمهوری اسلامی ایران فقط اسلام باشد، در انتخاب رئیس جمهور و نخست‌وزیر فقط مسلمان بودن کافی باشد، احترام و حفظ زبان و فرهنگ مردم منطقه و تدریس فقه اهل سنت در تمام سطوح آموزشی در مناطق سنی‌نشین، حفظ حرمت خلفای راشدین در قانون اساسی، اختصاص دادن تبلیغات رادیو و تلویزیون برای مردم منطقه با جلوگیری از هر نوع سانسور و تحمیل عقیده از مرکز یا گروههای دیگر که مخالف با اصول و عقاید مردم منطقه باشد.[۴]

در همین حال و در کنار این نوع درخواستها که عمدتاً از سوی علمای اهل سنت در جریان بود و برخی ناآرامیهای محدود را ناشی می‌شد، برخی گزارشها نشان دهندهٔ آن بودند در سیستان و بلوچستان، جریانهای مختلف سیاسی ـ اجتماعی در حال شکل‌گیری است که به صورت ناامنی اجتماعی، سرقتهای مسلحانه، اختلافات شیعه و سنی یا درگیریهای قومی و تحرکات تجزیه‌طلبانه جلوه‌گر می‌شد.[۵]

---

۱. کیهان؛ ۱۱ فروردین ۱۳۵۸، ص ۴.
۲. اطلاعات؛ ۱۴ فروردین ۱۳۵۸، ص ۲.
۳. کیهان؛ ۱۵ فروردین ۱۳۵۸، ص ۳.
۴. همان‌جا.
۵. نخعی، هادی و حسین یکتا؛ روزشمار جنگ ایران و عراق، جنگ نامه اوّل، پیدایش نظام جدید؛ ص ۴۱۴.

در این رابطه در ۵۸/۱/۲۰ امیر انتظام، سخنگوی دولت، اعلام کرد که عوامل بیگانه و ضدانقلاب در بلوچستان ایران دست به اقداماتی زده‌اند که دولت کاملاً هوشیار است و تمام عوامل و کارهای آنها را زیرنظر دارد و برادران بلوچ ما باید توجه داشته باشند که این ندای تجزیه‌طلبی و استقلال بلوچستان از طرف عمال بیگانه ساخته شده است اجازه ندهند که چنین اقداماتی در استان بلوچستان انجام شود. امیر انتظام افزود که عوامل ضدانقلاب در استان بلوچستان هم ایرانی و هم خارجی هستند و تاکنون چند نفر از خارجیها نیز توقیف شده‌اند. وی در مورد ورود اسلحه از مرز سیستان و بلوچستان به ایران گفت: «این کار انجام شده اما در حد بسیار کم و نمی‌تواند وحشتی برای مردم ایجاد کند.»[۱] از سوی دیگر، استاندار سیستان و بلوچستان نیز گفت که تحریکاتی را عوامل استعمار در منطقه انجام می‌دهند که با توجه به حساسیت و آسیب‌پذیری منطقه نباید از آن بسادگی بگذریم مردم خواهان خودمختاری در حدودی که آقای نخست‌وزیر به آن اشاره دارد، هستند. وی اظهار امیدواری کرد که دولت بتواند امکانات لازم را برای اجرای خواستهای مردم فراهم آورد.[۲]

آیت‌الله خامنه‌ای که به عنوان نمایندهٔ امام و دولت به منطقه سفر کرده بود، طی گزارشی وضعیت منطقه را در مورخه ۵۸/۱/۲۴ چنین گزارش داد:

> استان سیستان و بلوچستان که از لحاظ اوضاع و احوال طبیعی در شمار غنی‌ترین مناطق ایران و دارای استعداد کشاورزی کم‌نظیری است بر اثر سلطه رژیم جبار و ستمگر پیشین با مشکلات اقتصادی فرهنگی و بهداشتی فراوانی دست به گریبان است زیرا فقر و بیکاری و عوارض ناشی از فقدان بهداشت و فرهنگ مرارت بارترین و سیاه‌ترین زندگی را بر اکثر مردم این استان تحمیل کرده است. سیاستهای استعماری و اقتصادی وابستهٔ رژیم پهلوی این منطقه را به صورت عضو کاملاً فلجی در پیکر ایران عزیز درآورده است که دولت باید در برنامه‌های خود برای بازسازی استان سیستان و بلوچستان اولویت قائل شود.
>
> عمال ارتجاع و استعمار و پس‌مانده‌های رژیم پیشین در پی آنند که با استفاده از

۱. آیندگان؛ ۲۲ فروردین ۱۳۵۸.

۲. همان‌جا.

اختلافات مذهبی و قومی منطقه را پایگاه عملیات ضد انقلاب قرار دهند و مردم بی‌گناه را به صف‌آرایی در برابر یکدیگر وادار سازند. خوشبختانه هوشمندی رهبران مذهبی سنّی و شیعی از بروز اختلافات مذهبی جلوگیری کرده است ولی هنوز عوامل ضد انقلاب با استفاده از تعصبات عشیره‌ای و گاه در نقاب شعارهای فریبنده و شبه انقلابی می‌کوشند ناآرامیهایی ایجاد کنند ولی ایمان و صداقت مردم بومی از به ثمر رسیدن این تلاش جلوگیری کرده است.

بر خلاف تبلیغات سوء و مغرضانه دشمنان هیچ گونه انگیزهٔ تجزیه‌طلبی در سطح استان وجود ندارد و عوامل بدنام و بدسابقه‌ای که تا دیروز وفادارترین نوکران رژیم گذشته به حساب می‌آمدند و سعی می‌کنند مردم را تحریک کنند لیکن رهبران مذهبی و ملی و عناصر انقلابی هرگز جز به ایران اسلامی نمی‌اندیشند.(۱)

ایشان همچنین اعلام کرد:

این منطقه را آرام می‌بینم ولی مستعد ناآرامی است و حتماً اگر اقدامات رفاهی انجام بگیرد حربه از دست کسانی که سعی می‌کنند با استفاده از زمینه‌های فقر و محرومیت مردم را به دو دستگی و اختلاف دعوت کنند، گرفته خواهد شد.(۲)

این زمینه‌های ناآرامی بتدریج بویژه با افزایش ناامنی در منطقه تشدید شد به طوری که در مورخه ۵۸/۲/۲۰ در پی بروز یکسری آشوبهای محلی، آدم‌ربایی، باجگیری، زدوخوردهای مسلحانه و ناآرامیهای قومی ـ قبیله‌ای و اختلافات مذهبی در استان سیستان و بلوچستان، یک گروه ۱۲۰ نفری از پاسداران انقلاب اسلامی و کمیته‌های انقلاب از تهران عازم منطقه شدند که گزارش یکی از پاسداران اعزامی از وضعیت امنیتی منطقه به شرح ذیل است:

محرک اصلی ناامنی برخی از اشرار و عناصر مزدور می‌باشند که پس از پیروزی انقلاب شروع به باجگیری و دزدی، آدم‌ربایی و یاغیگری کردند. آنها ژاندارمری و شهربانی را تحت اختیار گرفتند و تحت پوشش آنها در شهرها اقدام به کشترنی کرده و افراد را به جرمهای مختلفی دستگیر و زندانی می‌کنند. علاوه بر این به طور نامنظم به منظور دستیابی به وسایل و اسلحه‌های موجود در پادگانها و پاسگاهها، آنها را مورد

---

۱. کیهان؛ ۲۵ فروردین ۱۳۵۸، ص ۳.

۲. همان؛ ۳۰ فروردین ۱۳۵۸، ص ۶.

حملات مسلحانه قرار می‌دهند. در نتیجه این اقدامات اکثر مردم شهرها و روستاها برای تأمین جانی خود به خرید و نگهداری اسلحه رو آورده و خرید و فروش و قاچاق اسلحه در منطقه رونق فراوان گرفته است. بر اثر ضعف مرزبانی و پاسگاههای مرزی انواع اسلحه وارد کشور می‌شود و کثرت سلاح خود ایجاد ناامنی و آشوب می‌کند. به نحوی که یکی از درخواستهای مردم منطقه از پاسداران اعزامی جلوگیری از قاچاق و خرید و فروش اسلحه و مواد مخدر است.[۱]

در همین حال برخی خبرها از تلاشهای مقامات کشورهای خارجی از جمله امریکا جهت تشدید ناآرامیها در منطقه حکایت می‌کرد که به دنبال آن اقدامات برخی عناصر مرتبط با رژیم سابق و برخی گروههای قومگرا در منطقه تشدید شد.

در این ارتباط در مورخه ۵۸/۳/۷ هفته‌نامهٔ الکفاح العربی چاپ لبنان نوشت: بین نمایندگان مسئول امریکا و رهبران بلوچ ملاقاتی صورت گرفته است در این زمینه نام «میسارد» دبیر اول سفارت امریکا در اسلام‌آباد برده می‌شود که از مناطق بلوچ‌نشین ایران و پاکستان دیدن کرده است. هفته نامه مذکور می‌افزاید:

به احتمال قوی این مقامها در چهارچوب نقشه امریکا مبنی بر تأسیس کشور مستقل بلوچستان انجام می‌شود.[۲]

در همین حال رئیس شهربانی جمهوری اسلامی نیز طی نامه‌ای در مورخ ۵۸/۳/۱۹ به نخست‌وزیر گزارش داد که ارتشبد اویسی (از فرماندهان ارشد نظامی رژیم پهلوی) در استان سیستان و بلوچستان اقدام به اجیر افراد خرابکار کرده است. در این نامه آمده است:

گزارش شهربانی استان سیستان و بلوچستان حاکی از آن است که با نفوذی که تیمسار ارتشبد اویسی در بین عشایر و خوانین بلوچ در زمان اشتغال به فرماندهی ژاندارمری کل کشور داشته، اخیراً از خارج از کشور با خوانین ساکن بخش لار ایرانشهر بخصوص نیرعیدی و سردارزهی که مدتی در عراق متواری بوده و محمد

---

۱. نخعی، هادی و حسین یکتا؛ روزشمار جنگ ایران و عراق، جنگ نامه اوّل، پیدایش نظام جدید؛ ج ۱، ص ۹۰ (به نقل از: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ؛ سند ش ۶۰۸۹۵، گزارش پاسداران اعزامی به استان سیستان و بلوچستان).

۲. کیهان؛ ۷ خرداد ۱۳۵۸، ص ۴.

میرلارشاری نمایندهٔ قبلی ایرانشهر در مجلس شورای ملی تماس برقرار کرده و با سرمایه‌گذاری قابل توجهی نامبردگان را وادار به اجیر کردن افراد بلوچ بخصوص آن طبقه از اهالی ایرانشهر که جهت کارگری به شیخ‌نشینها تردد دارند نموده تا در فرصتهای مناسب دست به انجام خرابکاری بر ضد انقلاب زده و باعث ناآرامی در منطقه گردد محل تجمع این افراد در حوالی گوهرکوه ـ که قبلاً شهناز پهلوی در آن محل مقداری زمین خریداری نموده ـ می‌باشد.(۱)

از سوی دیگر، برخی گروههای جدید با ادعای قومی نیز همزمان ابراز وجود کردند. مثلاً به گزارش خبرگزاری پارس، گروه جدیدی به نام «حزب دمکراتیک بلوچستان» در ایرانشهر طی قطعنامه‌ای خواستار اخراج نیروهای نظامی دولتی از شهر و جایگزینی آنها با نیروهای بومی شد.(۲)

همچنین جبهه آزادیبخش بلوچستان به عنوان یک گروه قومی فعالیت خود را تشدید کرد و با حمایتهای برون مرزی، به عضوگیری از میان جوانان بلوچ پرداخت. این جبهه، بعد از پیروزی انقلاب دست به اقدامات وسیعی جهت ناامن ساختن منطقه و گسترش ترانزیت قاچاق مواد مخدر و سایر کالاها زد و ایجاد «یک بلوچستان بزرگ» از نواحی بلوچ‌نشین ایران و پاکستان و افغانستان را در دستور کار خود قرار داد. علاوه بر جبههٔ آزادیبخش بلوچستان، احزاب و گروههای چپگرا و راستگرای دیگری چون جبههٔ وحدت بلوچ، پیشمرگ بلوچ، جبههٔ خلق برای آزادی بلوچ، سازمان دموکراتیک مردم بلوچ، سازمان دموکراتیک خلق بلوچستان، ستارهٔ سرخ، نبرد بلوچ و کانون سیاسی ـ فرهنگی خلق بلوچ با اهداف کم و بیش مشابه‌ای به سازماندهی سیاسی ـ نظامی بلوچها در مقابل نظام دست زدند.(۳)

یکی از وقایع مهم که در آذرماه ۵۸ توسط گروههای مذکور انجام شد بر هم زدن تجمع مردم زاهدان بود که به منظور استماع سخنرانی فرستادهٔ ویژه دولت (ابراهیم یزدی) در محل عیدگاه شهر با حضور مولوی عبدالعزیز گردهم آمده بودند که این تجمع

---

۱. همان‌جا.

۲. خبرگزاری پارس؛ گزارش نشریهٔ ویژه؛ ش ۴ (۵ تیر ۱۳۵۸)، ص ۱-۲.

۳. جهت اطلاع بیشتر نگاه کنید به: احمدی، حمید؛ همان؛ ص ۲۶۱ - ۲۶۲، ۲۷۵ - ۲۷۷.

با حملهٔ مسلحانهٔ گروههای مذکور به خاک و خون کشیده شد و به کشته شدن ۱۲ تن و مجروح شدن جمع زیادی از مردم انجامید و در نهایت به استقرار ارتش در شهر منجر شد.[۱]

به هر حال این وقایع و ناامنیها در منطقه در ماههای بعد نیز ادامه یافت اما با تقویت قدرت دولت مرکزی و اقدامات امنیتی و اقتصادی و فرهنگی در منطقه از وقوع بحران گستردهٔ قومی یا مذهبی در این منطقه جلوگیری شد.

---

۱. کیهان؛ ۱ دی ۱۳۵۸، ص ۱۱.

فصل چهارم

بحران اشغال سفارت امریکا در تهران: اهداف، روند، نتایج

روز سیزدهم آبان سال ۵۸ سفارت امریکا در تهران توسط گروهی از دانشجویان که خود را دانشجویان پیرو خط امام می‌نامیدند، اشغال شد و اعضای سفارت توسط آنان به گروگان گرفته شدند. هر چند دانشجویان در ابتدا تصمیم به اشغال کوتاه‌مدت سفارت داشتند اما علل و عوامل مختلفی باعث شد که این اشغال ۴۴۴ روز به طول انجامید و تأثیرات مهمی را بر صحنهٔ سیاست داخلی و خارجی ایران برجای گذارد که در زیر به بررسی این واقعه مهم می‌پردازیم.

الف ـ کارگزاران اصلی اشغال سفارتخانه، اهداف آنها و نحوهٔ اشغال

الف ـ ۱ ـ تشکل دانشجویی و اهداف اشغال

طراحان اصلی اشغال سفارت امریکا سه تن از دانشجویان عضو دفتر تحکیم وحدت بودند و پیشنهاد اشغال سفارت امریکا در یکی از جلسات این دفتر مطرح شد. این دفتر شامل شورای هفت‌نفره‌ای از نمایندگان انجمنهای اسلامی دانشگاههای کل کشور بود[۱] و در یکی از جلسات این دفتر، موضوع اشغال سفارتخانه امریکا مطرح شد.[۲]

در مورد زمینه‌ها و علل وانگیزه‌های اشغال سفارت امریکا در تهران، محسن

---

۱. در مورد نحوهٔ شکل‌گیری این تشکل به بخش دوم، فصل اول، گفتار سوم، انجمنهای اسلامی رجوع شود.

۲. رجوع شود به: مصاحبه میردامادی در سایت WWW.13 Aban.org.

میردامادی یکی از زمینه‌های اشغال سفارت را وجود بحرانها و توطئه‌های داخلی در کشور در ماههای اول پیروزی انقلاب می‌داند و معتقد است که این زمینه‌ها با توجه به عملکرد امریکاو منافع آن کشور در ایران، دانشجویان را به این تحلیل نزدیک ساخت که هدایت تمام توطئه‌ها علیه انقلاب از خارج از مرزها و تحت نظارت امریکاست. به این وسیله تلاش شد که سفارت امریکا به عنوان مرکز توطئه تسخیر شود.

وی عامل شتابزا در اشغال سفارت را پذیرش شاه در امریکا می‌داند که دانشجویان آن را به معنای متمرکز کردن برنامه‌های امریکا علیه انقلاب اسلامی حول محور شاه تحلیل می‌کردند. وی در این مورد ضمن اشاره به عملکرد امریکا در حمایت از شاه بعد از کودتای ۲۸ مرداد و در طول انقلاب، می‌گوید:

> زمینه موضوع به این صورت بود که در اولین سال و در روزها و ماههای آغاز پیروزی انقلاب که حکومت طاغوت فروریخته بود اما هنوز حاکمیت انقلاب فاقد تشکیلات مقتدر و توان لازم برای ادارهٔ کشور بود، از یکسو استانهای مرزی کشور دستخوش حرکتهای جدایی‌طلبانه شدند و از سوی دیگر، در سایر استانها گروههای ریز و درشت ضد انقلاب دست به آشوب و فتنه زدند. اعتصاب، تحصن، درگیری و اغتشاش در ادارات وکارخانه‌ها و دیگر جاها، امری عادی و روزانه شده بود. شواهد و قراینی در دست داشتیم که این وضع طبیعی نیست. این احساس در بین دانشجویان وجود داشت که این کارها باید از جایی هدایت شود و این تصور به طور جدی در بین دوستان وجود داشت که این کارها به نحوی مستقیم یا غیرمستقیم به وسیلهٔ امریکا هدایت می‌شود. به این دلیل بود که بحث اشغال سفارت امریکا پیش آمد به‌عنوان مرکزی که اگر اشغال شود، کل توطئه‌ها از بین خود خواهد رفت و همینطور هم شد. به طوری که وقتی سفارت اشغال شد، تمام اینگونه برنامه‌ها تعطیل شد و شور و شوقی گسترده در مملکت به وجود آمد که همه چیز را تحت‌الشعاع قرار داد.
>
> از سوی دیگر، پذیرفتن شاه از جانب امریکا به معنای متمرکز کردن برنامه‌ها علیه انقلاب اسلامی ایران حول محور شاه تلقی می‌شد. این تحلیل به این جهت بیشتر تقویت می‌شد که قبل از آن در یک مورد برنامه‌ریزی برای کودتا شده بود و در آن برنامه هم، کدهایی که به نظامیان برای انجام عملیات می‌دادند از صدای امریکا پخش می‌شد و کودتاچیها را هدایت می‌کردند.

وقتی همهٔ این مسائل را کنار هم می‌گذاشتیم، پذیرش شاه و همزمان با آن نابسامانیهایی که در کشور رو به گسترش بود و از جمله فعالیت گروهکهایی که به نحوی با انقلاب خصومت داشتند و سعی می‌کردند جامعه را به تنش بکشانند و نظم جامعه را به هم بزنند، تمام اینها که دست به دست هم می‌داد، برای تحلیلگران سیاسی تردیدی باقی نمی‌گذاشت که هدایت تمام قضایا از یک جاست بدین گونه که از خارج نیروهایی را علیه انقلاب بسیج می‌کنند و در داخل، نابسامانی به وجود می‌آورند تا بتوانند اقدامی علیه انقلاب انجام دهند. با این دلایل به این جمعبندی رسیدیم که سفارت امریکا به عنوان مرکز این توطئه‌ها باید اشغال بشود.(۱)

مهندس ابراهیم اصغرزاده یکی از سه دانشجوی طراح اشغال سفارت که پس از تصرف سفارت امریکا، نقش سخنگوی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام را برعهده داشت، در گفتگویی که آبان ماه ۷۸ در سالروز واقعه گروگانگیری با مجله تایم داشت، تحلیل مشابهی ارائه کرد و گفت:

فکر اشغال سفارت امریکا، یک عکس‌العمل بود. یعنی ایجاد یک برنامه سیاسی برای عکس‌العمل در مقابل اقدام امریکا.(۲)

معصومه ابتکار یکی از دانشجویانی که نقش مترجم را در ارتباط با گروگانها ایفا می‌کرد نیز در این باره می‌گوید:

واقعیت این است که وقتی دانشجویان تصمیم به این کار گرفتند، هدف اصلی ایشان حفظ استقلال و تمامیت ارضی و هویت ملی ایران بود. آنها می‌ترسیدند که تاریخ دوباره تکرار شود. یکبار ما در تاریخ، ۲۸ مرداد ماه را تجربه کرده بودیم فکر می‌کنم بسیار سنگین بود و مردم این مرز و بوم بهای بسیار سنگینی بابت آن پرداخته بودند. جای تردید و تأمل نبود دانشجویان باید تصمیم می‌گرفتند آنها فکر می‌کردند دریک برهه بسیار خطرناکی قرار دارند تحلیل آن بود که امریکا برنامهٔ جدی‌ای برای مقابله با انقلاب اسلامی دارد و اگر انقلاب بتواند استقلال خود را در این برهه تثبیت کند دیگر تمام می‌شود و در غیر این صورت تمامیت کشور و نظام خدشه‌دار می‌شود لذا در آن شرایط این تصمیم یک تصمیم حیاتی بود. ما نمی‌دانستیم تبعات کار ما چیست

---

۱. همان‌جا.
۲. همان‌جا.

و اینکه درست است. ولی وقتی داخل رفتند و گستردگی اسناد و کار سرّی سازمان سیا را دیدند و اینکه این سازمان یک دفتر تمام عیار در تهران داشت مشخص شد که واقعاً امریکا در ایران برنامه‌ها و کارها و فعالیتهایی دارد که همه با هدف تخریب و توطئه بر علیه مبانی انقلاب صورت می‌گیرد. در ارتش، در قوهٔ مجریه و در جاها و مناطق مختلف کشور و قومیتهای مختلف خطر توطئه از سوی امریکا وجود داشت. در استانهای مرزی و استانهایی که در آنها مباحث قومی جدی بود آشوب وجود داشت، هر روز تظاهرات و زد و خورد در کشور بود بعداً مشخص شد همه اینها برنامه‌ریزی شده است و از جایی هدایت می‌شود و سازمان سیا با افرادی که در ارتش نقشهای کلیدی داشتند جلساتی داشت این نشان می‌دهد که تحلیل دانشجویان و حمایت امام بی‌دلیل نبوده قطعاً این کار نقش مهمی در خنثی کردن توطئه‌ها داشت.[۱]

عباس عبدی یکی دیگر از این دانشجویان در این مورد می‌گوید که تصور مردم ما از ورود شاه به امریکا این بود که ایالات متحده با این اقدام قصد دارد گروه شکست خورده و پراکنده سلطنت‌طلبان و ضدانقلاب را به لحاظ روانی بازسازی کند و همین امر مقدمه اجرای اقدامات توطئه‌گران علیه انقلاب اسلامی و مردم ایران بود.

وی می‌افزاید که این اوضاع نشان می‌داد که گویی تصرف سفارت امریکا طبیعی‌ترین اقدامی است که مردم ایران در واکنش نسبت به پذیرش شاه در امریکا انتظار داشتند همچنان مقامات و وزارت خارجه و سفارت امریکا نیز چنین انتظاری داشتند.

به گفتهٔ وی:

تصور دانشجویان این بود که با توجه به مقبولیت و مشروعیت چنین هدفی و با توجه به رفتار مسألمت‌آمیز آنان با گروگانها، افکار عمومی، مقامات امریکایی را تحت فشار قرار خواهد داد و زمینه را برای خروج شاه از ایالات متحده فراهم خواهد کرد. دانشجویان تصور می‌کردند نقشی که افکار عمومی در امریکا در پایان دادن به جنگ ویتنام و برگرداندن صلح به آن منطقه داشت می‌تواند این بار هم تکرار شود.[۲]

مروری بر سخنان امام خمینی بعد از پیروزی انقلاب تا زمان اشغال سفارت امریکا

---

۱. رجوع شود به: مصاحبهٔ معصومه ابتکار مندرج در سایت WWW.13 Aban.on.

۲. رجوع شود به: مناظرهٔ عباس عبدی با روزان و اریک رولو، همان سایت.

نشان‌دهندهٔ آن است که مواضع و تحلیل دانشجویان، همگونی زیادی با تحلیل امام خمینی از وضع موجود کشور داشت. امام خمینی همواره عامل اصلی توطئه‌های داخلی را امریکا می‌دانست. ایشان در ۵۷ /۱/ ۱۷ در واکنش به اقدامات گروههای چپگرا در گسترش برخی بحرانها در کشور، آنها را عاملین امریکا دانست و افزود: «امریکا به این زودی دست از ما بر نمی‌دارد.»[۱] و یا در ۵۷/۱/۲۷ ایشان گفت:

باید از این توطئه‌ها جلوگیری کنیم، از این نقشه‌های شیطانی که بـه دست امـریکا و عمال آن الان هم در مملکت ما در جریان است، دستهای اینها را قطع کنیم.[۲]

این شیاطین که الان عمال امریکا و... هستند و آشـوب مـی‌کنند، نـمی‌گذارنـد زراعت ما، کشاورزی ما به جریان بیفتد، نمی‌گذارند کارخانه‌های ما به جریان بیفتد، نمی‌گذارند مدارس ما باز بشود.[۳]

می‌خواهند نگذارند ارتش ما مستقل بشود. اینها کیدهایی است کـه بـه الهـام از امریکا و امثال امریکا در ایران مشغول توطئه‌اند.[۴]

ایشان در ۵۸/۳/۲۳ خطاب به گروههای چپگرا گفت:

شما به اسم «کمونیست»،به اسم «مارکسیست»، به اسـم «تـوده»، بـرای امـریکا کـار می‌کنید... به گمان من امریکایی‌ها (به شما پول) می‌دهند.[۵]

ایشان ضمن اشاره به برخی اقدامات این گروهها همچون آتش زدن خرمنها مـعتقد بود که این امور به نفع امریکاست و افزود:

اینهایی که به اسم «چپی»،... عمل می‌کنند، اینها از عمال امریکایند... این بـرای ایـن است که کار، کارامریکایی است.[۶]

به نظر آدم این طور می‌آید که نه، اینها یک اشخاصی هستند که امریکا درست کرده برای ما که شلوغ بکنند اینجا و صدا ایجاد کنند و دوباره آنها برگردند.[۷]

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۶، ص ۴۹۳.
۲. همان؛ ج ۷، ص ۳۰.
۳. همان؛ ص ۵۶.
۴. همان؛ ص ۷۰.
۵. همان؛ ج ۸، ص ۱۳۷.
۶. همان؛ ج ۹، ص ۲۱ ـ ۲۲.
۷. همان؛ ص ۱۸۵.

نقشه از آنهاست، و اینها اجرا می‌کنند.[۱]

امام در آبان ۵۸ (۵۸/۸/۶) ضمن اشاره به حضور شاه در امریکا، آن را توطئه‌ای دیگر از سوی امریکا دانست و افزود:

شما می‌بینید که الان توطئه‌ها باز در کار است. و امریکا ـ که دشمن شمارهٔ اول بشر و ماست ـ باز این شخص خائن را به بهانه اینکه مریض است برده است امریکا... از این معلوم می‌شود که یک توطئه‌ای در کار است. البته دیگر محمدرضا قابل اینکه یک آدمی بشود... این نیست... لکن این را آلت قرار می‌دهند.[۲]

و در سخنان دیگری در فردای آن روز افزود: «الان تمام گرفتاری ما از امریکاست»[۳] و چند روز بعد عوامل بحرانزا در کشور را شیاطین کوچکی دانست که به‌دستور شیطان بزرگ یعنی امریکا مشغول توطئه هستند.

و در نهایت امام با این تحلیل که ریشه همهٔ توطئه‌های داخلی امریکاست و حضور شاه در امریکا نیز به عنوان تقویت محوریت توطئه‌ها و آلتی برای رسیدن به اهداف امریکا می‌باشد، خواستار گسترش حملات دانش‌آموزان، دانشجویان و طلاب علیه امریکا و وادار کردن وی به استرداد شاه مخلوع شد[۴] که دقیقاً همین تحلیل نیز در بین دانشجویان وجود داشت و آنان نیز با همین تحلیل اقدام به طرح اشغال سفارت به عنوان اشغال مرکز توطئه علیه انقلاب نمودند.

الف ـ ۲ـ روند تصمیم‌گیری و عناصر مؤثر در آن

همان طور که ذکر شد در یکی از جلسات شورای هفت نفره (دفتر تحکیم)، پیشنهاد اشغال سفارت امریکا توسط یکی از دانشجویان مطرح شد. بعدها ابراهیم اصغرزاده خود را طراح این فکر معرفی کرد.[۵] در این جلسه برخی از اعضا با این پیشنهاد مخالف

---

۱. همان؛ ص ۱۸۶.
۲. همان؛ ج ۱۰، ص ۳۷۳ ـ ۳۷۴.
۳. همان؛ ص ۳۹۲.
۴. همان؛ ج ۱۲، ص ۱۶۲.
۵. عصر آزادگان؛ ۲۰ آبان ۱۳۷۸.

بودند به‌علاوه دانشجویان مایل بودند که نظر امام را نیز در این مورد جویا شوند به این دلیل سه نفر از موافقین اصلی طرح تصمیم گرفتند که موضوع را به حجت‌الاسلام موسوی خوئینی (یکی از اعضای شورای رابطین دانشجویان با امام خمینی) در میان بگذارند. میردامادی در این مورد می‌گوید:

از ابتدا و قبل از اقدام در صدد بودیم که در صورت امکان نظر امام را دریابیم راهی که به ذهنمان رسید این بود که مشورتی با آقای موسوی خوئینی‌ها داشته باشیم و اینطور هم بود که قبل از اشغال لانه بجز دانشجویان تقریباً تنها کسی که از قضیه مطلع بود آقای موسوی خوئینی بودند. با ایشان مفصلاً مشورت کردیم و تحلیل خودمان را گفتیم که مرکز توطئه علیه انقلاب را سفارت امریکا می‌بینیم و تصمیم به چنین کاری گرفته‌ایم و می‌خواهیم نظر امام را هم بدانیم تحلیلها را ایشان قبول داشتند اما دراین مورد که نظر امام را جویا شویم موافق نبودند. ایشان می‌گفتند ما از مجموعه نظرات امام اینطور درک می‌کنیم که امام قاعدتاً مخالفتی نباید داشته باشند، اما اگر از ایشان سؤال شود احتمالاً به دلیل محذوراتی شاید نتوانند اعلام موافقت کنند و احتیاج به سؤال نیست. البته سه‌روز قبل از ۱۳ آبان به مناسبت کشتار دانش‌آموزان در حکومت نظامی سال قبل، امام پیامی دادند که در آن پیام به پذیرفتن شاه اعتراض کردند و از دانشجویان و دانش‌آموزان و طلاب علوم دینی خواستند که حملات خود را علیه امریکا به منظور استرداد شاه گسترش دهند. به‌دنبال این سخنان، ما تصورمان این بود که موضوع به امام گفته شده و امام اینطور نظرشان را بیان کردند ولی بعداً تحقیق کردیم مشخص شد که اینطور نبوده است و امام از مسأله مطلع نبوده‌اند به هرحال این امر ما را مطمئن کرد که اگر این‌کار را کنیم در تعارض دیدگاهها و خواسته‌های امام نیست و وقتی هم که اقدامی شد حضرت امام حمایت کردند.(۱)

به هر حال دربارهٔ اصل عملیات اشغال سفارت، هیچ گونه اطلاعی از قبل به امام‌خمینی داده نشد و ایشان در جریان این اقدام قرار نگرفت. به گفتهٔ هاشمی رفسنجانی هیچ یک از اعضای شورای انقلاب و دولت موقت نیز در جریان کار قرار نداشتند. اصلاً مسئولین چنین احتمالی را هم نمی‌دادند و سیاست کاری نیز بر این نبود

---

۱. مصاحبه با میردامادی در سایت WWW.13 Aban.org.

حتی در ابتدای انقلاب، مسئولین از هرگونه اقدام تند علیه امریکاییان در ایران جلوگیری می‌کردند.[۱] و مانع اشغال سفارت توسط چریکهای فدایی خلق شدند.[۲] ضمناً در ایام اشغال سفارتخانه نیز ایشان (آقای هاشمی) و آیت‌الله خامنه‌ای در سفر حج بودند و در واقع تنها روحانی مرتبط با دانشجویان موسوی خوئینی‌ها بود.[۳] مهندس مهدی بازرگان که از مخالفان اشغال لانهٔ جاسوسی بود، درباره نقش خوئینی‌ها می‌نویسد:

«یگانه شخص واسطه و مؤثر و شاید محرک از روز اول، آقای خوئینی‌ها بود.»[۴]

به هر حال دانشجویان در این مقطع، برای کسب نظر امام خمینی با اقدام خود، به خوئینی‌ها متوسل شدند و وی با این استدلال که امام با این عمل موافق هستند ـ ولی اگر موضوع با ایشان مطرح گردد، ممکن است علی‌رغم موافقت صلاح نداند موافقت کنند ـ نقش مهمی در اقدام دانشجویان ایفا کرد. به نظر خوئینی اگر ما از قبل با امام هماهنگی می‌کردیم، ایشان اجازه نمی‌دادند. چون امام به قراردادها و چهارچوبهای قانونی مقید بودند و چون خودشان دولت موقت را تعیین کرده بودند، تأیید چنان عملیاتی به معنای زیرپا گذاشتن آن عهد و قرار بود و به احتمال زیاد اجازهٔ چنین کاری را نمی‌دادند. اما اگر دانشجویان به طور خودجوش حمله کنند، آن را تأیید خواهند کرد. با چنین استدلالی، آقای خوئینی‌ها قضیه را به حضرت امام نگفته بودند.[۵] شاید موسوی خوئینی‌ها خواستار آن بود که هزینهٔ اقدام دانشجویان دامان رهبری انقلاب اسلامی را نگیرد.

الف ـ ۳ـ نحوهٔ اجرای طرح

به هر حال بعد از هماهنگی هستهٔ سه نفره دانشجویان با موسوی خوئینی، دانشجویان

---

۱. سفیری، مسعود (به کوشش)؛ حقیقتها و مصلحتها: مصاحبه با هاشمی رفسنجانی؛ تهران: نشرنی، ۱۳۷۸، ص ۵۱ ـ ۵۰.

۲. سولیوان، ویلیام؛ مأموریت در ایران؛ ص ۱۸۰.

۳. موسوی خوئینی‌ها نمایندگی امام خمینی در سازمان صدا و سیما و نمایندگی امام در کمیسیون نظارت بر تبلیغات اولین دورهٔ انتخابات ریاست جمهوری را به عهده داشت. وی در سالهای بعد نقش مهمی در شکل‌گیری تشکل مجمع روحانیون مبارز داشت.

۴. بازرگان، مهدی؛ انقلاب ایران در دو حرکت.

۵. ستوده، امیررضا و حمید کاویانی؛ بحران ۴۴۴ روزه در تهران؛ ص ۱۰۲.

دیگری نیز جهت همکاری دعوت شدند و هسته اصلی برنامه‌ریزی و طراحی عملیات شکل گرفت واز اوایل آبان ماه ۵۸ به طور مدام و مستمر جلسات برنامه‌ریزی و طراحی جزئیات عملیات تشکیل شد. به گفتهٔ یکی از دانشجویان، با توجه به حساسیت موضوع، سعی می‌کردیم جلسات به طور کاملاً سرّی و در جاهای مختلف تشکیل شود چون اگر طرح ما لو می‌رفت از دوطرف تهدید می‌شدیم. یکی اینکه اگر گروههایی مثل منافقین یا چریکهایی فدایی از طرح، با خبر می‌شدند با توجه به انسجام و سازماندهی‌ای که داشتند زودتر از ما به اقدام مشابهی دست می‌زدند و ابتکار عمل را در دست می‌گرفتند. در طرف دیگر هم دولت موقت بود که با توجه به حساسیتی که در رابطه با امریکا داشت و اینکه به لحاظ قانونی هم مسئول امنیت سفارتخانه‌های خارجی بود اگر متوجه می‌شد بشدت برخورد می‌کرد، به همین دلیل تلاش می‌کردیم که جلسات به شکل کاملاً مخفیانه‌ای تشکیل شود.[۱]

به گفتهٔ وی در جلسهٔ اول روی انگیزهٔ کار بحث مفصلی شد و بعد طرح اولیه‌ای مطرح شد که بر اساس آن قرار شد که ابتدا جمعی از دانشجویان داخل سفارت امریکا شوند و کارکنان سفارت را به گروگان بگیرند و حدود ۴۸ تا ۷۲ ساعت در آنجا بمانند و بعد از آنکه صدای اعتراضشان به همه جا رسید، گروگانها را آزاد و سفارت را ترک کنند.

در این جلسه همچنین پیش‌بینی شد که حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ دانشجو برای این کار بسیج شوند. این درحالی بود که تا آن زمان تنها ۱۱ نفر از طرح عملیات مطلع بودند.[۲] در این جلسه همچنین عنوان «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» برای دانشجویان تعیین گردید که هدف از آن تأکید بر استقلال گروه مذکور از احزاب سیاسی بود.[۳]

یکی از اعضای اصلی طراح عملیات و مسئول اجرای آن در مورد نحوه آماده شدن برای عملیات می‌افزاید:

> من به همراه دونفر از طریق هتلی که مقابل لانهٔ جاسوسی بود ساختمان سفارت را شناسایی کردیم. رفت و آمدها زیر نظر گرفته شد ابعاد محل، باکیلومترشمار موتور

---

۱. همان؛ ص ۹۰.

۲. همان؛ ص ۹۱-۹۲.

۳. ابتکار، معصومه؛ تسخیر؛ ص ۸۰.

اندازه‌گیری شد و ساختمانهای اصلی، درهای اصلی و فرعی و محل پارک ماشینهای سفارت شناسایی شد. بعد از شناسایی، نظرات خود را با جمع در میان گذاشتیم و گفتیم با روشهای خشن معلوم نیست بتوانیم به داخل آن نفوذ کنیم چون نمی‌دانیم امریکاییها از چه امکاناتی بر خوردار هستند. آنچه مسلّم است در داخل ساختمان تفنگدار هست. آنها پشت پنجره‌های می‌ایستند و دفاع می‌کنند ما نمی‌خواهیم خودکشی کنیم. لذا طرح آسانتری مطرح شد که بر اساس آن به بهانهٔ تظاهرات روز ۱۳ آبان از مقابل سفارت عبور می‌کنیم وقتی جمعیت از جلو در سفارت ردّ شد حساسیت پلیس برطرف می‌شود و تصور می‌کند که جمعیت کاری با سفارت ندارند در آن لحظه با دستوری که یک نفر می‌دهد دانشجویان به سمت در سفارت حمله می‌کنند و وارد محوطه سفارت می‌شوند. در داخل هم جمعیت به دوگروه تقسیم می‌شوند. یک گروه به سمت ساختمانهای اطراف محوطه می‌رود و یک گروه هم ساختمان اصلی را محاصره می‌کنند. همه حرفمان هم با امریکاییها این است که ما کاری با شما نداریم و برای اینکه حساسیتشان تحریک نشود و تیراندازی نکنند یا کارهای خشنی انجام ندهند، تأکید می‌کنیم که فقط می‌خواهیم در داخل ساختمان یک تحصن موقت داشته باشیم و برویم بدین ترتیب به آنها نزدیک می‌شویم و اگر توانستیم به داخل ساختمان نفوذ کنیم آنها را به گروگان می‌گیریم و زمان معینی که بین ۴۸ تا ۷۲ ساعت بود در آنجا می‌مانیم و بعد آنجا را ترک می‌کنیم. براساس این طرح سازماندهی نیروها از روز ۱۱ آبان آغاز شد.(۱)

قرار بر این شد که از هر دانشگاهی بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر از دانشجویان شناخته شده و مورد اطمینان، دعوت و انتخاب شوند. برای دعوت افراد هم تنها دو سؤال از آنها می‌شد:

۱ـ آیا می‌توانید ۴۸ ساعت بیرون از خانه یا خوابگاه باشید؟ ۲ـ آیا با انجام یک کار اعتراضی علیه امریکا موافق هستید؟

اگر جواب منفی می‌دادند، به آنها گفته می‌شد که حق صحبت کردن با هیچ کس

---

۱. همان؛ ص ۹۲ ـ ۹۳.

دیگری دراین باره را ندارند و اگر پاسخ مثبت بود، می‌گفتیم فردا ساعت ۸ صبح درفلان نقطه دانشگاه برای شرکت در جلسه توجیهی حاضر شوند. در هر دانشگاه ۴ نفر، مسئول محاسبه و گزینش افراد بودند. در نهایت جمعی از دانشجویان (مرد و زن) انتخاب شدند.

صبح روز سیزدهم آبان، جلسات در دانشگاهها تشکیل شد. اعضای شورا در هر دانشگاه مسئول توجیه افراد خودشان بودند. بعد افراد طبق برنامه‌ای که معین شده بود، سازماندهی شدند. گروهی که نگهبانی در داخل سفارت را برعهده داشتند کارت مخصوص نگهبانی داشتند، افرادی که قرار بود روی اسناد کار کنند، کارت مخصوص اسناد داشتند و افرادی هم که مسئول نگهداری ازگروگانها بودند هم کارتهای مخصوص داشتند. پس از توزیع کارتها و تقسیم کار، نقشهٔ لانه جاسوسی روی تخته کشیده شد و جزئیات عملیات را برای افراد تشریح کردیم. همه توجیه شدند که می‌آیند در تقاطع خیابان طالقانی و خیابان بهار جمع می‌شوند و از آنجا تظاهرات به سمت سفارت آغاز می‌شود.

یکی از خانمها مسئول شده بود که قیچی آهن‌بُر را بر زیر چادرش حمل کند و تا نزدیکی قفل در اصلی سفارت بیاورد و به یکی از دانشجویان تحویل دهد و بعد از بریدن قفل و باز شدن، بقیه افراد وارد محوطه شوند. هرکسی یک کارت داشت که سازمانش را معلوم می‌کرد و یک بازوبند که علامت مشخصه نیروها بود.

همه موظف بودند بعد از بسته شدن درب سفارت عکس امام را به گردن بیندازند و بازوبندها را ببندند. بدین ترتیب افراد غریبه شناسایی می‌شدند و هرکس بازوبند و عکس نداشت، بازداشت می‌شد.

و بر این اساس، در ساعت ۱۰:۳۰ دقیقه صبح روز سیزدهم آبان ماه ۵۸، قریب ۵۰۰ دانشجوی سازماندهی شده در تقاطع خیابانهای طالقانی و بهار گرد هم آمده و به سوی سفارت امریکا به حرکت در آمدند. به گفتهٔ مسئول عملیات، هنگامی که صف تظاهرکنندگان به پنجاه متری در سفارت رسید دستور حمله از بلندگو صادر شد و چهارنفر که از قبل توجیه شده بودند با قیچی آهن‌بر قفل و زنجیر را بریدند و عده‌ای از

نرده‌ها بالا رفتند و به این وسیله نیروها وارد سفارت شدند شرح ماجرا توسط مسئول عملیات بدین شرح گزارش شده است:

وقتی احساس کردیم همه دوستان وارد شده‌اند، با زنجیر و قفلی که از قبل خریده بودیم در را از داخل بستیم. درهمان هنگام یک تیم مأمور شد که قفل همه درها را دوبله کند یعنی هرجا قفل و زنجیری وجود داشت، خودمان هم قفل و زنجیری روی آن زدیم تا امریکاییها امکان خروج از محوطه و جا به جایی در درون آنجا را نداشته باشد. یک تیم دیگر نیز به بالای دیوارهای سفارت رفتند تا کسی توانایی فرار پیدا نکند. بخش اصلی دانشجویان هم به سمت ساختمان اصلی سفارت که آن را ساختمان مرکزی قرار داده بودیم، هجوم آوردند و آن را محاصر کردند. دوستان به صورت منضبط کار خودشان را انجام می‌دادند. هر اکیپی یک نفر مسئول داشت که مأمور بود کارهای مقرر را با افرادش انجام دهد. در آن هنگام تلاش اصلی ما، یافتن راهی برای نفوذ به ساختمان بود. مسئولان سفارت در حال تماس با امریکا و کسب تکلیف از مقامات مافوق و بقیه در تلاش بودند تا در اسرع وقت اسناد و مدارک طبقه‌بندی شده را به وسیله دستگاههای مخصوص از بین ببرند. آنچه در آن شرایط به نظر ما می‌رسد این بود که بتوانیم با امریکاییها تماس برقرار کنیم تا به‌نحوی زمینه برای نفوذ به ساختمان فراهم شود. دوستی که نقش مترجم را برعهده داشت از پشت یکی از پنجره‌ها با زبان انگلیسی با آنها شروع به صحبت کرد و گفت که ما کاری با شما نداریم و هدف دانشجویان این است که مدت کوتاهی در داخل ساختمان تحصن کنند و از آنها خواست در را باز کنند. در عین حال عده‌ای مشغول پیدا کردن راه نفوذ برای ورود به ساختمان بودند. ساختمان مرکزی به وسیله دوربینهای مدار بسته کنترل می‌شد به همین دلیل، ما به روی دیوارها رفتیم و دوربین‌ها را به سمت آسمان چرخاندیم تا امریکاییها روی ما نظارت و کنترل نداشته باشند. درها مختلف را چک کردیم اما هیچ منفذی برای ورود وجود نداشت. سرانجام پس از مدتی، رئیس تفنگدارهای مستقر در سفارت، آمادگی خودش را برای مذاکره با ما اعلام کرد. فرد میانسالی بود حدوداً ۳۵ تا ۴۰ ساله با موهای بور و یک بی‌سیم دستی. دوستان من را صدا کردند که ما این فرد را گرفته‌ایم ولی او می‌گوید فقط با مسئول شما صحبت می‌کنیم. من به او گفتم که ما بحثی با شما نداریم، فقط می‌خواهیم بیاییم داخل

ساختمان، ۴۸ ساعت آنجا تحصن می‌کنیم و بعد هم می‌رویم هیچ کاری هم با شما نداریم. همه شما ایمن هستنید و بدین ترتیب سعی کردم او را آرام و راضی کنم. ابتدا امتناع کرد اما من به او تأکید کردم که به همکارانت بگو درها را باز کنند و گرنه مجبور می‌شویم با زور این کار را انجام دهیم. و اگر در این میان درگیری و تیراندازی رخ دهد و یکی از افراد ما کشته شود، ما کشته‌هایمان را بیرون می‌بریم و به مردم می‌گوییم که شما دانشجویان را کشته‌اید و در آن صورت مردم دیگر به شما رحم نخواهند کرد و اینجا را با خاک یکسان می‌کنند. توصیه من به شما این است که با زبان خوش تسلیم شوید. دستهای او را بستیم و به لب پنجره بردیم تا حرفهای ما را به افراد داخل ساختمان منتقل کند. اما صحبتهای او با امریکاییها بی‌نتیجه بود و این تنها زمان بود که به‌ضرر ما از دست می‌رفت. به همین خاطر تصمیم گرفتیم با زور به داخل ساختمان نفوذ کنیم. پنجره‌های ساختمان نرده‌های فولادی داشتند که با پیچهای بلندی به دیوار بسته شده بودند. یکی از پنجره‌های زیر زمین را انتخاب کردیم تا به هر نحو ممکن نرده‌های آن را بکنیم. حدود ۲۰ تا ۳۰ نفر از دوستان به میله‌های آن پنجره آویزان شدند و درحالی که پاها به دیوار و دستها به پنجره بود، یا علی یا علی می‌گفتند تا اینکه بالاخره میله‌های پنجره کنده شد. ۳۰ نفر را انتخاب کردم تا با رئیس تفنگدارانی که به گروگان گرفته و چشمها و دستهایشان را بسته بودیم از پنجره وارد ساختمان شویم. قرار شد ۴ نفر همراه من با گروگان در جلو حرکت کنیم و بقیه برای حمایت پشت سر ما باشند. وقتی از پنجره به داخل پریدیم، وضع به‌هم ریخته‌ای در برابرمان بود. یکی از امریکاییها با تفنگ به‌طرف ما نشانه رفته بود و آرام آرام به سمت عقب حرکت می‌کرد. رئیس تفنگدارهای امریکایی هم به‌طور وحشت‌زده‌ای به همکارانش می‌گفت که شلیک نکنند. ما همان طور پیش رفتیم تا توانستیم زیرزمین ساختمان را کامل اشغال کنیم.

برای اشغال طبقات بالای ساختمان هم از همین روش استفاده کردیم. بعد از کمی مذاکره و تهدید کسانی که در طبقهٔ بالا بودند و درها را بسته بودند و اینکه اگر به ما اجازهٔ ورود ندهید، همگی کشته خواهید شد، بالاخره درها را باز کردند و در حالی که دستهایشان را روی سرشان گذاشته بودند، یکی یکی بیرون آمدند. هر کس که بیرون می‌آمد تحویل دونفر می‌دادیم تا از آنجا منتقل شوند. بدین ترتیب، طبقهٔ اول

تخلیه شد و ما شروع به گشتن ساختمان کردیم. در نگاه اول، چیز به درد بـه‌خوری پیدا نکردیم. فقط مقداری فشنگ و چند کُلت کمری بود که به دوستی که مسئول ثبت و نگهداری وسایل بود تحویل شد.

وضعیت برایمان مشکوک بود. ما دنبال اسناد و مدارک محرمانه‌ای می‌گشتیم که بتواند ماهیت عمل امریکاییها را در سفارت بخوبی نشان بدهد. در انتهای یکی از راهروها با یک دیوار فولادی برخورد کردیم که خیلی مشکوک بود و به نظر می‌رسید نه یک دیوار، بلکه یک درمخصوصی است که احتمالاً پشت آن محوطهٔ دیگری وجود دارد. صداهای خفیفی هم از آن سوی دیوار به گوش می‌رسید که بعدها فهمیدیم صدای دستگاه خردکن اسناد بوده است.

یک از گروگانها راکه در بازجوییها فهمیده بودیم توانایی بازکردن قفلهای رمزدار را دارد به کنار آن دیوار آوردیم و گفتیم باید اینجا را باز کنی. اول امتناع می‌کرد. بالاخره با اصرار زیاد آن در فولادی راکه به شیوه خاصی رمزگذاری شده بود، باز کرد. وقتی وارد آن محوطه شدیم دیدیم آنجا دنیایی از میکروفیلم و میکروفیش و انواع وسایل انهدام اسناد و مدارک محرمانه هستند. بلافاصله همه را بازداشت و دستگاهها را خاموش کردیم. بدین ترتیب توانستیم به بخشی از اسناد دست پیدا کنیم. در حالی‌که بخش قابل توجهی هم از بین رفته بود. حدود ساعت ۱/۵ بعد از ظهر، ما کل ساختمان را اشغال کرده بودیم.[۱]

ب ـ پیامدهای داخلی

اشغال سفارت امریکا در تهران با بسیاری از عناصر و گروههای سیاسی فعال و مردم روبه‌رو گشت. همچنین به دنبال اعلام خبر اشغال، امام خمینی، فرزند خود حاج احمد خمینی را جهت اطلاع از اهداف و دیدگاههای دانشجویان به سفارت اعزام کرد و وی بعد از گفتگو با دانشجویان و بررسی وضعیت داخلی سفارت در شامگاه دهم آبان به قم بازگشت تا رهبر انقلاب را از جزییات وقایع آگاه کند.

در آن شرایط همه نگاهها به سوی قم دوخته شده بود تا با آشکار شدن موضع امام

---

۱. ستوده، امیررضا و حمید کاویانی؛ بحران ۴۴۴ روزه در تهران؛ ص ۹۸ ـ ۱۰۲.

در قبال اشغال سفارت امریکا و ماجرای گروگانگیری، آیندهٔ این بحران رقم زده شود.

امام خمینی در نخستین سخنرانی که به فاصله یک روز از اشغال سفارت ایراد کردند ضمن تأیید اقدام دانشجویان مسلمان، امریکا را شیطان بزرگ نامیدند که با کمک او شیاطین کوچکتر در کشور در حال توطئه می‌باشند و به سفارت امریکا آنگونه که در اطلاعیه‌های دانشجویان تسخیرکننده آمده بود، لقب لانهٔ جاسوسی دادند.

امام طی سخنان مبسوطی اظهار داشت:

آن مرکزی هم که جوانهای ما رفتند گرفتند ـ آنطور که اطلاع دادند ـ مرکز جاسوسی و مرکز توطئه بوده است. امریکا توقع دارد که شاه را ببرد به آنجا مشغول توطئه، پایگاهی هم اینجا برای توطئه درست کنند، و جوانهای ما بنشینند و تماشا کنند.[۱]

امام خمینی افزود:

امروز خیانتهای زیرزمینی است. یک توطئه‌های زیرزمینی است که توطئه‌های زیرزمینی در همین سفارتخانه‌ها که هست دارد درست می‌شود، که مهمش و عمده‌اش مال شیطان بزرگ است که امریکا باشد. و نمی‌شود بنشینید و آنها توطئه‌شان را بکنند. یک وقت ما بفهمیم که از بین رفت یک مملکتی، و با حرفهای نامربوط دموکراسی و امثال ذلک ما را اغفال کنند که مملکت دموکراسی است، و هرکسی حق دارد در اینجا بماند، هرکه حق دارد توطئه بکند. این حرفهای نامربوط را باید کنار گذاشت. و ملت ما همان طوری که تا حالا پیش آمده، از اینجا به بعد هم باید پیش برود و قطع کند دست اینها را. و چنانچه اینها آدم نشوند و شاه را که خزاین ما را برده است و در بانکها مقادیر بسیار زیادی ـ که ما حالا شاید بعضی از آن را مطلع باشیم ـ در بانکها سپرده است و همه مال ملت است، تا این را برنگرداند، و اگر این را برنگردانند، ما طوری دیگری با آنها رفتار می‌کنیم... آنها خیال نکنند که ما هم همین طور نشسته‌ایم گوش می‌کنیم که هر غلطی اینها می‌خواهند بکنند. نخیر، اینطور نیست. مسئله باز انقلاب است. یک انقلاب زیادتر از انقلاب اول خواهد شد.باید سرجای خودشان بنشینند و این خائن را او (امریکا) برگرداند. و آن خائن؛ بختیار خائن را هم او برگرداند. نه اینکه بختیار خائن را ببرند آنجا و بنشیند و توطئه کند.[۲]

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۱۰، ص ۴۹۱.
۲. همان؛ ص ۴۹۳.

امام خمینی در موضع‌گیری بعدی خود در جمع دانشجویان دانشکده دانشگاه اصفهان و گروه فنی اعزامی به پاکستان در تاریخ ۱۳۵۸/۸/۱۶، طی بیاناتی مجدداً به‌صورت رسمی دانشجویان را مورد تأیید قرار داده و تصرف سفارت امریکا را عکس‌العمل طبیعی ملت ایران دانستند و با بیان تلویحی عدم اطلاع قبلی خویش و سایر دولتمردان، آن را حرکتی خودجوش و مردمی معرفی کردند که در نتیجهٔ آن دولت امریکا دیگر رو در روی یک دولت نبود که با ابزارهای شناخته شده سیاسی و بین‌المللی بتواند با آن مقابله کند.

پس از تأییدهای امام خمینی از این حرکت بود که مردم به حمایت گسترده از دانشجویان پرداختند به طوری که با راهپیماییهای گسترده و تجمع شبانه‌روزی در اطراف سفارت، حمایت خود را از دانشجویان ابراز کردند و احساسات ضد امریکایی در کشور اوج گرفت و پرچم امریکا و مترسک شاه و کارتر رئیس جمهور وقت امریکا به نشانه ابراز تنفر هر روز آتش زده می‌شد.

از آن پس دانشجویان پیرو خط‌امام به عنوان یک گروه مهم و تأثیرگذار بر روند امور سیاسی کشور در آمدند. فضای موجود به نحوی بود که کلیه گروههای سیاسی در کشور نیز مجبور به واکنش و اعلام حمایت گردیدند. مثلاً نهضت‌آزادی دو روز پس از تسخیر سفارت طی بیانه‌ای این اقدام را بزرگترین عمل انقلابی ذکر کرد و آن را واکنشی دربارهٔ اقدامات امریکا از حمایت از شاه دانست و از شورای انقلاب خواست تا قطع روابط با امریکا را اعلام کند.[۱]

در تاریخ ۵۸/۸/۱۴، مهندس بازرگان، رئیس دولت موقت، استعفای خود را تقدیم امام خمینی کرد که در آن دلایل خود را برای استعفا عواملی همچون: دخالتها، مزاحمتها، مخالفتها و اختلافات نظرها دانسته بود.[۲] هر چند وی از مدتها قبل بحث استعفا را مطرح کرده بود اما همزمانی قبول استعفای مهندس‌بازرگان و دولت‌موقت در تاریخ ۵۸/۸/۱۵ از سوی امام، این دیدگاه را تقویت کرده بود که مهندس بازرگان در

---

۱. بیانهٔ نهضت آزادی؛ ۵۸/۸/۱۵.

۲. بازرگان، مهدی؛ همان.

واکنش به اقدام دانشجویان استعفا کرده است.

مهندس بازرگان، خود در این باره چنین اظهار می‌دارد:

> دولت موقت که از نظر مسئولیت اداری و سیاسی مملکت و حفظ حقوق نمایندگان و اتباع خارجی بر طبق تعهدات بین‌المللی نمی‌توانست مخالف این عمل (تصرف سفارت امریکا) نباشد چون قبلاً تصمیم به استعفا گرفته بود، هیچ‌گونه اعلامیه و اقدامی در این زمینه ابراز نکرد.[۱]

سازمانها و گروههای چپ تا ساعتها و بعضاً تا چند روز آشفته و سردر گم بودند و اوج‌گیری احساسات ضد امریکایی در سراسر ایران و امواج بی‌پایان مردمی در حمایت از دانشجویان خط امام و تظاهرات شبانه‌روزی مردم، آنان را چنان به حاشیه افکند که برای حفظ موقعیت درحال سقوط خود به دنباله‌روی کشیده شده و به بیانیه در حمایت از دانشجویان خط امام پرداختند.

برخی از آنها مانند سازمان مجاهدین خلق کوشیدند بر موج سوار شوند و به منظور خروج از انفعال و دنباله‌روی و بازگشت به موقعیت پیشتازی در ذهن اعضا و هواداران و دانشجویان اقدام کنند. به این منظور، یک روز پس از اشغال سفارت امریکا در تهران، هواداران سازمان مجاهدین‌خلق طبق یک دستور العمل سازمانی در تبریز و شیراز به کنسول‌گری امریکا حمله کردند و آنجا را تصرف نمودند و در آنجا ماندند تا از اوج و اهمیت اقدام دانشجویان خط امام بکاهند یا در مرکز توجهٔ جهانی قرار گرفتن با آنها شریک شوند.[۲]

امام خمینی از شرایط جدید به وجود آمده برای رسوایی و انفعال سازمانهایی که ادعاهایی پر طمطراق داشتند، استفاده کرده و در موضع‌گیریهای علنی خود در قبال اشغال سفارت امریکا طی بیاناتی در ۵۸/۸/۱۶ از عدم حمایت گروههای چپگرا از اقدام دانشجویان انتقاد کرد و آن را دلیلی بر وابستگی آنها به امریکا دانست.[۳]

از سوی دیگر، در مدتی که سفارت در اشغال بود دانشجویان اقدام به پخش

---

۱. همان‌جا.

۲. فصلنامهٔ حضور؛ ش ۸، ص ۱۹۲ ـ ۱۹۳.

۳. صحیفهٔ امام؛ ج ۱۰، ص ۵۱۹.

اطلاعیه‌هایی که منعکس کنندهٔ اهداف، دیدگاهها و گرایش فکری سیاسی آنها بود، نمودند. مثلاً در روز اول طی ۱۶ اطلاعیه، ضمن اعلام مواضع ضد امپریالیستی خود و حمایت از مواضع امام‌خمینی، دلایل اشغال سفارت را ذکر کردند و آن را اعتراض علیه اقدامات امریکا در ایران و حمایت از شاه و اعتراض به امریکا به علت فشار تبلیغاتی علیه انقلاب و حمایت از ضد انقلاب و پناه دادن به شاه و حمایت از توطئه‌ها و دسیسه‌های مختلف در مناطق کشور، نفوذ در ارگانهای اجرایی مملکت و نقش مخرب آن در برابر رهایی خلقهای منطقه دانستند[۱] و در اطلاعیه‌های بعدی نیز اطلاعات و اخباری را در مورد وضعیت داخلی سفارتخانه و نحوهٔ تصرف آن اظهار کردند در اطلاعیهٔ شمارهٔ ۶ خود اعلام کردند[۲] که در سفارت اسناد بسیاری حاوی نامه، میکروفیلم وجود دارد که توسط دستگاه مخصوص خرد شده و غیر قابل استفاده هستند.

آنان با انتشار برخی اسناد در ارتباط با چند رجل سیاسی مرتبط با دولت موقت اعلام کردند که این رجال سیاسی با چانه زدنها با مقامهای امریکایی و ابراز تمایلهایشان برای رابطه با امریکا، قصد صاف کردن جاده برای امریکاییها را داشته‌اند و همچون پلهای تجدید روابط سیاسی با امریکا عمل می‌کرده‌اند.

صدر حاج سید جوادی، حسن نزیه، متین دفتری، عبدالکریم لاهیجی و ناصر میناچی از جمله متهمان این افشاگری بودند که آنان به سرعت عکس‌العمل نشان دادند و اسناد وافشاگریها را بی‌اساس خواندند. اما تأثیر قطعی اسناد منتشره بر افکار عمومی دامنه‌دار بود خاصه آنکه از مدتها پیش فضای ضد لیبرالی در صحنهٔ سیاسی کشور گسترش یافته و حاد شده بود.[۳]

با انتشار این اسناد موجی از تنشهای سیاسی نوین در ایران آغاز شد. از این رو شورای انقلاب اقدام به انتشار بیانیه‌ای کرد و خواستار احتیاط بیشتر دانشجویان در انتشار اسناد شد.

---

۱. اطلاعیهٔ ش ۱ دانشجویان؛ ۱۳ آبان ۱۳۵۸.

۲. اطلاعیه‌های ش ۲، ۳، ۶ دانشجویان.

۳. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۴۰۹ ـ ۴۱۱.

در بیانیه شورا آمده بود که نشر هرگونه تفسیر و تحلیل اسناد باید با در نظر گرفتن همه جوانب اسلامی و در پی صدور رأی دادگاه صالح صورت گیرد. شورا همچنین بر نتایج مخاطره‌آمیزی که اینگونه مسائل و افشاگریهای عجولانه در پی داشت تأکید و اعلام کرد که اینگونه اظهارات:

> ... انقلاب را در معرض آسیب اخلاقی و فرهنگی تصفیه حسابهای شخصی و سوءاستفاده ضد انقلاب و فرصت‌طلب چپ و راست قرار خواهد داد.(۱)

ج ـ اقدامات امریکا برای آزادی گروگانها

با طولانی شدن گروگانگیری در روز دوم اشغال سفارت (برابر پنجم نوامبر) در کاخ سفید امریکا «کمیتهٔ ویژه هماهنگی برای رسیدگی به اشغال سفارت» تشکیل شد به نوشته برژینسکی، این کمیته هفته‌ای چند بار به ریاست او تشکیل جلسه می‌داد، شخصیتهای مختلفی از جمله معاون رئیس جمهوری، وزیرخارجه، وزیر دفاع، رئیس سازمان سیا، رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح امریکا، وزیر خزانه‌داری، وزیر دادگستری، رئیس ستاد کاخ سفید و مشاورین حقوقی و مطبوعاتی رئیس جمهور در آن شرکت می‌کردند. این کمیته عهده‌دار وظایف متنوعی در زمینه هماهنگ ساختن اقدامات دیپلماتیک نظامی و مالی و بررسی نامه‌ها و اعلامیه‌ها و امور مربوط به سیاست داخلی و روابط عمومی بود و چند گروه تخصصی هم با این کمیته همکاری می‌کردند. گروهی به سرپرستی لویرکاتلر، مسائل حقوقی را دنبال می‌کرد، گروهی به سرپرستی وزیرخارجه و براون (وزیردفاع) فعالیتهای دیپلماتیک و گروه ویژه‌ای هم که فقط براون و جونز (رئیس ستاد مشترک) و ترنر (رئیس سیا) و برژینسکی (مشاور امنیت ملی) در آن عضویت داشتند، راه‌حلهای نظامی را بررسی می‌کردند.(۲)

در مجموع، اقدامات امریکا را در مقابله با بحران مذکور به شرح زیر می‌توان فهرست کرد.

---

۱. همان‌جا.

۲. باقی، عمادالدین؛ انقلاب و تنازع بقا؛ ص ۴۱.

ج ـ ۱ ـ اعزام نماینده به تهران

دولت امریکا دو روز بعد از اشغال سفارت با اطلاع برخی اعضای شورای انقلاب در ایران،[۱] تصمیم به اعزام نمایندگانی به تهران جهت مذاکره با امام خمینی گرفت. این تصمیم به این دلیل اتخاذ شد که دولت امریکا متقاعد شده بود که گره کار تنها به دست ایشان گشوده خواهد شد. به این منظور پس از مباحثاتی، پیشنهاد می‌شود رمزی کلارک دادستان پیشین امریکا که در پاریس نیز به دیدار امام‌خمینی رفته بود به همراه یکی از کارکنان سابق وزارت خارجه که چندی در تهران خدمت کرده و قادر بود به زبان فارسی تکلم کند به عنوان نمایندهٔ ویژهٔ کارتر عازم تهران شوند. کارتر علی‌رغم انتقاداتی که به کلارک داشت به‌گمان اینکه او می‌تواند مورد اطمینان رهبران ایران باشد او را مأمور کرد و وی در روز ششم نوامبر ۱۹۷۹/ ۱۵ آبان ۱۳۵۸ با یک هواپیمای نظامی عازم تهران شد. روز ۱۶ آبان /۷ نوامبر رادیو تهران با قطع برنامه‌های خود اعلام کرد که امام خمینی طی بیانیه‌ای اعلام کرده است که هیچ کس حق مذاکره با امریکا را ندارد. در این بیانیه آمده بود:

> از قرار اطلاع، نمایندگان ویژه کارتر در راه ایران هستند و تصمیم دارند به قم آمده و با اینجانب ملاقات نمایند لهذا لازم می‌دانم متذکر شوم دولت امریکا با نگهداری شاه اعلام مخالفت آشکار با ایران را نموده است و از طرفی دیگر آنطور که گفته شده است سفارت امریکا در ایران محل جاسوسی دشمنان نهضت مقدس اسلامی است لذا ملاقات با من به هیچ وجه برای نمایندگان ویژه ممکن نیست و علاوه براین:
>
> ۱ـ اعضای شورای انقلاب به هیچ وجه نباید با آنان ملاقات نمایند.
>
> ۲ـ هیچ یک از مقامات مسئول حق ملاقات با آن را ندارند.
>
> ۳ـ اگر چنانکه امریکا شاه مخلوع، این دشمن شمارهٔ یک ملت عزیز ما را به ایران تحویل دهد و دولت امریکا از جاسوسی بر ضد نهضت ما دست بردارد راه مذاکره در مورد بعضی از روابطی که به نفع ملت است، باز می‌باشد.[۲]

با انتشار این بیانیه هیأت امریکایی در ترکیه متوقف شد تا موضع حکومت ایران

---

۱. رجوع شود به: صورت مذاکرات شورای انقلاب؛ جلسه ۱۴ آبان ۱۳۵۸.

۲. اطلاعات؛ ۱۷ آبان ۱۳۵۸.

روشن شود، انتشار این خبر در سطح جهان شکست و تحقیر بزرگی برای امریکاییها به دنبال داشت و در افکار عمومی امریکا نشانهٔ عجز دولت تلقی شد و دولتمردان امریکا نیز به این نتیجه رسیدند که برای حل مسأله گروگانها راهی سخت و دشوار در پیش است و این شرط، یعنی تحویل شاه به ایران مهمترین شرط ایران تا پایان ماجرا بود.

ج ـ۲ـ تصمیم به اتخاذ روشهای سیاسی، اقتصادی و نظامی علیه ایران

بعد از شکست مأموریت هیأت اعزامی به تهران، در جلسه‌ای در کاخ‌سفید در مؤرخ ۹ نوامبر ۷۹ (۱۸ آبان ۵۸) تصمیمهای جدیدی جهت وادار کردن ایران به آزادی گروگانها اتخاذ شد در این جلسه که با حضور کارتر و برژینسکی، مشاور او، و همچنین ونس، وزیرخارجه، تشکیل شد. برژینسکی پس از استماع گزارشات ونس که در آن هیچ نشانه‌ای از حل سریع مسأله دیده نمی‌شد، تز خود را مبنی بر دادن اولتیماتوم به ایران و شدت عمل نشان دادن اظهار کرد و استدلالهای خود را بیان نمود. ونس نیز با ردّ نظریات او، روش خویشتن‌داری، حل مسالمت‌آمیز مسأله را توصیه کرد. لازم به ذکر است در هیأت حاکمه امریکا دو خط مشی متضاد وجود داشت: یک خط مشی معتقد به شدت عمل و برخورد نظامی و ابراز قدرت امریکا بود که محور اصلی این تفکر برژینسکی بود و افراد دیگری هم از او حمایت می‌کردند. خط مشی دوم روش مسألمت‌آمیز را عنوان می‌کرد که نمایندهٔ اصلی آن ونس بود. ونس وقتی که مسأله اجرای عملیات نظامی برای نجات گروگانها جدی می‌شود، دلایل خود را چنین توضیح می‌دهد که دست زدن به عملیات نظامی در ایران علاوه بر اینکه جان گروگانها را به خطر خواهد انداخت ممکن است منافع ما را در منطقهٔ خلیج‌فارس به خطر بیندازد و ایران را به سمت بلوک شوروی سوق دهد. به فرض اینکه ایران برای مقابله با ما به شوروی متوسل نشود، آیت‌الله خمینی این قدرت را دارد که با تهییج پیروان خود و بهره‌گیری از حس شهادت‌طلبی شیعیان، جنگ مقدس را علیه ما را به راه بیندازد و چه بسا که از عملیات نظامی در امریکا برای متحد ساختن جهان اسلام علیه غرب استقبال کند.

تنها چارهٔ منطقی و واقع‌بینانه از نظر ونس این بود که ضمن ادامه فشار سیاسی و

اقتصادی بر ایران منتظر فرا رسیدن موقعی باشیم که نگاهداری گروگانها دیگر ارزشی برای آیت‌الله خمینی نداشته باشد.

اما در نهایت این دوخط مشی ادغام شده و سناریویی از آن به دست آمد که بدین قرار است: در ابتدا به‌جای توسل به قوهٔ قهریه از تدابیر دیپلماتیک و اعمال فشار از طریق سازمانهای بین‌المللی برای حل مسأله استمداد شود و اگر بی‌حاصل بود از قوهٔ قهریه استفاده شود. به همین دلیل از همان نخستین روزها که تلاشهای دیپلماتیک آغاز شدند درپنتاگون نیز گروهی مشغول بررسی امکانات اقدام نظامی علیه ایران شدند و قرار بود با آزادی گروگانها دست به عملیات تلافی‌جویانه و اقدامات نظامی تنبیهی علیه ایران بزنند و خسارات اقتصادی با حداقل تلفات انسانی را به ایران وارد کنند.

در نهایت این طرح چند مرحله‌ای بتدریج طی روزهای بعد به اجرا در آمد که به ترتیب زیر می‌توان از آنها نام برد.

ج ـ ۳ـ استفاده از میانجی برای حل بحران

در این ارتباط کورت والدهایم، دبیر کل سازمان ملل، به تهران آمد. او با قطب‌زاده، وزیر امورخارجه، و با آیت‌الله بهشتی، رئیس شورای انقلاب، و چند تن از اعضای شورای انقلاب ملاقات کرد. اما امام‌خمینی درخواست دیدار دبیرکل سازمان ملل‌متحد را نپذیرفت و دانشجویان پیرو خط امام نیز تقاضای دیدار او را ردّ کردند. والدهایم پس از بازگشت از ایران به مقامات امریکایی می‌گوید که آنها چاره‌ای جز تحویل شاه به ایران ندارند.[۱]

کارتر در کتاب خاطرات خود در این باره می‌نویسد:

> **ما از الجزایریها، سوریها، ترکها، پاکستانیها، و لیبیاییها و سازمان رهایی‌بخش فلسطین درخواست کردیم که در زمینهٔ گروگانها مداخله نمایند و همچنین پاپ ژان پل‌دوم با درخواست من مبنی بر تماس مستقیم با آیت‌الله خمینی جهت آزادی امریکاییها موافقت کرد.[۲]**

---

۱. باقی، عمادالدین؛ انقلاب و تنازع بقا؛ ص ۴۸.

۲. انتشارات هفته؛ خاطرات کارتر رئیس جمهور امریکا؛ ص ۲۹.

همچنین کاخ سفید با استفاده از رسانه‌های جمعی جهانی، فعالیتی گسترده را برای تحت فشار قرار دادن ایران آغاز کرد. اما افشای برخی اسناد که حکایت از دخالت گسترده و عملیات جاسوسی امریکا در ایران داشت، باعث گردید که تغییری در مواضع ایران داده نشود و روابط حالت خصمانه‌تری به خود گرفت.

ج ـ۴ـ اقدامات اقتصادی علیه ایران

جیمی کارتر در ۲۱ آبان ۵۸ (۱۳ نوامبر ۷۹) دستور داد تا واردات نفت از ایران متوقف شود و از کشورهای غربی نیز خواست تا از خرید نفت اضافی ایران خودداری کند. البته برای امریکا چشم‌پوشی از نفت‌ایران که تنها۳ ٪ مصرف آن را تشکیل می‌داد، آسان بود زیرا صادرات سالانه ۲۵ میلیون تن نفت ایران به امریکا نسبت به ۲۰۴ میلیون تن کل واردات نفتی امریکا ناچیز بود در صورتی که همین مقدار نفت برای اروپاییها مهم بود.

به دنبال قطع خرید نفت ایران، دولت تصمیم گرفت سپرده‌های خود را از بانکهایی خارجی بیرون بکشد که در روز ۱۴ نوامبر (۲۳ آبان ۱۳۵۸) کارتر دستور مسدود شدن داراییهای ایران در کلیه بانکهای ایران و شعب خارجی آن را صادر کرد. در دستور کارتر در این باره آمده است:

> با توجه به مخاطراتی که اوضاع ایران برای امنیت ملی سیاست خارجی اقتصاد امریکا به وجود آورده است، ضمن اعلام حالت فوق‌العاده بدین وسیله دستور می‌دهم کلیه اموال و منافع مربوط به آن اموال متعلق به دولت ایران و مؤسسات وابسته و تحت کنترل دولت مذکور و نیز بانک مرکزی ایران که در قلمرو ایالات متحده هستند یا قرار می‌گیرند یا در تصرف و کنترل اتباع امریکا بود و یا خواهند آمد، مسدود گردند.(۱)

به دنبال این دستور العمل امریکاییان ذخایر ارزی ایران را توقیف و تحریم اقتصادی ایران را آغاز کردند. سایروس ونس در اوایل ماه دسامبر ۷۹ (حدود ۱۰ آذرماه ۵۸) به اروپا (لندن، پاریس، رم و بن) سفر کرد تا همکاری آنها را برای ایجاد فشارهای اقتصادی

---

۱. احمدی، عبدالعلی؛ «شرح مختصر بیانیه‌های الجزایر»، مجلهٔ حقوقی؛ زمستان ۱۳۶۳، ص ۱۱ ـ ۶۲.

علیه ایران جلب کند. بزودی در یک حرکت اقتصادی علیه ایران، ۱۵ کشور عضو ناتو و ژاپن واردات نفت خود را از ایران کاهش دادند.[۱] این تصمیم نتیجه جلساتی بود که از حدود نیمهٔ آذر ۱۳۵۸ به بعد در شورای نظامی ناتو در بروکسل مطرح شد. متحدان امریکا در کنفرانس ناتو ابتدا به رغم فشارهای زیادی که از سوی ونس اعمال شد صرفاً به بیانیه‌ای در ابراز همدردی اکتفا کردند اما بزودی امریکا توانست با تهدید و فشار فراوان ژاپن را متقاعد سازد.[۲]

در این ارتباط دیوان عالی لندن داراییهای ایران در انگلستان را توقیف کرد. در فرانسه نیز سپرده‌های مالی ایران دچار اشکال شد، دولت ایران متقابلاً در ۲۳ نوامبر اعلام کرد که از بازپرداخت وامهای خارجی خود سرباز می‌زند و شکایتی برای بازگرداندن ۵۶/۵ میلیارد دلار اموالی را که شاه از ایران خارج کرده بود، به دادگاه عالی نیویورک تسلیم کرد.[۳]

دولت امریکا همچنین در پی بحران گروگان‌گیری از شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز تقاضای وضع مجازاتهای اقتصادی علیه ایران نمود اما در این زمینه به سبب مخالفت شوروی شکست خورد و این شکست آن کشور را ناگزیر ساخت تا یک جانبه مجازاتهای اقتصادی را اعمال نماید هرچند در این تحریم کشورهای اروپایی و ژاپن نیز امریکا را یاری کردند.[۴]

ج ـ۵ـ مراجعه امریکا به مراجع بین‌المللی برای اعمال فشار بر ایران

امریکا طی نامه‌ای به شورای امنیت ایران را متهم به توهین غیرقابل اغماض به امریکا و زیر پا نهادن قواعد ابتدایی قراردادهای بین‌المللی کرد و خواستار محکومیت این اقدام توسط آن شورا و ایجاد محدودیتهای اقتصادی علیه ایران شد. اما شورای امنیت، به‌دلیل مخالفت شوروی از وضع مجازاتهای اقتصادی علیه ایران حمایت نکرد اما در چهارم

---

۱. کیهان؛ ۲۴ آذر ۱۳۵۸.
۲. همان‌جا.
۳. باقی، عمادالدین؛ همان؛ ص ۵۰.
۴. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۴۰۸.

دسامبر ۱۹۷۹ (۱۳ آذر ۱۳۵۸) شورای امنیت سازمان ملل متحد، بعد از چهار روز گفتگو تصمیم گرفت از دولت ایران بخواهد که بلافاصله کارکنان زندانی سفارت امریکا در تهران را آزاد نماید، و هر پانزده عضو شورای امنیت از جمله شوروی به آن رأی مثبت دادند. به اتفاق آرا، دولت ایران و عمل گروگان‌گیری محکوم شد حتی چین و شوروی نیز اشغال سفارت امریکا در ایران را محکوم کردند.[۱]

امام خمینی طی پیامی در این رابطه گفت:

ملت ما می‌دانند که هر شورایی یا محکمه‌ای که تحت نفوذ مستقیم امریکا تشکیل شود از اول... محکومیت ملت مظلوم ما مورد استقبال آنان است. ملت ما با «شورای امنیت» فرمایشی که از اول تکلیف آن معلوم شده موافق نیست رسیدگی به امر شاه مخلوع و امر جاسوسان در مرکز جاسوسی، جز در ایران امکان ندارد، زیرا علائم و شواهد جرم در ایران است و قابل انتقال به غیر ایران نیست. ما قریب صد هزار شهید دادیم و چندین میلیون شاهد و بیش از صد هزار معلول داریم که امکان ندارد به خارج روند و عرضه شوند و شهادت دهند؛ علاوه بر پرونده‌های بسیاری که در اینجا است. و رسیدگی به امر لانهٔ جاسوسی باید در همان محل به اصطلاح «سفارت» صورت گیرد، زیرا شواهد جرم در همان محل است. با توجه به مراتب فوق، تشکیل هر محکمه یا شورایی، برخلاف موازین قضایی و از نظر ملت ما مردود است.[۲]

در واقع واشنگتن با کشیدن مسأله به صحنهٔ بین‌المللی می‌خواست ایران را منزوی کند تا بتواند فشارهای بعدی خود را علیه این کشور به این بهانه که همه راههای قانونی به‌کار گرفته تا اختلاف به‌صورت مسألمت‌آمیز حل شود، توجیه نماید.

در همین حال، مسأله اختلافات به دیوان داوری لاهه نیز ارجاع شده بود و از سوی دولت امریکا به عنوان عاملی که توجیه حقوق بین‌المللی را در برداشت، دنبال می‌شد. البته احکام دادگاه لاهه با توجه به شرایط داخلی ایران و موقعیت امریکا در جهان، ضمانت اجرایی نداشت اما امریکا می‌توانست با استناد به رأی آن، شورای امنیت را در جهت خواستهای خود تحریک نماید. سرانجام روز ۲۴ آذر ۱۳۵۸ رأی نهایی این

---

۱. کیهان؛ ۱۲ آذر ۱۳۵۸.

۲. صحیفهٔ امام؛ ج ۱۱، ص ۱۳۵.

دادگاه صادر شد و همچنان پیش‌بینی می‌شد رأی صادر شده علیه ایران بود. پانزده قاضی این دادگاه ایران را محکوم نموده خواستار آزادی گروگانها شده بودند.[۱] رأی دیوان لاهه بر علیه ایران خشم همگانی را برانگیخت و شورای انقلاب با صدور بیانیه‌ای ضمن محکوم کردن، آن را عجولانه و سطحی دانست. اصولاً تصور صریحی که انقلابیون ایران از مسائل داشتند با عرف دیپلماسی رایج متضاد بود بسیاری از اینکه مسائل انقلاب و جنایتهای امریکا که به واسطهٔ شاه در ایران انجام شده بود نادیده گرفته می‌شد، شگفت‌زده بودند.

ج ـ۶ـ اقدام به اخراج شاه از امریکا

با توجه به اینکه دانشجویان حضور شاه در امریکا را بهانهٔ اصلی برای اقدامات خود قرار داده بودند، امریکاییان جهت گرفتن بهانه مذکور از دست ایرانیها زمینه خروج شاه از امریکا را فراهم آوردند. در این ارتباط ونس (وزیرخارجه) و ماندیل (معاون رئیس جمهوری) و تاحدودی براون معتقد بودند که خروج شاه به حل مسأله کمک خواهد کرد و بهانه را از دست دانشجویان خواهد گرفت زیرا بهانهٔ اصلی آنها برای حمله به سفارت، حضور شاه در امریکا بود. از طرفی این نگرانی وجود داشت که ایرانیها بگویند امریکا شاه را فراری داده و دست به تلافی علیه گروگانها بزنند. برژینسکی نیز این عمل را مغایر با شرف و سنن ملی امریکا و به معنای تسلیم شدن در برابر خواسته‌های اشغالگران می‌دانست. کارتر نیز در ابتدا می‌گفت تا وقتی امریکاییان در اسارت هستند شاه را وادار به خروج از امریکا نخواهد کرد،[۲] اما ونس سرانجام او را قانع کرد که بازگشت شاه ممکن است به تسریع در آزادی گروگانها کمک کند و کارتر که مانند سایر مقامات نمی‌خواست کمترین شانس را از دست بدهد، متقاعد شد اما با اعلام اینکه مکزیک علی‌رغم آنکه وعده داده بود که هروقت شاه بخواهد می‌تواند به آن کشور بازگردد، گفته است شاه را نمی‌پذیرد وضع کاخ سفید دوباره بحرانی شد و

---

۱. کیهان؛ ۲۵ آذر ۱۳۵۸.

۲. سالنجر، پیر؛ گروگانگیری در ایران و مذاکرات تهران؛ ص ۱۸۴ ـ ۱۸۵.

مناقشات تند و نامطبوع میان آنها را تشدید کرد. شاه مایل بود به مصر برود اما امریکا شدیداً با آن مخالفت می‌کرد زیرا بیم آن داشتند که حضورشاه موقعیت سادات را به خطر افکند و در روند مذاکرات کمپ دیوید (صلح مصر و اسرائیل) خللی به‌وجود آید و در نتیجه به زیان منافع منطقه‌ای و جهانی امریکا تمام شود. مقامات امریکا به مدت دوهفته با رهبران بسیاری از کشورهای اروپایی و غیر اروپایی برای قبول شاه در آن کشورها مذاکره کردند اما هیچ کشوری حاضر به پذیرفتن شاه نشد تا اینکه هامیلتون جردن با استفاده از سابقهٔ آشنایی که با ژنرال عمر توریخوس مرد قدرتمند این کشور بسیارکوچک حوزهٔ امریکای لاتین داشت توانست با سفر به پاناما او را راضی به پذیرفتن شاه نماید.

شاه با این شرط که در صورت نیاز به عمل جراحی مجدد وتشخیص پزشکان دوباره به امریکا مراجعت کند، روز ۱۵ دسامبر ۷۹ (۱۴ آذر۵۸) با یک هواپیمای نظامی و در کنار همراهانش به پاناما پرواز کرد اما دانشجویان پانامایی در اعتراض به حضور شاه دست به اعتراض زدند و دوباره پس از ده سال برای اولین بار پاناما شاهد اغتشاش و درگیری خیابانی شد.

احساس ناامنی شاه پس از دو ماه ونیم اقامت در پاناما و ترس او از تحویل دادنش به مقامات ایران موجب شد که او علی‌رغم مخالفتهای امریکا عازم مصر شود. در مصر، انورسادات از او مانند یک شاه استقبال کرد و به گرمی او را پناه داد.[۱] اما دانشجویان اشغال‌کنندهٔ سفارت و نیروهای ضد امریکایی در داخل ایران، همزمانی صدور رأی در دیوان لاهه و عزیمت شاه به پاناما را نوعی برنامه‌پردازی سیاسی امریکاییها تلقی کرده و بیشتر به آنان مظنون شدند.[۲] امام خمینی در واکنش به اقدامات امریکا، دستور داد مقدمات تهیه سه پرونده جداگانه علیه امریکا برای تسلیم به دادگاه فراهم گردد.[۳] پرونده اول به حجت‌الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی، وزیر کشور، ارجاع شد مربوط به تهیه و تدوین اتهاماتی که در مورد اختناق و زجر و شکنجه‌هایی که توسط شاه

---

۱. باقی، عمادالدین؛ همان؛ ص ۵۱ ؛ سالنجر، پیر؛ گروگانگیری در ایران و مذاکرات تهران؛ ص ۱۸۵.

۲. کیهان؛ ۲۵ آذر ۱۳۵۸.

۳. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۴۱۰.

و نقشی که ساواک در این مورد برعهده داشت، بود. بنی‌صدر مأمور رسیدگی به مورد دوم، یعنی تجاوزاتی که از طرف امریکا به امور اقتصادی ایران وارد شده،گردید. بالاخره پروندهٔ سوم به صادق قطب‌زاده مربوط می‌شد که عبارت بود از رسیدگی به سیاست خارجی شاه، رشوه‌ها و پیش‌کشهایی که شایع بود به رؤسای دولتها و روزنامه‌نگاران خارجی داده می‌شد و همچنین روابط شاه با سرویسهای اطلاعاتی کشورهای بیگانه. سه‌پرونده مذکور می‌بایستی تا آخر ژانویه ۱۹۸۰ (دی ماه ۱۳۵۸) از هر جهت آماده باشد.

در همین حال به‌منظور نشان دادن منزلت زن و حمایت از سیاه‌پوستان به‌عنوان بخشی از طبقات مورد ستم در جامعهٔ امریکا، در یک حرکت سمبلیک دانشجویان به دستور امام‌خمینی در روز ۱۸ و ۲۰ نوامبر ۱۳ تن از سیاه پوستان و زنان را آزاد کردند.

ج ـ۷ـ قطع روابط دیپلماتیک و تصمیم به اقدامات نظامی علیه ایران

در نهایت کارتر در روز هفتم آوریل ۱۹۸۰ (۱۸ فروردین ۱۳۵۹) اعضای شورای امنیت ملی را فرا خواند و گفت افکارعمومی در امریکا دیگر بی‌قرار شده و همه خواهان اقدام قاطع مستقیم هستند و دیگر زمان دست‌زدن به اقدام جدی فرا رسیده است. به‌دنبال آن امریکا قطع کامل روابط دیپلماتیک با ایران را اعلام کرد[۱] و مجازاتهای تازه اقتصادی علیه ایران را اعمال کرد.[۲]

کنگرهٔ امریکا نیز نام ایران را در لیست کشورهای نامطلوب قرار داد و صدور ویزا برای متقاضیان ایرانی به امریکا ممنوع شد.[۳] اما متحدان اروپایی در قطع روابط دیپلماتک با ایران با امریکاییها همراه نبودند زیرا آن را بی‌حاصل و موجب دشوارتر شدن مسأله و بهره‌برداری شوروی و افزایش نفوذ آنان در ایران می‌دانستند که ممکن است ایران را در نهایت به دامن آن کشور بیندازد و در نهایت روز جمعه یازدهم آوریل، کارتر در جلسه شورای امنیت ملی و تصمیم‌گیری برای عملیات نجات گروگانها می‌گوید:

---

۱. اطلاعات؛ ۱۹ فروردین ۱۳۵۹.
۲. همان؛ ۳۰ فروردین ۱۳۵۹.
۳. طیرانی، بهروز؛ روزشمار روابط ایران و امریکا؛ ص ۲۹۷.

آبرو و حیثت ملی ما به خطر افتاده و سادات (رئیس جمهور مصر) به او گفته است که اعتبار و موقعیت ملی بین‌المللی امریکا به علت سستی در این کار لطمه شدیدی خورده است.[۱]

به این ترتیب تصمیم به اتخاذ عملیات نظامی در دستور کار قرار می‌گیرد هرچند به منظور رعایت اصل غافلگیری در عملیات نظامی، امریکاییان همچنان تظاهر به تمایل برای حل مسألمت‌آمیز مسأله می‌نمودند.

به این منظور برژینسکی و هامیلتون جردن در یادداشتهای خویش متذکر می‌شوند که روزهای پیش از آغاز عملیات نجات، مجدداً باب مذاکرات تازه‌ای را با ایرانیها گشودند تا آنها را اغفال کنند و ایرانیها احتمال ندهند که امریکا قصد اجرای عملیات نظامی را دارد و گمان کنند که امریکا هنوز مشغول تلاشهای سیاسی و دیپلماتیک است. در این مورد امریکاییها از طریق وکیل فرانسوی به نام کریستان بورگه و بازرگان آرژانتینی به‌نام هگتور ویلاتون با بنی‌صدر و قطب‌زاده که از اعضای شورای انقلاب بودند، ارتباط داشتند.[۲]

در همین زمان اختلاف نظرهایی نیز بین دانشجویان و برخی اعضای شورای انقلاب وجود داشت. در حالی که برخی از اعضای شورا خواستار حل موضوع و پایان دادن به گروگانگیری بودند دانشجویان هرگونه مذاکره را نفی کرده و حاضر به تحویل گروگانها به شورا و دولت نبودند و بزودی بر سر تحویل گرفتن گروگانها درگیری تندی بین دانشجویان و شورای انقلاب پیش آمد[۳] که عمده برخوردها بین بنی‌صدر (رئیس جمهور) و قطب زاده (وزیرخارجه) و دانشجویان بود که خواستار تحویل گروگان‌ها به شورای انقلاب دولت بودند. به گفته ابتکار دانشجویان متقاعد شده بودند بنی‌صدر فعالانه سعی می‌کند با اطرافیان کارتر معامله کند.[۴]

این در حالی بود که برخی از اعضای شورا (مانند آقای هاشمی)، تحویل گروگانها را

---

۱. سایروس ونس و زبیگنیو برژینسکی؛ توطئه در ایران؛ ص ۱۹۳.
۲. باقی، عمادالدین؛ همان؛ ص ۵۳.
۳. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۴۱۲.
۴. ابتکار، معصومه؛ تسخیر؛ ص ۳۱۷.

به دولت و شورای انقلاب به مصلحت نمی‌دانستند.[۱]

ج ـ۸ـ اقدام نظامی برای آزادی گروگانها

در ۵ اردیبهشت ۵۹کارتر بر صحنهٔ تلویزیون ظاهر شد و خبر حمله ناکام هلیکوپترها و هواپیماهای حامل تفنگداران امریکایی به ایران را جهت آزادی گروگانها اعلام کرد و گفت: در ساعات آخر دیروز طرح عملیاتی راکه با دقت برای نجات گروگانها در ایران در دست اجرا بود، ملغی کردم. وی افزود که نقص فنی در هلیکوپترهای نجات، لغو طرح مزبور را ضروری ساخته بود. هنگامی که تیم نجات، بعد از صدور دستور من مشغول عقب‌نشینی بود دو فروند هواپیمای مابعد از سوخت‌گیری در نقطه‌ای دور افتاده در حاشیهٔ کویر ایران‌روی زمین به هم خوردند. اطلاعات بیشتر درباره جزییات این مأموریت نجات در آیندهٔ مناسبی در اختیار ملت امریکا گذارده خواهد شد.

بعدها برژینسکی در مورد جزئیات طرح این عملیات نوشت:

> طرح عملیات که پس از هفته‌ها بررسی و تحلیل تهیه شده بود، جمعاً دو روز (از ۲۴ تا ۲۶ آوریل ۱۹۸۰ برابر با ۴ تا ٦ اردیبهشت ۱۳۵۹) به طول می‌انجامید. و براساس آن قرار بود در شب اول هشت هلیکوپتر و سه هواپیمای سی ۱۳۰ در عمق خاک ایران در وسط بیابان فرود آیند. هلیکوپترها پس از سوختگیری شبانه به نقطه‌ای در نزدیکی تهران پرواز می‌کردند و تمام روز را در انتظار فرا رسیدن شب در این نقطه توقف می‌نمودند. حمله به‌سوی سفارت که محل نگهداری گروگانها بود در شب دوم با وسایط نقلیه‌ای که تدارک شده بود انجام می‌گرفت و یک گروه جداگانه هم برای نجات بروس لینکس، کاردار سفارت، و دوتن از همکارانش به محل وزارتخارجه ایران می‌رفتند. برنامه دقیقی برای ورود به ساختمان سفارت و آزاد ساختن گروگانها پیش‌بینی شده بود و گروگانها پس از رهایی و شاید به همراه چند اسیر از اشغال کنندگان سفارت به استادیومی که در نزدیکی سفارت قرار داشت منتقل می‌شدند و به وسیله هلیکوپتر به یک فرودگاه مجاور پرواز می‌کردند و قرار بود این فرودگاه شبانه به وسیلهٔ یک گروه کماندویی اشغال شود و گروگانها و کماندوها با

---

۱. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۴۱۵.

هواپیماهای مستقر در فرودگاه به پرواز درآیند. تمام مراحل عملیات به وسیلهٔ گروه ورزیده‌ای که داوطلب انجام این مأموریت شده بودند، انجام می‌شد همه ما به نتیجه آن امیدوار بودیم.[۱]

برژینسکی در کتاب خود می‌نویسد:

در انجام این عملیات، ما از همکاری صمیمانه یک کشور دوست و همکاری غیرمستقیم چند کشور دیگر منطقه که از چگونگی این عملیات و هدف آن اطلاع نداشتند، برخوردار شدیم. باید یادآوری کنم که چند کشور هم در تدارک این عملیات در داخل ایران با ما همکاری کردند که ما از این حیث مدیون هستیم و باید روزی آن را جبران کنیم.[۲]

در این عملیات نیروهای دلتا که نیروهای آموزش دیدهٔ ضد تروریسم بودند و آموزشهای ویژه‌ای را دیده بودند، بعد از ترک پایگاههای نیروی هوایی امریکا وارد مصر شدند. پس از توقف سه روزه در مصر وارد پایگاه مصیره عمان شدند و از آنجا نیروی دلتا با شش فروند هواپیمای سی ۱۳۰ از بندر مصیره به مقصد کویر طبس در ایران پرواز نمودند. در حدود ساعت ۲۲ همان روز اولین هواپیمای حامل نیروی دلتا در سه مایلی منطقهٔ فرود، چراغهای کنترل از راه دور را که در این منطقه کار گذاشته بودند را روشن کردند و سپس ۶ فروند هواپیمای مورد بحث بر اساس زمان‌بندی قبلی در فرودگاه متروکهٔ طبس به زمین نشستند و ۲ فروند از هواپیماها پس از پیاده نمودن نیروی دلتا مجدداً به پایگاه مصیره برگشتند.

براساس طرح‌ریزی قبلی، قرار بود ۸ فروند هلیکوپتر، ۳۰ دقیقه پس از نشستن هواپیماها در فرودگاه طبس به زمین بنشینند، پس از ۹۰ دقیقه تأخیر ۶ فروند از هلیکوپترها در محل فرود آمدند اما دو فروند دیگر آنها به علت نقص فنی که در اثر طوفانهای شن به‌وجود آمده بود، از صحنه عملیات خارج شدند. با وجودی که زمان رسیدن نیروی دلتا به مخفیگاه خود در نزدیکی گرمسار به روشنایی روز برخورد می‌کرد دستور آغاز عملیات با شش فروند هلیکوپتر موجود توسط فرماندهٔ عملیات داده شد.

---

۱. سایروس ونس و زبیگنیو برژینسکی؛ توطئه در ایران؛ ص ۱۹۱.
۲. همان‌جا.

در آخرین لحظه یک فروند دیگر از هلیکوپترها به علت نقص فنی غیرعملیاتی شده و به همین دلیل توقف عملیات به وسیله فرماندهٔ عملیات زمینی صادر و تصمیم گرفته شد که نیروی دلتا به پایگاه مصیره مراجعت نماید. در آخرین لحظه سوخت‌گیری برخورد یک فروند هلی‌کوپتر با هواپیمای سی ۱۳۰ سبب انفجار و به جا گذاشتن هلیکوپترها به وسیلهٔ هواپیماهای موجود در محل فرود شد و آنها به سوی مقصد در جزیرهٔ مصیره در عمان عودت نمودند و از آنجا به مصر و در نهایت به فرودگاه لانگلی در ویرجینیا مراجعت نمودند و سرانجام با یک فروند هواپیمای سی ۱۳۰ به اردوگاه اصلی خود «اسوکی» برگشتند.[۱]

و به این وسیله عملیات به شکست انجامید. در نتیجهٔ شکست عملیات، ۵ فروند هلیکوپتر و هواپیماها در محل باقی مانده بود و تعدادی از تفنگداران امریکایی در آتش سوختند. عکس‌العمل مقامات ایران فوری و بسیار تند بود. امام خمینی طی پیامی کارتر را جنایتکاری خواند که برای وصول به ریاست جمهوری حاضر است به هر جنایتی دست بزند و دنیا را به آتش بکشد.[۲]

این عمل بر شدت شعارهای ضد امریکایی در ایران افزود و اعتماد به نفس امریکاییها را کاهش داد از جمله وقایعی که در ذیل عملیات نظامی امریکا در طبس رخ داد ابهامات و مسائلی بود که از توطئهٔ داخلی و همکاری نیروها با مهاجمان امریکایی خبر می‌داد. این مسأله با کشته شدن محمد منتظر قائم، فرماندهٔ سپاه پاسداران یزد، در هنگام تخلیه اسناد از هلیکوپترهای برجای مانده اوج گرفت. شهادت منتظر قائم در پی سه حمله ناموجه هواپیماهای نیروی هوایی ایران صورت گرفت که در اثر این حملات اسناد و تجهیزات بجا مانده در هواپیماها و هلیکوپترهای امریکایی از بین رفت.[۳]

این حرکات مشکوک که به دستور صریح امرای ارتش انجام گرفته بود سخت بر نیروهای انقلابی گران آمد. شورای انقلاب در خصوص ابهامات و اعتراضات موجود،

---

۱. بکویث، چارلی؛ نیروی دلتا (از پلی می تا طبس)؛ ص ۳۰۰ ـ ۴۱۰.
۲. صحیفهٔ امام؛ ج ۱۲، ص ۲۵۵.
۳. دانشجویان خط امام؛ طبس مصداقی بر سورهٔ فیل.

کمیسیونی متشکل از ۳ تن از اعضای شورای انقلاب را مأمور رسیدگی به موضوع نمود که این سه تن عبارت بودند از: آیت‌الله خامنه‌ای، دکتر چمران و هاشمی[۱] که نتیجه آن مشخص نشد.

روزنامهٔ کیهان در این ارتباط در سرمقاله خود ضمن اشاره به توطئه بودن بمباران مذکور می‌نویسد: امریکا به اتکای چه نیروها و چه پایگاهها و چه پشت جبهه‌ای چنین گستاخانه هجوم آورده است؟ و می‌افزاید: این نکته مسلّم بود که حامیان و رابطهای داخلی امریکا وظایف خود را در هماهنگی با مهاجمان بخوبی انجام داده‌اند.[۲]

ج ـ۹ـ تلاشهای مجدد دیپلماتیک مذاکره با مجالس شورای اسلامی

شکست نظامی امریکا برای نجات گروگانها ضمن بالا بردن روحیهٔ دانشجویان مسلمان پیرو خط امام افکار عمومی ملت ایران را نیز در مواجهه با امریکا جدیتر و منسجم‌تر کرد و بدین ترتیب زمینه برای وارد شدن ایران در یک معامله دیپلماتیک با امریکا از موضع بالا را بیش از پیش تقویت نمود. بویژه اینکه هدف اصلی کارتر پایان یافتن ماجرای گروگانها قبل از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در امریکا و پایان دورهٔ زمامداری در کاخ سفید بود و شکست نیروهای امریکایی در طبس او را در موضعی کاملاً انفعالی قرار داده بود.

به فاصله یک ماه پس از شکست امریکا در طبس، اولین دورهٔ مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۷ خرداد ماه ۵۹ تشکیل شد و امام خمینی در پیامی که در ۱۱ شهریور ۵۹ به مناسبت فرارسیدن ایام حج صادر کردند چگونگی حل مسألهٔ گروگانها را به مجلس شورای اسلامی واگذار نمودند.[۳]

امام در این پیام ضمن تأکید بر اینکه امریکا دشمن شمارهٔ یک مردم محروم و مستضعف جهان است افزود:

بارها گفته‌ام که گروگانگیری توسط دانشجویان مسلمان و مبارز و متعهد ما

---

۱. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۴۱۷.

۲. کیهان؛ ۷ اردیبهشت ۱۳۵۹، ص ۲.

۳. همان؛ ۱۲ شهریور ۱۳۵۹.

عکس‌العمل طبیعی صدماتی است که ملت ما از امریکا خورده است. و اینان فعلاً با باز پس دادن اموال شاه معدوم و لغو تمام ادعاهای امریکا علیه ایران و ضمانت به عدم دخالت سیاسی و نظامی امریکا در ایران و آزاد گذاشتن تمامی سرمایه‌های ما آزاد می‌گردند؛ که البته این امر را محول به مجلس اسلامی نموده‌ام تا آنان به هر نحو که صلاح می‌دانند عمل نمایند.(۱)

پس از تشکیل مجلس شورای اسلامی، حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس، اعلام کرد که نامه‌ای از سوی نمایندگان کنگرهٔ امریکا مبنی بر تقاضا برای اولویت دادن به مسألهٔ گروگانها دریافت کرده است. سپس متن نامهٔ سفرای استرالیا، اتریش، فنلاند، یونان، نیوزالند، سوئد، نروژ، سوئیس و اسپانیا دایر برحل مسالمت‌آمیز مناقشات مربوط به ادامهٔ بازداشت گروگانها را قرائت کرد.(۲)

در همین حال جامعهٔ اقتصادی اروپا در اواخر مرداد ماه ۱۳۵۹ قطعنامه‌ای علیه ایران صادر کرد. این سند یکی از تندترین موضع‌گیریها علیه ایران بود و طی آن رؤسای نمایندگیهای سیاسی کشورهای عضو جامعه اقتصادی اروپا اشغال سفارت ایالات متحده امریکا در تهران و بازداشت اعضای آن را به‌عنوان گروگان یک تجاوز به تمام معنی به قوانین بین المللی دانسته و با توجه به عواقب ناخوشایند این گروگان‌گیری بر روی روابط حسنه بین دوّل عضو شورای اقتصادی اروپا و جمهوری اسلامی ایران، از ریاست مجلس شورای اسلامی ایران تقاضای آزادی گروگانها را داشتند.(۳) همچنین این مجموعه در حالی انجام می‌شد که در داخل کشور تعرضات محدود عراق به مرزهای کشور شروع شده بود و اختلاف مابین رئیس جمهور، نخست وزیر و مجلس و همچنین مناقشات گروهکها و احزاب مخالف و دهها مسألهٔ دیگر، فضای سیاسی کشور را بشدت تحت تأثیر قرار داده بود.

نمایندگان مجلس سرانجام در جلسهٔ علنی ۱۰ شهریور ماه ۱۳۵۹ جوابیه مفصلی به نامهٔ نمایندگان کنگرهٔ امریکا دادند. در این پاسخنامه، موارد و سوابق دخالتهای امریکا در

---

۱. صحیفهٔ امام؛ ج ۱۳، ص ۲۱۳ ـ ۲۱۴.
۲. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۴۲۰.
۳. کیهان؛ ۲۸ مرداد ۱۳۵۹.

ایران یادآوری شده بود و امریکا را از هرگونه توطئه و برنامه‌ریزی برای تجاوز منع نموده و از نمایندگان امریکا خواسته بودند خسارات وارده از سوی امریکا به ایران را بررسی کرده و حقوق ایران را تأدیه نمایند.(۱)

آغاز بحثهای مجلس پیرامون مسألهٔ گروگانها موجب پدید آمدن افقی از امیدهای تازه شد. مجلس برای تسریع در این امر کمیسیون ویژه‌ای را برای رسیدگی به کار گروگانها تشکیل داد و رسماً حل مسألهٔ گروگانها در دستورکار قرار گرفت.(۲)

زمانی که مسألهٔ آزادی گروگانها در مجلس شورای اسلامی مورد بحث قرار گرفت بیش از سی نمایندهٔ همسو با سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی صحن مجلس را ترک کردند زیرا این عده معتقد به محاکمهٔ امریکاییها در ایران بودند.(۳)

هاشمی رفسنجانی، رئیس وقت مجلس، ضمن اشاره به تمایل قبلی خود برای حل مسئله می‌گوید:

> ما نمی‌خواستیم بر خلاف نظرات امام حرفی بزنیم ولی موافق بودیم که قضیه حل بشود سرانجام امام هم به این نتیجه رسیدند که باید این مسألهٔ حل شود و قضیه را به مجلس محول کردند. اما در مجلس هم نیروهای تند و انقلابی سختگیری می‌کردند و شرطهای سختی می‌گذاشتند. مثلاً می‌خواستند امریکا عواقب کودتای ۲۸ مرداد و مسائل پس از آن را بپذیرد. به هر حال، شرایط سختی بود. بخشی از نیروهای انقلابی نمی‌خواستند مسألهٔ تمام شود و ما هم می‌دانستیم امام مایل هستند که قضیه حل شود و راه حل آن را به مجلس محول کرده بودند سختگیری بعضی نماینده‌ها با کمک حضرت امام رفع شد و مجلس با بحثهایی که انجام داد در نهایت راه‌حلی را مشخص کرد.(۴)

وی برخی تلاشها برای تأخیر در مسأله را بی‌ربط با تلاش امریکاییان نمی‌داند و می‌گوید:

> دولت وقت امریکا عجله داشت قضیه زودتر حل شود تا در انتخابات از آن استفاده

---

۱. همان؛ ۱۱ شهریور ۱۳۵۹.

۲. همان؛ ۲۵ شهریور ۱۳۵۹.

۳. باقی، عمادالدین؛ انقلاب و تنازع بقا؛ ص ۱۰۹.

۴. سفیری، مسعود (به کوشش)؛ حقیقتها و مصلحتها: مصاحبه با هاشمی رفسنجانی؛ ص ۵۴.

کند شاید حزب رقیب آنها مایل بود تأخیر بیفتد لذا پشت پرده از طرف امریکاییها مسائلی در جریان بود.[۱]

معصومه ابتکار نیز معتقد است که در این ماجرا برخی با برگهای کارتر و برخی با برگهای ریگان بازی می‌کردند.[۲]

د ـ بیانیهٔ الجزایر و حل ماجرا

مجلس شورای اسلامی به دنبال بحث و بررسیهای فراوان سرانجام مواردی را به عنوان محور مذاکرات دیپلماتیک به منظور تأمین خواستهای جمهوری اسلامی ایران در گرو آزادی گروگانهای امریکایی تصویب و به دولت (شهید رجایی) ابلاغ کردند و در نهایت مهندس بهزاد نبوی که در آن زمان مشاور در امور اجرایی نخست وزیر بود، مسئول انجام مذاکرات از طریق دولت جمهوری الجزایر با امریکا در این زمینه گردید. محورهای مورد نظر مجلس جهت انجام مذاکرت به قرار زیر بود:

۱ـ آزاد گذاشتن تمام سرمایه‌های ایران؛

۲ـ لغو تمام ادعاهای امریکا علیه ایران؛

۳ـ تضمین عدم دخالت سیاسی و نظامی امریکا در ایران؛

۴ـ بازپس دادن اموال شاه.

نتیجهٔ مذاکرات که با میانجیگری دولت الجزایر انجام گرفت منجر به تهیهٔ دو بیانیه شامل بیانیهٔ اصول کلی و بیانیهٔ حل و فصل دعاوی و همچنین یک سند تعهدات طرفین گردید که مجموعاً به نام بیانیه‌های الجزایر معروف شد. علت انتخاب کلمهٔ بیانیه به جای قرارداد یا موافقتنامه نیز این بود که ایران حاضر به نشستن بر سر میز مذاکره با امریکا نبود و دولت الجزایر به‌عنوان واسطه، آنچه را که طی مذاکرات طولانی میان ایران و امریکا از طریق الجزایر به توافق طرفین رسیده بود، به صورت بیانیه‌هایی منتشر نمود و ایران و امریکا به طور جداگانه بیانیه‌های مزبور را امضا و به دولت الجزایر تسلیم کردند.

---

۱. همان‌جا.

۲. ابتکار، معصومه؛ تسخیر.

برخی از اصول کلی بیانیه الجزایر به شرح زیر است:

۱ـ تعهد حتی المقدور ایالات متحده به باز گرداندن وضعیت داراییهای ایران به دورهٔ قبل از چهارده نوامبر ۱۹۷۹ (۲۳ آبان ۵۸ که تاریخ صدور دستور انسداد سرمایه‌های ایران از طریق رئیس جمهوری وقت امریکا بود)؛

۲ـ لغو کلیهٔ تحریمهای تجاری علیه ایران؛

۳ـ استرداد داراییهای ایران در امریکا؛

۴ـ استرداد داراییهای شاه ایران؛

۵ـ تعهد به عدم مداخله در امور داخلی ایران؛

۶ـ پس گرفتن کلیه دعاوی مطروحه امریکا در دادگاههای بین‌المللی علیه ایران.

به دنبال صدور بیانیهٔ الجزایر و امضای دستورالعمل اجرایی آن توسط جیمی کارتر در آخرین روز ریاست جمهوری‌اش در ۱۹ ژانویه ۲۹/۱۹۸۱ دی ۵۹ و انتقال حدود ۸میلیارد دلار از داراییهای ایران از بانک فدرال رزو نیویورک و شعب خارجی بانکهای امریکایی به یک حساب امانی دولت الجزایر نزد بانک انگلیس، تعداد ۵۲ امریکایی که چند ساعت پیش از پایان ریاست جمهوری کارتر در تاریخ ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱ / ۳۰ دی ماه ۵۹، آزاد شده بودند، چند دقیقه بعد از انجام مراسم سوگند رونالد ریگان، رئیس جمهور جدید امریکا، از طریق الجزایر روانهٔ امریکا شدند و متعاقب آن اجرای بندهای بیانیه و مذاکرات مربوط به آن آغاز شد.[1]

پس از امضای بیانیه الجزایر برخی گروهها (بر خلاف ماههای قبل از مذاکرات و حتی لحظات قبل از امضای بیانیه که همه جناحها سکوت اختیار کرده بودند) زبان به انتقاد از بیانیه گشوده و اتهام خیانت به دولت زدند که در رأس این عده بنی‌صدر بود. او علاوه بر طرح مسأله در مصاحبه‌ها و مقالات متعدد بویژه در روزنامهٔ متعلق به خود رسماً اعلام جرمی را علیه رجایی، نخست‌وزیر، و بهزاد نبوی، وزیر مشاور و مسئول هیأت حل وفصل مسأله گروگانها تسلیم قوه قضاییه کرد. روزنامهٔ انقلاب اسلامی ارگان بنی‌صدر و روزنامهٔ میزان ارگان نهضت آزادی نیز طی دهها شماره به نقد بیانیه پرداختند و آن را

---

۱. باقی، عمادالدین؛ همان؛ ص ۱۰۲.

«خیانتی جبران‌ناپذیر» جلوه می‌دادند.[۱] بسیاری از گروههای سیاسی هم با استفاده از همین شرایط به تشدید تضادها و حمله به دولت می‌پرداختند.

به نوشتهٔ یکی از محققین،[۲] در این ماجرا ایران تاحد زیادی به اهداف سیاسی خود نایل شد و به اهداف اقتصادی خویش به طور نسبی دست یافت و ۴۰ درصد از داراییهای نقدی و شبه نقدی بلافاصله و بقیه تدریجاً به ایران منتقل شد و آن مقداری هم که به ایران منتقل نشد بدین معنا نیست که به جیب امریکایی رفته است بلکه صرف بازپرداخت دیون ایران شد.

امریکاییها ابتدا ۸ میلیارد دلار را به حساب دولت الجزایر در بانک ثالثی مطابق با توافقات انجام شده ریختند و پس از آن مبالغی از این وجوه به عنوان بدهی به امریکا عودت داده شد. مبلغ یک میلیارد دلار نیز به عنوان تضمین بازپرداخت بدهی ایران به اشخاص و مؤسسات امریکایی در حساب دولت الجزایر باقی ماند. این وضعیت به مخالفین اشغال سفارت فرصت داد که ماجرا را یکسره پیروزی برای امریکا و شکست برای ایران تبلیغ کنند. برخی مخالفان، نتیجهٔ ماجرای اشغال سفارت امریکا را بیانیه‌های الجزایر می‌دانند، اما محمد علی رجایی نخست‌وزیر وقت، در گزارش خود به مجلس یادآور شده است که نباید برای ارزیابی این ماجرا فقط به بیانیه‌ها و نتایج آن استناد کرد. به گفتهٔ وی:

> مسائل اقتصادی در مذاکرات بیانیهٔ الجزایر نباید موجب غفلت از این مهم شود که نفس وادار کردن امپریالیسم مغرور امریکا به نشستن پای میز مذاکره با ایران و امضای تعهداتی که هزینه آن موفقیتی برای ایران بود و تن دادن به مذاکره آن هم پس از تجربه کردن عجز خود از به کارگیری حربه‌های نظامی، سیاسی، حقوقی و اقتصادی و در حالی که ایران هنوز رسماً امریکا را تحقیر می‌کرد، برای ایران یک پیروزی بود، پیروزی که نمی‌توان با صرف میلیاردها دلار به دست آورد.[۳]

آقای رجایی می‌افزاید:

---

۱. رجوع شود به: روزنامه انقلاب اسلامی و روزنامه میزان در تاریخهای ۲۳ دی ۱۳۵۹ تا ۱۷ خرداد ۱۳۶۰.
۲. باقی، عمادالدین؛ همان؛ ص ۱۰۷.
۳. اطلاعات؛ ۶ بهمن ۱۳۵۹ (گزارش نخست وزیر به مجلس).

ما در مسألهٔ گروگانگیری که به قول امام انقلابی بزرگتر از انقلاب اول است به دستاورد معنوی رسیده‌ایم که با میلیون و میلیاردها دلار نیز به آن نمی‌رسیدیم ما موفق شدیم که این جنایتکار بزرگ تاریخ را وادار کنیم که پشت میز بنشیند و فریاد کند تعهد می‌کنم از این پس در امور داخلی کشور مسلمان و انقلابی ایران دخالت نکنم.[۱]

۱. همان‌جا.

فصل پنجم

انقلاب فرهنگی: جنبشی برای ایجاد تحول در نظام دانشگاهی

در بهار سال ۱۳۵۹، جنبشی اصلاحی با هدف ایجاد تحول در نظام دانشگاهی، در دانشگاههای کشور شکل گرفت که از آن به عنوان انقلاب‌فرهنگی یاد می‌شود و منجر به تعطیلی موقت دانشگاهها، بازنگری در اهداف و ساختار علمی و آموزشی و نیروی انسانی دانشگاهها و جلوگیری از استفاده گروههای چپگرا از محیط دانشگاه برای گسترش فعالیتهای سیاسی و بحران‌سازی در کشور گردید و تبعات و پیامدهای مختلفی را بر جای گذاشت که در زیر به بررسی آنها می‌پردازیم.

الف ـ وضعیت دانشگاهها و علل و عوامل مؤثر بر لزوم تحول در نظام دانشگاهی

در بررسی علل تحولات مذکور، عمدتاً دوعامل مهم مورد تأکید محققان و کارگزاران آن تحولات قرار گرفته است که عبارتند از مشکلات آموزشی پژوهشی دانشگاهها از یکسو که به نظر نیروهای انقلابی، در این نظام آموزشی هماهنگی لازم بین آموزش تئوریک و پاسخگویی به نیازهای مردم جامعه دیده نمی‌شد و جهت‌گیریهای آن بر اساس ایجاد یک نظام مستقل و رشد و بالندگی ذهنی جوانان کشور طراحی نشده بود و پاسخگوی معضلات و مشکلات جامعه نبود که این امر، ایجاد تحول در نظام دانشگاهی را ضروری می‌نمود.

از سوی دیگر، وضعیت سیاسی دانشگاهها شرایطی را به وجود آورده بود که

دانشگاهها را به عنوان کانون گروههای متعدد سیاسی چپگرا تبدیل کرده بود و از این مراکز بسیاری از بحرانهای داخلی، قومی و تجزیه‌طلبانه در کشور حمایت می‌گردید که این امر به شدت نیروهای انقلابی را نگران ساخته بود و آنان را وادار به بررسی راهکارهای مختلف جهت تحول در این مرکز مهم فکری کشور می‌کرد.

این عوامل توسط بسیاری از کسانی که خود درگیر این تحولات بوده‌اند، مورد تأکید قرار گرفته است. براساس مصاحبه‌ای که یکی از محققان با ۲۶نفر از کسانی که به نحوی در طراحی، اقدام و انجام فعالیت مرتبط با انقلاب فرهنگی سهیم بوده‌اند، انجام داده است این دو عامل به عنوان عوامل اصلی انقلاب فرهنگی مورد تأکید قرار گرفته‌اند.[۱]

براساس یافته‌های این پژوهش، ۶۵ درصد پاسخگویان (که خود از بانیان این حرکت بوده‌اند) معتقد بودند که از یک طرف پایین بودن و ضعف کیفیت علمی آموزشی دانشگاهها و از سوی دیگر، تشدید فعالیت تبلیغاتی و سیاسی گروهکها در دانشگاهها که باعث تشنج و مانع تحقق بعد علمی آموزشی دانشگاهها بود، آنها را وادار به اقدامی جهت اصلاح این وضعیت کرد. ۲۳٪ از مصاحبه‌شوندگان نیز هدف اصلی را سر و سامان دادن به وضعیت علمی و آموزشی دانسته‌اند و شرایط سیاسی را تشدید کنندهٔ اقدام مذکور و عامل فرعی ذکر کرده‌اند.[۲]

بررسی وضعیت دانشگاهها بعد از انقلاب تاحدود زیادی می‌تواند نتایج این پژوهش میدانی را مورد تأیید قرار دهد. بعد از انقلاب از یکسو، مسئولین و نیروهای انقلابی خواستار تحول کیّفی در ساختار آموزشی پژوهشی دانشگاه بودند و وضع موجود را نافی استقلال کشور می‌دانستند. در این مورد مهندس مهدی بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت، می‌گوید:

> نگرانی ما این است که دانشگاه ما طوری نباشد که دکتری تربیت کند که بالاخره بگوید برای معالجهٔ بیماری به امریکا یا اسرائیل بروید یا مهندسی که بگوید برای تعمیر اتومبیل یا هواپیما باید متخصص خارجی بیاورید و دانشگاه ما طوری نباشد که

---

۱. شرف‌زاده، محمد؛ بررسی عوامل استنباطهای متفاوت از اهداف انقلاب فرهنگی با تأکید بر حوزه علوم انسانی و دیدگاه بانیان انقلاب فرهنگی؛ ص ۳۷۴.

۲. همان؛ ص ۳۸۴.

باز هم ما را محتاج خارج کنند. نگرانی ما این است که تعلیمات تکنیک، ما را الی‌الابد محتاج خارجیها بکند، عقیده و فرهنگمان و اقتصادمان را دنباله‌رو اقتصاد آنها بکند. نگرانی دیگر ما این است که پول وقتی که صرف آموزش دانشجو می‌شود، طوری نباشد که برای مملکت فایده‌ای نداشته باشد. نگرانی دیگر ما این است که تعلیمات ما با انقلاب اسلامی ما هماهنگی نداشته باشد و جوانهای ما را مکتبی و مبارز و معتقد به خدا بار نیاورد.[۱]

این نوع دغدغه‌ها در سخنان امام خمینی و مسئولین و نیروهای انقلاب در آستانهٔ انقلاب نیز بخوبی مشهود بود.[۲]

از سوی دیگر، به نظر مسئولین انقلاب، مراکز دانشگاهی که در ایام انقلاب به عنوان یکی از مهمترین کانونهای مبارزه علیه رژیم پهلوی و حمایت از امام خمینی و انقلاب اسلامی محسوب می‌شد و نقش زیادی در تحولات ایفا می‌کرد، بعد از پیروزی انقلاب به ستاد و مرکز مهمی برای فعالیتهای گروههای سیاسی بویژه گروههای چپگرا بدل شد.

هر یک از گروههای سیاسی در دانشگاهها، محلی را به خود اختصاص دادند و از آن به عنوان محلی جهت تبلیغ، اطلاع‌رسانی، تهیه و پخش نشریات خود و حتی نگهداری سلاحهای خود استفاده می‌کردند.[۳]

یکی از محققان در مورد دلایل تضعیف نیروهای هوادار انقلاب در دانشگاهها و تسلط گروههای چپگرا بردانشگاهها بعد از انقلاب می‌نویسد:[۴]

پس از پیروزی انقلاب، نیروهای جناح اسلامی در محیطهای دانشگاهی بشدت تحلیل رفت. چراکه با پیروزی انقلاب، مدیریت اسلامی برای ادارهٔ کشور و هدایت امور احتیاج به نیروهای وفادار نسبتاً آشنا و متخصص داشت که یکی از عمده‌ترین مراکز تأمین آن، طیف نیروهای اسلامی دانشگاهها اعم از اساتید و دانشجویان فعال در مبارزات دانشجویی و فارغ التحصیلان نظام دانشگاهی بود. به این ترتیب نهادهای

---

۱. اطلاعات؛ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۹، ص ۲۱.

۲. برای مطالعه دیدگاه امام دربارهٔ دانشگاهها رجوع شود به: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)؛ تبیان؛ دفتر ۴: «دانشگاه و دانشگاهیان از دیدگاه امام خمینی».

۳. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب.

۴. حاضری، علی محمد؛ «تأملی در علل و پیامدهای انقلاب فرهنگی»، فصلنامهٔ متین؛ ش ۸ (پاییز ۷۹)، ص ۲۸.

انقلاب، اعم از کمیته‌ها، سپاه انقلاب، جهاد سازندگی، هیأتهای هفت نفره واگذاری زمین و امور تربیتی جهاد، سپاه به طور عمده توسط این نیروها بنیاد گذاشته و اداره می‌شد. علاوه بر این نهادها، مسئولان و مدیران اجرایی در وزارتخانه و سازمانهای مختلف از جمله استانداریها و فرمانداریها نیز به جذب این نیروها پرداختند و بویژه برای رویارویی با اقدامات و حرکتهای ضد انقلاب در مناطق مختلف کشور نیز لااقل در سطوح مدیریت و نیروهای کیفی عمل کنندهٔ نیروهای مسلمان دانشگاهی، جذب شدند. اشغال لانهٔ جاسوسی و ادارهٔ نگهداری گروگانها و نیازهای دیگر مرتبط باآن نیز تعداد زیادی از برجسته‌ترین نیروهای کیفی دانشجویان مسلمان دانشگاهها را به خود مشغول کرده بود. مجموعهٔ موارد فوق‌الذکر دست به‌دست هم داد تا دانشگاهها در آن ایام، از حضور مؤثر نیروهای منتسب به جریان اسلامی کمتر برخوردار باشند، در همان حال در ترکیب نیروهای ائتلافی با جریان مذهبی نیز تغییراتی به وقوع پیوست و دو گروه به طور عمده از این ائتلاف جدا شدند. چراکه تأکید بروجه نام اسلامی انقلاب که بویژه پس از طرح و تصویب قانون اساسی واصل ولایت فقیه صراحت ویژه‌ای یافت، طبعاً موجبات رنجش‌خاطر نیروهای ملی و هواداران سازمان مجاهدین خلق که پیش از انقلاب اسلامی به نحوی در طیف نیروهای مسلمان طبقه‌بندی می‌شدند را فراهم آورد و بتدریج آنهااز ائتلاف با نیروهای مذهبی وفادار به رهبری انقلاب جدا شدند و در طیف مقابل قرار گرفتند.[۱]

به گفتهٔ این محقق در حالی که این وضعیت در جریان اسلامگرا در دانشگاهها حادث شد در همان حال در سالهای اول بعد از پیروزی انقلاب، نیروهای طیف مقابل با جریان اسلامی و مخصوصاً جناح مارکسیست تقویت گردید. بدین‌گونه که از چند مجرا نیروهایی به آن اضافه شد.

اولاً، در فضای باز سیاسی سه سالهٔ آخر عمر رژیم شاه و سالهای اول انقلاب، طرفداران اندیشهٔ مارکسیستی که در خارج از دانشگاهها حضور داشتند، با صراحت لازم هویت فکری خود را بروز دادند و بعد از انقلاب که بتدریج جناح اسلامی، مراکز قدرت را دست گرفت، عرصهٔ حضور و فعالیت آنها در خارج از محیطهای دانشگاه محدودتر

---

۱. همان؛ ص ۲۹.

شد و آنها به سنگر باقیمانده یعنی دانشگاه روی آوردند.

ثانیاً، گروه دیگر، مارکسیستهای تبعیدی یا نیروهای چپ خارج کشور بودند که همزمان با پیروزی انقلاب تعداد معتنابهی از آنها وارد کشور شدند و عمده‌ترین محیط و مجرای حضور فعالیت خود را در محیطهای دانشگاهی یافتند.

ثالثاً، بخشی از زندانیان سیاسی در بند رژیم شاه که در ماههای آخر عمر آن رژیم آزاد شدند، دارای گرایشهای کمونیستی و مارکسیستی بودند که پس از آزادی از زندان عمدتاً به جمع همفکران خود در دانشگاه پیوستند. این دو گروه اخیر یعنی مارکسیستهای بازگشته از تبعید خارج کشور و نیز مارکسیستهای آزاد شده از زندان عمدتاً از ایدئولوگها و چهره‌های شاخص بودند که پیوستن آنها به طیف مارکسیستهای دانشگاهها، صرفنظر از بُعد کمّی، از نظر کیّفی و سطح نظری بر مبانی مارکسیستی و سازماندهی تشکیلاتی و نیز اعتبار و وجاهت اجتماعی موجب ارتقای جریان مارکسیستی را فراهم آوردند.

علاوه بر موارد مذکور همچنان که بیشتر اشاره شد جریانهای مارکسیستی در رقابت با جریان اسلامی دانشگاهی بعد از انقلاب از حمایت و همراهی عملی نیروهای لیبرال و ملی‌گرا ونیز نیروهای وابسته به سازمان مجاهدین خلق نیز بهره‌مند بودند. بدیهی است که این وضعیت نیروهای مذهبی را در رقابت با جریانهای مقابل در شرایط دشوارتری از قبل قرار داده بود. با وجود این، نیروهای مذهبی اکثریت شکنندهٔ خود را حفظ کرده بود. ولی طیف مقابل اقلیت قدرتمندی شده بود که لااقل می‌توانست موانعی جدی فراروی اهداف این طیف قرار دهد و نظام دانشگاهی را از تحولات اساسی و همگانی با انتظارات اسلامی انقلاب باز دارد.

به این ترتیب از بهمن ۵۷ تا اسفند ۵۸ درعرصهٔ دانشگاهی دورانی پر کشمکش و ناآرامی بود که رقبا در این عرصه، قدرت‌طلبی و سهم خواهی از انقلاب را تعقیب می‌کردند و به هر میزان که در حوزه‌های بیرونی ناکام می‌ماندند فشار و طمع آنها برای سهم خواهی در عرصهٔ دانشگاهی بیشتر می‌شد و منازعهٔ آنها با طیف اسلامی دانشگاه

تشدید می‌گردید.[۱]

دکتر محمد ملکی، اولین سرپرست دانشگاه تهران، که از سوی مهندس بازرگان در ۵۷/۱۲/۳ به این سمت منصوب شد، در تشریح وضعیت دانشگاهها در آغاز پیروزی انقلاب می‌گوید:

ما هنگامی که به امر مهندس بازرگان این مسئولیت را پذیرفتیم، دانشگاه نیز مثل غالب سازمانهای مملکتی وضع کاملاً استثنایی داشت و در اختیار گروههای سیاسی بود. چند تانک عظیم چیفتن در محوطهٔ دانشگاه پارک شده بود و دو سازمان چریکی مجاهدین خلق و فداییان خلق یکی در دانشکدهٔ علوم و دیگری در دانشکدهٔ فنی، به مردم تعلیمات نظامی می‌دادند و مسجد دانشگاه مرکز انباشت اسحله و وسایلی بود که از خانهٔ طاغوتیان که به‌دست مردم فتح می‌گردید، به غنیمت گرفته می‌شد و به آنجا می‌آوردند. در چنین شرایطی ما مجبور بودیم طبق فرمان امام کلاسها را هر چه زودتر دائر کنیم و دانشگاه را به وضع عادی برگردانیم. اما به این حقیقت ایمان داشتیم که ادامه وضع سابق به هیچ وجه به مصلحت انقلاب نیست. زیرا با تمام وجود معتقد بودیم که باید دگرگونی اساسی در آموزش به وجود آید.[۲]

این وضعیت سبب شد تا دانشگاهها در این دوره به‌عوض پرداختن به مسائلی نظیر آموزش، پژوهش، فرهنگ و مسائل فکری و تربیتی که مسائل اصلی و اساسی دانشگاه بودند، تحت‌الشعاع جوّ موجود قرار گرفته و به محل برخورد ایدئولوژیهای مختلف تبدیل شوند. از این رو، هر گروه می‌کوشید تا دانشگاه را تحت اختیار درآورد و از آن به عنوان ستادی برای فرماندهی و مبارزه با گروههای مخالف خود استفاده نماید. وضعیت خاص دانشگاهها در این زمان به‌گونه‌ای بود که امام خمینی از دانشگاه به‌عنوان اتاق جنگ یاد می‌کند.[۳] در این دوره گروههای سیاسی موجود در دانشگاه در شماری از دانشکده‌ها هر یک اتاقی و یا قسمتی را به‌عنوان مرکز فعالیت خود انتخاب کرده و میز فروش نشریه و کتاب و جزوه در آن گذارده بودند و دیوارها را از شعارها و اعلامیه‌های

---

۱. همان؛ ص ۲۹ ـ ۳۰.
۲. دانشگاه تهران و جای پای امپریالیسم؛ ص ۲۱.
۳. صحیفهٔ امام؛ ج ۱۴، ص ۴۲۹.

خود پر می‌نمودند و اختلافات میان گروهها چنان بود که گاه شورای دانشکده برای حل اختلاف مجبور به تقسیم دیوارهای دانشکده بین گروههای مختلف دانشجویی می‌شد.(۱)

به عنوان مصداق عینی رفتارهای فوق، به ذکر دو مورد از اینگونه تحرکات می‌پردازیم: دکتر احمدی (یکی از اساتید دانشگاه) اظهار می‌دارد:

در اتاق یکی از اساتید بودیم، دو جوان تنومند وارد اتاق شدند و با سخنانی متحکمانه و قلدر مآبانه گفتند: هر چه زودتر اتاق را خالی کنید، ما می‌خواهیم اینجا را به دفتر کارمان تبدیل کنیم، من و استادم هردو ترسان و لرزان، کتابها و لوازم را جمع کرده و اتاق را به آنها واگذار نمودیم.(۲)

ایشان در مورد دیگری عنوان می‌کنند:

دکتر زرین کوب گفتند که بنده کتابی را در مورد امیرالمؤمنین نوشته بودم که حاصل مدتها سختی و حاصل عمرم بود که عده‌ای ناشناس آمدند و همه کتابهای موجود و از جمله آن کتاب جدید را بردند و آن کتاب هرگز روی چاپ به خود ندید.(۳)

در اسفند همان سال نیز در اثر درگیری گسترده‌ای در تهران، عده‌ای از دانشجویان مجروح شدند. از ماهها قبل درگیریهای موضعی بین گروههای مختلف در دانشگاه تهران شروع شده بود. در روزهای دهم و یازدهم بهمن ماه ۵۸، این درگیریها به اوج خود رسید گروههایی از خارج دانشگاه، گاه مستقلاً و گاه به طرفداری از دستجات داخل دانشگاه با حملاتی به دانشگاه به این درگیریها دامن می‌زدند و روز دوم اسفند در دانشگاه تهران از همین نوع رویدادها بود.(۴)

این وضعیت بشدت دانشجویان طرفدار انقلاب و مسئولین انقلاب را نیز نگران کرده بود به طوری که اکثر اعضای شورای انقلاب اعتقاد داشتند که دانشگاهها، کاملاً در دست گروهکها قرار گرفته و وضع به مرحلهٔ خطرناکی رسیده است. این موضوع را حتی

---

۱. سخی، زینوس؛ وضعیت دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی کشور از بهمن ماه ۱۳۵۷ تا بهمن ماه ۱۳۶۳.

۲. به نقل از: شرف‌زاده، محمد؛ بررسی عوامل استنباطهای متفاوت از اهداف انقلاب فرهنگی با تأکید بر حوزه علوم انسانی و دیدگاه بانیان انقلاب فرهنگی؛ ص ۲۴۲ (مصاحبه با دکتر احمد احمدی).

۳. همان‌جا.

۴. موسوی اردبیلی، عبدالکریم؛ غائلهٔ ۱۴ اسفند ۵۹، ظهور و سقوط ضد انقلاب؛ ص ۲۸۵.

افراد محافظه‌کار شورا نیز ابراز می‌کردند.[۱] در این مورد مهندس بازرگان معتقد است:

> در سال ۵۸ دانشکده‌های ما صحنهٔ مجادله و معارضهٔ دانشجویان وابسته یا طرفدار گروهها و احزاب سیاسی مختلف شده و چپیها و مجاهدین خلق میدان داران عمدهٔ معرکه بودند و علاوه بر این چپیها، بعضی از دانشکده‌های تهران را تبدیل به ستادهای جنگی یا مراکز جمع‌آوری و توزیع نفرات و مهمات برای کردستان و سایر نقاط مرزی، علیه دولت جمهوری اسلامی نموده بودند.[۲]

براساس برخی قوانین، باور عمومی نیروهای مسلمان نیز بر این بود که بسیاری از حوادث و رخدادهای سیاسی و اقداماتی که به نوعی برای مقابله با حاکمیت اسلامی انقلاب طراحی و برنامه‌ریزی می‌شد، در همین کانونهای دانشگاهی ریشه داشت. اقداماتی از قبیل برنامه‌ریزی و تدارکات،تجمعات و تظاهرات و راهپیماییهای سیاسی داخل و خارج از دانشگاه، تحریک و سازماندهی جریانات کارگری و کارمندی علیه مدیریتهای منصوب از طرف حاکمیت، تحریکات درون ارتش و حتی برنامه‌ریزی آشوبها و شورشهای قومی و خودمختاری طلبیهای کردستان، ترکمن صحرا، خوزستان و بلوچستان به نحوی به این کانونها منتسب می‌شد که البته بعضی از این سوءظنها از طریق مدارک و اسنادی که پس از انقلاب فرهنگی و پس از تصرف اماکن گروهها در دانشگاهها به دست آمد، تأیید شد.[۳] از طرف دیگر، با توجه به شرایط حاکم بر بخش مهمی از نیروهای مؤثر در نظام دانشگاهی که نوعی گرایش به نفی حاکمیت دولت و اعمال خودمختاری را به دنبال داشت، وزارت علوم و آموزش عالی طرحی تهیه و پیشنهاد نمود که ظاهراً در جهت تأمین استقلال دانشگاهها برنامه‌ریزی شده بود ولی انجمنهای اسلامی دانشجویی و نیروهای مذهبی وفادار به حاکمیت اسلامی انقلاب، آن را در جهت تأمین خودمختاری مذکور تلقی می‌کردند لذا عده‌ای از عناصر مهم این انجمنها در تهران با تشویق دکتر بهشتی برای یافتن راهکاری اساسی جهت بهبود نظام دانشگاهی

---

۱. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۳۴۴.

۲. بازرگان، مهدی؛ انقلاب ایران در دو حرکت؛ ص ۱۰۵ ـ ۱۰۶.

۳. رجوع کنید به: «پاره‌ای تصاویر از اقدامات گروههای سیاسی»، نشریهٔ دانشگاه انقلاب (جهاد دانشگاهی)؛ ۱۲ خرداد ۱۳۶۱، ص ۱۸ ـ ۲۳.

کشور، تعطیلات نوروزی در ابتدای سال ۵۹، را برای بحث و تبادل نظر در این مورد، مغتنم دانستند.[۱]

این تحرکات از سوی دانشجویان مسلمان، علاوه بر اینکه عکس‌العمل آنان در مقابل برخی اقدامات گروههای سیاسی مخالف و همچنین پاسخ مثبت آنان به تشویق برخی از سران حزب جمهوری اسلامی جهت تقویت فعالیت نیروهای اسلامگرا در دانشگاهها بود اما ریشهٔ اصلی آن را می‌توان در رهنمودهای امام‌خمینی به‌عنوان رهبر انقلاب دانست.

امام خمینی پس از پیروزی انقلاب در ایران ضمن انتقاد از وضعیت موجود دانشگاهها، خواستار تغییرات بنیادی در دانشگاهها شد.[۲]

وی در سخنان خود در روزهای اول انقلاب و در ملاقات با مسئولین و اساتید دانشگاهها به تبیین ضرورت و اهمیت موضوع، پرداخت و از همان روزهای اولیهٔ پیروزی انقلاب، مراکز آموزشی عالی کشور در کانون توجه ایشان قرار داشت. امام به مناسبتهای گوناگون در سخنان و پیامدهای خود رهنمودها و هشدارهای به موقع می‌دادند. به نحوی که می‌توان گفت وجه ایجابی اهداف انقلاب فرهنگی در رهنمودهای ایشان به صورت یک جریان به‌هم پیوسته متبلور است. در روزهای اولیه پس از پیروزی انقلاب، امام در پیامی به مناسبت بازگشایی مدارس در تاریخ ۵۷/۱۱/۳۰ فرمودند:

> کتابهای درسی را، چه دبستانی و چه دبیرستانی و چه دانشگاهی، تغییر اساسی داده و آنچه از عکس و مطالبی که به نفع استعمار و استبداد است تصفیه کنید؛ و دروس انقلابی و اسلامی که بچه‌های ما را بیدار و جوانان ما را مستقل و آزاده بار آورد جایگزین آن کنیم.[۳]

همچنین ایشان در پیام رادیو و تلویزیونی خود در تاریخ ۱۳۵۸/۱/۱۲ به مناسبت برقراری نظام جمهوری اسلامی ایران، بر ضرورت تحول در دانشگاه اشاره کرده و گفت:

> در جمهوری اسلامی باید دانشگاهها متحول بشود؛ دانشگاههای پیوسته، به

---

۱. حاضری، علی محمد؛ «تأملی در علل و پیامدهای انقلاب فرهنگی»، متین؛ ش ۸، ص ۹۱.
۲. رجوع کنید به: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س)؛ تبیان؛ دفتر ۴: دانشگاه و دانشگاهیان از دیدگاه امام خمینی.
۳. صحیفهٔ امام؛ ج ۶، ص ۱۹۴.

دانشگاههای مستقل متبدل بشود... فرهنگ استعماری، فرهنگ استقلالی بشود.[۱]

امام در طول بهار و تابستان ۱۳۵۸، با مشاهدهٔ وضعیت متشنج دانشگاه، بکرات بر تحول دانشگاه تأکید داشتند، از جمله در دیدار با دانشجویان شیراز در تاریخ ۱۳۵۸/۳/۱۶ می‌فرمایند:

دانشگاه مبدأ همه تحولات است،... از دانشگاه سعادت یک ملت و در مقابل سعادت، شقاوت یک ملت سر چشمه می‌گیرد. دانشگاه را باید جدیت کرد،... دانشگاه را درستش کنید، دانشگاه را اسلامی‌اش کنید[۲]

از دانشگاه باید سرنوشت یک ملت تعیین بشود. دانشگاه خوب یک ملت را سعادتمند می‌کند. و دانشگاه غیر اسلامی، دانشگاه بد، یک ملت را به عقب می‌زند.[۳]

سخنرانی امام در جمع گروهی از دانشجویان دانشگاه تهران، در مؤرخ ۱۳۵۸/۳/۲۳نیز حاوی نکات بسیار ارزنده و تعیین کننده است ایشان ضمن اشاره به فضای متشنج دانشگاهها که مانعی برای فعالیت علمی و تحصیل دانشجویان بود گفت:

آیا به نفع دانشگاه هست که جوانهای ما تحصیل نکنند؟ هر روز توی دانشگاه بیایند یک بساطی درست کنند، یک میتینگی درست کنند... اغتشاشی ایجاد کنند که جوانهای ما درس نخوانند؟...عدد شما بیشتر از آنهاست؛ حجت شما بالاتر از آنهاست... در دانشگاه، خیانتشان را می‌توانید واضح بکنید که خودشان بگذارند بروند... یک رئیس، یک معلم را که می‌بینید کمونیستی است بیرونش کنید از دانشگاه. من نمی‌گویم حالا جنگ بکنید با آنها،... اگر یکوقتی منتهی به این شد، به یک روز اینها را بیرونشان می‌کنیم!... می‌خواهیم حالا با ملایمت بشود... در هر صورت، من امیدوارم که مأیوس نباشید و با قدرت جلو بروید و با قدرت دانشگاه را خودتان اصلاح کنید. هر معلمی که می‌بینید انحراف دارد بروید با او صحبت کنید. دعوا نکنید... بگویید شماها اینکاره هستید و اینکاره نمی‌تواند در دانشگاه بیاید و

---

۱. همان؛ ص ۴۶۰.
۲. همان؛ ج ۸، ص ۶۴.
۳. همان؛ ص ۶۱.

رئیس دانشگاه یا استاد دانشگاه بشود.[۱]

امام در تاریخ ۱۳۵۸/۴/۱۶ در پیامی، استقرار و تداوم جمهوری اسلامی را در گرو تحول در دانشگاه دانسته و می‌فرمایند:

اگر دانشگاهها درست نشود و مدرسه‌های ما هم درست نشود، امید اینکه یک جمهوری اسلامی ما پیدا بکنیم نداریم.[۲]

پیام صریح حضرت امام در مؤرخ ۱۳۵۸/۶/۳۱، به مناسبت آغاز سال تحصیلی ۱۳۵۸-۵۹، نیز دل‌نگرانی و دغدغهٔ اصلی ایشان را از وضعیت موجود و ضرورت تحول در دانشگاهها را به وضوح نشان می‌دهد. امام در این پیام بر تغییر بنیادین نظام آموزشی کشور تأکید می‌کند و می‌گوید:

از مسائل مهم، که مقدمهٔ اصلاحات است، پاکسازی همه مراکز، خصوصاً مراکز فرهنگی و علمی است. و باید با شوراهایی مرکب از اشخاص دانشمند، متعهد، و مؤمن به انقلاب، و پشتیبانی رؤسا و استادان و دانشجویان و معلمان، مراکز علمی و تربیتی از عناصر فاسده و خدمتگزاران و سر سپردگان به رژیم سابق تصفیه شود؛ زیرا تا این عناصر - که به طور خودکار در خدمت اجانب هستند - در سطح وسیع کشور، خصوص مراکز علمی و تربیتی، تصفیه نشوند، نخواهیم توانست از استقلال فکری و درونی نجات پیدا کنیم؛ و در نتیجه نخواهیم توانست در هیچ یک از ابعاد مستقل باشیم...[۳] یکی از مسائل بسیار مهم در تمام دستگاهها، خصوصاً دانشگاهها و دبیرستانها، تغییرات بنیادی در... برنامه‌های تحصیلی، و روش آموزش و پرورش است، که دستگاه فرهنگ ما از غربزدگی و از آموزشهای استعمار نجات یابد... بدون تغییرات صحیح بنیادی و تحول فرهنگی و علمی امکان تحول فکری و روحی نیست. و باید با کوشش همه جانبه از طرف دولت و رؤسای دانشگاهها و فرهنگیان و جوانان دانشجو به مقصود نزدیک شویم.»[۴]

و در نهایت امام در پیام نوروزی خود در سیزده بند راجع به مسائل متعدد جامعه،

---

۱. همان؛ ص ۱۳۶، ۱۳۸ - ۱۳۹، ۱۴۲.
۲. همان؛ ج ۹، ص ۳.
۳. همان؛ ج ۱۰، ص ۸۲.
۴. همان؛ ص ۸۱.

نظریات ارشادی خود را اعلام نمود که بند ۱۱ پیام امام، به دانشگاه و مسائل آن اختصاص داشت.[۱]

باید انقلابی اساسی درتمام دانشگاههای سراسر ایران بوجود آید تا اساتیدی که در ارتباط با شرق و یا غربند تصفیه گردند و دانشگاه محیط سالمی شود برای تدریس علوم عالی اسلامی. باید از بدآموزیهای رژیم سابق در دانشگاههای سراسر ایران شدیداً جلوگیری کرد، زیرا تمام بدبختی جامعهٔ ایران در طول سلطنت این پدر و پسر از این بدآموزیها به وجود آمده است. اگر ما ترتیبی اصولی در دانشگاهها داشتیم، هرگز طبقهٔ روشنفکر دانشگاهی‌ای نداشتیم که در بحرانی‌ترین اوضاع ایران در نزاع و چند دستگی با خودشان باشند و از مردم بریده باشند و از آنچه که بر مردم می‌گذرد چنان آسان گذرند که گویی در ایران نیستند. تمام عقب ماندگیهای ما به خاطر عدم شناخت صحیح اکثر روشنفکران دانشگاهی از جامعهٔ اسلامی ایران بود، و متأسفانه هم اکنون هم هست. اکثر ضربات مهلکی که به این اجتماع خورده است از دست اکثر همین روشنفکران دانشگاه رفته‌ای، که همیشه خود را بزرگ می‌دیدند و می‌بینند و تنها حرفهایی می‌زدند و می‌زنند که دوست به اصطلاح روشنفکر دیگرش بفهمد، و اگر مردم هیچ نفهمند، نفهمند. زیرا دیگر... چیزی که مطرح است، خود اوست. برای اینکه بدآموزیهای دانشگاهی زمان شاه، روشنفکر دانشگاهی را طوری بار می‌آورد که اصولاً ارزشی برای خلق مستضعف قائل نبود و متأسفانه هم اکنون هم نیست.

روشنفکران متعهد و مسئول، بیایید تفرقه و تشتت را کنار گذارید و به مردم فکر کنید و برای نجات این قهرمانان شهید داده، خود را از شر «ایسم» «ایست» شرق و غرب نجات دهید. روی پای خود بایستید و از تکیه به اجانب بپرهیزید.

طلاب علوم دینی و دانشجویان دانشگاهها باید دقیقاً روی مبانی اسلامی مطالعه کنند و شعارهای گروههای منحرف را کنار گذارند و اسلام عزیز راستین را جایگزین تمام کج‌اندیشیها نمایند. این دو دسته باید بدانند اسلام خود مکتبی است غنی که هرگز احتیاجی به ضمیمه کردن بعضی از مکاتب به آن نیست. و همه باید بدانید که التقاطی فکرکردن خیانتی بزرگ به اسلام و مسلمین است که نتیجه و ثمره تلخ این

---

۱. همان؛ ج ۱۲، ص ۲۰۸.

> نوع تفکر در سالهای آینده روشن می‌گردد. باکمال تأسف گاهی دیده می‌شود که به علت عدم درک صحیح و دقیق مسائل اسلامی، بعضی از این مسائل را با مسائل مارکسیستی مخلوط کرده‌اند و معجونی بوجود آورده‌اند که به هیچ وجه با قوانین مترقی اسلام سازگار نیست. دانشجویان عزیز! راه اشتباه روشنفکران دانشگاهی غیرمتعهد را نروید و از مردم خود را جدا نسازید.(۱)

ب ـ روند اقدامات دانشجویان برای ایجاد تحول در نظام دانشگاهی

همان طورکه مشخص شد در پیام نوروزی امام، خط سیر و اهداف مشخص بود، اما در تعبیر یکی از فعالان دانشجویی در آن مقطع:

> اینکه چه کسی در راستای تحقق آن اهداف حرکت کند، مجهول بود؟ برداشت این بود که هر کس می‌تواند این مسئولیت را برعهده گیرد، حرکت را شروع کند. خلاصه با تحلیلهایی که صورت گرفت، نمایندگان انجمنهای اسلامی خودرا مخاطب پیام امام احساس کردند و در همان روزهای تعطیلات نوروز ۵۹ به شور نشستند و راههای گوناگون تحقق این امر را به دقت مورد بررسی قرار دادند. در واقع اعضای انجمنهای اسلامی به عنوان سربازان امام، احساس وظیفه و مسئولیت نمودند که به فرمایشات امام عمل نمایند. بنابراین هسته‌ای از دانشجویان متولی این کار شدند و جز تلاش برای فهم درست اهداف امام و برنامه‌ریزی، برای پیاده کردن منویات ایشان، هیچ هدف دیگری نداشتند، خلاصهٔ تلاش این بود که افراد از خودشان تفسیری نداشته باشند، بلکه پیام امام را درست بفهمند و درست برای تحقق آن برنامه ریزی کنند.(۲)

بعد از بررسیهای اولیه فوق، مسأله‌ای که مطرح می‌شد، چگونگی انجام این انقلاب در مناسب‌ترین شکل بود. پس از بررسیها و تحلیلهای اولیه، سه شیوهٔ کلی مطرح شد:

۱ـ نظام آموزشی کنونی پابرجا بماند و در کنار آن طرحی تدوین و هرگاه آماده شد، دانشگاهها براساس آن شروع به کار نمایند. (تغییر تدریجی نظام و بدون توقف آن)

۲ـ در کنار دانشگاههای موجود، مؤسسات آموزشی انقلابی و اسلامی نظیر

---

۱. همان؛ ص ۲۰۷ ـ ۲۰۸.

۲. انجمنهای اسلامی سازمانهای دانشجویان مسلمان دانشگاهها و مدارس عالی کشور؛ چگونه باید انقلابی اسلامی در تمام دانشگاههای سراسر ایران به وجود آید؛ بخش تحلیل، دفتر اول، ص ۱۶ ـ ۱۹؛ دفتر دوم، ص ۷.

دانشکدهٔ انقلاب اسلامی در دانشگاه ملی ایجاد گردد و براساس ضابطه‌های جدید استاد و دانشجو بپذیرد. (حرکت موازی)

۳ـ کلیهٔ کارهای آموزشی دانشگاهی متوقف اعلام شده و تازمانی که طرح نظام جدید آماده نگردد، دانشگاه شروع به کار ننماید.(توقف آموزشی و تعطیلی دانشگاهها)

روش اول را هیچ کس تأیید نمی‌کرد و معتقد بودند که تحول اساسی تنها در سایهٔ یک اقدام انقلابی امکانپذیر است و نه حرکتی لاک‌پشتی و تدریجی و طولانی، زیرا باید در دانشگاهها، کالبد شکافی و جراحی صورت گیرد.

روش دوم، یعنی حرکت موازی و ایجاد دانشکده‌های جدید براساس آموزه‌های اسلامی به موازات دانشکده‌های موجود قبلی، با خواست امام مبنی بر تحولی بنیادین، مغایرت داشت و لذا مورد پذیرش واقع نگردید.

و در نهایت پس از بررسیهای زیاد مسلّم گردید که در شرایط انقلابی موجود، شیوهٔ سوم، بهترین روش برای آغاز این انقلاب اساسی خواهد بود. می‌توان علل آن را، زیانبار بودن تداوم نظام دانشگاهی موجود، جوّ آماده برای انقلاب فرهنگی بین نیروهای مسلمان پس از پیام نوروزی امام، ایجاد شرایطی که نیروهای مسئول و متعهد بتواند در برنامه‌ریزیهای آموزشی و همچنین سازندگی در دیگر نهادهای نیازمند کشور با فراغت کامل مشغول گردند و نظایر اینها ذکر نمود.[۱]

به هر تقدیر، روش سوم انتخاب شد و موضوع با دانشجویان مستقر در لانهٔ جاسوسی امریکا هم مطرح شد و مقرر شد موضوع و برنامهٔ اجرای توقف فعالیت دانشگاهها در سطح نمایندگان تام‌الاختیار انجمنهای اسلامی دانشگاههای تهران مطرح و تصمیم‌گیری شود. سرانجام طرحی تنظیم و تقسیم کار صورت گرفت که این طرح در موعد مناسب پیاده شود.[۲]

اما قبل از اینکه طرح انحلال دانشگاهها پیاده و عملی شود.این طرح توسط عناصر نفوذی انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاهها و مدارس عالی، که هواداران مجاهدین

---

۱. رجوع شود به: شرف‌زاده، محمد؛ بررسی عوامل استنباطهای متفاوت از اهداف انقلاب فرهنگی با تأکید بر حوزه علوم انسانی و دیدگاه بانیان انقلاب فرهنگی؛ ص ۲۵۹ ـ ۲۶۱ (مصاحبه با برخی دانشجویان عضو انجمن اسلامی).

۲. همان‌جا.

خلق بودند، لو رفته و طی اعلامیه‌ای منتشر شد.

با لو رفتن مباحث و تصمیماتی که در جهت تحقق گام به‌گام این حرکت آغاز شده بود تقابلها تصریح و تشدید شد. به این ترتیب بود که انجمنهای اسلامی ندای تحریم کلاسهای را سر دادند و با نزدیک شدن خرداد ماه، تحریم امتحانات پایان ترم در دستور کار قرار گرفت، جناح مقابل که از طریق عوامل نفوذی تا حدودی به مقاصد جناح اسلامی پی برده بود، تحرکات را آغاز نمود.

در این گیرودار، درگیری بین نیروهای چپگرا و مسلمان بیشتر شده بود به سبب اغتشاشات عظیم در دانشگاه و برخوردهای حاد و خطرناک، وزارت کشور و شهربانی جمهوری اسلامی طی بخشنامه‌ای در مؤرخ ۱۳۵۹/۱/۱۹ فعالیتهای گروههای سیاسی را در دانشگاه ممنوع نمود.[۱]

این بخشنامه هیاهوی عظیمی در پی داشت.[۲]

یکی دیگر از حوادثی که بهانهٔ لازم را دست گروهکها داده و بدین بهانه بیشتر سعی در درگیری و لوث کردن حرکت انقلاب فرهنگی داشتند، ماجرای نوارهای حسن آیت (یکی از اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی) بود. این نوارها و گفتگوها توسط یکی از وابستگان به گروه مجاهدین خلق تهیه شده و در اختیار بنی‌صدر قرار گرفته بود. بی‌پردگی بیان آیت و بیان طرحهایی که برای تسلط بر نهادها و تأسیسات مختلف در نظر داشت، همراه با شیوه‌های پیشنهادی او برای مقابله با بنی‌صدر و کمونیستها و مجاهدین خلق، به‌گونهٔ یک کودتای در دست اقدام از سوی بنی‌صدر و اطرافیانش مطرح شد. در این نوار بر بسته شدن دانشگاهها بعد از نیمهٔ خرداد اشاره می‌شود. این موضوع سوژهٔ مناسبی برای روزنامهٔ انقلاب اسلامی (وابسته به بنی‌صدر) و مجاهدین بود که آن را به عنوان توطئهٔ یک جریان سیاسی مطرح سازند.

البته آیت، نوار مذکور را تحریف شده دانست و حزب جمهوری اسلامی نیز اعلام کرد که مطالب آیت نظر شخصی ایشان بوده و به هیچ وجه با حزب جمهوری اسلامی

---

۱. موسوی اردبیلی، عبدالکریم؛ غائلهٔ ۱۴ اسفند ۵۹، ظهور و سقوط ضد انقلاب؛ ص ۲۸۳.
۲. همان؛ ص ۲۸۵.

ارتباط ندارد و دفتر تحکیم وحدت (انجمنهای اسلامی و سازمانهای دانشجویان مسلمان دانشگاهها و مدارس عالی کشور) نیز در رابطه با نوار آیت طی اطلاعیه‌هایی ضمن تأکید بر اینکه گروههای مختلف درصدد بهره‌برداری از اقدامات انقلابی دانشجویان می‌باشند بر استقلال علمی دانشجویان مسلمان تأکید کردند.[۱]

در این شرایط شورای سرپرستی دانشگاه تهران به اتفاق دکتر حبیبی، وزیر فرهنگ و آموزش عالی، در ساختمان نخست‌وزیری حضور پیدا کرده در یک جلسه گفتگو با ابوالحسن بنی‌صدر رئیس جمهور، شرکت کردند. در این جلسه مسائلی از طرف شورای سرپرستی دانشگاه تهران منجمله آزادی دانشگاه و امنیت آن مطرح گردید.[۲]

به هر حال در این شرایط متشنج، بر هم خوردن سخنرانی یکی از اعضای شورای انقلاب (هاشمی رفسنجانی) در تبریز زمینهٔ اصلی را برای تحولات فراهم آورد.

آقای هاشمی رفسنجانی در تاریخ ۱۳۵۹/۱/۲۶ در تالار اجتماعات دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه تبریز حضور یافت و برای دانشجویان، دربارهٔ مبانی فکری اسلام به سخنرانی پرداخت و سپس اهداف و بنیادهای انقلاب اسلامی را تشریح نمود. اما به ناگاه گروهی از دانشجویان هوادار مجاهدین و کمونیستها به طرح مسائلی در مخالفت با سخنان هاشمی و انتقاد از انقلاب پرداخته و با سردادن شعارهایی، جلسه را به تشنج کشیدند، این موضوع باعث شد تا گروهی دیگر از دانشجویان مسلمان با آنان برخورد کنند و زد و خوردی آغاز شود. در این درگیری درهای تالار سخنرانی شکسته شد و هاشمی خطابه خود را قطع و جلسه را ترک کرد.

این برخورد تعرض‌آمیز دامنهٔ وسیعی داشت. نخست روحانیون و مردم تبریز آن را محکوم کردند. حتی بخشی از بازار تبریز در اعتراض به این درگیری تعطیل شد. بویژه آیت‌الله مدنی در این باره به صورت دامنه‌داری به افشاگری و انتقاد پرداخت. موجهای انتقاد و مخالفت با گروهکها در دانشگاه تبریز و خارج از آن ادامه یافت.

راهپیماییهای اعتراض‌آمیز صورت پذیرفت و طی روزهای بعد دانشگاه تبریز

---

۱. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۲۱۹.

۲. موسوی اردبیلی، عبدالکریم؛ غائلهٔ ۱۴ اسفند ۵۹، ظهور و سقوط ضد انقلاب؛ ص ۲۸۵.

دگرگون شد. ساختمان مرکزی دانشگاه تبریز توسط اعضای سازمان دانشجویان مسلمان و انجمن اسلامی کارگران و کارمندان این دانشگاه تصرف شد. متصرفان طی اعلامیه‌هایی ضمن اعتراض به واقعهٔ اخیر، خواستار تصفیه و پاکسازی دانشگاه شدند. مردم نیز از این خواستها حمایت کردند و کلاسهای درس تعطیل شد.[۱]

به دنبال آن در تهران نیز، درگیریهایی بین انجمنهای اسلامی دانشجویان و گروهکهای دیگر در مؤرخ ۱۳۵۹/۱/۲۷ در دانشگاه تربیت معلم رخ داد و در روز بعد دانشگاههای مختلف در تهران و دیگر شهرها به وسیله اعضای شوراهای اسلامی به اشغال در آمد. و در ادامه دامنهٔ این حرکت به شهرهای شیراز، بابلسر، تبریز و مشهد کشیده شد و آنها نیز دانشگاهها را تعطیل کردند. به دنبال آن در تهران نیز دانشگاه متحدین (الزهرا)، تربیت معلم، علم و صنعت، و چند مدرسه عالی دیگر کاملاً تا روز سی‌ام فروردین به تصرف دانشجویان عضو انجمنهای اسلامی در آمد.[۲]

به دنبال این وقایع در روز شنبه سی‌ام فروردین ماه ابوالحسن بنی‌صدر به اتفاق اعضای شورای انقلاب، با حضرت امام دیدار و گفتگو نمودند و در پایان اطلاعیه‌ای انتشار دادند که در آن ضمن اشاره به نیاز کشور به ایجاد تحولات بنیادی در نظام آموزش کشور و تأکید بر ناامنی موجود در دانشگاهها که زمینهٔ هر نوع تحول را مانع شده است، آمده بود: شورای انقلاب در این امر اصرار دارد که هر چه زودتر دگرگونی بنیادی در نظام آموزش عالی به‌وجود آید و بدین منظور برنامه‌ریزی را که امروز جمعه ۲۹ فروردین ماه ۵۹ به تصویب حضرت امام رسیده است، به مرحله عمل در می‌آورد. در این اعلامیه آمده است:

۱ـ ستادهای عملیاتی گروههای گوناگون، دفترهای فعالیت و نظایر آنکه در دانشگاهها و دانشکده‌ها و مؤسسات آموزش عالی مستقر شده‌اند، در ظرف ۳ روز از صبح شنبه ۱۳۸۰/۱/۳۰ تا پایان روز دوشنبه ۱۳۵۹/۲/۱ برچیده شود. چنانچه تا پایان این مهلت تأسیسات مذکور برچیده نشود شورای انقلاب مصمم است که همه با هم

---

۱. رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب؛ ص ۳۴۶.

۲. همان؛ ص ۲۸۶.

یعنی رئیس جمهور و اعضای شورا و مردم را فراخواند و همراه با مردم در دانشگاهها حاضر شوند و این کانونهای اختلاف را برچینند.

۲ـ دانشگاهها و مدارس عالی باید ترتیبی دهند که امتحانات تا چهاردهم خرداد پایان یابد و از ۱۵ خرداد دانشگاهها تعطیل خواهد شد تا فرصت کافی برای تهیهٔ برنامه و نظام آموزش بر پایهٔ معیارهای انقلابی داشته باشد و پذیرش دانشجویی براساس موازین جدید انجام خواهد گرفت.

۳ـ هرگونه استخدام از هم اکنون متوقف شود.[۱]

در آخرین روز فروردین، شورای انقلاب بعد از جلسه فوق العاده‌ای، طی پیامی از دانشگاهیان و دانشجویان خواست، دانشگاهها و موسسات آموزش عالی کشور را ترک کنند و بنی‌صدر در این ارتباط از گروههای مسلح در دانشگاهها خواست که از هر نوع تیراندازی به سوی مردم خودداری کنند و تصمیمات شورای انقلاب را عملی سازند.[۲]

به دنبال مصوبهٔ شورای انقلاب مبنی بر برچیدن مراکز فعال گروههای سیاسی در دانشگاه، درگیریهای شدیدی بین دانشجویان انجمن اسلامی و گروههای سیاسی دانشگاههای مختلف از جمله دانشگاه تربیت معلم، علم و صنعت، پلی‌تکنیک، صنعتی شریف و ملی رخ داد. برخی از گروههای سیاسی، دفاتر خود را تخلیه نموده ولی برخی گروههای چپگرا دفاتر خود را تخلیه نکرده و مقاومت می‌نمودند. در پی مقاومت و درگیری شدید در برخی دانشگاهها از جمله دانشگاه تربیت معلم، مردم با دعوت بنی‌صدر، رئیس جمهور، و شورای انقلاب، در اطراف دانشگاه حضور یافتند و با شعارهایی همچون «برو گمشو کمونیست»، «فرهنگ امریکایی نابود باید گردد»، «دانشگاه اسلامی ایجاد باید گردد» خواستار اجرای مصوبه شورای انقلاب شدند. در اثر درگیریها تعدادی نیز مجروح شدند. از جمله در درگیریهای دانشگاه تربیت معلم یک نفر کشته و بیش از ۳۰ نفر زخمی و مجروح شدند. آخرین درگیریها بین طرفداران گروه کمونیستی پیکار و دانشجویان مسلمان در دانشگاه تهران رخ داد و سرانجام با کمک

---

۱. همان‌جا.
۲. همان‌جا.

مردم دانشگاهها به دست دانشجویان عضو انجمنهای اسلامی و نیروهای دفتر تحکیم وحدت افتاد و آنان تعطیلی دانشگاه را از ۱۶ خرداد ۵۹ اعلام نمودند. تا فرصتی برای تحولات بنیادین در نظام آموزش عالی فراهم گردد.[۱]

در تاریخ ۱۳۵۹/۲/۱ دهها هزار تن از دانشجویان و طبقات مختلف مردم به دعوت انجمنهای اسلامی دانشگاه، مقابل حسینیهٔ ارشاد به طرف اقامتگاه امام در خیابان دربند حرکت کردند و به سخنان امام گوش فرا دادند. امام در این سخنان ضمن بیان مقصود از اصلاح دانشگاه، حمایت خود را از اقدام دانشجویان اعلام داشت و گفت:

> بعضی گمان کردند... که علوم دو قسم است... علم هندسه یکی اسلامی است، یکی غیر اسلامی است. علم فیزیک یکی اسلامی است، یکی غیر اسلامی... و بعضی توهّم کردند که اینها که قائلند به اینکه باید دانشگاهها اسلامی بشود؛ یعنی فقط علم فقه و تفسیر و اصول در آنجا باشد... اینها اشتباهاتی است که بعضی می‌کنند، یا خودشان را به اشتباه می‌اندازند. آنچه که ما می‌خواهیم بگوییم این است که دانشگاههای ما، دانشگاههای وابسته است... دانشگاههای ما اشخاصی را که تربیت می‌کنند، تعلیم می‌کنند اشخاصی هستند که غربزده هستند.... و جوانهای ما را غربزده بار می‌آورند. ما می‌گوییم که دانشگاههای ما یک دانشگاههایی که برای ملت ما مفید باشد، نیست.... در این پنجاه سال نتوانستیم... خودکفا باشیم... می‌خواهیم بگوییم که دانشگاههای ما باید در احتیاجاتی که ملت دارند، در خدمت ملت باشند، نه در خدمت اجانب... دانشگاههای ما اخلاق اسلامی ندارد.
>
> ما می‌خواهیم که اگر ملت ما در مقابل کمونیست ایستاد، تمام دانشگاهیهای ما هم در مقابل کمونیست بایستند.... معنی اسلامی شدن دانشگاه این است که استقلال پیدا کند... ما از حصر اقتصادی نمی‌ترسیم. ما از دخالت نظامی نمی‌ترسیم. آن چیزی که ما را می‌ترساند وابستگی فرهنگی است. ما از دانشگاه استعماری می‌ترسیم. من آن چیزی را که شورای انقلاب و رئیس جمهور گفته‌اند... راجع به اینکه باید دانشگاه از این جهاتی که در آن هست بیرون برود تا مستقل بشود... پشتیبانی می‌کنم.[۲]

---

۱. همان؛ ص ۲۸۸ - ۲۹۲.

۲. صحیفهٔ امام؛ ج ۱۲، ص ۲۴۸ - ۲۵۲.

ج ـ فرمان تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی از سوی امام خمینی و اقدامات ستاد

آخرین حرکت تاریخی،در امور مربوط به دانشگاهها با فرمان مهم امام خمینی مبنی بر تشکیل «شورای انقلاب فرهنگی» محقق شد. این شورا موظف بود زمینه‌های تحول و اسلامی شدن دانشگاهها و دگرگون سازی شرایط را فراهم نماید.

متن فرمان امام به شرح ذیل می‌باشد:

مدتی است ضرورت انقلاب فرهنگی که امری اسلامی است و خواست ملت مسلمان می‌باشد، اعلام شده است و تاکنون اقدام مؤثر اساسی انجام نشده است و ملت اسلامی و خصوص دانشجویان با ایمان متعهد،... نگران اخلال توطئه گران، که هم اکنون گاه گاه آثارش نمایان می‌شود و ملت مسلمان و پایبند به اسلام خوف آن دارند که خدای نخواسته فرصت از دست برود و کار مثبتی انجام نگیرد، و فرهنگ همان باشد که در طول مدت سلطه رژیم فاسد کارفرمایان بی‌فرهنگ، این مرکز مهم اساسی را در خدمت استعمارگران قرار داده بودند، که از دستاوردهای دانشگاهها به خوبی ظاهر می‌شود که جز معدودی متعهد و مؤمن که علی‌رغم خواست دانشگاهها در خدمت کشور و اسلام بودند، دیگران جز ضرر و زیان چیزی برای کشور ما بار نیاوردند؛ و ادامه این فاجعه که مع‌الاسف خواست بعض گروههای وابسته به اجانب است، ضربه‌ای مهلک به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی وارد خواهد کرد، و تسامح در این امر حیاتی، خیانت عظیم بر اسلام و کشور اسلامی است. براین اساس به حضرات آقایان محترم محمد جواد باهنر، مهدی ربانی املشی، حسن حبیبی، عبدالکریم سروش، شمس آل‌احمد، جلال‌الدین فارسی و علی شریعتمداری مسئولیت داده می‌شود تا ستادی تشکیل دهند و از افراد صاحبنظر متعهد، از بین اساتید مسلمان و کارکنان متعهد و دانشجویان متعهد با ایمان و دیگر قشرهای تحصیلکرده، متعهد و مؤمن به جمهوری اسلامی دعوت نمایند تا شورایی تشکیل دهند و برای برنامه‌ریزی رشته‌های مختلف و خط مشی فرهنگی آیندهٔ دانشگاهها، بر اساس فرهنگ اسلامی و انتخاب و آماده‌سازی اساتید شایسته متعهد و آگاه و دیگر امور مربوط به انقلاب آموزشی اسلامی اقدام نمایند. بدیهی است بر اساس مطالب فوق دبیرستانها و دیگر مراکز آموزشی که در رژیم سابق با آموزش و پرورشی انحرافی و استعماری اداره می‌شد، تحت رسیدگی دقیق قرار گیرد تا فرزندان عزیزم از آسیب و

انحراف مصون گردند. از خداوند متعال توفیق آقایان را در این امر مهم مسئلت می‌نمایم و عظمت اسلام و کشورهای اسلامی را خواهانم.[۱]

از همان ابتدا تشکیل شورای انقلاب فرهنگی، بحثهای مختلفی در خصوص اهداف این شورا و محدودهٔ عمل آن مطرح بود برخی از اعضا، انقلاب فرهنگی را ایجاد تحولی بنیادین در همه عرصه‌های فرهنگی جامعه می‌دانستند و برخی از انقلاب آموزشی و ایجاد یک رفرم آموزشی در دانشگاهها به عنوان هدف اصلی یاد می‌کردند و انقلاب فرهنگی هدایت شده را ناممکن می‌دانستند.[۲]

در نهایت نیز غلبه با گروه دوم بود و اهداف انقلاب فرهنگی به افقهای ملایمتر و نهایتاً یک رفرم آموزشی در دانشگاهها سوق پیدا کرد که این اقدامات، دانشجویان انجمنهای اسلامی را که دارای روحیه‌ای آرمانگرا بودند، اقناع نمی‌کرد.[۳] یکی از محققین معتقد است از همان آغاز تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی، کسانی مسؤلیت هدایت و مدیریت این حرکت را عهده‌دار شدند که اهداف و انتظارات و توقعاتشان از این حرکت با بانیان و طراحان و آغازگران اولیه تفاوتهایی اساسی داشت. به گفتهٔ وی بزرگانی که از طرف امام متصدی این امر شدند لزوماً نه به لحاظ اعتقادی و همسویی همه جانبه با بانیان و اهداف حرکت بلکه، عمدتاً به لحاظ اینکه آنها از خیل شخصیتهای علمی ـ فرهنگی کشور بوده و احتمالاً کمترین تعارضها را با بانیان داشتند، انتخاب شدند و این امر که اجتناب‌ناپذیر نیز می‌نمود، این حرکت را به نحوی جدی در افقهایی به مراتب نازلتر یا تعدیل‌شده‌تر از انتظارات بانیان، هدایت نمود.[۴]

د ـ نتایج انقلاب فرهنگی

شورای انقلاب طی مدت فعالیت خود اقداماتی را جهت تحول در ساختار آموزشی پژوهشی دانشگاهها و جهت‌دهی مجدد آنها آغاز کرد که می‌توان اقدامات آن را در چند

---

۱. همان؛ ص ۴۳۱ ـ ۴۳۲.

۲. رجوع شود به: دیدگاههای دکتر علی شریعتمداری، دکتر حسن حبیبی، دکتر احمدی، سروش، در مورد انقلاب فرهنگی در دانشگاه انقلاب؛ ش ۲۴ (خرداد ۶۲)، ص ۵.

۳. حاضری، علی محمد؛ همان، ص ۹۳.

۴. همان؛ ص ۹۲.

سطح طبقه‌بندی نمود:

د ـ۱ـ تحول در برنامه‌ریزی آموزشی

بحث تحول در برنامه‌ریزی آموزشی و متناسب کردن آن با اهداف و نیازهای جامعه و اهداف انقلاب اسلامی یکی از دغدغه‌های مهم متولیان فرهنگی بود. به این منظور اقداماتی در چندین سطح آغاز شد. از یکسو، بحث بازنگری دربارهٔ رشته‌های مختلف مورد توجه قرار گرفت.

برخی با نگرشی تأسیسی و با تقسیم کردن همه علوم به اسلامی و غیراسلامی، معتقد بودند که علوم انسانی معاصر در دامان مادیگری رشد کرده و باید علوم اسلامی در بستری متفاوت رشد کند. بنابراین بر یک دگرگونی اساسی در مبانی و روشهای علوم انسانی تأکید می‌کردند و برخی دیگر علوم انسانی را تنها حوزهٔ مورد نظر برای تحول ذکر می‌کردند.

امام خمینی ضمن رد این نوع نگرشها آن را اشتباه دانسته و اسلامی شدن دانشگاه را به معنای نفی وابستگی دانشگاهها مورد تأکید قرار دادند و خواستار ایجاد بستری در دانشگاهها شدند که تربیت شده‌های آن افراد مستقلی باشند که به منافع ملی بیندیشند و به ارزشهای انسانی پایبند باشند.[۱]

به هر حال در این راستا شورای انقلاب فرهنگی به بازنگری در برنامه‌ریزی علوم انسانی پرداخت و تلاش نمود با افزودن و یا کاستن برخی دروس و تغییر رئوس اساسی دروس، تغییراتی را در این رشته‌ها در جهت تطبیق دروس با نیازهای کشور ایفا کند و زمینه را برای رشد و تربیت نیروهای خلاق در عرصه‌های مختلف علمی کشور فراهم آورد.

از سوی دیگر، به منظور آشنا کردن دانشجویان با فرهنگ اسلامی و تقویت مبانی تربیت معنوی و اخلاقی و آشنایی آنان با مبانی نظری و تاریخ انقلاب اسلامی، دروسی

---

۱. رجوع شود به: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)؛ تبیان؛ دفتر ۴: دانشگاه و دانشگاهیان از دیدگاه امام خمینی؛ ص ۱۸۶-۱۸۷.

تحت عنوان دروس عمومی در تمام رشته‌های دانشگاهی پیش بینی شد.

بدین منظور دروسی چون معارف اسلامی، تاریخ اسلام، اخلاق اسلامی، تحلیل انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن برای کلیه رشته‌های دانشگاهی پیش‌بینی و به سقف دروس و واحدهای معمول اضافه شد. همچنین در بسیاری از رشته‌های علوم انسانی و به عنوان مبانی اسلامی آن رشته‌ها یا به عنوان ریشه و سوابق علمی این موضوعات نزد اندیشمندان و متفکرین مسلمان در قرون گذشته متناسب با هر رشته درسهایی خاص به‌عنوان دروس تخصصی منظور گشت. به منظور تدریس دروس عمومی مرتبط با معارف دینی و نیز دروس اسلامی منظور شده در برنامهٔ رشته‌های علوم انسانی تعدادی از اساتید و طلاب تحصیل کرده در سطوح میانی نظام حوزوی به دانشگاهها دعوت شدند وبه این ترتیب حضور عناصر روحانی و حوزوی در نظام درسی و فعالیتهای آموزشی ـ پرورشی دانشگاهها گسترش یافت.

به منظور تأمین و تربیت روحانیون ذیصلاح برای تصدی امور فوق‌الذکر در مراکز حوزوی نیز تحولاتی صورت گرفت و مراکزی چون مرکز تربیت مدرس در مدرسهٔ دارالشفاء و نیز نهادهای حوزوی ـ دانشگاهی که متأثر از نظام دانشگاهی ساماندهی شده بودند، به وجود آمدند. تأسیس دانشگاه امام صادق و مدرسه عالی شهید مطهری در تهران و نیز مرکز آموزش و پژوهشی امام خمینی و دانشگاه مفید و دانشگاه باقرالعلوم(ع) در قم از نمونه‌های برجسته این نوع اقدامات محسوب می‌شوندکه البته در تأسیس آنها توجه به نیازهای عامتر جامعه در سایر بخشها نیز مورد عنایت بوده است.

د ـ۲ـ تلاش برای ایجاد نهادهای پشتیبانی کنندهٔ آموزشی در دانشگاهها

در این راستا تأسیس مرکز نشر دانشگاهی یکی از اقدامات مهم شورا بود، تأسیس این مرکز در اسفند ۵۹ به منظور دستیابی به متون و منابع درسی جدیدتر و استفاده از آخرین دستاوردهای دانش روز و نیز رهایی از جزوه‌هایی قدیمی وکمّ وکیّف معمول اساتید در نظام دانشگاهی پیش از انقلاب و همچنین استفادهٔ شایسته از اساتید در دوران تعطیلات

دانشگاهها بود. تعداد قابل توجهی از کتب و منابع علمی توسط این مرکز شناسایی و برای ترجمه به اساتید سپرده شد. ایدهٔ اولیه این حرکت از جنبشی که دربارهٔ ترجمهٔ متون ایرانی و یونانی در قرون اولیهٔ اسلام توسط مسلمانان به وجود آمد و پایهٔ تمدن اسلامی بنیان نهاده شد، نشات گرفته بود. از نظر بانیان انقلاب فرهنگی این حرکت نیز مقدمه‌ای برای جهش عظیم وبنای تمدن اسلامی در رنسانس انقلاب اسلامی بود.[۱]

تأسیس سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) نیز یکی از اقدامات دیگر بود. با تأسیس مرکز نشر دانشگاهی مشکلات منابع درسی در حوزهٔ غیرعلوم انسانی تا حدودی برطرف گشت و پیشرفت قابل توجهی نمود ولی در علوم انسانی اتکا به ترجمهٔ کتب غربی چندان قابل توجه نبود، لذا با چند سال تأخیر در سال ۱۳۶۳ این سازمان تأسیس شد تا با استفاده از همکاری اساتید حوزه و دانشگاه، کتب علوم انسانی دانشگاهها تألیف و تدوین گردد.[۲]

در همین راستا وحدت حوزه و دانشگاه هم به عنوان یک هدف و هم به عنوان یک مکانیسم و وسیلهٔ تحقق اهداف انقلاب فرهنگی گامی مؤثر در این راه بوده است.

بسیاری از نیروهای دانشگاهی نیز به دلیل دلبستگی قوی به معارف اسلامی خواستار همکاری حوزه و دانشگاه جهت بازسازی علوم انسانی بودند و در این راستا بر استفاده از اساتید حوزه در تدریس دروس معارف اسلامی، تشکیل سمینارهای متعدد تحت عنوان وحدت حوزه و دانشگاه و اردوهای عقیدتی سیاسی و ارتباطات این دو مرکز تأکید می‌کردند.

این همکاری همواره مورد تأکید امام خمینی نیز بود و ایشان به‌عنوان یک همکاری استراتژیک از آن یاد می‌کرد و آن را ابزاری برای یافتن راهکاری برای حل مشکلات می‌دانست.

براین اساس به منظور افزایش ارتباط گفتمانی بین اساتید حوزه و دانشگاه و تدارک بخشی از محتوای علمی مناسب در رشته‌های علوم انسانی، دفتر همکاری حوزه و

---

۱. نگاه کنید به: مجله فرهنگ انقلاب؛ ش ۱ (سال ۱۳۵۹)، ص ۴۲.

۲. رجوع شود به: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، فهرست انتشارات «سمت» تا اردیبهشت ۱۳۸۰.

دانشگاه تأسیس گشت و نشستهای علمی مشترک بین تعدادی از اساتید هر یک از رشته‌های علوم انسانی و صاحبنظران حوزوی علاقمند به مباحث آن رشته ساماندهی شد.(۱)

دفتر همکاری حوزه و دانشگاه به وسیله شورای مدیریتی مرکب از سه نفر از مسئولین «مؤسسه در راه حق» در قم و نمایندهٔ ستاد انقلاب فرهنگی اداره می‌شد. براساس طرحی قرار بود که این دفتر طی دوسال و با مشارکت یکصد تن از اساتید دانشگاه به تبادل نظر در مورد مسائل علوم انسانی و نحوهٔ تحول بنیادین در آن بپردازد و در نهایت نتایج مباحثات خود رادر قالب کتابهایی تدوین کند تا راهنمای تدوین کتب درسی دانشگاهها شود اما از همان ابتدا نگرشهای متفاوت به علوم انسانی از یکسو و عدم آشنایی بسیاری از نیروهای حوزه‌ها با مبانی دروس دانشگاهی از سوی دیگر باعث کندی کار شد.(۲)

د ـ ۳ـ تلاش برای ایجاد پیوند بین آموزش و پژوهش

یکی از انتقادات اساسی وارد به نظام دانشگاهی پیش از انقلاب عدم توان پاسخگویی به نیازهای پژوهشی جامعه بود. لذا جهاد دانشگاهی در ۱۶ مرداد ۵۹ برای رفع اینگونه مشکلات و ارتباط هر چه بیشتر تحقیقات بانیازهای جامعه و سود جستن از روحیهٔ جهادی در فعالیتهای علمی ـ پژوهشی تأسیس گشت و موارد زیر را به‌عنوان اهداف دنبال کرد:

۱ـ ایجاد ارتباط بین دانشگاه و نیازهای ملموس جامعه؛

۲ـ کوشش برای تأمین کادر تحقیقاتی و اجرایی جهاد سازندگی و سایر نهادهای انقلابی که در جهت حل مسائل محرومترین اقشار جامعه فعال بودند؛

۳ـ کوشش در حل مسائل اجتماعی و اقتصادی کشور، با استفاده از نیروی فکری دانشگاهها به صورت طرحهای ضربتی و درازمدت در جهت خودکفایی و بالنتیجه

---

۱. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه؛ کارنامه دفتر همکاری حوزه و دانشگاه؛ ۱۳۶۱.

۲. شرف‌زاده، محمد؛ بررسی عوامل استنباطهای متفاوت از اهداف انقلاب فرهنگی با تأکید بر حوزه علوم انسانی و دیدگاه بانیان انقلاب فرهنگی؛ ص ۳۵۲.

استقلال کشور.[۱]

در مجموع، جهاد دانشگاهی پیشتاز تدارک فضایی برای شناسایی نیازها و مشکلات جامعه بویژه در ابعاد اقتصادی و صنعتی بوده و بدین طریق تلاش کرد تا انگیزه و روح تحقیق و تتبع و نوآوری را در سطحی وسیع، بسط و گسترش دهد و دستاوردهای ارزنده‌ای نیز از خود بر جای گذارد.

د ـ ۴ـ راه‌اندازی و گسترش دوره‌های تحصیلات تکمیلی در کشور

فقدان خودباوری علمی بر فضای آموزشی پژوهشی کشور در سالهای قبل از انقلاب موجب شده بود به استثنای معدود رشته‌هایی چون ادبیات فارسی، دوره‌های تحصیلات تکمیلی در داخل کشور جدی گرفته نشود و در سطوح نهایی تحصیلات عمدتاً به خارج و سیاست اعزام دانشجو به خارج متکی باشیم و این وضعیت به هیچ وجه با انتظارات و آرمانهای استقلال‌گرایانه بعد از انقلاب سازگار نبود. از سوی دیگر، با عزیمت تعدادی از اساتید به خارج و نیز پاکسازیهای بعد از انقلاب که در موج اولیه انقلاب فرهنگی نیز تشدید شد، نظام دانشگاهی با کمبود شدید اساتید مواجه شده بود که طبیعتاً نمی‌توانست از طریق تداوم سیاستهای گذشته که متکی به اعزام دانشجو به خارج بود، رفع گردد.

در این وضعیت به منظور رفع این مشکل تلاش گردید تا این دوره‌ها راه اندازی شود.

اما از آنجا که استفادهٔ بهینه از امکانات محدود و پراکنده دانشگاهها بویژه در مقوله استاد و نیروی انسانی نوعی بهره‌برداری متمرکز و ستادی از این امکانات را ایجاب می‌کرد و از سوی دیگر، علاوه بر بعد علمی، پرورش معنوی و غنای ایدئولوژیک و به عبارتی تعهد دینی کادرهای آیندهٔ نظام دانشگاهی نیز بشدت مورد توجه بود، دانشگاه تربیت مدرس (که در آن دوره به علت تأثیرپذیر بودن شدید از بومی‌گرایی، مدرسه تربیت مدرس نامیده می‌شد) در اسفند ۱۳۶۰ تأسیس گشت. این دانشگاه در حقیقت

---

۱. برای آگاهی از اهداف و سوابق تأسیس جهاد دانشگاهی که از ابتدا به عنوان دفتر جذب نیروی انسانی در ستاد انقلاب اسلامی تأسیس شد رجوع کنید به: ستاد انقلاب فرهنگی؛ فرهنگ انقلاب؛ ش ۱ (سال ۱۳۵۹)، ص ۱۳.

اولین دانشگاه در ایران است که به دوره‌های تحصیلات تکمیلی اختصاص یافت. همچنین در اهداف و برنامه‌های اولیهٔ خود آیینه‌ای است که به نحوی نسبتاً جامع، مولود انقلاب فرهنگی می‌باشد. هر چند این دانشگاه در تداوم حرکت خود به علل گوناگون از اهداف و انتظارات اولیه فاصله بسیار گرفت اما این دانشگاه با پایه‌ریزی تحصیلات تکمیلی داخل کشور تاحد بسیار زیادی طلسم ناباوری را شکست. تا سال ۷۹، در سطح کارشناسی ارشد حدود ۲۹۰ و در مقطع دکترا ۱۴۸ رشته در مراکز مختلف دانشگاهی کشور دائر کرد که بسیاری از رشته‌های معمول نظام دانشگاهی معتبر جهانی را دربرمی‌گرفت این حرکت فی‌نفسه گام ارزنده‌ای در جهت خودکفایی علمی محسوب شد و نیاز به اعزام دانشجو به خارج را تا حد زیادی منتفی نمود.[۱]

د ـ۵ـ توسعهٔ آموزش عالی و تعقیب اهداف عدالت خواهانهٔ انقلاب در این عرصه

علاوه بر وجود کیفی و محتوایی که دربندهای فوق بدان اشاره شد رفع محرومیتهای اجتماعی در عرصهٔ دسترسی به آموزش عالی از اهدافی بود که نظام اسلامی به نحو عام و انقلاب فرهنگی به نحو خاص نمی‌توانستند نسبت به آن بی‌توجه باشند و این عاملی بود که باعث شد گسترش آموزش عالی در استانهاو مناطق مختلف مورد توجه قرار گیرد. علاوه بر این نظام سهمیه‌بندی مناطق در آزمونهای ورودی آموزش عالی نیز شانس راهیابی فرزندان مناطق محروم را به آموزش عالی امکانپذیر نمود. چرا که در نظام رقابتی فشرده برای ورود به آموزش عالی نابرابری در امکانات و شرایط تحصیلی، ممکن بود شانس موفقیت را برای دانش‌آموزان مستعد محروم از امکانات کاهش دهد. هر چند این امر در مواردی به کیفیت و سطح علمی آموزش عالی آسیبهایی وارد ساخت ولی نقش مهمی در تأمین عدالت اجتماعی در آموزش عالی داشته است. به نحوی که اکنون دانشگاه و تحرک اجتماعی ناشی از آن آرمانی دست نیافتنی برای کودکان مستعد روستایی و مناطق محروم نمی‌باشد.[۲]

---

۱. رجوع شود به: موسوی، یعقوب؛ فرهنگ و آموزش عالی و بررسی ابعاد تحول آن در دوره معاصر ایران؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، ص ۱۹۹ ؛ همچنین حاضری، علی محمد؛ همان؛ ص ۹۸.

۲. حاضری، علی محمد؛ همان؛ ص ۹۶.

البته در حوزهٔ امور اجرایی و سازماندهی آموزش عالی اقدام دیگری صورت گرفت و آن رفع مشکلات مدیریتی و بلا تکلیفی موسسات آموزش عالی کوچک و پراکنده‌ای بود که نوعاً میراث آموزش عالی و غیردولتی و خصوصی باقیمانده از رژیم‌شاه بود. و این امر دشواریها و سرگردانیهایی برای دانشجویان و خانواده آنها بویژه در سالها پس از انقلاب ایجاد کرد. در این راستا دانشگاه خواجه نصیر طوسی که تمامی مدارس عالی رشته‌های فنی مهندسی و علوم پایه را در بر می‌گرفت و دانشگاه علامه طباطبایی که به رشته‌های علوم انسانی اختصاص داشت، سازماندهی شد.

د ـ۶ـ سالم‌سازی محیط دانشگاهها

بحث سالم‌سازی در محیط دانشگاهها و نیروهای انسانی موجود (مدیران، اساتید، دانشجویان) نیز یکی از اقدامات شورا بود.

در این راستا جهت گزینش اساتید شایسته، شورای مرکزی گزینش استاد تأسیس شد تا نظارت بیشتری بر استخدام اساتید اعمال گردد و همچنین بخشی از اساتید سابق که با معیارهای انقلابی همخوانی نداشته بازنشسته یا اخراج شدند.

تلاشهایی نیز به منظور اسلامی کردن ظواهر محیط دانشگاه انجام گرفت. در این راستا کمیته‌های انضباطی بر رعایت حجاب و پوشش مناسب برای مردان و زنان و حفظ ارزشهای اسلامی تأکید کرده و تلاشهایی را در این راستا انجام دادند. تأسیس دفاتر نمایندگی ولی فقیه در دانشگاهها به‌عنوان نوعی نظارت بر این امر محسوب می‌شد. این دفاتر برای پیشبرد اهداف سیاست فرهنگی و تربیتی به کار گرفته شدند.[۱]

---

۱. رجوع شود به: رحیمی، حسین؛ «تزکیه در دانشگاه»، دانشگاه انقلاب؛ ش ۶ (آذر ۶۰)، ص ۳۱؛ حاضری، علی محمد؛ همان؛ ص ۹۸.

فصل ششم

کودتای نافرجام نوژه

الف ـ طراحان و عوامل اصلی کودتا

ایدهٔ کودتا به عنوان روشی برای براندازی حکومت جمهوری اسلامی، در بهار سال ۵۸، توسط برخی از افسران سلطنت‌طلب از جمله سرهنگ دوم بازنشسته ژاندارمری، محمد باقر بنی‌عامری، از همکاران فعال و نزدیک ارتشبد اویسی (از فرماندهان ارشد رژیم سابق) و همچنین سرهنگ عطا اربابی احمدی، افسر رکن ۲ ارتش، که با آژانس مرکزی اطلاعات امریکا مرتبط بود، مطرح شد. آنها بعد از اینکه طی تماسهایی اطمینان یافتند که امریکا آمادهٔ حمایت از نیروهایی است که قصد براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران را دارند[1] دست به کار شدند و طی تماسهایی با دفتر ستاد شاهپور بختیار در پاریس، هماهنگیهای لازم را به منظور جلب حمایت آنها و ایجاد ائتلافی بین نظامیان و سیاسیون مخالف جمهوری اسلامی برای ایجاد کودتا به عمل آوردند.

اصولاً ستاد بختیار (آخرین نخست‌وزیر رژیم پهلوی و از اعضای سابق جبههٔ ملی) بعد از فرار او به پاریس، آنجا را به عنوان محل ارتباط سیاسیون و نظامیان مخالف جمهوری اسلامی و محل تلاقی طرحها و نظریات طیف سلطنت‌طلبان و طرحها و برنامه‌های امریکا و دولتهای غربی و برخی دولتهای منطقه‌ای مخالف انقلاب ایران مانند مصر، عربستان و عراق قرار داد. در آنجا طرحهایی همچون حمله عراق به جنوب ایران (خوزستان) و ایجاد مرکزی به عنوان ایران آزاد و استفاده از آن به عنوان پایگاهی

۱. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ کودتای نوژه؛ ص ۱۰۳.

برای تصرف قدرت در تهران قبلاً مورد بحث و بررسی قرار گرفته بود.[۱]

این سیاسیون و نظامیان که کودتاچیان درصدد ائتلاف بین آنها بودند در واقع دو جریان عمده سلطنت‌طلب داخل و خارج کشور را شامل می‌شد که با محوریت بختیار و اویسی فعالیت می‌کردند و سیاسیون شامل نیروهای مرتبط با بختیار (که اکثراً عضو حزب ایران بودند) مانند رضا مرزبان (یکی از تئوریسینهای دولت بختیار)، جواد خادم (وزیر مسکن و آبادانی در دولت بختیار) و پدر وی ابوالقاسم خادم بودند. آنها در اواخر اردیبهشت ماه ۵۸ و در زمانی که در کشور احزاب مختلف در حال اعلام موجودیت بود سعی کردند حزبی را به نام حزب سوسیال دمکرات که آرمان بختیار محسوب می‌شد، سازماندهی کنند و به سازماندهی نیروهای مخالف جمهوری اسلامی بپردازند و ارتباط بین مخالفان در پاریس و تهران را فراهم آورند.[۲]

نظامیان نیز شامل بخشی از فرماندهان نظامی رژیم شاه بودند که از فعالان آن غلامعلی اویسی (فرماندهٔ نیروی زمینی و رئیس حکومت نظامی تهران در دوران شریف امامی)، غلامحسین ازهاری (رئیس ستاد ارتش و رئیس دولت نظامی)، بهرام آریانا (از فرماندهان ارتش) و اردشیر زاهدی (سفیر سابق ایران در امریکا) بودند که اشرف پهلوی (خواهر شاه) و عده‌ای از سران ساواک نیز با آنها همراهی می‌کردند و ارتش رهایی‌بخش ایران (آرا) را شکل داده بودند و تلاش داشتند یک مرکز فرماندهی را در پاریس برای مرتبط کردن همه عناصر سلطنت‌طلب و مخالف جمهوری اسلامی ایجاد کنند و به سازماندهی نیروهای مخالف در داخل و مخصوصاً در ارتش بپردازند و رژیم سلطنت را به ایران بازگردانند. از نظر آنان ائتلاف سه جریان شامل: مذهبیون ضد ارتجاع (مثل حزب جمهوری خلق مسلمان)، ناسیونال لیبرالها (مثل جبههٔ ملی) و نیروهای نظامی سلطنت‌طلب ضروری بود و صف مبارزه را علیه جمهوری اسلامی تشکیل می‌داد و به این منظور با هدف مشترک براندازی نظام جمهوری اسلامی تلاش گردید تا پیوندی بین این مجموعه از نیروها علی‌رغم برخی اختلاف نظرهای آنها فراهم آید.[۳]

---

۱. همان؛ ص ۱۰۸ ـ ۱۱۰.

۲. همان؛ ص ۱۳۵ ـ ۱۳۸.

۳. همان؛ ص ۱۱۰ ؛ موسوی، علی؛ کودتا و ضد کودتا؛ ص ۱۸۷ ـ ۱۹۹.

طرح کودتا که ابتدائاً توسط نظامیان مرتبط با اویسی مطرح شده بود، در ستاد بختیار در پاریس مورد بحث و بررسی قرار گرفت. این طرح مورد توجه برخی فعالان سیاسی مرتبط با بختیار که در «حزب ایران» فعالیت داشتند، قرار داشت. حزب ایران یکی از احزاب لائیک عضو جبههٔ ملی بود که حمایت ایالات متحده را تنها امید ایران برای استقلال نسبی می‌دانست[1] و در واقع ارتباط بین نظامیان سلطنت‌طلب (مانند بنی‌عامری) و بختیار از طریق ابوالقاسم خادم (عضو حزب ایران) انجام گرفت.[2]

بعد از اشغال سفارت امریکا در تهران در پاییز ۵۸، طرح کودتا با جدیت بیشتری دنبال شد زیرا قبل از آن، امریکا امیدوار بود بتواند «با حمایت از ائتلافی از لیبرالهای سیاسی و چهره‌های دینی میانه‌رو و سران ارتش متمایل به غرب و تقویت آنها در حاکمیت سیاسی در ایران»، ابتکار عمل را در دست گیرد[3] و به کمک آنها منافع خود را در ایران محافظت نماید اما اشغال سفارت امریکا و استعفای دولت موقت و انزوای برخی روحانیون میانه‌رو، باعث شد که امریکا از اقداماتی همچون کودتا حمایت جدیتری نماید.

به دنبال این تحولات رفت و آمدهای سیاسی بین پاریس و تهران سرعت گرفت. مهندس قادسی (از همکاران بختیار و شهردار سابق آبادان پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) برای انجام مقدمات کار در اواخر پاییز ۵۸ وارد تهران شد و به دنبال آن رضا مرزبان (از مشاوران بختیار) به پاریس رفت و بنی‌عامری (از نظامیان مرتبط با اویسی) نیز در اسفند ماه طی سفری به پاریس با بختیار ملاقات کرد و در خصوص تدارکات انجام شده در نیروهای مسلح گزارشی را به بختیار ارائه کرد.[4] مجموعه این گزارشها ستاد بختیار را به این نتیجه رساند که در بهار ۵۹، تزلزل جمهوری اسلامی با توجه به ضربات وارده در بعد خارجی و داخلی به اوج خواهد رسید و زمینه را برای کودتا فراهم خواهد آورد.

به دنبال حمله نافرجام امریکا برای آزادی گروگانها و شکست آنها در صحرای طبس

---

۱. دانشجویان خط امام؛ اسناد لانه جاسوسی؛ ج ۲، ص ۵۱.
۲. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ کودتای نوژه؛ ص ۱۰۳.
۳. دانشجویان خط امام؛ اسناد لانه جاسوسی؛ ج ۵۵، همان، ص ۳۰ ـ ۳۱.
۴. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ همان؛ ص ۱۱۱ ـ ۱۱۲.

در ایران، امریکا با جدیت بیشتری طرح کودتا را مطرح کرد و خواستار تسریع در آن شد. پس از واقعهٔ طبس، سفرای امریکا و انگلیس در پاریس با بختیار دربارهٔ کودتا گفتگو کردند و ضرب‌الاجل زمان آن را تعیین نمودند و به دنبال آن در مذاکراتی پنهانی در ستاد بختیار که نمایندگان سازمان سیا، موساد و استخبارات عراق نیز حضور داشتند، ابعاد موضوع مورد بحث قرار گرفت. نمایندگان سازمانهای مذکور هماهنگی ستاد را با دولتهای مذکور و نحوهٔ پشتیبانی آن دولتها از ستاد را تأمین می‌کردند[۱] که عراق یکی از مهمترین تدارک کنندگان این کودتا بود.[۲]

ب ـ سازماندهی کودتا و اقدامات آنها

در سفر بنی‌عامری به پاریس در اسفند ۵۸، سازماندهی جدیدی برای انجام کودتا تحت عنوان «سازمان نقاب» طراحی گردید که شامل سه شاخهٔ سیاسی، نظامی و پشتیبانی بود که به ترتیب به ریاست بنی‌عامری، قادسی و قربانی‌فر (یک دلال بین‌المللی سلاح) فعالیت می‌کرد[۳] و کودتاچیان طی ماههای اول سال ۵۹ موفق به جذب عناصر زیادی از نیروهای اطلاعاتی شاغل در ادارهٔ دوم ارتش و مأموران ساواک منحله و همچنین جذب برخی از فرماندهان و تعدادی از خلبانان نیروی هوایی و تعدادی از فرماندهان نیروی زمینی و نیروی دریایی شدند که برخی از این نیروها قول همکاری و برخی قول فعالیت خنثی (عدم فعالیت به نفع کودتا و نظام) را دادند. این نیروها از پایگاههای مختلف نیروی هوایی و همچنین لشگرهای مختلف نیروی زمینی مخصوصاً لشگر یک (گارد جاویدان سابق و حوزهٔ نفوذ اویسی) و با کمک عناصر نفوذی شناسایی و جذب گردیدند.

همچنین جذب رهبران برخی ایلات و عشایر در دستورکار شاخهٔ نظامی قرار داشت و افرادی از ایل بختیاری (منسوبین به شاپور بختیار) و خسرو قشقایی، قول همکاری

---

۱. همان؛ ص ۱۱۳.

۲. همان؛ ص ۱۶۶ ـ ۱۶۷.

۳. همان؛ ص ۱۴۵.

همچون تهیهٔ نیرو و تجهیزات را به کودتاگران دادند.[۱] همچنین این شاخه با نفوذ در برخی مراکز دولتی و مخصوصاً وزارت پست و تلگراف و تلفن و سازمان صدا و سیما سعی کرد تا با استفاده از نیروهای نفوذی خود زمینه را برای قطع ارتباط تلفنی داخلی و خارجی در ساعات اولیه کودتا و بهره‌برداری از صدا و سیما فراهم آورد.

شاخهٔ سیاسی کودتا نیز تلاش کرد تا ضمن تهیهٔ امکانات تبلیغاتی (مانند اعلامیه، نوار، فیلم و عکسها) که بعد از انجام کودتا جهت مشروعیت سازی مورد نیاز بود، به ارتباط با برخی عناصر سیاسی مذهبی به منظور ایجاد مشروعیت برای کودتاگران بپردازند. در این ارتباط تماسهایی بین آنان و آیت‌الله شریعتمداری، قمی و زنجانی برقرار شد و حمایت تلویحی آنها را از کودتا جلب کردند.[۲]

همچنین این شاخه اقداماتی را برای جلب همکاری دیگر گروههای سیاسی مانند حزب دمکرات، کومله، مخصوصاً مجاهدین خلق و فداییان خلق به عمل آورد که طی تماسهایی که با مجاهدین انجام شد از آنها خواسته شد تا خنثی عمل کنند. تحلیل سران سازمان مجاهدین آن بود که سرنگونی حکومت کودتا به دلیل فقدان اعتقادات اصولی و مناسبات تشکیلاتی آسانتر از نظام جمهوری اسلامی است.[۳] هر چند آنها بعد از افشای کودتا اعلام کردند که با نفوذ به درون کودتاچیان، اطلاعات خود را در اختیار رئیس جمهور قرار داده‌اند.

این شاخه همچنین تلاش کرد با ایجاد یک فضای جنگ تبلیغاتی روانی در آستانهٔ کودتا، زمینه را برای انجام آن مساعدتر کند و در ماههای نزدیک به کودتا سه ایستگاه رادیویی به زبان فارسی با مساعدت کشورهای همجوار راه‌اندازی شد و با تبلیغات پر حجم به ایجاد سردرگمی، انفعال و یأس در تودهٔ مردم پرداختند و ارتباط کودتاگران را از طریق پیامهای رمز برقرار می‌کردند.[۴]

شاخهٔ پشتیبانی کودتا نیز با جذب حمایتهای مالی کشورهای مختلف به تهیهٔ پول،

---

۱. همان؛ ص ۱۱۸ - ۱۱۹.

۲. همان؛ ص ۱۲۰ - ۱۲۱.

۳. همان؛ ص ۱۲۸ - ۱۲۹.

۴. همان؛ ص ۱۳۰.

سلاح، خانه تیمی، ماشین و دیگر لوازم مورد نیاز کودتاچیان پرداخت، در این ارتباط دولت عراق نقش فعالی داشت. ۲/۵ تن سلاح گرم نزدیکی بوشهر به کودتاچیان تحویل داد و در پوشش شرکت استارلاین به ارسال سلاح برای آنها پرداخت.

لازم به ذکر است که بر اساس طرح اولیهٔ قرار بود که اسلحه و مهمات اصلی مورد نیاز کودتا، از موجودی پایگاه هوایی نوژه که به هنگام اجرای عملیات در اختیار کودتاچیان قرار می‌گرفت، تدارک شود.

ج ـ طرح عملیاتی کودتا[۱]

از نظر رهبران کودتا، فتح تهران مساوی با پیروزی در سراسر کشور تلقی می‌شد. آنان با تجربه و تصویری که از چگونگی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ داشتند، تصور می‌کردند که با سقوط تهران، مراکز نظامی ـ اداری سایر شهرها، با توجه به ضرباتی که همزمان با عملیات تهران توسط شاخه‌های کودتا در سراسر کشور بر آنها وارد می‌شد و به تبعیت از تغییر قدرت در مرکز، با رهبران کودتا اعلام همبستگی می‌کنند و مترصد اجرای فرمانهای «شورای نظامی» می‌شوند. از آنجا که عملیات هوایی نقش مهمی در این کودتا داشت ابتدا پایگاه هوایی مهرآباد به عنوان مبدأ عملیات در نظر گرفته شد اما با توجه به اینکه پایگاه هوایی مهرآباد در تهران در مناطق مسکونی محصور و در دسترس مردم بود، کودتاگران از این بیم داشتند که در روز عملیات پس از پروازهای نخستین و بمباران اهداف تعیین شده، مردم از هر سو به پایگاه هجوم برند و پس از خارج کردن پایگاه از دست محافظین، در سطح باندها پراکنده شوند و امکان فرود و صعود را از هواپیماها بگیرند و کودتا با شکست مواجه شود. لذا آنان پایگاه نوژه در اطراف همدان را به این منظور انتخاب کردند.

پایگاه نوژه در آن زمان و در ارتباط با کودتاگران، به دلیل امتیازاتی که داشت برای اهداف کودتا مطلوب تشخیص داده شد: اول، از نظر داشتن هواپیماهای قابل تجهیز به

---

۱. رجوع شود به: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ کودتای نوژه؛ ص ۱۴۷ ـ ۱۶۴ ؛ موسوی، علی؛ کودتا و ضد کودتا؛ ص ۱۸۸ ـ ۱۹۹.

سلاح سنگین، بر پایگاه مهرآباد برتری داشت. دوم، نزدیکترین پایگاه به تهران بود. سوم، در ۶۰ کیلومتری همدان (دور از دسترس مردم) قرار داشت. چهارم، چند تن از نیروهای مرتبط با کودتا در آن پایگاه مسئولیتهای مهمی را در اختیار داشتند و یا اماکن و پرسنل پایگاه را می‌شناختند.

برای تصرف پایگاه نوژه، به عنوان کلید عملیاتی کودتا، ۱۲ هدف تعیین شده بود و برای نیل به اهداف تعیین شده، ۱۲ تیم مرکب از کلاه سبزهای تیپ نوهد (حدود ۱۰۰ نفر)، ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر از فریب‌خوردگان ایل بختیاری و ۱۲ نفر راهنما (از داخل پایگاه) در نظر گرفته شده بود. نیروهای هوابرد، حداکثر تا ساعت یک پس از نیمه شب ۱۳۵۹/۴/۱۹، باید در محل تعیین شده حاضر می‌شدند و اندکی بعد ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر از عشایر بختیاری، که از اصفهان حرکت می‌کردند، جهت تسلیح و سازماندهی برای پشتیبانی از تیمهای ۱۲ گانهٔ چترباز به آنان ملحق می‌شدند و با حمله به پایگاه، آن را در اختیار می‌گرفتند.

قرار بود با شروع عملیات تسخیر پایگاه نوژه، توسط عوامل نفوذی کودتا در مخابرات، کلیه ارتباط داخل پایگاه، بجز برج کنترل که خود دارای بی‌سیم بود، قطع شود. پس از تصرف کامل پایگاه نوژه، تیمسار محققی برای شروع و رهبری عملیات هوایی، در اتاق فرماندهی عملیات هوایی استقرار می‌یافت و همزمان با استقرار او در پست فرماندهی، سروان حمید نعمتی، سروان محمد ملک، سروان کیومرث آبتین و سروان فرخ‌زاد جهانگیری که هر کدام سرپرست یک تیم بودند، آماده به پرواز در آوردن نخستین اسکادران هوایی شامل ۱۶ هواپیما از ۵۳ فروند هواپیمای مجهز به سلاح سنگین، که برای عملیات در نظر گرفته شده بود، می‌شدند.

در مجموعهٔ عملیات نظامی کودتا، عملیات هوایی در تضمین پیروزی نقش محوری داشت و برگ برندهٔ کودتا محسوب می‌شد. لذا برای عدم برخورد عملیات هوایی با هرگونه مانع احتمالی، باید تا لحظهٔ شروع کودتا، اقدامات از هر جهت طبق طرح کودتا پیش می‌رفت. یکی از نیازهای اساسی این بود که در روز کودتا هواپیماها باید مسلح به سلاح سنگین و آمادهٔ پرواز باشند.

وجود جوّ خصومت میان عراق و ایران می‌توانست زمینه‌ساز چنین تمهیدی باشد. ولی تیمسار محققی و مهدیون، که بیش از دیگران به عملیات هوایی حساس بودند، از این بیم داشتند که مبادا به هر دلیلی، جوّ خصمانه میان عراق و ایران کاهش یابد و بر سر راه مسلح شدن هواپیماها اشکال اساسی پیش آید. از این رو، از بنی‌عامری درخواست کرد که موضوع را با ستاد پاریس در میان گذارد، تا چاره‌اندیشیهای لازم به عمل آید آنها پیشنهاد کردند که از طریق پاریس این مشکل حل شود تا حالت خصمانه همچنان داغ نگه داشته شود. حملات گاه به‌گاه هوایی یا توپخانهٔ ارتش عراق در بهار سال ۵۹ (قبل از کودتا) ناشی از درخواست بنی‌عامری و هماهنگی نمایندگان سیا و موساد و عراق بود تا ارتش و نیروی هوایی مجبور باشد، مهمات هواپیماها را در شرایط مذکور آماده نگه دارند[1] و به دنبال آن پیرو هماهنگیهای ایجاد شده بین تهران و پاریس و بغداد، حملات زمینی و هوایی عراق علیه ایران، با نزدیک شدن زمان کودتا، گسترش یافت و از ۱۳۵۹/۳/۱ تا ۱۳۵۹/۴/۱۹، تعداد این حملات به ۱۱۵ حملهٔ هوایی و زمینی به ایران صورت گرفت. در روز ۱۳۵۹/۴/۱۸ منطقه باویسی، تپه رش، پاسگاه شورشیرین و پاسگاه انجیره مورد حملهٔ زمینی و سومار و نخجیر مورد حمله هوایی رژیم عراق قرار گرفت. همچنین در روز ۱۳۵۹/۴/۱۹ حوالی سنندج آماج حملهٔ هوایی و ارتفاعات غرب پاوه هدف حملهٔ زمینی قرار گرفت.

قرار بر این بود که در پی حملات هوایی عراق، آژیر قرمز پایگاه، که در عین حال به معنای رمز عملیات هوایی کودتا بود، به صدا درآید و پرسنل هوایی به آماده کردن هواپیماها مشغول شوند. پس از آماده شدن هواپیماها و پس از روشن شدن هوا، خلبانان وابسته به کودتا در ظاهر برای حرکت به سمت مرزها و تلافی حملات عراق و در واقع برای حرکت به سوی تهران و بمباران اهداف از پیش تعیین شده، از روی باند پرواز می‌کردند.

اهداف تعیین شده برای بمباران در تهران عبارت بودند از: بیت امام در جماران؛ مهرآباد؛ نخست وزیری؛ ستاد مرکزی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ ستاد مرکزی

---

۱. ستوان ناصر رکنی (بازجویی) (به نقل از: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ کودتای نوژه).

کمیته‌های انقلاب اسلامی (میدان بهارستان)؛ پادگان ولی‌عصر(عج)؛ پادگان امام حسین(ع)؛ پادگان خلیج (شهید بهشتی)؛ کمیتهٔ انقلاب اسلامی منطقهٔ ۹؛ کمیتهٔ انقلاب اسلامی منطقهٔ ۴؛ کاخ سعدآباد (چون آنجا را انبار مهمات می‌دانستند)؛ پادگان لویزان.

به گفتهٔ همهٔ افراد دستگیر شده، از جمله تیمسار محققی، بیت امام نخستین و مهمترین هدفی بود که باید بلافاصله بمباران می‌شد. همچنین زدن باندهای مهرآباد و عبور سوپر سونیک یعنی شکستن دیوار صوتی بر روی تهران و حفظ برتری هوایی از این جهت که پایگاههای دیگر نتوانند بر ضد آنان وارد عمل شوند.[1] از جمله دیگر اهداف مهم بود.

بیت امام نه فقط اولین هدف عملیات هوایی را تشکیل می‌داد، بلکه بمباران آن نیز با سایر اهداف، کاملاً متفاوت بود. برای این منظور ۳ هواپیما به خلبانی سه تن از بهترین خلبانان کودتا در نظر گرفته شده بود. هواپیمای اول، مأموریت داشت ۴ بمب ۷۵۰ پوندی (شعاع تخریبی از مرکز اصابت ۷۵۰ فوت) بر روی هدف رها کند. هواپیمای دوم، دو عدد موشک (ماوریک) (از دقیقترین موشکها در زدن اهداف ثابت و متحرک) شلیک می‌کرد. جماران تنها هدفی بود که برای حمله به آن از موشک استفاده می‌شد و مأموریت هواپیمای سوم، پرتاب ۴ بمب ضد نفر خوشه‌ای (هر بمب مرکب از ۶۵۰ نارنجک تأخیری از صفر تا ۳۰ دقیقه) بود. پس از پایان بمبارانهای مکرر و متنوع جماران دو هواپیمای دیگر محدوده بمباران شده جماران را زیر رگبار مسلسل می‌گرفتند و چنانچه میزان انهدام را کافی تشخیص نمی‌دادند، از هواپیماهای دیگر کمک می‌گرفتند. پس از بمباران جماران و بمباران مهرآباد (به جهت سلب قدرت مقابله هوایی از جمهوری اسلامی) با شکستن دیوار صوتی، پیروزی نخستین مرحلهٔ کودتا (عملیات هوایی) به نیروی زمینی اعلام و علامت آغاز مرحلهٔ دوم کودتا، یعنی تسخیر مراکز زمینی به وسیلهٔ قوای مسلح، داده می‌شد.

این نوع حملات به بیت امام به عنوان مرکز ثقل کودتا به این دلیل بود که سران کودتا کاملاً واقف بودند که تا زمانی که امام زنده است مردم با یک کلمه ایشان به خیابانها

---

۱. تیمسار محققی (بازجویی) (به نقل از: همان‌جا).

ریخته و عملیات کودتا را عقیم خواهند کرد.

به همین جهت از بین بردن امام یکی از مهمترین هدفهای کودتا بود و برای اجرای آن بیش از سایر هدفها هواپیما و مهمات سنگین در نظر گرفته شده بود.

پس از بمبارانهای هوایی و شکسته شدن دیوار صوتی در تهران، این مراکز باید اشغال می‌شد: رادیو تلویزیون، فرودگاه مهرآباد، ستاد نیروی دریایی، ستاد ارتش جمهوری اسلامی، پادگان حر، پادگان قصر، پادگان جمشیدیه و زندان اوین.

برای اشغال صدا و سیما قرار بود یک گروه ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفری مرکب از افراد کودتاچی در تیپ نوهد و لشگر یک و افراد ساواکی، از دو جناح (پارک ملت و درب ورودی) به محوطه صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران هجوم برند و با کمک عوامل نفوذی، سریعاً کنترل آنجا را به دست گیرند. پس از تصرف رادیو و تلویزیون، حداکثر تا یک ساعت یک گروهان تانک و یک گروهان پیاده جهت تقویت نیروهای محافظ در این مراکز، اعزام گردد همچنین معادل همین نیرو را باید به سمت مهرآباد اعزام می‌کردند.

پس از تسخیر صدا و سیما، گروه سیاسی کودتا، که قبلاً ۲۴ ساعت تمرین کرده بود، در آنجا استقرار یافته و فعالیت خود را در جهت تثبیت کودتا آغاز می‌کرد و یکی از نظامیان که قبلاً ۴۰ـ۵۰ اطلاعیه تهیه کرده بود، از جمله افرادی بود که در رادیو و تلویزیون مستقر می‌شد تا بر پخش اطلاعیه‌ها و اعلامیه‌های کودتا نظارت کند.

کودتاگران در صورتی که از تصرف رادیو و تلویزیون عاجز می‌ماندند، قصد داشتند آن را بمباران کنند، تا این رسانهٔ همگانی مؤثر در بسیج مردم علیه کودتا را از دست جمهوری اسلامی خارج سازند.

زندان اوین پس از اشغال به وسیله یک گروه ۸۰ نفره از لشگر ۲، با تعدادی تانک و نفربر مورد محافظت قرار می‌گرفت. هواداران سلطنت بلافاصله مسلح و ضمیمه نیروهای کودتا می‌شدند. همین اقدام در مورد زندان جمشیدیه نیز باید عملی می‌شد.

عوامل کودتا در قرارگاه نیروی دریایی، علاوه بر بازداشت مخالفین در قرارگاه، وظیفه داشتند تا ستاد ارتش جمهوری اسلامی ایران را اشغال کنند و «شورای نظامی کودتا» آنجا را مقر فرماندهی خود قرار دهد.

پادگان قصر وظیفهٔ پشتیبانی از کلیهٔ مراکز تسخیر شده را داشت و سرهنگ هادی ایزدی مرتب باید نیروی مورد نیاز مراکز اشغال شده را تأمین می‌کرد.

گروههای عملیاتی تا ۲۴ ساعت برنامه داشتند و بعد از آن آزاد بودند تا به ابتکار خود عملیات را پیش برند. عوامل نفوذی کودتا در مخابرات نیز آماده بودند تا با دریافت دستور از مسئولین کودتا ارتباطات تهران را در مواقع لزوم در مقیاس وسیع یا محدود قطع کنند.

این عوامل برای نشان دادن توانایی و آمادگی خود در انجام مأموریت محوله در خرداد ماه بیش از ۵۰۰ دستگاه گوشی تلفن در سطح شهر را قطع کردند.

در سطح شهر تهران نیز باید بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ نفر از دژبان مرکز، تعدادی از لشگرهای ۱ و ۲، تعدادی از مزدوران، سرسپردگان در برخی عشایر، ملبس به پوشش نظامی، گروههای اوباش مسلح به سلاح سرد و گرم، پخش می‌شدند و با اعمال خشونت و ارعاب مردم، سعی در قرق کردن شهر می‌کردند. همچنین در نظر بود، تعدادی غیرنظامی مسلح به اضافهٔ شماری از مأمورین ساواک منحله و عده‌ای تک تیرانداز ماهر و گروه ویژه بنی‌عامری به نام «گروه نجات گروگان»، به دنبال بمبارانهای هوایی، منازل مسکونی و مسئولین جمهوری اسلامی ایران را مورد حمله قرار دهند و در صورت کمترین مقاومت در جا حکم اعدام را اجرا کنند.

در بین کلیهٔ مراکز تعیین شده، اشغال رادیو و تلویزیون، هدف محوری و گام مکمل بمباران جماران برای تضمین پیروزی کودتا بود. پس از استقرار گروه سیاسی در ساختمان صدا و سیما، با پخش برنامه‌های از پیش تعیین شده در جهت سلب ارادهٔ مردم و تخریب روحیهٔ آنان تلاش می‌شد. باید به طور مداوم خبر بمباران جماران و کشته شدن حضرت امام پخش می‌گردید و در حاشیهٔ آن با مارشهای نظامی و رعب‌انگیز، اخبار بازداشت و ترور مسئولین جمهوری اسلامی، سقوط مراکز نظام یکی پس از دیگری، اعلام همبستگی شخصیتها، گروهها، مراکز نظامی و... خوانده می‌شد. در کنار همه اینها باید مکرراً پیام شریعتمداری مبنی بر غلط بودن فتاوی امام و تأیید کودتا به عنوان «اقتضای مصالح دین و ملت» و دعوت مردم به آرامش و پرهیز از خشونت و... پخش

می‌شد.

همزمان با پخش خبر بمباران جماران و دیگر مراکز نظامی و سیاسی، در شمال غربی و غرب و جنوب و شرق ایران نیز نیروهای زیر وارد عمل می‌شدند:

در آذربایجان شرقی بقایای «حزب جمهوری خلق مسلمان»، در آذربایجان غربی صنار و چنگیز مامدی، در باختران عناصر پالیزبان، در خوزستان بخشی از لشگر ۹۲ زرهی اهواز به اضافه افراد خودفروختهٔ عشایر به فرماندهی سرهنگ عزیز مرادی، در اصفهان و کهکیلویه دسته‌هایی از عوامل کودتا در عشایر ایل بختیاری و بویر احمد، در فارس باند خسرو قشقایی، در خراسان قسمتی از لشگر ۷۷ پیادهٔ مشهد و سرداران مرتبط با کودتا در بلوچستان.

پس از تسخیر رادیو و تلویزیون، بلافاصله به مدت ۳ شبانه روز (۷۲ ساعت) حکومت نظامی اعلام می‌شد. در این مدت با سه ترفند، ارعاب مردم به طرق گوناگون از جمله تیربارانهای خیابانی، فریب مردم یا تأیید کودتا به وسیلهٔ روحانیون همراه با کودتا، با جهت‌دهی به مدافعین انقلاب (اعلام عفو عمومی) و با تغذیهٔ کودتا از طریق فراخواندن کلیهٔ عناصر اخراجی و فراری به سر کار در اسرع وقت و... قدرت توسط نظامیان تثبیت می‌شد. اعلامیه‌ای که متن آن از پیش آماده شده و تاریخ ۱۳۵۹/۴/۲۱ (با احتساب زمان لازم برای تثبیت کودتا و یا احتمال عقب افتادن موعد کودتا) را دارد، به عنوان نخستین بیانیهٔ حکومت کودتا چنین بود:

> همقطاران عزیز! ساعت موعود فرا رسید، ارتش وطن‌پرست ایران حکومت پوسیده آخوندها را برچید. کلیه واحدهای ارتش ژاندارمری و شهربانی اعلام همبستگی نمودند. هرگونه مقاومت بشدت سرکوب خواهد شد، آماده اخذ دستورات باشید.
>
> شورای نظامی کشور ۱۳۵۹/۴/۲۱

بعد از کودتا قرار بود شورای نظامی، به عنوان قدرت عالی کودتا، به ریاست بنی‌عامری تشکیل شود. نخستین هدف شورای نظامی، برقراری امنیت کودتا و فراهم آوردن شرایط بازگشت بختیار به ایران بود.

شورای نظامی کودتا به ریاست سرهنگ بنی‌عامری وظیفه داشت پس از پیروزی در عملیات، امنیت را برقرار نموده و شرایط بازگشت بختیار را به ایران فراهم آورد. شورای

سیاسی در پاریس مصرّ بود که بختیار ۴۸ ساعت پس از کودتا به ایران بیاید و در پست نخست‌وزیری مشغول به کار شود. در حالی که بنی‌عامری رئیس شورای نظامی تأکید داشت که بختیار نباید زودتر از یک هفته به ایران بیاید تا بتواند عناصر مخالف را کاملاً سرکوب کند. به نظر می‌رسد که بنی‌عامری قصد داشته پس از تثبیت وضعیت کودتا در تهران، قدرت را قبضه نماید. ولی علی‌رغم میل باطنی بنی‌عامری، امریکاییان معتقد بودند که پس از سقوط نظام جمهوری اسلامی، یک چهره صاحب نام و حتی‌الامکان برخوردار از مقبولیت، زمام امور را به دست گیرد. امریکا بر این امر آگاهی داشت که نظام جانشین جمهوری اسلامی باید پیرامون یک شخصیت مشهور و نسبتاً خوشنام و مشروع تشکیل شود تا پس از کودتا، جامعه حتی‌المقدور از درگیر شدن در یک جنگ داخلی مصون بماند و در مدت کوتاهی ثبات لازم را کسب کند.

د ـ طرز افشای کودتا[1]

قریب به دو ماه پیش از کودتا، واحد اطلاعات سپاه پاسداران از کانالهای گوناگون از وجود یک کودتای در حال تحقق آگاهی یافته بود.

فعالیت شهید ستوان‌یار محمد اسماعیل قربانی اصلی (تنها شهید عملیات خنثی‌سازی کودتا) و شادروان سرهنگ دلشاد تهرانی و برخی گزارشهای حزب منحلهٔ توده به شخصیتها، گزارشهای انجمن اسلامی نیروی هوایی مبنی بر رفت و آمدها و نشست و برخاستهای مشکوک در مراکز نظامی و دستگیری چند تن از اعضای مرتبط با کودتا (هر چند آنان هرگونه اطلاع از موضوع را انکار کردند) و مشاهدهٔ قراین و شواهد گوناگون در بین ملی‌گرایان و نظامیان و نقل و انتقالات مشکوک و... در مجموع واحد اطلاعات سپاه پاسداران و کمیتهٔ مستقر در ادارهٔ دوم ارتش و مسئولین درجهٔ اول جمهوری اسلامی را از وجود یک توطئهٔ براندازی مطلع کرده بود. لذا، از همان زمان ستادی مرکب از واحد اطلاعات سپاه پاسداران، گروه مهندسی، انجمن اسلامی نیروی هوایی، تعدادی از پرسنل مؤمن نیروی زمینی و تیپ نوهد به نام «ستاد خنثی‌سازی

---

۱. رجوع شود به: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ کودتای نوژه؛ ص ۱۷۳ ـ ۱۹۵.

کودتا» تشکیل گردید تا از طریق هماهنگی در اطلاعات کسب شده، آمادگی برای مقابله با توطئه و خنثی‌سازی آن تأمین شود.

ولی علی‌رغم دستگیری عضو مهم شاخه سیاسی کودتا و یکی از مهره‌های بسیار فعال آن، سرهنگ زاد نادری، که حلقهٔ رابط «چریکهای ناسیونالیست» و سازمان «نقاب» و سازمان عمل کنندهٔ کودتا بود، کودتای ۱۳۵۹/۴/۱۹ لو نرفت و مجموعه اطلاعات به دست آمده محدود به این شد که توطئه‌ای در شرف وقوع است و ممکن است ۲ تا ۴ هفته دیگر (۲ تا ۴ هفته پس از تاریخی که «کودتای نوژه» انجام و خنثی شد) اجرا گردد. اما اطلاعات مؤثر و کاراً از کودتا تا حدود زیادی پس از افشای کودتا به وسیله یکی از خلبانان و تا حدود کمتری توسط یکی از درجه‌داران تیپ نوهد در اختیار «ستاد خنثی‌سازی» قرار گرفت و در واقع گرچه ستاد خنثی‌سازی کودتا نسبت به واقعیت کودتا مطلع بود ولی نبض آن را در دست نداشت، نبض کودتا به وسیلهٔ خلبان و درجه‌دار تیپ نوهد در دست مسئولین جمهوری اسلامی قرار گرفت. نحوهٔ افشای کودتا به این شکل بود که:

یکی از خلبانانی که ۶ ماه قبل از کودتا از سوی گروه پشتیبانی کودتا مورد شناسایی قرار گرفته بود، سه روز مانده به موعد کودتا، در پایگاه نوژه مطلع شد که برای ایفای نقش در کودتا در نظر گرفته شده است و باید بیت امام را بمباران کند که وی با نگرانی موضوع را ابتدا با مادر و برادر خود مطرح می‌سازد و با پیشنهاد آنها موضوع را به آیت‌الله خامنه‌ای گزارش می‌کند.

چند ساعت پس از افشای کودتا به وسیلهٔ خلبان فوق یکی از درجه‌داران تیپ نوهد نیز به کمیتهٔ مستقر در ادارهٔ دوم[1] ستاد مشترک مراجعه کرد و پس از افشای کودتا و اعتراف به اینکه قرار است به همراه ۱۱ نفر دیگر در براندازی جمهوری اسلامی شرکت کند یک پاکت حاوی بخشی از طرح عملیاتی کودتا را در اختیار کمیتهٔ فوق قرار داد. به این ترتیب به فاصله چند ساعت از سوی دو عنصر جذب شده به کودتا، اقدام به

---

۱. پس از پیروزی انقلاب اسلامی کمیته‌ای در ادارهٔ دوم مستقر شد که نطفهٔ تشکیل «ستاد خنثی‌سازی کودتا» بود.

«ضدکودتا» شد و چشمان انقلاب در برابر خطری که در چند گامی‌اش کمین کرده بود، گشوده گردید. این «ضد کودتا» گرچه به وسیله دو فرد، که از اقدام یکدیگر بی‌اطلاع بودند، صورت گرفت ولی عمل این دو، در واقع ترجمان ارادهٔ یک ملت انقلابی علیه ضد انقلاب بود.

با جمعبندی اطلاعات حاصله از دو عنصر افشا کننده و تکمیل آن با اطلاعاتی که از قبل جمع‌آوری شده بود به سرعت مقابله با کودتای قریب‌الوقوع و خنثی کردن آن، در دو محور پارک لاله (که محل تجمع ۴۰ تن از خلبانان و فرماندهان کودتا برای اعزام به همدان بود) و پایگاه نوژه طرح‌ریزی شد و با اقدامات مختلف در پایگاه و دستگیری تعداد زیادی از عناصر مذکور کودتا نافرجام ماند.

در شب کودتا (۱۳۵۹/۴/۱۸) بیش از ۲۰۰ نفر از کودتاگران از جمله قربانیفر در منزلی (که در حوالی جام‌جم واقع بود) با لباس نظامی و بازوبندهایی منقوش به شیر و خورشید اجتماع کرده بودند تا با دریافت علایم موفقیت کودتا، مرکز سیمای جمهوری اسلامی ایران را تصرف کنند ولی در همان ساعات اولیه توسط تلفن به آنان اطلاع داده می‌شود که عملیات منتفی است، در گروههای دو سه نفره پراکنده شوید. منوچهر قربانیفر، رئیس شاخه پشتیبانی، پس از خروج از خانه به یک انبار زغال رفته در آنجا پنهان می‌شود و پس از چند روز به کردستان می‌رود و مدتی در یک آغل پنهان و بالاخره به ترکیه فرار می‌کند. قادسی، رئیس شاخه سیاسی، روز قبل از کودتا بدون اینکه کسی را مطلع سازد از «سویس ایر» بلیط رفت و برگشت تهیه می‌کند تا اگر کودتا با شکست مواجه شد او گریخته باشد و اگر با پیروزی توأم بود، سریعاً بازگردد. بنی‌عامری، رئیس شاخه نظامی، نیز به علت آشنایی با منطقهٔ سیستان و بلوچستان از طریق این استان به خارج می‌گریزد.

اگر چه فرار سه عنصر اصلی کودتا، زوایایی از توطئه را در ابرهای ابهام پنهان ساخته ولی بدین‌سان کودتایی که به پیروزی آن، چنان امید بسته شده بود که طرح جانشین برای آن در نظر گرفته نشده بود، در آستانهٔ عمل مانند آدمکی برفی ذوب شد و فرو ریخت.

حجت‌الاسلام محمدی ری‌شهری، رئیس دادگاههای انقلاب ارتش در ۲۳ تیرماه ۵۹

تعداد دستگیرشدگان را سیصد نفر ذکر کرد و تعداد هواپیماهای کودتاچیان را هفده فروند اعلام نمود.(۱)

امام امت پس از پایان عملیات خنثی‌سازی کودتا (۵۹/۴/۲۰) در حسینیه جماران سخنرانی نمودند. ایشان در بخشی از سخنان خود چنین به مسألهٔ کودتا اشاره کردند:

توطئه‌ای که معلوم است که چنانچه موفق به کشفش هم نشده بودیم و قیام هم کرده بودند [مردم] خفه می‌کردند آنها را... آن روزی که خدای نخواسته فرض کنید فانتوم آنها آمد و اینجا را خراب کرد و من هم رفتم سراغ کارم، ملت دستش باز، و با مشت محکم حفظ بکند اسلام را... این احمقها نفهمیدند این را که با چهار تا مثلاً سرباز ـ سربازها که با اینها موافق نیستند ـ با چهار نفر از این درجه‌دارها مثلاً اینها می‌شود یک مملکت ۳۵ میلیونی که همه مجهز هستند، اینها بتوانند فتح کنند. اینها غلط فکر کردند. اینها نفهمیدند که شوروی... با همه سلاحهای مدرنی که دارد، در افغانستان پوزه‌اش به خاک مالیده شده.(۲)

امام در بخش دیگری از سخنرانی‌شان چنین فرمودند:

ما از این امور [کودتا] نمی‌ترسیم. ما از قشرهای خودمان می‌ترسیم... شما، سنخ روحانیت، همه ـ ایدهم‌الله تعالی ـ اگر کارهایی خدای نخواسته انجام بدهید که از چشم ملت بیفتید، ولو در دراز مدت، آن روز است که فانتوم لازم نیست دیگر، خود ملت شما را کنار می‌زند. و ملت هم بی‌هادی نمی‌تواند کاری انجام بدهد... من خوفم این است که ما نتوانیم، روحانیت نتواند آن چیزی که به عهدهٔ اوست صحیح انجام بدهد.(۳)

---

۱. کیهان؛ ۲۳ تیر ۱۳۵۹، مصاحبه ری‌شهری.

۲. همان؛ ۲۱ تیر ۱۳۵۹ ؛ صحیفهٔ امام؛ ج ۱۳، ص ۹، ۱۷ ـ ۱۸.

۳. همان؛ ص ۱۸ ـ ۱۹.

فهارس

فهرست تفصیلی
فهرست اعلام
فهرست منابع

فهرست تفصیلی

عنوان صفحه

بخش اول: نحوهٔ تکوین ساختار سیاسی بعد از انقلاب

بخش دوم: تحولات مهم دوران گذار (بهمن ۵۷ تا تیر ماه ۵۹)

فهرست اعلام

فهرست منابع

الف ـ منابع فارسی

ـ آئینه‌وند، صادق. قیامهای شیعه در تاریخ اسلام. تهران: رجا. ۱۳۶۷.

ـ آبراهامیان، یرواند. ایران بین دو انقلاب، ترجمهٔ احمد گل‌محمدی. تهران: نشر نی. ۱۳۷۷.

ـ آراسته‌خو، محمد. نقد و نگرش به فرهنگ اصطلاحات علمی و اجتماعی. تهران: گستر. ۱۳۷۰.

ـ آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی. جزوه شرح مواد تنظیمی. پرونده حزب ملل اسلامی.

ـ آرنت، هانت. توتالیتاریسم. ترجمهٔ محسن ثلاثی. تهران: جاویدان. ۱۳۶۶.

ـ آرون. مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی. ترجمهٔ باقر پرهام. تهران: آموزش انقلاب اسلامی. ۱۳۶۲.

ـ آل احمد، جلال. غرب‌زدگی. تهران: فردوس. ۱۳۷۵.

ـ آیین‌نامهٔ دادگاه و دادسراهای انقلاب. مجموعه قوانین سال ۱۳۵۸.

ـ ابتکار، معصومه. تسخیر. تهران: انتشارات اطلاعات. ۱۳۸۰.

ـ احمدی، حمید. قومیت و قومگرایی در ایران، از افسانه تا واقعیت. تهران: نشر نی. ۱۳۷۸.

ـ ــــــــ. امپریالیسم، خوزستان و خلق مستضعف. بی‌جا: بی‌نا. بی‌تا.

ـ احمدی، عبدالعلی. «شرح مختصر بیانیه‌های الجزایر». مجله حقوقی. زمستان ۱۳۶۳.

ـ اخوان مفرد، حمیدرضا. ایدئولوژی انقلاب ایران. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، معاونت پژوهشی. ۱۳۸۱.

ـ اخوی، شاهرخ. روحانیت در صحنهٔ سیاسی ایران. ۱۳۶۹.

ـ ادارهٔ کل امور فرهنگی در روابط عمومی مجلس شورای اسلامی. راهنمای استفاده از صورت مشروح مذاکرات

مجلس بررسی نهایی قانون اساسی. تهران: انتشارات مجلس شورای اسلامی. ۱۳۶۸.

- از سیستان و بلوچستان غفلت نورزیم. تهران: بی‌تا. ۱۳۵۹.

- ازغندی، علیرضا. ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب. تهران: نشر قومس. ۱۳۷۶.

- استانفورد کوهن، آلوین. تئوریهای انقلاب. ترجمهٔ علیرضا طیب. تهران: نشر قوس. ۱۳۶۹.

- استمپل، جان. درون انقلاب ایران. ترجمهٔ منوچهر شجاعی. تهران. ۱۳۷۸.

- اسلامی ندوشن، محمدعلی. «ایرانیان و یونانیان به گواهی تاریخ». ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟. تهران: شرکت سهامی انتشار. ۱۳۷۹.

- اسناد انقلاب اسلامی. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ۱۳۷۴.

- اسناد سفارت امریکا. تهران: انتشارات لانهٔ جاسوسی. ۱۳۶۴.

- اطلاعات هفتگی. «آیا با هایزر ملاقات کرده‌اید». تیر ۱۳۶۰.

- اعلامیهٔ تشکیل جمعیت حقوقدانان ایران.

- افتخاری، محمدرضا. اسلام و ایران. تهران: انتشارات رسالت قلم. ۱۳۷۷.

- الگار، حامد. «نیروهای مذهبی در ایران قرن بیستم». در سلسلهٔ پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج. ترجمهٔ عباس مخبر. تهران: طرح نو. ۱۳۷۵.

- انجمن اسلامی سازمانهای دانشجویان مسلمان دانشگاهها و مدارس عالی کشور. چگونه باید انقلابی اسلامی در تمام دانشگاههای سراسر ایران به وجود آید. بی‌تا.

- انصاری، مهدی و محمد درودیان و هادی نخعی. خرمشهر در جنگ طولانی. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. ۱۳۷۷.

- بازرگان، عبدالعلی. مسائل و مشکلات اولین سال انقلاب. تهران: نهضت آزادی. ۱۳۶۰.

- بازرگان، مهدی. شورای انقلاب و دولت موقت. تهران: نشر نهضت آزادی. ۱۳۶۰.

- ______. انقلاب ایران در دو حرکت.

- باقری، علی. «خاطرات علی حجتی کرمانی». (مصاحبه). مجموعه خاطرات ۱۵ خرداد. تهران: انتشارات حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی. ۱۳۷۴.

- ______. «خاطرات آیت‌الله امامی کاشانی». (مصاحبه). تهران: انتشارات حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی. ۱۳۷۴.

- باقی، عمادالدین. [به کوشش]. تاریخ شفاهی انقلاب ایران به روایت رادیو بی.بی‌سی. قم: نشر تفکر. چاپ اول. ۱۳۷۳.

- ـــــــ. بررسی انقلاب ایران. قم: دفتر تبلیغات اسلامی. چاپ اول. ۱۳۷۷.

- ـــــــ. انقلاب و تنازع بقا. تهران: مؤسسه نشر عروج. ۱۳۷۹.

- «بحران در خوزستان و زمینه‌های جنگ ایران و عراق». (شهریور و مهر ۸۰). فصلنامهٔ نگاه. شمارهٔ ۱۵ و ۱۶.

- بدیعی دزفولی، مینو. «بررسی مسائل مدیریتی و تخصصی و آموزشی در مطبوعات ایران». مجموعه مقالات نخستین سمینار بررسی مسائل مطبوعات ایران. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها. وزارت ارشاد. ۱۳۷۱.

- برام، سایروس. انقلاب ایران و مبانی رهبری امام خمینی. ترجمهٔ پ. شیرازی. تهران: بی‌جا. بی‌تا.

- برزین، سعید. زندگینامهٔ سیاسی مهندس مهدی بازرگان. تهران: نشر مرکز. ۱۳۷۴.

- برنامهٔ اول توسعهٔ اقتصادی اجتماعی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران. ۶۶-۱۳۶۲.

- بروجردی، مهرزاد. روشنفکران ایرانی و غرب. ترجمهٔ جمشید شیرازی. تهران: نشر فرزان روز. ۱۳۷۷.

- بریر، کلر و پیربلانشه. ایران: انقلاب به نام خدا. ترجمهٔ قاسم صنعوی. تهران: سحاب کتاب. ۱۳۵۸.

- بشلر، ژان. ایدئولوژی چیست؟ ترجمهٔ علی اسدی. تهران: انتشار. ۱۳۷۰.

- بشیریه، حسین. انقلاب و بسیج سیاسی. تهران: دانشگاه تهران. ۱۳۷۲.

- ـــــــ. جامعه‌شناسی سیاسی. تهران: نی. ۱۳۷۴.

- بکویث، چارلی. نیروی دلتا (از پلی‌می تا طبس). تهران: نشر سپهر. ۱۳۶۸.

- بنیاد دائرة المعارف بزرگ اسلامی. مصاحبه مرکز اسناد با محمد کاظم موسوی بجنوردی. ۱۳۷۹/۲/۲۲.

- بهروز، مازیار؛ شورشیان آرمانخواه، ناکامی چپ در ایران؛ ترجمهٔ مهدی پرتوی. تهران: ققنوس. ۱۳۸۰.

- بیگی نسوان، حسین. «اصلاحات ارضی در جمهوری اسلامی». فصلنامهٔ ۱۵ خرداد. شمارهٔ ۲۵.

- پارسونز، آنتونی. مأموریت در ایران. ترجمه پاشا شریفی. تهران: راه نو. ۱۳۶۳.

- ـــــــ. غرور و سقوط. ترجمهٔ محمود طلوعی. تهران: علم. ۱۳۷۲.

- «پاره‌ای تصاویر از اقدامات گروههای سیاسی». نشریهٔ دانشگاه انقلاب. (جهاد دانشگاه). ۱۳۶۱/۳/۱۲.

- پروین، سهیلا. زمینه اقتصادی فقر در ایران. رسالهٔ دکترا، رشتهٔ اقتصاد. ۱۳۷۲.

- پهلوی، محمدرضا. پاسخ به تاریخ. ترجمهٔ حسین ابوترابیان. تهران: مترجم. چاپ دوم. ۱۳۷۱.

- تاریخ معاصر ایران، اسناد نهضت آزادی ایران.

- تاریخچهٔ گروههای تشکیل دهندهٔ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی. تهران: انتشارات سازمان. ۱۳۵۹.
- تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ. ۱۳۷۸.
- تقوی، مهدی. تجارت بین‌المللی. تهران: نشر پیشرو.
- جاسبی، عبدالله. تشکل فراگیر، مروری بر یک دهه فعالیت حزب جمهوری اسلامی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ۱۳۷۹.
- جامی، ت. گذشته چراغ راه آینده. تهران: ققنوس. ۱۳۶۲.
- جزنی، بیژن. تاریخ سی‌ساله. تهران: نشر مازیار. ۱۳۵۹.
- ـــــــ. جمع‌بندی مبارزات سی سالهٔ اخیر ایران و تحلیل موقعیت اقتصادی فعلی جامعه. تهران: انتشارات سازمان چریکها و فدایی خلق ایران. ۱۳۵۵.
- ـــــــ. طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران. تهران: انتشارات مازیار. بی‌تا.
- جلائی‌پور، حمیدرضا. کردستان و علل تداوم بحران آن پس از انقلاب. تهران: دفتر مطالعات وزارت خارجه. ۱۳۷۲.
- جمعی از نویسندگان. مباحثی پیرامون مرجعیت و رهبری. تهران: شرکت سهامی انتشار. ۱۳۴۱.
- جنگ خونین سنندج و دستاورد آن. سنندج: دفتر هواداران سازمان چریکهای فدایی. ۱۳۵۸.
- چگونگی انتخاب اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران و مکاتبات رجایی با بنی‌صدر. تهران: روابط عمومی نخست‌وزیری. ۱۳۶۰.
- چمران. مصطفی. کردستان. تهران: انتشارات بنیاد شهید. ۱۳۶۴.
- حاضری. علی‌محمد. «فرآیند بالندگی ایدئولوژی انقلاب اسلامی» فصلنامهٔ متین. شمار اول. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی. زمستان ۱۳۷۷.
- ـــــــ. «تأملی در علل و پیامدهای انقلاب فرهنگی». فصلنامهٔ متین. شماره ۸. پاییز ۱۳۷۹.
- حجاریان، سعید. «ناموزونی فرآیند توسعه سیاسی در کشورهای پیرامونی». فصلنامهٔ راهبرد. شماره ۲. زمستان ۱۳۷۳.
- حزب جمهوری اسلامی. مواضع ما. بی‌تا.
- حزب ملل اسلامی. «انضباط شرط لازم پیروزی است». شمارهٔ ۲.
- حسن‌زاده، اسماعیل. «تأملاتی در پیدایش و تکوین حزب ملل اسلامی». فصلنامهٔ متین. شمارهٔ ۵ و ۶. تهران:

پژوهشکدهٔ امام خمینی و انقلاب اسلامی. زمستان ۱۳۷۸.

- حسینی، حسین. رهبری و انقلاب: نقش امام خمینی در انقلاب اسلامی. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی. ۱۳۸۱.

- حق‌پناه، جعفر. «نقش گروههای ملی‌گرا (جبههٔ ملی) در انقلاب اسلامی». پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، علوم سیاسی، دانشگاه تهران. ۱۳۷۴.

- حقیقتها و مصلحتها. مصاحبه با هاشمی رفسنجانی. به کوشش مسعود سفیری. تهران: نشر نی. ۱۳۷۸.

- حلبی، علی اصغر. تاریخ نهضتهای دینی ـ سیاسی معاصر. تهران: بهبهانی. ۱۳۷۱.

- خاطرات بازرگان شصت سال خدمت و مقاومت. گفتگو با سرهنگ غلامرضا نجاتی. تهران: خدمات فرهنگی رسا. ۱۳۷۵.

- خاطرات حجت الاسلام عمید زنجانی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ۱۳۷۹.

- خاطرات کارتر رئیس جمهور امریکا. ترجمهٔ احمد باقری. تهران: سازمان انتشارات هفته. بی‌تا.

- خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ۱۳۷۶.

- خامنه‌ای، علی. «انقلاب اسلامی ایران، یک انقلاب استثنایی بود». روزنامهٔ قدس. ۱۳۷۵/۱۱/۲۲.

- خرمشاد، محمدباقر. «فوکو و انقلاب اسلامی ایران، معنویت‌گرایی در سیاست». فصلنامهٔ متین. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی. زمستان ۱۳۷۷.

- خلخالی، صادق. خاطرات. تهران: سایه. ۱۳۷۹.

- خلیلی، محسن. «بررسی تأثیرات پس از انقلاب اسلامی بر قانون اساسی». پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد رشتهٔ علوم سیاسی. تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. ۱۳۷۲.

- خمینی، روح‌الله. کشف اسرار. تهران: انتشارات پیام اسلام. بی‌تا.

- ــــــ. حکومت اسلامی (ولایت فقیه). تهران: امیرکبیر. ۱۳۵۷.

- ــــــ. کلمات قصار. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

- ــــــ. کوثر. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

- خواجه سروی، غلامرضا. «تعارضات جناحهای سیاسی دوره اول مجلس شورای اسلامی». فصلنامهٔ پژوهشی دانشگاه امام صادق. پاییز ۱۳۷۴.

- خیر، غلامحسین. انقلاب در تئوری و عمل. تهران: مؤسسه مطالعات ایرانی. ۱۳۵۸.

- دادسراهای سابق انقلاب اسلامی. تهران: بی‌جا. بی‌تا.
- دارابی، علی. «جامعهٔ روحانیت مبارز تهران و نقش آن در تحولات نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران». پایان‌نامهٔ دورهٔ کارشناسی ارشد علوم سیاسی. دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی. دانشگاه تهران. ۱۳۷۵.
- دانشجویان پیرو خط امام. اسناد لانه جاسوسی. تهران: بی‌تا. بی‌تا.
- ـــــــ. طبس مصداقی بر سورهٔ فیل. تهران: نشر اسناد لانه جاسوسی. ۱۳۷۰.
- ـــــــ. اسناد لانهٔ جاسوسی. تهران: نشر لانه. بی‌تا.
- دانشگاه تهران و جای پای امپریالیسم. بی‌جا. ۱۳۵۹.
- «دانشگاه و دانشگاهیان از دیدگاه امام خمینی». تبیان. دفتر چهارم. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ۱۳۷۸.
- در جستجوی راه از کلام امام. تهران: امیرکبیر.
- درویشی سه‌تلانی، فرهاد. تجزیه و تحلیل امنیتی فروپاشی رژیم شاه در ایران. تهران: نشر سوره. ۱۳۷۷.
- دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، واحد تدوین تاریخ انقلاب اسلامی. روزشمار انقلاب اسلامی. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی؛ حوزه هنری. ۱۳۷۶.
- دفتر ادبیات انقلاب اسلامی. [به کوشش]. خاطرات مرتضی الویری. تهران: انتشارات سوره. ۱۳۷۵.
- دفتر سیاسی سپاه. کردستان، امپریالیسم و گروههای وابسته. تهران: انتشارات دفتر سیاسی سپاه. بی‌تا.
- دوانی، علی. نهضت روحانیون ایران. بی‌جا: بنیاد فرهنگی امام رضا. ۱ ج. بی‌تا.
- دورانی، پیروز. بحران عمومی جامعه، وظایف و مشکلات جنبش دمکراتیک بهمن. تهران: پیام پیروز. خرداد ۱۳۷۵.
- راضی، حسین. «نقدی بر نهضت خداپرستان سوسیالیست». نشریه گفتگو. شمارهٔ ۱۸. زمستان ۱۳۷۶.
- رجایی، محمدعلی [به اهتمام]. سید شجاع‌الدین میرطاوسی. تهران: نهضت زنان مسلمان. ۱۳۶۱.
- رجبی، محمدحسن. زندگینامهٔ سیاسی امام خمینی. تهران: نشر مرکز انقلاب اسلامی. ۱۳۷۷.
- رحماندوست، مجتبی. «گذری بر تاریخچه و اندیشهٔ گروه فرقان». مجموعه مقالات مصلح بیدار. گردآورنده: محمدحسین واثقی. قم: انتشارات صدرا. ۱۳۸۰.
- رحیمی، حسین. «تزکیه در دانشگاه». دانشگاه انقلاب. شمارهٔ ۶. آذرماه ۱۳۶۰.
- رزاقی، سهراب. اقتصاد ایران. تهران: نشر نی. چاپ سوم. ۱۳۷۱.
- رشیدی، علی. «تحولات اقتصادی ایران در دورهٔ پس از انقلاب». اطلاعات سیاسی اقتصادی.

- رضایی، احمد. راه حسین. بی‌جا: بی‌نا. ۱۳۵۰.
- رضوی، مسعود. هاشمی و انقلاب. تهران: انتشارات همشهری.
- رفیع‌پور، فرامرز. توسعه و تضاد. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی. ۱۳۷۶.
- روابط عمومی مجلس شورای اسلامی. نگرشی به اولین دورهٔ مجلس شورای اسلامی. تهران. ۱۳۶۴.
- روبین، باری. جنگ قدرتها در ایران. ترجمهٔ محمود مشرقی. تهران: آشتیانی. ۱۳۶۳.
- روحانی، حمید. نهضت امام خمینی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ۱۳۷۴.
- ــــــــ. شریعتمداری در دادگاه تاریخ. قم: انتشارات جامعهٔ مدرسین. ۱۳۶۱.
- روزنامهٔ آیندگان. سال ۵۸.
- روزنامهٔ اطلاعات. سالهای ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۷۷.
- روزنامهٔ اطلاعات سیاسی اقتصادی.
- روزنامهٔ انقلاب اسلامی. سالهای ۵۸، ۵۹، ۶۰.
- روزنامهٔ بامداد. سال ۵۸.
- روزنامهٔ جمهوری اسلامی. سالهای ۵۸، ۵۹، ۶۱.
- روزنامهٔ سلام، سال ۷۶.
- روزنامهٔ عصر آزادگان. سال ۷۸.
- کیهان، سالهای ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۷۶.
- روزنامهٔ مجاهد. سال ۶۰.
- روزنامهٔ میزان. سالهای ۵۹، ۶۰.
- زارع مهرجردی، علی محمد. «عوامل همسازی و ناهمسازی با مرکز بلوچستان ایران». پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد علوم سیاسی. دانشگاه تهران. ۱۳۷۲.
- زرنگ، محمد. تحول نظام قضایی ایران. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ۱۳۸۱.
- زنجانی، عمید. خاطرات عمید زنجانی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ۱۳۷۹.
- زونیس، ماروین. شکست شاهانه. ترجمهٔ عباس مخبر. تهران: طرح نو. ۱۳۷۰.
- زیباکلام، صادق. مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی ایران. تهران: روزبه. ۱۳۷۵.
- زین‌عاملی، محمدحسین. شیعه در تاریخ. ترجمهٔ محمدرضا عطایی. قم: بنیاد پژوهشهای اسلامی؛ آستان قدس

رضوی. ۱۳۷۰.

- سازمان برنامه و بودجه. برنامه پنجم عمرانی کشور. مرداد ۱۳۵۳.
- سازمان‌مجاهدین خلق‌ایران. تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیستهای چپ‌نما. بی‌جا: سازمان‌مجاهدین خلق.
- ــــــ. سازماندهی و تاکتیکها. بی‌جا. بی‌تا.
- ــــــ. تکامل. بی‌جا: بی‌نا. ۱۳۵۷.
- ــــــ. شرح تأسیس و تاریخچه سازمان مجاهدین خلق ایران. بی‌جا: سازمان مجاهدین خلق. ۱۳۵۸.
- ــــــ. بیانیهٔ اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان. بی‌جا: بی‌نا. ۱۳۵۴.
- سالنجر، پیر. گروگان‌گیری در ایران و مذاکرات تهران. ترجمهٔ دکتر جعفر ثقه‌الاسلامی. تهران: مؤسسه انتشارات نوین. ۱۳۶۲.
- سالور، عباس. «رئیس پیشین سازمان اصلاحات ارضی» (مصاحبه). فصلنامهٔ تاریخ معاصر ایران. سال اول. شمارهٔ ۴. زمستان ۱۳۷۴.
- سایت اینترنتی www.13Aban.org (مصاحبهٔ محسن میردامادی).
- سبحانی، جعفر. گفتگو با کیهان فرهنگی. سال ششم. خرداد ۱۳۶۸.
- ستوده، امیررضا و حمید کاویانی. بحران ۴۴۴ روزه در تهران. تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر. ۱۳۷۹.
- سخی، ژینوس. وضعیت دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی کشور از بهمن ماه ۱۳۵۷ تا بهمن ماه ۱۳۶۳. مرکز تحقیقات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۶۳.
- سرگذشتهای ویژه‌ای از زندگی شهید مطهری. تهران: مؤسسهٔ نشر و تحقیقات ذکر ایران. ۱۳۷۶.
- سریر، محمد و مرتضی هاتفی. اوپک و دیدگاههای آینده. تهران: انتشارات وزارت خارجه. ۱۳۶۸.
- سنجابی، کریم. خاطرات سنجابی. لندن: انتشارات ملیون. ۱۳۶۸.
- سوسیالیسم حزب ایران. سوسیالیسم حزب ایران. تهران: انتشارات حزب ایران. بی‌تا.
- سولیوان، ویلیام. مأموریت در ایران ترجمهٔ محمود مشرقی. تهران: هفته. ۱۳۶۱.
- سولیوان، ویلیام و آنتونی پارسونز. خاطرات دوسفیر، اسراری از سقوط شاه نقش پنهان امریکا و انگلیس در ایران. ترجمهٔ محمود طلوعی. تهران: علم. ۱۳۷۳.
- سیری در جنگ ایران و عراق. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ. ۱۳۷۸.
- سیری در زندگی استاد مطهری. قم: انتشارات صدرا. ۱۳۷۹.

- شادلو، عباس. احزاب و جناحهای سیاسی. تهران: نشر گستره. ۱۳۷۹.
- شرف‌زاده، محمد. «بررسی عوامل استنباطهای متفاوت از اهداف انقلاب فرهنگی با تأکید بر حوزه علوم انسانی و دیدگاه بانیان انقلاب فرهنگی». پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی. تهران: دانشگاه تربیت مدرس. ۱۳۸۱.
- شمیم، علی‌اصغر. ایران در دورهٔ سلطنت قاجار. تهران: مؤسسه انتشارات مدبر. ۱۳۵۷.
- شیرخانی، علی. [به کوشش] حماسهٔ ۱۹ دی قم ۱۳۵۶. (خاطرات عبدالکریم عابدینی). تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی. چاپ اول. ۱۳۷۷.
- صانعی، یوسف. (بهار ۱۳۷۸). «تأملاتی دربارهٔ تمایز جنسی و احکام مجازات در اسلام». (مصاحبه). پژوهشنامهٔ متین. شمارهٔ ۲. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- صدر، سید محمد باقر. «سرچشمه‌های قدرت در حکومت اسلامی». از مجموعه مقالات همراه با تحول اجتهاد. تهران: انتشارات روزبه. ۱۳۵۹.
- ــــــ . اقتصاد ما. ترجمهٔ عبدالعلی اسپهبدی. تهران: انتشارات اسلامی. ۱۳۵۷.
- صدیقی، وحیدالزمان. انقلاب اسلامی از نگاه دیگران.
- صمیمی، مینو. پشت پردهٔ تخت طاوس. ترجمهٔ حسین ابوترابیان. تهران: اطلاعات. ۱۳۷۲.
- صورت مذاکرات شورای انقلاب نسخهٔ مرکز اسناد. ریاست جمهوری و دفتر نشر معارف اسلامی.
- طالقانی، سید محمود. اسلام و مالکیت در مقایسه با نظامهای اقتصادی غرب. بی‌تا.
- طبری. احسان. کژراهه، خاطراتی از حزب توده. تهران: انتشار امیرکبیر. ۱۳۶۶.
- طلوعی، محمود. داستان انقلاب. تهران: علم. ۱۳۷۰.
- طلیعهٔ انقلاب اسلامی. (مصاحبه‌های امام در نجف و پاریس و قم). تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۳.
- طیرانی، بهروز. روزشمار روابط ایران و امریکا. تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. ۱۳۷۹.
- عاقلی، باقر. روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی. تهران: گفتار. ۱۳۷۲.
- عراقی، مهدی. ناگفته‌ها، خاطرات شهید حاج مهدی عراقی. به کوشش محمود مقدسی و دیگران. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا. ۱۳۷۰.
- عظیمی، حسین. مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران. تهران: نشر نی. ۱۳۷۱.
- علوی، محمدصادق. بررسی مشی چریکی در ایران. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ۱۳۷۹.

- عمید زنجانی، عباسعلی. انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن. تهران: نشر کتاب سیاسی. ۱۳۷۱.
- ــــــ . فقه سیاسی.
- عنایت، حمید. اندیشه سیاسی در اسلام معاصر. ترجمهٔ بهاالدین خرمشاهی. تهران: خوارزمی. ۱۳۷۲.
- فارسی، جلال الدین. زوایای تاریک. تهران: انتشارات حدیث. ۱۳۷۳.
- فخیمی، فرامرز. تحولات سازمانهای دولتی ایران از مشروطیت تا انقلاب اسلامی. تهران: نشر فرهنگی. ۱۳۷۳.
- فرازهایی از تاریخ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک و امریکا. تهران: روابط وزارت اطلاعات. ۱۳۶۸.
- فردوست، حسین. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. تهران: انتشارات اطلاعات. ۱۳۷۱.
- فصلنامهٔ حضور.
- فصلنامهٔ حوزه. (مصاحبه با آیت‌الله سلطانی). شمارهٔ ۴۴-۴۳.
- فصلنامهٔ یاد. (خاطرات حجت الاسلام عبایی). سال اول. زمستان ۱۳۶۴.
- فوران، جان. تاریخ تحولات اجتماعی ایران. ترجمهٔ احمد تدین. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی. ۱۳۷۷.
- ــــــ مقاومت شکننده. ترجمهٔ احمد تدین. تهران: انتشارات رسا. ۱۳۷۷.
- قاضی‌زاده، کاظم. اندیشه‌های فقهی سیاسی امام خمینی. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری. ۱۳۷۷.
- قانونی اساسی جمهوری اسلامی. (۱۳۵۸).
- قریشی، سید مجتبی. قانون دادگاههای انقلاب اسلامی. قم: مدین. ۱۳۷۶.
- کاتم، ریچارد. ناسیونالیسم در ایران. ترجمهٔ احمد تدین. تهران: انتشارات امیرکبیر. ۱۳۷۱.
- کاتوزیان، ناصر. گذری بر انقلاب ایران. تهران: دانشگاه تهران. ۱۳۶۰.
- کارنامهٔ هشت ماهه ستاد مرکزی و هیأتهای هفت نفره واگذاری زمین. تهران: ستاد مرکزی هیأتهای هفت نفره. ۱۳۶۰.
- کدی، ار. نیکی. ریشه‌های انقلاب ایران. ترجمهٔ عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۱۳۷۵.
- کریمی مله، علی. «تاریخ چهل ساله جبههٔ ملی». فصلنامهٔ ۱۵ خرداد. شماره ۲۱. بهار ۱۳۷۵.
- کسروی، احمد. راه رستگاری. تهران: پایدار. ۱۳۵۶.
- ــــــ . شیعگری.
- کشاورز شکری، عباس. «ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران: ایدئولوژی شیعه و بازتفسیر آن». فصلنامهٔ متین. شماره ۸. پاییز ۱۳۷۹.

- کودتای نوژه. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی. ۱۳۶۵.

- کوزر، ل. زندگی و اندیشهٔ بزرگان جامعه‌شناسی. ترجمهٔ محسن ثلاثی. تهران: علمی. ۱۳۶۹.

- کیانوری، نورالدین. خاطرات. تهران: مؤسسه دیدگاه. ۱۳۷۱.

- گازیوروسکی، مارک. دیپلماسی امریکا و شاه، ترجمهٔ جمشید زنگنه. تهران: نشر رشاء. ۱۳۷۳.

- گروه تحقیق انتشارات سروش. تقویم تاریخ انقلاب اسلامی. ۱۳۶۹.

- گروه جزنی، ظریفی پیشتاز جنبش مسلحانه ایران. بی‌جا: مزدک. ۱۳۵۵.

- گزارش ستاد مرکز هیأتهای هفت نفره واگذاری زمین. نشریهٔ پیام زمین. شمارهٔ ۲۰. پاییز ۱۳۶۷.

- گلی، امین‌الله. سیری در تاریخ اجتماعی و سیاسی ترکمن. تهران: علم. ۱۳۶۶.

- ماهنامهٔ چشم‌انداز ایران. سال ۸۰، ۸۱.

- مجلهٔ پیام انقلاب. «مرامنامهٔ حزب ملل اسلامی». شماره ۸۷. ۱۳۶۱.

- مجلهٔ تاریخ جنگ. سالهای ۷۰، ۷۱.

- مجلهٔ سروش. گفتگو با هاشمی رفسنجانی. ۱۳۵۹/۱۲/۲.

- مجموعه آثار شریعتی. تهران: الهام. ۱۳۶۹.

- محمدی، منوچهر. تحلیلی بر انقلاب اسلامی. تهران: امیرکبیر. ۱۳۶۵.

- مدنی، جلال الدین تاریخ سیاسی معاصر ایران. تهران: دفتر انتشارات اسلامی. ۱۳۶۱.

- ــــــــ. حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران. تهران: مؤلف. ۱۳۷۰.

- مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد. خاطرات شاپور بختیار، طرح تاریخ شفاهی ایران. ویراستار حبیب لاجوردی. تهران: زیبا. ۱۳۸۰.

- مصاحبهٔ معصومه ابتکار در سایت www.13Aban.on

- مصاحبه جلال الدین فارسی با هفته نامه یا الثارات. چهارشنبه ۲۷ تیرماه ۱۳۸۰.

- مطلق، خیری. نگاهی به کردستان و جنبشهای کردی در قبل و بعد از انقلاب. بی‌جا: بی‌تا.

- مطهری، مرتضی. پیرامون انقلاب اسلامی. تهران: صدرا. ۱۳۵۹.

- مظفر، محمدجواد. اولین رئیس جمهور. گفتگو دربارهٔ اولین انتخابات ریاست جمهوری ایران. (مصاحبه با عزت‌الله سحابی). تهران: انتشارات کویر. ۱۳۷۸.

- مقدم مراغه، رحمت‌الله انقلاب ایران بعد از ده سال. لندن: انتشارات نهضت رادیکال. ۱۳۶۸.

- مقصودی، مجتبی. تحولات قومی در ایران: علل و زمینه‌ها. مؤسسه مطالعات ملی. ۱۳۸۰.

- مور، برینگتون. ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی. ترجمهٔ حسین بشیریه. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۹.

- مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س). صحیفه امام. ۲۲ ج. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س). چ ۳. زمستان ۱۳۷۹.

- موسوی اردبیلی، عبدالکریم. غائلهٔ ۱۴ اسفند ۵۹، ظهور و سقوط ضد انقلاب. تهران: انتشارات نجات. ۱۳۶۴.

- موسوی، علی. کودتا و ضد کودتا. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۱۳۶۰.

- موسوی، یعقوب. «فرهنگ و آموزش عالی و بررسی ابعاد تحول آن در دورهٔ معاصر ایران». پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی. دانشگاه تربیت مدرس. ۱۳۶۹.

- میلانی، علی. «کشاورزی ایران». اطلاعات سیاسی اقتصادی. شمارهٔ ۱۴۱-۱۴۲.

- «نامهٔ آیت‌الله گلپایگانی». کیان. شمارهٔ ۴۶. ۶۰/۱۲/۲۰.

- نامهٔ مردم. نشریهٔ حزب توده.

- نجاتی، غلامرضا. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران (از کودتا تا انقلاب). تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا. چاپ چهارم. ۱۳۷۳.

- ــــــــ. خاطرات بازرگان. تهران: نشر رسا. ۱۳۷۷.

- نخعی، هادی و حسین یکتا. روزشمار جنگ ایران و عراق. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. ۱۳۵۷.

- نشریهٔ پیکار.

- نشریهٔ راه‌نو.

- نشریهٔ فرقان. سال ۵۷، ۵۸.

- نشریهٔ کار. ارگان چریکهای فدایی خلق. سال ۵۸.

- نشریهٔ مجاهد. سال ۵۸، ۵۹.

- نشریهٔ ویژه خبرگزاری پارس. سال ۵۸، ۵۹.

- نکوروح، محمود. نهضت خداپرستان سوسیالیست. تهران: چاپخش. ۱۳۷۷.

- نگرشی به مطبوعات وابسته. تهران: ستاد برگزاری مراسم دههٔ فجر. ۱۳۶۱.

- نواب صفوی، مجتبی. جامعه و حکومت اسلامی. دفتر بررسیهای اسلامی و انتشارات هجرت. ۱۳۷۵.

- ــــــــ. فداییان اسلام و تاریخ عملکرد اندیشه‌ها. به کوشش: هادی خسروشاهی. تهران. ۱۳۷۵.

- ــــــــ. راهنمای حقایق. تهران. ۱۳۲۹.

- نهضت آزادی ایران [گردآورنده]. از ولادت تا رحلت و نامه سرگشاده مهندس بازرگان به امام در ۵۹/۵/۶. تهران: نهضت آزادی ایران. ۱۳۶۱.

- ــــــــ. صفحاتی از تاریخ ایران. اسناد نهضت مقاومت ملی ایران. تهران: نهضت آزادی. ۱۳۶۳ـ۱۳۶۱.

- واثقی، محمدحسین [گردآورنده]. مصلح بیدار. مجموعه مصاحبه‌ها و مقالات. قم: انتشارات صدرا. ۱۳۸۰.

- هادیان، ناصر. «نظریه تدا اسکاچپول و انقلاب اسلامی ایران» فصلنامهٔ راهبرد. شماره ۹. بهار ۱۳۷۵.

- هاشمی رفسنجانی، علی اکبر. دوران مبارزه، خاطرات، تصویرها، اسناد، گاهشمار. زیر نظر محسن هاشمی. تهران: دفتر نشر معارف انقلاب. ۱۳۷۶.

- هاشمی، محمد. حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. تهران: دانشگاه شهید بهشتی. ۱۳۷۴.

- هاشمی، یاسر [به اهتمام]. عبور از بحران، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳٦۰. تهران: نشر معارف انقلاب. ۱۳۷۸.

- هایزر، رابرت. مأموریت در تهران. ترجمه رشیدی. تهران: اطلاعات. ۱۳۶۵.

- هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی.

- همایون کاتوزیان، محمدعلی. اقتصاد سیاسی ایران. ترجمهٔ محمدرضا نفیسی. تهران: نشر مرکز. ۱۳۷۲.

- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. انقلاب ایران به روایت بی.بی.سی. تهران: طرح نو. ۱۳۷۲.

- یزدی، ابراهیم. آخرین تلاشها در آخرین روزها. تهران: انتشارات قلم. ۱۳۷۷.

ب ـ منابع لاتین

- Abrahamian, Ervard. "structural causes of the Iranian Revolution". middle East-Research and Information Project Research Reports. No. 81. May 1980.

- Abrahamian, Ervand. *Radical Islam, The Iranian Mojahedin.* London: L.B.taurist & coltd. 1989.

- Akhavi, Shahrough. "Soviet Perception of the Iranian Revolution" in *Iranian Studies.* Vol. XIX. No. 1. winter 1986.

- Alvin. *So-Social Change and Development.* SAGE Publication Inc. 1990.

- Amir Arjomand, Said. *The Turban for the crown: The Islamic Revolution in Iran.* New York: Oxford University Press. 1988.

- Amir Arjomand, Said. "Iran's Islamic Revoultion in Comparative Perspective". *World Politics.* Vol.38. April 1989.

- Amir Arjomand, Said. *Iraditionalism in Twentieth - Century Iran. Albany. State Univ.* New York: Press. 1987.

- Andrew. *Webster - Introduction to the Sociligy of DevolopMent - london.* macmilan. 1990.

- B. Baldwin, Gebrge. *Planning and Development in Iran,* Baltimore: John Hopkins Press. 1967.

- Bashiriyeh, H. "State and Revolution in Iran". 1962-1982. Croom Helm: 1984.

- Bayat, M. *Philipp, The Iranian Revolvtion of 1978-79: Fundamentalist or Modern? The Middle East Jovmal.* No.37. Winter 1983.

- Binder, Leonard. *Iran: Political Development in a Changing Society.* Berkely and Los Angeles: Univ. of California Press. 1962.

- Brurck, E. and p. lubek. "Explaning Social movement in two Oil-Exporting states: Divergent outcomes in Nigeria and Iran". *Society for comparative Study of Society and History.* 1987.

- C.Davies, james. "Toward a theory of Revolution" in Kelly & Brown (eds.). *Strugles in the State.* New York: wiley. 1970.

- D.Stcmpcl, John. *Insid the Iranian Revolution.* 1981.

- Desroche, H. The Sociology of Hope. *Translated From Franch by Corol Martin-Sperry London Routedge.* 1979.

- E Loont, Robert. *Economic Origins of the Iranian Revolution.* New York: Pergamon Press. 1982.

- Enayat, H. "Revolution in Iran 1979: Religion as Political Ideology" in Revolution in third world.

- Ew. Walter. "Mass Society: The Late Stage of an Idia". *Quoted in Sandor Halebsky.* Mass Society

a nd Political Conflict. New York: Cambridge University Press. 1978.

- Farhi, Farrideh. "State Distegration and Urban-Based Revolution Crisis: A Comprative Analysis of Iran and Nicaragua". *Comprative Political Studies.* vol. 21. 1988.

- Fiscger, Michael. *from Religious oisput to Revolution*. Cambridge. Ma: Harvard Univ. Press. 1980.

- Fisch, Michael. *From Religious Dispute to Revolution, Cambridge.* MA: Harard Univ. Press. 1980.

- Foron, J. "The Iranian Revolution of 1977-79: A Chalenge for Social theory". Boulder: Westview Press. 1993.

- Green, J. "Countermobilization in The Iranian Revolution" in *The origins of Rebolution.*

- H.Solivan, William. Mission to Iran. W.W Norton and Company New York. 1981.

- Halliday, Fred. *Iran: Dictatorship and Development.* New York: Penguin Books. 1979.

- Hegland, Mary. "Two Images of Hussain: Accomodation and Revolution in An Iranian Village" in N.R.Keddie (ed.). *Religion and Polities in Iran: Shiism From Vietism to Revolvtion.* New Haven: Yale Univ. Press. 1983.

- Hoeyda, Fereydon. The Fall of the Shah. New York: Wyngham. 1979.

- Kornhouser, W. *Politics in Mass Society.* New York: 1959.

- Kurzman, Ch. "Structural Opportunity and Percieved Opportunity in Social - Movment theory: The Iranian Revolution of 1979". *American Sociological Reveiw.* winter 1996.

- Majid, Tehranian. *Communication and Revolution in IRan: The Times.* London. 1982.

- Marvin Zonis. The Political Elite & Iran. Princeton: N.J. Princeton University. Press. 1971.

- MoGhadam, V. "The Revolution and The Regime: Populism, Islam and The State in Iran". *Social Compass.*

- Najmabadi, A. "Iran's Turn to Islam: from Modernism to Moral Order". *The Middle East journal.* vol. 41. Spring 1987.

- Parsa, Misagh. Social orgins of the Iranian Revolution. New Burnswick and London: Rutgers

University Press. 1984.

- Pasha Saleh, Ali. *Cultural Ties Between Iran and The U.S.* Tehran: n.p. 1979.

- R. Gurr, T. *The State and Social Revolution in Iran.* New York: Peter lang. 1985.

- R. Keddie, Nikki. "Shiism and Revolution". in Bruce Linkdn (ed.). Religion, Rebellion and Revolution. Minnesota: Macmillan. 1985.

- Razavi and Vakil. *The Political Environmentat of Economic Planning in Iran 1971-1983.* Boulder. Westview: 1984.

- Razavi, Hossein. *The Political Environment of Economic Planning in Iran 1971-1983* Bovlder. Colo: Westview. 1984.

- Richard, Yan. *Shi'I Islam: Polity, Ideology and Creed.* Oxford: Blackwell. 1995.

- Rostow, W. *The Stages of Economic Growth: A Non-Communist Manifesto.* Cambrige University Press. 1960.

- Salinger, Pierre. *America Held Hostage*. NewYork: Dovleday and Company Znx Garden City. 1981.

- Scochpol. "Rentier State ad shia Islam in the Iranian Revolution". *Theory and Society.* vol. 11.3.

- Shehabi, H. E. *Iranian Politics and Religious Modernism.* New York: Cornell University. Press. 1985.

- Sheikhololeslami. A. "From Religious Accomodation to Religious Revolution: The Transformation of Shiism in Iran". In A.Banou Azizi and M.Weiner (eds.). *The State, Religion and Ethnic Politics, Iran, Afghanestan and Pakistan.* Syrecus University. New York: 1986.

- Skocpol, T. *States and Social Revolutions.* New York: Cambridge Univ. Press. 1979.

- T.Parsons Em.le *Durknam in Intmational Encyclipedia Sical Sciences*. NewYork Macmilan. 1985. Vol 4

- Taylor, Stan. Social Science and Revolutions. New York: St. Martinw Press.

- Tilly, Chares. *From Mobilization to Revolution.* New York: Mc Graw - Hill. 1978.

- *U.S. Aid Mission to Iran: Summary Highlights of A.I.D. Economic Assistance Activities in Iran.*

n.p. 1966.

- Weber, Max. *Economy & Society Trans & ed Guenthor Roth Berekily.* California.


مؤسسه چاپ و نشر عروج


ISBN 964-335-778-3
9 799643 357787